



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

بانه كرام

عليها السلام
حضرت زهرا



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بانک جامع حضرت رقيه عليها السلام

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۴۶	بانک جامع حضرت رقیه علیهاالسلام
۴۶	مشخصات کتاب
۴۶	۱- اسب نقره فام
۴۶	مشخصات کتاب
۴۶	داستان
۵۸	۲- السیده رقیه بنت الامام الحسین علیه السلام
۵۸	اشاره
۵۸	اعترافان
۶۱	مقدمه المؤلف
۶۲	وكان الكتاب
۶۴	مزایا.. ووصایا
۶۵	۳- بانک جامع اشعار حضرت رقیه علیهاالسلام
۶۵	مشخصات کتاب
۶۵	۱- قبول باشه زیارتت رقیه یا رقیه
۶۵	مشخصات
۶۵	متن شعر
۶۷	۲- کیستم من در دریای کرامت
۶۷	مشخصات
۶۷	متن شعر
۷۰	۳- جبین بر زخم و رخسارت به خون بخشیده زیبای
۷۰	مشخصات
۷۰	متن شعر
۷۲	۴- سه ساله دختر کجا و به عالمه دل بیقراری

مشخصات ۷۲

متن شعر ۷۳

۵- ای سر که پر خونی به چشمم آشنایی - ۷۵

مشخصات ۷۵

متن شعر ۷۶

۶- کوچکترین ستاره ی دریا کمی بخواب - ۷۹

مشخصات ۷۹

متن شعر ۷۹

۷- غم به سر شد، شبم سحر شد، خدا ۸۱

مشخصات ۸۱

متن شعر ۸۱

۸- در خرابه ی شام عطر لاله دارد ۸۳

مشخصات ۸۳

متن شعر ۸۴

۹- گمشده بودم با تو پیدا شدم - ۸۵

مشخصات ۸۶

متن شعر ۸۶

۱۰- صدای گریه بلنده نیمه شب از تو خرابه ۸۷

مشخصات ۸۷

متن شعر ۸۷

۱۱- من نخل شکسته ی حسینم ۸۸

مشخصات ۸۸

متن شعر ۸۸

۱۲- باز باب عشق سویم باز شد ۹۱

مشخصات ۹۱

متن شعر ۹۲

- ۱۳- با خودم گفتم رقیه کیست کیست؟ ۹۶
- مشخصات ۹۶
- متن شعر ۹۶
- ۱۴- چه عجب صفای خونه پر زدی به این ویروونه ۱۰۱
- مشخصات ۱۰۱
- متن شعر ۱۰۲
- ۱۵- جسمم، ضعیف و روحم، سرگرم بال بال است ۱۰۲
- مشخصات ۱۰۲
- متن شعر ۱۰۳
- ۱۶- اینجا مزار فاطمه ی کوچک خداست ۱۰۴
- مشخصات ۱۰۴
- متن شعر ۱۰۵
- ۱۷- از پاره های جگرم لاله افشانم ۱۰۷
- مشخصات ۱۰۷
- متن شعر ۱۰۸
- ۱۸- روی نیزه غریبی سر بابا نشسته ۱۰۹
- مشخصات ۱۰۹
- متن شعر ۱۱۰
- ۱۹- آمدی داغ دل تنگ مرا تازه کنی ۱۱۱
- مشخصات ۱۱۱
- متن شعر ۱۱۱
- ۲۰- مرا از بر لاله ها می برند ۱۱۱
- مشخصات ۱۱۱
- متن شعر ۱۱۲
- ۲۱- الا ای ماه خونین که آستانت آسمان بوسد ۱۱۴
- مشخصات ۱۱۴

- ۱۱۴ متن شعر
- ۱۱۵ ۲۲- در نام رقیه فاطمه پنهان است
- ۱۱۵ مشخصات
- ۱۱۵ متن شعر
- ۱۱۵ ۲۳- شام غم گنجی که در ویرانه دارد
- ۱۱۵ مشخصات
- ۱۱۶ متن شعر
- ۱۱۷ ۲۴- سه ساله ی تو از عمر خودش حسابی سیره
- ۱۱۷ مشخصات
- ۱۱۸ متن شعر
- ۱۲۰ ۲۵- نفس در سینه از آهم شرر شد
- ۱۲۰ مشخصات
- ۱۲۱ متن شعر
- ۱۲۲ ۲۶- پدرم رفت و بود عقده گشایم عمه
- ۱۲۲ مشخصات
- ۱۲۲ متن شعر
- ۱۲۳ ۲۷- امشب خرابه ام شد چراغانی
- ۱۲۳ مشخصات
- ۱۲۵ متن شعر
- ۱۲۷ ۲۸- عمه ی نازم، سوز و گدازم بین
- ۱۲۷ مشخصات
- ۱۲۷ متن شعر
- ۱۲۸ ۲۹- دخترم گریه نکن، اشک چشمت زده بر دل شررم
- ۱۲۸ مشخصات
- ۱۲۸ متن شعر
- ۱۳۰ ۳۰- ای سفر کرده کِه صد قافله دل همره تو است

مشخصات ۱۳۰

متن شعر ۱۳۱

۳۱- شب است و خورشید و خرابه و من ۱۳۳

مشخصات ۱۳۳

متن شعر ۱۳۳

۳۲- عمه ی مظلومه ام، دست خدا یار تو ۱۳۶

مشخصات ۱۳۶

متن شعر ۱۳۶

۳۳- بوی تو می آید امشب از خاک ویرانه ۱۳۸

مشخصات ۱۳۸

متن شعر ۱۳۸

۳۴- بوسیدن لبهای تو وقتی نمی برد ۱۴۰

مشخصات ۱۴۰

متن شعر ۱۴۰

۳۵- بلبل امشب به ویران نغمه خوانی می کند ۱۴۰

مشخصات ۱۴۰

متن شعر ۱۴۱

۳۶- عمری است که بر روی لبم حک شده نامت ۱۴۲

مشخصات ۱۴۲

متن شعر ۱۴۲

۳۷- بیا ای سر به ویران با من ویران نشین سرکن ۱۴۳

مشخصات ۱۴۳

متن شعر ۱۴۳

۳۸- دارم در این خرابه زمینگیر می شوم ۱۴۵

مشخصات ۱۴۵

متن شعر ۱۴۵

۳۹- دختر کوچک من افسرده ۱۴۶

مشخصات ۱۴۶

متن شعر ۱۴۶

۴۰- بیا عمه امشب قمر آمده ۱۴۶

مشخصات ۱۴۶

متن شعر ۱۴۷

۴۱- تماشایی شده ویرانه امشب ۱۴۸

مشخصات ۱۴۸

متن شعر ۱۴۸

۴۲- تار و پودی از لباس مندرس گردیده اش ۱۴۹

مشخصات ۱۴۹

متن شعر ۱۵۰

۴۳- عمر رقیه به سر رسیده ۱۵۰

مشخصات ۱۵۰

متن شعر ۱۵۰

۴۴- این مزار مرعکی بی آشیانه ست ۱۵۲

مشخصات ۱۵۲

متن شعر ۱۵۲

۴۵- امشب خرابه از رخ تو مثل گلشن شد ۱۵۳

مشخصات ۱۵۳

متن شعر ۱۵۳

۴۶- بی تو دلم به غیر غمت مبتلا نشد ۱۵۵

مشخصات ۱۵۵

متن شعر ۱۵۵

۴۷- ای سر سری نمانده ز عشقت بخاک نیست ۱۵۶

مشخصات ۱۵۶

۱۵۷ متن شعر

۱۵۸ ۴۸- بهتر که بسته باشد چشمت در این شب تار

۱۵۸ مشخصات

۱۵۸ متن شعر

۱۵۹ ۴۹- گم شده ام مرد در این کوره راه

۱۵۹ مشخصات

۱۵۹ متن شعر

۱۶۱ ۵۰- بیا عمه که امشب، خرابه شده گلشن

۱۶۱ مشخصات

۱۶۱ متن شعر

۱۶۳ ۵۱- بابا پس از تو در دلم آتش زبانه می زند

۱۶۳ مشخصات

۱۶۳ متن شعر

۱۶۴ ۵۲- منتظرم بیای گوشه ی این خرابه

۱۶۴ مشخصات

۱۶۴ متن شعر

۱۶۵ ۵۳- رسم به وا... تو ماها ناز یتیم و می خرنند

۱۶۵ مشخصات

۱۶۵ متن شعر

۱۶۵ ۵۴- عمه ببین به روی نی بابا نگامون می کنه

۱۶۵ مشخصات

۱۶۶ متن شعر

۱۶۶ ۵۵- می خوام برم نشون بدم به بچه های شهر شام

۱۶۶ مشخصات

۱۶۶ متن شعر

۱۶۷ ۵۶- گر سه ساله بانوی عالم توئی

مشخصات ۱۶۷

متن شعر ۱۶۷

۵۷- تا گل روی تو نمی دیدم ۱۷۰

مشخصات ۱۷۰

متن شعر ۱۷۰

۵۸- ز اشک خود (۲) ویرانه را کردم چراغان ۱۷۰

مشخصات ۱۷۰

متن شعر ۱۷۱

۵۹- من دختری سه ساله ، رخم به رنگ لاله ۱۷۲

مشخصات ۱۷۲

متن شعر ۱۷۲

۶۰- دشت تاریک و من از درد به خود پیچیدم ۱۷۳

مشخصات ۱۷۴

متن شعر ۱۷۴

۶۱- بابا بیا با همدیگه سری به خونه بزنیم ۱۷۴

مشخصات ۱۷۴

متن شعر ۱۷۵

۶۲- رقیه جان این دل من بونه می گیره ۱۷۶

مشخصات ۱۷۶

متن شعر ۱۷۷

۶۳- نامی که در شمار شهیدان کربلا ۱۷۹

مشخصات ۱۷۹

متن شعر ۱۷۹

۶۴- وقتی که مدینه بودیم یادته ۱۸۰

مشخصات ۱۸۰

متن شعر ۱۸۱

- ۱۸۲ ----- ۶۵- آمدی بابا ببین مشتاق دیدارم هنوز
- ۱۸۳ ----- مشخصات
- ۱۸۳ ----- متن شعر
- ۱۸۴ ----- ۶۶- دل سه ساله ، به پیچ و تابه
- ۱۸۴ ----- مشخصات
- ۱۸۵ ----- متن شعر
- ۱۸۶ ----- ۶۷- دل من دوباره امشب هوس میخونه کرده
- ۱۸۶ ----- مشخصات
- ۱۸۶ ----- متن شعر
- ۱۸۹ ----- ۶۸- بشنو ای جانانم ای رأس بر دامانم
- ۱۸۹ ----- مشخصات
- ۱۸۹ ----- متن شعر
- ۱۹۰ ----- ۶۹- تو باغبانی من نیلوفرت هستم
- ۱۹۰ ----- مشخصات
- ۱۹۱ ----- متن شعر
- ۱۹۳ ----- ۷۰- من پاک سلاله ی حسینم
- ۱۹۳ ----- مشخصات
- ۱۹۳ ----- متن شعر
- ۱۹۶ ----- ۷۱- در بزم ما آمدی تو با رأس از تن بریده
- ۱۹۶ ----- مشخصات
- ۱۹۶ ----- متن شعر
- ۱۹۷ ----- ۷۲- عاشقا بیاید با هم دعا کنیم
- ۱۹۷ ----- مشخصات
- ۱۹۷ ----- متن شعر
- ۱۹۸ ----- ۷۳- تا میگم بی بی رقیه وجودم می شه پر احساس
- ۱۹۸ ----- مشخصات

۱۹۹ متن شعر

۱۹۹ ۷۴- یاد داری مدینه موقع خواب

۱۹۹ مشخصات

۲۰۰ متن شعر

۲۰۱ ۷۵- بی بی رقیه امیرم ، من به عشقت اسیرم

۲۰۱ مشخصات

۲۰۱ متن شعر

۲۰۲ ۷۶- دست و پا گیر شدم بیش از اینم نزنید

۲۰۲ مشخصات

۲۰۲ متن شعر

۲۰۳ ۷۷- بی تو دوباره دلم گرفته

۲۰۳ مشخصات

۲۰۳ متن شعر

۲۰۴ ۷۸- من رقیه دختر سالار دینم

۲۰۴ مشخصات

۲۰۴ متن شعر

۲۰۶ ۷۹- تو دل و دلدار عالمینی ، بی بی دلها ...

۲۰۶ مشخصات

۲۰۷ متن شعر

۲۰۹ ۸۰- اینجا محیط سوز و اشک و آه و ناله است

۲۰۹ مشخصات

۲۱۰ متن شعر

۲۱۱ ۸۱- من رقیه ام شده تنم سیه ز کین

۲۱۱ مشخصات

۲۱۱ متن شعر

۲۱۲ ۸۲- به گوشه ی خرابه انگاری چون گرفته

۲۱۲ مشخصات

۲۱۳ متن شعر

۲۱۴ ۸۳- رقیه (۲) مهر و هم مهتاب منه

۲۱۴ مشخصات

۲۱۴ متن شعر

۲۱۵ ۸۴- گفت شهزاده علی اکبر شبی

۲۱۵ مشخصات

۲۱۶ متن شعر

۲۲۱ ۸۵- دل به غم داده و بی دل شده ام

۲۲۱ مشخصات

۲۲۱ متن شعر

۲۲۲ ۸۶- هرگز روا نبود چهل منزل ای پدر

۲۲۲ مشخصات

۲۲۲ متن شعر

۲۲۴ ۸۷- پا میذارم روی دنیا من به سودای رقیه

۲۲۴ مشخصات

۲۲۴ متن شعر

۲۲۵ ۸۸- بیایید تشییع جنازه ی یک بدنه

۲۲۵ مشخصات

۲۲۵ متن شعر

۲۲۶ ۸۹- مست می میخونه ی رقیه

۲۲۶ مشخصات

۲۲۷ متن شعر

۲۲۸ ۹۰- مرا دردی است اما نای گفتن را ندارد لب

۲۲۸ مشخصات

۲۲۹ متن شعر

- ۹۱- ای گل خوش رنگ و بوی باغ عشق ۲۳۰
- مشخصات ۲۳۰
- متن شعر ۲۳۱
- ۹۲- نمک سفره ی حسین فقط رقیه است و بس ۲۳۲
- مشخصات ۲۳۲
- متن شعر ۲۳۲
- ۹۳- زینب کبری کند صادر جواز کربلا ۲۳۴
- مشخصات ۲۳۴
- متن شعر ۲۳۴
- ۹۴- دل آسمان میل دارد بگرید ۲۳۴
- مشخصات ۲۳۴
- متن شعر ۲۳۵
- ۹۵- امشب از عشق رقیه به دمشق پر می زنه دل ۲۳۵
- مشخصات ۲۳۵
- متن شعر ۲۳۶
- ۹۶- خوش آمدی در ویرانه ام ۲۳۶
- مشخصات ۲۳۷
- متن شعر ۲۳۸
- ۹۷- ز آسمان گل شادی دوباره می بارد ۲۳۹
- مشخصات ۲۳۹
- متن شعر ۲۳۹
- ۹۸- دست من در بند زنجیر ۲۴۲
- مشخصات ۲۴۲
- متن شعر ۲۴۲
- ۹۹- در آسمان چشمم هر شب ستاره دارم ۲۴۲
- مشخصات ۲۴۲

۲۴۳ متن شعر

۲۴۴ ۱۰۰- نامسلمونا مگه رسم جوانمردی اینه

۲۴۴ مشخصات

۲۴۴ متن شعر

۲۴۵ ۱۰۱- تو سینه ام دوباره پر شده بوی لاله

۲۴۵ مشخصات

۲۴۵ متن شعر

۲۴۸ ۱۰۲- ای بقدای جان تو جان جهان رقیه جان

۲۴۸ مشخصات

۲۴۸ متن شعر

۲۵۰ ۱۰۳- بنگر ، خرابه شده پُر ناله

۲۵۰ مشخصات

۲۵۰ متن شعر

۲۵۲ ۱۰۴- ساقی صلاى عام به نام رقیه کن

۲۵۲ مشخصات

۲۵۲ متن شعر

۲۵۴ ۱۰۵- دختر شاه مدینه ، کنج و پروونه نشسته

۲۵۴ مشخصات

۲۵۴ متن شعر

۲۵۷ ۱۰۶- گر شود امشب صفایی می کنم

۲۵۷ مشخصات

۲۵۷ متن شعر

۲۶۱ ۱۰۷- سحری روشن و عاشق ، سحری غرق شقایق

۲۶۱ مشخصات

۲۶۱ متن شعر

۲۶۴ ۱۰۸- یار سفر کرده ی من از سفر آمده

مشخصات ۲۶۴

متن شعر ۲۶۴

۱۰۹- شام فراقم شد سحر ۲۶۶

مشخصات ۲۶۷

متن شعر ۲۶۷

۱۱۰- عمه ببین سوز دل و حال خرابم ۲۶۸

مشخصات ۲۶۸

متن شعر ۲۶۸

۱۱۱- یه دختری رو خاک و پروانه نشسته ۲۷۰

مشخصات ۲۷۰

متن شعر ۲۷۰

۱۱۲- بیا بابا که هجرت کرده از جان و جهان سیرم ۲۷۱

مشخصات ۲۷۱

متن شعر ۲۷۱

۱۱۳- خیزید و ببینید ، یک یاس مطهر ۲۷۲

مشخصات ۲۷۲

متن شعر ۲۷۲

۱۱۴- طایر گلزار وحی! کجاست بال و پرت؟ ۲۷۶

مشخصات ۲۷۶

متن شعر ۲۷۶

۱۱۵- دلم آگه مجنونه ، آگه شده دیوونه ۲۷۸

مشخصات ۲۷۸

متن شعر ۲۷۸

۱۱۶- همه همه دل شکسته ایم ۲۷۹

مشخصات ۲۷۹

متن شعر ۲۷۹

۱۱۷- یک سبد ماه و ستاره ، از تو آسمون می باره ----- ۲۸۱

مشخصات ----- ۲۸۱

متن شعر ----- ۲۸۱

۱۱۸- امشب، امشب، بوی عطر یار آید ----- ۲۸۲

مشخصات ----- ۲۸۲

متن شعر ----- ۲۸۲

۱۱۹- شام غهای من غمزده را آخر نیست ----- ۲۸۵

مشخصات ----- ۲۸۵

متن شعر ----- ۲۸۵

۱۲۰- ویران سرایم امشب شد میهمان سرایم ----- ۲۸۶

مشخصات ----- ۲۸۶

متن شعر ----- ۲۸۶

۱۲۱- یه عالمه گل یه سبد ستاره ----- ۲۸۷

مشخصات ----- ۲۸۷

متن شعر ----- ۲۸۸

۱۲۲- من سینه خسته بابا از پا نشسته بابا ----- ۲۹۰

مشخصات ----- ۲۹۰

متن شعر ----- ۲۹۱

۱۲۳- سلام بر من و میلاد روح پرور من ----- ۲۹۳

مشخصات ----- ۲۹۳

متن شعر ----- ۲۹۳

۱۲۴- دنیا چرا جلال تو را در نظر نداشت ----- ۲۹۸

مشخصات ----- ۲۹۸

متن شعر ----- ۲۹۸

۱۲۵- به کودکی شده سرو قدم نهال خمیده ----- ۳۰۱

مشخصات ----- ۳۰۱

۳۰۱ ----- متن شعر

۳۰۳ ----- ۱۲۶- تو غنچه ای تو سبزه ای تو یک بهشت لاله ای

۳۰۳ ----- مشخصات

۳۰۳ ----- متن شعر

۳۰۴ ----- ۱۲۷- من چهل منزل به دنبال تویدم ای پدر

۳۰۴ ----- مشخصات

۳۰۴ ----- متن شعر

۳۰۶ ----- ۱۲۸- امشب چه خوب سر زدی از آشیانه ای

۳۰۶ ----- مشخصات

۳۰۷ ----- متن شعر

۳۰۸ ----- ۱۲۹- تا کی ز تن درد فراقم جان بگیرد

۳۰۸ ----- مشخصات

۳۰۹ ----- متن شعر

۳۱۰ ----- ۱۳۰- مهر و مه را برده اند و ماه پاره مانده است

۳۱۰ ----- مشخصات

۳۱۰ ----- متن شعر

۳۱۱ ----- ۱۳۱- شب و خورشید و آشیانه ی من

۳۱۱ ----- مشخصات

۳۱۱ ----- متن شعر

۳۱۶ ----- ۱۳۲- ای چراغ شب شهادت من

۳۱۷ ----- مشخصات

۳۱۷ ----- متن شعر

۳۱۹ ----- ۱۳۳- ای که تویی حسین را نور عین

۳۱۹ ----- مشخصات

۳۱۹ ----- متن شعر

۳۲۰ ----- ۱۳۴- مشعل فروز ولایت، آیینه ی کوثرم من

۳۲۰ مشخصات

۳۲۰ متن شعر

۳۲۲ ۱۳۵- بخار آه ره شیشه ی نگاه گرفت

۳۲۲ مشخصات

۳۲۳ متن شعر

۳۲۳ ۱۳۶- از روی تو ای جانانه

۳۲۳ مشخصات

۳۲۳ متن شعر

۳۲۵ ۱۳۷- پدر ز روی تو گلبوسه تا که من چیدم

۳۲۵ مشخصات

۳۲۶ متن شعر

۳۲۶ ۱۳۸- ای دُرّ یگانه ی ولایت

۳۲۶ مشخصات

۳۲۷ متن شعر

۳۳۲ ۱۳۹- ای عراقی ها حجازی ها نوایم سوخته

۳۳۲ مشخصات

۳۳۳ متن شعر

۳۳۴ ۱۴۰- مظهر انوار خدا، دومین ام ابیها

۳۳۴ مشخصات

۳۳۴ متن شعر

۳۳۵ ۱۴۱- ما گمشدگانیم به عرفان رقیه

۳۳۵ مشخصات

۳۳۵ متن شعر

۳۳۷ ۱۴۲- روشن شده دو چشم بارانی من امشب

۳۳۷ مشخصات

۳۳۸ متن شعر

۱۴۳- چه طفلی چه طفلی که پیر عالمین است ۳۴۰

مشخصات ۳۴۰

متن شعر ۳۴۰

۱۴۴- هر که از عشق رنگ و بو دارد ۳۴۱

مشخصات ۳۴۲

متن شعر ۳۴۲

۱۴۵- تو خاک غم گرفته با زخمهای بی حساب بخواب ۳۴۶

مشخصات ۳۴۶

متن شعر ۳۴۶

۱۴۶- ما داغدار داغ کف پای لاله ایم ۳۴۷

مشخصات ۳۴۷

متن شعر ۳۴۷

۱۴۷- دختری آمد از قبیله ی نور ۳۴۷

مشخصات ۳۴۷

متن شعر ۳۴۸

۱۴۸- بگو ای سر چرا پیکر نداری ۳۵۱

مشخصات ۳۵۱

متن شعر ۳۵۲

۱۴۹- مرغ بی قرار دل پر زده از میون سینه ۳۵۲

مشخصات ۳۵۲

متن شعر ۳۵۴

۱۵۰- شب شب شور و حاله ، مستی کنید حلاله ۳۵۵

مشخصات ۳۵۵

متن شعر ۳۵۵

۱۵۱- مزده که دوباره، دنیا با صفا شد ۳۵۷

مشخصات ۳۵۷

۳۵۸ متن شعر

۳۵۹ ۱۵۲- قافله رفته بود و من بیهوش

۳۵۹ مشخصات

۳۵۹ متن شعر

۳۶۲ ۱۵۳- آینه زاده ام که اسیر سلاسلم

۳۶۲ مشخصات

۳۶۲ متن شعر

۳۶۳ ۱۵۴- پلکی مزن که چشم ترت درد میکند

۳۶۳ مشخصات

۳۶۴ متن شعر

۳۶۵ ۱۵۵- با اشک دانه دانه من کرده ام چراغان

۳۶۵ مشخصات

۳۶۵ متن شعر

۳۶۷ ۱۵۶- می چکد خون دل از آه من

۳۶۷ مشخصات

۳۶۷ متن شعر

۳۶۸ ۱۵۷- می دونی که از کی تنهام گذاشتی

۳۶۸ مشخصات

۳۶۹ متن شعر

۳۷۰ ۱۵۸- دیشب تو خواب دیدم بابا شونه به موهام ...

۳۷۰ مشخصات

۳۷۱ متن شعر

۳۷۱ ۱۵۹- لالای لالای ای دختر خسته بخواب

۳۷۱ مشخصات

۳۷۲ متن شعر

۳۷۳ ۱۶۰- کاری کن عمه پای غم به گل بشینه

۳۷۳ مشخصات

۳۷۳ متن شعر

۳۷۴ ۱۶۱- منم آن گنج الهی که به ویرانه نهانم

۳۷۴ مشخصات

۳۷۴ متن شعر

۳۷۹ ۱۶۲- می خوام که امشب جونمو فدات کنم

۳۷۹ مشخصات

۳۷۹ متن شعر

۳۸۲ ۱۶۳- حاتم که ز جود شهرتی پیدا کرد

۳۸۲ مشخصات

۳۸۲ متن شعر

۳۸۲ ۱۶۴- خدا دوباره فیض دیگری داد

۳۸۲ مشخصات

۳۸۳ متن شعر

۳۸۵ ۱۶۵- ای اختر مدینه و ماه منیر شام

۳۸۵ مشخصات

۳۸۵ متن شعر

۳۸۹ ۱۶۶- بر اهل بیت فاطمه نور دو عین اوست

۳۸۹ مشخصات

۳۸۹ متن شعر

۳۹۰ ۱۶۷- خار مگیلان

۳۹۰ مشخصات

۳۹۰ متن شعر

۳۹۰ ۱۶۸- مرا نیلی چو رنگ برگ کردند

۳۹۰ مشخصات

۳۹۱ متن شعر

۱۶۹- شعر پرواز کودکانه در مورد حضرت رقیه (ع) ۳۹۱

مشخصات ۳۹۱

متن شعر ۳۹۱

۴- پژوهشی در هویت تاریخی حضرت رقیه علیها السلام ۳۹۳

مشخصات کتاب ۳۹۴

مقدمه ۳۹۴

میلاد کوثر ثانی ۳۹۶

مادر حضرت رقیه (علیها السلام) ۳۹۷

نام گذاری حضرت رقیه (علیها السلام) ۳۹۸

نام رقیه در تاریخ ۳۹۸

خاستگاه تربیتی ۳۹۹

دیگر دختران امام حسین (علیه السلام) ۴۰۰

پژوهشی در دیدگاه های تاریخی در مورد حضرت رقیه (علیها السلام) ۴۰۱

طرح بحث ۴۰۱

کامل بهائی ۴۰۵

اللّهوف ۴۰۶

المنتخب للطریحی ۴۰۷

الدروس البهیة ۴۰۸

دیدگاه آیت الله العظمی گلپایگانی (ره) ۴۰۸

قطعه ادبی ۴۰۸

پی نوشت ها ۴۱۶

۵- حضرت رقیه در کتب تاریخی : گفتار کتاب های تاریخی ۴۱۷

مشخصات کتاب ۴۱۷

کامل بهائی ۴۱۷

اللّهوف ۴۱۸

پی نوشت ها ۴۱۹

- ۴۱۹ ۶- خیمه/سمش را رقیه گذاشت!
- ۴۱۹ مشخصات کتاب
- ۴۱۹ مقدمه
- ۴۱۹ چکیده
- ۴۲۳ ۷- داستان هائی از مصائب و کرامات حضرت رقیه علیهاالسلام
- ۴۲۳ مشخصات کتاب
- ۴۲۳ سفید شدن موی و خم شدن کمر زینب (س)
- ۴۲۴ مگر خانه نداریم ، مگر بابا نداریم
- ۴۲۵ نظاره غسل دادن حضرت رقیه
- ۴۲۵ ۸- دانستیهای حضرت زینب (س) و حضرت رقیه (س)
- ۴۲۵ مشخصات کتاب
- ۴۲۶ مقدمه
- ۴۲۶ نسب حضرت زینب علیها السلام
- ۴۲۷ نام و القاب و کنیه حضرت زینب علیها السلام
- ۴۲۷ القاب حضرت زینب علیها السلام
- ۴۲۸ کنیه حضرت زینب علیها السلام
- ۴۲۸ دوران کودکی حضرت زینب علیها السلام
- ۴۲۹ ازدواج با عبدالله بن جعفر و ادامه زندگی آن بانو
- ۴۳۱ شوهر حضرت زینب علیها السلام
- ۴۳۲ اولاد حضرت زینب علیها السلام
- ۴۳۲ سن حضرت زینب علیها السلام
- ۴۳۳ مولد و مدفن حضرت زینب علیها السلام
- ۴۳۳ عبادت حضرت زینب علیها السلام
- ۴۳۴ مقامات عالیه و قوت ایمان حضرت زینب علیها السلام
- ۴۳۵ فصاحت و بلاغت حضرت زینب علیها السلام و ایراد خطبه در کوفه و شام
- ۴۳۵ متن خطبه در کوفه

- ۴۳۷ سفر تاریخی حضرت زینب علیها السلام به کربلا
- ۴۳۸ ورود حضرت زینب علیها السلام به کربلا و ماجرای شب و روز عاشورا
- ۴۳۹ حضرت زینب علیها السلام روز عاشورا
- ۴۴۴ حضرت زینب علیها السلام در عصر عاشورا
- ۴۴۵ روز یازدهم محرم و حرکت اسرا به سوی کوفه
- ۴۴۸ خطبه آتشین حضرت زینب علیها السلام در کوفه
- ۴۴۹ داستان اُمّ حبیبه حضرت زینب علیها السلام
- ۴۵۰ ذکر منازل راه کوفه تا شام
- ۴۵۱ ورود اهل بیت علیهم السلام به شام
- ۴۵۱ وارد کردن اهل بیت علیهم السلام به مجلس یزید و حالات حضرت زینب علیها السلام
- ۴۵۲ خطبه حضرت زینب علیها السلام در مجلس یزید
- ۴۵۶ حضرت رقیه علیها السلام در عاشورا
- ۴۵۷ آخرین دیدار امام حسین علیه السلام با حضرت رقیه علیها السلام
- ۴۵۹ به یاد رقیه علیها السلام در مدینه
- ۴۶۰ ماجرای حضرت رقیه خاتون علیها السلام
- ۴۶۱ مقدمات سفر اهل بیت علیهم السلام از شام به مدینه و فراق حضرت رقیه
- ۴۶۳ سفارش و توسل
- ۴۶۳ کرامت حضرت رقیه علیها السلام
- ۴۶۵ عبرت خانه
- ۴۶۹ پاورقی ها
- ۴۷۱ ۹- دخت خورشید : نیم نگاهی به زندگانی دخت رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضرت رقیه علیها السلام
- ۴۷۲ مشخصات کتاب
- ۴۷۲ در دامان خورشید و ماه
- ۴۷۵ تولد یک گل در بوستان رسالت
- ۴۷۹ در آینه صفات
- ۴۸۵ ازدواج، برگی دیگر از دفتر زندگی

۴۸۹	در آستان مقدس «مادری»
۴۹۰	مرگ، شهادت؛ هنگامه دیدار
۴۹۶	پاورقی
۴۹۷	۱۰- در یتیم اهل بیت (ع) در شام
۴۹۷	مشخصات کتاب
۴۹۷	شجره خانوادگی حضرت رقیه علیها السلام
۴۹۷	فرزندان امام حسین علیه السلام
۴۹۸	تحقیقی کوتاه درباره حضرت رقیه علیه السلام
۴۹۹	پاسخ به یک سؤال
۵۰۱	پدر حضرت رقیه
۵۰۱	مادر حضرت رقیه علیه السلام
۵۰۱	سن حضرت رقیه علیه السلام
۵۰۲	پی نوشت ها
۵۰۲	۱۱- رقیه دختر سه ساله امام حسین علیه السلام
۵۰۲	مشخصات کتاب
۵۰۲	مقدمه
۵۰۴	پژوهشی در دیدگاه های تاریخی در مورد حضرت رقیه (علیها السلام)
۵۰۷	اللّهوف
۵۰۸	المنتخب للطریحی
۵۰۸	الدروس البهیة
۵۰۹	پی نوشت ها
۵۰۹	۱۲- زندگی حضرت رقیه سلام الله علیها
۵۰۹	مشخصات کتاب
۵۰۹	سنّ شریف حضرت رقیه علیها السلام
۵۱۰	نام گذاری حضرت رقیه علیها السلام
۵۱۱	پی نوشتها

- ۱۳- ستاره درخشان شام حضرت رقیه دختر امام حسین علیه السلام ۵۱۲
- مشخصات کتاب ۵۱۲
- پیشگفتار ۵۱۲
- بخش اول : حضرت رقیه علیها السلام در اوراق تاریخ ۵۱۸
- بخش دوم : شام ؛ جغرافیا ، جمعیت و تاریخ ۵۳۱
- ۱ . جغرافیا ۵۳۱
- ۲ . جمعیت ۵۳۲
- ۳ . تاریخ ۵۳۳
- الف - وجه تسمیه شام ۵۳۳
- ب - اولاد سام ، و ایالات شام ۵۳۴
- ج - شام در عهد باستان ۵۴۴
- د - شام در تاریخ اسلام ۵۴۴
- بخش سوم : شجره ملعونه بنی امیه ۵۵۲
- مقدمه ۵۵۲
- آیا بنی امیه از قریش بودند ؟ ! ۵۵۵
- خاندان ابوسفیان ۵۵۶
- هند جگر خوار ! ۵۵۶
- ابوسفیان ، دشمن اسلام و پیامبر (ص) ۵۵۶
- خاندان بنی امیه ۵۵۷
- شجره نفرین شده ! ۵۵۹
- جاریه و معاویه ۵۶۰
- شریک بن اعور و معاویه ۵۶۱
- دو سیاست متضاد ۵۶۲
- گور معاویه کجاست ؟ ۵۶۲
- جواز لعن بر معاویه ۵۶۴
- امام حسین (ع) یگانه حامی دین اسلام ۵۶۵

- حمایت امام حسین (ع) از مظلوم ۵۶۶
- وصیت معاویه به یزید ۵۶۷
- یزید جنایتکار! ۵۶۹
- یزید هوس باز! ۵۷۱
- یزید شرابخوار! ۵۷۳
- آلت قمار دیدید بر یزید لعن کنید ۵۷۴
- فرزند یزید ، وی را رسوا می سازد! ۵۷۵
- رفتار یزید با سر بریده امام حسین (ع) ۵۷۶
- یزید به بوسه گاه رسول الله (ص) چوب می زند! ۵۷۷
- سنگباران کردن امام حسین (ع) ۵۷۹
- حرامزادگان را بشناسید! ۵۸۰
- قبر یزید ، عبرت تاریخ ! ۵۸۲
- داستان حزه و احراق بیت ۵۸۳
- یزید و ابن زیاد را بهتر بشناسیم ۵۸۴
- یزید ، رسوا و بیچاره شد! ۵۸۸
- دفاع غزالی از یزید! ۵۹۱
- آیا سازش نور و ظلمت ممکن است ۵۹۷
- مواقع حساس ۵۹۷
- دسیسه معاویه نقش بر آب شد ۵۹۸
- حق و باطل را هرگز آشتی نباشد ۶۰۰
- خطبه آتشین امام حسین (ع) در مجلس معاویه ۶۰۱
- پیروان معاویه بین ناچه و جمل را ، فرق نمی گذارند! ۶۰۳
- انتقال خلافت به معاویه و تبدیل آن به سلطنت موروثی ۶۰۵
- سخت ترین روزگار برای شیعه ۶۰۷
- استقرار سلطنت بنی امیه ۶۰۹
- شیعه در قرن دوم هجری ۶۱۲

- اولی الامر چه کسانی هستند ؟ ۶۱۷
- ظالمین عبرت بگیرند! ۶۲۳
- بخش چهارم : شجره طیبه ۶۲۷
- شجره طیبه ۶۲۷
- کشجره طیبه ۶۲۸
- در اطراف عرش نوشته شده : علی امیرالمؤمنین (ع) ۶۳۰
- زهد را بایستی از علی (ع) آموخت ۶۳۱
- علی سید دنیا و آخرت است ۶۳۲
- جدایی از علی (ع) جدایی از خداست ۶۳۳
- جبرئیل در احد ، یار علی بود ۶۳۳
- مبارزه علی از اعمال تمام امت افضل است ۶۳۳
- اراده علی تابع اراده خداست ۶۳۳
- داوری علی را تماشا کن ۶۳۴
- بخش پنجم : همراه با کاروان اسرا ، از کوفه تا شام ۶۴۵
- همراه با کاروان اسرا ۶۴۵
- ۱ . کنار شط فرات ۶۴۶
- ۲ . تکریت ۶۴۷
- ۳ . وادی نخله ۶۴۷
- ۴ . مرشاد ۶۴۸
- ۵ . حران ۶۴۸
- ۶ . نصیبین ۶۴۹
- ۷ . حوزه فرمانداری سلیمان یا موصل ۶۴۹
- ۸ . حلب ۶۵۰
- ۹ . دیر نصرانی ۶۵۳
- ۱۰ . عسقلان ۶۵۶
- ۱۱ . بعلبک ۶۵۹

- بخش ششم : رویارویی شجره طیبه و شجره خبیثه در شام ----- ۶۶۳
- ادامه نبرد صفین و عاشورا ، در کاخ یزید ----- ۶۶۳
- اهل بیت علیه السلام در کاخ یزید ----- ۶۶۵
- گفتگوی شجاعانه عمرو بن حسن با یزید کافر ----- ۶۶۶
- گفتگوی ام کلثوم علیه السلام با خواهر یزید ----- ۶۶۶
- گفتگوی حضرت سکینه علیه السلام با دختر یزید ----- ۶۶۸
- سر بریده امام حسین علیه السلام قرآن می خواند! ----- ۶۶۸
- امام سجاد علیه السلام خود را معرفی می کند ----- ۶۶۹
- یزید چوب مزین ! ----- ۶۷۱
- چوب خیزران ----- ۶۷۲
- به سر امام حسین (ع) تازیانه زدند ----- ۶۷۵
- نصب سر بریده در مسجد شام ----- ۶۷۶
- زنی از امام حسین علیه السلام دفاع کرد و کشته شد ----- ۶۷۶
- حامی امام حسین علیه السلام کشته می شود ----- ۶۷۸
- سر بریده با امام سجاد سخن می گوید! ----- ۶۷۸
- سر بریده ، خواهر را امر به صبر می کند! ----- ۶۷۹
- چه کسی پیروز شد ؟ ! ----- ۶۷۹
- ما امامان زنده ایم ! ----- ۶۸۰
- گفتگوی یزید و امام سجاد علیه السلام ----- ۶۸۱
- یزید دستور قتل امام سجاد علیه السلام را داد ----- ۶۸۲
- معجزه ای از امام سجاد علیه السلام در حال اسارت ----- ۶۸۴
- خطبه زینب کبری ----- ۶۸۵
- امام محمد باقر علیه السلام یزید را رسوا کرد ----- ۶۹۲
- دختر شیر خدا ----- ۶۹۵
- خطبه حضرت سجاد علیه السلام ----- ۶۹۶
- قصه زنی از مردم شام ----- ۷۰۶

- ۷۰۷ قصه زنی که نذر کرده بود
- ۷۰۹ زن یزید به خرابه شام می آید
- ۷۱۶ خواب هند زن یزید
- ۷۱۷ بخش هفتم : امام سجّاد در یک نگاه
- ۷۱۷ امام سجّاد در یک نگاه
- ۷۱۸ ماه ولادت امام سجّاد علیه السلام
- ۷۱۹ رساله الحقوق و صحیفه سجّادیه
- ۷۲۰ القاب حضرت
- ۷۲۰ آدم بنی الحسین علیه السلام
- ۷۲۱ کجاست زین العابدین علیه السلام
- ۷۲۲ سجده برای شکر نعمت
- ۷۲۲ محتاج به رحمت حق
- ۷۲۳ پانصد درخت خرما
- ۷۲۵ وصیت امام سجّاد (ع) به فرزندش امام محمد باقر (ع)
- ۷۲۷ شهادت
- ۷۳۰ بخش هشتم : دست انتقام حق !
- ۷۳۰ دست انتقام حق !
- ۷۳۴ مدح و مصیبت حضرت رقیه سلام الله علیها
- ۷۳۸ بخش نهم : دُرّ یتیم اهل بیت در شام
- ۷۳۸ فصل اول : شجره خانوادگی حضرت رقیه علیها السلام
- ۷۳۸ شجره خانوادگی
- ۷۳۹ فرزندان امام حسین علیه السلام
- ۷۴۰ تحقیقی کوتاه درباره حضرت رقیه علیه السلام
- ۷۴۲ پاسخ به یک سؤال
- ۷۴۳ پدر حضرت رقیه
- ۷۴۳ مادر حضرت رقیه علیه السلام

۷۴۴	سن حضرت رقیه علیه السلام
۷۴۴	فصل دوم : رقیه علیه السلام در عاشورا
۷۴۴	رقیه علیه السلام در عاشورا
۷۴۵	آخرین دیدار امام حسین (ع) با حضرت رقیه (ع)
۷۴۶	به یاد لب تشنه پدر آب نخورد!
۷۴۸	کناره سجاده ، چشم به راه پدر بود
۷۴۸	سیلی مزه به صورتم
۷۴۹	کنار پیکر خونین پدر ، در شب شام غریبان
۷۵۰	فصل سوم : رحلت
۷۵۰	رحلت
۷۵۷	ستاره درخشان شام پدر را در خواب می بیند
۷۶۲	زبان حال زینب کبری
۷۶۲	شعر از ناشناس
۷۶۴	پرچم اسیری
۷۶۶	طفل یتیم
۷۶۶	سخن گفتن سر بریده امام حسین علیه السلام
۷۶۸	سر امام حسین علیه السلام با دخترش رقیه سخن می گوید
۷۷۴	خرابه شام ، زندان اهل بیت سیدالشهدا علیه السلام
۷۷۵	اشکی بر تربت رقیه
۷۷۶	گفتگوی زن غساله با زینب کبری علیه السلام
۷۷۸	برای حضرت رقیه علیه السلام کفن آورده ام
۷۸۱	آمدم ببینم آیا زخمهای پایت خوب شده است یا نه ؟
۷۸۲	زیر ضرب تازیانه
۷۸۶	مجلس عزای حضرت زینب در شام و روضه خواندن ایشان
۷۸۹	بخش دهم : رحلت جانسوز حضرت رقیه (ع) در سروده شاعران
۷۸۹	مقدمه

- ۱ . سراینده : عبدالله مخبرى فرهمند ۷۸۹
- ۲ . سراینده : ناشناس ۸۱۲
- ۳ . سراینده : على اكبر پیروی ۸۱۷
- ۴ . سراینده : صغير اصفهانی ۸۲۰
- ۵ . سراینده : حسان ۸۲۵
- ۶ . سراینده : حسان ۸۲۷
- بخش یازدهم : حرم مطهر حضرت رقيه (ع) ، زیارتنامه حضرت رقيه (ع) ۸۲۸
- حرم مطهر حضرت رقيه (ع) ۸۲۸
- زیارتنامه حضرت رقيه علیه السلام ۸۳۰
- بخش دوازدهم : اهل بیت (ع) از شام به مدینه باز می گردند ۸۳۱
- اهل بیت (ع) از شام به مدینه باز می گردند ۸۳۱
- به یاد رقيه علیه السلام در مدینه ۸۳۶
- بخش سیزدهم : کرامات حضرت رقيه علیه السلام ۸۳۶
- مقدمه ۸۳۶
- بگو چند جمله از مصیبت دخترم (رقيه) را بخواند ۸۳۶
- حضرت فاطمه زهرا علیه السلام در خرابه شام ۸۴۲
- زن فرانسوی در کنار قبر حضرت رقيه علیه السلام ۸۴۴
- مادر مسیحی با دیدن کرامت از رقيه علیه السلام مسلمان شد ۸۴۷
- شفای دوباره ۸۵۰
- از رقيه علیه السلام تقاضای همسفری مهربان کردم ۸۵۳
- مبلغ آن مقدور نبود ۸۵۴
- گهواره کوچک ۸۵۷
- این دختر سه ساله ام رقيه است ۸۶۰
- مقداری شیر به فقرا احسان می کنم ۸۶۳
- بگو نامش را حسین بگذارد ۸۶۶
- همان دختر را در خواب دیدم ۸۶۸

- ۸۷۰ توسل به حضرت رقیه علیه السلام مشکم را چاره کرد .
- ۸۷۳ حضرت رقیه علیه السلام برایمان ویزای حج گرفت
- ۸۸۴ کربلای شما هم درست شد
- ۸۹۱ دستهای کوچک دارد ، ولی گره های بزرگ را باز می کند
- ۸۹۷ زبان حال رقیه بنت الحسین علیه السلام
- ۸۹۹ بخش چهارم : آثار و ابنیه تاریخی شام
- ۸۹۹ فصل اول : سرزمین شام از دیدگاه قرآن و روایات
- ۹۰۶ فصل دوم : آثار و ابنیه تاریخی شام
- ۹۰۶ مقدمه
- ۹۰۶ الف - آثار تاریخی شام ، از عهد پیامبران (ص)
- ۹۰۸ ب - آثار تاریخی شام ، از دوران اسلام
- ۹۰۸ ۱ . مسجد جامع دمشق در شام
- ۹۱۱ ۲ . مقام انبیا علیه السلام در مسجد جامع دمشق
- ۹۱۵ ۳ . مراقد اهل بیت علیه السلام در شام
- ۹۷۷ پی نوشتها
- ۹۷۷ پی نوشتها ۱
- ۹۸۸ پی نوشتها ۲
- ۱۰۱۲ ۱۴- ستاره دمشق حضرت رقیه علیها السلام
- ۱۰۱۲ مشخصات کتاب
- ۱۰۱۲ چکیده
- ۱۰۱۴ ۱۵- ستاره های خونین «۶» حضرت رقیه خاتون علیها السلام
- ۱۰۱۴ مشخصات کتاب
- ۱۰۱۴ زیارتنامه ی حضرت رقیه خاتون ۳
- ۱۰۱۶ مقدمه
- ۱۰۱۷ اشاره به فرزندان امام حسین ۷
- ۱۰۱۸ تحقیقی کوتاه در رابطه با نام رقیه ۳

- ۱۰۱۸ پدر و مادر حضرت رقیه ۳
- ۱۰۱۹ سن حضرت رقیه ۳
- ۱۰۱۹ وداع حضرت امام حسین ۷ در عصر عاشورا
- ۱۰۲۰ وداع امام حسین ۷ در روز عاشورا
- ۱۰۲۰ حضرت رقیه ۳ در شام عاشورا به یاد
- ۱۰۲۱ حضرت رقیه ۳ کنار پیکر خونین پدر
- ۱۰۲۲ خرابه ی شام
- ۱۰۲۲ خرابه ی شام، زندان اهل بیت سیدالشهداء:
- ۱۰۲۳ خواب دیدن حضرت رقیه ۳ در خرابه ی شام
- ۱۰۲۴ قول طاهر بن عبدالله دمشقی
- ۱۰۳۰ گفتگوی زن غساله با حضرت زینب کبری ۳
- ۱۰۳۰ سر مقدس امام حسین ۷
- ۱۰۳۲ بی قراری حضرت ام کلثوم ۳
- ۱۰۳۳ تعمیر قبر حضرت رقیه خاتون ۳
- ۱۰۳۵ اشعار مربوط به حضرت رقیه خاتون ۳
- ۱۰۳۵ عمه جان، بگذار گریم زار زار عمه جان، کو منزل و کاشانه ام
- ۱۰۳۶ اشکی بر تربت رقیه ۳ من رقیه دختر ناکام شاه کربلایم
- ۱۰۳۷ گمشده پیدا شده عمه بیا عقده ی دل وا شده
- ۱۰۳۸ عمه بیا گمشده پیدا شده قطره ی اشک، عمه چو دریا شده
- ۱۰۴۱ زبان حال حضرت رقیه ۳ زائرین قبر من، این شام عبرت خانه است
- ۱۰۴۳ زبان حال حضرت رقیه ۳ صبا به پیر خرابات از خرابه ی شام
- ۱۰۴۵ در حوادث شام و مصیبت جگر گوشه ی امام ۸ بود از مظهر حق دخترکی در اسرا
- ۱۰۴۷ آتش اندر دلم از دیده ی نمناک مزین گفت ای کز غم هجر تو بزندان بودم
- ۱۰۵۱ غنچه ی نشکفته من غنچه ی نشکفته ی بستان حسینم
- ۱۰۵۱ دیدن طفلان بابا خرابه، دیدن طفلان خوش آمدی
- ۱۰۵۳ خرابه ی شام آن شب فضای شام پر از ابر تیره بود

- حضرت رقیه ۳ در خرابه عمه بیا که میهمان بهر تو از در آمده ----- ۱۰۵۵
- زبان حال حضرت رقیه ۳ شیعیان شرح شب تار مرا گوش کنید ----- ۱۰۵۶
- همچو احوال من آشفته شده گیسویت غم مخور آن که کند موی تو را شانه منم ----- ۱۰۵۷
- مرثیه ز تنهایی دلم دیوانه گشته ----- ۱۰۵۹
- ریحان آرزو آن که در این مزار شریف آرمیده است ----- ۱۰۵۹
- حدیث غربت ای پدر پروانه ی شمع رخت جان می کنم ----- ۱۰۶۳
- گل باغ زهرا ۳ نگر در نوا مرغ خاموش را ----- ۱۰۶۴
- مجدوب عشق! ----- ۱۰۶۵
- دختر ----- ۱۰۶۶
- یک آینه و صد سنگ ----- ۱۰۷۰
- تعبیر خواب دختری بی قرار، خوابی دید ----- ۱۰۷۲
- باب الحوائج این جا مزار فاطمه ی کوچک خداست ----- ۱۰۸۰
- زیارتگاه حضرت رقیه خاتون ۳ این جا محیط سوز و اشک و آه و ناله است ----- ۱۰۸۲
- شب زیارتی رسید یار من از راه، راه باز کنید ----- ۱۰۸۵
- مصیبت حضرت رقیه ۳ من پاک سلاله ی حسینم ----- ۱۰۸۷
- کبود اندام من آن شمع سراپا آتشم کز ناله خاموشم ----- ۱۰۹۱
- فیض دیدار امشب کسی پناه من خسته بال نیست ----- ۱۰۹۲
- اسیر سلسله مرا که دانه اشک است، دانه لازم نیست ----- ۱۰۹۳
- زبان تاول به کوچه های غریبی مرا پناهی نیست ----- ۱۰۹۴
- کلبه ی احزان ای کاش اشک دیده ی من بستم نبود ----- ۱۰۹۵
- غم عشق ----- ۱۰۹۶
- شرح ماجرا شد خدمت شاهانه عادت ما ----- ۱۱۰۴
- خرابه ی شام ----- ۱۱۱۴
- قبله ی عظیم ای بارگاه کوچک تو قبله ای عظیم ----- ۱۱۱۵
- نخله ی طور! پدر من، پسر فاطمه، مهمان منست ----- ۱۱۱۹
- رباعی ----- ۱۱۲۱

- ۱۱۲۱ - غمگده ی شام می روم از سر کوی تو و خون می گریم -
- ۱۱۲۲ - یتیمانه ای عمه بیا تا که غریبانه بگرییم -
- ۱۱۲۳ - ستاره ی شام تو راست بستر خواب از تراب ای گل من -
- ۱۱۲۵ - پیام رسان کوچک پدر جان عاقبت من هم سرت را دیدم و رفتم -
- ۱۱۲۵ - آیینه و طوطی بیا عمه که امشب، خرابه شده گلشن -
- ۱۱۲۷ - نوحه حضرت رقیه ۳ شد دیدنی گوشه ی ویرانه ام * * عمه ببین آمده جانانه ام -
- ۱۱۳۰ - نوحه حضرت رقیه ۳ ای سفر کرده که صد قافله دل همره تو اس -
- ۱۱۳۱ - حضرت رقیه ۳ رقیه دخت مهد عالمینم * * سه ساله ام دردانه ی حسینم -
- ۱۱۳۱ - حضرت رقیه ۳ سه ساله دلبد حسین زهرا -
- ۱۱۳۲ - حضرت رقیه ۳ در کنج ویران طفلی محزون نشسته -
- ۱۱۳۴ - خرابه ی شام یار سفر کرده ی من از سفر آمده -
- ۱۱۳۵ - ۱۶ - شهادت حضرت رقیه علیها السلام -
- ۱۱۳۵ - مشخصات کتاب -
- ۱۱۳۵ - مقدمه -
- ۱۱۳۷ - تو با سرِ بابا چه گفتی؟ -
- ۱۱۳۸ - رقیه علیها السلام کوچک زینب (س) -
- ۱۱۴۵ - ۱۷ - غم نامه حضرت رقیه علیها السلام -
- ۱۱۴۵ - مشخصات کتاب -
- ۱۱۴۵ - غم نامه خانم حضرت رقیه (سلام الله علیها) -
- ۱۱۴۶ - آخرین دیدار امام حسین علیه السلام با حضرت رقیه علیه السلام -
- ۱۱۴۷ - بابا جان ، به من بنگر، من تشنه ام -
- ۱۱۴۷ - به یاد لب تشنه پدر آب نخورد! -
- ۱۱۴۹ - کناره سجاده ، چشم به راه پدر بود -
- ۱۱۵۵ - من طاقت شنیدن ندارم -
- ۱۱۵۶ - سر امام حسین علیه السلام با دخترش - رقیه علیه السلام - سخن می گوید : -
- ۱۱۵۸ - ستاره درخشان شام پدر را در خواب می بیند -

- ۱۱۶۳ - فاطمه سه ساله : حضرت رقیه علیهاالسلام
- ۱۱۶۳ - مشخصات کتاب
- ۱۱۶۳ - زهرای سه ساله
- ۱۱۶۵ - منزلگاه غریبانه
- ۱۱۶۵ - درد دل با پدر
- ۱۱۶۶ - غزل خداحافظی
- ۱۱۶۶ - متاب امشب ای ماه
- ۱۱۶۷ - سوزناک ترین قصه عالم
- ۱۱۶۷ - تا پای بوسی شکنجه و زخم
- ۱۱۶۹ - داستان یتیم سه ساله
- ۱۱۷۴ - زیارتنامه حضرت رقیه علیهاالسلام
- ۱۱۷۶ - بهترین بازمانده
- ۱۱۷۶ - ۱۹ - فرشته غم ویژه نامه حضرت رقیه علیهاالسلام
- ۱۱۷۶ - مشخصات کتاب
- ۱۱۷۸ - چکیده
- ۱۱۷۸ - دیباچه
- ۱۱۸۰ - پیش گفتار
- ۱۱۸۲ - بخش اول: نگاهی به زندگانی حضرت رقیه علیهاالسلام
- ۱۱۸۲ - فصل اول: از زلال غربت
- ۱۱۸۲ - دیگر فرزندان امام حسین علیه السلام
- ۱۱۸۳ - نام گذاری رقیه علیهاالسلام
- ۱۱۸۴ - نام رقیه در تاریخ
- ۱۱۸۵ - خاستگاه تربیتی
- ۱۱۸۶ - فصل دوم: سفر به وادی مصیبت ها
- ۱۱۸۶ - همراه با کاروان
- ۱۱۸۶ - با رقیه علیهاالسلام در عصر عاشورا

- ۱۱۸۷ ----- دیدار واپسین
- ۱۱۸۸ ----- فصل سوم: همراه با رقیه علیهاالسلام ، همگام با اسیران
- ۱۱۸۸ ----- غارت خیمه ها -
- ۱۱۹۰ ----- آتش در حرم
- ۱۱۹۱ ----- به یاد لب های خشکیده پدر
- ۱۱۹۳ ----- زبان دردمندی رقیه علیهاالسلام
- ۱۱۹۴ ----- به سوی شام
- ۱۱۹۵ ----- فصل چهارم: وفات حضرت رقیه علیهاالسلام در شام
- ۱۱۹۵ ----- شام درگذر تاریخ
- ۱۱۹۷ ----- شام؛ خاستگاه عُقده های کهنه
- ۱۱۹۹ ----- ورود به شام
- ۱۲۰۱ ----- فتحی بدون پیروزی!
- ۱۲۰۳ ----- ویرانه ای مهمان سرا
- ۱۲۰۴ ----- خرابه شام از زبان امام سجاد علیه السلام
- ۱۲۰۶ ----- ترحم شامیان بر اهل خرابه
- ۱۲۰۷ ----- نسیم آشنا
- ۱۲۱۱ ----- واپسین شب زندگی رقیه علیهاالسلام
- ۱۲۱۲ ----- سخن طاهر دمشقی
- ۱۲۱۴ ----- ردّ سیاه ستم
- ۱۲۱۵ ----- سوگواری بر رقیه علیهاالسلام
- ۱۲۱۵ ----- از نگاه یک عالم
- ۱۲۱۶ ----- شام در سوگ رقیه علیهاالسلام
- ۱۲۱۹ ----- وداع با شهر خاطره ها و رقیه علیهاالسلام
- ۱۲۲۰ ----- به یاد رقیه علیهاالسلام
- ۱۲۲۰ ----- مدینه بی یار سفر کرده
- ۱۲۲۲ ----- الگوگیری از شخصیت حضرت رقیه علیهاالسلام

- فصل پنجم: پژوهشی در کتاب های معتبر شیعه و دیدگاه های اندیشمندان اسلامی درباره حضرت رقیه علیهاالسلام - ۱۲۲۴
- طرح یک پرسش ۱۲۲۴
- کامل بهایی ۱۲۲۷
- لهوف ۱۲۲۷
- المنتخب فی جمع المراثی و الخطب؛ معروف به منتخب طریحی ۱۲۲۸
- الدروس البهیة ۱۲۲۹
- دیدگاه آیت الله العظمی گلپایگانی رحمهم الله ۱۲۲۹
- دیدگاه استاد مهدی پیشوایی؛ تاریخ نویس معاصر ۱۲۲۹
- ابهام زدایی ۱۲۳۱
- فصل ششم: کرامت ها ۱۲۳۱
- شفای حنجره ۱۲۳۱
- همسفری مهربان ۱۲۳۳
- از کوچک ترین کرامت ها ۱۲۳۳
- کرامت های حضرت در حق نامسلمانان ۱۲۳۴
- توسل زن فرانسوی ۱۲۳۴
- هم بازی رقیه علیهاالسلام ۱۲۳۵
- هم نام حسین علیه السلام ۱۲۳۶
- نتیجه توسل ۱۲۳۷
- خاطره یک هنرمند ۱۲۳۸
- فصل هفتم: حرم مطهر حضرت رقیه علیهاالسلام - ۱۲۳۹
- تاریخچه حرم مطهر ۱۲۳۹
- گور یزید؛ مایه عبرت ۱۲۴۲
- دیگر مکان های مقدس شام ۱۲۴۳
- آرامگاه فرزندان اهل بیت علیهم السلام ۱۲۴۳
- آرامگاه اصحاب و تابعین ۱۲۴۴
- آرامگاه پیامبران ۱۲۴۴

- ۱۲۴۴ زیارت نامه حضرت رقیه علیهاالسلام
- ۱۲۴۷ بخش دوم: برگزیده ادب فارسی
- ۱۲۴۷ برگزیده اشعار
- ۱۲۴۷ اشاره
- ۱۲۴۷ شمع بی پروانه
- ۱۲۴۸ طفل خانه به دوش
- ۱۲۵۰ کنار حسین
- ۱۲۵۱ سوز دل پروانه
- ۱۲۵۲ گنج ویرانه
- ۱۲۵۳ نماز نافله
- ۱۲۵۴ کاخ عدل
- ۱۲۵۴ راز پر اندوه
- ۱۲۵۵ خرابه شام
- ۱۲۵۵ ناراالله
- ۱۲۵۶ ناشناس ققنوس بی بال و پر
- ۱۲۵۶ برگزیده متون ادبی
- ۱۲۵۶ فرشته غم
- ۱۲۵۷ غربت خرابه
- ۱۲۵۹ فریادی از سکوت
- ۱۲۶۲ بخش سوم: همراه با برنامه سازان
- ۱۲۶۲ پیشنهادهای کلی
- ۱۲۶۸ پیشنهادهای برنامه ای
- ۱۲۶۸ اشاره
- ۱۲۶۹ متن مناسب برای نمایش
- ۱۲۶۹ اشاره
- ۱۲۶۹ غریبه شام

- ۱۲۸۰ - پرسش های مسابقه ای
- ۱۲۸۱ - پرسش های مردمی
- ۱۲۸۱ - پرسش های کارشناسی
- ۱۲۸۳ - پیام تسلیت گوینده
- ۱۲۸۵ - زیرنویس تلویزیونی
- ۱۲۸۵ - کتاب نامه
- ۱۲۸۸ - ۲۰- کرامات السیده رقیه
- ۱۲۸۸ - اشاره
- ۱۲۸۸ - لا یدخل الضریح الا الطاهر المرضی
- ۱۲۸۹ - شیعتنی رقیه
- ۱۲۹۰ - شفاء طفلة مسیحية
- ۱۲۹۴ - منزلی هدیة لحضرتک
- ۱۲۹۵ - رثاء علی ابنتی رقیه
- ۱۲۹۶ - ۲۱- نام رقیه سلام الله علیها در تاریخ
- ۱۲۹۶ - مشخصات کتاب
- ۱۲۹۶ - نام رقیه در تاریخ
- ۱۲۹۷ - پژوهشی در دیدگاه های تاریخی در مورد حضرت رقیه علیها السلام
- ۱۲۹۷ - طرح بحث
- ۱۳۰۱ - پی نوشتها
- ۱۳۰۱ - ۲۲- نقش کودکان در بالندگی حماسه عاشورا
- ۱۳۰۱ - مشخصات کتاب
- ۱۳۰۱ - مقدمه
- ۱۳۰۱ - حماسه از سرخی خون
- ۱۳۰۹ - در پرده حماسه
- ۱۳۱۴ - برایم تعریف کن
- ۱۳۱۶ - پی نوشت ها

مشخصات كتاب

سرشناسه: مركز تحقيقات رايانه اى قائميه اصفهان، 1391

عنوان و نام پديد آور: بانك جامع حضرت رقيه عليها السلام / واحد تحقيقات مركز تحقيقات رايانه اى قائميه اصفهان.

مشخصات نشر دييجيتالى: اصفهان: مركز تحقيقات رايانه اى قائميه اصفهان، 1391.

مشخصات ظاهري: نرم افزار تلفن همراه و رايانه

موضوع: حضرت رقيه عليها السلام

1- اسب نقره فام

مشخصات كتاب

پديد آورنده: عبدالصمد زراعتي جويباري

ناشر: مجله حوزه

داستان

نيمه هاي شب بود و برف همچنان مي باريد. تاريخي مطلق، عالم را فرا گرفته بود، اما سپيدي برف، دهكده شوط را مي نماياند. باد تندي از بالاي قله هاي غربي دهكده سرازير و با شدت به ديوارهاي منازل پله اي شكل برخورد مي كرد و از لابلاي در و پنجره با فشار وارد اتاقها مي شد. دود تيره رنگي از دودكش خانه ها خارج و اندكي بعد در مسير باد قرار گرفته و ناپديد مي شد. سراسر دهكده به قبرستاني مي ماند كه تنها نفس مرگ از آنجا برمي خاست! و از فاصله اي نه چندان دور صداي سگها و زوزه گرگهاي گرسنه به گوش مي رسيد و كوه با قامتي برافراشته دهكده و دره و دشت را احاطه کرده و بر او عرض اندام مي كرد! غولي كه مورچه اي را در زير پاي خود نگهداشته بود!! مردم همه در خواب بودند، و نور لرزان فانوس ها از پنجره تا شعاع كمي به بيرون سرايت مي كرد... در بالاترين نقطه دهكده و دامنه كوه منزل عين الله واقع شده بود. كه در آن موقع از شب، چراغ گردسوز خانه اش روشن بود. همسرش با خستگي مفرط اما با عشق سرشار مادري کنار دخترك جوانش نشسته بود و حوله خيس شده را

روي پيشاني اش مي نهاد و يا پاشورش مي كرد. پدر کنار اجاق كه با تقاله حيوانات مي سوخت و بوي بدې را در فضاي متراكم پراكنده مي كرد، به ديوار تكيه داده و لحاف كهنه و زمختي را تا دو طرف دوشش كشيده و با چشماني متورم و حسي غريب و متفكرانه به رقيه نگاه مي كرد. به صورت دختر جواني كه كمتر از دو ماه از بيماري اش نمي گذشت كه تمام شادابي و سلامتي خويش را از دست داده بود و چشمان آسماني رنگش در كاسه سر، جا خوش کرده بود و قد و قواره اش از هم پاشيده و استخوان جنبنده اي شده بود كه اكثر شبها، و زماني كه مردم از سرماي سوزناك جان به لب مي شدند در آتش تب و شدت لرز مي سوخت و مي ساخت رقيه با آغاز زمستان دچار سرماخوردگي شده بود و به دنبال آن سردرد و تب هم به سراغش رفتند و در ناباوري، اما آرام و آهسته مريضني و درد همچون تار عنكبوتي وجودش را در برگرفت. پدر براي نجات فرزند كه در روزهاي اول بيماري اش چندان حساسيتي نشان نمي داد هر آنچه لازم بود و هر كجا ممكن شد براي مهيا و او را برده بود. پزشكان ماكو، تبريز، اروميه، از درمان دختر ك مانده بودند. و پدر هر چه بيشتري در يافتن راه نجات فرزندش مي كوشيد كمتر و كمتر به نتيجه مي رسيد تا جايي كه درد جانكاهي عضلات دختر ك را در برگرفت. در نتيجه چيزي نگذشت كه از ناحيه دو پا ناتوان و پس از مدت كمي

ص: 2

عملا فلج شد. پزشکان انقباض عضلانی و تحلیل و نابودی سیستم عضلانی او را مطرح می کردند و هر آزمایش و دارویی که ممکن بود رقیه را بهبود بخشد به او خوراندند اما توفیری نکرد. کسی از اهالی و یا اهل فامیل باور نمی کرد که رقیه شاداب و همیشه متبسم که الگوی پاکي و حیا و صمیمیت برای دیگر دختران محل بود با مریضی پیش پا افتاده ای آنگونه از پا بیفتد. والدینش و همه آنانی که از صمیم قلب او را دوست می داشتند دعا می کردند. والدین تمام مکانهای مقدس منطقه را دخیل بسته و برای نجات عزیزشان نذر کرده بودند، تا به لطف الهی و دعای معصومین(ع) تنها دختر یادگار عمرشان زنده بماند. در یکی از شبهای ماه مبارک رمضان جمعی از فامیلان و ریش سفیدان محل در منزل عین الله گرد هم آمدند تا شاید با شور و مشورت و روح تعاون و همدردی که در جوامع کنونی کمتر از آن خبری هست ولی در چنان محیطی حاکم است چاره ای برای درد و بیماری مربی قرآن فرزندانسان بیندیشند و سرانجام قرار پیگیری معالجه رقیه در تهران، گذارده شد ... این بار هم بی نتیجه بود و پزشکان تهران نیز از درمان او عاجز مانده بودند و مراحمی را که پزشکان تبریز و ارومیه برای نجات دخترک طی کرده بودند و در پرونده پزشکی او گویا و روشن بود را تایید و عملا اظهار عجز و ناتوانی کردند. حتی با وسایل پیشرفته هم نتوانستند عوامل ایجاد چنین بحرانی را بیابند. از همه بیشتر پدر و مادر دخترک جوان بودند که

یقین به فراق کرده و پایان نامه عزیزشان را خوانده بودند! و تلاش آنها تنها به خاطر نهاد گره خورده انس و الفت پدری و مادری بود که گاه تا به صبح برای فرونشاندن تب و درد بی خوابی می کشیدند و همچون پروانه عاشقی بودند که در شب تاریکی به دور شمع و ملجا قلبی خود می گردیدند و غم جانکاه در جانشان لانه می کرد، که شب همچنان باقی بود و شمع تا سحر صبح نمی کرد... دیگر تا فرارسیدن سال نو فرصتی باقی نمانده بود و برف همچون جامه ای سپید بر قامت کوه شوط و منطقه خودنمایی می کرد. اولین آفتاب زمستانی پس از یکدوره طولانی از پس کوه سر برآورده بود. دهکده جان دوباره ای گرفته بود آنگونه که بیماری جان رقیه را می ستاند! بچه های دهکده شادی کنان در حیاط منازل خود که بام خانه دیگری نیز محسوب می شد جمع می شدند و به برف بازی و یا ساختن آدم برفی می پرداختند. دور تا دور سقف خانه ها را قندیل های یخی گرفته بود انگار دانه های درشت الماس و زیورآلات بود که بر گردن زنی آویزان است! و برفها و یخ ها به آرامی و با گذشت روزها آب می شد قندیل ها قطره قطره به زمین می افتادند و دخترک درون اتاق تاریکش به این منظره چشم می دوخت و خود را همانند قندیل های یخی می انگاشت که آتش درد و فوران بیماریها قطره قطره از وجودش را آب می کردند! اگر چه مثل گذشته رمق و حال درستی داشت قرآن

مي خواند ولي نهادش همواره در جنگ و ستيز بود. باور جدائي براي ش دسوار بود به گذشته ها و آرزوهايش مي انديشيد و به حال كنوني خود مي نگريست. در دي فواتر از بيماري در وجودش رخنه مي كرد، و هر آنچه دوستان او، گرداگردش جمع مي شدند و اميدواري مي دادند تاثيري در روحيه او نداشت و هم چنان روزها را با درد جسمي و رواني پشت سر مي گذاشت. با فرارسيدن بهار، يخ ها آب شدند و زمين با ولعي سيري ناپذير اظهار وجود کرده بود و سپيدي طبيعت به آرامي جايش را به سياهي و اندكي بعد به سرسبزي و طراوت داده بود. گله گوسفندان و ديگر حيوانات بعد از مدتي طولاني از طويله ها و آغل ها بيرون آمده و با علاقه در چراگاه به بازي و چرا كردن مي پرداختند. رقيه، دلتنگ و آرزومند کنار پنجره كوچك اتاق مي نشست و به تماشاي زيبايي ها و تداعي خاطرات گذشته اش مي پرداخت. يك روز بهاري دوستان دخترك جوان با اصرار از پدرش خواستند تا او را براي هواخوري به كنار چشمه ببرند اما پدر قبول نكرد. مادر هم به نوبه خود اصرار ورزید ولي پدر نپذيرفت تا اينكه رقيه به او گفت: باباجون خودم مي خوام كه منو ببرند كنار چشمه، تو اين اتاق و خونه دلم گرفته و احساس مي كنم خفه شدم. من هيچي ام نمي شه اجازه بده برم و بالاخره قبول كرد. برادر و زن داداشش او را با احتياط و زحمت سوار جيبی کرده و تا محل مورد نظر بردند دختران محل زیر درخت

بلند بالاي بلوط را که چند قدمي بيشر با چشمه فاصله نداشت فرش کردند و رقيه به درخت تکیه داد و از کمره تپه به تماشاي چراگاه و دشت و کوهساران مشغول شد. دانه هاي اشک همچون شبنم نشسته به روي گلهاي شقایق و آلاله از چشمان به گرد نشسته اش سرازير شد، گویا او به گذشته هاي نه چندان دور سفر کرده بود. تعدادي از دوستان به سختي توانستند جلوي او را بگیرند تا ناراحتي نکند. آب سرد و گوارا از دل تپه بيرون مي پرید و راه دشت و دره را در پيش مي گرفت. نسيم خنک بهاري از غرب مي وزید و برگهاي تازه را به اين سو و آن سو تکان مي داد. گنجشکان روي درخت با سرور و خوشحالي به اين طرف و آن طرف مي پریدند. چوپان زير درخت گلابي وحشي که کنار تخته سنگ بزرگي قرار داشت نشسته بود و ني مي نواخت صدای ني او تا آن سوي دره هم به گوش مي رسيد. صدای کودکان و بچه ها که درون دهکده هروله بازي مي کردند تا کنار چشمه شنیده مي شد و رقيه غرق در تماشاي مناظر گوناگون آرام آرام تبسم بر لبانش نقش بست. اگر چه تبسم دردآلودي بود ولي دوستانش بسيار از کار خود راضي بودند آنها تا عصر با رقيه در آنجا ماندند و روز خاطره انگيزي را باقي گذاردند و رقيه نیز با دنيابي از خوشحالي دوباره به اتاق کوچک خود برگشت. و آن روز هم به جمع روزهاي سلامتي او پيوست ... چيزي به ايام حج نمانده بود فرصتي که پدر

و مادرش پس از سالیان دراز انتظارش را می کشیدند. آن سال آنها می بایست به مکه می رفتند اما به خاطر مریضی دخترک متزلزل بودند برادر عین الله و تعدادی از بستگان اصرارشان برای رفتن به حج بی نتیجه بود، ولی اهالی محل نیز به نوبه خود از آنها خواستند که حتما این سفر را بروند. و همه قول دادند تا برگشتن شان هر چه در توان دارند از رقیه مواظبت کنند. البته مدتی بود که رقیه حساسیت «آنژین» پیدا کرده بود ولی از درد جانسوز دیگر خبری نبود و با همان وضع باقی مانده بود. رقیه بیاد دستان و پاهای ترک خورده والدینش افتاد که از سالها پیش و پس از ثبت نام حج چقدر انتظار می کشیدند و چه اشتیاق و علاقه ای داشتند که به مکه سفر کنند. یک روز صبح که همه اهل خانه دور سفره صبحانه نشسته بودند رو به والدینش کرد و گفت: دلم می خواد شما این سفر رو برید اونجا برام دعا بکنید شاید خدا به احترام حضرت زهرا(س) جوابم رو داده و گریه و سرفه امانش را برید مادر بی طاقت دخترش را در آغوش کشید و همه از صمیم قلب گریه کردند عین الله و همسرش مصمم شدند که این سفر را بروند چیزی به پایان مراسم حج نمانده بود و رقیه سخت چشم انتظار والدینش بود. هر روز صبح کنار پنجره می نشست و جاده دهکده را نگاه می کرد می دانست که به زودی عزیزترین کسانش از همان راه خواهند آمد ... شب یازدهم ذیحجه بود که رقیه کنار اجاق

که گرمای ملایمی را به اتاق می بخشید خوابیده بود. صدای موذن دهکده بلند شد و اذان صبح با طنین الله اکبر دشت شوط را عطرآگین کرده بود رقیه سراسیمه از خواب بیدار شد و عرق روی سر و صورتش نشست، مات و مبهوت به خوابش می اندیشید ولی چیزی نمی فهمید. در فکر خوابی بود که برایش رخ داده بود و در همان حال به خواب فرو رفت ... تمام آن روز را در فکر و خیال بود. روزی که بار دیگر درد به سراغش آمده بود، آن شب حالش بهم خورد و تب شدیدی وجودش را فرا گرفت و تا نیمه های شب به طول انجامید. امان الله عمومی رقیه و برادرش قرار گذاشتند که دو روز بعد او را به تبریز یا تهران ببرند تا قولی را که به حاج عین الله داده بودند عملی نمایند؛ آن شب رقیه رؤیای شب گذشته را بار دیگر در خواب دید و باز سراسیمه و نگران از خواب بیدار شد. با روشن شدن هوا رقیه از برادرش خواست تا به عمو خبر بدهد که به دیدنش بیاید و چیزی نگذشت که عمو در کنار برادرزاده اش نشست متعجب بود که رقیه چه کاری با او دارد. برادران و خواهرانش هم متحیر بودند و رقیه گفت: عموجون می خوام یه چیزی رو فقط به تو و دادش بگم و دیگر اعضای خانواده از اتاق بیرون رفتند. رقیه با گلویی بغض کرده ادامه داد: عموجون من دیشب و پریشب خوابی رو دیدم که بایستی بهتون بگم و در حالی که کتاب عربی سال دوم نظری اش را

ورق مي زد و اشك در چشمانش حلقه خورد گفت: خانم سبزپوشي را به همراه تعدادي از خانمهاي با عفاف كه سوار بر اسبهاي نقره فام بودند ديدم كه از کنار خانه ما مي گذشتند سلام كردم و با خوشرويي جوابم دادند. معلوم بود خانم با جلال و شوكتي است كه بقيه خانمها گرد او مي گرديدند و احترام مي كردند. آن خانم رو به من كرد و گفت دخترم رقيه، دواي دردت پيش منه بيا قم، شفا مي گيري، عمو و برادر دخترت سر به زير انداخته به شدت به گريه افتادند و رقيه هم چنان كه كتابش را ورق مي زد گرمي اشكش را روي دل دردمند خود حس مي كرد. عمو لحظاتي گذشت تا قدري آرام گرفت و گفت: عزيز عمو، اين موضوع رو به كسي نگو بعد رو كرد به برادرزاده اش و گفت محسن جون بي آنكه كسي بفهمد براي رفتن به قم تا عصر خودتو آماده مي كني. بي بي معصومه(س) رقيه رو طلب کرده و گريه نگذاشت ادامه بدهد. عصر بود و آفتاب كم جاني در آسمان آبي شوط راه مي پيمود و نسيم خنك بهاري ابرهاي سپيدي را كه تکه تکه بودند به طرف شرق مي دواند به طوري كه سايه اش نيز از روي خانه ها و تپه ها مي گذشت. آنان راه ماکورا در پيش گرفتند و روز بعد ساعت ده صبح پنج شنبه قدم به قم نهادند در بدو ورود گلدسته هاي حرم را ديدند كه ايستاده اند و منتظر قدمهايشان هستند تا به آنها خوش آمد بگويند. از دور سلامي به بي

بي(س) دادند و به منزل يکي از آشنايان رفتند ولي موضوع را با کسي در ميان نگذاشتند. هنگام اذان مغرب رقيه را به حرم بردند و خانم هاشم زاده که همسر يکي از آشنايان بود با رقيه همراه شد. شب جمعه بود و عمو و برادر هر دو انتظار اعجاز شگفتي را مي کشيدند ولي ساعت نيمه هاي شب را نشان مي داد ولي خبري نشد. رقيه دلش گرفت و با دلتنگي به خانه برگشتند. رقيه خاموش و ساکت بود و فکر مي کرد که عمو و برادرش احساس مي کنند او به آنها دروغ گفته است با خود کلنجار مي رفت که به خدا من راست مي گم خودش به من گفت بيا قم. ولي حضرت معصومه من او مدم پس ... و گريه مي کرد روز جمعه چهاردهم ذیحجه بود به جز خانم هاشم زاده بقيه به نماز جمعه رفتند. شب هنگام و براي بار دوم به حرم رفتند رقيه کنار خانم هاشم زاده روبه روي ضريح به ستوني تکیه داد. زنان و زائران با ديدن او برايش دعا مي کردند ولي او در عالم ديگري سیر مي کرد نمازش را نشسته خواند بعد هم زيارت نامه را آغاز کرد باز اشک بود که از عمق وجود با اخلاص او سرچشمه مي گرفت و از دیدگان زجر کشيده و فرو رفته اش فوران مي زد، حرم شلوغ بود شلوغ تر از شب قبل. زائران از بهشت زهرا آمده بودند تا از زيارت حضرت معصومه محروم نمانند. امان الله و برادر دخترک و دو سه نفر از آشنايان در صحن امام مشغول نماز و نيایش

بودند امان الله بیشتر از همه و مانند رقيه حال خوشي داشت رقيه نيز بي توجه به اطراف به ضريح مقدسه چشم دوخته بود يا فاطمة اشفعي لي في الجنة فان لك عندالله شانا من الشان به يكباره رنگ صورت رقيه تغيير كرد و به چپ و راست مي نگرست به خانم هاشم زاده گفت: خاله، خاله، خاله جون همان صداست مي شنوي، خانم هاشم زاده مات و مبهوت به او نگاه مي كرد گمان مي برد كه او هذيان مي گويد و حرفي نزد. اندكي بعد رقيه به همان حالت دچار شد. خانم هاشم زاده ترسيد كه نكند حالش بهم خورد. از جاي برخاست تا امان الله و برادر دخترک را خبر كند. به سختي از ميان زائران گذشت و خود را به آنها رساند موضوع را به آنها گفت. رقيه براي بار سوم رنگش تغيير كرد صدائي در گوشش زمزمه مي كرد رقيه عزيزم، بلند شو شفایيت دادم و شفایيت دادم در ذهن او بارها و بارها تكرر مي شد. ناخودآگاه از جا بلند شد. آري آري بلند شد. ناباورانه هم بلند شد. دستي به پاهایش كشيد نه همانند گذشته هاست. بدنش را لحظه اي در خاطر حسي خویش گذراند آري سالم است بهتر از گذشته. امان الله به اتفاق پسر برادر و خانم هاشم زاده به درب قسمت خواهران رسيدند. مات و مبهوت ايستادند و رقيه را ديدند كه متحيرانه به خودش نگاه مي كند سر و صدا و ناله زائران صحن و سرا را پر کرده بود امان الله نگاهی به برادرزاده و خانم هاشم زاده كرد، گویا آنها تازه فهميده بودند

که چه اتفاقی افتاده است؛ اشک و بغض گلویشان را می فشرد. رقیه قدری به خود و مقداری به ضریح نگاه می کرد. عمو امان الله به سختی لب گشود و با صدایی بلند که در قسمت اعظمی از صحن امام به گوش رسید گفت: رقیه. عموجون، و رقیه برگشت و به عمو نگاه کرد چشمان دخترک پر بود از قطرات درشت اشک شکر و شوق، گویا زبانش بند آمده و قدرت تکلم از او سلب شده بود. زائران به امان الله و رقیه و حالتی که بینشان حکم فرما بود نگاه می کردند سکوت نسبی فضای صحن را فرا گرفته بود و همه به این منظره چشم دوخته بودند اما نمی دانستند چه اتفاقی افتاده، رقیه به زحمت لب باز کرد: عمو... عموجون... عموجون دیدی دعای بابا و مامان در بقیع چه کرد! می بینی عمو فاطمه زهرا(س) به دخترش نیابت داده، خوب می بینی داداش جون من دیگه خوب شدم دیگه شبها برام بی خوابی نمی کشید. خاله، خاله جون من... من شفا گرفتم و صدای گریه اش بلند شد و با فریاد یا زهرا(س) و یا معصومه(س) به طرف ضریح رفت عمو نیز با یاالله و الله اکبر به طرف برادرزاده اش دوید تا او را از دست زائران که به تازگی دریافته بودند چه معجزه شگفتی رخ داده نجات دهد و اشک شوق و ارادت بود که به همراه یا زهرا یا فاطمة المعصومه تا عرش راه می پیمود و صدای صلوات و تکبیر حرم و قم را عطر آگین کرده بود. تقاره ها به صدا درآمد و گوش

جان شاهدان و شنونندگان به وجد آمد و دستها به سوي خدا بلند شد و اللهم صل علي محمد و آل محمد

2- السيدة رقية بنت الامام الحسين عليه السلام

اشاره

سرشناسه : رباني خلخالی، علي، - 1325

عنوان و نام پديدآور : السیده رقيه بنت الامام الحسين عليه السلام/ تالیف علي الرباني الخلخالی؛ مترجم جاسم الادیب

مشخصات نشر : [قم]: مكتب الحسين عليه السلام؛ رباني خلخالی، 1425ق = 1383.

مشخصات ظاهري : 295 ص.نمونه

شابك : 320000-8-91933-964 ریال ؛ 320000-8-91933-964 ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلي

یادداشت : عربي.

یادداشت : عنوان اصلي: ستاره درخشان شام: حضرت رقيه دختر امام حسين عليها السلام.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیر نویس

موضوع : رقيه (س)، بنت حسين (ع)، - 61ق. -- سرگذشتنامه

موضوع : شعر مذهبي عربي -- مجموعه ها

شناسه افزوده : ادیب، جاسم، مترجم

رده بندي کنگره : 1383 250437/BP52/2

رده بندي ديويي : 297/979

شماره کتابشناسي ملي : م 33794-82

اعترافان

نقدّمهما لنكون أولاً واقعيين، ولنسعى ثانياً في أن نستدرك ما فاتنا _ الاعتراف الأول: أنّ كثيراً من المقاطع التاريخيّة والمواقف والشخصيات لم يُسلط عليها الضوء لتُعرّف إلى الأجيال؛ فيتّضح الرأي وتبيّن الحقائق. ووراء هذه الغفلة أو ذاك التغافل، أو التقصير أو القصور، أو عدم الاهتمام أو التعمّد... أسباب عديدة لسنا هنا بصدد عرضها جميعاً إلاّ ما صرّح به المترجم في كلمته قائلاً:

إنّ بعض مقاطع التاريخ خُصّصت حول سيرة المجهولين الذين لم يكن لهم أيّة خدمةٍ للبشريّة، وإنّما لمجرّد أنّهم كانوا من حاشية السلاطين أو من مُريديهم. ومع الأسف الشديد، مقابل إفراطٍ كهذا، نجد أنّ الكثير من عظماء التاريخ قد بُخسوا حقّهم، وضاعت سيرتهم المعطاء التي كانت مركزَ إشعاع واستفادة. والمسؤوليّة في ذلك تقع على عاتق كتّاب التاريخ الذين خضعوا لأهوائهم،

ص: 13

أو استسلموا لضغوط الحكومات الظالمة التي دعّتهم إلى طمس الحقائق المفيدة التي يمكن أن تخدم الأجيال.

ومن الذين بُخسوا حقّهم وضاعت معظم تفاصيل سيرتهم الوصّاء هم أبناء الأئمّة المعصومين عليهم السلام، حيث تعمّد الكثير من المؤرّخين _ بإيعازٍ من سلاطين الجور _ في إخفاء الحقائق المهمّة من حياتهم أو تضييعها أو تحريفها، حتّى أنّ الباحث اليوم لا يجد من تاريخ بعضهم سوى بعض المقتطفات اليسيرة التي لا تتجاوز الأسطر القليلة).

أمّا الاعتراف الثاني _ فهو أنّ جماعةً من الغيارى على عقيدتهم بذلوا جهوداً مشكورةً في التنقيب والتحقيق والجمع للحقائق الطيّبة المتعلقة بأهل البيت النبويّ الشريف، ليكون هنالك كتاب أو فصل متكامل حول واقعةٍ مهمّة أو موقفٍ تاريخيٍّ حسّاس، أو انتصارٍ لعقيدة، أو تعريفٍ بشخصيّةٍ منتسبةٍ إلى النبيّ وآله صلوات الله عليه وعليهم.

وكان من ثمار تلك الجهود، وفي خصوص السيّد رقيّة حبيبة الحسين وابنته صلواتُ الله عليه وعليها، كتاب (السيّد رقيّة بنت الإمام الحسين ومقامها في الشام) للسيّد عامر الحلّو، فضلاً عمّا ورد حولها من فصولٍ أو بيانات مهمّة حول حياتها الطاهرة رغم قصر أيامها، في الكتب العربيّة، مثل: (معالي السبطين) للشيخ محمّد مهدي الحائري، و (مشاهد ومزارات آل البيت في الشام) لهاشم عثمان، و (من الحوار اكتشفت الحقيقة) لهشام آل فُطيط.. وفي الكتب الفارسيّة التي تُرجم بعضها، مثل: (كامل البهائي) لعماد الدين الطبري، و (حضرت رقيّة) للشيخ عليّ الفلسفي، وهذا الكتاب الذي تتعرّض للتعريف به، وهو للشيخ الربّاني الخلخالي واسمه باللغة الفارسية (رقيّة چهره درخشان شام) وترجمته الدقيقة باللغة العربيّة (رقيّة الوجه النير في الشام).

وهنا نؤكّد

ص: 14

اعترافنا أنه لَشُكْر تلك الجهود التي انصبت في موضوع نقل أخباره أو تكاد تضيع في أسطر عشرات الكتب التاريخية، فتجمعها في صفحات، وتطعمها بالتوضيحات، وتتصر لها أمام ظلم الأعداء، وتضيف إليها الكرامات المدونة والمسموعة، والأشعار المنشودة في حق السيدة المظلومة رقية صلوات الله عليها، والتي استشهدت مظلومةً مفجوعةً على أبيها الحسين الشهيد بعد واقعة عاشوراء، في خربة الشام الكنيية، ولها من العمر على أغلب المنقولات أربع سنوات.

وكان من إشارة المترجم في هذا الصدد قوله تحت عنوان (كلمة المترجم): وهنا تتجلى أهمية هذا الكتاب الذي بين يديك _ عزيزي القارئ _؛ حيث جمع بين طياته أكبر قدرٍ يمكن تحصيله حول نجمةٍ من نجوم أهل البيت عليهم السلام، وكوكبةٍ من أنوار قدس المعصومين عليهم السلام، ألا وهي: عزيزة سيد الشهداء عليه السلام السيدة رقية، التي يُّتمت على صغر سنّها، وعاشت المآسي رغم نعمة أظفارها، إلى أن فارقت الحياة الدنيا في خربة الشام شهيدةً مظلومة.

مقدمة المؤلف

وقد تضمّنت فقرتين:

الأولى _ جملة رواياتٍ شريفةٍ في شرف أهل البيت عليهم السلام أنّهم أمانٌ لأهل الأرض كما أنّ النجوم أمانٌ لأهل السماء. وبعد إيراد المؤلف تلك الروايات قال معرّفًا بكتابه: نضع هذا الكتاب بين يديك _ عزيزي القارئ _ وهو عبارة عن تاريخ حياة هذه السيدة الجليلة، واستعراضٍ لقصتها التي تُبكي الحَجْر، وكانت قد شاركت في إيصال مظلومية الإمام الحسين ونهضته الخالدة في عاشوراء على صغر سنّها، فها هو ذلك قبرها شاهدٌ آخر على استبداد آل أمية وتجبرهم، وقد عبّر القرآن الكريم عنهم بـ « الشجرة الملعونة ».

أمّا الفقرة الثانية _ من المقدمة، فقد تحدّث فيها المؤلف عن سبب تأليفه لهذا الكتاب قائلًا: في حدود سنة 1978م

مَرَضَ أَحَدَ أَبْنَائِي مَرَضًا شَدِيدًا حَتَّى أَيقِنَا أَنَّهُ سَيَعَوَّقُ فِي المَسْتَقْبَلِ عَلى أَقْلِ التَّقَادِيرِ، فَتَوَسَّ لِمَنَا بِعَزِيْزَةِ الحَسِينِ عَلَيْهِ السَّلَامِ صَاحِبَةِ الهَمومِ وَالغَمومِ السَيِّدَةِ رَقِيَّةَ، وَنَذَرْتُ إِنْ قَامَ وَلَدِي مِنْ مَرَضِهِ سَالِمًا أَنْ أَكْتُبَ كِتَابًا حَوْلَ هَذِهِ المَاجِدَةِ.. وَبِبَرَكَتِ عَنَايَاتِهَا _ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ _ شَفِيَّ وَلَدِي وَكَأَنَّ شَيْئًا لَمْ يَكُنْ فِيهِ.

وَمِنْ ذَلِكَ الوَقْتِ شَرَعْتُ فِي مَطَالَعَةِ المَصَادِرِ الَّتِي تَنَاولَتْ ذِكْرَ السَيِّدَةِ رَقِيَّةَ عَلَيْهَا السَّلَامَ، فَجَمَعْتُ مَا اسْتَطَعْتُ بَعْدَ جَهْدٍ وَعَنَاءٍ، إِلَّا أَنَّ مَدَوَّنَاتِي بَقِيَتْ مَدَّةً دُونَ أَنْ أَرْتَبَّهَا، حَتَّى ذَكَرْتَنِي زَوْجَتِي بِنُدْرِي، فَنَوَيْتُ أَنْ أَبْدَأَ بِتَأْلِيفِ الكِتَابِ، وَاسْتَخَرْتُ اللَّهَ تَعَالَى فِي ذَلِكَ فَكَانَتْ الآيَةُ الكَرِيمَةُ: « وَلْيُؤْفِقُوا نُذُورَهُمْ » [الحَجَّ: 31]، فَبَدَأْتُ تَأْلِيفَ الكِتَابِ حَتَّى أَتَمَمْتُهُ بِأَقْلٍ وَقَتًا، لِأُقَدِّمَهُ بِضَاعَةً مَزْجَاءً مِنْ قِبَلِي عَنِ حَيَاةِ السَيِّدَةِ المَظْلُومَةِ وَالدَّرَّةِ الِيتِيمَةِ رَقِيَّةَ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهَا.

وكان الكتاب

في 17 فصلًا، هي على التوالي:

- 1 _ أَقْدَمُ المَصَادِرِ التَّارِيخِيَّةِ حَوْلَ السَيِّدَةِ رَقِيَّةَ عَلَيْهَا السَّلَامَ، بِدَآئِهَا بِقِصَّةِ تَجْدِيدِ بِنَاءِ قَبْرِهَا الطَّاهِرِ فِي أَوَاخِرِ الحَكْمِ العُثْمَانِيِّ، وَتَأْرِخِ مَرَقَدِهَا الطَّاهِرِ.
- 2 _ الشَّامُ: جُغْرَافِيًّا وَسُكَّانِيًّا وَتَأْرِخِيًّا.
- 3 _ الشَّجَرَةُ المَلْعُونَةُ فِي القُرْآنِ (بَنُو أُمِّيَّةَ)، بَحْثٌ قُرْآنِيٌّ _ سِيرَتِي.
- 4 _ الشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ فِي القُرْآنِ (أَهْلُ البَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)، بَحْثٌ قُرْآنِيٌّ _ وَلائي.
- 5 _ أَحْدَاثُ عَاشُورَاءَ وَرُكْبُ السَّبَايَا إِلَى الشَّامِ، وَقَائِعُ مُؤَلِّمَةٍ، وَصَبْرٌ عَظِيمٌ.
- 6 _ أَهْلُ البَيْتِ فِي الشَّامِ، وَقَائِعُ مَفْجَعَةٍ وَمَوَاقِفُ عَظِيمَةٍ.
- 7 _ مِنْ حَيَاةِ الإِمَامِ زَيْنِ العَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الحَسِينِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، مِنْ كَرِبْلَاءَ إِلَى الشَّامِ.
- 8 _ انْتِقَامُ الحَقِّ، قِصَّةُ الأَمِيرِ قُطْبِ الدِّينِ تَيْمُورِ الكُورْكَانِيِّ سَنَةَ 830 هـ.
- 9 _ فِي رِحَابِ السَّيْرَةِ العَطْرَةِ: الشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ السَيِّدَةِ رَقِيَّةَ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ، اللِّقَاءُ الأَخِيرُ،

10 _ شهادة السيِّدة رقيَّة سلام الله عليها: ترى والدَّها في المنام، حديث الرأس الشريف، محادثة بين الراس ورقية، سجن أهل البيت عليهم السلام، حديث المُغسَّلة، أهل البيت يقيمون العزاء في حُرْبَة الشام.

11 _ حرم السيِّدة رقيَّة عليها السلام: عمارته، زيارة السيِّدة رقيَّة، عودة السبايا إلى المدينة، مصيبة السيِّدة رقيَّة في المدينة.

12 _ كرامات السيِّدة رقيَّة سلام الله عليها: وهذا من أهمِّ الفصول في الكتاب الذي بين أيدينا، حيث أورد (16) كرامةً شريفةً تُؤكِّد فيما تُؤكِّده هذه النبعة المقدَّسة المتفرَّعة من سيِّد شباب أهل الجَنَّة أبي عبدالله الحسين صلوات الله عليه، أنَّها من أهل بيت النبوة الطاهر الزاكي، وأنَّ لها مقاماً رفيعاً عند الله وعند رسول الله وآل بيته الأبرار سلام الله عليهم، وأنَّ لها شأنًا من الشأن، ومنزلةً عُليا من المنازل، وما زالت روحها النورانيَّة تبعث ببركاتها على محبِّي العترة الطاهرة والموالين المؤمنين، ومن اعتقد بهم وبها أنَّهم أولياء الله وأحباؤه.

وكم شدَّت مثل هذه الكرامات قلوبَ الناس إلى آل الله بالاعتقاد والمحبة والولاء، وكم هدت أناساً ضلُّوا من قبل، فلما يَمَّموا قلوبهم إلى محالِّ رحمة الله فازوا واستبصروا، ونعموا في الدنيا والآخرة.

13 _ الشام في القرآن والروايات.

14 _ الآثار التاريخيَّة في الشام: في عهد الأنبياء عليهم السلام، في عهد الإسلام.. تواريخ ووقائع، وذكر لمقامات الأنبياء في الشام، ثم مرَّقد أهل البيت عليهم السلام هناك، وشيء من حياة العقيلة المكرَّمة زينب الكبرى بنت أمير المؤمنين عليه وعليها السلام إلى وفاتها ودفنها.

15 _ السيِّدة أم كلثوم بنت أمير المؤمنين عليه وعليها السلام: مواقفها في نهضة كربلاء، إلى وفاتها.

16 _ السيِّدة سكيِّنة بنت الإمام الحسين

عليه وعليها السلام: تعريف مختصر، ثم السيِّدة فاطمة الصغرى بنت الإمام الحسين عليه وعليها السلام.. وشخصيات أخرى.

17 _ السيِّدة رقيّة في شعر الشعراء: وهذا فصلٌ آخر هو كذلك من أهم فصول الكتاب؛ لما يحمل من العواطف الطيِّبة، والأدب الرفيع المتوجّه بالمودّة والمحبة لأهل البيت عليهم السلام من قبل شخصيات متعدّدة معروفة أنّها أصحاب أقلامٍ ومنابر، فضمّ هذا الفصل (16) قصيدة فاخرة.. بها يُختتم هذا الكتاب خاتمةً موفّقة.

مزاياء.. ووصايا

من مزاياء هذا الكتاب أنّه أُلّف بعقليّة باحثٍ وكُتِب بقلم خطيب، فجمّع بين المادّة العلميّة واللسان الأدبي، فكان ما يناسب الموضوع باعتباره جامعاً بين قضية تاريخية تحقيقيّة، وقصّة عقائديّة ولائيّة.

أما الامتياز الآخر للكتاب، فهو استفادته من مصادر متنوّعة: عربيّة وغير عربيّة، وهذا يُضيف إلى الموضوع شتاتاً ربّما ضاع أو كاد. كذلك استفادته من موضوعاتٍ عديدة مهمّة لقصّة شهادة السيِّدة رقيّة عليها السلام أو متعلّقة بها: كالبحوث الجغرافيّة، والوقائع التاريخيّة، والبيانات القرآنيّة.. إلى استعراضٍ لقضية يوم عاشوراء، ومسير السبايا بعد التعريف بالأسرتين: الشجرة الخبيثة (بني أميّة)، والشجرة الطيِّبة (أهل البيت عليهم السلام)، إضافةً إلى بعض المواضيع المرتبطة بحياة السيِّدة رقيّة سلام الله عليها.

يبقى أن الكتاب ما زال يحتاج _ في مواضع منه _ إلى: صياغاتٍ أدبيّة أسلم وأفصح، وإلى تدقيقٍ في الجانب الإعرابيّ والفنّي واللغوي، وإلى الاستعاضة بالمصادر الأقدم والمراجع الأشهر عن المصادر الحديثّة الناقلة عن السابقين، كذلك لا بدّ من أمرين آخرين:

الأوّل _ إعادة النظر في منهجيّة تأليف الكتاب وفصوله، ليكون أشدّ إحكاماً.

الثاني _ وضع فهرس ضروريّة للكتاب، منها جدول بأسماء المصادر التي استفادها المؤلف في تدوين الكتاب، مع ذكر هويّاتها.

وعلى كلّ حال، لا يصحّ أن يُغبّن فضل هذا

المؤلف في ميدانه العلمي، فقد نال الكثير من التوفيق، إلا أنه يُطمع فيه أن يكون أفضل في الطبقات القادمة إن شاء الله تعالى.

3- بانك جامع اشعار حضرت رقيه عليها السلام

مشخصات كتاب

سرشناسه: مركز تحقيقات رايانه اي قائميه اصفهان، 1391

عنوان و نام پديدآور: بانك جامع اشعار حضرت رقيه عليها السلام / مركز تحقيقات رايانه اي قائميه اصفهان.

مشخصات نشر دييجيتالي: اصفهان: مركز تحقيقات رايانه اي قائميه اصفهان، 1391.

مشخصات ظاهري: نرم افزار تلفن همراه و رايانه

موضوع: حضرت رقيه عليها السلام

1- قبول باشه زيارت رقيه يا رقيه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

قبول باشه زيارت رقيه يا رقيه

تموم شده اسارت رقيه يا رقيه

خدا حافظ

داره وصيت به زينب اشکاي روضه دار تو

ذکر ابوالفضل بگيرم بالا سر مزار تو

شده با زخم بدنت، چادر خاكي ات كفت

با گريه صدا مي زنمت(2)

خدا حافظ

دارم يه دنيا درد و غم رقيه يا رقيه

نفس نمونده تا بگم رقيه يا رقيه

حس مي كنم فاطميه است ياس خراب پريره

تشيع جنازه ات شبونه خيلي شبیه مادره

ديگه راهي سفري، از اين اشكام با خبري

چي مي شه منو هم بيري(2)

خدا حافظ

رو نيزه ها سر بابات رقيه يا رقيه

مي خونه فاتحه برات رقيه يا رقيه

مادر تو داره شتاب لحظه ي دفن پيكرت

مٹ شیرخواره مي ترسه بره روي نيزه سرت

آرزو دارم بميرم، مدینه با گريه ميرم

برات مجلس ختم مي گيرم(2)

2- کیستم من در دریای کرامت

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه

قالب بحر طویل

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع دو دریا اشک 2

تعداد استفاده 0

متن شعر

کیستم من در دریای کرامت، ثمر نخل امامت، گل گلزار حسینم، دل و دلداری حسینم، همه شب تا به سحر عاشق بیدار

ص: 19

حسینم، سر و جان بر کف و پیوسته خریدار حسینم، سپهم اشک و علم ناله و در شام علمدار حسینم، سند اصل اسارت که درخشیده به طومار حسینم، منم آن کودک رزمنده که بین اسرایار حسینم، منم آن گنج که در دامن ویرانه یگانه در شهوار حسینم، به خدا عمة ساداتم و در شام بلا مثل عمو قبله حاجاتم و سر تا به قدم آینه ام وجه امام شهدا را.

بند دوّم

روز عاشور که در خیمه پدر از من مظلومه جدا شد، به رخم بوسه زد و اشک فشان رو به سوی معركة کرب و بلا شد، سر و جان و تن پاکش همه تقدیم خدا شد، به ره دوست فدا شد، حرم الله پر از لشکر دشمن شد و چون طایر بی بال پریدم، گلویم تشنه و با پای پیاده به روی خار دویدم، شرر از پیرهنم شعله کشید و ز جگر آه کشیدم که سواری به سویم تاخت و با کعب سنان بر کمرم زد، به زمین خوردم و خواندم ز دل خسته خدا را.

بند سوّم

شب شد و عمه مرا برد، سوی خیمه و فردا به سوی کوفه سفر کردم و از کوفه سوی شام بلا آمدم و در وسط ره چه بلاها به سرم آمد و یک شب ز روی ناقه زمین خوردم و زهرا بغلم کرد و سرم بود روی دامن آن بانوی عصمت به دلم شعله آهی که عیان گشت سیاهی و ندانم به چه جرم و چه گناهی به جراحات جگر زخم زبانش نمکم زد، دل شب در بغل حضرت زهرا کتکم

ص: 20

زد، پس از آن دست مرا بست و پیاده به سوی قافله آورد، چه بهتر که نگویم غم دروازه شام و کف و خاکستر و سنگ لب بام و ستم اهل جفا را.

بند چهارم

همه شب خون به دل و موج بلا ساحل ما شد که همین گوشه ویرانه سرا منزل ما شد، چه بگویم که چه دیدم، چه کشیدم، همه شب دم به دم از خواب پریدم، پس از آن زخم زبان ها که شنیدم، چه شبی بود که در خواب جمال پسر فاطمه دیدم، چو یکی طایر روح از قفس جسم پریدم، به لبش بوسه زدم دور سرش گشتم و از شوق به تن جامه دریدم، دو لبم روی لبش بود که ناگاه در آن نیمه شب از خواب پریدم، زدم آتش ز شرار جگر قلب تمام اسرا را.

بند پنجم

اشک در دیده و خون در جگر و آه به دل، سوز به جان، ناله به لب، سینه پر از شعله فریاد، زدم داد که عمه پدرم کو؟ بگو آن کس که روی دامن او بود، سرم کو؟ چه شد آن ماه که تایید در این کلبه احزان و کشید از ره احسان به سرم دست نوازش همه از ناله من آه کشیدند و به تن جامه دریدند که ناگه طبقی را که در آن صورت خورشید عیان بود نهادند به پیشم که در آن رأس منیر پدرم بود، همان گمشده قرص قمر بود، سرشکش به بصر بود و به لب داشت همی ذکر خدا را.

بند ششم

چه فروزان قمری بود، چه فرخنده سری بود رخ

از خون جبین رنگ، به پیشانی او جای یکی سنگ، لب خشک و ترک خورده او بود کبود از اثر چوب به اشک و به پیشانی مویش که نگه کردم و دیدم اثر نیزه و شمشیر به رویش بغلش کردم و با گریه زدم بوسه به رگ های گلویش نگاهش کردم و دیدم دو لبش در حرکت بود به من گفت عزیز دلم اینقدر به رخ اشک میفشان و مزین شعله ز اشک بصرت بر جگر، آمده ام تا که تو را هم ببرم، از پدر این راز شنیدم ز دل سوخته یک «یا ابا» گفتم و پروازکنان سوی جنان رفتم و دیدم عمو عباس و علی اکبر فرخنده لقا را.

بند هفتم

حال در شام بود تربت من کعبه حاجات، همه خلق به گرد حرمم گرم مناجات بیایید که اینجاست، پس از تربت زینب حرم عمه سادات، همانا به کنار حرم کوچک من اشک فشانید، به یاد رخ نیلی شده ام، روضه بخوانید به جان پدرم دور مزار من مظلومه بگردید و بدانید که با سن کم مادر غمخوار شمایم، نه در این عالم دنیا که به فردای قیامت به حضور پدرم یار شمایم، همه جا روشنی چشم گهربار شمایم، همه ریزید چو «میثم» ز غم اشک که گیرم همه جا دست شما

3- جبین بر زخم و رخسارت به خون بخشیده زیبای

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب غزل

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع دو دریا اشک 2

تعداد استفاده 0

متن شعر

جبین بر زخم و رخسارت به خون بخشیده زیبای

غبار از عارضت شستم، ولی با اشک تنهایی

لبت از تشنگی چون شیشه قلبم ترک خورده

عجب دارم که چشمت باز هم

مانده است دریایی

لوای صبر بر دوش و سرشک سرخ در چشمم

کنم ج-ای عم-و ب-رت و علم-داری و سقایی

چراغم دل، غذایم گریه، زلفم فرش و سر مهمان

تع-الی الله از این مهمانی و از ای-ن پ-ذیرایی

نمی گویم چه شد بر دخترت آنقدر می گویم

که جسمم زینبی گردیده، رویم گشته زهرایی

ببر ای باغبان امشب گل خود را به همراهت

ک-ه پ-امال خزان گردیده در فصل شکوفایی

به خود گفتم طواف آرم به دورت، لیک معذورم

نه چشمم راست بینایی، نه پایم را توانایی

توان-ایی پای-م ب-ا دوی-دن رفت از دستم

نوازش های شمر از دیده ام بگرفته بینایی

زهجرات نخواییدم ولی ممنونم از زینب

که بالایی سرم ب-ا نام تو می گفت لالایی

به روز حشر چون بخشد خدا او را به مولایش

گناه «میثم» و عفو خدا باشد تماشایی

4- سه ساله دختر کجا و یه عالمه دل بیقراری

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

سه ساله دختر کجا و يه عالمه دل بيقراري

چه بي خبر رفتي بابا تو مگه رقيه نداري

بي تو مهربون، شد دو کاسه خون

چشمای تر رقيه

يادته قديما رو شونه ات سر مي داشتم

کنار تو حتي يه لحظه غم نداشتم

حال روز منو نيگا کن

جون عمه برام عمه دعا کن

دخترت رو صدا کن

حالا که با دست زنجير پر و بال ما رو مي بندند

بگو به اينکه اينقدر به لباس پاره ام نخندند

بعد تو بابا، تو بيابونا

چي مياد سر رقيه

مي بينه كه

ص: 23

دستام مي لرزه نا نداره

ديگه براي آبله پام جا نداره

كعب ني وقتي رويرومه

وقتني روني سر عمومه

ديگه كارم تمومه

بهت مي گفتم هميشه محاله كه از تو جدا شم

ولي حالا بي تو بايد همسفر نا محرما شم

ماه ني نشين، خاكا رو بين

روي معجر رقيه

پا به پاي نيزه دويدن خيلي سخته

مي ريزه زمين خون رگهات لخته لخته

مونده اين آرزو تو سينه ام

كاش منم اون بالا بشينم

اين روزا رو نينم

5- اي سر كه پر خوني به چشم آشنائي

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك واحد جديد

قالب آهنگین

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده 0

متن شعر

ای سر که پر خونی به چشمم آشنایی

گویا سر بام حسین سر جدایی

سرت بنام ای پدر

شبم ز رویت شد سحر

پدر حسین جان

از لطف خود شرمنده ام کردی پدر جان

گر مرده بودم زنده ام کردی پدر جان

اما چرا دیر آمدی

رفتی جوان، پیر آمدی

پدر حسین جان

چون تو مہی ویرانه را روشن نکرده

با سر کسی از دخترش دیدن نکرده

سرت شده مہمان من

کو پیکرت جانان من

پدر حسين جان

در جمع ما تا آسيان كردي پدر جان

با چشم دنبال كه مي كردي پدر جان

نگاه ياري مي كني

يا سرشماري مي كني

پدر حسين جان

در كوفه يك دم آمدي و زود رفتي

ديدي كه زينب بي تحمل بود و رفتي

رفتي و امشب آمدي

چون اشك زينب

ص: 24

آمدي

پدر حسين جان

من کار سقايي به اشك دیده دارم

مهمان نوازي از سر بریده دارم

شام یتيمي شد سحر

اي شاميان اينم پدر!

پدر حسين جان

بابا بين قدر و مقام دخترت را

عمه تنت بوسيد و من بوسم سرت را

خواهي اگر رقيه را

با خود ببر رقيه را

پدر حسين جان

ديدم چو بوسد عمه ام زير گلويت

من هم به خيمه دیده کردم آرزويت

امشب ببوسم اين گلو

رسیده ام بر آرزو

پدر حسين جان

قوت ندارم تا که رویت را بشویم

با اشك، خون های گلویت را بشویم

پیش سرت دل داده ام

از دست و پا افتاده ام

پدر حسین جان

رنگ تو و من زرد از غم گشته بابا

چشم تو و من خیره در هم گشته بابا

آخر بکن لطفی به من

چیزی بگو حرفی بزن

پدر حسین جان

6- کوچکترین ستاره ی دریا کمی بخواب

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع غزل مرثیه 89

تعداد استفاده 0

متن شعر

کوچکترین ستاره ی دریا کمی بخواب

آتش گرفت دامن صحرا کمی بخواب

دیگر بس است بر سر نی هر چه دیده ای

لختی ببند پلک تماشا کمی بخواب

بر نی سه ساله بغض تو را جار می زنند

ای راز و رمز سوره ی طاهها کمی بخواب

تو کودکانه حس مرا داغ می زنی

آتش مزین به سینه ی گل ها کمی بخواب

بی تازیانه زخم مرا تازه می کنی

آه

ص: 25

اي بلور گريه ي زهرا کمي بخواب

جايي براي داغ تو پيدا نمي کنم

هفتاد و چندمين غم باب کمي بخواب

ديگر بس است بغض و بهانه پدر رسيد

لالاي ولا لا لا لا لا لا کمي بخواب

7- غم به سر شد، شبنم سحر شد، خدا

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جديد

قالب آهنگين

شاعر مؤيد سيد رضا

منبع يك كربلا عطش

تعداد استفاده 0

متن شعر

غم به سر شد، شبنم سحر شد، خدا

ماه خرابه، روي پدر شد، خدا

خبر به عالم دهيد

ماه منيرم دميد

دواي دردم رسيد

پدر! سلام عليك

مسافرَم از سفر رسیده، خدا

ز شیرخواره، خبر رسیده، خدا

خون خدا آمده

مونس ما آمده

ز کربلا آمده

پدر! سلامٌ علیک

چو غنچه بگشا، دهان خشکت پدر

که من بیوسم، لبان خشکت پدر

فدای تو دخترت

شود فدای سرت

این سر بی پیکرت

پدر! سلامٌ علیک

ای گل زهرا تورا ببویم پدر

به اشک چشمان، رخت بشویم پدر

تو میهمان منی

نه بلکه جان منی

روح و روان منی

پدر! سلامٌ علیک

كجاست دستت، در اين اسيري پدر

که دخترت را به بر بگيري پدر

به سينه دارم غمي

نشين کنارم دمي

نوازشم کن کمي

پدر! سلامٌ عليك

چو سایه ات بر سرم نبوده است پدر

ز تازيانه تنم، کبود است پدر

فسرده حالم بين

شکسته بالم بين

چون ني بنالم بين

پدر! سلامٌ عليك

8- در خرابه ي شام عطر لاله دارد

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك واحد

ص: 26

جدید

قالب آهنگین

شاعر مؤید سید رضا

منبع يك كربلا عطش

تعداد استفاده 0

متن شعر

در خرابه ي شام عطر لاله دارد

زیرا که بداني يك سه ساله دارد

کز قافله جا مانده وز پدر جدا مانده

اي واي رقيه

زان پرستوي عشق بال و پرشکسته

در راه عزیزان منتظر نشسته

تا مسافرش آید یعنی پدرش آید

اي واي رقيه

گرچه دستگیر و کودك اسیر است

مکتب پدر را بهترین سفیر است

بشکند اسارت را واکند سفارت را

اي واي رقيه

او که غیر زینب مونسبی نبودش

شاهد غمش بود بازوی کبودش

او که روی نیلی داشت کی طاقت سیلی داشت

ای وای رقیه

سرهای بریده در مقابلش بود

اشک چشم زینب شمع محفلش بود

نالہ همچونی می کرد راه کوفه طی می کرد

ای وای رقیه

آن شب که مواجه با سر پدر شد

وضع او دگرگون حال او بتر شد

سوز غصه آتش کرد گل بود، گلابش کرد

ای وای رقیه

چون رقیه طفلی رنج و غم ندیده

همبازی او شد یک سر بریده

خم شد رخ او بوسید رگ های گلو بوسید

ای وای رقیه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

گمشده بودم با تو پيدا شدم

اومدي و صاحب بابا شدم

منم رقيه بابا جون جانخور

فقط يه كم شبیه زهرا شدم

حالا كه اومدي پهلوم بابا جون، نميارم خم به ابروم بابا جون

بخواب آروم

ص: 27

روي زانوم بابا جون

از سرمم زياديه، همينکه با سر اومدي

يه تار موي سوخته تو، من نميدم به احدي

باباي خوبم باباي خوبم باباي خوب و مهربون(2)

کي گفته من يه دختر اسيرم

خواب خوش و از شاميا مي گيرم

من به نمايندگي بچه ها

دور سرت مي گردم و مي ميرم

10- صدای گریه بلنده نیمه شب از تو خرابه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

صدای گریه بلنده نیمه شب از تو خرابه

صدای طفلي گرسنه که هنوز تشنه ي آبه

دخترتي که خيلي وقته روي بابشو ندیده

با سر انگشتاي زخميش عكسشورو خاك كشيده

بابامو الان ميارند عمه موهام پريشونه

اگه جون مونده به دستات تو بزن موهامو شونه

عمه جون اينجوري بد نيست با لباس پاره باشم

وقتي كه مياد بابايي بده بي گوشواره باشم

11- من نخل شكسته ي حسينم

مشخصات

مناسبت مدح و مرثيه

سبك مرثيه

قالب تركيب بند

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع يك ماه خون گرفته (4)

تعداد استفاده 0

متن شعر

من نخل شكسته ي حسينم

در سوگ، نشسته ي حسينم

هم اختر آسمان عصمت

هم ماه خجسته ي حسينم

دريا شده تشنه كام اشكم

پيغمبـرخون، امام اشكم

من سوره ي کوثر حسينم

همسنگر مادر حسينم

مانند عمو، گره گشاييم

وا...! قسم دُر حسينم

آزاده يتيم ه اي صغي رَم

صد قافله دل، بو د اسيرم

قرآن فتاده زير پاييم

هر چند، غرييم، آشناييم

هم لاله ي سرخ باغ خونم

هم ياس بهشت کربلايم

با مصحفِ روي لاله گونم

پيغمب ر قتل گاه خ ونم

آيينه ي روي سيّد الناس

ص: 28

رتا به قدم، صفا و احساس
بوده است همیشه جایگاهم
دامان حسین و دوش عباس
هم بوده حسینی، سرفرازم
هم دخت علی، کشیده نازم

ویرانه، اگر چه جای من بود
عالم، همه کربلای من بود
چشم ملک از پی تبرک
بر آبله های پای من بود
می بود به جنگ اهل بیداد
در هر نفسم، هزار فریاد

خال لب من، شده است، تبخال
از سوز عطش، زدم پر و بال
نیش سر خارها، به پایم
انداخته اند عکس خالخال
بر من دف و چنگ، گریه می کرد
کعب نی و سنگ، گریه می کرد

بودم به حسین، سرسپرده

کوه غم او، به دوش برده

هر چند که دختری صغیرم

یک مرد، چو من، کتک نخورده

رخسار من مَورم، کبود است

سر تا سر پیکرم، کبود است

من بودم و قلب داغدیده

من بودم و قامت خمیده

آن شب که اجل، گرفت جانم

من بودم و یک سر بریده

سر را روی سینه ام، فشردم

در گ_وشه ی این خرابه، مردم

12- باز باب عشق سویم باز شد

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه زمزمه ای

قالب مثنوی

شاعر امیر حسینی امیر حسین

منبع برگ سبز

تعداد استفاده 0

باز باب عشق سویم باز شد

بار دیگر مثنوی آغاز شد

از قلم شد طاقت و صبر و قرار

می نوشتم غرق غم بی اختیار

باید امشب هر دو مان مجنون شویم

بهر طفلی واله و مفتون شویم

با کلامش جسم و جانم را فسرد

فکر من را

ص: 29

سوي يك ويرانه برد

پرده ها از پيش چشمم زد کنار

تا كه ديدم، سخت گشتم دل فكار

يك خرابه بود و يك دنيا محن

عده اي دلخسته چندين طفل و زن

اين طرف يك زن نشسته در نماز

آن طرف تر كودكي غرق نياز

مادري در فكر يك گهواره بود

آن يكي در فكر مشك پاره بود

دخترى با سوزِ شب در جنگ بود

جاي بالش زير سرها سنگ بود

كودكان دل خسته در سوز و نوا

گريه مي كردند اما بي صدا

باغي از گل ها ولي بي باغبان

نسترن؛ زخمي، اقاقي؛ ناتوان

چهره ي گل ها يكايك سوخته

از غم و رنج و تعب افروخته

در ميان خيل زن ها كودكان

بود طفلي خرد سال و قد كمان

لعل او خشكیده بود از قحط آب

دست هایش زخمي از ردّ طناب

موقع بر خواستن آن بی نوا
با اشاره، عمه را می زد صدا
گونه اش زخمی و پا پر آبله
روی جسمش بود جای سلسله
گاه با یک دست در حال قنوت
گاه در گریه زمانی در سکوت
در دل ویرانه طفل سینه چاک
با سر انگشت خود بر روی خاک
نقش می زد صورت زیبایی یار
عکس یک بابا به دستش گوشوار
زین همه رنج و محن از تاب رفت
بر روی خاک خرابه خواب رفت
ناگهان از خواب خوش بیدار شد
از غم هجر پدر بیمار شد
گفت: ای عمه بگو بابا کجاست؟
همدم این دختر تنها کجاست؟
خواب دیدم سر به این ویرانه زد
با محبت موی من را شانه زد
تاب مهجوری ندارم عمه جان

طاقت دوری

ندارم عمه جان

تا بیاید از سفر باب غریب

زیر لب نجوا کنم امن یجیب

در همین اثنا پدر از ره رسید

با سر آمد ناز دختر را خرید

دختر مجروح چشمش را باز کرد

شکوه از جور فلك آغاز کرد

گفت بابا کی بریده حنجرت؟

کاشکی می مرد اینجا دخترت

کی شکسته ابروی زیبای تو؟

کی زده با چوب بر لب های تو؟

گویا در راه هتاکي شده

از چه رو مویت پدر خاکی شده

این جراحی ها ز سنگ کین کیست؟

آنقدر زخمی است! جای شانه نیست

ردّ نیزه بر گلویت مانده است

خاك و خون چشم تو را پوشانده است

دست هایت کو پدر نازم کند

با خوشی و عشق دمسازم کند

زد به خود آنقدر تا مجرح شد

رفت از جسمش توان، بی روح شد

طاعت از کف داد بی حرکت نشست

نالہ ای زد چشم خود آرام بست

دخترک خیری از این دنیا ندید

گوشه ی ویرانه در خاک آر مید

13- با خودم گفتم رقیه کیست کیست؟

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه زمزمه ای

قالب مثنوی

شاعر امیر حسینی امیر حسین

منبع برگ سبز

تعداد استفاده 0

متن شعر

با خودم گفتم رقیه کیست کیست؟

گفته اند این نام در تاریخ نیست

حرف در تاریخ از ویرانه است

داستان دخترک افسانه است

پیش خود نجوا کنان در جستجو

گفتمش بی بی حقیقت را بگو

در همین اثناء دو پلکم خسته شد

خواب رفتم چشم هایم بسته شد

يك خرابه بود و يك دنيا محن

عده اي دل خسته، چندين طفل وزن

هر چه مي ديدم همه افغان و آه

خيره شد چشمم به طفلي رخ سياه

با

ص: 31

خودش قلبي پر از احساس داشت
صد نشان از عطر و بوي ياس داشت
دور او حور و ملك در شور بود
گوئيا نسلش ز نسل نور بود
گر چه باشد دخترک کم سن و سال
بُرده مريم، آسيه زير ستوال
چه جلالی! شوکتی! آزاده است
شک ندارم من يقين شهزاده است
دختر سلطان اگر چه خاکی است
نیست از اهل زمین افلاکی است
پیش آمد دست بر دیوار داشت
در کف پایش گمانم خار داشت
خسته بود و خسته بود و زار بود
گويا که دخترک بیمار بود
صورتش لبریز از بيداد بود
حرف می زد حرف، لیکن داد بود
اشک افشاندم رهش جارو زدم
پیش پایش با ادب زانو زدم
گفتمش بانوي من تو کیستی؟
گويا از اهل دنیا نیستی
بالب پر خون مرا شرمنده کرد

دختر سلطان به رویم خنده کرد

با صدایی نارسا آهسته گفت:

من رقیه، اشک در چشمش شکفت

گفت: من هستم عزیز عالمین

دختر سلطانم و بنت الحسین

خون من از خون پاک مصطفی

جد من حیدر بود شیر خدا

یادگار حضرت زهرا منم

دلخوشی زینب کبری منم

گر چه دستم با طنابی بسته است

روح و جانم ناتوان و خسته است

مهر خود در هر دلی جا می‌کنم

با همین دستم گره وا می‌کنم

تا قیامت شیعه مدیون من است

دین حق، آباد از خون من است

روز محشر دست می‌گیرم طبق

قدر من باشد چنان در پیش حق

می‌زنم فریاد ربّ جرم بخش

هر که را گویم فقط آن را ببخش

این یکی بهرم علم افراشته است

آن یکی هم حرمتم

را داشته است

مهربانا او شود اهل بهشت

روي پرچم يا رقيه مي نوشت

مي شود از جام كوثر مست مست

تا سه ساله ديده گريه كرده است

او به يادم موي خود را مي كشيده

پا برهنه در عزائم مي دويد

آن يكي را نه خدايا برزخي است

قلب من آزار داده دوزخي است

گونه اي ديگر به پايم خار كرد

بارها او مرا انكار كرد

در قيامت من قيامت مي كنم

دوستانم را شفاعت مي كنم

غم مخور اين حرف با ناگس مگو

كرده ام او را حواله بر عمو

14- چه عجب صفاي خونه پر زدي به اين ويروونه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

متن شعر

چه عجب صفای خونه پر زدی به این ویروونه
خیلی وقت بود که دل من داشت برای تو بهوونه
ای هلال عمه زینب هنوز خاکستری هستی
زینت دوش پیمبر تو طبق بستری هستی
آرزوم بود که بشینم لحظه ای رو دامن تو
دستامو حلقه کنم من باز به دور گردن تو
میدونم که دیگه باید تو این آرزو بمیرم
آخه هیچ جوری نمی شه سر تو بغل بگیرم
ملك الموت دل از این دنیا بردنم نداره
آخه دخترت جونی برای جون سپردن هم نداره
هر چی جون داشت به تن من دست تازیانه برده
خیلی وقته دختر تو جز کتک هیچ چی نخورده

15- جسمم، ضعیف و روحم، سرگرم بال بال است

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب غزل

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع يك ماه خون گرفته (4)

تعداد استفاده 0

متن شعر

جسمم، ضعيف و روحم، سرگرم بال بال است

دور فراق، طي شد، امشب، شبِ وصال است

تا يافتم طبق را، ديدم جمال حق را

ص: 33

ايد به سجده افتتم، اين وجه ذوالجلال است

هنگام شب، که دیده، خورشید در خرابه؟

اين قرص آفتاب است يا ماه، يا هلال است؟

اکنون که یارم آمد، از ره نگارم آمد

هم ماندنم، حرام است، هم رفتنم، حلال است

افتادم از صدا و سر، مانده روی قلبم

جانم، ز دست رفت و چشمم، بر این جمال است

سر روی سینه ی من، مانند سوره ی نور

تن، از سم ستوران، قرآن پایمال است

عمر سه ساله ی من، کوتاه بود، چون گل

دوران انتظارم، هر دم هزارسال است

هر شب، به خواب دیدم، جان دادنِ خودم را

امشب، شهادت من، نه خواب، نه خیال است

در سنّ خردسالی، مردِ جهاد بودم

این صورت کبود است، زیباترین مدالم

«میثم» به جان زهرا، بنویس از لب من

من کشته ی حسینم، این است وصفِ حالم

16- اینجا مزار فاطمه ی کوچک خداست

مشخصات

مناسبت خرابه شام

سبک مرثیه

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع دو دریا اشک 2

تعداد استفاده 0

متن شعر

اینجا مزار فاطمه ی کوچک خداست

ریحانه ای ز گلشن سرسبز ابتداست

یـك كعبـه مـلائكـه الله در زمیـن

یك سوره مبارکه نور در سماست

باب الحوائجی است که همچون عموی خویش

پیوسته خلق را به درش روی التجاست

در سن کودکی است علمدار شهر شام

همچون عموی خود که علمدار کربلاست

گنجی است در خرابه و ماهی است در زمین

نوری است بین ظلمت و طوری به قلب ماست

مجموعه فضـائل زهـرا بـه کودکی

منظومه اسـارت و

خاك خرابه اش كه بود تربت حسين
چون خاك كربلا به همه دردها دواست
قرآن كوچكي به روي دست اهل بيت
آيات وحي اش از اثر كعب نيزه هاست
ذكر خدا تمام نفس هاي خسته اش
سر تا قدم شراره فرياد بي صداست
تنها نه جان و تن پدر و مادرم فداش
اين نازدانه دختر ناموس كبرياست
هم سنگ ر شهيد ده زه را و زينبين
آيينه حسين و حسن، قلب مرتضاست
مـانند تحـت قـبـه مـولايمان حسين
حاجات جن و انس در اين آستان رواست
هـر نـازدانه را به سر دست لاله ايست
او را به روي دست، سر از بدن جداست
داني چرا چو فاطمه شب زير خاك رفت
ميراث اين سه ساله غم دخت مصطفاست
اين ماه پاره، پار؟ ماهي است از حسين؟
اين سوره مبارك «و الشمس والضحى» است
حاجت از او بخواه كه باب الحوائج است
مشكل بر او بيار كه دستش گره گشاست

ي_اس كَب_ود آل نَب_ي، پ_اي ت_ا ب_ه سر

آيِن_ه دار ف_اطمه از ف_رق تا به پاست

او يك فرشته و به رخس جاي دست ديو

يا يك ملك كه گوشه ويرانه اش سراسر است

مي كرد زير لب، دل شب از خود اين سؤال:

بابا چه شد؟ برادر من كو؟ عمو كجاست؟

اَط_راف قَب_ر ك_وچك اين دختر حسين

سوز درون، اشك ب_صر بهترين دعاست

ب_ا آنك_ه در خرابه غ_ريبانه داد ج_ان

ملك خدا به ياد غمش محفلِ عزاست

با اشك، روي سنگ مزارش نوشته اند

بر برگ ياس سوخته سيلبي زدن خطاست

17- از پاره هاي جگرم لاله افشانم

مشخصات

مناسبت شهادت

ص: 35

بک مرثیه

قالب آهنگین

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته (4)

تعداد استفاده 0

متن شعر

از پاره های جگرم لاله افشانم

خوش آمدی، خوش آمدی، تازه مهمانم

یا ابتا یا ابتا ای حسین جانم (2)

واویلتا که شامیان، بس که نامردند

به جای گل، سر پدر بر من آوردند

یا ابتا یا ابتا ای حسین جانم (2)

امشب دگر مراد خود از تو می گیرم

تورا به بر می گیرم و بر تو می میرم

یا ابتا یا ابتا ای حسین جانم (2)

من مثل زهرا خورده ام از عدو سیلی

تو گشته، یاقوت لب، از چه رو نیلی؟

یا ابتا یا ابتا ای حسین جانم (2)

قرآن بخوان، قرآن بخوان، بهر محبوبت

اینجا دگر نمی زند دشمنان چوبت

یا ابتا یا ابتا ای حسین جانم (2)

زخم سر زیبای توست، ارثی از حیدر

شکسته دندان چرا، مثل پیغمبر

یا ابتا یا ابتا ای حسین جانم (2)

گریه برای دختری، بین ره کردی

من اوفتادم از شتر، تو نگه کردی

یا ابتا یا ابتا ای حسین جانم (2)

18- روی نیزه غریبی سر بابا نشسته

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

روي نيزه غريبي سر بابا نشسته

توي راه كوفه و شام دل زينب شكسته

شامي حيا نداره، دنيا وفا نداره

آخه عاقبت همه سفره

اينجا وادي درده، شبهاش خاموش و سرده

اشكام مٲ ستاره ي سحره

بايم مياد ميدونم، كه چشم براش مي مونم

مياد منو مي بره

ماه ويروونه اومد، خورشيد شبونه اومد

وقتي ميون سلسله اسيرم

حالا با چش گريون، اما با

ص: 36

دلي پر خون

پيش سر بابا زبون مي گيرم

دور سرت مي گردهم، موهاتوشونه کردم

کنار تو مي ميرم

19- آمدي داغ دل تنگ مرا تازه کنی

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتي

قالب دوبيتي

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

آمدي داغ دل تنگ مرا تازه کنی

یا دلت سوخته از دریدري های من است

وای بابا چه بلایی به سرت آمده است

لبت انگار ترك خورده تر از پای من است

20- مرا از بر لاله ها می برند

مشخصات

مناسبت 11 محرم

سبک واحد جدید

قالب غزل

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده 0

متن شعر

مرا از بر لاله ها می برند

چو مرغی به دام بلا می برند

تورا غرق خون ستم ساختند

مرا هم به بند جفا می برند

جدایم کنند از تو این دشمنان

که سرهای از تن جدا می برند

تو خون خدایی و این مشرکین

تورا کشته نام خدا می برند

اسارت که دیگر ندارد کتک

مرا با زدن ها چرا می برند

به اینان بگو ای پدر جان مرا

چرا می زنند و کجا می برند

کشیدند اینجا چو جانم به خون

کجا دیگر از کربلا می برند

گهم بر روی خارها می کشند

گهڻم با سر نيزه ها مي برند

به طعني جگرهاي ما خون کنند

به قهري دل ما ز جا مي برند

به اطفال پاسخ ز سيلبي دهند

زماني که نام تو را مي برند

"مؤيد" دل ما به حال آورند

چونامي ز کربلا مي برند

دوايي به درد دلم کن

ص: 37

حسین

که خاک تو بهر شفا می برند

21- الا ای ماه خونین که آستان آسمان بوسد

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جدید

قالب غزل

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده 0

متن شعر

الا ای ماه خونین که آستان آسمان بوسد

چه زیبا آمدی تا دخترت هم آستان بوسد

تو با سر آمدی من هم به جان کردم پذیرایت

که هر عاشق رخ جانانه خود را به جان بوسد

پدر بوسم لب ت جایی که بوسیدست پیغمبر

ولی در طشت زر دیدم که چوب خیزران بوسد

تورا من هر چه می بوسم چرا من را نمی بوسی

چو باشد رسم، مهمان را که روی میزبان بوسد

اگر وقت وداع آخرین با عمه ام زینب

ندانستم چرا زیر گلویت با فغان بوسد

ولي الحال مي فهمم كه مي بينم سرت بي تن

كه رگ هاي گلويت را صبا بويد، سنان بوسد

22- در نام رقيه فاطمه پنهان است

مشخصات

مناسبت مدح

سبك واحد جديد

قالب رباعي

شاعر مؤيد سيد رضا

منبع يك كربلا عطش

تعداد استفاده 0

متن شعر

در نام رقيه فاطمه پنهان است

از اين دو يكي جان و يكي جانان است

در روي كبود اين دو پيدا است خدا

آينه بزرگ و كوچكش يكسان است

23- شام غم گنجي كه در ويرانه دارد

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك واحد جديد

قالب آهنگين

شاعر مؤيد سيد رضا

منبع يك كربلا عطش

تعداد استفاده 0

متن شعر

شام غم گنجي که در ویرانه دارد

گوهری از اشک مظلومانه دارد

دختر کریم است، کارش عظیم است

گوهر یتیم است، جانم رقیه

بسته احرام رسالت در اسارت

کرده با خون جگر غسل زیارت

دارد از دادار،

ص: 38

با سر دلدار

وعده دیدار، جانم رقیه

يك دل كوچك كجا و آن همه غم

يك سه ساله آه و سيصد سال ماتم

تيره روزي ها، غم فروزي ها

خيمه سوزي ها، جانم رقيه

خار صحرا تير غم در پا و در دل

داغ هجر كودك شش ماهه بر دل

ديده تر گشته، در به در گشته

خون جگر گشته جانم رقيه

پا به پاي عمه و مادر دویده

روز و شب دنبال سرهاي بریده

با دل پر خون، پا زره گلگون

خاطر محزون، جانم رقيه

24- سه ساله ي تو از عمر خودش حسابي سیره

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

سه ساله ي تو از عمر خودش حسابي سيره

از اين غروباي اين خرابه دلم مي گيره

بين كه پيره (2)

اين آرزومه يه لحظه تو رو بغل بگيرم

يا جون مي گيرم ز شهد لبات يا كه مي ميرم

به غم اسيرم (2)

بيا و بين دلشكسته ام، يه گوشه اي تنها نشستم

غير تو كه ديدن نداره، چشامو رو اين دنيا بستم

اگر چه من كبوترم، بين ديگه نمي برم، شكسته شد بال و پر، اي بابا

بيا دماي آخرم، بين چي اومده سرم، اسمتو بر لب مي برم، اي بابا

ثار... (4)

به من مي گه عمه رفتي سفر پس بر مي گردي

همش ميگه تو دوستم داري و ترکم نکردي

تو بر مي گردي (4)

بیا که بریم مدینه با هم دوباره بابا

برام بخری لباس نو و گوشواره بابا

دوباره بابا(4)

بیا که بگم بابا دارم، سرمو

ص: 39

رو پاهات مي دارم

دلم مي خواد بازم علي رو، بياري بشيني کنارم

شب غمم سحر مي شه، مونس من پدر مي شه، با چشمايي که تر مي شه، واويلا

خدا رو شکر جون به لبم، زحمت عمه زينبم، بين که در تاب و تبم، واويلا

ثار ا... (4)

يتيم تو شب رو خاك خرابه سر مي ذاره

ولي بخدا ز درد پاهاش تا صبح بيداره

که خواب نداره (2)

چشام سو نداره خارا رو از پاهام در آرم

برا همينه يه گوشه نشين بيقرارم

چادر ندارم (2)

باشه با همين غم مي سازم، منم و همين رمز و رازم

با تموم دردي که دارم، ترك نشده بابا نمازم

بيا به من سري بزن، بجاي چند تا پيرهن، برام بيار ديگه کفن، اي بابا

تو اين شهر خراب شده، دختر تو بي تاب شده، يه شمعيه که آب شده، اي بابا

ثار ا... (4)

25- نفس در سينه از آهم شرر شد

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب غزل

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع يك ماه خون گرفته (4)

تعداد استفاده 0

متن شعر

نفس در سینه از آهم شرر شد

تمام قوت من، خون جگر شد

چه ایامی که از شب، تیره تر بود

چه شب هایی، که با هجرت سحر شد

چه سود از گریه، هر چه گریه کردم

شرار دل، ز اشکم بیشتر شد

تن صد پاره ات در کربلا ماند

سرت بر نیزه با من، هم سفر شد

خمیدم، در سنین خردسالی

به طفلی، قسمتم، داغ پدر شد

لب من از عطش، خشکیده بابا

چرا چشمان تو از گریه تر شد؟

زبان عمه، شمشیر علی بود

ولي او بر دفاع من، سپر شد
نگه کردم به رگ های گلويت
از اين ديدار، داغم تازه تر شد
اجل، جام وصال آورده بر من
خدا را شکر، هجرانت به سر شد
سرشك دوستانم، دانه دانه
تمام نخل «ميشم» را ثمر شد

26- پدرم رفت و بود عقده گشایم عمه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك واحد جديد

قالب غزل

شاعر مؤيد سيد رضا

منبع يك كربلا عطش

تعداد استفاده 0

متن شعر

پدرم رفت و بود عقده گشایم عمه
بود امید دلم بعد خدایم عمه
بعد بابا که سرش همره ما بر ني بود
انس بسته به من و آه و نوایم عمه
تا نسوزد جگرم بیش تر از داغ پدر

دهد از اشك بصر آب و دوایم عمه
زند از مهر گه‌ی شانه به مویم گریان
كشد از لطف گه‌ی خار ز پایم عمه
تا نیفتم به كف دشمن و سیلی نخورم
نكند لحظه‌ای از خویش جدایم عمه
من دعا می‌كنم و مرگ خود از حق طلبم
نشود این دل شب كاش دعایم عمه
هست تكلیف من امشب بگذشتن از جان
بهترین شاهد من هست وفايم عمه
من به تكلیف عمل کرده و با خیل اسیر
جشن تكلیف گرفته است برایم عمه
جشن تكلیف مرا هست چراغان از اشك
اشك خونین كه بریزد به عزایم عمه
جشن تكلیف من این بود كه در ویرانه
بست با خون دل خویش حنايم عمه

27- امشب خرابه ام شد چراغانی

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك مرثیه

قالب آهنگین

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع دو دریا اشک 2

تعداد استفاده

ص: 41

متن شعر

امشب خرابه ام شد چراغاني

جان به کف دارم از بهر قرباني

جان شیرینم در برم آمد سایه بابا بر سرم آمد

آه و واویلا آه و واویلا

شامیان شامیان من پدر دارم

رأس خونین او را به بر دارم

آمدی بابا چشم ما روشن گشته ویرانه از رخت گلشن

آه و واویلا آه و واویلا

اشك چشمم کند مجلس آرائي

تـا کنـم از مهمـانم پـذیرائی

زلف خونینم فرش ویرانه رأس او شمع و من چو پروانه

آه و واویلا آه و واویلا

اي پـدر ديـده بگشا تکلم کن

بر روي دخترت يك تبسم کن

اي سر پاکت هست و بود من بوسه زن بر روي کبود من

آه و واویلا آه و واویلا

اي فداي رخ بهتر از ماهت

يا بمان يا مرا بر به همراهت

رأس پاکت را در بغل گیرم با تو می آیم، بی تو می میرم

آه و واویلا آه و واویلا

گ_ر_چ_ه بابا ز هجر تو دلخونم

ت_ا_ق_ی_ا_م_ت من از عمه ممنونم

پیش رویم خود را سپر می کرد هر دم از من دفع خطر می کرد

آه و واویلا آه و واویلا

من برای تو اشکم بود جاری

عم_ه_ب_ر_من نماید عزاداری

در این خرابه می میرم امشب می کن_د_د_ف_ن_م نیمه شب زینب

آه و واویلا آه و واویلا

ص_و_رت_ن_ی_لی_ا_م_را_بی_ن_ب_ا_ب_ا

گشته چون صورت مادرت زهرا

سیلی از دست قاتلت خوردم ای پدر

ص: 42

ارث از مادرت بردم

آه و واویلا آه و واویلا

28- عمه ي نازم، سوز و گدازم بين

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جدید

قالب آهنگین

شاعر مؤید سید رضا

منبع يك كربلا عطش

تعداد استفاده 0

متن شعر

عمه ي نازم، سوز و گدازم بين

با سر بابا راز و نیازم بين

شمعم و پروانه ام

مُحرم ویرانه ام

صاحب این خانه ام

رقیه هم مي رود

لاله ي سرخم ز دشنه پرپر شده

خرابه ما از او معطر شده

نشسته مهمان من

به دست لرزان من

به روی دامان من

رقیه هم می رود

کتاب عمرم، ز آتش دل بسوخت

جان رقیه، چو شمع محفل بسوخت

نفس نفس می زدم

وداع جان می کنم

شهید امشب منم

رقیه هم می رود

29- دخترم گریه نکن، اشک چشمت زده بر دل شررم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب آهنگین

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته (4)

تعداد استفاده 0

متن شعر

دخترم گریه نکن، اشک چشمت زده بر دل شررم

مادرم منتظر است، آمدم تا که تو را هم ببرم

نازنین دختر من گل نیلوفر من (2)

این خرابه، قفس است، آمدم تا که کنم آزادت

با پدر حرف بزن، مانده در سینه چرا فریادت؟

نازنین دختر من گل نیلوفر من (2)

علی اکبر به جنان، در فراق تو دلش تنگ شده

به پدر سنگ زدند، موی تو از چه، به خون رنگ شده

نازنین دختر من گل نیلوفر من (2)

تو که یک طفل استی، قامت فاطمیت، از چه دوتاست

ترک لب هایت، همه از

ص: 43

تشنګي کرب و بلاست

نازنین دختر من گل نیلوفر من (2)

دیدم از نوک سنان، به روی خار، دواندند تورا

از شتر افتادی، ز چه بر خاک، کشاندند تورا

نازنین دختر من گل نیلوفر من (2)

بوی زهرا دمد از، گیسو ورشته ی پیراهن تو

گویا پیش از من، مادرم آمده بر دیدن تو

نازنین دختر من گل نیلوفر من (2)

موی مشکین تورا، پر، ز گرد ره صحرا دیدم

گوئیا بر سر تو، چادر خاکی زهرا دیدم

نازنین دختر من گل نیلوفر من (2)

شمع سوزان دلم، چقدر سوختی و آب شدی

با پدر حرف بز، از چه لب بستی و در خواب شدی

نازنین دختر من گل نیلوفر من (2)

30- ای سفر کرده کِه صد قافله دل همره تو است

مناسبت شهادت

سبك مرثيه

قالب آهنگين

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع دو دريا اشك 2

تعداد استفاده 0

متن شعر

اي سفر کرده كِه صد قافله دل همره تو است

اين همه زخم چرا بر روي همچون مه تو است

ابتا يا ابتا

دست پيش آورم و جامه به تن چاك كنم

تا كِه اشك از رخ نـوراني تو پاك كنم

ابتا يا ابتا

شعله بيـدادگران بـر پـر پروانه زدند

همه با سنگ جفا موي مرا شانه زدند

ابتا يا ابتا

خنده و شادي و دشنام و كـف و هلله بود

ده تن از عترت تو بسته به يك سلسله بود

ابتا یا ابتا

شامیان یکسره بر گریه ما خندیدند

ص: 44

پـاي آواز؟ قـرآن سـرت رقصیدند

ابتا يا ابتا

گلشن وحي خزان گشته گل ياس کجاست؟

ساقی تشنه لبـان حضـرت عباس کجاست؟

ابتا يا ابتا

خاک ویرانه کجا و شجر طور کجا

شب تاریک کجا و طبق نور کجا

ابتا يا ابتا

31- شب است و خورشید و خرابه و من

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك مرثیه

قالب آهنگین

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع دو دریا اشک 2

تعداد استفاده 0

متن شعر

شب است و خورشید و خرابه و من

سـرِ پـدرِ گـرفـتـه ام بـه دـامـن

من و دو چشم پرستاره تو و گلوی پاره پاره

يا ابتا آجرک الله

ماه به خاکستر نشسته بابا

پيشاني ات چرا شکسته بابا

سر تو را به بر بگیرم دعا کن ای پدر بمیرم

يا ابتا آجرک الله

در خیر مقدم اشک و ناله دارم

از زلف خون گرفته لاله دارم

من که همای بام عرشم خاک خرابه شده فرشم

يا ابتا آجرک الله

من روضه خوان کوچک حسینم

طفلـم و لیکـن کـودک حسینم

اینجا حسینیه شام است بر لب من خنده حرام است

يا ابتا آجرک الله

اگر چه مـرا لحظه ای امان نیست

قرآن بخوان اینجا که خیزران نیست

قرآن بخوان تا بزخم من بوسه به جاي چوب دشمن

يا ابتا آجرك الله

هديه من دو چشم پـرستاره

سوغات تو گلوي پاره پاره

زلف رقيه لاله گون است محاسن تو غرق خون است

يا ابتا آجرك الله

ص: 45

لـر خدا که ما به هم رسیدیم

رخسار هم در این خرابه دیدیم

سکینه می کند نظاره بر این گلوی پاره پاره

یا ابتا آجرك الله

32- عمه ي مظلومه ام، دست خدا یار تو

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب آهنگین

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع يك ماه خون گرفته (4)

تعداد استفاده 0

متن شعر

عمه ي مظلومه ام، دست خدا یار تو

وقت جدایی شده، خدانگهدار تو

گریه به حالم کنید، دگر حلالم کنید (2)

طایر عشق حسین، فتاده از زمزمه

شبانہ دفنم کنید، چو مادرم فاطمه

گریه به حالم کنید دگر حلالم کنید (2)

گاه به من، مادر و گاه پدر، می شدی
گاه مرا سایه بان، گاه سپر، می شدی
گریه به حالم کنید دگر حاللم کنید(2)

الا اسیران همه من به سفر می روم
با رخ نیلی شده، پیش پدر می روم
گریه به حالم کنید دگر حاللم کنید(2)

در این خرابه دلم، تنگ علی اکبر است
در نظرم دم به دم روی علی اصغر است
گریه به حالم کنید دگر حاللم کنید(2)

به گلستان جان یاد کنم از همه
سلامتان را برم، به مادرم فاطمه
گریه به حالم کنید دگر حاللم کنید(2)

اگر چه من بوده ام، طفل صغیر حسین
دگر به شام بلا شدم سفیر حسین
گریه به حالم کنید دگر حاللم کنید(2)

33- بوي تو مي آيد امشب از خاك ويرانه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

بوي تو مي آيد امشب از خاك ويرانه

باد صبا مي دهد مرا مژده ي تورا آمدي بابا

مستانه مستانه (2)

خون مي رود از ديده ام چون لاله ي پاشيده

ص: 46

ام

چون اشك خود غلطیده ام

دیگر نمانده در تنم نیروی عمه گفتتم

بر دانم ای سر بنشین تا در دل گویم

ای ماه در خون نشسته ام دلشکسته ام حال من بنگر

نیلی شده رویم (2)

ای مایه ی آرامشم زخم لبت زد آتشم

جام اجل را سر کشم

دیگر نمانده در تنم نیروی عمه گفتتم

امشب تو را گویم جویم با دست بشکسته

بوسم ترك های لب تو جای لب تو روی گونه ام

بنگر که بنشسته (2)

از چه سرت بشکسته است جانم به جانت بسته است

روحم ز دنیا خسته است

دیگر نمانده در تنم نیروی عمه گفتتم

با اشك خود شویم رویت از خون و خاکستر

از عمه پنهان کنم رخت بهر پاسخت لعل لب بگشا

در این دم آخر (2)

اي حسرت شهبهاي من مرهم بنه بر پاي من

سوزد همه اعضاي من

ديگر نمانده در تنم نيروي عمه گفتم

34- بوسیدن لبهاي تو وقتي نمي برد

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك ولادتي

قالب دو بيتي

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

بوسیدن لبهاي تو وقتي نمي برد

حق دارم از دست لب ت دلگير باشم

وقتي به دنبال سرت آواره هستم

بايد اسير اين همه زنجير باشم

35- بلبلي امشب به ويران نغمه خواني مي کند

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك ***

قالب غزل

شاعر انساني حاج علي

منبع يك دم

تعداد استفاده 0

متن شعر

بلبلي امشب به ويران نغمه خواني مي کند

تلخ کامي ديده و شيرين زباني مي کند

دعوت از مهمان به جا آورده در بزم يزید

وز وفاي عهد مهمان، قدرداني مي کند

اشك و مژگان آب و جارو کرده آن ويرانه را

بين چه با احساس طفلي ميزباني مي کند

ص: 47

ديده ي اختر شمارش بر پدر روشن شده ست

مه به روي دامن و اختر فشاني مي کند

گرچه طفل است و زمان جست و خيز او، ولي

شکوه چون پيران ز درد و ناتواني مي کند

گفت بهر ديدن تو زنده ماندم تاکنون

مرگ ديگر از چه با من سرگراني مي کند؟

بهر ره رفتن ز اطفال دگر گيرم کمک

کودکت، جان بر لب است و سخت جاني مي کند

36- عمري است که بر روي لبم حک شده نامت

مشخصات

مناسبت مدح و مرثيه

سبک ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

عمري است که بر روي لبم حک شده نامت

دلبيسته به دامت

از غير تو ببريده و مي زدم زجامت

هستم غلامت

هر کس به کسی فخر کند من به رقیه

عالم به فدای اسم زیبای رقیه

از فکر تو آرام بگیرد همه جانم

ای روح و روانم

بی مهر تو بیچاره و ناچیز و ندارم

دلخسته و زارم

آخر ز غم داغ پدر جان و تنت سوخت

از ضربت دستان عدو بال و پرت سوخت

آن لحظه که از ناله فتادی پدرت سوخت

چشمان ترت سوخت

37- بیا ای سر به ویران با من ویران نشین سرکن

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ***

قالب غزل

شاعر انسانی حاج علی

منبع یک دم

تعداد استفاده 0

متن شعر

بیا ای سر به ویران با من ویران نشین سر کن
بزرگی کن شی را سر در این بیت محقر کن
ستاره هر چه باشد می فزاید جلوه ی مه را
بتاب ای ماه و دامان من امشب پُر ز اختر کن
اگر غنچه بخندد، باز گردد، گل شود، غم نیست

نظر

ص: 48

اي باغبان بر غنچه ي نشكفته پرپر كن
اگر چه پای تو بر دیده ي گل ها بود، اما
بیا ویرانه یی را هم به بوی خود معطر کن
زبان را نیست نیرویی که گویم، عمه ممنونم
تو بگشا لعل لب، از او تشکر جای دختر کن
نه جای تو، نه جای عمه، نه جای من است اینجا
مرا همره پیر زین جا و، همبازی اصغر کن

38- دارم در این خرابه زمینگیر می شوم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

دارم در این خرابه زمینگیر می شوم
پیش از چهار ساله شدن پیر می شوم
یک شب ز پشت ناقه فتادم به روی خاک
از آن به بعد بسته به زنجیر می شوم
یک شب میان دشت گم شدم و حرتم شکست

هر روز هزار مرتبه تحقير مي شوم

39- دختر كوچك من افسرده

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك مرثيه زمزمه اي

قالب رباعي

شاعر امير حسيني امير حسين

منبع برگ سبز

تعداد استفاده 0

متن شعر

دختر كوچك من افسرده

از غم و غصه چنين پژمرده

روي او بوسه زد و چشمش بست

گفت با گريه رقيه مرده

40- بيا عمه امشب قمر آمده

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك ***

قالب آهنگين

شاعر انساني حاج علي

منبع يك دم

متن شعر

بیا عمه امشب قمر آمده

پدر رفته با پا به سر آمده

اگر دل دو نیم ام، نگویی یتیم ام

پدر آمده، پدر آمده

دل عمه امشب خبر می دهد

شبم را امید سحر می دهد

اگر دل دو نیم ام، نگویی یتیم ام

پدر آمده، پدر آمده

دو چشمش نگویم چرا بسته

ص: 49

است

پدر از سفر آمده خسته است

اگر دل دو نیم ام، نگویی یتیم ام

پدر آمده، پدر آمده

تو آگه ز سوز و گداز منی

تو تنها خریدار ناز منی

اگر دل دو نیم ام، نگویی یتیم ام

پدر آمده، پدر آمده

41- تماشایی شده ویرانه امشب

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

تماشایی شده ویرانه امشب

مهمان شمع است و من پروانه امشب

رأس بریده، از ره رسیده

کنج ویرانه شد غوغای محشر

... اکبر، ... اکبر

کنج ویرانه من در اعتکافم

تو هستی کعبه و من در طوافم

درمان دردم، دورت بگردم

کنج ویرانه شد غوغای محشر

... اکبر، ... اکبر

تو هستی باغبان من گل لاله

تو پیر عشق و من پیر سه ساله

رنگم پریده، قدم خمیده

به مثل مادرت زهرای اطهر

... اکبر، ... اکبر

42- قار و پودی از لباس مندرس گردیده اش

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

تار و پودی از لباس مندرس گردیده اش

می تواند دیده ی یعقوب را بینا کند

او که دارد پنجه ی مشکل گشا قادر نبود

چشم های بسته ی بابای خود را وا کند

خشت های این خرابه سنگ غسلش می شود

یک علی باید دوباره غسل یک زهرا کند

43- عمر رقیه به سر رسیده

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جدید

قالب آهنگین

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده 0

متن شعر

عمر رقیه به سر رسیده

مسافرش از سفر رسیده

دختر سه ساله خونین جگر شد

عاقبت فدای سر پدر شد

واویلا واویلا

هر زخم پایش

ص: 50

خون گريه مي کرد

زينب برايش خون گريه مي کرد

شمع شد، لاله شد، پروانه شد او

چراغ گوشه ويرانه شد او

واويلا واويلا

ويرانه شام غوغا شد امشب

شهادت او امضا شد امشب

زخم تازيانه به پيكر اوست

صورت كبودش چو مادر اوست

واويلا واويلا

44- اين مزار مرغي بي آسيانه ست

مشخصات

مناسبت خرابه شام

سبك ***

قالب آهنگين

شاعر انساني حاج علي

منبع يك دم

تعداد استفاده 0

متن شعر

این مزار مرغکي بي آشیانه ست

قبر يك طفل یتیم و نازدانه ست

من یتیم، من یتیم، من یتیم

عمه جان دیگر نمی گیرم بهانه

بلبل تو امشب افتاد از ترانه

من یتیم، من یتیم، من یتیم

بهتر از گلشن شده ویرانه من

گشته این ویرانه مهمانخانه من

من یتیم، من یتیم، من یتیم

45- امشب خرابه از رخ تو مثل گلشن شد

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك ***

قالب آهنگین

شاعر انسانی حاج علی

منبع يك دم

تعداد استفاده 0

متن شعر

امشب خرابه از رخ تو مثل گلشن شد

ویرانه روشن شد

شکر خدا دیدار رویت قسمت من شد

ویرانه روشن شد

کي جاي سلطاني شده در کنج ویرانه؟

اي جان و جانانه

کاشانه ي بي بام و در، وادي ايمن شد

ویرانه روشن شد

از چه عليّ اصغر خود را نياورده

پنهان کجا کرده

شاید که او هم کشته از بيداد دشمن شد

ویرانه روشن شد

خواهم بگویم با پدر عمه فداکارست

از بس وفادارست

با چلچراغ اشک او خانه مُزین شد

ویرانه روشن شد

تا بوده

ص: 51

گل در اختیار باغبان بوده

با او گل آسوده

من آن گلم که باغبانم زیب دامن شد

ویرانه روشن شد

46- بی تو دلم به غیر غمت مبتلا نشد

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

بی تو دلم به غیر غمت مبتلا نشد

بی تو غمی نبود که مهمان ما نشد

یادش بخیر دوش عمویم بلند بود

تا بود پای من به زمین آشنا نشد

حالا بین که قسمتم از کوچه های شام

جز زخم های شانه و جز درد پا نشد

از آن زمان که بال مرا هم شکسته اند

دیوار این خرابه برایم عصا نشد

از كوچه ها پيرس چرا قامتم شكست
از پنجه اي پيرس كه از ما رها نشد
شكر خدا كه چوب تر خيزران شكست
جايي كه شرمگين لب ت بي حيا نشد
شكر خدا كه معجري از خيمه مانده بود
شكر خدا كه چشم كسي غرق ما نشد
تقصير آتش است اگر شانه گير كرد
طوري گره زده است به مويم كه وا نشد
من از تمام روضه ي توارث برده ام
افسوس قسمتم نخي از بوريا نشد
(بابا اگر پيرسي كه گوشواره ات كجاست؟)
در گوش دختری كه مرا سنگ طعنه زد
چشمم ز گوشواره ي سرخس رها نشد
يعني زمان غارت مان از دو گوش من
بي گوشواره دست حرامي جدا نشد

47- اي سر سري نمانده ز عشقت بخاك نيست

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك ولادتي

قالب غزل

شاعر ناشناس

متن شعر

ای سر سری نمانده ز عشقت بخاک نیست

کس را ندیده ام ز غم تو هلاک نیست

دل برده است هر سر زلفت ز شام قدر

خورشید هم به مثل رخت

ص: 52

تابناك نيست

تو كعبه اي و من به طواف و در اين طواف

ذكرم به غير گفتن روجي فداك نيست

افسوس حجّ دختر تو نيمه كاره ماند

جانبي دگر به پيكرم اي جان پاك نيست

گفتم زخم به جاي حجّ بوسه بر لب

اما حجّ به مثل لب چاك چاك نيست

دست كجاست تا كه كني رو به قبله ام

48- بهتر كه بسته باشد چشمت در اين شب تار

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

بهتر كه بسته باشد چشمت در اين شب تار

تا آنكه تو نيني دستم بود به ديوار

مانند مادر تو با غصه خو بگيرم

دستم رمق ندارد تا از تو رو بگيرم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه زمزمه ای

قالب مثنوی

شاعر امیر حسینی امیر حسین

منبع برگ سبز

تعداد استفاده 0

متن شعر

گم شده ام مرد در این کوره راه

هیچ ندارم بدهم غیر آه

بسته پر، بال مرا باز کن

نای ندارم، نی من ساز کن

رحم بکن رحم به من، مهربان

خسته دلی را برسان کاروان

از تو کمک خواسته ام ای دلیر

خسته ی راه هستم و دستم بگیر

من که نگفتم به تو حرف بدی

از چه تو سیلی به رخ من زدی؟

از چه سراپا همه در آتشی؟

می زنی و موی مرا می کشی

من که ز تو خواسته بودم پناه

از چه تو کردی تن من را سیاه؟

زیر لگد های تو ای مرد پست

زنده بمانم به خدا معجزه است

می گشدم ضربه ی پاهای تو

له شده ام زیر لگد های تو

قبل تو بردند ز من گوشوار

معجز من را ز سرم بر

ص: 53

ندار

شکوه نکردم که بهانه کنی

موی ندارم که تو شانه کنی

بس کن ای مرد امانم برید

جان من خسته به آخر رسید

هیچ درون دلت احساس نیست

حیف که اینجا عمو عباس نیست

50- بیا عمه که امشب، خرابه شده گلشن

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ***

قالب آهنگین

شاعر انسانی حاج علی

منبع یک دم

تعداد استفاده 0

متن شعر

بیا عمه که امشب، خرابه شده گلشن

پدر آمد و برگو، که چشم همه روشن

کنم جان به فدایش برای رونمایش

واویلا، واویلا، واویلا، واویلا

بگو عمه که دیشب، پدر پیش که بودست؟

چرا سرش شکسته، چرا لبش کبودست؟

کنم جان به فدایش برای رونمایش

واویلا، واویلا، واویلا، واویلا

((با پدر))

اگر به پانخیزم، مگو ادب ندارم

که بهر عذرخواهی، رمق به لب ندارم

کنم جان به فدایت برای رونمایت

واویلا، واویلا، واویلا، واویلا

پدر عمّه به هر جا، سپر به کودکان شد

ز بس سینه سپر کرد، قدش مثل کمان شد

کنم جان به فدایت برای رونمایت

واویلا، واویلا، واویلا، واویلا

تویی آینه ی من، منم مرغ سخنگو

ولی طوطی سبّزت، شده رنگ پرستو

کنم جان به فدایت برای رونمایت

واویلا، واویلا، واویلا، واویلا

51- بابا پس از تو در دلم آتش زبانه مي زند

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

ابتاه حسين (4)

بابا پس از تو در دلم آتش زبانه مي زند

دشمن گل باغ ترا با هر بهانه مي زند

وقتي صدايت مي كنم وقتي كه مي گريم مرا

يكي بي حيا مي آيد و با تازيانه مي زند

بابا عمو عباس كو

ص: 54

تا باز طنّازي ڪنم

بر دوش او بنشينم و با او سرافرازي ڪنم

ڪو اڪبرت برادرم تا ڪه بيوسد روي من

ڪو اصغر شيرين زبان تا با لبش بازي ڪنم

باباي خوبم ڪه عجب ديدار دختر آمدي

تنها چرا اي نازنين بي يار و ياور آمدي

ڪو دست تو تا بر سرم دستي ڪشي نازم ڪني

با پاي خود رفتي ولي اڪنون تو با سر آمدي

52- منتظرم بيابي گوشه ي اين خرابه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبڪ ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

منتظرم بيابي گوشه ي اين خرابه

بي تو نفس ڪشيده بابا برام عذابه

تو برام گوشوار مياري من برات انگشتری هديه ميآرم

تا بيایي در خرابه من به پیش تو پدر جان مي سپارم

53- رسم به وا... تو ماها ناز یتیم و مي خرنند

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتي

قالب رباعي

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

رسم به وا... تو ماها ناز یتیم و مي خرنند

اگر که بي تايي کنه برآش عروسک مي برند

اما بگم ز شاميا با ما ها خيلي فرق دارند

یتیم که بي تايي کنه سر باباشو مي برند

54- عمه بين به روي ني بابا نگامون مي کنه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتي

قالب فولکوریک

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

عمه ببين به روي ني بابا نگامون مي کنه
با اون نگاه مهربون اين دلمو خون مي کنه
عمه مقابل بابا بگو که ما رو نزنن
ماها که داريم راه مي ريم با تازيانه نزنن
عمه ببين به روي ني بابا اشاره مي کنه
اشاره بر روي من و اين گوش پاره مي کنه

55- مي خوام برم نشون بدم به بچه هاي شهر شام

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتي

قالب فولکلوريک

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

مي خوام برم نشون بدم به بچه هاي شهر شام

ص: 55

ونا که گفتند یتیمم بگم که اومده بابام
خدا می دونه مثل ما هیچ کی اسیری ندیده
بوی غذای شامیان توی خرابه پیچیده
تا روی نیزه دیدمت خواستم ببوسم از لبات
زنجیر دست و پام نداشت الهی من بشم فدات

56- گر سه ساله بانوی عالم توئی

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب مثنوی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

گر سه ساله بانوی عالم توئی

هم طراز عصمت مریم توئی

عشق از دامان تو آمد پدید

هر کجا رفتی به دنبال تو دید

آسمان طفلی بود بر راه تو

ماه مات چهره ی چون ماه تو

کودک اما دلبر نثار الهی

در مسیر عشق با او هم‌رهی

گر بود بر هر لبی نام حسین

گر فلک صیدی است در دام حسین

لیک او را نام تو روی لب است

روی تو بهرش چراغ هر شب است

داشت از بس آرزوی فاطمه

دید در روی تو روی فاطمه

تا حسین می کرد یاد مادرش

می کشیدت همچنان گل در برش

بوسه می زد بر رخ دلجوی تو

شانه می زد دست او گیسوی تو

ای که دادی کربلا را آبرو

جای تو گه بر سر دوش عمو

گاه جای روی دست اکبر است

گاه هم بر روی دست مادر است

کربلای عشق را مادر تویی

بهترین همبازی اصغر تویی

دلبران کربلا را دلبری

قلب زینب را به آنی می بری

باده ی عشقت ز هر کس نابتر

کربلا با نام تو جذاب تر

گر چه عمرت گشت از سیلی تمام

کربلا را برده ای تا شهر شام

روی دوشت غم فراوان برده ای

کربلا را کنج ویران برده ای

گریه هایت شهر را

ص: 56

بیدار کرد

کار را بر دشمنان دشوار کرد

57- تا گل روی تو نمی دیدم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب قافیه پریشان

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

تا گل روی تو نمی دیدم

چشم من کاسه ی گلابی بود

در میان دو دست تو رخ من

مثل عکسی میان قابی بود

حال اگر باز بینیم بابا

خود میندار که اشتباه شده

چهره ی من همان چره است ای بابا

عکس رنگی فقط سیاه شده

58- ز اشک خود (2) ویرانه را کردم چراغان

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک بوشهري

قالب آهنگين

شاعر حسيني سيد محسن

منبع بهار حسيني

تعداد استفاده 0

متن شعر

ز اشك خود (2) ويرانه را كردم چراغان

بيا عمه (2) كه از سفر برگشته مهمان

شب فراق من سر آمد ، مهمانم امشب با سر آمد

پدر پدر پدر پدر جان(2)

چرا بابا (2) لعل لبث چون ارغوان است

گمان دارم (2) كه جاي چوب خيزران است

خاكستر آلودي پدر جان ، بگو كجا بودي پدر جان

اگر طفلم (2) ولي غم تو كرده پيرم

لبث بگشا (2) امشب دعا كن من بميرم

بين بود چشمم گهريار ، دو دست من بود به ديوار

فلك من را (2) در كودكي از پا نشانده

بغير از يك ، نفس باقي ، از عمر کوتاهم نمانده

بار سفر شبانه بستم ، شد عمه ام راحت ز دستم

چو برگ فصل ، پائيزي ، باشد مرا رخسار زردی

ندارم من ، توان دیگر ، از بسکه کردم کوچه گردی

هر جا که اشکم را بدیدند ، با کعب نی نازم خریدند

59- من دختری سه ساله ، رخم به رنگ لاله

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

من دختری سه

ص: 57

ساله ، رخم به رنگ لاله

بابا دیگه طاقت ندارم

فریاد از این زمونه ، قامت من کمونه

روی خاکا سر می گذارم

منتظرت نشستم ، دل به امید بستم

تا تو بیای پیشم بمونی

تو بنشین کنارم ، سر رو زانوت بذارم

برای من قرآن بخونی

پاهام رمق نداره ، نه گوش و نه گوشواره

بابا ببین که ناتوونم

عمه نشسته خسته ، خیلی دلش شکسته

امید نداره من بمونم

چند نفری رسیدند ، موی منو کشیدند

نظر به سال من نکردند

مرا به هر بهانه ، زدند تازیانه

رحمی به حال من نکردند

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتي

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

دشت تاريك و من از درد به خود پيچيدم

ناگه از دور سياهي كسي را ديدم

بسوي طفل ز ره مانده قدم بر مي داشت

ناله اي زير لب و دست به پهلو مي داشت

قامتش بود خم و چهره ي او نيلي بود

حتم دارم كه همان هم اثر سيلبي بود

گفت بنشين به برم دخترك خسته ي من

تا نوازش كند از بازوي بشكسته ي من

واي از آن لحظه عجب لحظه ي غمناكي بود

من ندانم ز چه رو چادر او خاكي بود؟

61- بابا بيا با همدیگه سري به خونه بزيم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتي

قالب فولکوریک

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

بابا بیا با همدیگه سری به خونه بزیم

من روی زانوت بشینم موهام و شونه بزیم

خوش اومدی خوش اومدی بابا دلم تنگه برات

برای اون خندیدنای باصفت بابا دلم تنگه برات

چی بگم از کجا بگم که چی دیدم چی کشیدم

با پای پر

ص: 58

آبله رو خار بیابون دویدم

عمه می گفت بازم میای منو رو زانوت میداری

رفتی سفر برای من گوشواره ی نویاری

حالا که اومدی پیشم قول بده تنهام نداری

بابا چرا دست نداری؟ بابا چرا پا نداری؟

بابا چی شد برادرم لاله ی من یاسم چی شد؟

رفته برام آب بیاره پس عمو عباسم چی شد؟

بابا بین رو صورتم یه هاله ی نیلی زدند

با دستاب بزرگشون به صورتم سیلی زدند

بابا گلوم زخمی شده آب می نوشم درد میکنه

گوشواره هامو کشیدند بابا گوشم درد میکنه

بابا اینا کی اند چه دینی دارند سر به سر ما بچه ها می دارند

برای یتیمی که باباشو کشتن می رند سر بریده شو می ارنند

بابا چشم درد می کنه بابا گوشام درد می کنه

بابا پاهام درد می کنه بابا موهام درد می کنه

62- رقیه جان این دل من بونه می گیره

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

متن شعر

دختر اربابي ، دلبر اربابي

عزيز حيدر و شبيهه مادر اربابي

رقيه جان اين دل من بونه مي گيره

دوست داره تو خرابه جاي تو بميره

شنیده ام ذکر لب فقط حسینه

دستاي تو کلید بین الحرمینه

شنیده ام بي بي خوب و مهربوني

حاجت قلب عاشقارو خوب میدوني

عاشقي و منتظر خلق نگاتم

هر کي مي خواد هر چي بگه غلام سياتم

منم شبيهه تو حسين و دوست میدارم

جوونيم و پپاي اين دوستي میدارم

خوب میدوني بي بي خوب و با وفايي

يه کار بکن منم بشم کربلايي

اگه برم کربلا اونجا مي مونم

از طرفت توي حرم

ص: 59

دعا مي خونم

داد مي زخم که لطف تو چقدر زياده

ميگم که اين تذکره ورقيه داده

63- نامي که در شمار شهيدان کربلا

مشخصات

مناسبت مدح

سبک ولادتي

قالب قصيده

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

نامي که در شمار شهيدان کربلا

بعد از حسين آمده نام رقيه است

بعد از قيام سرخ حسيني به کربلا

بر حق ترين قيام قيام رقيه است

جانسوز و کفر سوز و روانسوز و ظلم سوز

در گوشه ي خرابه کلام رقيه است

چون او کسي به عهد محبت وفا نکرد

اين سکه تا به حشر به نام رقيه است

با دستهاي كوچك خود بيخ ظلم كند
عالي ترين مرام مرام رقيه است
يك جمله گفت و كاخ ستم را به باد داد
خونين ترين پيام پيام رقيه است
آن قصه اي كه خاطره انگيز كربلاست
افسانه ي خرابه ي شام رقيه است
هرگز نمرد آنكه دلش زنده شد به عشق
عشق حسين رمز دوام رقيه است
او هر چه داشت در طبق عشق حق نهاد
حق محو و مات سنگ تمام رقيه است
در مكتب محبت و جانبازي و خلوص
والا ترين مقام مقام رقيه است
گاهي به كوه و دشت و گهي بر خرابه ها
در دست عشق دوست زمام رقيه است
لطفش به سينه احدي دست رد نزد
عالم رهين رحمت عام رقيه است

64- وقتي كه مدينه بوديم يادته

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

وقتي که مدینه بودیم یادته

غم و از دل می زدودیم یادته

دست تو بود به دستم یادته

روی زانوت می نشستم یادته

وقتي از راه می رسیدی یادته

گوشواره برام خریدی یادته

پیش من

ص: 60

بمون همیشه بابا جون

زخم گوشم خوب نمي شه بابا جون

با اينکه دارم مي ميرم بابا جون

بايد از تو رو بگيرم بابا جون

سر تو بخون نشسته بابا جون

چرا دندونت شکسته بابا جون

درد من يکي نبوده بابا جون

بدن عمه کبوده بابا جون

زخم من مرهم نمي خواد بابا جون

نقسم بالا نمياد بابا جون

دل من ز غصه مرده بابا جون

دختر تو سيلبي خورده بابا جون

به گلت نمونه بويي بابا جون

نه داداشي نه عمويي بابا جون

بسکه موهام و کشيدند بابا جون

به سرم نمونه مويي بابا جون

حالا گوشواره ندارم بابا جون

سر روي خاكا مي دارم بابا جون

گردم سلسله داره بابا جون

پاي من آبله داره بابا جون

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب غزل

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

آمدی بابا بین مشتاق دیدارم هنوز
خلق خوابیدند و من از گریه بیدارم هنوز
بارها جان دادم از هجرت وفایم را بین
باز در هنگام وصلت جان به لب دارم هنوز
شمر سیلی زد به رویم تا نگویم نام تو
لیک باشد نام نیکوی تو گفتارم هنوز
یکشب از ناله فتادم بسکه ضجرم زجر داد
مدتی زین ماجرا بگذشته بیمارم هنوز
عمه ام زینب ز مادر مهربانتر بر من است
می دهد شبها تسلائی دل زارم هنوز
گر چه از بی طاقتی بنشسته می خواند نماز
با چنین احوال می باشد پرستارم هنوز
این شنیدم تشنه لب رفتی سفر بابا بین

آب دارم بر تواز چشم گهربارم هنوز

66- دل سه ساله ، به پیچ و تابه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك شور كف زني

قالب آهنگين

شاعر شريف علي

منبع

ص: 61

متن شعر

دل سه ساله ، به پيچ و تابه

خوش اومدي اي ، مسافر من ، در اين خرابه

اي مهربونم ، آروم جونم

مرحمتي به من بخاطر خدا کن

چشاتو واکن ، به من نيگا کن

يه بار ديگه منورقيه جان صدا کن

تو که سفر بودي اميدم ، هر شب خواب تو رو مي ديدم

زنجير به دست و پام نداشتم ، سر رو دوش عمو مي داشتم

دورت بگردم ، اي نور ديده

از دختر تو ، اين درد پهلو ، امون بريده

دل پر ز آهه ، چشمام سياهه

دستم برا شونه ي موهات جون نداره

ماه شب من ، تشنه لب من

قرآن بخون رقيه خيزرون نداره

هنور دلم در التهايه ، به ياد مجلس شرابه

بابا بعد يه عمر عزيزي ، خواستن منو برا كنيزي

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب فولکوریک

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

دل من دوباره امشب هوس میخونه کرده

مستی از سرش پریده هوس پیمونه کرده

به دلم میگم مخور غم که ما هم خدایی داریم

توی این خلوت غربت یار دلربایی داریم

یار ما عزیز زهراست دلبر تموم دلهاست

گر چه او سنی نداره اما قلبش مٹ دریاست

یار دریا دل ماها با وفا و مهربونه

کسی رواز در خونش دست خالی نمی رونه

بیا تا با هم بخونیم یا رقیه افتح الباب

رو دلامون بنویسیم یا رقیه افتح الباب

می دونی اگه رقیه بگشاید در رحمت

دیگه ما غمی نداریم سر تا پا شمیم جنت

مي دونم شب تولد گريه خوبيت نداره

اما گريه کن

ص: 62

رقیه یه محل بمون بذاره

قطره قطره اشکا می گه یاد هر عاشقی باشه

شمعای کیک تولد بیشتر از سه تا نباشه

نمی خوام گریه نمایی اما هر دلی می دونه

عمر حضرت رقیه مٹ یه غنچه می مونه

می دونم تو هم می دونی که دل حسینو برده

توی این عمر کوتاهش با دل حسین چکرده

برا هر جشن تولد رسمه که کادو بذارند

کاشکی که برا رقیه عروسک هدیه بیارند

تا که بچه های شامی هم بزرگ و ریز و کوچک

دل حضرت رقیه نسوزوند با عروسک

می دونم عمه ی سادات گل سر براش میاره

اونقده اشک می ریزه تا گل و روسرش بزاره

میدونم چرا عمو جون به بی بی علاقه داره

چونکه چهره ی رقیه نمک فاطمه داره

از حالا برا رقیه یکی یک چادر بدوزه

که تو کربلا بی بی مون بدون چادر نمونه

یکی گوشواره بیاره که توی گوشش بذاره

بخدا رقیه خاتون تاب درد و غم نداره

آخر جشن تولد شمعا رو باید خاموش کرد

آرزوهای بلند حضرت بی بی رو گوش کرد

اما لبهاي رقيه خشكه و توون نداره
وقت فوت كردن شمعا رولش باغ بهاره
دل ما مال رقيه است بخدا پس نمي گيريم
بذار راحتت كنم من ، بي رقيه ما مي ميريم

68- بشنو اي جانانم اي رأس بر دامانم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

بشنو اي جانانم ، اي رأس بر دامانم
ز غصّه هايم ، براي اي گل ، سخن بگويم
دل گرفته ، اجازه فرما ، سرت ببويم
ديگر دل بريدم ز عالم
دعا كن بگيرد حق

ص: 63

جانم

چون از زمونه ، و کينه هایش ، خسته ام

چشمم به روی ، این زندگانی ، بسته ام

يك شب به اشك و ناله ، افتاده ام ز ناله

برای یاری ، چرا پیم عم ، مه ام نیامد

ز درد پهلو ، نفس به سینه ، بالا نیامد

با گریه دنبالش دویدم ، به سختی خود را می کشیدم

شب بود و سوز و ، درد و عذاب ، تنهایی

ناگه کنارم ، آمد یه ماه ، نورانی

سر بر زانوش نهادم ، به غصّه هاش دل دادم

آمد کنارم ، ناگه پلیدی ، وحشیانه

می زد به رویم ، با مشت و گاهی ، با تازیانه

با ترس هر طرف دویدم ، خار از پای خود می کشیدم

دیگر چه گویم ، بابا برایت ، از آن شب

آنقدر بگویم ، آمد بفریا ، دم زینب

69- تو باغبانی من نیلوفر هستم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک بوشهري

قالب آهنگين

شاعر حسيني سيد محسن

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

تو باغباني من نيلوفرت هستم

من دخترت هستم من دخترت هستم

اي بهتر از جان من ، هستي تو مهمان من ، بنشين به دامان من

بابا حسين جانم(2)

من شاهد چشم از خون ترت هستم

من دخترت هستم من دخترت هستم

اي شام من را سحر ، رويت چو قرص قمر ، با خود تو من را ببر

بابا حسين جانم(2)

تو دلر با هستي من دل بتو بستم

امشب من از عطر گيسوي تو مستم

اي ماه خاکستري ، ناز مرا مي خري ، امشب مرا مي بري

بابا حسين جانم(2)

گویم چشمم شده دستم

باور ندارم من پیش تو بنشستم

قربان چشم ترت ، گو پاسخ دخترت ، از چه شکسته سرت

بابا حسین جانم(2)

چشمت بود چون شفق ، دیگر ندارم رمق ، آیم به سوی طبق

بابا حسین جانم(2)

70- من پاك سلاله ي حسينم

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبك مرثیه

قالب مثنوي

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

من پاك سلاله ي حسينم

زهراي سه ساله ي حسينم

گنجي به دل خرابه ي شام

در شام شدم سفیر اسلام

من زينب ديگر حسينم

من سوره ي كوثر حسينم

روح شرف و قيام دارم

يك كربلا پيام دارم

نور شهداست هاله ي من

شمشير خداست ناله ي من

احياگر عشق و شور و حالم

قرآن حسين خط و خالم

عشق آمده سرفراز از من

عباس كشيده ناز از من

گردونه ي صبر پاي بستم

گلبوسه ي حور روي دستم

از وادي كربلا خروجم

تا شام بلا چهل عروجم

ماه رخ من كه بي قرينه است

خورشيد گرفته ي مدينه است

هر چند كه دختر حسينم

آينه ي مادر حسينم

بگذاشته بر تنم نشانه

كعب ني و سنگ و تازيانه

صد كوه بلا به دوش بردم

خم گشتم و سرفراز مردم

عالم همه کربلاي من بود

زينب سپر بلاي من بود

تفرين هماره باد بر شام

وا... مرا زدند در شام

کردند ز غم کباب ما را

بستند به يك طناب ما را

با آنکه عزيز بوترابم

بردند به مجلس شرابم

آنشب که پدر به خوابم آمد

خورشيد سحر به خوابم آمد

لب تشنه به خواب آب ديدم

گمگشته ي خود به خواب ديدم

من حنجر

ص: 65

پاره پاره دیدم

در دامن خود ستاره دیدم

با گریه عقیق سرخ سفتم

حرف دل خود به دوست گفتم

بگذار سرت به بر بگیرم

يك بوسه بگیرم و بمیرم

يك بوسه گرفت و داد هستش

افتاد سر پدر ز دستش

يك بوسه گرفت و گفت بدرود

این رمز کمال و عاشقی بود

71- در بزم ما آمدی تو با رأس از تن بریده

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک نوحه سنگین جدید

قالب آهنگین

شاعر عبدالکریمی مهدی

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

در بزم ما آمدی تو با رأس از تن بریده

بابا ببین مثل زهرا قد رقیه خمیده

من مانده ام بي تو تنها ، بابا حسين يابن الزهرا(2)

بر صورت كوچك من از ضرب سيلبي نشانه است

دستم به ديوار و پايم مجروح از تازيانه است

بابا نبودي ببيني موي مرا مي كشيدند

با سنگ و با تازيانه ناز مرا مي خريدند

مثل اسيران رومي شام بلا آمدم من

تا نزد رأس تو بابا با درد پا آمدم من

جاي عجب دارد اي گل امشب كه مهمان مايي

خوش آمدي يابن زهرا چه مجلس با صفائي

72- عاشقا بيايد با هم دعا كنيم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك ولادتي

قالب فولكوريك

شاعر ناشناس

منبع زمزمه هاي ولايت 62

تعداد استفاده 0

متن شعر

عاشقا بيايد با هم دعا ڪنيم

دلا روراھي ڪربلا ڪنيم

تو حرم پاي ضريحش بشينيم

روضه ي رقيه روبر پا ڪنيم

آفتاب از ڪدوم طرف در اومده

که بابا ڏيڏن دختر اومده

عمه جون اوني که رفته بود سفر

حالا بر گشته و با سر اومده

گوشه ي خرابه مهموني شده

عمه جون چشم تو باروني شده

تا نمرود يه نفر جواب بده

لب مهمونم چرا خوني شده؟

73- تا ميگم بي بي رقيه وجودم مي شه پر احساس

مشخصات

مناسبت مدح

سبڪ

ص: 66

ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

تا ميگم بي بي رقيه وجودم مي شه پر احساس

ياد كربلا مي افتم ياد تشنگي و عباس

تا ميگم بي بي رقيه دل من هوايي مي شه

نه فقط كربلايي دل من خدايي ميشه

تا ميگم بي بي رقيه مياد عطر همه گلها

خنده هاش خيلي قشنگه شبيه حضرت زهرا

تا يكي مياد از اونجا مي خوام از غصه بميرم

به دلم ميگم غمي نيست از بي بي ويزا مي گيرم

74- ياد داري مدينه موقع خواب

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك ولادتي

قالب قافيه پريشان

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

متن شعر

یاد داری مدینه موقع خواب

دست تو بود بالش سر من

هر زمانت صدا زدم گفתי

جان من ناز دانه دختر من

یاد داری تو روی نی بودی

منهم از پشت ناقه افتادم

گریه کردی برای من من هم

به تو از دور بوسه می دادم

بعد تو عمه ام پدر جان زد

گره محکمی به معجز من

علتش را سوال کردم گفتم

دشمنت بی حیاست دختر من

آخرین لحظه ای که می رفتی

سایه ات پا کشید از سر من

با همه غیر من وداع کردی

تو نگفتی کجاست دختر من!

75- بي بي رقيه اميرم ، من به عشقت اسيرم

مشخصات

مناسبت مدح

سبک ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

بي بي رقيه اميرم ، من به عشقت اسيرم

بگي بمير مي ميرم 2

با رقيه دل من خدايي مي شه

دل من عاشق و كربلايي مي شه

حرم قشنگ تو مناي عشقه

قبله و كعبه ي من رو به دمشقه

شما شاه عالمي منم فقيرم

اينقده

ص: 67

میگم رقیه تا بمیرم

از جهنم خدا ترسی ندارم

اسمتو بی بی روی صراط میارم

76- دست و پا گیر شدم بیش از اینم نزنید

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع گلوآژه های عترت

تعداد استفاده 0

متن شعر

دست و پا گیر شدم بیش از اینم نزنید

من که خود رفتیم این چنینم نزنید

من که تسلیم شدم از چه امانم ندهید

دیگر از پشته ی هر بوته کمینم نزنید

گیسو و مشت گرده کرده ، گره خورده بهم

مشت سنگی به سر و روی جبینم نزنید

پیرهن پاره ام و اشک یتیمی دارم

نیشخند این همه بر صوت حزینم نزنید

دور از چشم غضبناک عمویم عباس

با غضب اينهمه محکم به زمينم نزنيد

77- بي تو دوباره دلم گرفته

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

بي تو دوباره دلم گرفته

تو اين خرابه ميون اين خاك غم گرفته

دخترى تنها كه بيقراره

همه ميگن يتيمه و بابا نداره

نيستي عزيزم اشك مي ريزم

خرابه ام با گريه هاي من بيداره

عمه ميگه كه بر مي گرده

بابات فراموشت نكرده

عمه ميگه مياي دوباره

ولي دلم باور نداره

ديشب نبودي خرابه شام

دلڻم گرفت وگفتم به عمه کوشن داداشام

يه آدم بد او مد منوزد

78- من رقيه دختر سالار دينم

مشخصات

مناسبت مدح و مرثيه

سبک ولادتي

قالب قصيده

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

من رقيه دختر سالار دينم

غنچه ي باغ امام سومينم

ماهتابم چشمه سارم نوبهارم

کوکيم نورم شهابم مه جينم

جان مادر نور چشم زينم من

ميوه ي قلب اميرالمؤمنينم

خوش زبانم شکر م شيرين کلامم

دلنوازم مهربانم نازنينم

گوهر رخشنده ام پاکم نجيم

لاله ام یاسم عیرم یاسمینم

نوگل بستان زهرا

ص: 68

مهر و ماهم

گلعدارم زيور گلزار دينم

بوي عطرم چلچراغم شوق و شورم

سنبلم ريحانه ام درّ ثمينم

من كيبرم گر چه در ظاهر صغيرم

كعبه ام من قبله ي اهل يقينم

كوچكم كوچك ولي دريائي رحمت

ياور مسكين رنجور غمينم

اسوه ي حجب و حيايم كوه صبرم

چشمه ي فيض خداوند ميينم

اختر تابنده ي برج ولايت

حلقه ي بزم حسيني را نگينم

من سه ساله دختر تنهاي تنها

گوشه ي ويران سرا خلوت نشينم

طاقت هجران بابا را ندارم

كاش مي شد لحظه اي او را ببينم

در كنار رأس بابا مي دهم جان

غم فزا باشد ، وداع آخريتم

79- تو دل و دلدار عالميني ، بي بي دلها ...

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک نوحه سنگین جدید

قالب آهنگین

شاعر عبدالکریمی مهدی

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

تو دل و دلدار عالمینی ، بی بی دلها نور دو عینی

دلبر باب الحوائج استی ، دختر ارباب من حسینی

عاشقی دردیہ درمون نداره

هر کسی مثل تو داره بیاره

زندگی بی تو : عذابه عذابه عذابه

بی بی دعام کن : ثوابه ثوابه ثوابه

خوش آمدی عشق اربابم(3)

اومدن از آسمون ملائک ، واسه طواف صورت ماهت

می خونن آهنگ شور و شادی ، دسته به دسته بر سر راهت

گل بریزید با نور ستاره

که حسین بابا شده دوباره

چیکار کنم بی : قرارم قرارم قرارم

مستم و آروم : ندارم ندارم ندارم

خوش آمدی عشق اربابم(3)

تونگار فاطمي سرشتي ، گل گلاوڙه ي باغ بهشتي
هنوز توي اين دنيا نبودم ، كه منو يك ديوونه نوشتي

دختر ناز اقام حسيني

تو عصاي دست زينبيني

عمو عباست كشته ي نازت

ص: 69

ا مي ڪني سر چادر نمازت

هر چي که دارم از کرم توست

شفاي دردم تو حرم توست

حاجتم و تا : ننگيرم ننگيرم ننگيرم

از درخونت : نمي رم نمي رم نمي رم

خوش آمدي عشق اربابم(3)

از کوچيکيم تو ماه محرم ، توي خونه ذکر روضه داريم

مادرم نذر کرده آخه هر سال ، سفره ي حضرت رقيه داريم

خدا مي دونه که شيرين زبونه

عمه کوچولوي صاحب زمونه

ورد لب من لعن اميه است

دل ديونم دست رقيه است

خدا رو قلبم: نوشته نوشته نوشته

زندگي با تو: بهشته بهشته بهشته

خوش آمدي عشق اربابم(3)

80- اينجا محيط سوز و اشک و آه و ناله است

مشخصات

مناسبت خرايه شام

سبک مرثيه

قالب مثنوي

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

اينجا محيط سوز و اشك و آه و ناله است

اينجا زيارتگاه زهراي سه ساله است

اينجا دمشقيها گلي پژمرده دارند

در زير گل مهمان سيلبي خورده دارند

اينجا زيارتگاه جبريل امين است

اينجا عبادتگاه زين العابدين است

اينجا ز چشم خود گلاب افشانده زينب

اينجا نماز شب نشسته خوانده زينب

اينجا به خاكش هر وجب دردي نهفته

اينجا سه ساله دختري بي شام خفته

اينجا نخفته چشم بيدار رقيه

اينجا حسين آمد به ديدار رقيه

اينجا قضا بر دفتر هجران ورق زد

اينجا رقيه پرده يكسو از طبق زد

اينجا شرر بر دامن افلاك مي ريخت

زينب بر اندام رقيه خاك مي ريخت

اينجا دل شب کودکي هجران کشيده

گلبوسه بگرفته ز رگهاي بریده

81- من رقيه ام شده تنم سیه ز کين

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

من رقيه ام شده تنم سیه ز کين

اي پدر بيا

ص: 70

به شام غم مرا ببين

سه ساله اي يتيمه ام ، بخون نشسته ديده ام

حسين من حسين من

من رقيه ام (3) بابا

پر ز آبله دو پاي من ز خار و خس

خسته ام ز جان پدر به داد من برس

به لب رسیده جان من ، بيا ببين فغان من

حسين من حسين من

من رقيه ام (3) بابا

آمده دگر مسافرم از اين سفر

عمه جان نگر به دامنم سر پدر

قسم به خون حنجره ، مرا ببر به همرهت

حسين من حسين من

من رقيه ام (3) بابا

82- به گوشه ي خرابه انگاري جون گرفته

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگانې

تعداد استفاده 0

متن شعر

يا ابتاه اُنْظُر الي انا الرقيه(3)

به گوشه ي خرابه انگاري جون گرفته

ميون اشك و آتیش بازم زيون گرفته

همیشه جون دختر بسته به جون باباست

عمه دارم مي ميرم نمي گي بابام كجاست

وقتي بياد از سفر ميگم چيا كشيدي

ميون كوچه بازار چه چيزائي نديدي

بهش ميگم كه شامي چشاش چقدر بي حياست

عموي با غيرتم خبر نداري كجاست

بابا ديگه بسمه هر چي بلا كشيديم

كاشكي مي شد يه بارم روي تورو مي ديدم

بهش مي گم كه بابا خيمه ها رو سوزوندن

ما ها رو پا برهنه رو خارا مي دووندن

شاميا كف مي زنن ميگن اسير آوردن

يه عده خارجي رو پيش امير آوردن

مشخصات

مناسبت مدح

سبك ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

رقيه (2) مهر و هم مهتاب منه

رقيه (2) دختر ارباب منه

رقيه (2) بخدا جانان منه

رقيه (2) دختر سلطان منه

ص: 71

چو زهرا مادرش بي مثل و همتاست

قدم چون مي زند گويي که زهراست

يگانه قبله گاه مي پرستان

رقيه رهبر زينب پرستان

دلي دارم که مجنون رقيه است

نفس در سينه مديون رقيه است

تمام زندگيم وقف رقيه است

همه حرف دلم حرف رقيه است

دلم مست مي جام رقيه

به قلبم حك شده نام رقيه

همه هستي من هست رقيه است

خم مستي من دست رقيه است

مرا با يك نگاهش مست کرده

به عشق خود مرا پا بست کرده

84- گفت شهزاده علي اکبر شبي

مشخصات

مناسبت مدح و مرثيه

سبك ولادتي

قالب مثنوي

شاعر ناشناس

متن شعر

گفت شهزاده علي اکبر شبي

با رقيه از محبت مطلبي

کاي جهاني بسته ي فتراک تو

نه فلک سرگشته ي ادراک تو

جلوه ي زهرائيت ديوانه کرد

عالمي را تا ابد پروانه کرد

مستحقم من نیاز من تويي

قبله گاه من نماز من تويي

ليک دارم گفتگويي از ادب

با تو اي نوباوه ي فخر عرب

هيچ مي داني رقيه من کيم؟

در شمایل چون رسول مکيم

از براي مصطفي اندر زمن

اشبه الناسي نيامد همچو من

در جمال و در کمال و در جلال

نيست مانند من اي نیکو خصال

با چنين اوصاف و احوال جميل

تا ابد نآيد چون من اي بي بدیل

با لب چون غنچه ات بنما عیان

حال خود را با من ای شیرین زبان

در جواب او رقیه از وفا

گفت کای شهزاده ی نیکو لقا

ما کجا و حال خود گفتن کجا

نیست ما را جز حقیقت مدعا

خوب می دانی که زهرا منظرم

هم حسین بن علی را دخترم

ص: 72

رتو آفاق از نور من است
جلوه ات از آتش طور من است
بوي زهرا از من آيد بر مشام
زنده گردد عالم از بويم مدام
سرّ اين مطلب بيان سازم از آن
تا بداني كز كجا دارم نشان
گر نبودي فاطمه عالم نبود
نامي از نسل بني آدم نبود
فاطمه انوار اشراق جلي است
كفو او در عالم هستي علي است
كنز مخفي خود وجود فاطمه است
هستي هستي ز بود فاطمه است
فاش گويم اين سخن بي واهمه
نيست چون من كس شبیه فاطمه
من همان زهراي نيكو منظرم
بحر عصمت را يگانه گوهرم
هان مشو غره به حُسن خوِيشتن
حُسن تو يك جلوه اي باشد ز من
ناگهان آمد ندائي از سماء
كاي عزيز فاطمه روي فداه
لحظه اي اكبر اگر غافل شود

در حقیقت آطل و باطل شود
گر بگیرم لحظه ای از او نظر
میشود زین حسن و زیبایی بدر
گفت با اکبر شهنشاه زمن
قره العینا مه تابان من
او به حق ام ابیهای من است
تالی زهرای والای من است
او نه بل ام ابی ام الله است
همچو خون من بحق ثار الله است
او یگانه یادگار فاطمه است
یادگار غمگسار فاطمه است
شرح جانسوز اسارت رفتنش
در خرابه ذکر بابا گفتنش
ماجرای جانگدازش تا ابد
خلق عالم را بسوزاند ز حد
او سرم بیند به روی نیزه ها
نیمه شب افتد زمین از ناقه ها
خصم سیلی بر گل رویش زند
نانجیبی چنگ بر مویش زند
عاقبت اندر خرابه دخترم
دست بر پهلو شود چون مادرم

کين چنين ظلمي در عالم کس نديد

اي دو صد لعنت

ص: 73

بر افعال يزید

لعنت حق بر يزید و آل او

تا ابد بر نسل و بر امثال او

85- دل به غم داده و بي دل شده ام

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتي

قالب مثنوي

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

دل به غم داده و بي دل شده ام

به رقيه متوسل شده ام

او که خود سيده السادات است

درگهش قبله گه حاجات است

او مفتاح الجنان همه است

نازين پسر فاطمه است

همه ي عشق در او جمع شده است

همه پروانه و او شمع شده است

سفره ي آل عبا را نمک است

قبله ي سجده ي حور و ملك است

عشق و زيبايي و احساس است او

زينب و اكبر و عباس است او

86- هرگز روا نبود چهل منزل اي پدر

مشخصات

مناسبت مدح و مرثيه

سبك ولادتي

قالب تك بيتي ها

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

هرگز روا نبود چهل منزل اي پدر

يك طفل با سر پدرش همسفر شود

عمه جان عمه جان اين سر پر خون سر باب من است (دسته ي 1)

عمه جان عمه جان پس به كجا پيكر باب من است (دسته ي 2)

منكه در هاون تقدير و قضا سوده شدم

روي قبرم بنويسيد كه آسوده شدم

ز آل ... طفلي در خرابه است

مگر این شهر قبرستان ندارد

این روزها رقیه ی تو رو به قبله بود

ممنونم ای پدر که مرا در بر آمدی

یک عده گرگ حمله به یک جوجه می کنند

آن نیز جوجه ای که به داغش نشانده اند

چنان ضعیف شدم ای پدر که بر جسمم

فتاده سایه ی دیوار و سخت سنگین است

به

ص: 74

مرگ خویش رقیه نوشت در تاریخ

که بوسه ی لب بابا گران ترین کالا است

یادش بخیر آن روزهای در مدینه

دو گوشواره داشتم حالا ندارم

نوبت ما که شد از حرف فرو می مانی

دختر تو چه کم از راهب نصرانی داشت

87- پا میذارم روی دنیا من به سودای رقیه

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

پا میذارم روی دنیا من به سودای رقیه

جا می گیرم تویی جنت به یه امضای رقیه

از در خونه ی اون ، دیگه هیچ جا نمی رم

حاجتامو فقط از ، این سه ساله مي گيرم

حرمش کوچیکه اما قبلگاه اهل عشقه

حتي کربلا يه وقتا زائر شهر دمشقه

شاه عاشقا حسين ، ميره پيش دخترش

شب ميلادي او ، گل مي ريزه رو سرش

88- بياييد تشييع جنازه ي يك بدنه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

بياييد تشييع جنازه ي يك بدنه

بياييد بدن رقيه ام بي کفنه

زن غساله کجا غسل دادن لاله کجا

کبودي روي تن بچه سه چار ساله کجا

چشم بر ابرو رو بين زينب و اون صبر و بين

دست خالي تو خرابه كندن قبر و بين

زنا شيون مي كنن بچه ها سينه مي زنن

ملا نكه روضه خون يك بدن بي كفنن

خرابه غوغا شده يك تنه كربلا شده

قد زينب توي تشيع جنازه تا شده

خون شده قلب رباب مي ريزه اون رو قبرش آب

هي ميگه دختر كم برو ديگه راحت بخواب

89- مست مي ميخونه ي رقيه

مشخصات

مناسبت مدح

سبك ولادتي

قالب فولكوريك

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

سه ساله ي ارباب

بخدا عشقمه ،

ص: 75

بخدا دينمه

بخدا همه ي آئين منه

مست مي ميخونه ي رقيه

ديوونه ام ديوونه ي رقيه

منكه به عشق بي بي ام اسيرم

دلم مي خواد تو حرمش بميرم

سینه ي من ز هجر تو كويره

هر كي كه دوستت نداره بميره

مليكه ي سینه ي من تو هستي

به گردنم قلاده رو تو بستي

تو صاحب و مليكه ي بهشتي

نام حسين و رو دلم نوشتي

مي خوام بشم امشبه رو خدائي

با مدد رقيه كربلايي

سینه اي چون وسعت دريا داري

چهره اي چون حضرت زهرا داري

90- مرا دردي است اما ناي گفتن را ندارد لب

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتي

قالب مثنوي

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

مرا دردی است اما نای گفتن را ندارد لب
غمم را هیچکس آگه نمی باشد بجز زینب
به یادت هست گفتم گوشه ی ویرانه می آیی
بجز قلبم مگر ویرانتر از اینجا بود جایی
بیا چشم انتظارم ای فروغ چشم کم سویم
بیا تا راز کم سو گشتن چشمان خود گویم
سرت بر نیزه بود ای شاه من مات رخت بودم
مرا با دیده می خواندی و فکر پاسخت بودم
تماشای تو می کردم که دشمن خیره شد بر من
چنان سیلی به رویم زد که گردون تیره شد بر من
اگر چه هر کجا نام ترا بردم کتک خوردم
نترسیدم ز سیلی خوردن و نام ترا بردم
اجل هم بارها آمد که گیرد جان بر لب را
خجل گشتم ز بی جانی و دادم وعده امشب را
بیا تا جان بگیرم از تو تقدیم اجل سازم
سرافرازم نما امشب که در پایت سر اندازم

مشخصات

مناسبت مدح و مرثيه

سبك ولادتي

ص: 76

الب مثنوي

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

اي گل خوش رنگ و بوي باغ عشق

بر دل زار تو مانده داغ عشق

بسکه ماتم دیده اي پژمرده اي

از عدو هر روز سيلبي خورده اي

هر شب از هجران بابا سوختي

چشم بر درب خرابه دوختي

از غمت خون قلب سنگ خاره بود

داشتي چادر وليکن پاره بود

ماه رخسارت همیشه تار بود

زندگي از بهر تو دشوار بود

پيکرت مانند شمعي آب شد

عمه از داغ غمت بي تاب شد

باغ رخسارت گل نیلي نداشت

صورت تو طاقت سيلبي نداشت

عشق هم گویا اسارت رفته بود

گوشوار تو به غارت رفته بود

همچنان زهراي بانوي فدك

مي نمودي عمه را هر شب كمك

تا بخواني تو نماز خویش را

سر كني راز و نیاز خویش را

عمه با داغ دلت خو مي گرفت

زیر بازوي ترا او مي گرفت

92- نمك سفره ي حسين فقط رقيه است و بس

مشخصات

مناسبت مدح

سبك ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

نمك سفره ي حسين فقط رقيه است و بس

بانوي عشق عالمين فقط رقيه است و بس

وقار و عصمت نخي از پوشیه ي رقيه است

كنج خرابه حوزة ي علميه ي رقيه است

رساله ي عشق و جنون با قلم رقيه است

شفاي درد عالمي در حرم رقيه است

از آتیش ترسي ندارم نه اسير نه بيقرارم

زیر لبم میگم رقيه رو صراط پا مي گذارم

من رقيه مذهبم خدا میدونه آره و ا... آره و ا...

ذکر بي بي بر لبم خدا مي دونه آره و ا... آره و ا...

تا نفس تو سينه دارم

ص: 77

مي ڪنم لعن اميه

بعد مرگم بنويسيد روي قبرم يا رقيه

93- زينب ڪبري ڪند صادر جواز ڪربلا

مشخصات

مناسبت مدح

سبڪ ولادتي

قالب رباعي

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

زينب ڪبري ڪند صادر جواز ڪربلا

اين مجوز را خودش نوبت به نوبت مي دهد

هر که خواهد زود گيرد اين مجوز بشنود

او به عشاق رقيه اولويت مي دهد

94- دل آسمان ميل دارد بگرید

مشخصات

مناسبت شهادت

سبڪ ولادتي

قالب غزل

شاعر ناشناس

متن شعر

دل آسمان میل دارد بگرید

خرابه نشینی ما گریه دارد

سر انگشت مشکل گشایم ضعیف است

که خار از کف پای من در بیارد

بیا تا تماشاچیانم نگویند

که این طفل آواره بابا ندارد

الا خیزران خورده ی مجلس طشت

غم تو گلوی مرا می فشارد

عجب روزگار عجیب و غریبی است

یهودی مرا خارجی می شمارد

95- امشب از عشق رقیه به دمشق پر می زنه دل

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

امشب از عشق رقيه به دمشق پر مي زنه دل

گرد گنبد قشنگش تا سحر پر مي زنه دل

هم قرار سينه و هم تب و تاب منه

بدونيد فرشته ها بنت الارباب منه

بسکه زيباست روي ماه اين نگار نورسيده

نه فقط رنگ رخ ماه رنگ خورشيد هم پريده

دل ز دنيا مي بره توي آغوش حسين

نميدونم خوابه يا شده مدهوش حسين

از در ميکده ي عشق بر نمي دارم سر امشب

بده ساقی مي باقی که بنوشم من لبالب

دختر پادشه کل هستي اومده

ميگساران موسم مي پرستي اومده

امشب عشقم کشيده سري به ميخونه زخم

آتش عشق تو رو بر دل ديوونه زخم

نديدي نميدوني ديدم و ديوونه شدم

ناسبت شهادت

سبک بوشهري

قالب آهنگين

شاعر حسيني سيد محسن

منبع زمزمه حسيني

تعداد استفاده 0

متن شعر

خوش آمدي در ويرانه ام ، تو شمعي و من پروانه ام

اي ميهمانم ، بهتر ز جانم ، بيا و بنشين به دامنم

من دخترم نازم را بخر ، امشب مرا با خودت ببر

ماه منيرم ، من طفل پيرم ، از دامن تو جدا منم

از بسکه خوردم من تازيانه نباشدم در زانو رمق

منعم مکن گر در اين دل شب نشسته آيم سوي طبق

بگو گناهت مگر چه بود ، چرا شده لبهايت کبود

مگر پدر جان ، خواندي تو قرآن ، پاسخ بگو بر سؤال من

به من بگو پيکرت کجاست ، انگشت و انگشترت کجاست

در پيچ و تابم ، بگو جوابم ، اي ماه ابرو هلال من

بين پدر جان مانند پيران نمانده بر پيكرم توان

سر بريده ، بگو که دیده سه ساله طفلي شود کمان

مي ميرم امشب اي هست من ، شد عمه راحت از دست من

در ناله هستم ، سه ساله هستم ، بسوزم همچون شمع سحر

رسیده صبح من را وصال ، اي عمه جان کن مرا حلال

اي همنوايم ، بودي عصايم ، خدا نگهدار اي همسفر

97- ز آسمان گل شادي دوباره مي بارد

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

رقيه بنت الارباب(4)

ز آسمان گل شادي دوباره مي بارد

بپاي مقدم جانان ستاره مي بارد

جهان جهان بده مژده که يار مي آيد

سپیده زد به دل امشب بهار می آید

به سینه های رمیده قرار می آید

ص: 79

لا صلا همه عالم نگار مي آيد
فرشته خاك درش را به ديده مي سايد
رسول كوچك ارباب رقيه مي آيد
براي آل محمد رسیده نور دو عين
مدینه پر شده امشب ز عطر ياس حسين
گلي زدامن عصمت سلاله ي عشق است
عزيزجان حسين و سه ساله ي عشق است
سبو سبو بده ساقی خمار و سر مستم
اسير باده ي عشق رقيه ات هستم
تموم عالم و هستي فقير تو گشته
چه کرده اي که ابوالفضل اسير تو گشته
تا ديده روي عمور و سرا پا احساسه
همه ميگن که رقيه مرید عباسه
سه ساله گفتمش اما اسير عشق است اين
شبيه عمه ي سادات شه دمشق است اين
دمشق گفتم و دل باز هواي گريه گرفت
دل رمیده به یاد رقيه گرفت
دمشق بود و خرابه به کنج تنهايي
سه ساله دختر پيري شده تماشايي
دمشق بود و رد خون به تار هر گيسو
قدی خمیده و دستي گرفته بر پهلو

حسین رفت و چه مانده از آن تن و بدنش

به روی نیزه سر او به سینه پیرهنش

98- دست من در بند زنجیر

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

دست من در بند زنجیر

دست آن کودک به دستان پدر بود

بر سر ما برق شمشیر

چون عموی پهلوانم در سفر (روی نی) بود

بالش من سنگ ویران

خوابگاه دختران آغوش بابا

یاد باد آن روزگاران یاد باد

می نهادم سر به روی دوش بابا

99- در آسمان چشمم هر شب ستاره دارم

مشخصات

مناسبت قبل از شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

در آسمان چشمم هر شب ستاره دارم

اشکی

ص: 80

بدیده آهي بر دل هماره دارم
دشمن ز بس پياپي سيلبي بصورتم زد
نه گوش مانده بهرم نه گوشواره دارم
روي مرا چو ديدي ياد مدينه كردي
من هم از اين مصيبت داغي دوباره دارم
دانم چرا دو ديده بر روي هم نهادي
ديدي كه من لباسي خاكي و پاره دارم
هر شب در خرابه تا صبح گريه كردم
آخر مگر دلي همچون سنگ خاره دارم

100- نامسلمونا مگه رسم جوانمردي اينه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتي

قالب فولكوريك

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

نامسلمونا مگه رسم جوانمردي اينه

دخترى بايد کنار سر بابا بشينه

شاميا اگه شما دل نداريد اما رقيه دل داره

نمي تونه سر بابا رو خاكا بينه
يه نفر بياد و سر رو از رقيه بگيره
زينب و خبر كنيد رقيه داره مي ميره

101- تو سینه ام دوباره پر شده بوي لاله

مشخصات

مناسبت ولادت

سبك ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

تو سینه ام دوباره پر شده بوي لاله
دلَم تو دست يك غنچه ي سه ساله
سه ساله اي كه عشق دختر پادشاهه
اسمش رقيه هست و نور چشامه
خدا ميدونه بنده و سگ رقيه هستم
ز جام لاله ي حسين هميشه مست مستم
يا رقيه مددي مددي مددي بي بي جان (2)

بميره هر كه خواسته تو رازم بگيره

که بی رقیه قلبم ز غم می میره

آخه ز روز اول دلم پپاش اسیره

که بی رقیه عالم دلش می گیره

تا جون دارم باز می گم همیشه خاک پاشم

تا می تپه دلم می گم که بنده ی نگاشم

یا رقیه مددی مددی مددی بی بی جان (2)

هر کسی شد حسینی سگ

ص: 81

رقیه همیشه

که بی رقیه عشق حسین نمی شه

چادرك نمازش قبله ی آسمونه

نور دل حسینه خدا می دونه

ستاره حسینه و تو آسمون هستی

رقیه دختر حسین خدای می پرستی

یا رقیه مددی مددی مددی بی بی جان (2)

تو آسمون مستی ستاره ی حسینه

واسه عموش ابوالفضل نور دو عینه

با اون نگاه معصوم تو سینه خونه کرده

دل منو با عشقش دیوونه کرده

منم رقیه مست تو ز هست توست هستم

میگم جلی به عالمین سگ رقیه هستم

یا رقیه مددی مددی مددی بی بی جان (2)

اومدی و با چشمت دلم رو کردی غارت

دیگه برام نمونده یه خواب راحت

منو رسوند به جایی که پیش پات بمیرم

بازم بگم رقیه تا جون بگیرم

سه ساله ی پر یون قدش مٹ کمونه

کبوده عارض اوڻ خدا میدونه

کي دیده روي لاله نشون تازیونه

رو گونه رد سیلی و حشیونه

کاشکی بوم تو کربلا بجات کتک می خوردم

ز غصه ی پاهای آبله ای تو می مردم

یا رقیه مددی مددی مددی بی بی جان (2)

102- ای بفدای جان تو جان جهان رقیه جان

مشخصات

مناسبت مدح

سبک ولادتی

قالب قصیده

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

ای بفدای جان تو جان جهان رقیه جان

ای به نگاه تو نهان باغ جنان رقیه جان

در دل کوچک تو غم در فوران رقیه جان

ما همه یک تن و تویی روح و روان رقیه جان

تو غنچه اي تو سبزه اي تو يك بهشت لاله اي

تو مهري و ستاره اي تو ماهي و تو هاله اي

تو از قبيله ي سخا تو جود را سلاله اي

در آسيانه

ص: 82

ي کرم کبوتر سه ساله اي

لب تو کوثر علي رخ تو ماه فاطمه
سرشته در وجود تو جلال و جاه فاطمه
قسم به ناله هاي تو به سوز و آه فاطمه
نهان به گوش چشم تو بود نگاه فاطمه
بياد تو به ياد او کنم فغان رقيه جان

103- بنگر ، خرابه شده پُر ناله

مشخصات

مناسبت مدح و مرثيه

سبك ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

بنگر ، خرابه شده پُر ناله

يه صدا مياد صدا ناله

گريه مي کنه يه سه ساله يه سه ساله يه سه ساله

امشب ، زمين وزمان با ناله

هر شهر و هر کوچه و خانه

گریه می کنه با سه ساله با سه ساله با سه ساله

بابا ، بیا ، دستي بکش رویم

بیا ، بین ، سپید شده مویم

یا ابتاه ، چه کسی یتیم کرد؟ (3)

بابا ، دنیا بی تو تاریک و سرده

تموم تنم پُر درده

میگن بابات بر نمی گرده نمی گرده نمی گرده

بابا ، مردم کوفه چقدر پستند

دستای سه سالتو بستند

پهلوم و بابا بشکستند بشکستند بشکستند

به زانو ، هام ، دیگه توونی نیست

طفلی ، چون من ، قدش کمونی نیست

یا ابتاه ، چي کسی یتیم کرد؟ (3)

شوری ، شده تو خرابه بر پا

به گریه و ناله و آوا

طفلی می گرده پی بابا پی بابا پی بابا

بنگر ، خرابه ی شام شده غوغا

توی طبقی سر مولا

همه گرفتند شور زهرا شور زهرا شور زهرا

عمه ، بيا ، مسافر م آمد

بابا ، ي م ن ، با پاي سر آمد

يا

ص: 83

ابتاه ، چي کسي یتیمم کرد؟(3)

با تو ، دل آسمون مي لرزه

دل کهکشون مي لرزه

دنیا بي شما نمي ارزه نمي ارزه نمي ارزه

حاتم ، پیش کرم شما خاره

جبرئیل پیشت کم میاره

بابا رو پاهات سر میذاره سر میذاره سر میذاره

بي بي ، بین ، غلام تو هستم

جون ، عموت ، رها نکن دستم

يا ابتاه ، چي کسي یتیمم کرد؟(3)

104- ساقی صلاي عام به نام رقیه کن

مشخصات

مناسبت مدح

سبک ولادتي

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

ساقی صلاي عام به نام رقیه کن
ما را خراب باده ي جام رقیه کن
آتش بریز در قرح لاله بي درنگ
و آنگه روان به جانب شام رقیه کن
سعی و صفا و مروه و خیف و منای را
یکجا فدای رکن و مقام رقیه کن
یا فاطمه به جان حسینت ز مرحمت
ما را به روز حشر غلام رقیه کن

105- دختر شاه مدینه ، کنج و پروونه نشسته

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب قافیه پریشان

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

دختر شاه مدینه

کنج و پروونه نشسته

مثل بانوی مدینه

با لگد پهلوش شکسته

رمقي به تن نداره

شده از زندگي خسته

صورتش خوني و خاكي

تنش از جفا سياهه

سر گذاشته روي ديوار

گمونم كه چشم براهه

نمي دونم طفل خسته

چه مصيبتها كشيده

رنگ به صورتش نداره

قد و قامتش خميده

بانويي پيشش نشسته

بي شكيب و بيقراه

داره آهسته و آروم

از پاهاش خار در مياره

صداس از گريه گرفته

چشماش تار و بي فروزه

با اشاره ميگه عمه

كف پام خيلي

ص: 84

مي سوزه

بگو عمه بگو عمه

چرا بابا روزمینه

دستم و بذار تو دستش

چشمام تاره نمی بینه

باخودت ببر از اینجا

دخترت طاقت نداره

می ترسم آگه بمونم

بکشن موم و دوباره

106- گر شود امشب صفایی می کنم

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه زمزمه ای

قالب مثنوی

شاعر امیر حسینی امیر حسین

منبع برگ سبز

تعداد استفاده 0

متن شعر

گر شود امشب صفایي مي کنم
واژه هایم را خدایي مي کنم
اي قلم در دست من امداد کن
سینه ام تنگ آمده فریاد کن
اي قلم در دست من اعجاز کن
سفره ي درد دلم را باز کن
یاد بوذر فکر سلمايي مکن
گیر شو دیگر سلمايي مکن
این خوارج مهر ذلت مي زنند
با نماز و روزه گولت مي زنند
میهمان جهل و ننگت مي کنند
با سجود و ذکر رنگت مي کنند
این سیه کاران پي بي دردي اند
در پي خوانخواري و نامردی اند
اینقدر ناپختگي ، خامي مکن
فکر رسوائی و بدنامي مکن
اینقدر در سایه ي غفلت مباش
زیر بار منت و ذلت مباش
شعله شو فریاد شو بیداد شو
بال بگشا از قفس آزاد شو
اهل سوز و رنج و اهل درد باش

لا اقل يك ساعتی را مرد باش

آشکارا شد چو از هم نیک و زشت

بعد از این دیگر قلم خود می نوشت

بارها خوان خود را باز کن

با عزیزانت مرا دمساز کن

با نگاهت بی ریا و ساده کن

گردنم زنجیر کن قلاده کن

جای خاموشی تو فریادم بده

راه و رسم عاشقی یادم بده

ناگهان پروردگار خوب و زشت

روی برگ کاغذ دل می

ص: 85

دوست داري مست و مجنونت کنم

تا ابد بر خویش مديونت کنم

با مي ام پر شور و شينت مي کنم

مست فرزند حسينت مي کنم

با بلا و غم قرينت مي کنم

با رقيه همنشينت مي کنم

دختر گيتي سلامت مي کنم

شش دانگم را به نامت مي کنم

يا رقيه غرق ياست مي کنم

اي سه ساله التماسست مي کنم

هر کجا رفتم جوابم مي کنند

يا که با طعنه خرابم مي کنند

بیش از این مگذار تنها تر شوم

در میان خلق رسواتر شوم

چشم مظلومت خرابم کرده است

پاي مجروحت کبابم کرده است

سیدم من عمه پیشم رو مگیر

وقت رفتن دست بر پهلو مگیر

هستیم را من فدایت مي کنم

شانه هایم را عصایت مي کنم

مي شود آيا خدائيم كني

يا رقيه كربلايم كني

مي روم آنجا ثنات مي كنم

پيش بابا من دعائت مي كنم

107- سحري روشن و عاشق ، سحري غرق شقايق

مشخصات

مناسبت ولادت

سبك ولادتي

قالب بحر طويل

شاعر ناشناس

منبع شور عاشقي 15

تعداد استفاده 0

متن شعر

سحري روشن و عاشق ، سحري غرق شقايق ، سحري چاك گريبان ، به شبي خيره و حيران ، همه آفاق گل افشان و زر افشان و چراغان و
غزل خوان ، همه لبريز ز آواز هزاران

دشت ها غرق ترنم ، پُر گلهاي تبسم ، ز مي نوش ترين خم ، به ترانه ، به تلاطم

سحري ريخته از بام فلک دامني از ماه ، به هر راه ، به هر کوچه شبانگاه ، چه نوري است ، چه طوري است ، در اين خاك ، چه هنگامه ي
شوري است

که در

ص: 86

حلقه ي گيسوي ستاره ، زمان لحظه ي احساس ، زمين تگه ي الماس ، پر از عطر گل ياس ترين ياس

شگفتا از اين بزم ، از اين فرش ، از اين عرش تر از عرش ، اگر هوش رميده ، وگر عقل پريده ، وگر دل برميده ، ز طربخانه ي سينه ، پي دل هاي دگر تا به مدينه ، به نگين شب رؤيائي هر ديده ي بي خواب ، شب بارش مهتاب ، در خانه ي ارباب ، چه نوري است ، چه شوري است ، چه طوري است ، در اين خانه چه هنگامه ي شوري است

بين قبله نما را ، که گم کرده خودش را و منارا و صفا را ، و ز سر تا به قدم غرق نياز است و دو دستش که دراز است ، بدین خانه که در هاله ي راز است

در اين بزم معطر ، در اين مستي يکسر ، چه بي تاب ، چه مجنون ، چه شيدا ، شده ليلا ، شده اکبر

چه مبارک سحري هست و چه فرخنده شبي هست ، همين شب ، که شد از عشق لبالب ، و گل خنده شکوفاست به رخساره ي زينب ، و خدا داند از آن چشم تماشايي بيدار ، وز آن قامت سرشار ز دلدار ، وز آن چهره ي يوسف کُش بي تاب ، علمدار ، چه طوفان شده بر پا به دلش ، در دم دیدار ، در اين شام بهاري ، نه صبري نه قراري ، پر از لحظه شماري

ص: 87

، چه مشتاق ، چه بی خویش ، قدم می زند و منتظر عطر دل انگیز و دل افروز گل ناز حسین است ، چه شعری است ، چه نوری است ، چه طوری است ، چه هنگامه ی شوری است

چه شد باز ، که در باز شد و لحظه ی اعجاز شد و محشری آغاز شد و دید که در حله ای از برگ گل یاس ، و پیچیده به قنذاقه ای از شهپر جبریل امین ، در آغوش حسین بن علی ، یاس ترین ، ناز ترین جلوه ، که دیده است ، به چشمی که ندیده است به جز روی حسینش

دو چشمش گل دریاست ، چه شیوا و ثریاست ، دل آراست ، تماشایی و بابایی و تنهاست ، و ناگاه ابوالفضل رو کرد به انبوه فرشته و فرمود ، الا باغ ملائک ، و ای فوج فرشته ، دگر ، بر گرد گل این گونه مگردید و مرزید ، از شوق چنین بی دل و سر مست مرقصید ، مبادا که به بال و پر خود ناز کنیدش ، که شاید رخس آزرده شود ، از نفس گرم و پر نرم ، الا باغ ملائک ، و ای فوج فرشته ، دگر برگ گل این گونه مرزید ، از شوق چنین بی دل و سر مست مرقصید مبادا که به بال و پر خود ناز کنیدش ، که شاید رخس آزرده شود ، از نفس گرم و پر نرم ، که این گل بود حساس تر از معنی احساس ، و آینه تر از آینه در بوسه ی

يك آه، و اي آه، از اين آينه دوري، و مبادا كه عبوري، كني از گرد رخ ياس تر از ياس، و اي شبنم شيرين منشين، بر سر گلبرگي از اين غنچه، كه ترسم كه كبودش كند اين بار كه با توست چنين، خدايا چه گل است اين، كه شيرين دل است اين، در اين چهره بگو كيست، بگو اين مَدَل كيست، همه محو، همه مات، همه واله و حيران ابوالفضل، كه زينب به نم اشكي و با سينه ي پر آه و دلي سخت غمين، گفت چنين، با پسر ام بنين، اي پسر فاطمه عباس بين، دختر ك ناز حسين بن علي نه، كه همان گوهر مفقود و همان بانوي ذيجود، كه مي بود حديث فدك و غضب فدك، زخم دل حضرت زهرا و نمك، هماني كه به هر صبح و به هر شام، فقط صحبت او بود، همان خانه، همان شعله، همان دود، همان است كه باز آمده امروز

108- يار سفر کرده ي من از سفر آمده

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك مرثيه

قالب آهنگين

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع يك ماه خون گرفته (1)

تعداد استفاده 0

متن شعر

يار سفر کرده ي من از سفر آمده

خرابه را زينت کنم كه پدر آمده

خوش آمدي اي پدر! مرا به همره ببر

تو كعبه اي و من نماز آورم سوي تو

با اشك خود شويم غبار از گل روي تو

خوش آمدي اي پدر! مرا به همره ببر

قدم قدم به زخم دل

ص: 89

نمکم می زدند

پدر پدر می گفتم و کتکم می زدند

خوش آمدی ای پدر! مرا به همراه ببر

جان پدر کبودی صورتم را بین

شبییه مادرت شدم، قامتم را بین

خوش آمدی ای پدر! مرا به همراه ببر

نفس درون سینه ام شده تاب و تبم

من بوسه گیرم از گلو تو ز لعل لبم

خوش آمدی ای پدر! مرا به همراه ببر

چرا عذار لاله گون بر من آورده ای

محاسن غرقه به خون بر من آورده ای

خوش آمدی ای پدر! مرا به همراه ببر

ای عمه ها و خواهران! دست حق یارتان

رفتم به همراه پدر، حق نگهدارتان

خوش آمدی ای پدر! مرا به همراه ببر

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

شام فراقم شد سحر

بابايم آمد از سفر

بر دامن من آرميده مهمان

بزم تاريخم را کرده او چراغان

آه عمه بنگر سر پر خونش

مي بوسم امشب لب گلگونش

واي از درد يتيمي (2)

بابا چرا دير آمدي

وقتي شدم پير آمدي

بابا پوشيدم خرقة ي اسيري

کي مي آبي من را در بغل بگيري

آه بابا شبها بر زمين خفتم

زیر لب دور از عمه می گفت

وای از درد یتیمی (2)

110- عمه بین سوز دل و حال خرابم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

عمه بین سوز دل و حال خرابم

دیدم به رؤیا روی پایش گرم خوابم

دیگر نمانده صبر و تابم

دیدم مرا با خنده خواندو

بر روی زانوش نشاندو

دستی کشید از مهربانی بر سر من

ص: 90

فت اي شبيه مادر من

اي نور چشم خواهر من

مي خوام امشب در كنارت دختر من

عمه بگو باباي من كو (3)

بابا مي آيد از سفر كاري كن عمه

مي خوام آماده شوم ياري كن عمه

تو آبرو داري كن عمه

عمه لباسم هست پاره

حتي ندارم گوشواره

چيزي نمانده تا كه از غصه بميرم

باباي من گر امشب آيد

از شرم او جان بر لب آيد

دستي ندارم تا در آغوشش بگيرم

مهمان رسيد و آسمان رنگ شفق شد

من ميزبان و دامنم جاي طبق شد

افسوس دستم بي رمق شد

من ماندم و يك دست لرزان

چشمي كه شد مبهوت و حيران

بر آن سري كه روي پايم بستري شد

سر نه بگو يك آسمان زخم

هر گوشه اش حتي دهان زخم

گويا به کنج يك تنور خاکستري شد

111- يه دختری رو خاک و پروانه نشسته

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

يه دختری رو خاک و پروانه نشسته

رفته تو فکر باباشو چشماشو بسته

از آدما خسته شده دلش شکسته

از بسکه گریه کرده او صداس گرفته

دلش براي دیدن باباش گرفته

عمه زیر بازوهاشو یواش گرفته

نه به غذايي لب زده نه بازي کرده

گفته به بچه ها که بابا بر مي گرده

فقط مي خواد باباش بياد دورش بگرده

موي سپيدش رو با روسري پوشونده

آستينشو تا روي انگشتاش کشونده

با اين کارش هستي زينب رو سوزونده

112- بيا بابا که هجرت کرده از جان و جهان سيرم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جديد

قالب غزل

شاعر مؤيد سيد رضا

منبع يك کربلا عطش

تعداد استفاده 0

متن شعر

بيا بابا که هجرت کرده از جان و جهان سيرم

ص: 91

از آن روزي که رفتي از برم با گريه درگيرم
براي ديدنت لحظه شماري مي کنم بابا
هر آن چه زود هم آبي به ديدارم بود ديرم
تو ثاراللهي و من خون ثارالله در پيکر
تو وجه الله و من بر وجه خونين تو تصويرم
من از حُسن و ملاحظت هم چو زهرا مادرم بودم
وليکن سوز خورشيد و عطش داده است تغييرم
ز جا برخاستن هم از برايم مشکلي باشد
که باور مي کند کز درد و غم در کودکي پيرم؟
خدا را عمه جان امشب به فکر کفن و دفنم باش
اگر بابا بيايد يا نيايد من که مي ميرم

113- خيزيد و ببينيد ، يك ياس مطهر

مشخصات

مناسبت ولادت

سبك ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

خيزيد و ببينيد ، يك ياس مطهر

بر دوش ملائڪ ، زهراي سه ساله

مجنون شدگان يار آمد

ريحانه ي دلدار آمد

لاله سوي گلزار آمد

بي بي يارقيه

اي عشق حسين زهرا ، اي ليلاي عمر بابا

محبوب اهل تولا ، بي بي يارقيه

ارباب يا حسين ارباب يا حسين

عيدي ما يادت نره

دل نيست توي سينه ، غم خونه نشين شد

باز شهر مدينه ، چون عرش برين شد

تو آينه ي احساسي

چون حضرت زهرا ياسي

محبوب عمو عباسي

تو ماه دمشقي

تو محبوب زينبيني ، عمر و هستي حسيني

نور چشم عالميني ، بي بي يارقيه

ارباب يا حسين ارباب يا حسين

عيدي ما يادت نره

بر سر در جنت ، این جمله نوشته

اونجا که بهشته ،

ص: 92

بين الحرمينه

خاكي كه از اول ، با دست ملائك

جانم به سرشته ، بين الحرمينه

مستم ز مي پيمانه

از غير توأم بيگانه

منزلگه هر ديوانه

بين الحرمينه

يكسويش شمس دو جهان ، يكسويش مهتاب جنان

عالم شد ديوانه شان ، عباس و حسينه

عباس علي عباس علي

عيدي ما يادت نره

ياران دم مستي است ، از جام ابوالفضل

جوئيد توسل ، بر نام ابوالفضل

اي راد يل نام آور

شاگرد كلاس حيدر

بر هر دل مستي دلبر

اربابم ابوالفضل

از شوق كربلايت ، مي افتم بخاك پاي

تا جانم شود فدائيت ، اربابم ابوالفضل

عباس علي عباس علي

114- طایر گلزار وحي! کجاست بال و پرت؟

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب قصیده

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته (1)

تعداد استفاده 0

متن شعر

طایر گلزار وحي! کجاست بال و پرت؟

که با سرت سر زدي به نازنین دخترت

ز تندباد خزان شکفته تر مي شوي

مي شنوم هم چنان بوي گل از حنجرت

به گوشه ي دامنم اگر چه خاكي بُود

اذن بده تا غبار بگيرم از منظرت

تو کعبه من زائرت، خرابه ام حائرت

حيف که نتوان کنم طواف دور سرت

بين اسيرم، پدر! زعمر سيرم، پدر!

مرا به همره ببر به عصمت مادرت

فتح قیامت منم، سفیر شامت منم

تویی حسین شهید، منم پیام آورت

منم که باید کنم گریه برای پدر

تو از چه گشته روان، اشک ز چشم تَرَت

خرابه شأن تو نیست، نگویم اینجا بمان

بیا مرا هم ببر مثل علی اصغر

بیکر رنجور من گرفته بود التیام

اگر بغل می گرفت مرا علی اکبر

این

ص: 93

همه زخمت که هست بر سر و روی و جبین

نیزه و شمشیر و تیر چه کرده با پیکرت

اگر چه «میثم» نبود به دشت کرب و بلا

به نظم جان سوز خود گشته پیام آورت

115- دلم آگه مجنونه ، آگه شده دیوونه

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع شور عاشقی 15

تعداد استفاده 0

متن شعر

دلم آگه مجنونه ، آگه شده دیوونه

برا اینه عشقش تو دلم زده جوونه

مستم و حلقه بگوش بنت الحسینم

عمریه خانه به دوش بنت الحسینم

ترانه ی لبهایی ، شهزاده ی زیبایی

رقیه جون شبیه چیه؟ ، تو خود زهرایی

کوچیکي اما سر بزرگ عالمین

تويي خدايي امّ ابيهاي حسين

تويي تويي دردونه ، دسته گل ريحونه
مثل يه ماهي رو دوش عموت روي شونه
با خنده ي تو عموت ابو الفضل مي خنده
علي اکبر گل سرت رو مي بنده

کي مٲ تور و داره ، اگه داره بياره
علي اکبر برات کادو آورده گوشواره
ذکر شب و روز شاه عادل رقيه است
سر بند عموت ابوفاضل رقيه است

116- همه همه دل شکسته ايم ...

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع شور عاشقي 15

تعداد استفاده 0

متن شعر

همه همه دل شکسته ایم ، بسان مجنون خسته ایم

کنار سفره ی سه ساله دختر حسین فاطمه نشسته ایم

این دل دیوونه ، می گیره بهونه ، تا ابد می خونه ، از خانوم

تا چشاش وا می شه ، به که غوغا می شه ، موج دریا می شه ، نا آرام

سینه ریزش همه الماسه

گل سرش از گل یاسه

نگاهش از توی گهواره

به چشای عموش عباسه

اون که

ص: 94

پهلونو، ماه آسمونه، تو گوشش مي خونه، صد آيه

گل عذار مني، افتخار مني، ذوالفقار مني، رقيه

117- يك سبد ماه و ستاره، از تو آسمون مي باره

مشخصات

مناسبت ولادت

سبك ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

يك سبد ماه و ستاره، از تو آسمون مي باره

عاشقا مژده كه اومد، اونيكه همتا نداره

شام غصه ها سحر شد، گلي زيبا جلوه گر شد

نوكر ا مژده كه ارباب، يه بار ديگه پدر شد

به شام غصه ها دوباره سر زد سپيده

مژده بديد كه ميلاد رقيه رسيده

اومده ز پشت ابرا، مه زيبا و دل آرا

گل بريزيد سر راهش، اومده دوباره زهرا

شده باز دلا بهاري ، اشك شوق تو چشما جاري

كف بزن براش اگر كه ، مهرشو به سينه داري

به شام غصه ها دوياره سر زد سپيده

مژده بديد كه ميلاد رقيه رسيده

اومده عطر گل ياس ، نو بهار عشق و احساس

قبله ي حاجات دلها ، اومده هستي عباس

اومده قبله ي حاجات ، اومده باب زيارت

مژده مژده اهل عالم ، اومده عمه ي سادات

هميشه گفتم و ميگم كه لعنت بر اميه

ششدانگ قلبم روزدم به نام رقيه

118- امشب، امشب، بوي عطر يار آيد

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك مرثيه

قالب آهنگين

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع يك ماه خون گرفته (2)

تعداد استفاده 0

متن شعر

امشب، امشب، بوي عطريار آيد

ماهه، ماهه، در اين شب تار آيد

آفتاب ني، ماه ويرانه

آمدي پيشم، چه غريبانه

بابا، بابا، جانم شود فدائيت

بگذار، بگذار، گريه کنم براي

از لب خشکت، بوسه مي گيرم

با تو مي آيم، بي

ص: 95

تومي ميرم

ديشب، ديشب، شب تا سحر نخفتم

تا صبح، تا صبح، يا ابتا مي گفتم

هر کجا نامت، بر زبان بردم

تازيانه از، قاتلت خوردم

عمه، عمه، از من دفع خطر کرد

خود را، خود را، از بهر من سپر کرد

با همه داغم، به همه دردم

براي عمه، گريه مي کردم

ياسم، ياسم، نيلوفري گرديده

سيلبي، سيلبي، ناز مرا کشيده

امشب اي بابا، تو بکش نازم

تا که من هم، جان در رهت بازم

اشکم، اشکم، وقف لب عطشانت

گوشم، گوشم، به نغمه ي قرآنت

اشك گلگون و، خون پيشاني

از تو ويرانه، شد چراغاني

119- شام غهاي من غمزده را آخر نيست

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك ولادتي

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع گلوآزه هاي محرم 14

تعداد استفاده 0

متن شعر

شام غهاي من غمزده را آخر نيست

لاله اي همچو لب خوني من پرپر نيست

گوشه ي پلك گشا، صورت من خوب بين

شك مكن دختر تو پير شده، مادر نيست

يا كه پاي سر تو جان دهم امشب بابا

يا به وا... قسم دختر تو دختر نيست

كودكي سنگ زد و گوشه ي ابروم شكست

ديگر اين ظرف ترك خورده چنان ساغر نيست

آن كه شمشير كش است دست ضميمي دارد

ضربه ي سيلبي اش از ضرب لگد كمتر نيست

گيسوانم همه خيرات سر تو دادم

پنچه ای نیست که پیچیده به موی سر نیست

120- ویران سرایم امشب شد میهمان سرایم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب غزل

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته (2)

تعداد استفاده 0

متن شعر

ویران سرایم امشب شد میهمان سرایم

این جا که خیزران نیست قرآن بخوان برایم

هر شب صدات کردم امشب دعوات کردم

ص: 96

ا در برم بماني يا همرهت بيايم
زهرا عذار نيلى نكشود بهر حيدر
من هم به محضر تو صورت نمي گشايم
گر افكني جدايي در بين جسم و جانم
ديگر به جان زهرا از خود مكن جدايم
من دختر حسينم هم سنگر حسينم
ماه صفر محرم، شام است كربلايم
خواهم در اين خرابه دور سرت بگردم
ديوار گشته حائل، زانو شده عصايم
ديشب به شوق وصلت تا صبح گريه كردم
امشب بگو اسيران گرند در عزاييم
كي گفته در خرابه شب ها گرسنه خفتم
بعد از تو بوده هر شب خون جگر غذايم
داني چرا عدويم تا حد مرگ مي زد
فهميده بود از اول من دخت مرتضاييم
تا دور او بگردم تا دست او ببوسم
اي كاش همرهت بود عموي با وفايم
هر چند روسياهم آلوده ي گناهم
مولا بگير دستم من «ميثم» شمايم

121- به عالمه گل يه سبد ستاره

مناسبت ولادت

سبڪ نوحه سنگين سنتي

قالب آهنگين

شاعر شاهنوري محمود

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

يه عالمه گل يه سبد ستاره

از دستاي ارباب ما مي باره

به يمن قدمهاي ياس حسين

خدا داره سنگ تموم مي ذاره

کسي اومده که بهشت منه ، محبت اون خاك و خشت منه

اگر چه بدم ولي نوکرشم ، گدايي اون سرنوشت منه

اي گل ارباب حسين رقيه رقيه (4)

از عالم بالا خبر مي رسه

به شما غم ما سحر مي رسه

رو دستاي زينب داره مي خنده

درخت ولا به ثمر مي رسه

تو عرش خدا پيچيده زمزمه ، وسه ديدنش صف کشيدن همه

به عباس و اکبر و قاسم بگيد ، اگه نديديد همينه فاطمه

اي گل ارباب

ص: 97

حسین رقیه رقیه (4)

وا... گدای در خونت

یه عمر یه مهمون میخونتم

تمامی بود و نبود منی

دیگه چی بگم آخه دیوونتم

بین دل من به هوات می پره ، نگاه تو از همه دل می بره

نه تنها فقط پدر و عمه ات ، که ناز تو شخص خدا می خره

ای گل ارباب حسین رقیه رقیه (4)

زمین و زمون همگی خاک پاش ، دل عاشقا سرمست نگاش

می دونم آخر می کشه همه رو ، مٹ عمو عباس با اون ابرو اش

رقیه تموم وجود منه ، محبت اون همه هست منه

وضو بگیرید بی وضو نمی شه ، به قنداقه اش کسی دست بز نه

ای گل ارباب حسین رقیه رقیه (4)

122- من سینه خسته بابا از پا نشسته بابا

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

من سينه خسته بابا از پا نشسته بابا

چون جوجه ي كوچولو بالم شكسته بابا

بخدا نفسم داره مي گيره

سه ساله غنچه ي تو داره مي ميره

يا ابتا يا حسين (3)

اي باباي خوب من بنگر اشك دختر تو

سرتا پا هستي من به فدائي اين سر تو

بشكند دستي كه با سنگ زده بر پيشاني تو

چه كسي كرده يتيمم كي بريده حنجر تو؟

جز نيمه جان ندارم، تاب فغان ندارم

خواهم بگيرمت تنگ، اما توان ندارم

بخدا نفسم داره مي گيره

سه ساله دختر تو داره مي ميره

يا ابتا يا حسين (3)

اي بابا بين شده كنج ويرانه منزل من

اشڪم نُقل مجلس و سر تو شمع محفل من

چه بگويم چه ديده ام يا چه رنجي كشيده ام

تو كه

ص: 98

رفتي غير خدا عمه مي داند و دل من

بنگر قد خميده، جانم به لب رسیده

ماه رخم كبود و، موي سرم سپیده

بخدا نفسم داره مي گيره

سه ساله دختر تو داره مي ميره

يا ابتا يا حسين (3)

123- سلام بر من و ميلاد روح پرور من

مشخصات

مناسبت مدح و مرثيه

سبك مرثيه

قالب قصيده

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع نخل ميثم 4

تعداد استفاده 0

متن شعر

سلام بر من و ميلاد روح پرور من

درود بر من و بر لحظه هاي آخر من

من آن سه ساله اسيرم كه بوده در همه عمر

به روي دامن فرزند فاطمه سر من

اگر چه زينت آغوش ام اسحاقم

قسم به ذات خدا فاطمه است مادر من
سفیر خون خدایم سفارتم در شام
امیر لشکر اشکم خرابه سنگر من
شبیّه فاطمه و زینب و سکینه شدم
گواه ، منظر حسن و تن مطهر من
چهار ساله ام و باغمی چهل ساله
زمانه ریخته خون جگر به ساغر من
به هر مشاهده می دید چشم تار...
جمال فاطمه در عارض منور من
به جنگ پور معاویه آمدم در شام
خدنگ ناله ، کمان آه ، اشک لشکر من
شهادت و ادب و عشق و استقامت و صبر
کنند یکسره تعظیم در برابر من
گریستم همه شب تا به مرگ خنده زدم
چنان که خنده دم مرگ زد برادر من
شجاعت است برادر ، شهامت است پدر
حجاب ، مادر من بوده ، صبر دختر من
چو آفتاب ، فروغم به چهره بود حجاب
نشان سیلی دشمن حجاب دیگر من
به احتضار فتادم ز انتظار پدر
نیافت خواب شبی ره به دیده ی تر من

موج حادثه ها مي گرفت دستم را
ن بسته بود اگر دست هاي خواهر من
نبود وعده ي و صلّم اگر خرابه ي شام
کنار نعلش پدر مانده بود پيکر من
سلام بر من و حجّ حسينيم تا حشر
که بود حجّ عظيم و طواف اکبر من
سلام بر من و حجّم که شد خرابه ي شام
مطاف من عرفات و مقام و مشعر من
به دور رأس پدر هفت بار گرديدم
طواف کعبه کجا و طواف دلبر من
در اين خرابه زيارت کنيد زهرا را
که روح فاطمه ي طاهره است در بر من
نشانه اي است ز ميراث مادرم زهرا
اگر کبود شده عارض منور من
سرشک غربت زينب خرابه را مي شست
چو خاک ريخت دل شب به جسم لاغر من
نه اين خرابه که در هر دلي مراسم مزار
نه شهر شام که عالم بود مستخر من
مزار و بقعه ي من طعنه مي زند به بهشت
کجاست تا که شود کور خصم کافر من
به شام ، رايحه ي خاک کربلا شنويد

کنار تربت پاکیزه و مطهر من
گرفته ماه رخم! زینت پدر گردید
اگر چه رفت به غارت تمام زیور من
وضو ز اشک گرفتم پی نماز وصال
وصال بود جواب سلام آخر من
کبودی رخ خود تا نهان کنم ز پدر
هزار حیف که بر سر نبود معجز من
حسین بود پیشهای سینه ی تنگم
حسین بود نفسهای روح پرور من
رواق کوچک من از جهان بزرگتر است
وجود، گمشده در کلبه ی محقر من
شرار ناله ام از سوز «میثم» است بلند
که بیت بیت بود ناله ی

124- دنيا چرا جلال تو را در نظر نداشت

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه

قالب قصیده

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع نخل میثم 4

تعداد استفاده 0

متن شعر

دنيا چرا جلال تو را در نظر نداشت

افسوس کز مقام بلندت خبر نداشت

اي مصحفی که چشم خدا بر فراز نی

یکدم ز آیه های رخت چشم بر نداشت

تاریخ غربت علوی در حدیث شام

چون صفحه ی رخت سندی معتبر نداشت

تاشام را مدینه کند قبر کوچکت

از تو حسین فاطمه ای خوبتر نداشت

غیر از شبی که بود چراغت سر پدر

یک شب خرابه ی تو چراغ سحر نداشت

عمر کم تو در سفر شام شاهد است

مثل تو سید الشهداء همسفر نداشت
با آنکه ناله ات جگر سنگ را شکافت
آهت به قلب خصم ستمگر اثر نداشت
هر تیر غم که خواست برد حمله بر دلت
جز سینه ی مقدس زینب سپر نداشت
غیر از تو ای سه ساله سفیر بزرگ شام
دنیا چنین سفیر به سنّ صغّر نداشت
بی اشک تو خرابه فراموش گشته بود
بی آه تو چراغ اسارت شرر نداشت
زینب به شام با همه ی درد و داغ ها
داغی چو داغ ماتم تو بر جگر نداشت
بر قبر بی چراغ تو تا صبح اشک ریخت
صورت ز روی خاک مزار تو بر نداشت
دُرّ یتیم فاطمه اش رفت زیر خاک
جز اشک دیده بهر عزایش گهر نداشت
دنیا بدان که جای کفن آن عزیز جان
جز جامه ی سیاه اسارت به بر نداشت
زید کند به امت اسلام مادری
آن کودک خرابه نشین کو پدر نداشت
چون آفتاب سوخت در آغوش آفتاب
چتری به غیر

زلف پریشان به سر نداشت

جان داد در خرابه کنار سر پدر

چون طایری که بال زد و بال و پر نداشت

کي دیده يك سه ساله شود فاتح دمشق

دنیا به یاد این همه فتح و ظفر نداشت

روي کبود و هجر رخ یار و دفن شب

گویی جز ارث فاطمه ارثی دگر نداشت

از کربلا گرفته الي شام دم به دم

با مرگ رو به رو شد و بیم از خطر نداشت

«میثم» چو این قصیده ي جانسوز می سرود

جز اشک و آه و سوز دل و چشم تر نداشت

125- به کودکی شده سرو قدم نهال خمیده

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب غزل

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع يك ماه خون گرفته(2)

تعداد استفاده 0

متن شعر

به کودکی شده سرو قدم نهال خمیده

ز گیسویم زده در شهر شام صبح سپیده
شده است دامن من رحل و رأس پاک تو قرآن
و یا که بر سر دستم شکفته لاله ی چیده
به کودکی سر پاک پدر به دامن دختر
مصیبتی است که من دیدم و کسی نشنیده
روا بود که به هم دسته گل کنیم تعارف
تورا ست خون جبین و مرا ست اشک دو دیده
سلام بر تو که زخم سرت دوا نپذیرد
درود بر تو که خون دلت ز دیده چکیده
درود بر لب خشکیده ی ز چوب کبودت
سلام بر تو و این حنجر بریده بریده
بگو بگو چه کنم تا شوم شبیه تو بابا
تورا ست چهره ی گلگون مرا ست رنگ پریده
فشار نیزه کجا و دهان تو که مکرر
زبان ختم رسل را به گاهواره مکیده
به جرم آن که شنیده شبیه فاطمه هستم

عدو مرا

ص: 102

زده سيللي و عمه آه كشيده

فراز دوش پدر لاله اي چو من نشكفته

به روي خار ستم كودكي چو من ندويده

كدام سينه كه از اين شرر نسوخته «ميثم»

كدام ناله كز اين غم به آسمان نرسیده

126- تو غنچه اي تو سبزه اي تو يك بهشت لاله اي

مشخصات

مناسبت مدح و مرثيه

سبك ولادتي

قالب تركيب بند

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

تو غنچه اي تو سبزه اي تو يك بهشت لاله اي

تو مهري و ستاره اي تو ماهي و تو هاله اي

تو از قبيله ي سخا تو جود را سلاله اي

تو از تبار كر مي كيوتر سه ساله اي

عشق تو كعبه ي دل خسته دلان رقيه جان

رقيه جان رقيه جان رقيه جان رقيه جان

فرشتگان آسمان گرد سر تو مي برند
عطر تو را به کهکشان دست به دست مي برند
ناز تو نازنين بدن به اشك ديده مي خرنند
به خاطر تو غنچه ها جامه ي خویش مي درند
نام مقدست بود ورد زبان رقيه جان
رقيه جان رقيه جان رقيه جان رقيه جان

لب تو کوثر علي رخ تو ماه فاطمه
سرشته در وجود تو جلال و جاه فاطمه
قسم به ناله هاي تو به سوز و آه فاطمه
نهان به گوشه چشم تو بود نگاه فاطمه

127- من چهل منزل به دنبالت دویدم اي پدر

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك واحد جديد

قالب غزل

شاعر مؤيد سيد رضا

منبع يك كربلا عطش

تعداد استفاده 0

متن شعر

من چهل منزل به دنبالت دویدم اي پدر

تا در این ویران به دیدارت رسیدم ای پدر

دیدمت اما نه آن گونه که می بردم امید

من سر ببریده ات در بر کشیدم ای پدر

ص: 103

عشقبازي مي كنم نك با سر ببريده ات
اي كه داغت را به جان و دل خريدم اي پدر
عمه و من زائر رگ هاي خونين تو ايم
همچو او من هم شهامت آفريدم اي پدر
عمه رگ هاي تنت بوسيد و من رگ هاي سر
اي غريب و تشنه، عريان و شهيدم اي پدر
در كلاس عشق تو شاگرد اول عمه شد
در مسير كربلا از آنچه ديدم اي پدر
تا شنيد از نيزه قرآن خواندنت را سر شكست
ورنه قرآنت به ني من هم شنيدم اي پدر
بردي اصغر را كه آتش داده باز آري چه شد؟
آه كه آن شش ماهه را ديگر نديدم اي پدر
در ميان كشتگان هم نشان او نبود
هر چه گشتم بين ياران شهيدم اي پدر
يك دل كوچك كجا و سوز غم هاي بزرگ
جاي خون آتش بجوشد در وريدم اي پدر

128- امشب چه خوب سر زدي از آشيانه اي

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك واحد جديد

قالب غزل

شاعر مؤيد سيد رضا

منبع يك كربلا عطش

تعداد استفاده 0

متن شعر

امشب چه خوب سر زدي از آشيانه اي

كانجا فتاده مرغك بي آب و دانه اي

از اهل بيت خويش به ويران عجب مكن

جز اين غريب خانه نداريم خانه اي

اي يوسف عزيز سرت را خريده ام

با اشك دانه دانه و آه شبانه اي

من با سرت معامله جان و دل كنم

اي سر كه در معامله با حق يگانه اي

آمد به ناله دامن وصلت به دست من

زيرا

ص: 104

نبود بهتر ازینم بهانه ای
تا امشب ای پدر که به دیدارم آمدی
من را نبود غیر نوایت ترانه ای
زحمت کشیده ای به سراغ من آمدی
ای سر که سرّ مرحمت جاودانه ای
فُلک نجات بهر نجات من آمدی
در ورطه ای که غم رسد از هر کرانه ای
طاقت نداشتم که بگیرم سرت به بر
کز من نمانده غیر سری بار شانه ای
زان روی خم شدم پی بوسیدن زُخت
این است حال کودک آتش به لانه ای
از بس مرا زدند تنم درد می کند
بر عضو عضو من بود از آن نشانه ای
هر کس به هر چه داشت کتک زد مرا پدر
ای کاش تا که بود فقط تازیانه ای
آن شب که می سُروود "مؤید" رثای من
با خویش داشت زمزمه عاشقانه ای

129- تا کی ز تن درد فراقم جان بگیرد

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع يك ماه خون گرفته (1)

تعداد استفاده 0

متن شعر

تا کي ز تن درد فراقم جان بگيرد

امشب دعا کن عمر من پایان بگيرد

گیرم وضو از اشک و رویت را ببوسم

آنسان که زهرا بوسه از قرآن بگيرد

با من بگو کي دیده يك طفل سه ساله

رأس پدر را بر روي دامان بگيرد

با من بگو کي دیده يك مرغ بهشتي

چون جغد جا در گوشه ي ويران بگيرد

با من بگو کي دیده طفلي در خرابه

اشک پدر را با لب عطشان بگيرد

با من بگو کي دیده اشک ميزباني

خاکستر و خون از

رخ مهمان بگيرد

با من بگو اي جان بابا، با چه جرمي

دشمن هزاران بار از من جان بگيرد

با من بگو كي ديده با رسم تصدق

ريحانه ي زهرا ز مردم نان بگيرد

با من بگو اي جان بابا با چه جرمي

دشمن هزاران بار از من جان بگيرد

دست ار نداري با دو چشم خود دعا كن

زخم دل من از اجل درمان بگيرد

«ميثم» سزد در ماتمم آنسان بگريبي

کز سيل اشكت چرخ را طوفان بگيرد

130- مهر و مه را برده اند و ماه پاره مانده است

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك ولادتي

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

مهر و مه را برده اند و ماه پاره مانده است

آسمان در حسرت این يك ستاره مانده است

هر چه کردم در خرابه تا سحر خوابم نبرد

شیرخواره بر زمین بی گاهواره مانده است

ای که داری هدیه بهر دختر خود می بری

چند تار گیسویم در گوشواره مانده است

گر چه از گیسوی من در شعله ها چیزی نماند

بر تن من يك لباس پاره پاره مانده است

این لعینان گوش را با گوشواره می برند

131- شب و خورشید و آشیانه ی من

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب قصیده

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع يك ماه خون گرفته (1)

تعداد استفاده 0

متن شعر

شب و خورشید و آشیانه ی من

نورباران شده است خانه ی من

طَبَقِ نور شد در این دل شب

پاسخ گریه ی شبانه ی من

بوي بابا رسد مرا به مشام

ابتا مرحبا! سلام، سلام

مصحفِ روي دست من سر تو است

هيفده آيه نقش منظر تو است

زخم هاي سر بريده ي تو

شاهد زخم هاي

ص: 106

پيکر تو است

در رگ حنجر تو دیده شده

که سرت از قفا بریده شده

تو نبودي فراق آیم کرد

عمه بیدار ماند و خوابم کرد

صوت قرآن تو دلم را برد

لب خشکیده ات کبابم کرد

اي علي بر لب تو بوسه زده!

چوبِ کي بر لب تو بوسه زده؟

تا به رویت فتاد چشم ترم

پاره شد مثل حنجرت جگرم

خواستم پا نهی به دیده ی من

پس چرا با سر آمدی به برم

دامن دخت داغدیده ی تو

گشت جای سر بریده ی تو

طفل قامت خمیده دیده کسی؟!!

مثل من داغدیده، دیده کسی؟!!

بر روی دست دختر کوچک

سر از تن بریده دیده کسی؟!

من نگویم به من تبسم کن

با نگاهت کمی تکلم کن

ماه در خاک و خون کشیده ی من!

گل سرخ ز تیغ، چیده ی من!

کاش جای سر بریده ی تو

بود اینجا سر بریده ی من

نیزه بر صورت تو چنگ زده

کی به پیشانی تو سنگ زده؟

هر کجا از تو نام می بردم

از عدو تازیانه می خوردم

و عده ی ما خرابه بود ولی

کاش در قتلگاه می مردم

به خدا شامیان بدند، بدند

تو نبودی مرا زدند، زدند

کودک وحی کی حقیر شود؟

طفل آزاده چون اسیر شود؟

از تو می پرسم ای پدر! دیدی

دختر چارساله پير شود؟

قامت خم گواه صبر من است

گوشه ي اين خرابه قبر من است

حيف از اين لب و دهن باشد

که بر

ص: 107

او چو بوسه زن باشد
دوست دارم که وقت جان دادن
صورتت روی قلب من باشد
اشک تو جاری از دو عین من است
بوسه ی من شهادتین من است

شامیان گریه ی مرا دیدند
همگی کف زدند و خندیدند
من گل نوشکفته ای بودم
همه با تازیانه ام چیدند
تازیانه گریست بر بدنم
بدنم گشت رنگ پیره‌نم

همه عالم گریستند به من
همچو «میثم» گریستند به من
دل تنگ عدو نسوخت ولی
سنگ ها هم گریستند به من
گریه باید برای غربت من
که شود این خرابه تربت من

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک مرثیه

قالب مثنوی

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع نخل میثم 4

تعداد استفاده 0

متن شعر

ای چراغ شب شهادت من

ای تماشای تو عبادت من

جان من! باز بر لب آمده ای

آفتابا! چرا شب آمده ای

ای امید دل شکسته ی من

ای دواي درون خسته ی من

گلوي پاره پاره آوردی

عوض گوشواره آوردی

نفسم هُرم آتش تب توست

جای چوب که بر روی لب توست؟

نگهت قطره قطره آبم کرد

لب خشکیده ات کبابم کرد

که به قلب رقیه چنگ شده؟

که به پیشانی تو سنگ زده؟

سیلی از قاتلت اگر خوردم

ارث مادر به کودکی بردم

تنم از تازیانه آزدند

چادر خاکی مرا بردند

آفتاب رخم عیان گردید

در دو پوشش رویم نهان گردید

ابر سیلی به رخ حجابم شد

خون فرق سرم نقابم شد

شامیان بی مروت و پستند

ده نفر را به ریسمان بستند

همه را با شتاب می بردند

سوی بزم شراب می بردند

من که کوچکتر از

همه بودم

راه با دست بسته پیمودم

نفسم در شماره می افتاد

در وجودم شراره می افتاد

بارها بین ره زمین خوردم

عمه ام گر نبود می مردم

تا به من خصم حمله ور می شد

عمه می آمد و سپر می شد

بس که عمه مدافع همه شد

پای تا سر شبیه فاطمه شد

133- ای که تویی حسین را نور عین

مشخصات

مناسبت مدح

سبک ولادتی

قالب مثنوی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

ای که تویی حسین را نور عین

رقیه خاتونی و بنت الحسین

سه ساله و معلم مکتبي

فروغ بخش ديده ي زيني

بزرگ عالمي کجا کودکي

باب حوائجي اگر کودکي

134- مشعل فروز ولايت، آيينه ي کوثرم من

مشخصات

مناسبت مدح و مرثيه

سبک مرثيه

قالب قصيده

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع يك ماه خون گرفته (1)

تعداد استفاده 0

متن شعر

مشعل فروز ولايت، آيينه ي کوثرم من

زهراي زهرا خصايل، ريحانة الحيدرم من

هر چند هستم به ظاهر، طفل يتيمي سه ساله

حتي چهل سالگان را در کودکي مادرم من

طفلم وليکن چه طفلي، طفل حسين شهيدم

يك فاطمه صبر و ايثار، يك زينب ديگرم من

طفل صغير حسينم، ني ني، سفير حسينم

فرياد سرخ ولايت، خون را پيام آورم من

ناموس بیت الولايم، شام است کرب و بلايم

با يك مدينه كرامت، يك كربلا لشگرم من

وجه خدا شمع بزمم، ويرانه ميدان رزمم

شام است تسليم عزمم، از كوه محكم ترم من

پيروز ميدان عشقم، شمشير فتح دمشقم

با عمه ي قهر مانم، هم گام و هم سنگرم من

با قامت كوچك خود، يك اسوه ي استقامت

با صورت نيلى خود، خورشيد روشنگرم من

ياقوت از ديده سفتتم، با مردم شام گفتم

آخر چرا

ص: 109

مي زنيدم فرزند پيغمبرم من

شد مصحف پيكرم پر از آيه با تازيانه

يك سوره ي كوچكم، نه! قرآن ز پا تا سرم من

من طاير قدس بودم، مي خواندم و مي سرودم

اكنون کنار خرابه، صيد شكسته پرم من

پيوسته باب المرادم، تا حشر باب الحسينم

شهر شهادت حسين است، بر اين مدينه درم من

شام بلا رزمگاهم، شمشير من تير آهم

هر قطره اشكم سپاهم، كي گفته بي ياورم من

دشمن مرا هم كتك زد، بر چهره، مُهر فلك زد

فهميد از روز اول، بر فاطمه دخترم من

عمرم به پايان رسيده، خون از دو چشمم چكيده

امشب ز رنگ پریده، گل بر پدر مي برم من

«ميثم» به دامان من زن پيوسته دست توّسل

زيرا كه باب الحوائج تا دامن محشرم من

135- بخار آه ره شیشه ي نگاه گرفت

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك ولادتي

قالب رباعي

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

بخار آه ره شیشه ی نگاه گرفت
خرابه با سر تو بوی قتلگاه گرفت
یتیم و خار مگیلان بهم نمی آید
عجب مدار که کار و بار آه گرفت

136- از روی تو ای جانانه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک بوشهری

قالب آهنگین

شاعر حسینی سید محسن

منبع بهار حسینی

تعداد استفاده 0

متن شعر

از روی تو ای جانانه

شد غرق صفا ویرانه

ای یوسف زهرا امشب

تو شمع و منم پروانه

بگشا دو چشم نازنین را، بین من ویران نشین را

در کودکی پیرم پدر جان

بابا حسین بابا حسین جان (3)

هم رنگ پریده دارم

هم اشک چکیده دارم

مانند خم ابرویت

من قد خمیده دارم

ای روی دامنم نشسته ، بگو چرا سرت شکسته

بودی کجا ای ماه تابان

بابا حسین

ص: 110

بابا حسين جان(3)

اي ماه کمان ابرويم

من با تو سخن مي گويم

با اشک دو چشمم امشب

رخسار تورا مي شويم

بگو گناه تو چه بوده است ، بابا چرا لبت کبود است

مگر که خوانده اي تو قرآن

بابا حسين بابا حسين جان(3)

اي روي تو قرص ماهم

اي گرمي اشک و آهم

امشب سر پر خون تو

گردیده زيارتگاهم

من از لبت بوسه بگيرم ، دورت بگردم تا بميرم

جان مي دهم امشب به ويران

بابا حسين بابا حسين جان(3)

137- پدر ز روي تو کلبوسه تا که من چيدم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک واحد جدید

قالب غزل

شاعر مؤید سید رضا

منبع یک کربلا عطش

تعداد استفاده 0

متن شعر

پدر ز روی تو گلبوسه تا که من چیدم

بساط زندگی خویش نیز برچیدم

در بهشت شهادت گشوده شد به رُخَم

ز لحظه ای که سرت را به گریه بوسیدم

وفور اشک مجالم نمی دهد یک آن

که بعد رفتن تو یک زمان نخندیدم

دمیده پرتو خورشید در خرابه و من

همان ستاره ی نزدیک تر به خورشیدم

غم بزرگ تو و قلب کوچکم ای وای

گلو بریده دگر دل ز عمر ببریدم

ز بس غبار مصیبت گرفته چشمم را

اگر نبود فروغ سرت نمی دیدم

138 - ای دُر یگانه ی ولایت

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه

قالب مثنوی

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع نخل میثم 4

تعداد استفاده 0

متن شعر

ای دُرّ یگانه ی ولایت

محبوبه ی خانه ی ولایت

ای گنج حسین در خرابه

پیوسته به گریه و انابه

ای فاطمه را سرور سینه

زهرا ی سه ساله ی مدینه

خورشید به سایه ی نگاهت

ص: 111

غوش حسين جاگهات

در سن صغر بزرگ بانو

عصمت زده پيش پات زانو

تو سوره ي کوثر حسيني

آينه ي مادر حسيني

بين اسرا امير اسلام

از سوي پدر سفير اسلام

ياد آور فاطمه قنوت

فرياد حسين در سکوت

فرياد خدا خدا خدايت

جوشيده ز اشك بي صدايت

دل ها به محبت تو پابست

قرآن حسين بر سر دست

نازك بدنت پر از نشانه

از بوسه ي گرم تازيانه

از خون سرت ز ضربت سنگ

گيسوي مقدست شده رنگ

تو عطر بهشت کربلايي

در شامي و كعبه ي ولايي

تو بود و نبود اهل بيتي

تو ياس كبود اهل بيتي

روي تو حسين را صحيفه

آزرده ز سيلی سقيفه

بر فرق توریخت ای گل پاک

خاکستر و سنگ و خار و خاشاک

ای رأس عمو چراغ راهت

کرده ز فراز نی نگاهت

ای ماه به خاک آرمیده

برخیز ستاره ات دمیده

چشمی بگشا که دلبر آمد

برخیز که یار ، با سر آمد

ای چشم حسین! روی حق بین

خورشید به دامن طبق بین

بر دیدن روی یار امشب

رو پوش بزن کنار امشب

دوران غمت به سر رسیده

گمگشته ات از سفر رسیده

تو لاله و باغبانت این است

تو ماهی و آسمانت این است

این است که ظهر روز عاشور

با گریه شد از تو کم کمک دور

این است که بر تو تاب می داد

از اشك دو ديده آب مي داد

اين است كه با دلي پر از درد

بر عمه سفارش تو را كرد

اين است كه زير چوب ديدي

قرآن ز دهان او شنيدي

اين هستي توست در

ص: 112

برش گیر

گل بوسه ز روی انورش گیر

بگشوده دو چشم خود به سویت

با گریه نگه کند به سویت

من داغ گل مدینه دارم

آتش به درون سینه دارم

جان را شرری ز ناله کردم

دل را حرم سه ساله کردم

در ماتم او سیاه پوشم

پیچیده صدای او به گوشم

آن طفل یتیم داغ دیده

گوید به سر ز تن بریده

کای مهر سحر طلوع کرده

مه پیس رخت خضوع کرده

قربان دو چشم نیم بازت

خاموشی و اشک جانگدازت

این اشک دو دیده ات مرا کشت

رگ های بریده ات مرا کشت

شب از سفر آمدی پدر جان

وقت سحر آمدی پدر جان

گردیده به جای گوشواره

سوغات تو حلق پاره پاره
کي جسم تورا به خون کشیده؟
رگ های گلوت را بریده
گیرم که لب ز چوب خستند
دندان تورا چرا شکستند
چشم تر و کام خشک داری
از خاک تنور مُسک داری
قرآن و خدنگ ، وای بر من
پیشانی و سنگ وای بر من
خجالت زده از تو و عمومیم
از آب ، دگر سخن نگویم
القصه در آن سیاهی شب
سر بود و رقیه بود و زینب
بر عمه وفای خود نشان داد
لب بر لب شه نهاد و جان داد
خاموش چراغ انجمن شد
پیراهن کهنه اش کفن شد

139- ای عراقی ها حجازی ها نوایم سوخته

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

اي عراقي ها حجازي ها نوایم سوخته

لب ترك خورده زبان زخمي صدایم سوخته

تا كه اشك ریخت قلب خیمه ها آتش گرفت

گوشه ي پیراهنم حتي برایم سوخته

با دو دست کودکانه

ص: 113

مي زدم بر شعله ها

واي بابا يك به يك انگشتهام سوخته

عمه انگشتان من را در دهانش مي گذاشت

140- مظهر انوار خدا، دومين ام ابيها

مشخصات

مناسبت ولادت

سبك ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع زمزمه هاي ولايت 2-76

تعداد استفاده 0

متن شعر

مظهر انوار خدا، دومين ام ابيها

سوره ي قدر دل ما، هستي ارباب با وفا

آروم و قرار باباست، خدا ميدونه، شبیه زهراست

نذر راش، گلای احساس، آروم مي گيره، رودست عباس

مولاتي مدد رقيه مدد رقيه مدد رقيه (2)

چشاشو تا باز مي کنه، با نگاهش اعجاز مي کنه

دلمو شوق حرمش، عاشق پرواز مي کنه

هر عاشق حواله داره، ميون دستاش، يه لاله داره

امید طواف کوی، گل خوش بوی، سه ساله داره

مولاتی مدد رقیه مدد رقیه مدد رقیه (2)

قبله ی عشق و شور و شین، کعبه ی امید حسین

می بره دل از همه، رقیه بنت الحسین

امید دلای بی تاب، با گوشه چشمی، دلا رو دریاب

شیدایی ندازه آداب، منم مجنون، ضریح ارباب

مولاتی مدد رقیه مدد رقیه مدد رقیه (2)

141- ما گمشدگانیم به عرفان رقیه

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

ما گمشدگانیم به عرفان رقیه

دلها شده محزون و پریشان رقیه

او دختر معصوم بود و خواهر معصوم

هم عمه معصوم، نگر شأن رقیه
حاتم که بود شهره آفاق سخایش
محتاج بود بر در احسان رقیه
پرچم زده در شام نماینده زینب
کنسول گری عشق شد ایوان رقیه
گه سینه زند گاه کند ناله و افغان
این هیئت پرشور محبان رقیه
ذهنش بنمود عمه مظلومانه بگفتا
از جان خودم سیر شدم جان رقیه
رفتی ز برم ای

ص: 114

به من غمزده مونس

دل خون شده چو لاله ز هجران رقیه

گوشواره ی غارت شده ات را بگرفتم

شاید بخندد لب خندان رقیه

رفتم به مدینه نکنم شادی و عشرت

پرسد ز من ار خواهر نالان رقیه

کی خواهر زیبایی من عمه به کجا رفت

آخر چه بگویم به عزیزان رقیه

گویم به دل ویران مکان شد به عزیزم

آمد پدرش در شب پایان رقیه

بگرفت به دامان سر خونین حسین را

آلوده به خون شد بله دامان رقیه

لبهای پدر بوسه زد و جان به رهش داد

بگریست بر او دیده مهمان رقیه

142- روشن شده دو چشم بارانی من امشب

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

متن شعر

روشن شده دو چشم بارانی من امشب
بهرتر ز هر بهشت است مهمانی من امشب
آمده بابای من
دلبر زیبای من (2)

یا ابتا یا حسین ابی عبد... (2)

شکر خدا دردم مداوا شد این عقده هم وا شد
روشن دو چشم دختری خسته بر روی بابا شد
ویرانه ی من با گل رویش فردوس اعلا شد
عمه بیا کمک کن ، بنشین دمی کنارم
خواهم ببوسم او را ، اما رمق ندارم
آمده بابای من

دلبر زیبای من (2)

یا ابتا یا حسین ابی عبد... (2)

بابا چرا از پیش ما رفتی بی من کجا رفتی
من ماندم و دوری و تنهایی آخر چرا رفتی
از غصه مردم از هماندم که از کربلا رفتی
ای وای از این زمانه ، زین جور ظالمانه

بابا بيا دوباره ، ما را ببر به خانه

آمده باباي من

دلبر زيباي من (2)

يا ابتدا يا

ص: 115

حسین ابی عبد... (2)

بابا بین سرو قدم خمیده جانم به لب رسیده
چون جوجه ای غمدیده دختر تو سر زیر پر کشیده
هر زخم پایم گوید این سه ساله بر خارها دویده
ای بهتر از وجودم، بنگر رخ کبودم
گر عمه ام نمی بود، تا حال مرده بودم
آمده بابای من

دلبر زیبای من (2)

یا ابنا یا حسین ابی عبد... (2)

143- چه طفلی چه طفلی که پیر عالمین است

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

چه طفلی چه طفلی که پیر عالمین است

سراپا سراپا همیشه شور و شین است
به زهرا به حیدر ضیاء هر دو عین است
گل عشق گل عشق گل عشق حسین است
ملائک ملائک همه مست سبویش
کواکب کواکب بخندند به رویش
شب قدر شب قدر دخیل تار مویش
بود چشم دو عالم به سویش به سویش
گهی عمویش او را روی دوش بگیرد
گهی عمه اش او را در آغوش بگیرد
دل اهل ولایت همه مست رقیه
همه هستی هستی ز هست رقیه
بگردد همه افلاک روی دست رقیه
رقیه ذکر هر لب رقیه روح مذهب
جگر گوشه ی زهرا عزیز دل زینب
رقیه گل هستی رقیه هستی گل
رقیه بلبل عشق رقیه عشق بلبل
رقیه سنبل نور رقیه نور سنبل
رقیه یا رقیه بود ذکر توسل
رقیه جان اصل است رقیه اصل جان است
که او عمه ی کوچک به صاحب الزمان است

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتي

قالب ترکیب بند

شاعر ناشناس

منبع زمزمه هاي ولايت 2-76

تعداد استفاده 0

متن شعر

هر که از عشق رنگ و بو دارد

هر چه

ص: 116

هم باشد آبرو دارد

گر چه از عشق بارها گفتند

باز هم جاي گفتگو دارد

بردن نام عشق جايز نيست

جز بر آنکه لبش وضو دارد

کيست اين خانم سه ساله ي عشق

که پدر هم هواي او دارد

هر چه کردم مرا دمشق نبرد

دل من نیز آرزو دارد

نه مگر مي شود بغل نشود

نه مگر مي شود عمو دارد

بال جبريل با پرش خوب است

آسمان با کبوترش خوب است

عاشقان مثل ابر بارانند

از همه چشمها ترش خوب است

به گرفتاريم نگاه مکن

جاده ي عشق آخرش خوب است

گر چه طفل پسر نمک دارد

ولي اين بار دخترش خوب است

از همه دختران هر آنکس که

رفته باشد به مادرش خوب است

بهر بالا نشینی خانم

شانه های برادرش خوب است

ای مسیحای آشنای حسین

خنده هایت گره گشای حسین

ای که وقت نزول آیه ی عشق

چادرت می شود حرای حسین

من چکیده شدم به پای شما

تو چکیده شدی برای حسین

آفریده شدم برای شما

آفریده شدی برای حسین

عاقبت می شوم فدای شما

عاقبت می شوی فدای حسین

من خمیده شدم برای شما

تو خمیده شدی برای حسین

من تکیده شدم برای شما

تو تکیده شدی برای حسین

هر چه باشد تو عمه ی مایی

زینب دوم سرای حسین

ياد تو ياد مادر آورده

کيست اشک تو را در آورده

اين همه پيش عمه گريه نکن

حاجت مي شود بر آورده

اي فرشته بلند شو از خواب

يك نفر آمده سر آورده

شوق وصل يتيم گونه ي توست

که طبق را جلوتر آورده

پدرت

ص: 117

آمده چه آمدني

به گمانم که معجز آورده

آنکه برده است گوشواره ي تو

داد عباس را در آورده

دخترم اي فرشته ام چه کسي

گوشوار تو را در آورده

145- تو خاک غم گرفته با زخمهاي بي حساب بخواب

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع زمزمه هاي ولايت 2-76

تعداد استفاده 0

متن شعر

تو خاک غم گرفته با زخمهاي بي حساب بخواب

ديگه نمي زنه تو رو کسي ميون خواب بخواب

به ياد راه رفتن تو دستو به ديوار مي زنم

با پاره هاي رو سر يم نشستمو زار مي زنم

صدام گرفته از گريه تو شام تنهايي

با گريه مي خونم روضه به جاي لالايي، شدم تماشايي
گفتم كه زخمت خوب مي شدند عاقبت اما خوب نشدند
شونه ها تو تكون دادم اما چشات وا نشدند

146- ما داغدار داغ كف پاي لاله ايم

مشخصات

مناسبت مدح و مرثيه

سبك ولادتي

قالب رباعي

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

ما داغدار داغ كف پاي لاله ايم
آشفته حال قافله ي آه و ناله ايم
هر عاشقي به تير نگاهي دچار شد
ما كشته ي رقيه شهيد سه ساله ايم

147- دختری آمد از قبیله ی نور

مشخصات

مناسبت ولادت

سبك ولادتي

قالب قافیه پریشان

متن شعر

دخترى آمد از قبيله ي نور
نذر راهش سبد سبد احساس
صورتش مثل قاب زرگس بود
سیرتش روح صد گلستان ياس

هر فرشته كه مي رسيد از راه
يا اگر جبرئيل مي آمد
به پر روسري گلدارش
تا ببندد دخيل مي آمد

تا كه لب را به خنده وا مي كرد
دل هر ماه پاره را مي برد
هر دلي را به لطف لبخندش
به خدا تا خود خدا مي برد

اره آسيه هاجر و مريم

زائر هر شب نگاه او

و شكوه تمام اين دنيا

گرد و خاك غبار راه او

به صفات حميده اش سوگند

آينه دار حُسن زهرا بود

خاك راهش شفای هر دردی

او مسيحاتر از مسيحا بود

در ميان قبيله ي خورشيد

در دل هر ستاره جايي داشت

و روي موج آبي دلها

مثل مهتاب ردّ پايي داشت

آسمان است و گوشواره ي او

خوشه هاي طلايي پروين

مستجاب الدعاست اين بانو

عطر سبز قنوت او آمين

عطر باغ بهشت دارد او

که شبیه نسیم می آید
یا به روی قنوت پروازش
بال هر یا کریم می آید

هر سحر بوسه می گرفتند از
مقدمش کاروانی از خورشید
یاس ها چلچراغ ایوانش
با همان بالهای سبز و سپید

خاک بوسش فرشته، تا می شد
او برای نماز آماده
بال پرواز ربنایش بود
عطر سیب و ضریح سجاده

آسمان مدینه ی دل را
مهر و ماه و ستاره، کوکب بود
بین این خانواده این بانو
همه ی عشق عمه زینب بود

آسمانها ستاره می ریزد
جبرئیل از جنان به پای او

دسته گل مي فرستد از جنت

مادرش فاطمه براي او

نه فقط عشق حضرت ارباب

آرزو و اميد عباس است

زينت آسمان آبي

شانه هاي رشيد عباس است

جلوه دارد ميآن چشمانش

همه ي مهرباني ارباب

گل بريزيد آمده از راه

دختر آسماني ارباب

مريم است اين و يا خود زهراست

که حریمش پُر از کرامات است

تا قيام قيامت اين بانو

افتخار تمام سادات است

148- بگو اي سر چرا پيکر نداری

مشخصات

مناسبت شهادت

الب آهنګین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

بگو ای سر چرا پیکر نداری

چرا ای تشنه آب آور نداری

بود انگشت حیرت بر دهانم

چرا انگشت و انگشت نداری

شدم در اشک و ناله ، دل من خون چو لاله

بین خم گشته از غم ، قد طفل سه ساله

رخ تو ماه و ابرویت کمان است

چرا در ابر خاکستر نهان است

چرا باغ دو لبه‌ایت خزانی است

گمانم جای چوب خیزران است

بین با قلب خونبار ، دو چشم من گهربار

چو زهرا مادر تو ، بود دستم به دیوار

149- مرغ بی قرار دل پر زده از میون سینه

مشخصات

مناسبت ولادت

سبڪ ولادتي

قالب بحر طويل

شاعر ناشناس

منبع زمزمه هاي ولايت 2-76

تعداد استفاده 0

متن شعر

مرغ بي قرار دل پر زده از ميون سينه، دل من راهي شده به سوي كوچه هاي پر نور مدينه، ميون يه خونه ي آسموني، كه پر از عشق و محبت
پُر از مهربوني، خونه اي كه ملائڪ از ش مي گيرن نشوني، پر از شور و صفاست، پُر از عطر خداست

همه جا پيچيده بوي گل ياس، آخه پا گذاشته توي اين خونه، يه فرشته ي قشنگ و مهربون، يه مليكه اي كه خنده هاش شده، رشك كلّ
حوري هاي آسمون، يه گلي كه با نگاش، گلي كه با خنده هاش، دل اهل آسمونو مي بره، نه فقط عزيز آسمونياست، عاشقش خود خداست

كبه اين غنچه ي ياس، كه به پا کرده تو دل همهمه اي، يكي ميگه تو عزيز همه اي، يكي ديگه ميگه بانم نم اشك، عزيزم چقدر مٺ فاطمه
اي، اين عزيز دردونه ي ارباب ماست،

ص: 120

دخترک وقتی که لبخند می زنه، تو دل باباش چه غوغایی میشه، عمه زینب لالایی براش می خونه همیشه، دختر ناز رباب، وقتی که آروم آروم می ره به خواب، گهواره ش می شه دو دست عمو جون، یه عموی مهربون، یه عموی پهلون، می نشوند رقیه رو عمو به روی شونه هاش، یه بوسه می زد به روی گونه هاش، دخترک دل می بره از عمو جونش با چشاش، با حرارت نگاش، با لطافت صداسش، با حریر خنده هاش، نه فقط از عمو جون، بلکه دل می بره هر شب از باباش، می زنه بوسه بابا به صورتش، مثل قرص مهتابه، آره این یاس سفید همه ی بود و نبود اربابه، به خدا که تار و پود اربابه، کیه دلبر حسین، کیه آئینه ی مادر حسین، کیه کوثر حسین، عود و عنبر حسین، عشق خواهر حسین، عطر باور حسین، عشق ارباب اومده، مهر و مهتاب اومه، اومه رقیه دختر حسین

150- شب شب شور و حاله ، مستی کنید حاله

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک نوحه سنگین سنتی

قالب آهنگین

شاعر شاهنوری محمود

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

شب شب شور و حاله ، مستی کنید حاله

پیمونه رو بیارید، می بریزید پیاله

بین چه دلنوازه، بر همه چاره سازه

هر کی می خواد بینه، باید وضو بسازه

تو باغ عشق نیلوفر در اومد

برای ساقی امشب ساغر اومد

خدا زهرا رو از نو آفریده

شمیم آیه های کوثر اومد

رقیه یا رقیه رقیه یا رقیه (2)

ماه شده و می تابه، خورشید در نقابه

شبیهِ عمه زینب، تفسیری از حجاب

عموش تا که شنفته، گل از

ص: 121

گلش شکفته

خودش کنار گوشش، اذون اقامه گفته

خدا بر دلبر ما موهبت کرد

که يك دردانه بر او مرحمت کرد

به شکرش باید او را از هم اکنون

دقیقاً مثل زینب تربیت کرد

رقیه یا رقیه رقیه یا رقیه(2)

امشب که بیقراریم، حال قشنگی داریم

باید برا رقیه، چشم روشنی بیاریم

بگید که دلسپردیم، نون و نمک رو خوردیم

دلای خستمونو، کادو برات آوردیم

یه عمره مهمون این خونه هستم

اسیر و مست این میخونه هستم

درسته نوکر خوبی نبودم

ولی خوب میدونه دیوونه هستم

رقیه یا رقیه رقیه یا رقیه(2)

151- مزده که دوباره، دنیا با صفا شد

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

مژده که دوباره، دنيا با صفا شد

حسين فاطمه، دوباره بابا شد

خداوند داده بهش يه دختر

دخترى شبيه روى كوثر

شميمش دلو کرده معطر

مددي مددي يا رقيه (3)

دل ارباب من، غرقه ي احساسه

وقتي که دخترش، رو دوش عباسه

رقيه که هستي زمينه

دلبر يل ام البنينه

از لباس حسين بوسه مي چينه

مددي مددي يا رقيه (3)

گر چه او سه ساله است، اما حاجت ميده

برات دیدن، یه زیارت میده

اومده خوشحال کنه ماها رو

بده تا برات کربلا رو

کنارش ببین فرشته ها رو

مددي مددي يا رقيه (3)

152- قافله رفته بود و من بیهوش

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب قصیده

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

قافله رفته بود و من بیهوش

روی شن زارهای تقطیده

ماه با هر ستاره ای می گفت:

بی صدا باش! تازه خوابیده

قافله رفته بود و در خوابم

عطر شهر مدینه پیچیده

خواب دیدم پدر ز باغ فدک

سیب سرخی برای من

ص: 122

چیده

قافله رفته بود و من بی جان

پشت یک بوته خار خشکیده

بر وجودم سیاهی صحرا

بذر ترس و هراس پاشیده

قافله رفته بود و من تنها

مضطرب، ناتوان ز فریادی

ماه گفت: ای رقیه چیزی نیست

خواب بودی ز ناچه افتادی

قافله رفته بود و دل‌تنگی

قلب من را دوباره رنجانده

باد در گوش ماه دیدم گفت:

طفلکی باز هم که جا مانده!

قافله رفته بود و تاول‌ها

مانعی در دویدنم بودند

خستگی، تشنگی، تب بالا

سد راه رسیدنم بودند

قافله رفته بود و می دیدم

می رسد یک غریبه از آن دور

دیدمش - سایه ای هلالی شکل -

چهره اش محو هاله ای از نور

از نفس هاي تند و بي وقفه
وحشت و اضطراب حاكي بود
ديدم او را زني كه تنها بود
چادرش مثل عمه خاكي بود
بغض راه گلوي من را بست
گفتمش من يتيم و تنهايم
بغض زن زودتر شكست و گفت:
دخترم، مادر تو زهرايم

153- آيينه زاده ام كه اسير سلاسلم

مشخصات

مناسبت ايام اسارت

سبك ولادتي

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

آيينه زاده ام كه اسير سلاسلم
هجده ستاره بر سر نيزه مقابلم
ما را زدند مثل اسيران خارجي
دارم هزار راز نگفته در اين دلم

چشم همه به سمت زنان یا به نیزه هاست

غمگین ترین سواره مجروح محلم

آتش گرفت گوشه عمامه ام ولی

زخم زبان به شعله کشیده است حاصلم

مایی که باغ های جنان زیر پای ماست

حالا شده خرابه این شهر منزلم

داغ رقیه پیر نمود اهل بیت را

خون لخته های کنج لبش گشته قاتلم

154- پلکی مزن که چشم توت درد میکند

مشخصات

ص: 123

ناسبت شهادت

سبك ولادتي

قالب غزل

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

پلکي مزن که چشم ترت درد ميکند
پر، وا مکن که بال و پرت درد ميکند
ميدانم اينکه بعد تماشاي اکبرت
زخمي که بود بر جگرت درد مي کند
با من بگو که داغ برادر چه کار کرد
آيا هنوز هم کمرت درد ميکند
مانند چوب خواهش بوسه نميکنم
آخر لبان خشك و ترت درد ميکند
لبهاي تو کبود تر از روي مادر است
يعني که سينه پدرت درد ميکند
مي خواستم که تنگ در آغوش گيرمت
يادم نبود زخم سرت درد ميکند
کمتر به اسب نيزه سوار و پياده شو
زاين حجه هاي سنگ سرت درد ميکند

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

با اشك دانه دانه من کرده ام چراغان

مهمان خود بگيرم امشب به روي دامن

ويرانه ام شد غرق نور، آمد پدر از راه دور

عمه گمانم ماه من، آمده از كنج تنور

بابا حسين بابا حسين (4)

اي ميهماي خسته غمت به دل نشسته

دور سرت بگردم چرا سرت شكسته

خوش آمدي اي ميهماي، براي من قرآن بخوان

من بوسه گيرم تا سحر، از جاي چوب خيزران

بابا حسين بابا حسين (4)

رفته شکیبائي ام طفل تماشائي ام

گرفته ضرب سيلی قوت بينائي ام

اي دين و آئينم پدر، غمگين غمگينم پدر

كجاي اين ويرانه اي، تورا نمي بينم پدر

بابا حسين بابا حسين(4)

شکوه ندارم من ز تو اگر چه دير آمدي

نيمه ي شب به

ص: 124

ديدن دختر پير آمدي

اي سر بين پاي سرت، امشب بميرد دخترت

از بسكه سيلبي خورده ام، گشتم شبیه مادرت

بابا حسين بابا حسين(4)

روي تو قرص قمر بيا و نازم بخر

يا كه بمان در برم يا كه مرا هم ببر

بر دامنم بنشسته اي، اما دلم بشكسته اي

با دخترت قهري مگر، كه چشم خود را بسته اي

بابا حسين بابا حسين(4)

156- مي چكد خون دل از آه من

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك بوشهري

قالب آهنگين

شاعر حسيني سيد محسن

منبع لاله هاي حسيني

تعداد استفاده 0

متن شعر

مي چكد خون دل از آه من

اين طبق شد زيارنگاه من

شام هجرانم سر آمد ، ميهمانم با سر آمد

عمه جان زينب كجايي ، ماه من از در ، در آمد

يا ابتاه ، بير مرا

مانده در سينه ام كوه دردي

كرده ام با عمه كوچه گردي

هر كجا اشكم بديدند ، سوي طفلت مي دويدند

جملگي با تازيانه ، ناز من را مي خريدند

يا ابتاه ، بير مرا

شد پريشان موي خم در خمم

رو به پايان آمد عمر كمم

اي تمام بود و هستم ، در غمت از پا نشستم

گر پريشان مانده مويم ، شانه مي افتد ز دستم

يا ابتاه ، بير مرا

157- مي دوني كه از كي تنهام گذاشتي

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

مي دوني كه از كي تنهام گذاشتي

تو كه از اين عاداتا بابا نداشتي

هميشه منوروي دوشتم مي داشتي

مي دوني خواب هر شبنم تو بودي بابا

مي ديدم سر مي دارم روي پاهات شبها

واي دل من ابتاه يا حسين(3)

چشاي من از غم

ص: 125

تو غرق آبه

بي تو بابا زندگي برام عذابه

گريه مي كنم برا اهل خرابه

تا دشمن مي رسه توي خرابه بابا

جز عمه سنگري ديگه ندارم اينجا

واي از دل من ابتاه يا حسين (3)

مي دوني يه شب كه تو صحرا خوابيدم

توي خواب مادر مجروح تو ديدم

ولي با تازيونه از خواب پریدم

بابا جون هر چي گفتم كه يتيمم اما

پشت اسب منو مي كشيد به روي خارا

واي از دل من ابتاه يا حسين (3)

158- ديشب تو خواب ديدم بابا شونه به موهام ...

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

متن شعر

ديشب تو خواب ديدم بابا شونه به موهام كشيدي
تا گريه كردم دست تو به روي چشمام كشيدي
حالا كه رو دومن من نشستي آروم ندارم
با اشك چشمام روي زخماي تو مرهم مي دارم
دل گرفته از اين غريبي، چرا بابا جون شيب الخضيبي
باباي مظلوم(4)

چهل تا منزل سر تو سايه بون سرم شده
بابا بين صورت من شبيه مادرم شده
بذار كه درد دل كنم يه قدري بالاي سرت
چند شبه كه گذشته و چيزي نخورده دخترت
بي تو خرابه تاريك و سرده، بين دل من هوا تو كرده
باباي مظلوم(4)

159- لالاي لالاي اي دختر خسته بخواب

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

لالاي لالاي اي دختر خسته بخواب

لالاي لالاي اي دل شکسته بخواب

نيمه ي شب هنوزم بيداري آروم جونم گل محزونم

هنوز عمه نمرده بخواب من خودم لالايي برات مي خونم

پلکاتو ببند لالا لالا، جاي تو مي گم بابا بابا

منهم مٲ تو ديدم ديدم، رأس باباتورو نيزه ها

ص: 126

را اي بلبل من با سوز جگر مي نالي چنين مي خوني
به آب ديده ي خود عالم رو به آتيش غم تو مي كشوني
خونين جگرم گريه مكن، من خسته ترم گريه مكن
آيينه ي زهرايي بنگر، خم شد كمرم گريه مكن

160- كاري كن عمه پاي غم به گل بشينه

مشخصات

مناسبت شهادت

سبك ولادتي

قالب آهنگين

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

كاري كن عمه پاي غم به گل بشينه

لرزیدن دست منو بابام نبينه

جاي شراره مونده روي دامن من

دل نمي كند آتيش خيمه از تن من

بابام بابام بابام حسينه(2)

نگاه به اين صورت چون گلم كن عمه

این شب آخره تحملم کن عمه

حلال کن این کیوتر و تا به همیشه

بازوت دیگه از این به بعد کبود نمی شه

بابام بابام بابام حسینیه(2)

161- منم آن گنج الهی که به ویرانه نهانم

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک مرثیه

قالب قصیده

شاعر سازگار حاج غلامرضا

منبع یک ماه خون گرفته(2)

تعداد استفاده 0

متن شعر

منم آن گنج الهی که به ویرانه نهانم

گر چه طفلم به خدا بانوی ملک دو جهانم

یم رحمت شده هر قطره ای از اشک روانم

عظمت، فتح، ظفر، سایه ای از قدّ کمانم

ابر سیلی است نقاب رخ همچون قمر من

چادر عصمت زهراست همانا به سر من

زده از پنجه ي دل دخت علي شانه به مويم

جاي گلبوسه ي زهرا و حسين است به رويم

مهر را مهر نماز آمده خاك سر كويم

گه در آغوش پدر ، گاه سر دوش عمويم

پاي تا سر همه آئينه ي زهراست وجودم

شاهدم اين قد خم گشته و اين روي كبودم

اشك من خون شده و در

ص: 127

رگ دین گشته روانه

گل داغم زده در باغ دل عمه جوانه
همه جا گشته عزا خانه ی من خانه به خانه
شده از اجر رسالت بدنم غرق نشانه
خارها بود که می رفت فرو بر جگر من
پدرم از سر نی دید چه آمد به سر من

دم به دم بر جگرم زخم روی زخم نشسته
دلَم از داغ کباب و سرم از سنگ شکسته
رخ نیلی، لب عطشان، دل خونین، تن خسته
گره از خلق گشایم به همین بازوی بسته
به رخم اشک فراق و به لبم بوده خطابه
نغمه ام یا ابتا و ققسم گشته خرابه

طوطی وحی ام و پر سوخته ی شام خرابم
لحظه لحظه غم هجران پدر کرده کبابم
پدر آمد دل شب گوشه ی ویرانه به خوابم
ریخت از دیده بسی بر ورق چهره گلابم
گفت رویت ز چه نیلی شده زهرای سه ساله
مگر از باغ فدک بوده به دست تو قباله

هر چه آمد به سرت من سر ني بودم و ديدم
آن چه را زخم زبان با جگرت کرد شنيدم
تو کتک خوردی و من بر سر ني آه کشيدم
این بلايي است که روز ازل از دوست خريدم
قاتل سنگدلم چون به توبي واهمه مي زد
ديدم انگار که سيلی به رخ فاطمه مي زد

حيف از آن خواب که تبديل به بيداري من شد
گرم از شعله ي دل بزم عزاداري من شد
عمه ام باز گرفتار گرفتاري من شد
نه خرابه که همه شام پر از زاري من شد
لحظه اي رفت که دلدار به دلداري

ص: 128

ام آمد

يار رؤيائي ام اين بار به بيداري ام آمد

شب تار و طبق نور و من و رأس بریده

من چو يك بلبل پر سوخته او چون گل چیده

گفتم اي يار سفر کرده ي از راه رسیده

من یتیمم ز چه رو اشک تو جاري است ز دیده

آرزویم همه این بود که روي تو ببوسم

حال بگذار که رگهاي گلوي تو ببوسم

عمه جان باغ ولايت ثمر آورده برايم

عوض میوه ي نایاب سر آورده برايم

سر باباست که خون جگر آورده برايم

صورت غرقه به خون از سفر آورده برايم

اي نبي از دل و جان لعل لبان تو مکیده

چه کسی تیغ به رگ هاي گلوي تو کشیده

از همان دست که رگهاي گلوي تو بریده

مانده بر یاس رخ نیلي من جاي کشیده

بعد از آن ضربه جهان گشته مرا تار به دیده

یادم افتاد از آن کوچه و زهرای شهیده

زیر لب یا ابتدا داشتم و زمزمه کردم

گریه بر مادر مظلومه ی خود فاطمه کردم

طایر و حی ام و در کنج قفس ریخت پر من

شسته شد دامن ویرانه ز اشک بصر من

کس ندانست و نداند که چه آمد به سر من

سوز «میثم» نبود جز شرری از جگر من

گریه ها عقده شده یکسره در نای گلویم

غم دل را به تو و عمه نگویم به که گویم؟

162- می خوام که امشب جونمو فدات کنم

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتی

قالب آهنگین

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

می خوام که امشب جونمو فدات کنم

بشین می خوام یک دل سیر نیگات کنم

مي خوام يه خورده

ص: 129

درد دل برات كنم

داره بارون مي باره

نميدوني به سرم چي اومده

نمي دوني يتيمي چقدر بلده

هر كي از راه رسیده منورده

داره بارون مي باره

چشاي خستتو بيا و وانكن

به صورت كبود من نيگا نكن

زخمه لبات بيا منو دعا نكن

داره بارون مي باره

روي دامن ميذارم من سر تو

من مي بوسم رگاي حنجر تو

تو ببين تو صورتم مادر تو

داره بارون مي باره

قاصدكا از پيش من خبر دارند براي تو

زنجر پاهام نمي داشت تا برسم بپاي تو

اشكاي عمه مي ريزه شباي بي تابي من

کابوس سر بریدنه دلیله بی خوابی من

نسیم گرم موی حواسمو داده به باد

از بس کتک خورده سرم هیچ چیزی یادم نمیاد

163- حاتم که ز جود شهرتی پیدا کرد

مشخصات

مناسبت مدح

سبک ولادتی

قالب رباعی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

حاتم که ز جود شهرتی پیدا کرد

تا بر تو رسید سفره اش را تا کرد

قربان دو دست کوچکت بی بی جان

کز خلق گره های بزرگی وا کرد

164- خدا دوباره فیض دیگری داد

مشخصات

مناسبت ولادت

سبک ولادتی

قالب مثنوی

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

خدا دوباره فیض دیگری داد

حسین را عطیه دختری داد

چه دختری قبله ی عشق همه

تمام قد آینه ی فاطمه

دختری از نژاد کوثر و نور

که رشک می برد به عصمتش حور

دختر سجاده ی راز و نیاز

صحیفه ی فاطمه را سر آغاز

عصاره ی ولایت حسین است

چکیده ی شجاعت حسین است

ز دیدنش حسین حظّ می برد

ناز رقیه را به جان می خرد

همه به دام مهرش افتاده اند

ص: 130

ز نمك علي به او داده اند

گل بهار زينب و حسين است

دار و ندار زينب و حسين است

خدای را جلوه و مظهر است او

که خواهر علي اکبر است او

گاه سخن چشم همه به سويش

مي شکفت گل از لب عمويش

فقط نه مست گشته از کلامش

قيام مي کند به احترامش

خاطر او بين همه عزيز است

به گردنش ستاره سينه ريز است

حاجت مه نه جز نظاره ي او

فلك نگين گوشواره ي او

نه مهربان که مهربانترين است

هر نفسش مسيح آفرين است

جلوه ي خورشيد هم از نقابش

حور و ملك ملازم رکابش

روح الامين به درگهش حاجب است

سجده به خاك حرمش واجب است

ملك جنان به نام او خورده است

نهر عسل ز جام او خورده است

نجابت و حيا ترانه ي او
جود و كرم نم خزانه ي او
به منزلت چه گويمش كم اوست
دل خدا شكسته ي غم اوست
بسان لاله در دلش غم اندوخت
ميان شعله هاي خيمه ها سوخت
در آتش فراغ و داغ جوشيد
به تن لباس تازيانه پوشيد
اسير حلقه هاي زنجير شد
نشد چهل رو عجب پير شد
زخم فلك ارث به او رسيده
گرسنه و تشنه شده شهيده

165- اي اختر مدينه و ماه منير شام

مشخصات

مناسبت مدح و مرثيه

سبك واحد جديد

قالب قصيده

شاعر مؤيد سيد رضا

منبع شب شعر عاشورا 10

تعداد استفاده 0

متن شعر

اي اختر مدینه و ماه منیر شام

بر آفتاب روي تو هر روز و شب سلام

تو فاطمي نژادي و نامت رقيه است

نور دل حسيني و پرورده ي کرام

هم خود کریمه هستي و هم دختر

ص: 131

کریم

هم خواهر امامي و هم دختر امام
چشم امید ماست بسویت همیشه وقت
روي نیاز ماست به کویت علي الدوام
گر کوچکی چو نقطه ي پرگار عالمي
بي نقطه هیچ دایره نپذیرد انسجام
در رشته ي اسارت اگر جان سپرده اي
سر رشته ي امور به دستت بود مدام
اي رفته پا به پای اسیران دشت خون
تا دیر و تا خرابه و زندان و بزم عام
هم محمل مجاهده ي دختر علي
همسنگر مبارزه ي چارمین امام
پیدا بود که واقعه ي کربلاي عشق
با جان نثاري تو به ویرانه شد تمام
تفسیر خون سرخ حسيني به مرگ توست
اي یادگار خون خدا در دیار شام
شد آب، قلب کوچکت از شعله هاي غم
تا آنکه ریخت شهد شهادت تو را به کام
بودت غمي عمیق کنم وصف با چه حال
دیدي هزار داغ دهم شرح از کدام
دلها شده است مرکز غم از مصیبت

وقتي تورا به غمکده ي شام شد مقام

با سر پدر به دیدنت آمد که هیچ گاه

از دخترش نکرده کس این گونه احترام

روح به عزم بدرقه اش رفت تا بهشت

جسمت گرفت در دل آن غم سرا مقام

سر زرد داغ هاي دلت لاله ها ز خاک

آن لاله هاي سرخ که شد دست انتقام

مهتر چراغ محفل ارباب معرفت

قبرت براي اهل نظر مرکز پیام

دلها به سوي توست پس از سالها هنوز

اي گنبدت منادي پيروي قيام

ما را بر آستان تو روي ادب همه

ما را به پيشگاه تو عرض دعا تمام

با دستهاي كوچكت از ما بگير دست

اي دختر

ص: 132

166- بر اهل بیت فاطمه نور دو عین اوست

مشخصات

مناسبت مدح و مرثیه

سبک ولادتی

قالب قصیده

شاعر ناشناس

منبع بایگانی

تعداد استفاده 0

متن شعر

بر اهل بیت فاطمه نور دو عین اوست

تک بیت ناب شعر دل عالمین اوست

مصدق آنچنانی عشق حسین اوست

عشاق را تبلوری از شور و شین اوست

در کودکی مدرّس پیران مکتب است

در عاشقی محصل ممتاز زینب است

صدها فرشته دل شده ، بی تاب او شوند

گیرند اذن تا به در باب او شوند

یکدم به افتخار شرفیاب او شوند

خوشترنگ و بو تر از گل شاداب شوند

او بر امام دختر و عمّ و أُخِيّه است

سرتاپاي فاطمه نامش رقيه است

او بلبل يگانه ي گلخانه ي خداست

اوراز آسماني اولاد مصطفي است

او چشمه اي ز کوثر و خود کوثر ي جداست

پيغمبر سه ساله ي صحراوي کربلاست

167- خار مغيلان

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتي

قالب نثر

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

يك گياه شناس: خار مغيلان اگر بپاي كسي فرو برود علاوه بر درد و سوزشي كه داره به حالت بي حالي و بيهوشي به آدم دست ميده اين

خار به انسان بزرگ را از پا مي اندازد

168- مرا نيلي چو رنگ برگ کردند

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتي

قالب رباعي

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

مرا نیلي چو رنگ برگ کردند

خزان نیلوفر صد برگ کردند

نگو کنج خرابه مُرد آن طفل

بگو عمه، مرادق مرگ کردند

169- شعر پرواز کودکانه در مورد حضرت رقيه (ع)

مشخصات

مناسبت شهادت

سبک ولادتي

قالب رباعي

شاعر ناشناس

منبع بايگاني

تعداد استفاده 0

متن شعر

توي خواب ديشب ميديدم بابا اومد تو خرابه

گفت که غمگين نشي يك وقت که نشستي تو خرابه

من توي آغوش

ص: 133

بابام خواباي خويي ميديدم

حرفاي قشنگ اونو با دل و جون ميشنيدم

درد دل كردم و گفتم بي شما چه ها كشيديم

توي اين يك ماهه بابا يه روز خوشي نديدم

گاه سواره توي زنجير گاه پياده ميديويدم

بابا جون از اين جماعت چه مصيبتا كشيديم

توي آغوش پدر جون خوابيدم واسه هميشه

آخه بي باباي خويم زندگي هرگز نميشه

بعد من انگار آوردن طبقي اون نابكارا

كه تو اون گذاشته بودن سر نازنين بابا

اخه بعد مردن من تو خرابه انقلاب شد

وضع و حال عمه زينب بعد از اون خيلي خراب شد

دشمننا تا كه شنيدن دختري به ياد بابا

گريه كرده تا دم صبح رفته با غصه ز دنيا

سر بابا مو آوردن تو خرابه تا بفهمم

كه ديگه بابا ندارم تا يتيمي رو بفهمم

ولي من اونوقت بابامو تو بهشت باهام ميديدم

پاهام اونجا ديگه خوب بود دنبال اون ميديويدم

ديگه حالا تو بهشتم من ديگه غمي ندارم

من سرم رو ديگه هرشب رو سينه بابام ميذارم.....

پدید آورنده: ابوالفضل هادی منش

ناشر: مجله حوزه

مقدمه

در واپسین سال های عمر معاویه، روزگاری که زیاده خواهی های او سایه ای سنگین از فساد و تباهی بر جامعه مسلمین انداخته بود،

تولد رقیه علیها السلام تولد نوزادی دختر به نام رقیه (علیها السلام) شادی و شغف را به خانه گلین و ساده امام حسین (علیه السلام) فرا خواند و اشک شوق را مهمان نگاه های منتظر کرد و امام، آرامش کوتاه و زودگذری در سایه خرسندی از مولود خجسته خود پیدا کرد و لبخندی از سرور بر چهره خسته و

اندوهگین اش

ص: 134

از ظلم و جور زمانه نشاند؛ زمانه ای که هتاکي به خاندان پیامبر (صلي الله عليه وآله) و دشنام دادن به امیرالمؤمنین (عليه السلام) سکه

رایج شده بود. تزویر و ریاکاری چنان در بافت جامعه نفوذ کرده بود که کسی به چشم های خود نیز اعتماد نداشت. این در حالی بود که سنگینی

زخم تمام این معضلات ریشه دار، بر قلب امام وارد می آمد. معاویه اما، با همه فریبکاری و نیرنگی که داشت، در برابر فرشته مرگ، بی چاره و

ذلیل می نمود و آن گاه که مرگ گریبانش را گرفت، بی هیچ مقاومتی تسلیم شد و پسر می گسار و شهوت پرست او بر اریکه ای که بیست سال،

پدرش بر آن تن، و دنیا پرستان بر آن رخ ساییده بودند، تکیه زد. در چنین روزگاری بود که صدای زنگ شتران از مقصد مدینه به سوی آینده ای روشن و تابناک به وسعت تاریخ، برخاست و در رهگذر حوادث و رویدادهای این سفر پردرد و رنج، رقیه (علیها السلام) به تماشا ایستاده و عروج خود را انتظار می کشید. اگر چه بسیاری از منابع تاریخی، نام او را در خاطره خود حفظ نکرده اند، اما دلایل گویایی بر اثبات وجود او در دست است که در جای

خود بدان اشاره خواهد شد. نوشتار حاضر، رهاوردی است از چکیده آن چه تاریخ، به نام و خاطره رقیه (علیها السلام) در خود ثبت کرده است و تلاش دارد تا دریچه ای به

اقیانوس بی کران درد و رنج دخترک خورشید بگشاید و قطره ای از دریای معرفت و بینش او را در کام تشنگان زلال حقیقت بریزد، اما

است به دليل نبود منابع كافي و محدود بودن شرح حال او، نگارنده بيشتر به بيان آن چه درباره ايشان نگاهشته اند، همت ورزيده است تا مخاطب

به مطالبي كه نقل شده، اشراف يابد. از اين رو، بدون داوري در مورد اخبار نقل شده، به گردآوري آن دست يازيده است.

ميلاد كوثر ناني

هوا گرم بود و سكوت، خيره خيره، پرده سياه شب را تماشا مي كرد. شهر در تاريخي فرورفته بود. پنجره خانه اي در شهر، گرم انتظار و محو گفت و گوي شب با ستارگانش بود. نسيم، بر ديوارهاي آفتاب خورده خانه مي وزيد. قلب شهر، از تنها پنجره باز و روشن خود مي تپيد و همه

به انتظار نشسته بودند كه ناگاه صداي گريه نوزادي خجسته، احساس شب را به بازي گرفت. اشك شوق بر گونه ها غلتيد و لب ها، يك صدا،

ترانه لبخند سرودند. غنچه اي ديگر، به باغ حسين (عليه السلام) روبيده بود و همه بر گلبرگ رخس، غنچه هاي عاطفه نثار مي كردند. رقيه (عليها السلام) در آن شب

شكفت، و مادر تاريخ، كتاب كهن خویش را گشود و بر صفحه اي مبهم از آن، قلم را به تكاپو واداشت. ولي آن صفحه مبهم تاريخ، در كوران

تاخت و تازهاي روزگار، از دفتر گذار زمان جدا گشت و از حافظه آن ناپديد گرديد. در كتابچه كوچك زندگاني رقيه (عليها السلام)، لحظه

رويدنش بدون هيچ سطري، سفيد ماند و نام هيچ روزي به عنوان زادروزش ثبت نگريد. درباره سن شريف حضرت رقيه (عليها السلام) نيز در ميان تاريخ نگاران اختلاف نظر وجود دارد. اگر اصل تولد ايشان را بپذيريم، مشهور اين

است

که ایشان سه یا چهار بهار بیشتر به خود ندیده و در روزهای آغازین صفر سال 61 ه. ق، پرپر شده است.

مادر حضرت رقیه (علیها السلام)

بر اساس نوشته های بعضی کتاب های تاریخی، نام مادر حضرت رقیه (علیها السلام)، ام اسحاق است که پیش تر همسر امام حسن مجتبی

(علیه السلام) بوده و پس از شهادت ایشان، به وصیت امام حسن (علیه السلام) به عقد امام حسین (علیه السلام) درآمده است. 1. مادر حضرت

رقیه (علیها السلام) از بانوان بزرگ و با فضیلت اسلام به شمار می آید. بنا به گفته شیخ مفید در کتاب الارشاد، کنیه ایشان بنت طلحه است. 2. نام مادر حضرت رقیه (علیها السلام) در بعضی کتاب ها، ام جعفر قضاعیه آمده است، ولی دلیل محکمی در این باره در دست نیست. هم چنین

نویسنده معالی السبطين، مادر حضرت رقیه (علیها السلام) را شاه زنان؛ دختر یزدگرد سوم پادشاه ایرانی، معرفی می کند که در حمله مسلمانان به

ایران اسیر شده بود. وی به ازدواج امام حسین (علیه السلام) درآمد و مادر گرامی حضرت امام سجاد (علیه السلام) نیز به شمار می آید. 3. این مطلب از نظر تاریخ نویسان معاصر پذیرفته نشده؛ زیرا ایشان هنگام تولد امام سجاد (علیه السلام) از دنیا رفته و تاریخ درگذشت او را

23

سال پیش از واقعه کربلا، یعنی در سال 37 ه. ق دانسته اند. از این رو، امکان ندارد او مادر کودکی باشد که در فاصله سه یا چهار سال پیش از

حادثه کربلا به دنیا آمده باشد. این مسأله تنها در يك صورت قابل حل می باشد که بگوییم شاه زنان کسی غیر از شهربانو (مادر امام سجاد (علیه السلام)) است.

ص: 137

نام گذاری حضرت رقیه (علیها السلام)

رقیه از «رقی» به معنی بالا رفتن و ترقی گرفته شده است. 4 گویا این اسم لقب حضرت بوده و نام اصلی ایشان فاطمه بوده است؛ زیرا نام رقیه در شمار دختران امام حسین (علیه السلام) کمتر به چشم می خورد و به اذعان برخی منابع، احتمال این که ایشان همان فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) باشد، وجود دارد. 5 در واقع، بعضی از فرزندان امام حسین (علیه السلام) دو اسم داشته اند و امکان تشابه اسمی نیز در فرزندان ایشان وجود دارد. گذشته از این، در تاریخ نیز دلایلی بر اثبات این مدعا وجود دارد. چنانچه در کتاب تاریخ آمده است: «در میان کودکان امام حسین

(علیه السلام) دختر کوچکی به نام فاطمه بود و چون امام حسین (علیه السلام) مادر بزرگوارشان را بسیار دوست می داشتند، هر فرزند دختری که

خدا به ایشان می داد، نامش را فاطمه می گذاشت. همان گونه که هر چه پسر داشتند، به احترام پدرشان امام علی (علیه السلام) وی را علی

می نامید.» 6 گفتنی است سیره دیگر امامان نیز در نام گذاری فرزندانشان چنین بوده است.

نام رقیه در تاریخ

این نام ویژه تاریخ اسلام نیست، بلکه پیش از ظهور پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) نیز این نام در جزیره العرب رواج داشته است. به

عنوان نمونه، نام یکی از دختران هاشم (نبی دوم پیامبر (صلی الله علیه وآله)) رقیه بود که عمه حضرت عبداللّه، پدر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به

شمار می آید. 7 نخستین فردی که در اسلام به این اسم، نام گذاری گردید، دختر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و حضرت خدیجه بود. پس از

این نام گذاری،

نام رقیه به عنوان یکی از نام های خوب و زینت بخش اسلامی درآمد. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نیز یکی از دخترانش را به همین اسم نامید که این دختر بعدها به ازدواج حضرت مسلم بن عقیل (علیه السلام)

درآمد. این روند ادامه یافت تا آن جا که برخی دختران امامان دیگر مانند امام حسن مجتبی (علیه السلام)، 8 امام حسین (علیه السلام) و دو تن از

دختران امام کاظم (علیه السلام) نیز رقیه نامیده شدند. گفتنی است، برای جلوگیری از اشتباه، آن دو را رقیه و رقیه صغری می نامیدند. 9

خاستگاه تربیتی

حضرت رقیه (علیها السلام) در خانواده ای پرورش یافت که پدر، مادر و فرزندان آن، همگی به عالی ترین فضیلت های اخلاقی و پارسایی آراسته بودند. افزون بر آن، فضای دل انگیز شهر پیامبر (صلی الله علیه وآله) که شمیم روح فزای رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، علی (علیه السلام) و فاطمه

(علیه السلام) هنوز در آن جاری بود و مشام جان را نوازش می داد، در پرورش او نقشی بزرگ داشت. او در خانواده ای رشد یافت که همگی

سیراب از زلال معرفت امام حسین (علیه السلام) بودند؛ خانواده ای که از بزرگ ترین اسطوره های علم و ادب و معرفت و ایثار مانند زینب کبری

(علیها السلام)، ابوالفضل العباس (علیه السلام)، علی بن الحسین (علیه السلام)، علی اکبر (علیه السلام) و... تشکیل شده بود. حضرت رقیه (علیها السلام) در مدت عمر کوتاه خود در دامان این بزرگواران، به ویژه پدر گرامی اش امام حسین (علیه السلام) پرورش یافت و با

وجود همان سن کم، به عنوان یکی از زیباترین اسطوره های ایثار

دیگر دختران امام حسین (علیه السلام)

در مورد تعداد فرزندان دختر امام حسین (علیه السلام) در میان تاریخ نویسان، اختلاف نظر وجود دارد. بیشتر آنان دو دختر به نام های سکینه

و فاطمه برای حضرت ذکر کرده اند و برخی دیگر تعداد دختران حضرت را تا هشت نفر نیز برشمرده اند. در این جا برخی از دیدگاه ها را بیان

می کنیم. 1. علامه ابن شهر آشوب و محمد بن جریر طبری که از تاریخ نویسان بزرگ اسلام هستند، از سه دختر به نام های سکینه، فاطمه و زینب نام

برده اند. 102. میرزا حبیب الله کاشانی، شمار پسران حضرت را سیزده تن به نام های علی اکبر، علی اوسط، علی اصغر، محمد، جعفر، قاسم، عبدالله،

محسن، ابراهیم، حمزه، عمر، زید و عمران دانسته است و تعداد دختران حضرت را هشت نفر می داند؛ به نام های فاطمه کبری، فاطمه صغری،

زبیده، زینب، سکینه، ام کلثوم، صفیه و دختری که در شام از دنیا می رود و نامی از او به میان نمی آورد. او بر این باور است که این چند گانگی تنها

در اسم آن ها بوده و بیشتر آنان در مسمی شریک اند؛ زیرا امام حسین (علیه السلام) در تاریخ به کمی فرزند معروف بوده اند. پس ممکن است

بعضی از اولاد ایشان دو اسم داشته باشند یا حتی نام نوه های ایشان نیز در ردیف فرزندان شان قرار گرفته باشد و یا به دلیل سرپرستی بعضی

یتیمان بنی هاشم مانند فرزندان امام مجتبی (علیه السلام) به اشتباه، نام آنان نیز در شمار فرزندان ایشان دانسته شده باشد. 113. علی بن عیسی

اربلي، نويسنده كتاب معروف كشف الغمة في معرفة الائمة، مي نويسد: امام حسين (عليه السلام) شش پسر و چهار دختر

داشت. با اين حال، او هنگام برشمردن دختران حضرت، نام سه نفر _ زينب، سكينه و فاطمه _ را مي برد و از نفر چهارم سخني به ميان

نمي آورد 12 كه احتمال دارد چهارمين آن ها، حضرت رقيه (عليها السلام) باشد. 4. علامه حائري، در كتاب معالي السبطين، مي نويسد:

برخي مانند محمد بن طلحه شافعي (از عالمان اهل تسنن) مي نويسند: امام حسين

(عليه السلام) ده فرزند داشته كه عبارت بوده اند از: شش پسر و چهار دختر. سپس مي افزايد: دختران او عبارت اند از: سكينه، فاطمه

صغري،

فاطمه كبري، و رقيه (عليها السلام). آنگاه در مورد رقيه (عليها السلام) مي نويسد: رقيه (عليها السلام) پنج يا هفت سال داشت و در شام

درگذشت كه

مادرش، شاه زنان، دختر يزدگرد است. 13 به همين اندك بسنده مي كنيم و تحقيق بيشتري در اين زمينه را به فصل هاي آينده موكل مي كنيم.

پژوهشي در ديدگاه هاي تاريخي در مورد حضرت رقيه (عليها السلام)

در بعضي كتاب هاي تاريخي، نام حضرت رقيه (عليها السلام) آمده، ولي در بسياري از آن ها نامي از ايشان برده نشده است. اين احتمال

وجود

دارد كه تشابه اسمي ميان فرزندان امام حسين (عليه السلام)، سبب پيش آمدن اين مسأله شده باشد. هم چنان كه بعضي از كتاب ها به اين

مسأله

اذعان دارند و بنا بر نقل آن ها، حضرت رقيه (عليها السلام) همان فاطمه صغري (عليها السلام) است. در چگونگي درگذشت ايشان نيز

اختلاف نظر

وجود دارد كه در اين جا به اين دو مسأله خواهيم پرداخت.

طرح بحث

براي روشن شدن اين مطلب، بحث را با

ص: 141

طرح يك پرسش بنيادين و بسيار مشهور آغاز مي كنيم كه: آيا نبودن نام حضرت رقيه (عليهاالسلام)

در شمار فرزندان امام حسين (عليه السلام) در كتاب هاي معتبري چون ارشاد مفيد، اعلام الوري، كشف الغمة و دلائل الامامة، بر نبودن چنين

شخصيتي در تاريخ دلالت دارد؟ با بيان چند مقدمه، پاسخ اين پرسش به خوبي روشن مي شود: 1. در دوره زندگاني ائمه اطهار (عليهم السلام) و در صدر اسلام مسائلي مانند كمبود امكانات نگارشي، اختناق شديد حكامان اموي، كم

توجهي به ثبت و ضبط جزئيات رویدادها، فشار حكومت بر سيره نويسان، جانب داري ها و... سبب بروز بعضي اختلافات در نقل مطالب

تاريخي مي شده است. 2. در اثر تاخت و تازها و وجود بربريت و دانش ستيزي بعضي حكامان، بسياري از منابع ارزشمند از ميان رفته است. به همين دليل، اين

گمان تقويت مي شود كه چه بسا بسياري از اين اسناد و منابع معتبر، در جريان اين درگيري ها، از بين رفته و به دست ما نرسیده است. 3. تعدد فرزندان، تشابه اسمي و به ويژه سرگذشت هاي شبيه در مورد شخصيت هاي گوناگون تاريخي و گاه وجود ابهام در گذشته ها و

پيشينه زندگي افراد، امر را بر تاريخ نويسان مشتبه کرده است. همان گونه كه اين مسأله در مورد ديگر شخصيت هاي تاريخي _ حتي در جريان

قيام عاشورا _ نيز به چشم مي خورد. 4_ همان گونه كه پيش تر گفته شد، امام حسين (عليه السلام) به دليل شدت علاقه به پدر بزرگوار و مادر گرامي شان، نام همه فرزندان خود را

فاطمه و علي مي گذاشتند. اين امر

خود منشأ بسیاری از سهو قلم ها در نگاشتن شرح حال زندگانی فرزندان امام حسین (علیه السلام) گردیده

است. قراین و شواهدی نیز در دست است که رقیه (علیها السلام) را فاطمه صغیره می خوانده اند. احتمال دارد همین موضوع سبب غفلت از نام

اصلی ایشان شده باشد. 14 بنابراین، نیامدن نام حضرت رقیه (علیها السلام)، در کتاب های تاریخی، اگر چه شك در وجود تاریخی او را بسیار تقویت می کند، اما هرگز

دلیل بر نبودن چنین شخصیتی در تاریخ نیست. افزون بر آن، مهم ترین دلیل فراموشی یا کم رنگ شدن حضور این شخصیت، زندگانی کوتاه

ایشان است که سبب شده ردّ کمتری از ایشان در تاریخ به چشم بخورد. در مورد حضرت علی اصغر (علیه السلام) نیز به جرأت می توان گفت: اگر

شهادت او بحبوحه نبرد و وجود شاهدان بسیار بر این جریان نبود، نامی از حضرت علی اصغر (علیه السلام) نیز امروز در بین کتاب های معتبر

شیعه به چشم نمی خورد؛ زیرا تاریخ نویسی فنی است که با جمع آوری اقوال سر و کار دارد که بسیاری از آن ها شاهد عینی نداشته و به صورت

نقل قول گرد هم آمده است. تنها موضوعی که در آن مورد بحث و بررسی قرار می گیرد، درستی و یا نادرستی آن از حیث ثقه بودن راوی است

که البته این موضوع فقط در تاریخ اسلام وجود دارد. اما به عنوان نمونه، در بحث حدیث، معرفه ها و مشخصه های دیگری نیز برای سنجش

درستی اخبار، موجود می باشد که خبر را با تعادل و نیز تراجیح، علاج معارضه و تراحم، بررسی دلالت و عملیات

مي دهند. افزون بر مطالب بالا، دو شاهد قوي نيز بر اثبات وجود ايشان در تاريخ ذکر شده است. ابتدا گفتگويي که بين امام و اهل حرم در آخرين

لحظات نبرد حضرت سيدالشهدا (عليه السلام) هنگام مواجهه با شمر، رخ مي دهد. امام رو به خيام کرده و فرمودند: «أَلَا يَا زَيْنَبُ، يَا سَكِينَةَ! يَا

وَلَدِي! مَنْ ذَا يَكُونُ لَكُمْ بَعْدِي؟ أَلَا يَا رُقِيَّةَ وَ يَا أُمَّ كَلْثُومَ! أَنْتُمْ وَ دِيْعَةُ رَبِّي، الْيَوْمَ قَدْ قَرَبَ الْوَعْدُ»؛ اي زينب، اي سكينه! اي فرزندانم! چه كسي پس

از من براي شما باقي مي ماند؟ اي رقيه و اي ام كلثوم! شما امانت هاي خدا بوديد نزد من، اکنون لحظه ميعاد من فرارسيده است. 15 هم چنين در سخني که امام براي آرام کردن خواهر، همسر و فرزندان به آنان مي فرمايد، آمده است: «يَا أُخْتَاهُ، يَا أُمَّ كَلْثُومَ وَ أَنْتِ يَا زَيْنَبَ وَ

أَنْتِ يَا رُقِيَّةَ وَ أَنْتِ يَا فَاطِمَةَ وَ أَنْتِ يَا رُبَابَ! أَنْظُرْنَ إِذَا أَنَا قُتِلْتُ فَلَا تَشَقَّقْنَ عَلَيَّ جَبِيًّا وَ لَا تَحْمُسْنَ عَلَيَّ وَ جَهًّا وَ لَا تَقْلَنَّ عَلَيَّ هِجْرًا»؛ خواهرم ام،

كلثوم و تو اي زينب! تو اي رقيه و فاطمه و رباب! سخنم را در نظر داريد [و به ياد داشته باشيد] هنگامی که من کشته شدم، براي من گريبان

چاك نزيد و صورت نخراشيد و سخني ناروا مگويد. 16 در مورد تشابه اسمي رقيه (عليها السلام) و فاطمه صغيره به يك جريان تاريخي اشاره مي كنيم. مسلم گچ کار از اهالي كوفه مي گوید: «وقتي

اهل بيت (عليهم السلام) را وارد كوفه كردند، نيزه داران، سرهاي مقدس شهيدان را جلوي محمل زينب (عليها السلام)

مي بردند. حضرت با دیدن آن

سرها، از شدت ناراحتی، سرش را به چوبه محمل کوبید و با سوز و گداز شعری را با این مضامین سرود: ای هلال من که چون بدر کامل شدی و در خسوف فرورفتی! ای پاره دلم! گمان نمی کردم روزی مصیبت تو را ببینم. برادر! با فاطمه

خردسال و صغیرت، سخن بگو که نزدیک است دلش از غصه آب شود. چرا این قدر با ما نامهربان شده ای؟ برادر جان! چقدر برای این دختر

کوچکت سخت است که پدرش را صدا بزند، ولی او جوابش را ندهد.» 17 حضرت زینب (علیها السلام) در این شعر از رقیه (علیها السلام) به فاطمه صغیره یاد می کند و این مسأله را روشن می کند که فاطمه صغیره که در

بعضی از کتاب ها از او یاد شده، همان دختر خردسالی است که در خرابه شام جان داده است. در این جا برای روشن شدن بیشتر مسأله، گفتار کتاب های تاریخی و دیدگاه های اندیشمندان اسلامی را بررسی می کنیم.

کامل بهائی

قدیمی ترین کتابی که از حضرت رقیه (علیها السلام) به عنوان دختر امام حسین (علیه السلام) یاد کرده است و شهادت او را در خرابه شام می داند،

همین کتاب است. این کتاب، اثر عالم بزرگوار، شیخ عمادالدین الحسن بن علی بن محمد طبری امامی است که به امر وزیر بهاءالدین، حاکم

اصفهان در روزگار سلطنت هلاکوخان، نوشته شده است. به ظاهر، نام گذاری آن به کامل بهائی از آن روست که به امر بهاءالدین نگاشته شده

است. این کتاب در سال 675 هجری قمری تألیف شده و به دلیل قدمت زیادی که دارد، از ارزش ویژه

ص: 145

اي برخوردار است؛ زیرا به جهت نزدیک

بودن تألیف یا رویدادهای نگاشته شده _ به نسبت منابع موجود در این راستا _ حایز اهمیت است و منبعی ممتاز به شمار می رود و دستمایه

تحقیقات بعدی بسیار در این زمینه قرار می گرفته است. شیخ عباس قمی در نفس المهموم و منتهی الامال، ماجرای شهادت حضرت رقیه (علیها السلام) را از آن کتاب نقل می کند. هم چنین بسیاری از عالمان بزرگوار مطالب این کتاب را مورد تأیید، و به آن استناد کرده اند. این نگارنده،

کتاب دیگری به نام بشارة المصطفی (صلي الله عليه وآله) لشیعة المرتضی (علیه السلام) دارد که در این کتاب نیز به برخی رویدادهای پس از واقعه

عاشورا اشاره شده است. اولین منبعی که در آن تصریح شده که اسیران کربلا در اربعین اول، بر سر مزار شهدای کربلا نیامده اند، همین کتاب

می باشد. او جریانی را از عطیه 18 دوست جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که به اتفاق هم بر سر مزار اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و

شهدان کربلا حاضر شده، اولین زائرین قبر او در نخستین اربعین حسینی می گردند. اما نگارنده سخنی از ملاقات جابر با اسیران کربلا به میان

نمی آورد و بر خلاف آنچه در برخی مقتل ها نگاشته شده، هیچ ملاقاتی در این روز بین او و اسیران کربلا صورت نمی گیرد. 19 این موضوع نیز

نقطه عطف دیگری در امتیاز و برتری این کتاب می باشد.

اللهوف

یکی دیگر از کتاب های کهن که در این زمینه مطالبی نقل نموده، کتاب اللهوف از سید بن طاووس است. باید دانست احاطه ایشان به متون

حدیثی

ص: 146

و تاریخی اسلام و شیعه، ممتاز و چشم گیر است. وی می نویسد: «شب عاشورا که حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) اشعاری در بی وفایی دنیا می خواند، حضرت زینب (علیهاالسلام) سخنان ایشان را شنید و گریست. امام (علیه السلام) او را به صبر دعوت کرد و فرمود: «خواهرم، ام

کلثوم و تو ای زینب! تو ای رقیه و فاطمه و رباب! سخنم را در نظر دارید [و به یاد داشته باشید] هنگامی که من کشته شدم، برای من گریبان چاک زنید و صورت نخرانید و سخنی ناروا مگویید [و خویشان دار باشید]». 20 بنابر نقل ایشان، نام حضرت رقیه (علیهاالسلام) بارها بر زبان امام حسین (علیه السلام) جاری شده است.

این مطلب در مقتل ابومخنف نیز هست که حضرت پس از شهادت علی اصغر (علیه السلام)، فریاد برآورد: «ای ام کلثوم، ای سکینه، ای رقیه،

ای عاتکه و ای زینب! ای اهل بیت من! خدانگهدار؛ من نیز رفتم». این مطلب را سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی (وفات: 1294 ه. ق) در کتاب

ینایع المودة از مقتل ابومخنف نقل می کند. 21

المنتخب للطریحي

این کتاب را شیخ فخرالدین طیحی نجفی (وفات: 1085 ه. ق) نوشته است. این کتاب در دو جلد تنظیم شده و هر یک از مجلدات آن حاوی ده مجلس پیرامون سوگواری حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و روایاتی شامل پاداش سوگواری بر آن امام و نیز مشتمل بر اخباری در

گستره رویدادهای روز عاشورا و رویدادهای پس از آن می باشد. اگر چه نگارنده این کتاب از متأخرین بوده و در عصر صفوی زیسته، اما

روایات و موضوعات خوبی را در کتاب خود جمع آوری و تنظیم

ص: 147

کرده است. وی سن حضرت رقیه (علیها السلام) را سه سال بیان نموده است.

پس از او، فاضل دربندی (وفات: 1286 ه.ق) که آثاری هم چون اسرار الشهادة و خزائن دارد، مطالبی را از منتخب طریحی نقل کرده است.

بعدها سید محمد علی شاه عبدالعظیمی (وفات: 1334 ه.ق) در کتاب شریف الايقاد، مطالبی را از آن کتاب بیان کرده است. 22 هم چنین علامه

حایری (وفات 1384 ه.ق) نیز در کتاب معالی السبطین از کتاب منتخب طریحی بهره برده است.

الدروس البهية

علامه سید حسن لواسانی (وفات: 1400 ه.ق) در کتاب الدروس البهية في مجمل احوال الرسول و العتره النبوية مي نويسد: یکی از دختران امام حسین (علیه السلام) به نام رقیه (علیها السلام)، از اندوه بسیار و گرما و سرمای شدید و گرسنگی، در خرابه شام از دنیا رفت و در همان جا به خاک سپرده شد. قبرش در آن جا معروف و زیارت گاه است. 23 دیگر کتاب هایی که در این زمینه سخنی دارند، مستقیم یا غیر مستقیم از همین منابع نقل کرده اند. در این جا به بررسی دیدگاه های برخی اندیشمندان اسلامی در این باره می پردازیم.

دیدگاه آیت الله العظمی گلپایگانی (ره)

از آیت الله العظمی سید محمد رضا گلپایگانی (ره) در مورد حضرت رقیه (علیها السلام) و مرقد ایشان در دمشق و هم چنین داستان تعمیر قبر

حضرت که به دستور خود ایشان، به وسیله رویای صادقه ای انجام گرفت، پرسیدند. ایشان فرمود: این گونه مطالب که نقل شده است، هیچ گونه محال بودن از نظر عقلی ندارد؛ لکن از اموری که اعتقاد به آن لازم و واجب باشد، نیست. 24

قطعه ادبی

سوگنامه غریبی در دیار غریبانچشمانش را که

گشود، موج نگاهش را به دریای نگاه عمه فرستاد. عطر نوازشگر دستان عمه را در هوای ساکت خرابه بوید. غنچه

کبودش را از هم گشود و فریادی به بلندی بام های دنیا در حنجره اش جان گرفت و همچون نجوایی غریب به گوش رسید که: بابا... ترنم دردآفرین نهییش پنجه ای دردناک شد که بر دل ها چنگ انداخت و باران، آشیانه چشمان همگان را با خود شستشو داد. صدای شیون

ملائک به گوش می رسید. در آن گوشه خرابه، بر پیکر شب، سیاهی سایه افکنده بود و ماه از شرم روی سه ساله دختری، رخ در نقاب کشیده

بود. شهر در پس پرده های غبار آلود غفلت و جهالت خفته بود که ناگاه فریادی به بلندای تاریخ، چشمان غنوده در بی خبری را بر آشفته،

مجسمه ظلم و فساد که در شرارت خود فنا گشته بود، تلاطم شب را به اوج رسانید آن گاه که حیرت زده پرسید: چیست این صدا؟... و پاسخ

شنید: سه ساله دختری بابا می خواهد. آنگاه خنده ای کریه سر داد و جفدان شوم به شب نشسته با او همنا شدند. طبق نور وارد خرابه شد و

عطر بابا فضایی جان ها را از آن خود کرد. ملائک آرام گرفتند تا سه ساله دختر به پیشواز طبق رود و جام جانس را با بوسه بر لبان پدر لبریز سازد. عطر آسمانی پدر را به مشام جان خریده بود و می گشت و چشمان جستجوگرش را بر طبق پوشیده دوخته بود. زانو بر زمین نهاد آن گاه که

طبق را مقابل چشمانش بر زمین نهادند. صدای تلاوت نور را شنید و نجوای

دلنشین بابا... عمه را نگریست که چشمانش خانه درد بود و زانو بر زمین نهاده بود. چشم‌ها به او دوخته شده بود و آماده باریدن بود. آه و ناله افلاکیان به گوش می‌رسید و صدای مویه ملانک جان‌ها را به آتش می‌کشید.

دست بر پرده نهاد و عمه چشمانش را بست. عطر الهی بابا را از پس پرده شنیده بود و حالا مشتاق دیدار چشمان همیشه سخنگوی بابا... و آن

چه دید... ارکان عرش لرزید و شهر با فریاد جان خراش سه ساله دختری غمدیده، از خواب غفلت به درآمد. عطر پاک چشم‌های بابا هوای خرابه را

از آن خود کرد و نفس‌ها بوی عشق گرفت. جمله اش در سراسر تاریخ طنین انداز گشت: «... یا ابتاه! من ذالذی خضبک بدمانک؟ یا ابتاه! من

ذالذی قطع وریدیک؟ یا ابتاه! من ذالذی ایتمنی علی صغر سنی؟...» لب بر لب خونین پدر نهاد و هرم داغ عاشورا دوباره در تمام لحظه‌های خرابه پیچید. با دستان کوچکش تمام مرثیه‌ها را مقابل دیدگان پدر

ورق زد و سوگنامه غریبی را در دیار غریبان به نجوا نشست. دوباره غروب عاشورا زنده شد و دوباره داغ اندوه سنگین تر از هر زمان دیگری

جان‌ها را نواخت و قلب‌ها را گداخت. آن‌گاه که تاول پر خون پاهایش را در معرض دیدگان پدر نهاد، آخرین جرعه‌های عشق را از لبان پدر نوشید و عطر آسمانی پدر را به کام

جان خرید و این آغاز صبحی بود با طراوت و روشن در زندگی رقیه سه ساله! صبحی که جان او را پیوندی داد ابدی با جان

ملائك شيون كردند و صدای مویه شان در افلاكِ طنين انداز شد و خرابه شام ماند و نجوای همیشه زنده دخترکي دردمند در هجران دردآلود

پدر و شام ماند و شرمندگي اش که تا همیشه تاریخ رنج و محنت دخترکي سه ساله را به دوش خواهد کشید. عمه ماند و دردی افزون که بار امانت از دستش افتاد و نوگلي نازدانه پرپر شد؛ پیش از آن که عطر روح بخش پدر را دوباره از فضاي شهر

مدینه بشنود و سر در آغوش رسول الله (صلي الله عليه وآله) بنهد و بغض با او بگشاید... و شام ماند و تمام غصه هایش و سوز و غربت دخترکي که

همه تاریخ را با ناله هایش سوزاند! زهرا رضائیان قم

اذان بر مأذنه بيداري

زينب سيد ميرزايي نيم قرن، از غروبِ اندوهناكِ رحلت پيامبر مي گذرد. آن گاه که رسالت مصطفوي، چون زلال جاري فرات، بر دل ها و اندیشه ها جريان

داشت، زماني که مردان مرد در رکاب برگزیده خدا، دين او را ياري کردند، کساني هم بودند که پشت پرده صلاح؛ تزويرمندانۀ سلاح

براندازي اسلام را تيز مي کردند و مهياي فرصتي ويژه بودند، تا ضربه کينه توزانه خود را وارد سازند. آنان درصدد کدر ساختن آبشار زلال اسلام بودند و هنوز کفن پيامبر خشک نشده، آن کردند که نبايد مي کردند.

«سران توطئه با هم نشستند

دل و پهلوي عصمت را شکستند»

آنان حرمت شکنی را از آن جا آغاز نمودند که سلامستان هر روز پیامبر بود. از اهل خانه ای که رسول خدا بر آنان درود

می فرستاد که:

«السلام علیکم یا اهل بیت النبوة» عدالت علوی به بند ستم کشیده شد و فاطمه (علیها السلام) و علی (علیه السلام) و حسن (علیه السلام) در تنهایی بی وفایی زراندوزان، جام شهادت را

نوشیدند. و گذر روزها، تاریخ را از زمان زندگانی رسول خدا، دور و دورتر می کرد و سال 61 ه. ق فرا می رسد، سوّمین امام، روشنی دیدگان پیامبر،

رسالت راهبري و پیشوایی مسلمین را بر دوش می کشد و از سویی، پس از مرگ معاویه، فرزندش یزید بر تخت خلافت تکیه می زند. تا دیروز معاویه کینه اش را به دین با پرده تزویر و ریا می پوشاند و عوامفریبانه مردم را به پیروی از خود و مخالفت با برگزیدگان خدا و

رسولش، فرا می خواند. و این عوامفریبی های رذیلانه، روحیه دین مداری و اطاعت پذیری را در نهاد امت اسلام به ورطه فراموشی و

نابودی کشانده بود که آنچنان با روی کار آمدن فرزند معاویه، زمینه کاملاً فراهم بود، که یزید شمشیر هجمه را از رو بر بندد. در واقع تزویرهای پیشین، چونان موربانه، ایمان مردم را از درون خورده بود و تنها از اسلام برای آنان جز ظاهری و پوسته ای باقی

نگذاشته بود. آنان چنان بر فرهنگ و اندیشه مردم کار کرده بودند که مردم بیش از اینکه به فکر حفظ دین و ارزش های دینی باشند، در اندیشه شکم و

جیب و مقامشان بودند و این شد که به راحتی بوزینگان بر کرسی خلافت «انسان کامل» تکیه می زدند و بالا و پایین می رفتند، و حق در

کوچه های تنهایی مظلومانه رها شده بود.

ص: 152

يزيد همه را به بيعت با خود فرا مي خواند، حتي حسين بن علي (عليه السلام) را! اگر امام با او پيمان مي بست، اين بيعت «در باغ سبزي» مي شد، براي يگه تازي هاي يزيد، در مبارزه فرهنگي با اندیشه اسلامي و دين داري

تا سرحد ظاهرگرابي تنزل مي يافت. اما حسين (عليه السلام)، پاره تن رسول خدا، تن به ذلت بيعت نداد، و بقاي دين را با خون پاك خود و يارانش امضا نمود. امام حسين (عليه السلام) اذان بيداري را بر مأذنه جهان سر داد و مرگ سرخ را سعادت دين مداران اعلام نمود كه: «... لا- اري الموت الا- السعادة» و با اندیشه شهادت طلبانه او بر فرهنگ سکولار يزیدی در طول تاريخ خط بطلان کشیده شد. و تفکر عاشورايي، تاريخ را به اقامه نماز

دين مداري با اقتدا بر نهضت سرخ محرم فراخواند. حسين (عليه السلام) اذان الرحيل سرداد، اما گويي در مردم، روح مرگ دمیده بودند. برق شبتابگون سيم و زرهاي بني اميه، چشم حقيقت نگرشان را کور کرده بود. حتي حرکت هاي محدود و مقطعي آنان نیز در مواجهه با وعده و وعيدهاي شيطاني فرزندان اميه، به سکوت و سکون کشیده مي شد. و کاش تنها سکوت و سکون بود، كه زرق و برق هاي ابي سفیاني آل شيطان، آنان را تا به حدي به رذيلت کشاند كه بر فرزند رسول خدا

شمشير کشيدند و آب را بر آنان حرام دانستند و به حریم خاندان پیامبر جسارت کردند. و تنها هفتاد و دو ستاره، در رکاب خورشيد شمشير زدند، و خونين پر به شفق نشستند. هفتاد و دو دلباخته

ایستادند، تشنه کام از روشنای حق دفاع کردند، و به کهکشان سرخ شهادت پیوستند، و درجه افتخار دعای حسین را برای خود خریدند. و ما، از ارتفاعات بلند ایمان و بالندگی، تابناکی این خیزش دینی - الهی را از پنجره قرن ها و اعصار به تماشا نشستیم. و صدای امام حسین (علیه السلام) را با گوش جان می شنویم که به یاری خود، فرامان می خواند. انگشت اشاره اباعبدالله به سمت آنانی است که عاشورا را به باور ایستاده اند و زمین و زمان را کربلا می دانند؛ به سمت من و تو، به سمت

ما. به شرط آنکه به لهجه عشق سخن گوئیم، و به تمامیت دلدادگی، ایمان بیاوریم، و به «شهادت» شهادت دهیم، آیات اطاعت از امام را تلاوت کنیم. و امروز حسینی بودن ما در اطاعت پذیری مان از ولی فقیه زمان، فرزند فاطمه، سیدعلی حسینی خامنه ای، معنی می شود. باید در پی او و همراهش زمینه های علمی، فکری، فرهنگی، اعتقادی و اقتصادی را به گونه ای فراهم آوریم تا خورشید ظهور از افق آرزوهایمان طلوع کند. و ما دست در دستان علی گونه او پرچم رشادت را در صبح گاه ظهور در حالی که تمام عالم «خبردار» در مقابل این پیروزی عظیم صف

کشیده اند، تقدیم مولا ایمان حضرت ولی عصر (عج) نماییم. همان مولا و امامی که منتقم خون خورشید به شفق نشسته کربلاست.

قطعه ادبی

خون خدا و خون خدا، سرچشمه همه دریاهاست. به تو می گویند: «حسین»؛ زیرا به یقین، ذهن تاریخ، نمی تواند خون خدا را تفسیر

کند، جز با

نام تو. و «حسین» را نمی توان تفسیر کرد، مگر با عشق. تا دنیا دنیاست، عشق هم می ماند؛ اگر در حسین (علیه السلام) محو شود. به تو می گویند: «حسین»؛ زیرا پژواک نامت در تلفظ کربلا طنین انداز است و کربلا، حماسه مکرر آفرینش انسان است. در این گردش

متناوب، خون زاده می شود و تا ملکوت اوج می یابد و به شهادت می رسد و دوباره زاده می شود و دوباره و دوباره... و تو، نقطه مرکز این حرکت دوار هستی که شعاعش تا بی نهایت، استواری دارد. از عاشورای حضورت، تا اربعین عروجت، تاریخ را هزاران پیچ و خم رخ داده است و هر لحظه انگار فصل تازه ای از حماسه بودن

توست. زمانه، حرف ها دارد؛ ولی ناباورانه سکوت خویش را به سوگ نشسته است. تاب گفتن هم ندارد؛ چرا که ظرف ادراک ها حقیر است. میدان جاذبه شگفتی، هر دو قطب زمینی را می رباید و همه جاذبه های دیگر را از دل می راند و به یک سو می افکند، تا تنها تو باشی

و بس. با کلمات نمی شود بازی کرد، وقتی که پای عظمت تو در میان باشد. دستم به قلم می رود و قلمم، تاب نقش زدن را بر کاغذ بی جان ندارد. نامت آتش می زند به جان آب، چه رسد به کاغذ، حتی اگر کاغذ،

صفحه ای باشد به وسعت تمام آسمان ها. در دایره کلمات، واژه ای نمی شناسم که تقدس تو را بنمایاند و عظمت مبهم تو را به زبان آدم های این دنیا تعبیر کند؛ جز واژه

ص: 155

بي نوشت ها

1_ الاربلي، علي بن عيسي، كشف الغمة في معرفة الائمة، تهران، كتاب فروشي اسلاميه، بي تا، ج2، ص216؛ الطبرسي، ابو علي فضل بن الحسن،

اعلام الوري بأعلام الهدى، بيروت، دار المعرفة، 1399 هـ . ق، ص251.2_ مفيد، محمد بن محمد، الارشاد، تهران، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامي، چاپ چهارم، 1378 هـ . ش، ج2، ص200، اعلام الوري، ص251.3_ حايري، محمد مهدي، معالي السبطين، قم، منشورات الرضي، 1363 هـ . ش، ج2، ص214.4_ ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت، دار احياء التراث العربي، چاپ اول، 1416 هـ . ق، ج5، ص293.5_ نظري منفرد، علي، قصه كربلا، قم، انتشارات سرور، 1379 هـ . ش، پاورقي ص518.6_ رك: مجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، بيروت، مؤسسه الوفاء، 1404 هـ . ق، ج44، ص210.7_ همان، ج15، ص39.8_ الارشاد، ج2، ص22.9_ همان، ص343.10_ ابن شهر آشوب، ابو جعفر محمد بن علي، مناقب آل ابي طالب، بيروت، دار الاضواء، بي تا، ج4، ص77.11_ تذكرة الشهداء، ميرزا حبيب الله كاشاني، ص193.12_ كشف الغمة، ج2، ص214 . 13_ معالي السبطين، ملاً محمد مهدي حايري مازندراني، ج2، ص214.14_ محمدي اشتهاودي، محمد، سرگذشت جان سوز حضرت رقيه (عليها السلام)، تهران، انتشارات مطهر، 1380 هـ . ش، ص15 . 12_ جمعي از نويسندگان، موسوعة كلمات الامام الحسين (عليه السلام)، قم، دارالمعروف، چاپ اول، 1373 هـ . ش، ص511.16_ ابن طاووس، ابوالقاسم ابوالحسن بن سعد الدين، اللهوف علي قتلي الطفوف، قم، انتشارات اسوه، چاپ اول، 1414 هـ . ق، ص141؛ اعلام

الوري، ص236، (با اندكي تغيير). 17_ قمي، شيخ عباس، نفس المهموم، تهران، مكتبة الاسلاميه، 1368 هـ . ق، ص252؛ بحار الانوار، ج45، ص115 . 18_ در گفتار برخي ذاکران و واعظان مشهور

است که عطیه غلام جابر بن عبدالله انصاری بوده، در حالی که این مطلب تحریف تاریخ است. عطیه

عوفی از رجال کوفه و از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده و حتی نام گذاری او نیز هنگام تولدش توسط امام علی (علیه السلام) صورت گرفته است.

او پنج امام را درک نموده و در زمان امام باقر (علیه السلام) از دنیا رفت (ر.ک: التستری، محمد تقی، قاموس الرجال، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ

5- حضرت رقیه در کتب تاریخی : گفتار کتاب های تاریخی

مشخصات کتاب

نویسنده : مجله حوزه

ناشر : مجله حوزه

کامل بهائی

قدیمی ترین کتابی که از حضرت رقیه (علیها السلام) به عنوان دختر امام حسین (علیه السلام) یاد کرده است و شهادت او را در خرابه شام می داند، همین کتاب است. این کتاب، اثر عالم بزرگوار، شیخ عمادالدین الحسن بن علی بن محمد طبری امامی است که به امر وزیر بهاءالدین، حاکم اصفهان در روزگار سلطنت هلاکوخان، نوشته شده است. به ظاهر، نام گذاری آن به کامل بهائی از آن روست که به امر بهاءالدین نگاشته شده است. این کتاب در سال 675 هجری قمری تألیف شده و به دلیل قدمت زیادی که دارد، از ارزش ویژه ای برخوردار است؛ زیرا به جهت نزدیک بودن تألیف یا رویدادهای نگاشته شده _ به نسبت منابع موجود در این راستا _ حایز اهمیت است و منبعی ممتاز به شمار می رود و دستمایه تحقیقات بعدی بسیار در این زمینه قرار می گرفته است. شیخ عباس قمی در نفس المهموم و منتهی الامال، ماجرای شهادت حضرت رقیه (علیها السلام) را از آن کتاب نقل می کند. هم چنین بسیاری از عالمان بزرگوار مطالب این کتاب را مورد تأیید، و به آن استناد کرده اند. این نگارنده، کتاب دیگری به

ص: 157

نام بشارة المصطفی (صلي الله عليه و آله) لشيعة المرتضي (عليه السلام) دارد که در این کتاب نیز به برخی رویدادهای پس از واقعه عاشورا اشاره شده است. اولین منبعی که در آن تصریح شده که اسیران کربلا در اربعین اول، بر سر مزار شهدای کربلا نیامده اند، همین کتاب می باشد. او جریانی را از عطیه (1) دوست جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که به اتفاق هم بر سر مزار اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و شهیدان کربلا حاضر شده، اولین زائرین قبر او در نخستین اربعین حسینی می گردند. اما نگارنده سخنی از ملاقات جابر با اسیران کربلا به میان نمی آورد و بر خلاف آنچه در برخی مقتل ها نگاشته شده، هیچ ملاقاتی در این روز بین او و اسیران کربلا صورت نمی گیرد. این موضوع نیز نقطه عطف دیگری در امتیاز و برتری این کتاب می باشد.

اللهوف

یکی دیگر از کتاب های کهن که در این زمینه مطالبی نقل نموده، کتاب اللهوف از سیدبن طاووس است. باید دانست احاطه ایشان به متون حدیثی و تاریخی اسلام و شیعه، ممتاز و چشم گیر است. وی می نویسد: «شب عاشورا که حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) اشعاری در بی وفایی دنیا می خواند، حضرت زینب (علیها السلام) سخنان ایشان را شنید و گریست. امام (علیه السلام) او را به صبر دعوت کرد و فرمود: «خواهرم، ام کلثوم و تو ای زینب! تو ای رقیه و فاطمه و رباب! سخنم را در نظر دارید [و به یاد داشته باشید] هنگامی که من کشته شدم، برای من گریبان چاک زنید و صورت نخرشید و سخنی ناروا مگویید [و خویشان دار باشید]». بنابر نقل ایشان، نام حضرت رقیه (علیها السلام) بارها بر زبان امام حسین

(علیه السلام) جاری شده است. این مطلب در مقتل ابومخنف نیز هست که حضرت پس از شهادت علی اصغر (علیه السلام)، فریاد برآورد: «ای ام کلثوم، ای سکینه، ای رقیه، ای عاتکه و ای زینب! ای اهل بیت من! خدانگهدار؛ من نیز رفتم». این مطلب را سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی (وفات: 1294 ه. ق.) در کتاب ینابیع الموده از مقتل ابومخنف نقل می کند.

دیدگاه آیت الله العظمی گلپایگانی (ره) از آیت الله العظمی سید محمد رضا گلپایگانی (ره) در مورد حضرت رقیه (علیها السلام) و مرقد ایشان در دمشق و هم چنین داستان تعمیر قبر حضرت که به دستور خود ایشان، به وسیله رویای صادقه ای انجام گرفت، پرسیدند. ایشان فرمود: این گونه مطالب که نقل شده است، هیچ گونه محال بودنی از نظر عقلی ندارد؛ لکن از اموری که اعتقاد به آن لازم و واجب باشد، نیست.

پی نوشت ها

14_ در گفتار برخی ذاکران و واعظان مشهور است که عطیه غلام جابر بن عبدالله انصاری بوده، در حالی که این مطلب تحریف تاریخ است. عطیه عوفی از رجال کوفه و از اصحاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده و حتی نام گذاری او نیز هنگام تولدش توسط امام علی (علیه السلام) صورت گرفته است. او پنج امام را درک نموده و در زمان امام باقر (علیه السلام) از دنیا رفت (ر.ک: التستری، محمد تقی، قاموس الرجال، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ (برگرفته از سایت حوزه

6- خیمه / اسمش را رقیه گذاشت!

مشخصات کتاب

پدید آورنده: فاطمه حسینی

ناشر: مجله حوزه

مقدمه

خاطرات ملکه قربان زاده همسر جانباز شهید سردار محمدعلی روغنیانبا

چکیده

شروع انقلاب فعالیت انقلابی من هم شروع شد. جلسه می گذاشتیم، تظاهرات می رفتیم و بعضی

ص: 159

اوقات لاستيك جمع مي كرديم و آتش مي زديم. چندتا همسايه داشتيم كه با هم فعاليت مي كرديم و گروه خوبي را تشكيل داديم. بعد از انقلاب كه جنگ شروع شد، فعاليت هم بيستر شد. يك روز ايام موشك باران دزفول بود كه موشكي کنار منزل پدري ام خورد. رفتم بيرون ديدم كه يكي از همسايه ها كه با هم بوديم سرش از تش جدا شده، چادرم را انداختم رويش و كمك كردم كه جنازه با آمبولانس منتقل شود. باز يك موشك به پل قديم دزفول اصابت كرد. خواهرم هم در آنجا مجروح شده بود. زانوي پايش تا مچ پا شكافته شده بود، بغلش كردم گذاشتم داخل آمبولانس و منتقلش كردم بيمارستان. زخم خواهرم سطحي بود. داخل بيمارستان بستري اش كردم و رفتم سراغ بقيه مجروحان. آن روز تعداد شهدا خيلي زياد بود، براي شستن خواهرهاي شهيد آستين را بالا زدم و با همكاري چندتا از خواهران شروع كرديم به شستن پيكر شهدا، واقعاً روز سختي بود. مريض شدم. فشارخون و سرگيجه گرفتم كه دكترها گفتند به خاطر خستگي و فشار عصبي است. در مصلاي دزفول فعاليت خواهران زياد بود، آشپزخانه فعالتي داشتيم. كيسه كيسه آرد مي آورند، كلوچه مي پختيم، غذا درست مي كرديم و بسته بندي مي كرديم، رزمنده ها از سراسر کشور مي آمدند، پذيرايي مي شدند و مي رفتند. ديگ ما هميشه روي گاز بود. كار ما از صبح تا آخر شب ادامه داشت. زمستان و تابستان براي مان فرقي نداشت. مرتب براي جبهه كار مي كرديم. دايمي همسرم به آيت الله قاضي گفته بود كه مي خواهيم براي محمدعلي، همسري مذهبي، مؤمن و خانواده دار

پیدا کنیم که با جانبازی او هم کنار بیاید. که آیت الله قاضی خانواده ما را معرفی کرد. خواستگاری که آمدند، پدرم به من گفت: می دانی که محمدعلی، جانباز است و یک پا ندارد، در انتخابات دقت کن که در زندگی آینده دچار مشکل نشوی. در جواب به پدر گفتم: افتخار می کنم که با جانباز زندگی کنم. بله برون و سفره عقد را با هم گرفتیم، مهریه ام یک جلد کلام الله مجید و یک زیارت مکه بود. ازدواج ساده ای داشتیم. بچه های سپاه و اهالی محل را دعوت کردیم و شامی دادیم و این شروع زندگی مشترک مان بود. هر وقت که مرخصی می آمد، روز سوم بهش می گفتم نمی خواهی بری؟ تا کی می خواهی مرخصی بمانی؟ هم سنگرهاش بهش می گفتند، تو تازه ازدواج کردی، چطور دلت می آد زنت را تنها بگذاری؟ ماه رمضان بود، باردار بودم، داشتم سبزی پاک می کردم. دایی همسر آمد گفت: دایی روزه هستی؟ گفتم: بله. چیزی نگفت و رفت. به مادر شوهرم گفتم: زن عمو، چرا دایی آمد و رفت؟ ده دقیقه بعد دایی برگشت. گفت: دایی، خانه را مرتب و تمیز کن مهمان داریم. گفتم: قرار است محمدعلی بیاید. گفت: تو فکرش نباش، میاد، خانه را مرتب کن و سبزی را جمع کن. نماز مغرب و عشا را خواندیم، مادر محمدعلی رفت بیرون از خانه، صدای شیونش بلند شد. دویدم دنبالش بینم چی شده؟ دوستان و همسایه ها دورش را گرفته بودند. مثل اینکه همه می دانستند و فقط ما نمی دانستیم. گفتم: چه خبر شده؟ گفتند: خدا صبرت بده. هر کسی می

آمد طوري ابراز دلسوزي مي کرد و بر خوردش طوري بود که انگار من بدبخت شدم. مي گفتند: شما شش ماه است که ازدواج کردید... من از این برخوردها ناراحت شدم و گفتم مگر همسر من از علي اکبر امام حسين (ع) عزیزتر بوده؟ وقتي شهيد شد، پیکرش را آوردند دزفول، وقتي که قرار شد شهيد را غسل دهند، گفتم همه بروید، مي خواهم همسر را خودم بشویم. باردار بودم. دايي همسرم گفت: نه، همسرت را ببین و برو. هر چه اصرار کردم نگذاشتند که محمدعلي را بشویم، يك شیشه عطر و يك شیشه گلاب روي پيكر مطهر شهيد ريختم و با همسرم وداع کردم. زماني که رقيه به دنيا نیامده بود، يك شب بعد از شهادتش آمد به خوابم، گفت: مبارکه. گفتم: چي مبارکه؟ گفت: دخترمون رقيه. خودش اسم برایش انتخاب کرد. خيلي بهانه مي گرفت، مي گفت بابام کجاست؟ کي مياد؟ شش سالش بود، کنار گلزار شهداي شهيدآباد بازي مي کرد. گفتم: رقيه، بيا بنشین مي خواهم با تو حرف بزنم، ديگر خواستم حقيقتش را به او بگويم. گفتم: رقيه جان اين قبر پدرت است. گفت: بابام اينجاست؟ گفتم: بله دخترم، پدرت شهيد شده و اين هم قبرش. دويد رفت. گفتم: کجا؟ گفت: به دوستانم بگم منم بابام شهيد شده، منم فرزند شهيدم. آن موقع مهد کودک مي رفت، يك روز خوشحال آمد و گفت: مامان، تمامي دوستانم مي دانند که باباي من هم شهيد شده. بعد از اين جريان ديگر بهانه نمي گرفت. هر وقت شب برایش قصه مي گفتم، قصه امام حسين (ع) را مي گفتم، قصه رزمنده ها و پدرش را مي گفتم. هر وقت احساس مي کنم که ناراحت

هستم و یا نبودش را در زندگی حس می کنم، صلواتی می فرستم و وضو می گیرم، نماز می خوانم و یا در مجلس روضه شرکت می کنم. یک روز کنار مزارش نشسته بودم که دیدم آقای قبرهای گلزار شهدا را یک به یک می رود و فاتحه می خواند، به من که رسید گفت: ببخشید قبر «شهید روغنیان» کجاست؟ گفتم: همین جاست. فاتحه ای خواند و گفت: خیلی خوش برخورد بود، یک روز ماشین یکی از بچه ها خیلی کثیف بود. گرفت و ماشین را حسابی تمیز کرد، حتی داخل ماشین را هم جارو کرد. هر چی می گفتیم: شما فرمانده هستید، این کارها را نکنید، گفت: من خاک پای شما هستم فرمانده یعنی چی؟ از اول انقلاب بسیجی بودم و الان هم هستم و هر کجا که نیاز باشد و بینم انقلاب و ولایت فقیه در خطر است، در صحنه هستم. تا وقتی که نفس دارم در خدمت نظام هستم و اگر هم سرم هم زنده بود تا آخرین قطره خونس مقابل متجاوزان می ایستاد. باید ندای رهبر را لبیک گفت، فرقی نمی کند میدان جنگ چه زمانی و کجا باشد.

7- داستان هائی از مصائب و کرامات حضرت رقیه علیها السلام

مشخصات کتاب

نویسنده : عباس عزیزی

ناشر : کتابخانه معارف اسلامی

سفید شدن موی و خم شدن کمر زینب (س)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دل کندن از خرابه شام و رقیه برای زنان و کودکان، خصوصا حضرت زینب (س) بسیار مشکل بود. مگر می شود نوگل بوستان ابی عبدالله (ع) و بلبل شاخسار ولایت را تنها گذاشت و رفت.

گویا که از شام بیرون روند، مگر نام ((رقیه)) از یاد می رود. نسیم باد، در هر کجا بوی رقیه را

ص: 163

بر کاروان می افشانند و زینب در هر مکان ، یادمان رقیه را فریاد می کند. آن گاه که باران اشک زینب ، خاک قبر حسین (ع) را می شوید، یاد رقیه ، دل عمه اش را آتش می زند و می گوید: برادر جان ! همه کودکانی را که به من سپرده بودی ، به همراه خود آوردم ، مگر ((رقیه ات)) که او را در شهر شام ؛ با دل غمبار به خاک سپردم .!(176)

و آن زمان که پیام آور عاشورا پا به شهر پیامبر می گذارد، از حکایت های کربلا و کوفه و شام ، سخن می راند در جمع زنان ، یاد دختر کوچک برادر را پاس می دارد و علت موی سفید و خم شدن کمرش را مصیبت رقیه می داند.(177)

از غم آن مه لقا قدم خمید

در عزایش گشته موهایم سفید

زین مصیبت شیشه صبرم شکست

قلب محزونم از این ماتم برفت . گویا همان محبت ، زینب (س) را باز به شام آورد دیگر بار اشک شور در کنار قبر رقیه ریخت به یاد دوران اسارت و زمان شهادت دختر برادر، قطرات باران چشم بر گونه هایش غلطید عقده دل باز کرد و در زینبیه ، به دیدار مادر شتافت تا غصه کربلا و شام را برای حضرت زهرا (س) باز گوید.(178)

مگر خانه نداریم ، مگر بابا نداریم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در میان ناله و اندوه بانوان رها شده از زنجیر ستم ، اطفالی بودند که همراه آنها در خرابه شام اسکان داده شده بودند، آنها شاهد ناله های جانکاه بزرگ بانوان بودند، عصرها که می

شد آن اطفال خردسال یتیم کنار درب خرابه صف می کشیدند و می دیدند که مردم شام دست کودکان خود را گرفته آب و نان فراهم کرده و به خانه ها می روند ولی اینها خسته ، مانند مرغان پرشکسته دامن عمه را می گرفتند و می گفتند: همه ! مگر ما خانه نداریم ، مگر ما بابا نداریم ؟

زینب (س) می فرمود: ((چرا، نور دیدگان ، خانه های شما در مدینه است و بابای شما به سفر رفته))(179)

نقل کرده اند که از آن اطفال یتیم ، نه تن در خرابه از دنیا رفتند، که نهمین آنها حضرت رقیه (س) دختر سه ساله حضرت امام حسین (ع) بود.(180)

نظاره غسل دادن حضرت رقیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هنگامی که زن غسله ، بدن رقیه (س) را غسل می داد، ناگاه دست از غسل کشید، و گفت : ((سرپرست این اسیران کیست ؟))

حضرت زینب (س) فرمود: چه می خواهی ؟

غساله گفت : این دخترک به چه بیماری مبتلا بوده که بدنش کبود است ؟

حضرت زینب (س) در پاسخ فرمود: ای زن ! او بیمار نبود؛ و این کبودیها آثار تازیانه ها و ضربه های دشمنان است .(182)

و در روایت دیگر است که آن زن دست از غسل کشید و دستهایش را بر سرش زد و گریست . گفتند: چرا بر سر می زنی ؟ گفت : مادر این دختر کجاست تا به من بگوید چرا قسمتهایی از بدن این دخترک سیاه شده است ؟ گفتند: این سیاهی ها اثر تازیانه های دشمنان است .

(183)

8- دانستیهای حضرت زینب (س) و حضرت رقیه (س)

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه

ص: 165

عنوان و نام پدیدآور: دانستیهای حضرت زینب (س) و حضرت رقیه (س)/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان/تالیف: علی غزالی اصفهانی

مشخصات نشر: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، 1387.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

وضعیت فهرست نویسی: فپیا

توصیفگر: زینب (س)، بنت علی

توصیفگر: شخصیت

توصیفگر: فضائل اخلاقی

مقدمه

مردانی که در این جهان رتبت برتری و تقدم را حائز گشته اند، بی شمارند، ولی زنانی که به این مقام و مرتبت نائل شده اند معدود بیش نیستند.

مادر بشر حضرت حوا علیها السلام که در وصف حضرتش در دعای افتتاح وارد شده: اللهم صل علی أمتنا حواء المطهرة من الرجس و... (1) و خواهر حضرت موسی علیه السلام که از ازدواج پیغمبر خاتم صلی الله علیه وآله در جنة المأوی است (2) و آسیه زوجه فرعون که وی نیز همین شرافت را داراست و مریم بنت عمران مادر عیسی علیه السلام و خدیجه اُم المؤمنین بنت خویلد که خدمتاش به دین مقدس مشهود عالمیان است و حضرت صدیقه طاهره انسیه حوراء، بتول عذراء، فاطمه زهرا علیها السلام که مسلم است تقدم و برتری و سیادت حضرتش بر تمام زنهای عالم از اولین و آخرین. و دیگر از زنان مفضله حضرت زینب علیها السلام دختر سید اوصیاء و سید نساء است که شرح مناقب و مراتب احوال آن مفضله مکرمه به اختصار ذکر می گردد.

نسب حضرت زینب علیها السلام

دختر امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه است فرزند ابوطالب عبد مناف که او - فرزند عبدالمطلب و اسمش شیبه است و فرزند هاشم و اسمش عمرو فرزند عبد مناف و مادرش فاطمه زهرا علیها السلام دختر خاتم

الانبياء صلي الله عليه وآله، فرزند عبدالله که فرزند عبدالمطلب و فرزند هاشم است و مادر حضرت زهرا عليها السلام خديجه دختر خويلد فرزند اسد فرزند عبدالعزيز فرزند قصي است.

نام و القاب و کنیه حضرت زینب عليها السلام

زینب در لغت به معنای درخت نیکو منظر آمده و مخفف «زین و آب» یعنی زینت پدر.

هنگامی که زینب عليها السلام متولد شد مادرش حضرت زهرا عليها السلام او را نزد پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام آورده گفتند: این نوزاد را نامگذاری کنید!

حضرت فرمودند: من از رسول خدا جلو نمی‌افتم در این ایام حضرت رسول صلي الله عليه وآله در مسافرت بودند، پس از مراجعت از سفر امیرالمؤمنین به حضرت عرض کردند: یا رسول الله صلي الله عليه وآله نامی برای نوزاد انتخاب کنید. رسول خدا فرمودند: من به پروردگارم سبقت نمی‌گیرم. در این هنگام جبرئیل فرود آمده سلام خداوند بزرگ را به پیامبر ابلاغ فرمود و گفت: نام این نوزاد را زینب بگذارید! خداوند این نام را برای او برگزیده است. بعد مصائب و مشکلاتی را که بر آن حضرت وارد خواهد شد، بازگو کرد. پیامبر اکرم صلي الله عليه وآله گریست و فرمود: هر کس برای این دختر بگیرد مانند کسی است که برای برادرانش حسن و حسین علیهم السلام گریسته باشند.

القاب حضرت زینب عليها السلام

1- عالمه غیر معلمه (دانای نیاموخته)

2- کعبه الزرایا (قبله رنج‌ها)

3- نایب الزهراء عليها السلام (جانشین و نماینده حضرت زهرا عليها السلام)

4- نایب الحسین علیه السلام (جانشین و نماینده حضرت امام حسین علیه السلام)

5- عدیله الخامس من اهل الکساء (همتای پنجمین نفر از اهل کساء)

6- کفيلة السجاد (سرپرست حضرت سجاد علیه السلام)

7- ولیدة الفصاحه (زاده)

8- فصیحہ (سخنور گویا)

9- الفاضلة (بانوی با فضیلت)

10- الکامله (بانوی تامّ و کامل)

11- عقيله بني هاشم (زن ارجمند)

کنیه حضرت زینب علیها السلام

در کنیه های حضرت زینب علیها السلام نیز «ام کلثوم» و «ام عبدالله» ذکر شده که روی این نقل زینب «ام کلثوم کبری» است.

دوران کودکی حضرت زینب علیها السلام

دختر بزرگوار امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا علیها السلام با اینکه پنج یا شش سال بیشتر از عمر خود مادر عزیزش را درک نکرد و در سنین پنج یا شش سالگی مادر را از دست داد اما در همین سنین اندک چنان تربیت شده بود که از فاطمه علیها السلام حدیث و روایت نقل کرده و چند تن از تاریخ نویسان و محدثین سند خطبه «فدک» را به همین بانوی بزرگوار یعنی حضرت زینب علیها السلام رسانده و از او نقل کرده اند، بر کسی پوشیده نیست که نقل چنین خطبه ای از طرف دختری که در سن پنج یا شش سالگی است و حفظ آن کلمات با آن همه بلاغت و جامعیت دلالت بر کمال رشد و فهم و علم و دانایی او می کند و می توان گفت: بهر امر الهی بوده و جنبه فوق العادگی داشته است. حدیث دیگری است که شیخ جعفر نقدی در کتاب زینب کبری نقل شده که گوید روزی امیرالمؤمنین علیه السلام زینب را که در سن طفولیت به سر می برد روی زانوی خود نشانند و به او فرمود: بگو «احد» یعنی یکی، زینب علیها السلام گفت: «احد» بعد فرمود: بگو «اثین» یعنی دو تا، زینب ساکت شد علی علیه السلام بدو گفت: سخن بگو! زینب گفت: زبانی که بگفتن یکی گردش کرده چگونه دو تا بگوید؟ امیرالمؤمنین

عليه السلام دختر خود را به سينه چسبانيد و او را بوسيد.

ازدواج با عبدالله بن جعفر و ادامه زندگي آن بانو

از اخبار و تواريخ بدست مي آيد كه در ميان ياران و نزديكان اميرالمؤمنين عليه السلام افراد زيادي كه آرزو داشتند به افتخار همسري عقيله بني هاشم حضرت زينب كبري عليه السلام نايل شوند، ولي هر گاه نزد اميرالمؤمنين عليه السلام از اين مقوله سخن به ميان مي آوردند با مخالفت آن حضرت، مواجه مي شدند تا آنكه عبدالله بن جعفر بن ابيطالب برادر زاده اميرالمؤمنين عليه السلام براي اين منظور قدم پيش گذاشت و كسي را از طرف خود براي خواستگاري به خانه آن حضرت فرستاد و علي عليه السلام تقاضاي او را قبول فرمود و مهریه او را نيز بر طبق مهریه مادرش فاطمه زهرا عليها السلام قرار داد. چنانچه مي دانيم علي بن ابيطالب عليه السلام نزديك به 4 سال از پايان عمر خود را در كوفه گذرانيد و اين هم به خاطر اين بود كه بيشر هوا خواهان آن حضرت در كوفه بودند و با معاويه كه در شام سكونت داشت و خوارج كه در نهروان بودند در حال جنگ بود و كوفه از اين جهت نزديكتر و آماده تر از مدينه بود، اميرالمؤمنين عليه السلام با انتقال دادن مركز خلافت خود از مدينه به كوفه، زينب نيز با شوهرش عبدالله بن جعفر به كوفه آمد و در آنجا سكونت پيدا كردند و عبدالله بن جعفر در جنگ صفين جزء لشكريان آن حضرت بود فرماندهي گروهي از سربازان علي عليه السلام را به عهده داشت در اين مدت بي بي زينب عليها السلام نيز به ارشاد و تعليم زنان كوفه اشتغال داشت و از

خصائص ایشان نقل شده که در کوفه 30 مجلس درسی برای زنها تشکیل داد و برای آنها قرآن را تفسیر می کرد و در یکی از روزها به تفسیر سوره «کهيعص» مشغول بود که امیرالمؤمنین علیه السلام از در وارد شد و از ایشان پرسیدند: «کهيعص» را تفسیر می کنی عرض کرد: آری، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: ای نور دیده این حرف رمزی است در مصیبت وارده بر شما عترت پیغمبر صلی الله علیه وآله و سپس سخنانی در این باره به زینب علیها السلام فرمود... که شاعر در این باره می گوید:

روزي آن نادیده مکتب عالمین

پای تا سر فاطمه در فاطمه

مکتب تفسیر قرآن باز کرد

بابی از انوار ایمان باز کرد

در بر بابای خود آن پاکزاد

داشت بر لب کاف و هاء یاء و عین و صاد

گفت: بابایش گو که در عالمین

زینب بابا و فخر فاطمه

ای که بعد از فاطمه مثل تو نیست

یعنی: این حرفها دانی که چیست؟

کاف تو کربلای پر بلاست

های تو های هلاکت ز اشقیاست

یاء تو باشد یزید پر عذاب

ای سراپا عفت و تقوی و نور

صاد تو صبر است نی سنگ صبور

گر حسین این خواهر والا نداشت

کربلا و نهضتش معنا نداشت

بی وجود زینب اسلامی نبود

از حسین و کربلا نامی نبود.

شوهر حضرت زینب علیها السلام

عبدالله بن جعفر طیار رضوان الله علیها که در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام زینب علیها السلام را تزویج نمود، بعد از وفات زینب علیها السلام سالیان دراز عمر نمود و در روایت است که عمرش به نود سال رسیده، علماء رجال وی را از محدثین شمرده اند، در غزوه

ص: 170

صفین ملازم رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در این غزوه او را نامی بلند و ارجمند است، وی شجاعتی به سزا و فصاحتی روح افزا داشت. مدائنی روایت نموده است: روزی معاویه نشسته بود و عمروعاص حاضر مجلس بود، در آن اثناء دربان گفت: عبدالله بن جعفر آمد. عمروعاص گفت: به خدا سوگند جعفر را اذیتش نمایم. معاویه گفت: چنین مکن که حریفش نشوی. عبدالله بن جعفر گذشته از شخصیت بزرگی که از نظر خانوادگی و انتساب با خاندان نبوت و بزرگان قریش داشت دارای کمالاتی نیز بوده و از آن جمله جود است و سبب سیادت و بزرگی بیشتری برای او شد و یکی از سخاوتمندان مشهور عرب گردید و او را «بحر الجود» دریای سخاوت می نامیدند. تاریخ وفات او را سال 80 هجری نوشته اند.

اولاد حضرت زینب علیها السلام

روایت اعلام الوری، سه پسر، علی و جعفر و عون و یک دختر مسمّاء به ام کلثوم اند.

سن حضرت زینب علیها السلام

در این باب نمی توان به تحقیق حکمی نمود و دلیلی بر تعیین سن عمر شریفش نیست. بلی اینقدر می توان گفت که در سفر کربلا عمرش از پنجاه سال افزون بوده است زیرا ولادت با سعادت برادر والاگهرش حضرت سیدالشهدا علیه السلام در سنه 3 هجری بوده و با ولادت حضرت زینب علیها السلام مولود دیگری فاصله نبوده است و سال وفات آن حضرت به کلی مجهول است، وفات آن حضرت در زمان یزید بوده که در هیچ روایتی دیده نشده بلکه تمام کتب تاریخی آن را تکذیب می نمایند. آن حضرت سفری با شوهر خود، عبدالله بن جعفر (رضوان الله علیه) به شام رفته است و در همان زمان وفات یافته است و در

نزدیکی شهر دمشق در راویه مدفون گردیده است، ولی به لحاظ قرائن تاریخیّه بعید نیست بلکه ظاهر همین است که عمر شریفش از 60 سال گذشته و به 70 سال نرسیده بوده است.

مولد و مدفن حضرت زینب علیها السلام

ولادتش در مدینه طیبّه بود و همانجا در خدمت جدّ و پدر زندگی می کردند، تا وقتی پدر بزرگوارش در کوفه مستقر گردید، زینب علیها السلام از همان اوقات در کوفه رحل اقامت کردند و پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام که اهل بیت به مدینه بازگشتند وی نیز مراجعت فرمود، تا آنجا که در خدمت حضرت سیدالشهداء علیه السلام به کربلا رفت و پس از شهادت آن حضرت به شام رفت و از آنجا به مدینه و در مدینه مانده تا اواخر عمر شریفش که مسافرتی با شوهر خویش، عبدالله بن جعفر به شام داشت و در همان دوران وفات نمود و در نزدیکی دمشق در راویه مدفون شد. والحال قبرش معروف است و مزار عمومی مسلمانان است. و او را در دمشق «سیت» می نامند که ظاهراً مخفف سیّده است.

عبادت حضرت زینب علیها السلام

بزرگترین وسیله برای تقرب بدرگاه پروردگار عبادت و بندگی در پیشگاه مقدس اوست، از برخی مورخین نقل شده می نویسند در تهجد و شب زنده داری بی بی زینب علیها السلام در تمام مدت عمرش ترك نشد حتی شب یازدهم محرم که از حضرت سجاد علیه السلام روایت شده که فرمود: در آن شب عمّه ام زینب را دیدم در جامه نماز نشسته و مشغول عبادت است و با تمام مصیبتهایی که بر او وارد شده بود از کربلا تا شام هیچگاه نوافل خود را ترك نکرد و نیز روایت کردند که چون امام حسین

عليه السلام براي وداع با زينب آمد از جمله سخنانی که به او گفت: این بود که فرمود: (يا أختاه لا تسيني في صلاة الليل) خواهر جان مرا در نماز شب فراموش نکن و باز در نقل دیگر از فاطمه دختر امام حسين عليه السلام می گوید: عمّه ام زينب پس وي همچنان در آن شب در جایگاه عبادت خود ایستاده بود و به درگاه خدای خود استغاثه می کرد و در آن شب چشم هیچ يك از ماها به خواب نرفت و صدای ناله ماقطع نشد. امام سجاد عليه السلام باز در این باره می فرماید: عمّه ام زينب عليها السلام همه نمازهای واجب و مستحب خود را در طول مسیر ما از کوفه به شام ایستاده می خواند و در بعضی از منزل ها نشسته می خواند و این هم به جهت گرسنگی و ضعف او بود، زیرا سه شب بود که غذایی را که به او می دادند میان اطفال تقسیم می کرد چونکه آن مردمان (سنگدل) در هر شبانه روز به ما يك قرص نان بیشتر نمی دادند. آری این بود نمونه و گوشه ای مختصر از عبادت های بدنی و انجام نماز واجب و نافله زينب عليها السلام.

مقامات عالیّه و قوت ایمان حضرت زينب عليها السلام

پدر بزرگوارشان امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود چنانچه در کتاب اصول کافی نقل شده است:

الایمان له اركان اربعة: التوکل علی الله، تقویض الامر الی الله، و الرضا بقضاء الله، التسليم الی الله.

(از برای ایمان چهار رکن می فرماید: یکی توکل و اطمینان قلب و اعتماد به خداوند جل جلاله دیگری واگذاشتن کارهای خود به خدا و سومی راضی بودن به رضای الهی چهارم تسلیم بودن به قضاء و برای کار خدای عزوجل. تبعیت و

احوال آن بزرگوار حضرت زینب علیها السلام دلالت می نماید که ارکان ایمان به نحو کامل در حضرتش مجتمع بوده، استدلال بر این دعوی همان سخنی که در مجلس عبید زیاد فرموده است چنانچه سید بن طاووس در لهوف نقل کرده کافیهست:

پسر زیاد گفت: «کیف رأیت صنع الله بأخيك و اهل بيتك»، زیاد گفت: چگونه دیدی کار خدا را با برادرت و خویشاوندت؟! فقالت: ما رأیت الا جمیلاً! هولاء قوم كتب الله عليهم القتل، قبر زوالی مضاجعهم و سیجمع الله بینک و بینهم، فنهاج و تخاصم، فانظر لمن الفلج یومئذ! ثکلتک یابن مرجانه! فرمود: به جز نیکویی ندیدم آنان جمعی بودند که خدای تعالی مقرر فرمود بر آنها کشته شدن را پس به خوابگاه خود رهسپار شدند و در آنجا خوش بختند و زود باشد که خدای تعالی جمع کند میان تو و آنها و با تو مهاجه و خصومت شود، پس به بنگر در آن روز حجت کدام غالب شود و ظفر که را بود؟! مادر به سوگت بنشیند ای پسر مرجانه!

فصاحت و بلاغت حضرت زینب علیها السلام و ایراد خطبه در کوفه و شام

خطبه های آن حضرت دلیل قوی بر کمال و فصاحت و بلاغت او و بالاترین وصفی که در این باب می توان گفت همانست که خُزیمه اسدی گوید: (کأنما تنزع عن لسان امیرالمؤمنین علیه السلام) (و می گوید: به خدا سوگند ندیدم زنی را مثل زینب علیها السلام که با شدت حیایی که دارد به این مثابه سخن سراید، گویا با زبان امیرالمؤمنین علیه السلام سخن می گوید، اشاره به مردم نمود که ساکت شوید، مردم ساکت شدند و جرسها ساکن گردید، این وقت زینب علیها السلام به سخن آمد و فرمود:

متن خطبه در کوفه

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ

أَمَّا بَعْدُ، يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! يَا أَهْلَ الْخَثَلِ وَالْخَذَلِ! أَتَبْكُونَ؟! فَلَا سَهْلَ كُنْتَ الْعَبْرَةُ وَلَا هَدَايَ الرَّيَّةُ! إِنَّمَا مَثَلُكُمْ مَثَلُ الَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَخِدُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَالًا بَيْنَكُمْ! أَلَا وَإِنَّ فِيكُمْ الصَّلْفَ وَالصَّنْفَ وَدَاءَ الصِّدْرِ الشَّنْفِ وَمَلَقَ الْأَمَةِ وَحَجَزُ الْأَعْدَاءِ كَمَرَعِي عَلَيَّ دِمْنَةً أَوْ كَفِضَّةٍ عَلَيَّ مَلْحُودَةٍ! أَلَا سَاءَ مَا تَزُرُونَ! إِي وَاللَّهِ فَابْكُوا كَثِيرًا وَاصْحَكُوا قَلِيلًا، فَقَدْ ذَهَبْتُمْ بِعَارِهَا وَسَهْلًا نَارِهَا، فَلَنْ تَرَحَّضُوهَا بِغَسَلِ أَبْدَاءٍ، وَأَنْتِي تَرَحَّضُونَ قَتْلَ سَدِّ لَيْلِ خَاتِمِ النَّبُوَّةِ وَمَعْدِنِ الرَّسَالَةِ وَمَدَارِ حُجَّتِكُمْ وَمَنَارِ مَحَجَّتِكُمْ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟! وَيَلَكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! أَلَا سَاءَ مَا سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَفِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ. أَتَذُرُونَ أَيَّ كَبِدٍ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرِيْتُمْ وَ أَيْ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ وَ أَيْ كَرِيمَةٍ لَهُ أَبْرَزْتُمْ؟! لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَنْقَطِرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا وَ لَقَدْ أَتَيْتُمْ بِهَا حَرْقَاءَ شَرِهَاءَ طِلَاعِ الْأَرْضِ! أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا؟! فَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزِي وَأَنْتُمْ لَا تَنْصَرُونَ! فَلَا يَسَّ تَخِيفَتِكُمْ الْمَهْلُ، فَلَا يَحْفَرُهُ الْبِدَارُ وَلَا يُخَافُ عَلَيْهِ قَوْتُ الثَّارِ! كَلَّا إِنَّ رَبِّي وَرَبُّكُمْ لِبِالْمُرْصَادِ!

و چون سخن به اینجا رسید زینب علیها السلام حرکت نمود و مردم را حیرت زده دست بر دهان نهاده دیدم و...

و این سخنان بلاغت آمیز از فصاحت آن حضرت ظاهر می گردد و سخت تر از این موقع مجلس یزید بود (14) زینب علیها السلام در برابر آن جبار عنید، با حالت غربت و اسارت و تحمل یک عالم مصیبت و مشاهده سرهای شهدا

خصوصاً سر مقدس امام حسین علیه السلام چنان خطبه ای ایراد فرمود که اگر فصیحی معروف عالم با تفکر و تأمل بسیار ابراز و اظهار می نمودند لایق تمجید می بودند.

سفر تاریخی حضرت زینب علیها السلام به کربلا

بهترین جلوه گاه برای شناخت شخصیت وجودی بی بی زینب همان سفر تاریخی کربلا و مطالعه ماجرای جانگداز واقعه «طف» و به دنبال آن خواندن داستان اسارت زینب علیها السلام و همراهان او در کوفه و شام و برخورد با ستمگران و یاغیان آن زمان است که تاریخ آن را ثبت و عظمت فوق العاده دختر امیرالمؤمنین علیه السلام را جلوه گر ساخته است. نخستین مطلبی که در آغاز این بحث جالب توجه است این است که چگونه زینب علیها السلام بدون شوهر خود عبدالله به همراه برادرش امام حسین علیه السلام اقدام به این سفر کرده و چرا عبدالله بن جعفر به همراه آنان نرفت؟ برخی گفته اند: شدت علاقه زینب علیها السلام به برادرش به حدی بود که هنگام ازدواج با عبدالله شرط کرد که هرگاه امام حسین علیه السلام خواست به سفری برود زینب بتواند به همراه برادر مسافرت کند و عبدالله از او جلوگیری نکند، قدر مسلم اینست که زینب علیها السلام با رضایت شوهر خود به این سفر پر خطر و تاریخی قدم گذاشت و علت همراهی نکردن شوهرش به همراه امام علیه السلام علتش این بود که برای او مسلم نبود سرنوشت امام حسین علیه السلام در جنگ به شهادت منجر خواهد شد اگر چه برای امام حسین علیه السلام و برخی از نزدیکان مطلب روشن و مسلم بوده و از این رو در مکه ماند. چنانچه افراد دیگری از نزدیکان امام علیه السلام هم

به همین علت همراه او نرفتند و برخی هم چون استاد توفیق ابوعلم در کتاب فاطمه زهرا خود صفحه 79 گفته اند: ناتوانی و عجز عبدالله از مسافرت سبب شد تا نتواند به این سفر برود زیرا سن عبدالله در آن وقت حدود 72 سال بوده است. اما عبدالله بن جعفر به دو فرزند خود دستور داد تا ملازم حضرت باشند و آن دو به همراه امام علیه السلام به کربلا آمدند و در روز عاشورا به شهادت رسیدند.

ورود حضرت زینب علیها السلام به کربلا و ماجرای شب و روز عاشورا

ابوالفرج از امام زین العابدین علیه السلام نقل می نماید فرمود: به خدا سوگند من در اواخر روز با پدرم نشسته بودم و بیمار بودم و پدرم اصلاح تیرهایی می نمود، و در مقابل او «جون» غلام آزاد کرده ابوذر غفاری نشسته بود، بناگاه امام حسین علیه السلام شروع به خواندن این اشعار نمود:

يا دَهْرُ افِّ لِك من خلیل

كم لَكَ بالاشراقِ و الاصلِ

من صاحبٍ و ماجدٍ قتیل

والدَّهْرُ لا یقنع بالبدیل

والامرُّ فی ذاك الی الجلیل

وكلُّ حی سالک سبیلی

یعنی: ای روزگار! چه بد دوستی هستی! چه بسیار در بامدادان و شامگاهان، یار و نامدار گشته، داشته ای، و روزگار به جایگزین بسنده نمی کند، کار در این باره به دست خدای بزرگ است و هر زنده ای راه مرا می پیماید.

فرمود: اما من شنیدم و خودداری از گریه نمودم ولی عمه ام زینب تنها از باقی زنان شنید و بی تاب شد و نتوانست خودداری کند، و از اینرو از جا برخاست و به نزد امام دوید و فریاد زد: آه از این مصیبت، ای کاش مرگ من رسیده بود! امروز چنان است که مادرم فاطمه و پدرم

علي و برادرش حسن از دنيا رفته اند، اي بازمانده گذشتگان، و اي دادرش بازماندگان!

امام عليه السلام كه چنان ديد نظري به خواهر افكنده و به او فرمود: خواهر جان مواظب باش شيطان حلم و شكيبائيت را از كفت نرزايد!

امام عليه السلام فرمودند: اي خواهر هرگاه دست از مرغ قضا بردارند خواهد خوابيد، زينب عليها السلام عرضه داشت پس معلوم مي شود خود تن به كشتن مي دهی، پس اين حال اندوه مرا طولاني تر و دل مرا محزون تر مي نمايد. اين بگفت و غش کرده بر زمين افتاد امام عليه السلام همي خواهر را قسم داد و او را برگرفت و به خيمه برد.

حضرت زينب عليها السلام روز عاشورا

در تاريخ در ماجراي غم انگيز روز عاشورا چند جا نام زينب عليها السلام مذکور است، يکي در وقتي كه علي اکبر امام حسين عليه السلام بر روي زمين افتاد و پدر را به بالين خود طلبيد نقل شده كه زينب عليها السلام خود را به ميدان رسانيد و روي كشته علي اکبر انداخت و صدا را به «يا أخيه و يابن أخيه و امهجة قلباه» و امثال اين جملات بلند کرد و بگفته بعضي بي بي زينب عليها السلام اين کار را کرد تا برادرش حسين را به خود متوجه سازد و بدينوسيله از شدت اندوهي كه با ديدن فرزند به آن حضرت دست داده بود بکاهد. يکجا مي بينيم فرزند كوچك امام حسين عليه السلام عبدالله كه با ديدن عموي عزيزش كه روي خاك افتاده از خيمه بيرون مي دود تا خود را به عمو برساند، در اينجا امام عليه السلام خواهر را مخاطب ساخته صدا مي زند، خواهر جان اين كودك را نگهدار. حضرت زينب

عليها السلام مي دود و عبدالله را مي گيرد اما آن كودك دست خود را از دست عمه مي كشد و به غربت عموي خود مي گريد و خود را به
عمو مي رساند كه سرانجام در آغوش عمو آن سنگدلان وي را به شهادت مي رسانند. در آخرين ساعات امام عليه السلام براي خداحافظي
به نزد زن ها مي آيد باز زينب عليها السلام را مخاطب مي سازد و مي فرمايد:

خواهرم فرزند كوچك من علي اصغر را بياور تا با او وداع كنم و چون بي بي آن فرزند شش ماهه را به دست آن حضرت مي دهد(حرمه بن
كاهل عليه اللعنه(تيري سه شعبه به گلوي نازك آن طفل مي زند و در آغوش پدر به شهادت مي رسد. جاي ديگر مي نويسند: براي آخرين
بار امام عليه السلام به نزد بانوان حرم مي آيد و محرم اسرار خود بي بي زينب عليها السلام را مخاطب مي سازد و از او جامه كهنه اي مي
خواهد تا زير لباسهاي خود بپوشد و مي گويد: خواهرم جامه كهنه اي براي بياور كه احدي از اين مردم در آن رغبت نكنند تا زير لباسهاي
پوشم شايد بعد از كشته شدنم بدنم را برهنه نكنند و تا آنجا كه برادر خود را براي رفتن به ميدان شهادت بدرقه مي كند كه يكي از شاعران
بنام عثمان ساماني اين ماجراي غم انگيز را از زبان شعر بيان مي كند:

خواهرش بر سينه و بر سر زنان

رفت تا گيرد برادر را عنان

سيل اشكش بست بر شه راه را

دود آهش كرد حيران شاه را

در قفاي شاه رفتي هر زمان

بانگ مهلاً مهلاًش بر آسمان

كاي سوار سرگران كم كن شتاب

جان من لختي سبكتر زن ركاب

تا ببوسم آن رُخ

دلجوي تو

تا ببوسم آن شکنج موي تو

شه سراپا گرم شوق و مست ناز

گوشه چشمي به آن سو کرد باز

دید مشکين موي از جنس زنان

بر فلک دستي و دوستي بر عنان

زن مگو مرد آفرين روزگار

زن مگو بِنْتُ الْجَلَالِ أُخْتُ الْوَقَارِ

زن مگو خاك درش نقش جبين

زن مگو دست خدا در آستين

باز دل بر عقل ميگيرد عنان

اهل دل را آتش اندر جان زنان

ميدراند پرده اهل راز را

ميزند با ما مخالف ساز را

پنجه اندر جامه جان مي برد

صبر و طاقت را گريبان مي درد

هر زمان هنگامه اي سر مي کند

گر کنم منعش فرونتر مي کند

اندر اين مطلب عنان از من گرفت

من از او گوش او زبان از من گرفت

پس ز جان بر خواهر استقبال کرد

تا رخس بوسد الف را دال کرد
همچو جان خود در آغوشش کشید
این سخن آهسته در گوشش کشید
کای عنانگیر من آیا زینبی
یا که آه دردمندان در شبی
پیش پای شوق زنجیری مکن
راه عشق است این عنانگیری مکن
با تو هستم جان خواهر همسفر
تو بیا این راه کویی من بسر
خانه سوزان را تو صاحبخانه باش
با زنان در هم‌رهی مردانه باش
جان خواهر در غم زاری مکن
با صدا بهرم عزاداری مکن
معجز از سر پرده از رخ وامکن
آفتاب و ماه را رسوا مکن
هست بر من ناگوار و ناپسند
از تو زینب گر صدا گردد بلند
هر چه باشد تو علی را دختری
ماده شیرا کی کم از شیر نری
با زبان زینبی شاه آنچه گفت
با حسینی گوش زینب می شنفت

جای دیگر می بینیم زینب علیها السلام وقتی برادرش حسین علیه السلام را روی زمین کربلا دید و لشکر بی شرم و مأموران پسر مرجانه و یزید اطراف بدن مطهرش را برای کشتن آن حضرت گرفته اند دید از خیمه بیرون آمد و پسر سعد را مخاطب ساخت و به عنوان سرزنش و ملامت و بصورتی تحقیرآمیز بدو فرمود: ای پسر سعد آیا ابا عبدالله الحسین علیه السلام کشته می شود و تو می نگری؟ و چرا بی تفاوت هستی و سرانجام دختر امیرالمؤمنین علیه السلام به سمت آن قوم بی شرم نگاهی کردند و صدا زدند آیا در میان شما یک نفر مسلمان نیست؟ با همین جمله بی بی چنان تزلزلی در ارکان لشکر دشمن و روحیه آنها افکند که تا پایان عمر ننگینشان اثر گذارد و از همانجا گروهی را به فکر قیام بر ضد بنی امیه انداخت و بعداً بنام توأین معروف شدند و با رهبری مختار ثقفی حکومت عبیدالله بن زیاد را در کوفه سرنگون کردند.

حضرت زینب علیها السلام در عصر عاشورا

محدث قمی در راستای وقایع عاشورا از کتاب اخبار الدول قرمانی نقل می کند که وقتی آن بی شرمان به خیمه های امام علیه السلام هجوم آوردند و شروع به غارت خیمه ها و سوزاندن آنها کردند، شمر بن ذی الجوشن پیش آمد و آهنگ قتل حضرت علی بن الحسین علیه السلام را که در بستر بیماری بودند کرد در این وقت حضرت زینب علیها السلام بیرون آمد و گفت: به خدا سوگند نمی گذارم او را بکشید تا من کشته شوم!

شمر (علیه اللعنه) که چنان دید از کشتن آن حضرت صرفنظر کرد. و این هم يك فضیلت دیگر از فضایل بانوی شجاع و دلیر کربلا که بدینوسیله

همچنین از حمید بن مسلم روایت شده که عصر عاشورا زنان را از خیمه ها بیرون ریختند و آن خیمه ها را آتش زدند، فراموش نمی کنم دختر امیرالمؤمنین را در همان حالت که در مرثیه برادرش با صوتی حزین و دلی غمگین می گفت: یا محمدا صلی علیک ملائکه السماء هذا حسین مرمی بالدماء، و بناتک سبا یا الی الله المشتکی و الی محمد المصطفی و الی علی المرتضی و الی فاطمة البتول و الی حمزة سید الشهداء یا محمدا هذا حسین بالعرء تسفی علیه الصبا، قتیل اولاد البنایا ((ای محمد سلام ملائکه آسمان بر تو این حسین است که به خون آغشته و اعضای بدنش از هم جدا گشته و دخترانت اسیر گشته، این حسین توست که در اینجا روی زمین افتاده و باد صبا بر پیکر او گرد و غبار می افشاند، اینان فرزندان پیغمبر هستند که همچون اسیران آنان را می برند))

روز یازدهم محرم و حرکت اسرا به سوی کوفه

آنچه که مورخین نقل کرده اند، پسر سعد عصر عاشورا سر مقدس حضرت اباعبدالله علیه السلام و جوانان و یاران شهیدش را از بدن جدا کرده و بوسیله اصبحی و شمر و دیگران (علیهم لعنت الله) و در دو نوبت به کوفه فرستاد و خود و جمعی از لشکریانش آن شب را در کربلا ماند و روز دیگر نزدیک ظهر بود که پس از دفن کشتگان خود کودکان و خواهران امام علیه السلام و زنان بازمانده دیگر را برداشته و سوار بر شتران بی جهاز و محمل های بی روپوش و بی فرش و طرز رفتار آن مردم سنگدل و تندخو که همه چیز خود حتی شرف و انسانیت داده چند سکه پول سیاه

و یا وعده های تو خالی پسر زیاد از دست داده بودند، با آن کودکان بی گناه و معصوم به سمت کوفه حرکت و از کنار کشتگان عزیز خود عبور دادند فقط خدا می داند چه به آنها گذشت و چه حالی داشتند و چه صحنه های دلخراشی پدید آمد که دوست و دشمن به حال آنان گریستند، روز یازدهم که اهل بیت را به کوفه حرکت داد تا شب به کوفه رسانید با توجه به فاصله میان کربلا تا کوفه حدود 80 کیلومتر است می توان فهمید که بر سر آن مصیبت زدگان و زنان داغ دیده کودکان پدر و برادر از دست داده بر روی مرکبهای تندرو و بدون جهاز آن هم با حال گرسنگی و تشنگی و بی خوابی... چه گذشته است. بخصوص آنکه شمر بن ذی الجوشن مأمورانی را گماشته بود تا مراقب زنان و کودکان باشند که آنها گریه و زاری نکنند و اگر صدایشان به گریه بلند شد آنها را بزنند و با کمال خشونت رفتار کنند، شب دوازدهم محرم بود خاندان پیغمبر را در پشت کوفه در بیابانی فرود آوردند و صبح فردای آن روز وارد شهر کردند حالا آیا کسی بود که در آن شب برای این کودکان معصوم و بی گناه خیمه ای بزند یا جامه مرتبی داشتند که آنها را از سرما حفظ کند و آیا آب و غذایی به آنها دادند؟ و آیا خواب به چشم آنها رفت؟... خدا می داند؟!

فردا صبح شهر کوفه را کنترل و چهار هزار سرباز را به جهت جلوگیری از خطرات احتمالی و تهدیدات دیگر در سر هر کوی و برزن مسلح گماردند. در میان این مراقبات خاندان پیغمبر

صلي الله عليه وآله را وارد شهر کردند و سرهاي شهدا را نيز در نيزه کرده و جلوي آنها گرفتند و اهل بيت را بصورت اسير از روم و زنگ بدنبال سرها سوار بر شتران و محملهاي بي روپوش و جهاز سوار کرده و اطراف را سربازان مسلح گماشته و از کوچه و بازار و مسيري که تا قصر حکومتي دارالاماره بود عبور دادند. مردم کوفه به جز سرکردگان و جنایتکاران اين جنایت هولناک تاريخي افراد که از ماجرا مطلع بودند و بیشتر نمي دانستند اينان کيانند و از کجا مي آیند؟ از اين روزني از اهل کوفه سر خود را از بام خانه بيزير آورد و از آن پرسيد «من آي الاساري ائتت»؟ شما از کدام اسيران و از چه شهر و دياري هستيد؟ گفتند: «نحن أساري آل محمد» ما اسيران از خاندان پيغمبريم! و آن زن که چنان ديد از بام خانه به زير آمد و مقداري جامه و لباس تهيه کرد و به نزد آنها آورده به ايشان داد و آنها به وسيله آن خود را پوشانيدند و حتي عده اي نان و خرما از روي ترحم و دلسوزي به دست کودکان اسرا مي دادند که ام کلثوم نان و خرماها را مي گرفت.

هياهوبي در شهر پيچيد و مردم گريه کنان به سرعت خود را به مسيري که آنان را به سوي دارالاماره مي بردند رسانده و مشغول تماشا شدند، و آن مناظر رقت باري که باور ديدن آن را نداشتند از نزديک مي ديدند. در اين ميان دختر اميرالمؤمنين عليه السلام زينب کبري عليها السلام آن مناظر رقت بار را مشاهده مي کند از يك طرف يادگار برادرش علي بن الحسين

زين العابدین عليه السلام را دست بسته و سوار بر شتر برهنه بصورت يك اسير دستگير شده در غل و زنجير مشاهده مي كند! از سوي ديگر سر برادر محبوب خود حسين عليه السلام را كه عشق و علاقه به او، زينب را به اين سفر كشانده بر فراز نيزه مي نگرد و خواهران و برادر زادگان و زنان ديگر كه بصورت اسيران خارج از اسلام آنها را در آورده مي بيند، كودكان بي پناه و معصومي را كه آن همه گرسنگي و تشنگي و رنج و تعب ديده و آن همه كتك از اين سربازان و مردم بي شرم خورده را با رنگهاي پريده نگاه مي كند.

اما در برابر همه اين مناظر دلخراش و مصيبتهاي كمرشكن بياد رسالت تاريخي خود مي افتد، رسالت بيدار كردن فريب خورده و بيان مظالم و جنايتهاي دستگاه جبار و طاغوتي يزيد بن معاويه و...

خطبه آتشين حضرت زينب عليها السلام در كوفه

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَي سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ.

أَمَّا بَعْدُ، يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! يَا أَهْلَ الْخَثَلِ وَالْخَذَلِ! أَتَبْكُونَ؟! فَلَا سَكَتَ الْعَبْرَةَ وَلَا هِدَاةَ الرَّيَّةِ! إِنَّمَا مَثَلُكُمْ مَثَلُ الَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَخِدُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ! أَلَا وَإِنَّ فِيكُمْ الصَّلْفُ وَالصَّنْفُ وَدَاءَ الصِّدْرِ الشَّنْفِ وَمَلَقُ الْأُمَّةِ وَحَجْرُ الْأَعْدَاءِ كَمَرَعِي عَلَي دِمْنَةٍ أَوْ كَفِضَةٍ عَلَي مَلْحُودَةٍ! أَلَا سَاءَ مَا تَزْرُونَ! إِي وَاللَّهِ فَابْكُوا كَثِيرًا وَاصْحَكُوا قَلِيلًا، فَقَدْ ذَهَبْتُمْ بِعَارِهَا وَشَ نَارِهَا، فَلَنْ تَرَحَّضُوهَا بِغَسَلٍ أَبَدًا، وَأَنْتِي تَرَحَّضُونَ قَتْلَ سَلِيلِ خَاتِمِ النَّبُوَّةِ وَمَعْدِنِ الرَّسَالَةِ وَمَدَارِ حُجَّتِكُمْ وَمَنَارِ مَحَجَّتِكُمْ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟! وَيَلِكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! أَلَا سَاءَ مَا سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَفِي

الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ. أَتَدْرُونَ أَيَّ كَيْدٍ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَيْتُمْ وَ أَيْ دَمٍ لَهُ سَمٌّ مَكْتُمٌ وَ أَيْ كَرِيمَةٍ لَهُ أُبْرُتُمْ؟! لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً إِذَا
تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا وَ لَقَدْ آتَيْنُكُمْ بِهَا حَرْقَاءً سَوَّاهَا طِلَاعَ الْأَرْضِ! أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا؟!
فَلْعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزِي وَ أَنْتُمْ لَا تُنصَرُونَ! فَلَا يَسْتَخَفُّكُمْ الْمَهَلُ، فَلَا يَخْفِزُهُ الْبِدَارُ وَ لَا يَخَافُ عَلَيْهِ قُوَّةُ النَّارِ! كَلَّا إِنَّ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ لِبِالْمُرْصَادِ!

داستان امّ حبیبه حضرت زینب علیها السلام

در بحر المصائب می خوانیم: یک روز زنی طبقی از طعام آورد و در نزد بی بی زینب علیها السلام گذارد. آن علیا مخدّره فرمود این چه
طعامی است، مگر نمی دانی صدقه بر ما حرام است؟ عرض کرد ای زن اسیر، به خدا قسم صدقه نیست، بلکه نذری است که بر من لازم
است و برای هر غریب و اسیر می برم. حضرت زینب علیها السلام فرمود این عهد و نذر چیست؟ عرض کرد من در ایام کودکی در مدینه
رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم و در آنجا به مرضی دچار شدم که اطبا از معالجه آن عاجز آمدند. چون پدر و مادرم از دوستان اهل
بیت بودند برای استشفای مرا به دارالشفای امیرالمؤمنین علیه السلام بردند و از بتول عذرا فاطمه زهرا علیها السلام طلب شفا نمودند. در آن
حال حضرت حسین علیه السلام نمودار شد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای فرزند، دست بر سر این دختر بگذار و از خداوند شفای
این دختر را بخواه! پس دست بر سر من گذاشت و من در همان حال شفا یافتم و از برکت مولایم حسین تاکنون مرضی در خود نیافتم. پس

از آن، گردش لیل و نهار مرا به این دیار افکند و از ملاقات موالیان خود محروم ساخت. لذا بر خود لازم کردم و نذر نمودم که هر گاه اسیر و غریبی را ببینم چندان که مرا ممکن می شود برای سلامتی آقایم حسین علیه السلام به آنها احسان کنم، باشد که یک مرتبه دیگر به زیارت ایشان نایل بشوم و جمال ایشان را زیارت کنم. آن زن چون سخن را بدین جا رسانید علیا مخدّره زینب علیها السلام صیحه از دل برکشید و فرمود یا اَمّةَ اللّٰه همین قدر بدان که نذرت تمام و کارت به انجام رسید و از حالت انتظار بیرون آمدی. همانا من زینب دختر امیر المؤمنین ام و این اسیران، اهل بیت رسول خداوند مبین هستند و این هم سر حسین علیه السلام است که بر در خانه یزید منصوب است. آن زن صالحه از شنیدن این کلام جانسوز، فریاد ناله برآورد و مدتی از خود بیخود شد. چون به هوش آمد خود را بر روی دست و پای ایشان انداخت و همی بوسید و خروشید و ناله واسیّده، و اماماه، و واغریباه به گنبد دَوّار رسانید و چنان شور و آشوب برآورد که گفتی واقعه کربلا نمودار شده است. سپس در بقیه عمر خود از ناله و گریه بر حضرت سیّدالشهداء علیه السلام ساکت نگردید تا به جوار حق پیوست.

ذکر منازل راه کوفه تا شام

اهلبیت امام حسین علیه السلام را دیار به دیار و شهر به شهر در غلّ جامعه و شکنجه و آزار و شماتت و استهزاء و آزار دشمنان قرار گرفتند این منازل به ترتیب عبارتست از:

1- تکریت 2- موصل 3- حُرّان

ص: 187

4- دعوات 5- قنسرین 6- سیبور 7- حمص 8- بعلبک 9- قصر بنی مقاتل 10- حُماة 11- حَلَب 12- نصیبین 13- عسقلان 14- دیر قسیس 15- دیر راهب. (20)

ورود اهل بیت علیهم السلام به شام

اسیران آل محمد صلی الله علیه وآله را در روز اول ماه صفر سال 61 هجری قمری وارد شام کردند در این هنگام حضرت ام کلثوم علیها السلام به شمر که رئیس نگهبانان بود نزدیک شد و فرمود: اکنون که ما را به این شهر می برید از دروازه هایی وارد کنید که تماشاگر کمتر باشد.

دوم اینکه به این مأمورها بگو، سرها را از میان کجاوه ها بیرون ببرند و از ما دور کنند تا تماشاگران به تماشای سر پردازند و از تماشای ما دور گردند ولی شمر از عنادی که داشت عکس آن را انجام داد و دستور داد سرها را در میان کجاوه ها عبور دهند و از همان دروازه حَلَب که جمعیت بیشتر در آن رفت و آمد می کند وارد سازند.

وارد کردن اهل بیت علیهم السلام به مجلس یزید و حالات حضرت زینب علیها السلام

اسیران اهل بیت را در حالی که به ریسمانی بسته بودند وارد مجلس یزید کردند امام سجاد علیه السلام فرمود: «ای یزید اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله ما را در این حال ببیند به گمان تو چه خواهد کرد؟» .

یزید دستور داد آن ریسمان را ببردند.

زینب کبری سلام الله علیها وقتی که سر بریده برادر را در جلو یزید دید، دست برد و از شدت مصیبت گریبان خود را پاره کرد و با صدای جگرسوز فریاد زد: یا حُسَیناه یا حبیب رسول الله یابن مکة و منی یابن فاطمة الزهرا سیده نساء یابن بنت المصطفی!

از آه جانکاه و غمبار زینب کبری علیها السلام

همه اهل مجلس به گریه افتادند آن گاه لبهای سر مقدس شروع به حرکت کرده و این آیات قرآن(22) را تلاوت نمود: «و سيعلمون الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون» یزید سنگدل چون دید رسوا می شود و خواست او را بر حضار مشتبه سازد در مقابل اهانت امام حسین علیه السلام چوب خیزران را که در دست داشت بر لب و دندان امام حسین علیه السلام زد.

در این بین وقتی فاطمه و سکینه دو دختر امام حسین علیه السلام نگاه کردند و دیدند یزید بر لب و دندان امام حسین علیه السلام چوب خیزران می زند، صدای گریه بلند کردند، به طوری که از گریه آنها زنهای یزید و دختران معاویه به گریه افتادند، سرانجام این دو خواهر دلسوخته نتوانستند تاب بیاورند به عمه خود زینب علیها السلام پناه بردند و گفتند: عمه جان، یزید با چوبدستی خود دندانهای پیشین پدرمان را می زند.

زینب علیها السلام برخاست و به زبان حال چنین گفت: آیا چوب می زنی دستت شل گردد، این سر و صورت از چهره هایی است که سالهای طولانی برای خدا سجده کرده است.(23)

خطبه حضرت زینب علیها السلام در مجلس یزید

وقتی که یزید در مجلس خود در ملاء عام گستاخی های بسیار کرد و با اشعار کفرآمیز آنچه خواست یاوه گفت و دم از شأن پیروزی خود زد، لازم بود که با یک سخنرانی مستدل و آتشین سرکوب گردد و بادهای غرورش از مشک سیاه وجودش خالی شده و ضمناً مردم آگاه شوند و از گمراهی به راه هدایت کشیده شوند و پیام شهیدان و هدف آنها مشخص گردد، قهرمان این میدان دست پرورده امیرمؤمنان و فاطمه زهرا بی بی زینب کبری سلام الله

عليها بود که برخاست و خطبه خود را چنین آغاز کرد:

این وقت زینب، دختر علی بن ابی طالب و دختر فاطمه زهرا علیهم السلام به پای خواست و فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ.

صَدَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَذَلِكَ يَقُولُ: ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ.

أَظَنَنْتَ - يَا زَيْدُ! - حِينَ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَصَدَّيْتُمْ عَلَيْنَا آفَاقَ السَّمَاءِ فَأَصْبَحْنَا لَكَ فِي إِسَارٍ نُسَاقُ إِلَيْكَ سَوْقًا فِي قَطَارٍ وَأَنْتَ عَلَيْنَا ذُو أَقْدَارٍ أَنْ بِنَا مِنَ اللَّهِ هَوَانًا وَعَلَيْكَ مِنْهُ كِرَامَةٌ وَامْتِنَانًا وَأَنَّ ذَلِكَ لِعِظَمِ خَطَرِكَ وَجَلَالَةِ قَدْرِكَ؟! فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ وَنَظَرْتَ فِي عَطْفِكَ تَضْرِبُ أَصْدْرِيكَ فَرَحًا وَتَنْقُضُ مَذْرُوبِيكَ مَرَحًا حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِقَةً وَالْأُمُورَ لَدَيْكَ مُتَسِقَةً وَحِينَ صَفَى لَكَ مُلْكُنَا وَخَلَصَ لَكَ سُلْطَانُنَا!

فَمَهْلًا - مَهْلًا - لَا تَطُشْ جَهْلًا! أَنْسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ: وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ خَيْرًا لِنَفْسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مَهِينٌ؟! أَمِنَ الْعَدْلُ يَا ابْنَ الطُّلُقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِكَ وَإِمَانُكَ وَسَوْقُكَ بِنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَبَابًا؟! قَدْ هَتَكْتَ سُتُورَهُنَّ وَأَبْدَيْتَ وُجُوهَهُنَّ يَحْدُوا بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَبَسْتَسَّ رِفْهِنَّ أَهْلُ الْمَنَاقِلِ، وَبِتَبَرُّزِنَا لِأَهْلِ الْمَنَاهِلِ، وَبِتَصَفَّحِ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ وَالْغَائِبُ وَالشَّهِيدُ وَالشَّرِيفُ وَالْوَضِيعُ وَالِدَنِيِّ وَالرَّفِيعُ، وَلَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٌّ وَلَا مِنْ حُمَاتِهِنَّ حَمِيمٌ، عَتَوْا مِنْكَ عَلَيَّ اللَّهُ وَجُحُودًا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَدَفَعًا لِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ!

ص: 190

وَلَا عَزْوَ مِنكَ وَلَا عَجَبَ مِنْ فِعْلِكَ، وَ أَنِّي يُرْتَجَى مِمَّنْ لَفَظَ فُوهُ أَكْبَادِ الشَّهَادَةِ وَ نَبَتَ لَحْمُهُ بِدِمَاءِ السُّعْدَاءِ وَ نَصَبَ الْحَرْبِ لِسَيْدِ الْأَنْبِيَاءِ وَ جَمَعَ الْأَحْزَابَ وَ شَدَّ هَرَّ الْحِرَابِ وَ هَزَّ السُّيُوفَ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟! أَشَدُّ الْعَرَبِ لِلَّهِ جُحُودًا وَ أَنْكَرُهُمْ لَهُ رَسُولًا وَ أَظْهَرُهُمْ لَهُ عُدُوَانًا وَ أَعْتَاهُمْ عَلَيَّ الرَّبِّ كُفْرًا وَ طُغْيَانًا؟! أَلَا إِنَّهَا نَتِيجَةُ خِلَالِ الْكُفْرِ وَ صَبُّ يَجْرَجْرِ فِي الصَّدْرِ لِقَتْلِي يَوْمَ بَدْرٍ. فَلَا يَسْتَبِطُ فِي بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ كَانَ نَظَرُهُ إِلَيْنَا شَدَّ نِفَاً وَ شَدَّ نَانًا وَ إِحْنًا وَ أَضْغَانًا يُظْهِرُ كُفْرَهُ بِرَسُولِهِ وَ يَفْصَحُ ذَلِكَ بِلِسَانِهِ فَهُوَ يَقُولُ فَرِحًا بِقَتْلِ وَآدِهِ وَ سَبِي ذَرِّيَّتِهِ غَيْرُ مُتَحَوِّبٍ وَلَا مُسْتَعْظِمٍ.

لَأَهْلُوا وَاسْتَهَلُّوا سَرَحًا

وَ لَقَالُوا يَا زَيْدُ لَا تَسْلُ

مُنْتَحِيًّا عَلَيَّ ثَنِيَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَ مُقْبَلًا رَسُولِ اللَّهِ، يَنْكُتُهَا بِمُخَصَّرَتِهِ قَدْ التَّمَعَ الشُّرُورُ بِوَجْهِهِ!

لَعَمْرِي لَقَدْ نَكَاتَ الْقُرْحَةَ وَ اسْتَأْصَدَ لِمَا الشَّافَةَ بِإِرْفَاتِكَ دَمَ سَيِّدِ بَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَابْنِ يَعْسُوبِ الْعَرَبِ وَ شَدَّ مَسِ الْ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَ هَتَمْتَ بِأَشَدِّ يَأْخِكَ وَ تَقَرَّبْتَ بِدَمِهِ إِلَيَّ الْكُفْرَةَ مِنْ أَسْدِ لِفِكَ، ثُمَّ صَدَّ رَحْتَ بِنْدَانِكَ وَ لَعَمْرِي لَقَدْ نَادَيْتَهُمْ لَوْ شَهِدُوكَ وَ وَشِيكَ تَشْهَدُهُمْ وَ لَنْ يَشْهَدُوكَ وَ لَتَوَدُّ يَمِينُكَ كَمَا زَعَمْتَ شَدَّ لَتَّ بِكَ عَنِ مَرْفَقِهَا وَ جَدَّتْ وَ أَحْبَبْتَ أُمَّكَ لَمْ تَحْمِلْكَ وَ أَبَاكَ لَمْ يَلِدْكَ حِينَ تَصِيرُ إِلَيَّ سَخَطِ اللَّهِ وَ يُخَاصِمُكَ رَسُولُ اللَّهِ.

اللَّهُمَّ خُذْ بِحَقِّنَا وَ انْتَقِمْ مِمَّنْ ظَلَمْنَا وَ احْلُلْ غَضَبَكَ عَلَيَّ مَنْ سَفَكَ دِمَائِنَا وَ نَقَضَ ذِمَامَنَا وَ قَتَلَ حُمَاتِنَا وَ هَتَكَ عَنَّا سُدُولَنَا!

وَ فَعَلْتَ فَعَلْتِكَ النَّبِيِّ فَعَلْتَ وَ مَا فَرَيْتَ إِلَّا جِلْدَكَ وَ مَا جَزَزْتَ إِلَّا لِحْمَكَ! وَ سَرَدُ

عَلِي رَسُولِ اللَّهِ بِمَا تَحَمَّلْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ وَانْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ وَ سَدَّ فِكَتَ مِنْ دِمَائِ عَثْرَتِهِ وَ لَحَمَتِهِ حَيْثُ يَجْمَعُ بِهِ شَمْلُهُمْ وَيَلْمُ شَعْنَهُمْ وَيَنْتَقِمُ مِنْ ظَالِمِهِمْ وَيَأْخُذُ لَهُمْ بِحَقِّهِمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ فَلَا يَسُدُّ بَمَقْرَنِكَ الْفَرْحَ بِقَتْلِهِ وَلَا تَحْسَدُ بَنَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزِّقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ.

وَ حَسَدُكَ بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ حَاكِمًا وَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَصِيصًا وَ بِجَبْرَيْلَ ظَهِيرًا وَ سَيَعْلَمُ مِنْ بَوَّأِكَ وَ مَكَّنِكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ أَنْ يَسَّ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا وَ أَيُّكُمْ شَرُّ مَكَانًا وَ أَضْلُ سَبِيلًا.

وَ مَا اسْتِصَّ عَارِي قَدْرِكَ وَ لَا اسْتِعْظَمِي تَقْرِيكَ تَوْهُمًا لِانْتِجَاعِ الْخِطَابِ فِيكَ بَعْدَ أَنْ تَرَكْتَ عُيُونَ الْمُسْلِمِينَ بِهِ عَبْرِي وَ صُدُّورَهُمْ عِنْدَ ذِكْرِهِ حَرِّي، فَتِلْكَ قُلُوبٌ قَاسِيَةٌ وَ نُفُوسٌ طَاعِيَةٌ وَ أَجْسَامٌ مَحْشُوءَةٌ بِسَخَطِ اللَّهِ وَ لَعْنَةِ الرَّسُولِ، قَدْ عَشَّشَ فِيهِ الشَّيْطَانُ وَ فَرَّخَ، وَ مِنْ هُنَاكَ مِثْلَكَ مَا دَرَجَ وَ نَهَضَ.

فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَسَدِ بَاطِ الْأَنْبِيَاءِ وَ سَلِيلِ الْأَوْصِيَاءِ بِأَيْدِي الطُّلُقَاءِ الْخَبِيثَةِ وَ نَسْلِ الْعَهْرَةِ الْفَجْرَةِ تَنْطِفُ أَكْفُهُمْ مِنْ دِمَائِنَا وَ تَتَحَلَّبُ أَفْوَاهُهُمْ مِنْ لُحُونِنَا، وَ لِلْجُنَّةِ الرَّكِيَّةِ عَلَي الْجُيُوبِ الضَّاحِيَةِ تَنْتَابُهَا الْعَوَاسِلُ وَ تُعَفِّرُهَا الْفِرَاعِلُ!

فَلَيْنَ اتَّخَذْتُنَا مَغْتَمًا لَتَتَّخِذُنَا وَشِيكًا مَغْرَمًا حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَ مَا اللَّهُ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ؛ وَ إِلَيَّ اللَّهُ الْمُشْتَكِي وَ الْمُعْوَلُ وَ إِلَيْهِ الْمَلْجَأُ وَ الْمَوْلُ؛ ثُمَّ كَيْدُكَ وَ اجْهَدُ جُهْدَكَ! فَوَالَّذِي شَرَّفْنَا بِالْوَحْيِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبُوءَةِ وَ الْإِنْتِجَاعِ، لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا وَ لَا تَبْلُغُ غَايَتَنَا وَ لَا تَمُحُوا ذِكْرَنَا وَ لَا يُرْحَضُ عَنْكَ عَاظُهَا! وَ هَلْ رَأَيْتَ إِلَّا فَنَدًا، وَ أَيَّامَكَ إِلَّا عَدَدًا،

وَ جَمْعُكَ إِلَّا بَدَدٌ، يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِي: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ الظَّالِمِ العَادِي؟!!

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حَكَمَ لِأَوْلِيَائِهِ بِالسَّعَادَةِ وَ خَتَمَ لِأَصْدِقِيَائِهِ بِبُلُوغِ الْإِرَادَةِ وَ نَقَلَهُمْ إِلَى الرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ الرِّضْوَانِ وَ الْمَغْفِرَةِ، وَ لَمْ يَشَقِّ بِهِمْ عَنَّا وَ لَا ابْتَلَى بِهِمْ سِوَاكَ، وَ نَسَّأَلُهُ أَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الْأَجْرَ وَ يُجْزِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ وَ الدُّخْرَ، وَ نَسَّأَلُهُ حُسْنَ الْخِلَافَةِ وَ جَمِيلَ الْإِنَابَةِ، إِنَّهُ رَحِيمٌ وَ دُودٌ.

خطبه آتشین و بلند پایه بی بی زینب سلام الله عليها همه نقشه شوم یزیدیان را نقش بر آب کرد و جو آلوده شام را عوض کرد بطوری که یزید اظهار پشیمانی کرد و همه گناهان را بر گردن ابن زیاد نهاده و او را لعنت می کرد. (24)

حضرت رقیه علیها السلام در عاشورا

در بعضی روایات آمده است: حضرت سکینه علیها السلام در روز عاشورا به خواهر سه ساله ای (که به احتمال قوی همان رقیه علیها السلام باشد) گفت: «بیا دامن پدر را بگیریم و نگذاریم برود کشته شود» .

امام حسین علیه السلام با شنیدن این سخن بسیار اشک ریخت و آنقدر رقیه علیها السلام صدا زد: «بابا! مانعت نمی شوم. صبر کن تا ترا ببینم». امام حسین علیه السلام او را در آغوش گرفت و لبهای خشکیده اش را بوسید. در این هنگام آن نازدانه ندا در داد که:

الْعَطَشُ الْعَطَشُ، فَإِنَّ الظُّمَأَ قَدْ أَحْرَقَنِي بِأَبَا بَسِيَارٍ تَشْنَعُهُ، شَدَّتْ تَشْنُجِي جِغْرَمٍ رَا آتَشَ زِدَهُ اسْت. امام حسین علیه السلام به او فرمود «کنار خیمه بنشین تا برای تو آب بیاورم». آنگاه امام حسین علیه السلام برخاست تا به سوی میدان برود، باز هم رقیه علیها السلام دامن پدر را گرفت و با گریه گفت: يَا أَبَتَ آئِنَ تَمْضِي

بابا جان کجا می روی؟ چرا از ما بریده ای؟ امام علیه السلام یک بار دیگر او را در آغوش گرفت و آرام کرد و سپس با دلی پُر خون از او جدا شد.

آخرین دیدار امام حسین علیه السلام با حضرت رقیه علیها السلام

وداع امام حسین علیه السلام در روز عاشورا با اهل بیت علیهم السلام صحنه ای بسیار جانسوز بود، ولی آخرین صحنه دلخراش و جگرسوز، وداع ایشان با دختری سه ساله بود که ذیلاً می خوانیم:

هلال بن نافع، که از سربازان دشمن بود، می گوید: من پیشاپیش صف ایستاده بودم. دیدم امام حسین علیه السلام، پس از وداع با اهل بیت خود، به سوی میدان می آید. در این هنگام ناگاه چشمم به دختری افتاد که از خیمه بیرون آمد و با گامهای لرزان، دوان دوان به دنبال امام حسین علیه السلام شتافت و خود را به آن حضرت رسانید. آنگاه دامن آن حضرت را گرفت و صدا زد:

يا أَبَه! أَنْظِرْ إِلَيَّ فَإِنِّي عَطْشَانٌ.

بابا جان، به من بنگر، من تشنه ام.

شنیدن این سخن کوتاه ولی جگرسوز از زبان کودکی تشنه کام، مثل آن بود که بر زخمهای دل داغدار امام حسین علیه السلام نمک پاشیده باشند. سخن او آنچنان امام حسین علیه السلام را منقلب ساخت که بی اختیار اشک از دیدگانش جاری شد. با چشمی اشکبار به آن دختر فرمود:

اللَّهُ يَسْقِيكَ فَإِنَّهُ وَكَيْلِي. دخترم، می دانم تشنه هستی خدا ترا سیراب می کند؛ زیرا او وکیل و پناهگاه من است.

هلال می گوید: پرسیدم «این دخترک که بود و چه نسبتی با امام حسین علیه السلام داشت؟»

به من پاسخ دادند: او رقیه علیها السلام دختر سه ساله امام حسین علیه السلام است. (25)

به یاد لب

تشنه پدر آب نخورد!

عصر عاشورا که دشمنان برای غارت به خمیه ها ریختند، در درون خیمه ها مجموعاً 23 کودک از اهل بیت علیهم السلام را یافتند.

به عمر سعد گزارش دادند که این 23 کودک، بر اثر تشنگی در خطر مرگ هستند.

عمر سعد اجازه داد به آنها آب بدهند. وقتی که نوبت به حضرت رقیه علیها السلام رسید آن حضرت ظرف آب را گرفت و دوان دوان به سوی قتلگاه حرکت کرد. یکی از سپاهیان دشمن پرسید: کجا می روی؟ حضرت رقیه علیها السلام فرمود: «بابایم تشنه بود. می خواهم او را پیدا کنم و برایش آب ببرم».

او گفت: آب را خودت بخور. پدرت را با لب تشنه شهید کردند!

حضرت رقیه علیها السلام در حالیکه گریه می کرد، فرمود: «پس من هم آب نمی آشامم».

کودکی دامان پاکش شعله آتش گرفت

گفت با مردی بکن خاموش دامان را

دامنش خاموش چون شد، گفت با مرد عرب

کن تو سیراب از کرم این کام عطشان مرا

آب داد او را ولی گفتا نخواهم خورد آب

تشنه لب کشتند این مردم عزیزان مرا

نیز در کتاب مفاتیح الغیب ابن جوزی آمده است که، صالح بن عبدالله می گوید: موقعی که خیمه ها را آتش زدند و اهل بیت علیهم السلام رو به فرار نهادند، دختری کوچک به نظرم آمد که گوشه جامه اش آتش گرفته، سراسیمه می گریست و به اطراف می دوید و اشک می ریخت. مرا به حالت او رحم آمد. به نزد او تاختم تا آتش جامه اش را فرو نشانم. همین که صدای سم اسب مرا شنید اضطرابش بیشتر شد. گفتم: ای دختر، قصد آزارت ندارم. بناچار با ترس ایستاد. از

ص: 195

اسب پیاده شدم و آتش جامه اش را خاموش نمودم و او را دلداري دادم. يك مرتبه فرمود: اي مرد، لبهائيم از شدت عطش كبود شده، يك جرعه آب به من بده. از شنيدن اين كلام رقتي تمام به من دست داده ظرفي پُر از آب به او دادم. آب را گرفت و آهي كشيد و آهسته رو به راه نهاد. پرسيدم: عزم كجا داري؟ فرمود: خواهر كوچكتري دارم كه از من تشنه تر است. گفتم: مترس، زمان منع آب گذشت، شما بنوشيد. گفت: اي مرد، سؤالي دارم، بابايم حسين عليه السلام تشنه بود، آيا آبش دادند يا نه؟! گفتم: اي دختر نه والله، تا دم آخر مي فرمود: «أَسْقُونِي شَرِبَةً مِنَ الْمَاءِ» .

مي فرمود: يك شربت آب به من بدهيد، ولي كسي او را آبش نداد بلكه جوابش را هم ندادند.

وقتي كه آن دختر اين سخن را از من شنيد، آب را نياشاميد، و بعضي از بزرگان مي گویند اسم او حضرت رقيه خاتون عليها السلام بوده است. (26)

به یاد رقيه عليها السلام در مدينه

روايت شده است هنگامي كه حضرت زينب عليها السلام با همراهان به مدينه بازگشت، زنهاي مدينه براي عرض تسليت به حضور ايشان آمدند. حضرت زينب عليها السلام تمامي حوادث جانسوز كربلا و كوفه و شام را براي آنها بيان مي كرد، و آنها مي گريستند تا اينكه به ياد حضرت رقيه عليها السلام افتاد و فرمود:

اما مصيبت رحلت حضرت رقيه عليها السلام در خرابه شام كرم را خم و مويم را سفيد كرد. زنها وقتي اين سخن را شنيدند، صدايشان به شيون و ناله و گريه بلند شد، و آن روز به ياد رنجهاي جانگداز حضرت رقيه عليها السلام بسيار

ماجراي حضرت رقيه خاتون عليها السلام

امام حسين عليه السلام دختر كوچكي داشتند كه او را بسيار دوست مي داشت و او نيز پدر را بسيار دوست مي داشت نامش رقيه و 3 سال داشت و همراه اسيران در شام به سر مي برد و از فراق پدر، شب و روز گريه مي كرد، شبي پدر را در خواب ديد، وقتي كه از خواب بيدار شد، بي تايي شديدتي كرد و گفت: «پدرم را بياوريد، نور چشمم را مي خواهم». اهل بيت عليهم السلام هر چه را او نوازش دادند تا آرام شود آرام نگرفت و آنچنان با سوز گريست كه همه اهل بيت عليهم السلام به گريه افتادند و بصورتشان مي زدند و خاك بر سر مي ريختند و موهاي خود را پريشان مي كردند يزید صدای گریه آنها را شنید گفت: چه خبر است؟ جریان را به او گفتند گفت: سر پدرش را براي او ببريد و جلو او بگذاريد تا آرام شود.

سر بریده امام حسين عليه السلام را در میان طبقي گذاشتند و روي آن را با حوله اي پوشانند و نزد رقيه آوردند و جلو او گذاشتند.

رقيه گفت: اين چيست؟ من پدرم را مي خواهم، غذا نمي خواهم، گفتند: پدر تو در همين جاست، رقيه حوله را برداشت، ناگهان سر بریده اي را ديد گفت اين سر كيست؟ گفتند: سر پدرت مي باشد.

سر را برداشت و به سينه اش چسباند و مي گريست و چنين مي گفت:

اي بابا جان چه كسي تو را به خونت رنگين کرده؟ بابا جان چه كسي رگهاي گلويت را بریده؟ بابا جان چه كسي مرا در كودكي يتيم كرد؟ بابا جان دختر بي بابا به كه پناه برد تا بزرگ شود؟ بابا جان كاش نابينا بودم و

این منظره را نمی دیدم، بابا جان کاش خاک را بالش زیر سر قرار می دادم، ولی محاسن تو را خضاب شده به خون نمی دیدم.

آنقدر درد دل کرد تا وقتی او را حرکت دادند دریافتند که جان به جانان سپرده.

یزید دستور داد بیکر پاک رقیه را غسل دادند و کفن نموده و به خاک سپردند. (28)

مقدمات سفر اهل بیت علیهم السلام از شام به مدینه و فراق حضرت رقیه

خطبه های امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام و جریانات دیگر باعث شد که مردم تغییر جهت دادند و یزید از ترس شورش مردم و اغفال آنها اظهار پشیمانی کرد و ابن زیاد را قاتل معرفی می کرد. از سوی دیگر به اهل بیت اظهار محبت می کرد و حتی به آنها اجازه داد که از دمشق برای امام حسین علیه السلام و شهدای کربلا عزاداری کنند.

و بعد جریان به گونه ای شد که یزید، ماندن اهل بیت امام حسین علیه السلام را در شام خطرناک دانست و در بازگرداندن آنها به وطن خودشان مدینه شتاب نمود.

بعضی گفته اند: هنگام بیرون آمدن از شام، زینب علیها السلام و همراهان به یاد رقیه افتادند، زینب علیها السلام به زندهای شام که به بدرقه آنها آمده بودند فرمود: ما از میان شما می رویم ولی یک دختر خردسال را در میان شما گذاشتیم او در این شهر غریب است کنار قبر او بروید و او را فراموش نکنید. زینب علیها السلام و همراهان تا دیوارهای شام دیده می شد بیاد رقیه اشک می ریختند آن دخترک ستمدیده که هنگام آمدن به شام بلبل اهل بیت بود و همواره سراغ بابا را می گرفت ولی اکنون خاموش شده و در میان کاروان نیست.

کاروان به قصد مدینه حرکت می کرد وقتی به

دو راهی رسیدند يك راه به طرف كربلا و يك راه دیگر به طرف مدینه می رفت به راهنما گفتند ما را از راه كربلا عبور بده تا پس از زیارت قبور شهیدان از آنجا به سوی مدینه برویم.

بی بی زینب علیها السلام به سوی قتلگاه برادر حرکت کرد و به اتفاق اهل بیت به عزاداری پرداختند، حضرت زینب با صدای جانکاه که دلها را جریحه دار می کرد می فرمود: ای وای برادرم حسین جان، ای وای ای محبوب دل پیامبر خدا، ای فرزند مکه و منی، گفت و گفت تا کنار قبر بی هوش به زمین افتاد و زنها اجتماع کردند آب به صورت زینب می پاشیدند تا به هوش آمد و همواره به عزاداری پرداختند.

(29)

امام زمان علیه السلام در مصیبت عمه اش حضرت زینب علیها السلام، خون می گیرد

حاج ملا سلطان علی، روضه خوان تبریزی، که از جمله عبّاد و زهاد بوده، گوید: در خواب مشرف به محضر والای امام زمان علیه السلام شدم، عرض کردم: مولانا! آنچه در زیارت ناحیه مقدسه ذکر شده است که می فرماید: «فَلَا تُدْبِتُّكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً وَ لَا بُكَيْنَ عَلَیْكَ بَدَلُ الدَّمُوعِ دَمًا» صحیح است؟

فرمودند: بلی!

عرض کردم: آن مصیبتی که در سوگ آن به جای اشک، خون گریه می کنید کدام است؟ آیا مصیبت علی اکبر علیه السلام است؟

فرمودند: نه! اگر علی اکبر علیه السلام زنده بود او هم در این مصیبت، خون گریه می کرد!

گفتم: آیا مقصود مصیبت حضرت عباس علیه السلام است؟

فرمودند: نه بلکه اگر حضرت عباس علیه السلام هم در حیات بود او نیز در این مصیبت خون گریه می کرد.

گفتم: لابد مصیبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام است؟

فرمودند:

نه! حضرت سیدالشهداء علیه السلام هم اگر در حیات بود، در این مصیبت خون گریه می کرد.

پرسیدم: پس این کدام مصیبت است؟

فرمود: آن مصیبت اسیری زینب علیها السلام است. (30)

سفارش و توسل

آیت الله حاج میرزا احمد سیبویه، ساکن تهران، از آقای شیخ حسین سامرای که از اتقیای اهل منبر در عراق بودند، نقل کردند:

در ایامی که در سامرا مشرف بودم روز جمعه ای طرف عصر به سرداب مقدس رفتم. دیدم غیر از من احدی نیست. حالی پیدا کرده و متوجه مقام صاحب الأمر - صلوات الله علیه - شدم. در آن حال صدایی از پشت سر شنیدم که به فارسی فرمود: به شیعیان و دوستان بگویند که خدا را به حق عمه ام حضرت زینب - سلام الله علیها - قسم دهند که فرج مرا نزدیک گرداند. (31)

کرامت حضرت رقیه علیها السلام

حجت الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمود شریعت زاده خراسانی، طی نامه ای در تاریخ دوم جمادی الثانیة 1418 ه. ق نقل کرامت حضرت رقیه به دفتر انتشارات مکتب الحسین علیه السلام ارسال نموده و مرقوم داشته اند:

روزی وارد حرم حضرت رقیه علیها السلام شدم. دیدم جمعی مقابل ضریح مقدس مشغول زیارت خواندن و عزاداری می باشند و مداحی با اخلاص به نام حاج نیکویی مشغول روضه خوانی است از او شنیدم که می گفت:

خانه های اطراف حرم را برای توسعه حرم مطهر خریداری می نمودند. یکی از مالکین که یهودی یا نصرانی بود، به هیچ وجه حاضر نبود خانه خود را برای توسعه حرم بفروشد. خریداران حاضر شدند که حتی به دو برابر و نیم قیمت خانه را از او بخرند، ولی وی نفروخت. بعد از مدتی زن صاحب خانه حامله شده

و نزدیک وضع حمل وی می شد. او را نزد پزشک معالج می بردند، بعد از معاینه می گوید: بچه و مادر، هر دو در معرض خطر می باشند و خانم باید زیر نظر ما باشد. قبول کردند، تا درد زایمان شروع شد. صاحب خانه می گوید: همسر را به بیمارستان بردم و خودم برگشتم و آمدم درب حرم حضرت رقیه علیها السلام و به ایشان متوسل شدم و گفتم اگر همسر و فرزندم را نجات دادی و شفای آنان را از خدا خواستی و گرفتی خانه ام را به تو تقدیم می کنم.

مدتی مشغول توسل بودم، بعد به بیمارستان رفتم و دیدم همسر روی تخت نشسته و بچه در بغلش سالم است. همسر گفت: کجا رفتی؟ گفتم رفتم جایی کاری داشتم. گفت: نه، رفتی متوسل به دختر امام حسین علیه السلام شدی! گفتم از کجا می دانی؟ زن جواب داد: من، در همان حال زایمان که از شدت درد گاهی بیهوش می شدم، دیدم دختر بچه ای وارد اطاق بیمارستان شد و به من گفت: ناراحت مباش، ما سلامتی تو و بچه ات را از خدا خواستیم، فرزند شما هم پسر است، سلام مرا به شوهرت برسان و بگو اسمش را حسین بگذارد! گفتم: شما کی هستید؟ گفت: من رقیه دختر امام حسین علیه السلام هستم.

بعد از روضه خوانی از مداح مذکور (حاجی نیکویی) سؤال کردم این داستان را از که نقل می کنی؟ در جواب گفت: از خادم حرم حضرت رقیه علیها السلام نقل می کنم، که خود از اهل تسنن می باشد و افتخار خدمتگزاری در حرم نازدانه امام حسین علیه السلام را دارد و پدرش هم از خادمین حرم حضرت رقیه علیها السلام

بوده است.

عبرت خانه

زائرین قبر من این شام عبرت خانه است

مدفنم آباد و قصر دشمنم ویرانه است

دختری بودم سه ساله، دستگیر و بی پدر

مرغ بی بال و پری را از قفس کاشانه است

بود سلطانی ستمگر صاحب قدرت یزید

فخر می کرد او که مستم در کفم پیمانہ است

داشت او کاخی مجلل، دستگاہی باشکوه

خود چه مردی کز غرور سلطنت دیوانہ است

داشتم من بستری از خاک و بالینی ز خشت

همچو مرغی کوبسا محروم ز آب و دانه است

تکیه می زد او به تخت سلطنت با کبر و جد

این تکبر ظالمان را عادت روزانه است

من به دیوار خرابه می نهادم روی خود

زین سبب شد رو سفیدم، شهرتم شاهانه است

بر تن رنجور من شد کهنه پیراهن کفن

پر شکسته بلبل را این خرابه لانه است

محو شد آثار او، تابنده شد آثار من

ذلت او عزت من هر دو جاویدانه است

(کهنمویی) چشم عبرت باز کن، بیدار شو!

هر که از اسرار حق آگه نشد بیگانه است

در مناقب و مصائب عصمت صغری زینب کبری

صبر از زبان عجز ثنا خوان زینب است

عقل بسیط واله و حیران زینب است

هر آیه در صحایف علوی به وصف صبر

نازل بر انبیا شده در شأن زینب است

ایوب صابر است و لکین در این مقام

انصاف ده که ریزه خور خوان زینب است

در قتلگاه جسم برادر به روی دست

بگرفت کای خدای من، این جان زینب است

قربانی تو است بکن از کرم قبول

کاری چنین به عهده ایمان زینب است

در خطبه اش که کوفه از آن شد سکوت محض

گفتی

ص: 202

که ممکنات به فرمان زینب است

ابن زیاد شوم به دارالاماره اش

رسوا از منطق شرر افشان زینب است

با این که با عیال برادر به شهر شام

در دست اهل ظلم گریبان زینب است

بر همزن اساس جفا کاری یزید

لحن بلیغ و نطق درخشان زینب است

افزون بود ز حوصله خلق عالمی

درد و غمی که در دل سوزان زینب است

در ماتم حسین پریشانی جهان

عکسی ز حال زار پریشان زینب است

دارد «صغیر» امیدی و از روی اعتقاد

چشمش به لطف بیحد و پایان زینب است (32)

شهر شام اوج مصیبت اسارت

اینجا شرار ناله آتش بر فلک زد

اینجا عدو بر زخم پیغمبر نمک زد

از مدخل این شهر تا کنج خرابه

دشمن میان کوچه زینب را کتک زد

اینجا لباس عید پوشیدند زنها

پای سر بریده رقصیدند زنها

اینجا زدند آل علی را ظالمانه

شد بسته بر يك ريسمان ده نازدانه
با دست بسته كودكي نقش زمين شد
برداشتند او را ولي با تازيانه
اينجا سر راه اسيران ايستادند
اينجا به زين العابدين دشنام دادند
اينجا به نوك نيزه ها هجده قمر بود
خورشيد زهرا جلوه گر از طشت زر بود
لبهاي خونينش بهم مي خورد اما
چشمش به سوي زينب خونين جگر بود
او با لب خونين دم از محبوب مي زد
دشمن به پاسخ بر دهانش چوب مي زد
اينجا عدو ظلم و ستم همواره کرده
با چوب، زخم بغض دل را چاره کرده
زينب که صبر از صبر او مي برد حيران
در پاي طشت زر گريان پاره کرده
مي رفت چون بالا و پايين چوب كينه
مي زد به روي ماه خود سيلبي سكينه(33)

مرثيه

مجلس يزيد لعنة الله عليه در شام

میان طشت زر خونین گلي بود

کنارش داغدیده بلبلي بود

چه بلبلي، بلبلي شیرین زباني

نه او را لانه اي، نه آشياني

اگر چه سرفرو در زیر پر داشت

نظر گاهي میان طشت زر داشت

که ناگه دید گلچين ستمگر

گل سرخش نمود از چوب پر پر

بگفتا با دل پر غصه زينب

مزن چوب جفا ظالم بر اين لب

مزن ظالم که او از ره رسیده

لبان غنچه اش زهرا مکیده

مزن چوب ستم را بر سر او

به پيش دیدگان خواهر او (34)

والسلام

پاورقي ها

(1) زاد المعارف ص 22.

(2) تفسير نور الثقلين ج 5 ص 376-377.

(3) به نقل از فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفى ص 854 و دختران فاطمه زهرا، رسولي محلاتي، ص 270.

(4) به نقل از دختران فاطمه زهرا، رسولي محلاتي، ص 270.

- (5) نقل از کتاب ریاحین الشریعه ج 3، ص 54.
- (6) فاطمه زهرا و دختران آن حضرت، ص 273.
- (7) فاطمه زهرا، رسولي محلاتي، ص 285.
- (8) شرح نهج البلاغه، 4 جلدی قدیم، ج 2، ص 104.
- (9) أساور من ذهب، ص 31، به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 2، ص 104.
- (10) إعلام الوری، ج 1، ص 396.
- (11) أساور من ذهب نقل از سیره و سیمای امام حسین، علامه جلالی، ص 29 و عظمت حسین بن علی، زنجانی، ص 103.
- (12) به نقل از أساور من ذهب در احوالات حضرت زینب علیها السلام، تألیف آیت الله شیخ مهدی نجفی (ره).
- (13) لهوف، ص 201.
- (14) نقل شده از نورالابصار، چاپ دارالفکر، ص 203.
- (15) نقل از تاریخ طبری، ج 4،

- (16) به نقل از مقاتل الطالبین، طبع نجف، ص 82 و 83.
- (17) نقل از نفس المهموم، صفحه 200.
- (18) لهوف، ص 85 و نفس المهموم، ص 213.
- (19) ریاحین الشریعة ج 3 ص 188.
- (20) سوگنامه آل محمد، محمدی اشتهاردی، ص 437، به نقل از مثیر الاحزان، ص 96.
- (21) لهوف، ص 174 و نفس المهموم، ص 239.
- (22) سوره شعراء، آیه 227.
- (23) معالی السبطين، ج 2، ص 156، به روایت کبریت الاحمر، ص 253، علامه محمد باقر بیرجندی، ص 253.
- (24) ترجمه لهوف، ص 181 و 186.
- (25) سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیها السلام ص 22 به نقل از الوقایع والحوادث محمد باقر ملبوبی، ج 3 ص 192.
- (26) حضرت رقیه علیها السلام، شیخ علی فلسفی ص 13.
- (27) حضرت رقیه علیها السلام، نوشته حجة الاسلام شیخ علی فلسفی ص 48، به نقل از ناسخ التواریخ، ص 507.
- (28) به نقل از منتخب طریحی مطابق نقل معالی السبطين، ج 2 ص 170.
- (29) ترجمه لهوف، ص 196 و ناسخ التواریخ، ج 2 ص 473.
- (30) شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام، آقای قاضی زاهدی، صفحه 145، به نقل از عبقری الحسان مرحوم نهاوندی.
- (31) شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام، ج 1، ص 251.
- (32) مصیبت نامه صغیر اصفهانی صفحه 196.
- (33) غلامرضا سازگار (میثم)، سحاب اشک، ص 52.
- (34) عبدالحسین رضایی خراسانی.

مشخصات کتاب

نویسنده: ناهید طیبی

ناشر: مجله حوزه

در دامان خورشید و ماه

رقیه مرواریدی بود که در صدف رسالت نمایان شد و در مدت کوتاه عمر خویش چهره تابناک و درخشانی را در دل تاریخ به ودیعه نهاد. او

دختر رسالت بود

ص: 205

و در دامان مادر احسان، حضرت خدیجه(س)، رشد یافته و بالنده شد. برخی از مورخان او را دختر خدیجه خوانده و بر این باورند که پدرش یکی از همسران پیشین خدیجه بوده است ولی با اندک تأمل در روایات و کتب تاریخی شیعه و اهل سنت در می یابیم که او دختر پیامبر(ص) است. احمد خلیل جمعه در کتاب «نساء اهل البیت» می نویسد: «رقیه بنت رسول الله الهاشمیه و...»(2) و در ذیل این مطلب نام مورخان و محدثان بزرگی را ذکر می کند که رقیه را دختر پیامبر(ص) می دانند و با ذکر «هاشمیه» نسب شریف این بانو را بیان می کند. در طبقات ابن سعد نیز فرزندان پیامبر(ص) این گونه بیان شده اند: «... و اکبر بناته زینب، ثم رقیة و قیل رقیة ثم زینب و ام کلثوم و فاطمة هؤلاء كلهم من خدیجة ولدوا بمكة» و بزرگترین دختر [پیامبر] زینب است و بعد رقیه و گفته شده است که بزرگترین رقیه است و سپس زینب و ام کلثوم و فاطمه و اینها (فرزندان) همگی از خدیجه بوده و در مکه به دنیا آمده اند. (3) در کتابهای روایی می بینیم که نام رقیه به عنوان یکی از دختران پیامبر(ص) آمده است. از جمله در کتاب بحار الانوار به نقل از مناقب ابن شهر آشوب می خوانیم که: «أولاده: وُلِدَ من خدیجة القاسم و عبدالله و هما الطاهر و الطیب و اربع بنات: زینب و رقیة و ام کلثوم و هي آمنة و فاطمة و هي ام ایها و...»(4) فرزندان پیامبر(ص): قاسم و عبدالله که طیب و طاهر نام داشتند و چهار دختر به

نامهای زینب و رقیه و ام کلثوم (آمنه) و فاطمه _ که او را أم ابیها می نامیدند _ از خدیجه (س) متولد شده اند و ...» در همین کتاب از قول چهار کتاب روایی می نویسد که رقیه و زینب دختر خواندگان پیامبر (ص) از «جحش» هستند و دختران پیامبر (ص) نیستند. با توجه به کثرت روایاتی که رقیه و زینب را دختران پیامبر (ص) می داند در مقابل این چهار مورد، که «بلاذری» نیز از این جمله است، مشخص می گردد که رقیه دختر پیامبر (ص) است و مادر بزرگوارش نیز حضرت خدیجه است. شناخت افراد با توجه به نسب و حسب آنها از سنتهای دیرینه تاریخ نگاران بوده است. و همواره آشنایی با مردان و زنان بزرگ تاریخ یا از طریق نسب شریف آنان بوده و یا به وسیله دقت در ویژگیهای والا و صفات آسمانی آنان صورت می گرفته است. رقیه، گل بوستان رسالت، در مرحله اول شناخت، نیازی به توضیح و بیان ندارد چرا که رسول رحمت (ص)، بهترین آفریده حق، پدر اوست؛ «آفتاب آمد دلیل آفتاب». سخن از عظمت و شرافت کسی که شرف ریزه خوار خوان اوست و کسی که آفرینش به طفیل و بهانه خلقت او ایجاد شد و هستی در خال لب او تفسیر می گردد، فرصتها می طلبد و نوشتنهای بی انتها، از این رو ما قلم خویش را در می کشیم و دریایی را با قطره ای _ که همانا واژه های نارسای ماست _ تعریف نمی کنیم و به شعر حافظ بسنده می کنیم که: شهسوار من که مه آینه دار روی اوست تاج خورشید بلندش خاک نعل مرکب است

گفتنی است که برخی از ادیبان و مفسران اشعار حافظ «شهبوار» را پیامبر گرامی اسلام دانسته و ماه، که آئینه دار روی اوست، را به مولی الموحدين حضرت علي(ع) تعبیر کرده و به تأویل برده اند و حق هم جز این نیست. (5) مادر بزرگوار رقیه، خدیجه(س) است که در جای جای تاریخ صدر اسلام قدمهای استوار و بلند او دیده می شود. اولین زن مسلمان، اولین نمازگزار و اولین قلبی که برای میهمان حرا، حضرت محمد(ص)، تپید و با طپش خود قلب اسلام را حیاتی دوچندان بخشید. رسول خوبیها در مورد خدیجه(س) می فرماید: آنگاه که همه مرا تکذیب کردند او مرا تصدیق کرد و آنگاه که همه از من دوری می کردند او مرا حمایت کرد. همانا او زن پربرکتی بود... (6) در روایات آمده است که هرگاه دوستان خدیجه(س)، پاك بانوي بهشتي به خدمت پیامبر(ص) می رسیدند مورد احترام فراوان و اکرام حضرت ختمی مرتبت قرار می گرفتند(7) زیرا حضرت همیشه دین اسلام را مدیون ایثارگریهای او می دانست. در کتب اهل سنت نیز به این نکته اشاره کرده و می نویسند: یثني عليها، یفضلها علي سائر امّهات المؤمنین و یبالغ فی تعظیمها و... (8) پیامبر گرامی اسلام خدیجه(س) را ستایش می کرد و بر سایر همسران خویش برتری می داد و در بزرگداشت وی بسیار کوشا بود. از بانوی نیایش و ایثار سخن گفتن نیز مجال فراوان می طلبد و ما به همین مختصر بسنده می کنیم و به بررسی زندگانی نورانی رقیه دختر رسول خدا(ص) می پردازیم تا از خرمن خصال او خوشه ای برچینیم.

تولد يك گل در بوستان رسالت

در مورد تاریخ تولد رقیه، تاریخ

ص: 208

سکوت کرده است. همان گونه که تاریخ تولد و وفات بسیاری از مادران و همسران و دختران ائمه(ع) مشخص نیست و اگر هم تاریخی در دست باشد مورد اختلاف بوده و اقوال گوناگون دارد، تاریخ تولد رقیه نیز از این مقوله مستثنی نبوده و نیست و شاید بی مهري زمان جاهلیت نسبت به زنان و یا غیرت ناموسی در پاره ای از خانواده ها و یا بی اهمیتی نسبت به سرنوشت دختران و زنان علت این شکاف و خلأ تاریخی شده باشد. به هر حال با جستجوی دقیق تر در ژرفای تاریخ مدون اسلام می توان حدود تاریخ تولد پرشکوه افرادی چون رقیه را یافت. دانستیم که رقیه دومین دختر پیامبر(ص) و چهارمین فرزند آن بزرگوار است و می دانیم که پیامبر(ص) و حضرت خدیجه(س) پانزده سال قبل از بعثت ازدواج کردند و در آن زمان حضرت خدیجه(س) چهل ساله و پیامبر(ص) بیست و پنج ساله بودند. (9) با توجه به دو مطلب فوق تاریخ میلاد رقیه به بیشتر از ده سال قبل از بعثت نمی رسد اما نکته دیگری در کتابها ذکر شده است که ما را به تاریخ دقیق تري نزدیک می کند و آن اینکه رقیه در حباله نکاح عتبه بن ابی لهب بوده است و قبل از بعثت این عقد خوانده شده بود. طبق نقل تاریخ، در سال سوم بعثت، پیامبر(ص) با آیه شریفه «و انذر عشیرتک الاقرین» دعوت سري خویش را از خانه ارقم بن ارقم به دعوت آشکارا برای قریش و خانواده خویش تبدیل نمود و با برپا کردن يك میهمانی تصمیم به دعوت علنی گرفت. در مجلس اول ابولهب

مانع اجرائی تصمیم حضرت شد و پیامبر (ص) شب بعد میهمانی دیگری ترتیب داده و اعلام نبوت نموده و حتی وصی و جانشین بر حق خویش، علی (ع)، را نیز معرفی نمود. پس از آزار فراوان ابولهب در همان اوایل دعوت آشکار پیامبر (ص)، سوره «تبت» نازل شد (10) و ابولهب و همسرش مورد لعنة و نفرین قرار گرفتند. ام جمیل دختر حرب، خواهر ابوسفیان و همسر ابولهب بود که پس از نزول این سوره بیشتر به آزار و اذیت پیامبر (ص) پرداخت و دختران ایشان، رقیه و ام کلثوم، را که برای عتبه و عتیبه عقد کرده بود طلاق داد. او به فرزندش عتبه در مورد رقیه گفت: طَلَّقَهَا يَا بُنَيَّ فَانْهَاقًا صَبَتْ (11). پسرم او (رقیه) را طلاق بده که خردسال و کوچک است. در مفردات راغب «صبی» این گونه تعریف شده است: «الصَّبِيُّ مَنْ لَمْ يَبْلُغِ الْحُلُمَ» (12) صبی کسی است که به بلوغ نرسیده است احتلام از نشانه های بلوغ است. از سوی دیگر در کتاب مجمع البحرین آمده است: [«وَأَتَيْنَاهُ الْحَكَمَ صَبِيًا 19/16» ای الحکمة و النبوة و هو ابن ثلاث سنين (13)] یعنی آیه شریفه که در مورد حضرت یحیی (ع) می فرماید ما، در کودکی به او حکم دادیم منظور از حکم، حکمت و نبوت است و او در آن زمان سه ساله بود. در واقع صبی در آیه شریفه به کودک سه ساله اطلاق شده است. در جای دیگر می خوانیم که: «وَبِنْتُ تَسْعَ سَنِينَ لَا تَسْتَصْبِي إِلَّا أَنْ يَكُونَ فِي عَقْلِهَا ضَعْفٌ» ای لَا تُعَدُّ فِي الصَّبَايَا (14). و این عبارت که «دختر نه ساله کودک بشمار نمی رود مگر اینکه ضعف عقل

داشته باشد» یعنی [این دختر 9 ساله] جزء کودکان محسوب نمی شود. اکنون شاید بتوان با توجه به مطالب مذکور حدود سال تولد رقیه، پاک بانوی هجرت، را تخمین زده و گفت: در سال سوم هجری رقیه صبی بوده است _ و ممکن است دلیل باکره بودن وی هنگام طلاق که به اتفاق، همه مورخان ذکر کرده اند همین سن کم باشد _ و صبی طبق نظر لغت شناسان به دختر یا پسر قبل از بلوغ می گویند و بویژه در مورد دختر قبل از 9 سالگی واژه صبیبه آورده می شود. پس در سال سوم هجری حداکثر سن رقیه می توانست هشت سال باشد. و اگر چنین باشد او در سال پنجم قبل از بعثت به دنیا آمده است. البته اگر کمتر از هشت سال بگیریم با مشکل مواجه خواهیم شد زیرا رقیه و همسرش عثمان در مهاجرت اول به حبشه شرکت داشتند و این هجرت در سال پنجم بعثت صورت گرفت و بنا بر نقل تاریخ رقیه باردار بود، و فرزندش در این سفر سقط شده است پس اگر سن وی را هنگام طلاق از عتبه بن ابی لهب کمتر از هشت سال بگیریم با توجه به اینکه دو سال بعد از طلاق باردار شده است؛ سن او با مسأله بارداری از جهت علم فیزیولوژیست زنان تناسب نخواهد داشت و اما در مورد جمع مفاهیم «صبی» می توان گفت سه ساله بودن و کمتر از 9 ساله بودن دختران و نیز کمتر از سن بلوغ را می توان در یک جمله جمع کرد، و گفت که صبی یعنی به سن بلوغ نرسیده. بنابراین

رقیه پنج سال قبل از بعثت به دنیا آمده و طبق رسوم منطقه ای قبل از بلوغ و در کودکی نام او را بر عتبه بن ابی لهب گذاشته اند تا پس از بلوغ رسماً ازدواج کنند و در سال سوم یا چهارم بعثت در هشت سالگی عتبه با اصرار مادر و پدرش او را طلاق می دهد و با فاصله کمی – که در آینده توضیح خواهیم داد – به عقد عثمان در می آید و این ازدواج باید در اوایل سال چهارم بعثت باشد.

در آینه صفات

ویژگیهای والای رقیه را می توان با تدبیر و تأمل در مدت کوتاه زندگانی او دریافت و برای نسلهای آینده واگویی کرد. دوران کودکی رقیه نسبت به دیگر دختران مکه امتیاز ویژه ای دارد. او در خانه بزرگ مردی زندگی می کند که آینده بشریت در دستان توانا و قلب وسیع اوست. مردی که برای رسالت برگزیده شد و پیش از رسالت با صفت «امین» در میان مردم جاهلیت زندگی می کرد و نور ایمان به خدای یکتا و عبادتهای او در حرا قبل از بعثت مشاهده می شد. خلوتهای ملکوتی با خدا و توجه در آیات تکوینی در زندگانی پیامبر(ص) – قبل از بعثت – در تاریخ ثبت شده است و این ارتباطها به یقین جلوه ای ویژه در خانه یتیم قریش داشته است و رقیه بر سر این سفره نورانی و معنوی میهمان بوده است. او افزون بر اینکه سجایای اخلاقی پدر و صفات شایسته مادر را در نهاد خویش دارد؛ شاهد بزرگترین هدیه الهی به بشریت بوده و این هدیه به کسی جز محمد(ص)، وارث صفات

انبیاء، داده نمی شود. حضور جبرائیل، فرشته امین و حی، در خانه پیامبر (ص) و شمیم عرشی او در نورانیت سیمای آسمانی پدر، همه و همه در آینه چشمان رقیه، دختر کوچک خانه پیامبر (ص)، درخششی ناگفتنی دارد. در مورد رقیه، دختر رسالت، به چند پدیده مهم و اساسی برمی خوریم: اسلام آوردن او، بیعت و هجرت تاریخ سازش. در طبقات ابن سعد آمده است که: **أَسْلَمَتْ حِينَ أَسَلَمَتْ أُمَّهَا** خدیجه بنت خویلد و بیعت رسول الله (ص) **هي و اخواتها حين بايعة النساء، (15)** [رقیه] آن هنگام که مادرش اسلام آورد، دین اسلام را پذیرفت و با رسول خداوند (ص) در «بیعت النساء» بیعت کرد (همراه با خواهرانش). در کتب تاریخی ذکر شده است که اولین زنی که به پیامبر (ص) ایمان آورد و اسلام را به عنوان دین آسمانی پذیرفت خدیجه بنت خویلد، همسر گرامی پیامبر (ص) اسلام، بود. در واقع او اولین کسی بود که شاهد حالات معنوی و عارفانه پیامبر (ص) بود. آنگاه که پیامبر اسلام (ص) از «حرا» برمی گردد و بار نبوت و هدایت مردم را بر دوش می گیرد و حُریت را برای ابدیت به ارمغان می آورد، خدیجه آرام بخش روح و روان او بوده و با تصدیق سخنان و حیانی او از سنگینی این بار می کاهد. و دختران پیامبر (ص) به استثنای فاطمه (س) که در آن زمان به دنیا نیامده بود در همان خانه شاهد سخنان پدر و مادر بوده و همزمان با مادر صدیقه و مصدقه خود به آیین نوپای اسلام می گروند. بنا بر آنچه پیش از این در مورد تولد رقیه، **پاك بانوي هجرت و ایمان، گفتیم در هنگام بعثت، او باید پنج**

یا شش ساله باشد. ممکن است شبهه ای ایجاد شود که دختر 5 ساله تکلیف ندارد و اسلام آوردن برای او معنا ندارد. این شبهه را در چند جمله می توان پاسخ داد. اولاً اسلام در مراحل آغازین بر اساس اعتقادات و باورهای دینی مردم ابلاغ شده و فروع دینی و فقهی پس از اصول دین مطرح شد. از این رو سن تکلیف و اصلاً تکالیف تشریحی دین در روزهای اول بعثت مورد توجه نبود. رقیه همزمان با مادر و خواهران خود اعتقادات و باورهای دین مبین اسلام را می پذیرد اگرچه خردسال باشد همان گونه که حضرت علی (ع) هنگام اسلام آوردن به سن بلوغ نرسیده و با توجه به اینکه سال 30 عام الفیل به دنیا آمده بود، در ده سالگی دین اسلام را پذیرفته و ایمان آورد و نشان افتخار آفرین «اول مسلمان» را به سینه آویخت. ثانیاً مرحله اسلام و ایمان با هم متفاوت هستند. اسلام یعنی گفتن شهادتین و قبول توحید و نبوت پیامبر (ص) در مراحل اولیه تشریح دین اسلام و داشتن پدر و مادر و یا جد و جده مسلمان در مراحل بعدی و سالهای پس از تشریح و ایمان یعنی باور قلبی و التزام عملی که در پی سن تکلیف مطرح شده و مکلف باید آن را در وجود خویش نهادینه کند. اکنون که منافاتی بین سن کم رقیه و اسلام آوردن او نیافتیم به مراحل بعدی می پردازیم. در ادامه روایت می خوانیم که همزمان با خواهران خود در بیعت النساء با پیامبر اسلام (ص) بیعت کرد. بیعت با رهبری یکی از مظاهر حضور سیاسی اجتماعي مسلمانان و بویژه زنان

در صدر اسلام بود و اطاعت از ولایت و رهبری و حمایت و دفاع از دین و آیین اسلام و جان رهبر از مفاد این بیعت بود. خداوند متعال در قرآن کریم بیعت با پیامبر (ص) را در حکم بیعت با خدا دانسته و می فرماید: «انّ الذین بیایعونک انّما بیایعون اللّٰه ید اللّٰه فوق ایدیهم فمن نکث فانّما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیہ اللّٰه فسیؤتیہ اجرا عظیمًا. فتح/10» در حقیقت کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند، دست خدا بالایی دستهای آنهاست پس هر که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می شکند هر که بر پیمانش وفادار بماند به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می بخشد. و رقیه در «بیعت النساء» با رسول خدا (ص) و در واقع با خود خدا بیعت کرده و بر این پیمان تا سر حد جان پایبند بود و ما در آینده موارد وفاداری او به این پیمان را بیان می کنیم. در سال دوازدهم بعثت گروهی مرکب از دوازده نفر از مدینه حرکت کرده و در عقبه (نقطه ای در منا) با حضرت پیامبر (ص) ملاقات نموده و نخستین پیمان اسلامی بسته شد. متن این پیمان به قرار زیر بوده است: «با رسول خدا پیمان بستیم که به خدا شرک نوزیم، دزدی و زنا نکنیم، فرزندان خود را نکشیم، به یکدیگر تهمت نزنیم و کار زشت انجام ندهیم و در اعمال نیک نافرمانی نکنیم.» (16) این پیمان در اصطلاح مورخان «بیعة النساء» نام دارد. رقیه به همراه خواهران خود زینب و ام کلثوم در این

بیعت شرکت کرده و با رسول گرامی اسلام (ص) نه به عنوان پدر که به عنوان رهبر دینی و سیاسی و ولی امر خویش پیمان بست. جلوه جاودانه دیگری که به زندگی رقیه درخششی افزونتر بخشید هجرت اوست. تاریخ نگاران او را در زمره اولین مهاجران می دانند. در طول تاریخ صدر اسلام در زمان پیامبر گرامی (ص) سه هجرت اساسی صورت گرفت. هجرت اول در سال پنجم بعثت به علت آزار قریش بود. رهبر اسلام مقصد مهاجرین را با بینش و بصیرت ژرف خویش انتخاب کرده و فرمود: «اگر به حبشه سفر کنید برای شما مفید خواهد بود زیرا بر اثر وجود زمامدار نیرومند و دادگر در آنجا به کسی ستم نمی شود. آنجا خاک پاکي و درستی است و شما می توانید در آن خاک به سر برید تا خداوند فرجی برایتان برساند.» (17) تاریخ نگاران می نویسند: عثمان همراه با رقیه دختر رسول خدا به سوی حبشه هجرت کرد پس از آن به سوی مدینه هجرت کرده و چاه رومه را به قیمت بیست هزار درهم خریدند. «ذَهَبِي» مورخ شهیر اهل سنت می نویسد: «و هاجرتُ معه الي الحبشة الهجرتين جميعا» (18) و رقیه با عثمان به سوی حبشه مهاجرت کرد و در هر دو هجرت حضور داشت. این بانوی بزرگوار را «سَيِّدَةُ نَسَاءِ الْمُهَاجِرِينَ» می نامند. بنابراین در هجرت اول به حبشه و هجرت دوم حبشه و نیز هجرت مسلمانان به سوی مدینه، رقیه دختر پیامبر (ص) حضور داشته و تاریخ برخی از نکات مهم زندگانی وی را در رابطه با همین مهاجرتها ذکر می کند از جمله اینکه در هجرت اول به خاطر سختیهای راه

اولین فرزند رقیه سقط شده و او با تأثر روحی و روانی و همچنین ضعف جسمی این راه را ادامه داده و حتی این سختیها مانع هجرت‌های بعدی وی نشد. ابن سعد می‌گوید: كانت في الهجرة الاولى قد استمطت من عثمان سقطا ثم ولدت بعد ذلك ابنا سماه عبدالله. (19) در هجرت اول (رقیه) جنینی که از عثمان داشت سقط کرد و سپس پسری به دنیا آورد و نام او را عبدالله نهاد. دوری از عزیزانی چون پیامبر (ص) و حضرت خدیجه (س) و خواهران دلسوز و نیز غربت و تنهایی و از دست دادن فرزند و مشکلات و سختیهای ناشی از آزار مشرکان غم‌های بزرگی بود که به رقیه فشار آورده و رقیه پنج سال قبل از بعثت به دنیا آمده و طبق رسوم منطقه ای قبل از بلوغ و در کودکی نام او را بر عتبه بن ابی لهب گذاشته اند تا پس از بلوغ رسماً ازدواج کنند و در سال سوم یا چهارم بعثت در هشت سالگی عتبه با اصرار مادر و پدرش او را طلاق می‌دهد و با فاصله کمی به عقد عثمان در می‌آید. بیعت با رهبری یکی از مظاهر حضور سیاسی اجتماعی مسلمانان و بویژه زنان در صدر اسلام بود و اطاعت از ولایت و رهبری و حمایت و دفاع از دین و آیین اسلام و جان رهبر از مفاد این بیعت بود. او را آزار می‌داده و او چونان کوهی استوار این سختیها را تحمل کرده و چشم به آینده دین نوپای اسلام دوخته بود. مورخان می‌نویسند: در هجرت دوم که به سرپرستی جعفر ابن

ابی طالب صورت گرفت، 83 مرد و 18 زن حضور داشتند. رقیه دختر پیامبر (ص)، اسماء بنت عمیس، ام سلمه، ام کلثوم دختر سهیل و ... از بانوان مهاجر بودند. (20) در تفسیر قرطبی نیز آمده است که رقیه در دو هجرت به حبشه شرکت داشت. او می نویسد: «و من ثم عُدْتُ من اصحاب الهجرتین» (21) از این جهت رقیه را از یاران دو هجرت شمرده اند. هجرت سوم به سوی مدینه بود. سختیهای این سفر از سفرهای پیشین بیشتر بود. از مکه تا مدینه حدود 470 کیلومتر بیابان خشک و سوزان است و مهاجرین در سال سیزدهم بعثت این مسیر را طی کرده و به امر رهبر خویش از وطن و زادگاه خود دست برداشتند و حتی اموال و خانه های شخصی خود را هم رها کردند. ظاهراً هنگام هجرت به مدینه، رقیه، دختر نبوت و ولایت، نوزده سال بیشتر نداشته است و اگر به نقل تاریخ نویسان که آورده اند: «عبدالله، فرزند رقیه، در شش سالگی (22) در سال چهارم هجری از دنیا رفت» (23) توجه کنیم می یابیم که فرزند او در آن زمان دو ساله بوده است. عبور از راههای

ازدواج، برگی دیگر از دفتر زندگی

پیش از این اشاره کردیم که رقیه، دخت خورشید، قبل از ازدواج با عثمان به عقد عتبه بن ابی لهب در آمده بود. البته این مسأله مربوط به قبل از بعثت بود، چنانچه مورخان می نویسند: قبل از نبوت، عتبه، رقیه را عقد کرد و بعد از نزول سوره تبت او را طلاق داد. (1) در باره این جریان مورخان شیعه و سنی روایات مشترک ذکر کرده و جریان را اگرچه با تعابیر گوناگون

ولي به يك مضمون نقل مي کنند. رقيه در نکاح عتبه بن ابي لهب بود و ام کلثوم، خواهر بزرگوارش، در نکاح عتبه بن ابي لهب. ابولهب چهره منفور و شناخته شده اي است و در تاريخ صدر اسلام جاي پاي کارشکني ها و لجاجت هاي او بر جاي مانده است و همسرش ام جميل، دختر حرب و خواهر ابوسفیان، در عرب مشهور به صفات رذيله اي مثل حسد، بغض و خودخواهي بوده است. در اثر مزاحمت هاي فراوان آنها و آزار رساني به پيامبر(ص) از جمله ريختن امعاء و احشاء گوسفندان و قربانيها بر سر پيامبر(ص) و شرکت در جلسات تبليغي و منحرف کردن مسير تبليغ پيامبر(ص) و آزارهاي ديگري که به علت همسايگي با پيامبر(ص) مي توانستند به حضرت برسانند؛ در اوایل دعوت آشکار و رسمي پيامبر(ص) سوره تبت نازل شد و چهره خبيث ابولهب و همسرش بيش از پيش به مردم مکه و بويژه مسلمانان شناسانده شد. برخي نوشته اند قبل از نزول آیات سوره تبت نیز خداوند مي خواست پيامبر بزرگوارش را با خلاصي از ابولهب و همسرش گرامي بدارد. از اين رو پيامبر(ص) مقاديري را به مصلحت رقيه به عنوان مهریه قرار داد. مي نويسند: «جَعَلَ الْمُقَادِيرُ تَجْرِي لِمُصَالِحِ رَقِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا» (2) و ابولهب از اين نکاح منصرف شد ولي پس از مدتي تصميم گرفتند که با ازدواج دختران پيامبر(ص) با پسران خود موافقت کنند تا با اين وسيله از طريق دو دختر حضرت، او را بيشتر آزار دهند و حتي آن بزرگوار را به قتل برسانند. بعد از اين واقعه و پذيرش مجدد نکاح به علت هايي که ذکر شد، آیات

شریفه نازل شد و ام جمیل حسد و کینه بیشتر نسبت به پیامبر(ص) پیدا کرده و با طلاق دادن دو دختر ایشان سعی داشت به شخصیت حضرت در زمانی که دختر داشتن هیچ گونه افتخاری نداشته بلکه ننگ آفرین بود، اهانتی کرده باشد. رقیه هنگام طلاق، دختر و باکره بود ولی ام کلثوم مدتی بعد از رقیه طلاق داده شد و در باکره بودن وی اختلاف در اقوال است. طبری، مورخ شهیر اهل سنت، می نویسد: ابولهب دختران پیامبر را قبل از بعثت به همسری پسرانش در آورد و پس از آن، آنها را وادار به طلاق کرد و از خانه خود بیرون ساخت تا آن حضرت را دچار رنج و سختی کند. (3) او نمی دانست که با این کار نه تنها اهانت به پیامبر(ص) نکرده بلکه او گرامی تر از همیشه نزد مردم شناخته شد زیرا این اتصال نامبارک در کیفیت تبلیغ حضرت هم می توانست اثر گذارد. از طرفی شخصیت پیامبر(ص) به گونه ای بوده است که حتی قبل از نبوت مورد احترام مردم بوده و ازدواج با دختران حضرتش برای هر کس مایه افتخار بود. مورخان اهل سنت می نویسند: (4) پس از طلاق رقیه و ام کلثوم خداوند خیر را برای پیامبرش بیش از پیش قرار داد. در آن زمان در دل عثمان حسرتی ایجاد شد که چرا بر عتبه بن ابی لهب پیشی نگرفته و قبل از او به خواستگاری رقیه نرفته است. جمال و کمالات رقیه را شنیده بود و به خاطر دوری از این شرف عظیم در اندوه و حسرت به سر می برد. با همان حالت به منزل

خاله اش سَدْعَدِي بنت گُریز رفت. او در میان عرب جاهلیت به کهنانت و آشنایی با رَمَل معروف بود. از این رو با دیدن خواهرزاده اش به حزن ضمیر او پی برده و با طبع لطیف شاعرانه اش از دردِ عثمان سخن گفت و چون عثمان بت پرست بود با سرودن اشعاری خطاب به عثمان او را تشویق به پذیرش اسلام کرد. عثمان از منزل خاله خود خارج شد و در افکار خود غرق بود که ابوبکر او را دیده و پس از صحبت‌های فراوان او را به اسلام دعوت کرد و سپس نزد پیامبر(ص) رفته و اسلام عثمان را اعلام کرد و بعد، از دختر پیامبر(ص) برای او خواستگاری کرد. بر این اساس زندگی مشترک عثمان و رقیه، دختر رسالت، از اوایل بعثت و در واقع بعد از نزول سوره «مَسَد» [تَبَّتْ] آغاز شده است که تقریباً سال چهارم بعثت می باشد و باردار بودن وی در هجرت اول به حبشه که سال پنجم بعثت صورت گرفت و سقط جنین وی مؤید دیگری بر این ادعاست که او در سال چهارم هجری در حدود سن ده سالگی با عثمان ازدواج کرده است و با فاصله کمی بارداری و سقط جنین او در سال پنجم صورت گرفته است. پس دوران همسر داری این بانوی شکیبا حدود دوازده سال و شاید هم کمتر بوده است. از کیفیت زندگی مشترک او با عثمان مطالب زیادی در دست نیست جز دو روایت در کتب شیعی که حکایت از ناراحتی‌های موجود در خانه رقیه می کند و در آینده، در بخش پایانی مقاله، به آن می پردازیم. مطلبی که از

روایات استفاده می شود این است که رقیه، بانوی هجرت، مورد ضرب قرار می گرفته است و یکی از دلایل مرگ او در جوانی همین رفتار بوده است. او چندین بار به خانه پدر آمده و یا پیک فرستاده است که در خانه مورد آزار همسرش قرار گرفته است و پیامبر (ص) در پاسخ او فرموده اند: «اقتني حياءك فما اقبیح بالمرأة ذات حسبٍ و دينٍ في كلِّ يوم تشكو زوجها» (5) [دخترم] حیای خودت را بیشتر کن چه زشت است برای زنی که دارای حَسَب و دین است اینکه هر روز از همسرش گله و شکایت کند. پیامبر (ص) برای اتمام حجت چند بار دخترشان را این گونه به خانه همسر برگرداندند ولی مرتبه چهارم او را به خانه خویش آوردند و در خانه پیامبر (ص) بود تا هنگام وفات. در این روایات با مضمون مشترك نام همسر عثمان به گونه ای صریح آورده نشده است و با لفظ بنت رسول الله (ص) از او سخن به میان آمده است. از این رو احتمال دارد در مورد ام کلثوم، خواهر رقیه باشد، ولی با جمله ای که در مورد رقیه در روایت دیگر ذکر شده که «انَّ رقیهَ لِمَا قتلها عثمان» (6) می توان این روایات را به رقیه هم مطابقت داد.

در آستان مقدس «مادری»

«مادر» بودن از جلوه های ویژه يك عمر پربرکت برای بانوان است و بسیاری از بانوان نمونه را بر مسند تربیت و پرورش می توان شناخت و شناساند. رقیه، بانوی صبر و شکیبایی، در نخستین روزهای ازدواج با عثمان برای مقام والای مادری برگزیده شد ولی به علت مشکلات فراوان سیاسی _ اجتماعی آن زمان ناچار به

هجرت شد و در هجرت اول، فرزند دلبندهش سقط شد و رقیه در اندوه غنچه ناشکفته خود به سوگ نشست. به نقل از مورخان شیعه و اهل سنت پس از او صاحب فرزندی به نام عبدالله شد که در شش سالگی در سال چهارم هجری از دنیا رفته است پس وی، در سال یازدهم یا دوازدهم بعثت در مکه به دنیا آمده است. در کتب تاریخی آمده است که خروسی چشم او را نوک زده و چهره اش متورم شد و بیمار گشت و مرد و رقیه پس از آن فرزندی برای عثمان نیاورد. (7) ابن عساکر می گوید: کنیه عثمان در دوران جاهلیت اباعمر و بود. پس از اینکه اسلام آورد از رقیه دختر پیامبر (ص) صاحب پسری شد که او را عبدالله نامیدند و کنیه عثمان هم به همان نام به «اباعبدالله» تغییر یافت. (8) البته در برخی منابع شیعی مثل بحار الانوار (ج 22، ص 167) نیز مطالب فوق به همین ترتیب ذکر شده است.

مرگ، شهادت؛ هنگامه دیدار

در مورد علت مرگ رقیه در سنین جوانی یعنی حدود بیست و دو سالگی اختلاف شدیدی بین علماء شیعه و اهل سنت وجود دارد که به علت عدم جمع این روایات و اختلاف بارز و تعارض شدید آنها هر دو گونه نقل را می آوریم و داوری را به شما می سپاریم. همان گونه که قبلاً گفته شد در منابع شیعی است رقیه در اثر آزار شدید عثمان دچار ضعف و بیماری شده و در پی آن ضعف و جراحتهای از دنیا رفت. دلایل آنها هم روایاتی است که به صورتهای گوناگون از امام صادق (ع) نقل شده است و آن جریان مغیره بن

ابي العاص، عموي عثمان، و تهمت خبر دادن رقيه به پيامبر(ص) از سوي عثمان است. در كتب اهل سنت علت مرگ را حصبه ذکر کرده و نوشته اند: «رقيه به مرض حصبه مبتلا شد و در بستر بود که پيامبر براي جنگ بدر از مدينه خارج شدند و هنگام برگشت پيامبر از بدر، رقيه فوت کرده بود.»(9) تقريباً اکثر کتابهاي اهل سنت علت مرگ را حصبه دانسته اند. اين اعتقاد بر اساس سخن پيشينيان آنهاست. دکتر عايشه بنت الشاطي مي نويسد: عبدالله در کودکی در شش سالگي مرد به خاطر اينکه خروسي چشم او را نوک زده بود و رقيه بسيار محزون شد و براي فرزند از دست رفته بسيار گريست و از اين داغ دق کرد و برخي گفته اند به بيماري حصبه مبتلا شد.(10) اين سخن درست نيست زيرا مورخان سال وفات رقيه را دوم هجري ذکر کرده اند و مرگ فرزند او سال چهارم هجري بوده است که با اين گفتار منافات دارد. برخي مورخان مي نويسند: «ماتت في حياة ابيها في السنّة الثانية من الهجرة عقب غزاة بدر»(11) (رقيه) در زمان حيات پدر بزرگوارش در سال دوم هجري و پس از جنگ بدر از دنيا رفت. همين مورخ مي نويسد: كانت رقيه اول بنات النبي وفاة بالمدينة المنورة و دفنت بالبقيع»(12) اولين دختر پيامبر که در مدينه وفات کرد رقيه بود و او در بقيع دفن شد. ابن سعد مي نويسد: «توفيت رقيه يوم جاء زيد بن حارثة بشيرا بفتح بدر و...»(13) رقيه در روزي وفات کرد که زيد بن حارثة (پسرخوانده پيامبر(ص)) خبر و بشارت فتح مسلمانان در

بدر را آورده بود. اکنون با توجه به اینکه جنگ بدر در ماه رمضان واقع شد و به پایان رسید می توان گفت رقیه در ماه رمضان سال دوم هجری وفات کرد و در قبرستان بقیع در مدینه به خاک سپرده شد و در آن زمان فرزندش چهار ساله بود. پس از وفات رقیه، عثمان با ام کلثوم خواهر بزرگوار او ازدواج کرد و این ازدواج با يك محاسبه، حدود 6 ماه پس از مرگ رقیه بود زیرا ابن سعد می نویسد: آنگاه که خواهر (ام کلثوم)، رقیه وفات کرد پیامبر ام کلثوم را به ازدواج عثمان در آورد در سال سوم هجری در حالی که او باکره بود و فرزندى هم برای عثمان نیاورد. (14) در مورد روزهای پایانی زندگی حضرت رقیه، دختر پیامبر گرامی اسلام (ص)، روایات از بینش و وفاداری این بانو سخن می گویند. ما به ذکر دو روایت که با اندک تفاوت دارای يك پیام تاریخی هستند بسنده می کنیم. مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی _ که از کتب اربعه شیعه است _ جریان پناهندگی مغیره، عموی عثمان، را به نقل از امام صادق (ع) این گونه بیان می کند: عثمان عموی خود مغیره بن ابی العاص را پناه داده بود _ در حالی که پیامبر (ص) خون او را مباح دانسته و فرمان قتل او را صادر کرده بودند _ و به دختر رسول خدا (رقیه) گفت که به پدر بزرگوارش خبر ندهد. گویا او نمی دانست که به پیامبر وحی نازل می شود؛ سپس وحی نازل شد، و پیامبر خبر از مکان مغیره یافت و علی (ع) را به سوی او فرستاده

و فرمود: (ای علی) شمشیرت را همراه داشته باش و به خانه دختر عمویت برو و اگر مغیره را یافتی او را به قتل برسان. (علی ع) به خانه رقیه رفت و مغیره را نیافت و نزد پیامبر برگشته و عرض کرد: او را ندیدم. به دستور پیامبر (ص) دوباره برگشت. بعد از خروج علی (ع) عثمان با عمویش مغیره وارد شد و سه بار تقاضای بخشش برای او کرد و به دروغ سوگند خورد که او را امان داده ام! پیامبر (ص) نیز فقط سه روز به او امان داد و تأکید کرد اگر پس از آن بر او دست یابم او را خواهم کشت. و هر گونه مساعدت به مغیره را مورد لعن خداوند قرار داد. روز چهارم توسط جبرئیل از محل مغیره آگاه شد و علی (ع) و عمار و کس دیگری را برای قتل مغیره فرستاد و علی (ع) او را کشت. در ادامه روایت به این مضمون آمده است که عثمان همسرش، دختر پیامبر (ص) را زده و به او گفت: توبه پدرت خبر از مکان مغیره دادی. رقیه، نزد پیامبر آمده و از آنچه اتفاق افتاده بود و وی شاهد آن بود خبر داد و از عثمان شکایت کرد. پیامبر فرمود: بانویی که صاحب حسَب و دین است نباید از همسرش شکایت کند و او را به خانه همسر فرستاد. عثمان هر روز او را آزار می داد و سخنان قبلی را می گفت تا اینکه سه بار این اتفاق افتاد و مرتبه چهارم پیامبر علی (ع) را فرستاد برای آوردن رقیه و علی (ع) او را آورد. پیامبر (ص) پشت او را نگاه کرد و زخمهای شدید و

جراحتهای او را دید. و به شدت اظهار ناراحتی کرد. این اتفاق روز یکشنبه افتاد و روز دوم و سوم هم گذشت و روز چهارم بعد از ضربات شدید از دنیا رفت (15) و... البته روایت دیگر که از نظر مضمون شبیه به این روایت است در بحار وجود دارد که از کتاب «الخرائج» ذکر شده است. با توجه به اینکه در این روایت جریان مغیره و پناهندگی او را بعد از غزوه خندق بیان می کند به نظر می رسد منظور از دختر پیامبر ام کلثوم باشد. در روایت آمده است که امام صادق (ع) در پاسخ پرسشی که از جواز نماز بر جنازه توسط زنان شد فرمود: مغیره کسی بود که ادعای تیراندازی به پیامبر را کرد و ادعا کرده بود که دندانهای پیشین پیامبر را شکسته و لبهای او را شکافته و حمزه را کشته و ... در روزی که غزوه خندق اتفاق افتاده بود خوابید و وقتی بیدار شد از ترس اینکه او را بگیرند ادعاهای خود را انکار کرده و به خانه عثمان پناه برد و (16) ... بنا بر نقل مورخان، جنگ خندق در سال پنجم هجری اتفاق افتاد در حالی که رقیه، دختر پیامبر (ص) در سال دوم هجری از دنیا رفت. از این رو احتمال زیادی دارد که منظور از دختر پیامبر (ص) در این دو روایت، ام کلثوم خواهر رقیه باشد که پس از مرگ خواهرش به عقد عثمان در آمده و در سال نهم هجری از دنیا رفته است. در پایان روایتی را که ابن سعد در کتاب طبقات خود آورده است را بازگو می کنیم. وی به نقل

از عبدالله بن عباس می نویسد: «الحقی بسلفنا عثمان بن مضعون». فبکت النساء فجعل عمر يضربهن بسوطه فاخذ النبي (ص) بيده وقال: دعهن يبكين ثم قال: ابكين وياكن و تعيق الشيطان فانه مهما يكن من القلب و العين فمن الله و الرحمة و مهما يكن من اليد و اللسان فمن الشيطان. فقعدت فاطمة علي شفير القبر جنب رسول الله فجعلت تبكي فجعل رسول الله يمسح الدمع عن عينها بطرف ثوبه.» (17) هنگامی که رقیه، دختر رسول الله، از دنیا رفت پیامبر (ص) فرمود: «به درگذشته شایسته ما عثمان بن مضعون، ملحق شو (دخترم!)» زنان گریستند و عمر بن خطاب با شلاق آنان را زد. پیامبر دست او را گرفت و فرمود: رهایشان کن تا گریه کنند. سپس فرمود: گریه کنید. اما پرهیزید که شیاطین شما را از خیر باز دارند، چرا که آن سوگواری که از دل و اشک چشم باشد از خداوند و از سر رحمت و مهربانی است و آنچه فقط از دست و زبان باشد از شیطان است. سپس فاطمه کنار رسول الله بر سر قبر نشست و شروع به گریه کرد. پیامبر با گوشه لباس خود اشکهای فاطمه را پاک می کرد. ذهبی بعد از ذکر این روایت می گوید: این سخن ناصواب است. و بعد به نقل از ابن سعد می نویسد این مطلب را به محمد بن عمر گفتم و او گفت: از همه روایات ثابت می شود که رقیه زمانی وفات کرد که پیامبر در جنگ بدر شرکت کرده بودند و شاید این روایت در باره غیر رقیه (ام کلثوم) باشد و شاید هم مربوط به زمانی است که پیامبر

از جنگ بدر بازگشته و برای زیارت سر قبر رقیه آمده بود (زنان مدینه هم به خاطر پیامبر جمع شده بودند). (18)

پاورقی

1 _ سیدجعفر مرتضی‌العالمی، بِنَاتُ النَّبِيِّ أُمَّ رَبَائِنَهَا؟!، ص 30. 2 _ احمد خلیل جمعه، نساء اهل البیت، ص 485. 3 _ محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج 1، ص 133. 4 _ علامه مجلسی (ره)، بحار الانوار، ج 22، ص 152. 5 _ احمد بهشتی شیرازی، شرح جنون، ص 802. 6 _ ذبیح الله رسولی محلاتی، ریاحین الشریعه، ج 2، ص 207. 7 _ بحار الانوار، ج 16، ص 8. 8 _ صحیح البخاری، ج 7، ص 107. 9 _ سیر اعلام النبلاء، ج 2، ص 110. 10 _ جعفر سبحانی، فرازهایی از تاریخ پیامبر (ص)، ص 85. 11 _ جمع‌ی از نویسندگان، تفسیر نمونه، ج 27، ص 412. 12 _ محمد بن ابی بکر طبری مکی، خلاصه سیر سید البشر، ص 136. 13 _ راغب اصفهانی، مفردات القرآن، ص 274. 14 _ فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ص 582 (الربع الثانی، محمود عادل). 15 _ همان. 16 _ ابن سعد، ج 8، ص 36. 17 _ فرازهایی از تاریخ پیامبر (ص)، ص 182. 18 _ ابن جریر الطبری، تاریخ طبری، ج 2، ص 70. 19 _ نساء اهل البیت، ص 503. 20 _ طبقات ابن سعد، ج 8، ص 36. 21 _ همان، ج 1، ص 207. 22 _ قُوطبی، تفسیر جامع، ج 4، ص 242. 23 _ شمس الدین ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج 2، ص 251. 24 _ مختصر تاریخ دمشق، ج 16، ص 110.

1 _ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 8، ص 36. 2 _ احمد خلیل جمعه، نساء اهل البیت، ص 485. 3 _ سید محمود طالقانی، تفسیر پرتویی از قرآن، ص 294، به نقل از تاریخ طبری. 4 _ نساء اهل البیت، ص 496. 5 _ بحار الانوار، ج 22، ص 161. 6 _ الکافی، ج 3، ص 236.

ص: 229

7 _ سیر اعلام النبلاء، ج 2، ص 251 و الاستیعاب، ج 4، ص 294. 8 _ مختصر تاریخ دمشق، ج 16، ص 114. 9 _ ابن اثیر، أُسدالغابه، ج 6، ص 114. 10 _ بنات النبی، ص 140. 11 _ نساء اهل البیت، ص 489. 12 _ همان. 13 _ طبقات ابن سعد، ج 8، ص 36. 14 _ همان، ج 8، ص 38. 15 _ کافی، ج 3، ص 252. 16 _ بحار الانوار، ج 22، ص 158. 17 _ طبقات ابن سعد، ج 8، ص 37. 18 _ سیر اعلام النبلاء، ج 2، ص 252.

10- در یتیم اهل بیت (ع) در شام

مشخصات کتاب

نویسنده: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما گروه معارف

ناشر: پایگاه اطلاع رسانی زائرین

شجره خانوادگی حضرت رقیه علیها السلام

از مقامات معروف و مشهور در دمشق، مرقد حضرت رقیه دختر خردسال حضرت ابی عبدالله الحسین است، که در ششم صفر سال 61 هجری، در خرابه شام، از شدت سوز و گداز در فراق پدر، جان به جان آفرین سپرد.

فرزندان امام حسین علیه السلام

با ملا-حظه کتب و اقوال گوناگون، مجموع فرزندی که به آن امام مظلوم نسبت داده شده هشت دختر است، که فاطمه کبری و فاطمه صغری و زبیده و زینب و سکینه و آن دختر که در خرابه وفات کرد (که بعضی نامش را زبیده و بعضی رقیه گفته اند) و ام کلثوم و صفیه باشند. و سیزده پسر: اول علی اکبر، دوم علی اوسط، سوم علی اصغر، چهارم محمد، پنجم جعفر، ششم قاسم، هفتم عبدالله، هشتم محسن، نهم ابراهیم، دهم حمزه، یازدهم عمر، دوازدهم زید، و سیزدهم عمران بن الحسین علیه السلام. زیاده بر این نیز نسبت داده اند که قولی بسیار ضعیف است. مرحوم آیه الله حاج میرزا حبیب الله کاشانی (ره)

ص: 230

پس از ذکر مطالب فوق می گوید: اعتقاد مؤلف آن است که بر تقدیر صحت ماءخذ، این تعدّد در اسم بوده نه در مسمی، زیرا که آن حضرت به قلّت اولاد معروف بوده است، پس تواند بود که دو اسم یا زیادتر از اسامی مذکور، برای يك تن باشد و نیز محتمل است که بعضی از اینها نبیره های آن بزرگوار باشند. چنانکه محتمل است که بعضی از آنها منسوبان او از بنی هاشم باشند. چه، آن مظلوم، پدر یتیمان و متکفل امر ایشان بود (1) آن دختری که در خرابه شام از دنیا رحلت فرموده و شاید اسم شریفش رقیه علیه السلام بوده و از صبیای خود حضرت سیدالشهدا علیه السلام بوده چون مزاری که در خرابه شام است منسوب است به این مخدّره و معروف است به مزارست رقیه. (2)

تحقیقی کوتاه درباره حضرت رقیه علیه السلام

کلمة رقیه، در اصل از ارتقاء به معنی «صعود به طرف بالا و ترقی» است. این نام قبل از اسلام نیز وجود داشته، مثلاً نام یکی از دختران هاشم (جدّ دوم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) رقیه بوده است، که عمه پدر رسول خدا رقیه می شود. (3) نخستین کسی که در اسلام، این نام را داشت، یکی از دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله از حضرت خدیجه است. پس از آن، یکی از دختران امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز رقیه نام داشت، که به همسری حضرت مسلم بن عقیل درآمد. در میان دختران امامان دیگر نیز چند نفر این نام را داشتند، از جمله یکی از

دختران امام حسن مجتبی (ع) (4) و دو نفر از دختران امام موسی کاظم که به رقیه و رقیه صغری خوانده می شدند. اکثر محدثان دو دختر به نامهای سکینه و فاطمه برای امام حسین ذکر کرده اند؛ اما علامه ابن شهر آشوب، و محمد بن جریر طبری شیعی، سه دختر به نامهای سکینه، فاطمه و زینب را برای آن حضرت برشمرده اند. در میان محدثان قدیم، تنها علی بن عیسی اربلی - صاحب کتاب کشف الغمّه (که این کتاب را در سال 687 هـ.ق تالیف کرده است) - به نقل از کمال الدین گفته است که امام حسین شش پسر و چهار دختر داشت؛ ولی او نیز هنگام شمارش دخترها، سه نفر به نامهای زینب، سکینه و فاطمه را نام می برد و از چهارمی ذکری به میان نمی آورد. احتمال دارد که چهارمین دختر، همین رقیه بوده باشد. علامه حائری در کتاب معالی السبطین می نویسد: بعضی مانند محمد بن طلحة شافعی و دیگران از علمای اهل تسنن و شیعه می نویسند: «امام حسین دارای ده فرزند، شش پسر و چهار دختر بوده است». سپس می نویسد: دختران او عبارتند از: سکینه، فاطمه صغری، فاطمه کبری، و رقیه علیهن السلام. آنگاه در ادامه می افزاید: رقیه علیه السلام پنج سال یا هفت سال داشت و در شام وفات کرد. مادرش «شاه زنان» دختر یزدجرد بود (یعنی حضرت رقیه خواهر توی امام سجاد بود). (5)

پاسخ به يك سؤال

می پرسند: آیا نبودن نام حضرت رقیه در میان فرزندان امام حسین علیه السلام در کتابها و متون قدیم - مانند: ارشاد

ص: 232

مفید، اعلام الوری، کشف الغمّه و دلائل الامامه طبری - بر نبودن چنین دختری برای امام حسین علیه السلام دلالت ندارد؟ پاسخ: با توجه به مطالب زیر، پاسخ این سؤال روشن می شود: در آن عصر، به دلیل اندک بودن امکانات نگارش از يك سو، تعدّد فرزندان امامان از سوی دیگر، و سانسور و اختناق حکومت بنی أمیّه که سیره نویسان را در کنترل خود داشتند از سوی سوم، و بالاخره عدم اهتمام به ضبط و ثبت همه امور و جزئیات تاریخ زندگی امامان موجب شده که بسیاری از ماجراهای زندگی آنان در پشت پرده خفا باقی بماند؛ بنابراین ذکر نکردن آنها دلیل بر نبود آنها نخواهد شد.

گاهی بر اثر همنام بودن، وجود نام رقیّه در يك خاندان موجب اشتباه در تاریخ شده و همین مطلب، امر را بر تاریخ نویسان اندک آن عصر، با امکانات محدودی که داشتند، مشکل می نموده است.

گاهی بعضی از دختران دو نام داشتند؛ مثلاً طبق قرائنی که خاطرنشان می شود به احتمال قوی همین حضرت رقیّه را فاطمه صغیره می خواندند، و شاید همین موضوع، باعث غفلت از نام اصلی او شده باشد.

چنانکه قبلاً ذکر شد و بعد از این نیز بیان می شود، بعضی از علمای بزرگ از قدما، از حضرت رقیّه به عنوان دختر امام حسین یاد کرده اند و شهادت جانسوز او را در خرابه شام شرح داده اند. پس باید نتیجه گرفت که باید کتابها و دلایلی در دسترس آنها بوده باشد که بر اساس آن، از حضرت رقیّه سخن به میان آورده اند؛

کتابهایی که در دسترس دیگران نبوده است ، و در دسترس ما نیز نیست.

بنابراین ذکر نشدن نام حضرت رقیه در کتب حدیث قدیم هرگز دلیل نبودن چنین دختری برای امام حسین علیه السلام نخواهد بود، چنانکه عدم ثبت بسیاری از جزئیات ماجرای عاشورا و حوادث کربلا و پس از کربلا در مورد اسیران ، در کتابهای مربوطه ، دلیل آن نمی شود که بیش از آنچه درباره کربلا و حوادث اسارت آن نوشته شده وجود نداشته است . (6)

پدر حضرت رقیه

پدر بزرگوار حضرت رقیه علیه السلام ، امام عظیم ، حسین بن علی معروفتر از آن است که نیاز به توصیف و معرفی داشته باشد.

مادر حضرت رقیه علیه السلام

مادر حضرت رقیه علیه السلام ، مطابق بعضی از نقلها «ام اسحاق» نام داشت که قبلا همسر امام حسن علیه السلام بود، و آن حضرت در وصیت خود به برادرش امام حسین علیه السلام سفارش کرد که با ام اسحاق ازدواج و فضایل بسیاری را برای آن بانو بر شمرد. (7) و به نقلی ، مادر رقیه علیه السلام «ام جعفر قضاعیه» بوده است ولی دلیل مستندی در این باره ، در دسترس نیست . (8) شیخ مفید در کتاب ارشاد ام اسحاق بنت طلحه را مادر فاطمه بنت الحسین علیه السلام معرفی می کند. (9)

سن حضرت رقیه علیه السلام

سن مبارك حضرت رقیه علیه السلام هنگام شهادت ، طبق پاره ای از روایتها سه سال ، و مطابق پاره ای دیگر چهار سال بود. برخی نیز پنج سال و هفت سال نقل کرده اند.

در کتاب وقایع الشهور و الایام نوشته علامه بیرجندی آمده است که ، دختر کوچک امام

حسین علیه السلام در روز پنجم ماه صفر سال 61 وفات کرد، چنانکه همین مطلب در کتاب ریاض القدس نیز نقل شده است.

پی نوشت ها

1. تذکره الشهداء، ص 193 آیه الله ملا حبیب الله شریف کاشانی .

2. منتخب التواریخ ص 299

3. بحار الانوار ج 15، ص 39

4. ترجمه ارشاد مفید ج 2، ص 16

5. سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیها السلام ص 9 به نقل از معالی السبطين ج 2 ص 214

6. سرگذشت حضرت رقیه علیها السلام ص 13

7. زندگانی چهارده معصوم علیه السلام مرحوم عماد زاده ج 1 ص 633 به نقل از اخبار الطول دینوری ص 262، ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام ص 368، کشف الغمه ج 2 ص 216 و عوالم جلد امام حسین علیه السلام ص 331 از انتشارات مدرسه الامام المهدي

8. السید رقیه علیه السلام تالیف عامر الحلوه، ص 42

9. ترجمه ارشاد ج 2 ص 137

11- رقیه دختر سه ساله امام حسین علیه السلام

مشخصات کتاب

نویسنده: مهري هدهدي

ناشر: شیعه نیوز

مقدمه

بنا بر ذکر برخی کتب تاریخی روز پنجم صفر، روز شهادت حضرت رقیه (علیه السلام) دختر سه یا چهار ساله امام حسین (علیه السلام) است.

در برخی کتب تاریخی آمده است: یزید، اهل بیت را در محلی خرابه گونه جای داد در حالی که زنان خاندان نبوت و اهل بیت طهارت، جریان شهادت حسین (علیه السلام) و اهل بیت و یارانش را از کودکان مخفی نگاهداشته و می گفتند پدرانشان به مسافرت رفته اند، و این جریان ادامه داشت تا این که یزید اهل بیت را در سرای خویش جای داد. (1)

امام حسین (علیه السلام) دختری خردسال داشت که چهار سال از عمر مبارکش می گذشت، (2) شبی از خواب

ص: 235

پريد در حالی که سخت پريشان به نظر می رسيد و جويای پدر شد! و پرسيد: پدرم کجاست که من هم اکنون او را ديدم؟! (3)

بانوان حرم چون اين سخن را از او شنيدند، گريستند و کودکان ديگر نيز ناله و زاری سر دادند.

چون صدای شيوه و گريه آنان بلند شد، يزید از خواب بيدار شد و پرسيد: اين گريه و زاری از کجاست؟

پس از جستجو، يزید را از جريان باخبر کردند، يزید گفت: سر پدرش را نزد او بريد!

آن سر مقدس را در زير سرپوشی قرار داده در مقابل او نهادند.

کودک پرسيد: اين چيست؟

گفتند: سر پدريت حسين (عليه السلام) است.

دختر امام حسين (عليه السلام) سرپوش را برداشت و چون چشمش به سر مبارك پدر افتاد ناله ای از دل کشيد و بيتاب شد و گفت: ای پدر!

چه کسی تو را به خونت زنگين کرد؟!

چه کسی رگ های تو را بريد؟! ای پدر! چه کسی مرا در کودکی يتيم کرد؟! ای پدر! بعد از تو به چه کسی دل بيندم؟! چه کسی يتيم تو را

بزرگ خواهد کرد؟! ای پدر! انيس اين زنان و اسيران کيست؟! ای کاش من فدایت شده بودم! ای کاش من نابينا شده بودم! ای کاش من در

خاک آرميده بودم و محاسن به خون خضاب شده تو را نمی ديدم!

آنگاه لب کوچک خود را بر لب های پدر نهاد و گريه شدیدی کرد و از هوش رفت! هر چه تلاش کردند، به هوش نيامد، و اين عزيز

حسين (عليه السلام) در شام به شهادت رسيد. (4)

پژوهشی در دیدگاه های تاريخی در مورد حضرت رقيه (عليها السلام)

اصل وجود دختری سه، چهار ساله برای امام حسين (عليه السلام) در منابع شيعی ذکر شده است.

در کتاب کامل بهائئین نوشته علاء الدین طبري (قرن ششم هجري) قصه دختری چهار ساله که در ماجرای اسارت در خرابه شام در کنار سر بریده پدر به شهادت رسیده، آمده است (5) اما در مورد نام او، آیا رقیه بوده یا فاطمه صغری و ... اختلاف است.

نیامدن نام حضرت رقیه (علیها السلام)، در برخی کتاب های تاریخی، هرگز دلیل بر نبودن چنین شخصیتی در تاریخ نیست. افزون بر آن، مهمترین دلیل فراموشی یا کم رنگ شدن حضور این شخصیت، زمان زندگی کوتاه ایشان است که سبب شده حرف کمتری از ایشان در تاریخ به چشم بخورد. در مورد حضرت علی اصغر (علیه السلام) نیز به جرأت می توان گفت: اگر شهادت او در بحبوحه نبرد و وجود شاهدان بسیار بر این جریان نبود، نامی از ایشان نیز امروز در بین کتاب های معتبر شیعه به چشم نمی خورد؛ زیرا تاریخ نویسی، فنی است که با جمع آوری اقوال سر و کار دارد که بسیاری از آنها شاهد عینی نداشته و به صورت نقل قول گرد هم آمده است. تنها موضوعی که در آن مورد بحث و بررسی قرار می گیرد، درستی و یا نادرستی آن از حیث موثق بودن راوی است که البته این موضوع فقط در تاریخ اسلام وجود دارد.

افزون بر مطالب بالا، دو شاهد قوی نیز بر اثبات وجود حضرت رقیه (علیها السلام) در تاریخ ذکر شده است. ابتدا گفتگویی که بین امام و اهل حرم در آخرین لحظات نبرد حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) هنگام مواجهه با شمر، رخ می دهد. امام رو به خیام کرده و فرمودند:

«أَلَا يَا زَيْنَبُ، يَا سُكَيْنَةَ! يَا وَلَدِي! مَنْ ذَا يَكُونُ لَكُمْ بَعْدِي؟ أَلَا يَا رُقِيَّةَ وَيَا أُمَّ»

كُلُّوْم! اَنْتُمْ وَدِيْعَةُ رَبِّي، اَلْيَوْمَ قَدْ قَرَبَ الْوَعْدُ؛ اي زينب، اي سكينه! اي فرزندانم! چه كسي پس از من براي شما باقي مي ماند؟ اي رقيه و اي ام كلثوم! شما امانت هاي خدا بوديد نزد من، اکنون لحظه ميعاد من فرارسيده است. (6)

همچنين در سخني كه امام براي آرام كردن خواهر، همسر و فرزندانش به آنان مي فرمايد، آمده است: «يا اُخْتَاهُ، يا اُمَّ كَلْثُومٍ وَ اَنْتِ يَا زَيْنَبَ وَ اَنْتِ يَا رُقِيَّهَ وَ اَنْتِ يَا فاطِمَهَ وَ اَنْتِ يَا رُبَابَ! اَنْظُرْنَ اِذَا اَتَا قُتِلْتُ فَلَا- تَشَقَّقْنَ عَلَيَّ جَبِيًّا وَ لَا تَخْمُشْنَ عَلَيَّ وَ جِهًا وَ لَا تُقْلَنَّ عَلَيَّ هِجْرًا؛ خواهرم، ام كلثوم و تو اي زينب! تو اي رقيه و فاطمه و رباب! سخنم را در نظر داريد [و به ياد داشته باشيد] هنگامي كه من كشته شدم، براي من گريبان چاك نكنيد و صورت نخرائيد و سخني ناروا مگوييد. (7)

حضرت زينب(عليهاالسلام) در روز عاشورا بعد از آن وقايع دلخراش شعري مي خوانند كه در آن شعر از رقيه(عليهاالسلام) به فاطمه صغيره ياد مي كند و اين مسأله را روشن مي كند كه فاطمه صغيره كه در بعضي از كتاب ها از او ياد شده، همان دختر خردسالي است كه در خرابه شام جان داده است.

حال براي روشن شدن بيشتر مسأله، گفتار كتاب هاي تاريخي و ديده گاه هاي انديشمندان اسلامي را بررسي مي كنيم.

كامل بهائي

قديمي ترين كتابي كه از حضرت رقيه(عليهاالسلام) به عنوان دختر امام حسين(عليه السلام) ياد کرده است و شهادت او را در خرابه شام مي داند، همين كتاب است. اين كتاب، اثر عالم بزرگوار، شيخ عمادالدين الحسن بن علي بن محمد طبري امامي است كه به امر وزير بهاءالدين، حاكم اصفهان در روزگار

ص: 238

سلطنت هلاکوخان، نوشته شده است. به ظاهر، نامگذاری آن به کامل بهائی از آن روست که به امر بهاءالدین نگاشته شده است.

این کتاب در سال 675 هجری قمری تألیف شده و به دلیل قدمت زیادی که دارد، از ارزش ویژه ای برخوردار است؛ زیرا به جهت نزدیک بودن تألیف یا رویدادهای نگاشته شده _ به نسبت منابع موجود در این راستا _ حایز اهمیت است و منبعی ممتاز به شمار می رود و دستمایه تحقیقات بعدی بسیار در این زمینه قرار می گرفته است. شیخ عباس قمی در نفس المهموم و منتهی الامال، ماجرای شهادت حضرت رقیه (علیها السلام) را از آن کتاب نقل می کند. همچنین بسیاری از عالمان بزرگوار مطالب این کتاب را مورد تأیید، و به آن استناد کرده اند.

اللهوف

یکی دیگر از کتاب های کهن که در این زمینه مطالبی نقل نموده، کتاب لهوف از سید بن طاووس است. باید دانست احاطه ایشان به متون حدیثی و تاریخی اسلام و شیعه، ممتاز و چشم گیر است. وی می نویسد: «شب عاشورا که حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) اشعاری در بی وفایی دنیا می خواند، حضرت زینب (علیها السلام) سخنان ایشان را شنید و گریست. امام (علیه السلام) او را به صبر دعوت کرد و فرمود: «خواهرم، ام کلثوم و توای زینب! توای رقیه و فاطمه و رباب! سخنم را در نظر دارید [و به یاد داشته باشید] هنگامی که من کشته شدم، برای من گریبان چاک نکنید و صورت نخرائید و سخنی ناروا مگویید [و خویشتن دار باشید].»

بنابر نقل ایشان، نام حضرت رقیه (علیها السلام) بارها بر زبان امام حسین (علیه السلام) جاری شده است. این مطلب در مقتل ابومخنف نیز هست که حضرت پس از شهادت علی اصغر (علیه السلام)، فریاد

برآورد: «اي ام كلثوم، اي سكينه، اي رقيه، اي عاتكه و اي زينب! اي اهل بيت من! خدانگهدار؛ من نيز رفتم.» اين مطلب را سليمان بن ابراهيم قندوزي حنفي (وفات: 1294 ه. ق.) در كتاب ينابيع المودة از مقتل ابومخنف نقل مي كند.

المنتخب للطريحي

اين كتاب را شيخ فخرالدين طيحي نجفي (وفات: 1085 ه. ق.) نوشته است. اين كتاب در دو جلد تنظيم شده و هر يك از مجلدات آن حاوي ده مجلس پيرامون سوگواري حضرت سيدالشهداء (عليه السلام) و رواياتي شامل پاداش سوگواري بر آن امام و نيز مشتمل بر اخباري در گستره رويداهاي روز عاشورا و رويداهاي پس از آن مي باشد. اگر چه نگارنده اين كتاب از متأخرين بوده و در عصر صفوي زيسته، اما روايات و موضوعات خوبي را در كتاب خود جمع آوري و تنظيم کرده است. وي سن حضرت رقيه (عليها السلام) را سه سال بيان نموده است. پس از او، فاضل دربندي (وفات: 1286 ه. ق.) كه آثاري همچون اسرار الشهادة و خزائن دارد، مطالبي را از منتخب طريحي نقل کرده است. بعدها سيد محمد علي شاه عبدالعظيمي (وفات: 1334 ه. ق.) در كتاب شريف الايقاد، مطالبي را از آن كتاب بيان کرده است. همچنين علامه حائري (وفات 1384 ه. ق.) نيز در كتاب معالي السبطين از كتاب منتخب طريحي بهره برده است.

الدروس البهية

علامه سيدحسن لواساني (وفات: 1400 ه. ق.) در كتاب الدروس البهية في مجمل احوال الرسول و العتره النبوية مي نويسد:

يكي از دختران امام حسين (عليه السلام) به نام رقيه (عليها السلام)، از اندوه بسيار و گرما و سرماي شديد و گرسنگي، در خرابه شام از دنيا رفت و در همانجا به خاك سپرده شد. قبرش در

آنجا معروف و زیارتگاه است.

دیگر کتاب هایی که در این زمینه سخنی دارند، مستقیم یا غیرمستقیم از همین منابع نقل کرده اند.

بی نوشت ها

1- از این نقل چنین نتیجه گرفته می شود که این واقعه در سرای یزید رخ داده است. از عبارت شیخ مفید در ارشاد چنین بر می آید که اهل بیت را در سرایی جداگانه فرود آوردند و آن منزلگاه به سرای یزید پیوسته بود و چند روزی اهل بیت در آنجا ماندند و سپس یزید در باب الصغیر دمشق اهل بیت را جای داده است.

2- در نفس المهموم و الدمعة الساکبة و دیگر کتاب ها نام این کودک خردسال را یافت نشد، ولی در ریاض الاحزان، ص 144 به نقل از بعضی مؤلفات اصحاب آمده است که نام او فاطمه صغری است، و در ریاحین الشریعه، ج 3، ص 309 تحت عنوان «بانوان دشت کربلا» او را رقیه بنت الحسین ذکر کرده است.

3- شاید منظور دختر این بوده که پدر را در خواب دیده است.

4- نفس المهموم 456؛ الدمعة الساکبة 5/141.

5- کامل بهائی، ج 2، ص 179.

6- جمعی از نویسندگان، موسوعة کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، قم، دارالمعروف، چاپ اول، 1373 ه. ش، ص 511.

7- ابن طاووس، ابوالقاسم ابوالحسن بن سعدالدین، اللهوف علی قتلي الطفوف، قم، انتشارات اسوه، چاپ اول، 1414 ه. ق، ص 141؛ اعلام الوری، ص 236، (با اندکی تغییر).

12- زندگی حضرت رقیه سلام الله علیها

مشخصات کتاب

نویسنده: محمد رضایی

ناشر: پایگاه شمیم نینوا

سنّ شریف حضرت رقیه علیها السلام

درباره سنّ شریف حضرت رقیه (علیها السلام) در میان تاریخ نگاران اختلاف نظر وجود دارد. اگر اصل تولد ایشان را بپذیریم، مشهور این است که ایشان سه یا

چهار بهار بیشتر به خود ندیده و در روزهای آغازین صفر سال 61 ه. ق، پدید آمده است. بر اساس نوشته های بعضی کتاب های تاریخی، نام مادر حضرت رقیه (علیها السلام)، امّ اسحاق است که پیش تر همسر امام حسن مجتبی (علیه السلام) بوده و پس از شهادت ایشان، به وصیت امام حسن (علیه السلام) به عقد امام حسین (علیه السلام) درآمده است. (1) مادر حضرت رقیه (علیها السلام) از بانوان بزرگ و با فضیلت اسلام به شمار می آید. بنا به گفته شیخ مفید در کتاب الارشاد، کنیه ایشان بنت طلحه است. (2) نام مادر حضرت رقیه (علیها السلام) در بعضی کتاب ها، ام جعفر قضاعیه آمده است، ولی دلیل محکمی در این باره در دست نیست. هم چنین نویسنده معالی السبطین، مادر حضرت رقیه (علیها السلام) را شاه زنان؛ دختر یزدگرد سوم پادشاه ایرانی، معرفی می کند که در حمله مسلمانان به ایران اسیر شده بود. وی به ازدواج امام حسین (علیه السلام) درآمد و مادر گرامی حضرت امام سجاد (علیه السلام) نیز به شمار می آید. (3) این مطلب از نظر تاریخ نویسان معاصر پذیرفته نشده؛ زیرا ایشان هنگام تولد امام سجاد (علیه السلام) از دنیا رفته و تاریخ درگذشت او را 23 سال پیش از واقعه کربلا، یعنی در سال 37 ه. ق دانسته اند. از این رو، امکان ندارد او مادر کودکی باشد که در فاصله سه یا چهار سال پیش از حادثه کربلا به دنیا آمده باشد. این مسأله تنها در يك صورت قابل حل می باشد که بگوییم شاه زنان کسی غیر از شهربانو (مادر امام سجاد (علیه السلام)) است.

نام گذاری حضرت رقیه علیها السلام

رقیه از «رقی» به معنی بالا رفتن و ترقی گرفته شده است. (4) گویا این اسم لقب حضرت بوده و نام اصلی

ایشان فاطمه بوده است؛ زیرا نام رقیه در شمار دختران امام حسین (علیه السلام) کمتر به چشم می خورد و به اذعان برخی منابع، احتمال این که ایشان همان فاطمه بنت الحسین (علیه السلام) باشد، وجود دارد. (5) در واقع، بعضی از فرزندان امام حسین (علیه السلام) دو اسم داشته اند و امکان تشابه اسمی نیز در فرزندان ایشان وجود دارد. گذشته از این، در تاریخ نیز دلایلی بر اثبات این مدعا وجود دارد. چنانچه در کتاب تاریخ آمده است: «در میان کودکان امام حسین (علیه السلام) دختر کوچکی به نام فاطمه بود و چون امام حسین (علیه السلام) مادر بزرگوارشان را بسیار دوست می داشتند، هر فرزند دختری که خدا به ایشان می داد، نامش را فاطمه می گذاشت. همان گونه که هر چه پسر داشتند، به احترام پدرشان امام علی (علیه السلام) وی را علی می نامید». (6) گفتنی است سیره دیگر امامان نیز در نام گذاری فرزندانشان چنین بوده است.

پی نوشتها

1_ الاربلي، علي بن عيسي، كشف الغمة في معرفة الائمة، تهران، كتاب فوشي اسلاميه، بي تا، ج 2، ص 216؛ الطبرسي، ابو علي فضل بن الحسن، اعلام الوري بأعلام الهدي، بيروت، دار المعرفة، 1399 هـ. ق، ص 251. 2_ مفيد، محمد بن محمد، الارشاد، تهران، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامي، چاپ چهارم، 1378 هـ. ش، ج 2، ص 200، اعلام الوري، ص 251. 3_ حايري، محمد مهدي، معالي السبطين، قم، منشورات الرضي، 1363 هـ. ش، ج 2، ص 214. 4_ ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت، دار احياء التراث العربي، چاپ اول، 1416 هـ. ق، ج 5، ص 293. 5_ نظري منفرد، علي، قصه كربلا، قم، انتشارات سرور، 1379 هـ. ش، پاورقي ص 518. 6_ ر.ك: مجلسي، محمد باقر،

ص: 243

بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، 1404 هـ. ق، ج 44، ص 210.

13- ستاره درخشان شام حضرت رقیه دختر امام حسین علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : ربانی خلخالی، علی، - 1325

عنوان و نام پدیدآور : ستاره درخشان شام: حضرت رقیه دختر امام حسین علیهما السلام / تالیف علی ربانی خلخالی

مشخصات نشر : قم: مکتب الحسین(ع)، 1418 ه. ق = 1377.

مشخصات ظاهری : 367 ص. مصور

شابک : 964-91933-2-412000 ریال ؛ 964-91933-2-412000 ریال ؛ 964-91933-2-412000 ریال ؛ 964-91933-2-412000 ریال

2-412000 ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی قبلی

یادداشت : کتابنامه به صورت زیر نویس

موضوع : رقیه بنت حسین(س)، - 61ق. -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره : 2/2BP52/7ر

رده بندی دیویی : 297/979

شماره کتابشناسی ملی : م 77-17845

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم و غاصبي حقوقهم و منكري فضائلهم و مناقبهم من الجنّ و الانس اجمعين الى يوم الدين .

قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم : (النجوم امان لا هل السماء و اهل بيتي امان لأمتي)(1)

رسول گرامی اسلام صلى الله عليه و آله و سلم فرمود : (ستارگان امانند برای اهل آسمان و اهل بيت من امانند برای اتمم) .

قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم : (النجوم امان لا هل السماء ، و اهل بيتي امان لا هل الارض ، فإذا ذهب اهل بيتي ذهب

اهل الارض). (2)

ستارگان امانند برای اهل آسمان ، و اهل بیت من امانند برای اهل زمین ، پس زمانی که اهل بیت من از زمین رخت بریندند ، اهل زمین هم نابود خواهند شد .

(حاکم

ص: 244

(عالم مشهور اهل سنت، از طریق (ابن عباس) روایت کرده که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

(النجوم امان لا هل الا رض من الغرق، واهل بیته امان لأمتی من الاختلاف). (3)

ستارگان امانند برای اهل زمین، از غرق شدن؛ و اهل بیت من امان امت من از اختلافند.

این روایت را حاکم صحیح دانسته، و جمعی آن را از وی اخذ کرده و تصحیح او را تثبیت نموده اند.

(صبان) در کتاب (الاسعاف)، بعد از ذکر این روایت افزوده: احتمال دارد که آیه شریفه (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ) (4)

(ای پیامبر، مادامی که تو در میان ایشان هستی، خدا عذاب بر ایشان نازل نکند) نیز به این معنی اشاره داشته باشد. اگر چه آیه شریفه راجع به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، لکن اهل بیت علیهما السلام در امان بودن، قائم مقام آن حضرتند، زیرا طبق بعضی از احادیث، اهل بیت علیهما السلام از او و او از اهل بیت علیهما السلام است.

نیز حاکم از طریق (ابوموسی اشعری) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که فرمود:

(النجوم امان لا-هل السماء، واهل بیته امان لا هل الا رض، فإذا ذهب النجوم ذهب اهل السماء وإذا ذهب اهل بیته، ذهب اهل الا رض):

تارگان امان اهل آسمان ، و اهل بیت من امان اهل زمینند ، وقتی ستارگان نابود شوند اهل آسمان هم نابود می شوند ، و هنگامی که اهل بیت من از زمین رخت بر بندند ، اهل زمین هم نابود خواهند شد .

بر این اساس ، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در هر کجا و هر زمان که باشند ، ستارگان درخشانی هستند که از آسمان فضیلت نور می پاشند و مسیر هدایت خلق را روشن می سازند .

کتاب حاضر ، که با نام (ستاره درخشان شام ، حضرت رقیه علیها السلام دختر امام حسین علیه السلام در برابر شما قرار دارد ، زندگینامه غمبار طفل معصوم و مظلومی است که مطالعه آن هر سنگدلی را منقلب می کند؛ کودکی که با مظلومیت خود ، در ادامه قیام خونین عاشورا ، ظالمین را برای ابد رسوا ساخته و قبر کوچک او در کنار کاخ سبز معاویه و یزید (لعنهما الله) ، سند جاوید مظلومیت اهل بیت عصمت و طهارت (سلام الله علیهم اجمعین) ، و افشاگر مظالم خاندان پلید اموی می باشد که قرآن کریم از آنها تعبیر به (شجره ملعونه) (5) کرده است .

خواهید در خرابه ، که تا کاخ ظلم را

با ناله یتیمی خود ، زیر و رو کند

برای روشنایی چشم دوستداران اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و کوری دیدگان دشمنان این خاندان ، سخن را به حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زینت می بخشیم :

(معرفة آل محمد براءة من

ص: 246

النَّارَ ، و حبَّ آل محمد جواز علی الصراط ، والولاية ل آل محمد امان من العذاب) (6)

معرفت و شناخت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم برائت از آتش است ، و دوست داشتن آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم برگه (عبور) از پل صراط ، و پیروی و فرمانبری از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم امان از عذاب می باشد .

سبب تالیف کتاب

تقریباً سالهای 56-57 شمسی بود که یکی از فرزندانم به شدت مریض شد ، به گونه ای که احتمال صددرصد می رفت در آینده نقصی در بدنش به وجود آید . پس از مراجعه به دکتر و عمل به دستورات وی ، توسل به نازدانه حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه السلام ، حضرت رقیه علیه السلام پیدا کرده و نذر کردم که پس از بهبودی فرزندم ، کتابی درباره زندگانی غمبار آن نازدانه بنویسم .

الحمدلله به عنایات این ستاره درخشان (محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم) ، فرزندم شفا گرفت و در پی آن ، پس از مطالعات زیاد و یادداشتهای لازم از لابلائی کتب تاریخ و حدیث جمع آوری شد .

مع الوصف ، توفیق چاپ آن یادداشتهای فراهم نمی شد و بدینگونه مدت زیادی از تاریخ جمع آوری یادداشتهای گذشت ، تا اینکه پس از چاپ جلد اول کتاب (چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام ، شامل زندگانی کامل آن حضرت ، به ضمیمه 240 کرامت نسبت به شیعیان ، اهل سنت

ص: 247

، مسیحیان ، کلیمیان و زردشتیان)

دوستداران اهل بیت عصمت و طهارت علیهما السلام از آن کتاب ، روزی همسرم - که خدا او و فرزندانش را از فتن و شرور آخرالزمان حفظ فرماید- تذکر داد که شما به نذر خودتان درباره حضرت رقیه علیه السلام عمل کنید . این تذکر ، قبل از محرم الحرام سال 1418 هـ- ق . صورت گرفت . شبی تصمیم گرفتم که کتاب را شروع کنم . ولی اندیشه مشکلات و مخارج کار ، باز مانع شده و مرا تا سرحد تصمیم مجدد به انصراف موقت از شروع کار پیش برد . در عین حال از اینکه کار ، این همه به تاءخیر افتاده و باز هم به عقب می افتاد ، ناراحت بودم ، لذا پس از نماز صبح توسلی نموده ، سپس برای شروع کار استخاره کردم که مصلحت است که نذر ادا شود یا موقتاً تعطیل گردد .

آیه 31 از سوره حج ، هر گونه شك و تردید و اضطراب را از دل زدود :

(وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ)

(و باید که وفا کنند به نذرهای خود ، و باید که طواف کنند به خانه قدیمی خدا که خانه کعبه است) .

همان روز شروع به کار کردم الحمدلله کار به آرامی و خوبی طی شد .

و اینک خدای بزرگ را شاکر و سپاسگزارم که به این کمترین ، توفیق داد که با بضاعت کم ، گوشه ای از زندگینامه جانسوز دُرّ یتیم شام حضرت رقیه علیها السلام را برای دوستان اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام

ص: 248

بازگو کرده و پرده ای از مظلومیت جانگداز آل الله علیهم السلام و مظالم و دشمنان آنان را به تصویر کشم و لله الحمد و له الشکر .

گشت از مرگ جگر گوشه شاه

تا ابد روی شب شام ، سیاه

امید است این اثر بس کوچک ، مورد قبول منجی بزرگ انسانها و منتقم خونهای پاک ریخته شده در راه خدا بویژه خون شهیدان کربلا ، حضرت بقیة الله الاعظم الحجة بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف واقع گردد .

یازده شعبان المعظم 1418 هجری قمری

مطابق 21 آذر ماه 1376 شمسی

سالروز تولد حضرت علی اکبر علیه السلام

قم - حرم اهل بیت علیهم السلام

علی ربّانی خلخالی

بخش اول : حضرت رقیه علیها السلام در اوراق تاریخ

(قدیمترین مآخذ تاریخی درباره حضرت رقیه علیها السلام)

1 مرحوم آیه الله حاج میرزا هاشم خراسانی (متوفای سال 1352 هجری قمری) در منتخب التواریخ می نویسد :

عالم جلیل ، شیخ محمد علی شامی که از جمله علما و محصّلین نجف اشرف است به حقیر فرمود : جدّ امی بلا واسطه من ، جناب آقا سیّد ابراهیم دمشقی ، که نسبش منتهی می شود به سیّد مرتضی علم الهدی و سن شریفش از نود افزون بوده و بسیار شریف و محترم بودند ، سه دختر داشتند و اولاد ذکور نداشتند .

شبی دختر بزرگ ایشان جناب رقیه بنت الحسین علیهما السلام را در خواب دید که فرمود به پدرت بگو به والی بگوید میان قبر و لحد من آب افتاده ، و بدن من در اذیت است ؛ بیاید و قبر و لحد مرا تعمیر کند .

دخترش

ص: 249

به سید عرض کرد، و سید از ترس حضرات اهل تسنن به خواب ترتیب اثری نداد. شب دوم، دختر وسطی سید باز همین خواب را دید. به پدر گفت، و او همچنان ترتیب اثری نداد. شب سوم، دختر کوچکتر سید همین خواب را دید و به پدر گفت، ایضا ترتیب اثری نداد. شب چهارم، خود سید، مخدره را در خواب دید که به طریق عتاب فرمودند: (چرا والی را خبردار نکردی؟!).

صبح سید نزد والی شام رفت و خوابش را برای والی شام نقل کرد. والی امر کرد علما و صلحای شام، از سنی و شیعه، بروند و غسل کنند و لباسهای نظیف در بر کنند، آنگاه به دست هر کس قفل درب حرم مقدس باز شد (7) همان کس برود و قبر مقدس او را نبش کند و جسد مطهرش را بیرون بیاورد تا قبر مطهر را تعمیر کنند.

بزرگان و صلحای شیعه و سنی، در کمال آداب غسل نموده و لباس نظیف در بر کردند. قفل به دست هیچ يك باز نشد مگر به دست مرحوم سید ابراهیم. بعد هم که به حرم مشرف شدند، هر کس کلنگ بر قبر می زد کارگر نمی شد تا آنکه سید مزبور کلنگ را گرفت و بر زمین زد و قبر کنده شد. بعد حرم را خلوت کردند و لحد را شکافتند، دیدند بدن نازنین مخدره میان لحد قرار دارد، و کفن آن مخدره مکرمه صحیح و سالم

می باشد ، لکن آب زیادی میان لحد جمع شده است .

سید بدن شریف مخدّره را از میان لحد بیرون آورده بر روی زانوی خود نهاد و سه روز همین قسم بالای زانوی خود نگه داشت و متصل گریه می کرد تا آنکه لحد مخدّره را از بنیاد تعمیر کردند . اوقات نماز که می شد سید بدن مخدّره را بر بالای شیء نظیفی می گذاشت و نماز می گزارد . بعد از فراغ باز بر می داشت و بر زانو می نهاد تا آنکه از تعمیر قبر و لحد فارغ شدند . سید بدن مخدّره را دفن کرد و از کرامت این مخدّره در این سه روز سید نه محتاج به غذا شد و نه محتاج آب و نه محتاج به تجدید وضو . بعد که خواست مخدّره را دفن کند سید دعا کرد خداوند پسری به او مرحمت فرمود مسمی به سید مصطفی .

در پایان ، والی تفصیل ماجرا را به سلطان عبدالحمید عثمانی نوشت ، و او هم تولیت زینبیه و مرقد شریف رقیه و مرقد شریف امّ کلثوم و سکینه علیهماالسلام را به سید واگذار نمود و فعلا هم آقای حاج سید عباس پسر آقا سید مصطفی پسر سید ابراهیم سابق الذکر متصدی تولیت این اماکن شریفه است .

آیه الله حاج میرزا هاشم خراسانی سپس می گوید : گویا این قضیه در حدود سنة هزار و دوست و هشتاد اتفاق افتاده است . (8)

مرحوم آیت الله سید هادی خراسانی نیز در کتاب معجزات و کرامات ماجرای را نقل می کند که مؤید

قصیه فوق است . وی می نویسد :

روی پشت بام خوابیده بودیم که ناگهان مار دست یکی از خویشان ما را گزید . وی مدتی مداوا کرد ولی سود نبخشید . آخر الا مر جوانی به نام سید عبدالامیر نزد ما آمد و گفت : کجای دست او را مار گزیده است ؟ چون محل مار زدگی را به او نشان داد ، بلافاصله دستی به آن موضع زد و بکلی محل درد خوب شد . سپس گفت من نه دعایی دارم و نه دوايي ؛ فقط کرامتی است که از اجداد ما به ما رسیده است : هر سمی که از زنبور یا عقرب یا مار باشد اگر آب دهان یا انگشت به آن بگذاریم خوب می شود . جهتش نیز این است که جدّ ما ، در شام موقعی که آب به قبر شریف حضرت رقیه افتاد جسد حضرت رقیه علیهاالسلام را سه روز روی دست گرفت تا قبر شریف را تعمیر کردند ، و از آنجا این اثر در خود و اولادش نسلا بعد نسل مانده است . (9)

2 مرقدی که داستان شگفت فوق در ارتباط با آن رخ داده است ، سابقه بنای آن دست کم به سیصد و اند سال پیش از آن تاریخ (یعنی حدود 4 قرن و نیم پیش از زمان حاضر) باز می گردد .

عبدالوہاب بن احمد شافعی مصری ، مشهور به شعرانی (متوفی به سال 397 ق) ، در کتاب المنن ، باب دهم ، نقل می کند :

نزدیک مسجد جامع دمشق ، بقعه و مرقدی وجود دارد

ص: 252

که به مرقد حضرت رقیه علیها السلام دختر امام حسین علیه السلام معروف است . بر روی سنگی واقع در درگاه این مرقد ، چنین نوشته است :

هَذَا الْبَيْتُ بُقْعَةٌ شَرَّفَتْ بِآلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَبِنْتُ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ ، رُقِيَّةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ

(این خانه مکانی است که به ورود آل پیامبر صلی الله علیه و آله سلم و دختر امام حسین علیه السلام ، حضرت رقیه علیها السلام شرافت یافته است) . (10)

آیا تاریخ پیش از این زمان (397 ق) نیز ردپایی از رقیه علیها السلام نشان می دهد؟ بلی :

3 مورخ خبیر و ناقد بصیر ، عمادالدین حسن بن علی بن محمد طبری ، معاصر خواجه نصیرالدین طوسی ، در کتاب پر ارج کامل بهائی نقل می کند که :

زنان خاندان نبوت در حالت اسیری حال مردانی را که در کربلا شهید شده بودند بر پسران و دختران ایشان پوشیده می داشتند و هر کودکی را وعده می دادند که پدر تو به فلان سفر رفته است باز می آید ، تا ایشان را به خانه یزید آوردند . دخترکی بود چهارساله ، شبی از خواب بیدار شد و گفت : پدر من حسین کجاست ؟ این ساعت او را به خواب دیدم . سخت پریشان بود . زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و فغان از ایشان برخاست .

یزید خفته بود ، از خواب بیدار شد و از ماجرا سؤال کرد . خبر بردند که ماجرا چنین است . آن لعین در حال گفت : بروند سر

پدر را بیاورند و در کنار او نهند . پس آن سر مقدّس را بیاوردند و در کنار آن دختر چهارساله نهادند .

پرسید این چیست ؟ گفتند : سر پدر توست . آن دختر بترسید و فریاد برآورد و رنجور شد و در آن چند روز جان به حق تسلیم کرد . (11)

علاء الدین طبری این کتاب کم نظیر را در سال 567 هـ - . تاءلیف کرده ، و در نگارش آن از منابع باارزش فراوانی استفاده نموده که متأسّس فانه اغلب آنها به دست ما نرسیده است ؛ برخی در کشاکش روزگار از بین رفته ، و برخی دیگر به دست دشمنان اهل بیت علیهم السلام طعمه حریق شده است .

مرحوم محدّث قمی (12) می نویسد : کتاب کامل بهائی ، نوشته عماد الدین طبری ، شیخ عالم ماهر خبیر متدّرب تحریر متکلم جلیل محدّث نبیل و فاضل فهّامه ، کتابی پرفایده است که در سنه 675 تمام شده و قریب به 21 سال همت شیخ مصروف بر جمع آوری آن بوده ، اگر چه در اثنای آن چند کتاب دیگر تاءلیف کرده است . سپس می افزاید : از وضع آن کتاب معلوم می شود که نُسخِ اصول و کتب قدماى اصحاب نزد او موجود بوده است . آنگاه اشاره می کند که یکی از آن منابع از دست رفته ، کتاب پراج الحاویة در مثالب معاویه است که تاءلیف قاسم بن محمّد بن احمد ماءمونی ، از علمای اهل سنّت می باشد ، و عماد الدین طبری سرگذشت این دختر سه ساله را از آن کتاب نقل

ص: 254

کرده است .

بدینگونه ، سابقه اشاره به ماجرای حضرت رقیه علیهاالسلام در تاریخ ، به حدود هفت قرن و نیم پیش از زمان ما باز می گردد .

آیا باز هم می توان پیشتر رفت و نامی از رقیه علیهاالسلام به عنوان دختر امام حسین علیه السلام - در اعماق تاریخ سراغ گرفت ؟ باز هم جواب مثبت است .

4 ماءخذ کهنتری که در آن ، ضمن شرح جریانات عاشورا ، نامی از حضرت رقیه علیهاالسلام به میان آمده ، کتاب مشهور لهوف نوشته محدث و مورخ جلیل القدر ، آیه الله سیدبن طاووس (متوفای 664 هـ - ق) است که اطلاع و احاطه بسیار او به متون حدیثی و تاریخی اسلام و شیعه ، ممتاز و چشمگیر است

سید می نویسد : حضرت سیدالشهداء علیه السلام زمانی که اشعار معروف (یا دهر أف لك من خلیل . . .) را ایراد فرمود و زینب و اهل حرم علیهنّ السلام فریاد به گریه و ناله برداشتند ، حضرت آنان را امر به صبر کرده و فرمود : (یا اختاه یا ام کلثوم ، و اءنت یا زینب ، و اءنت یا رقیة ، و اءنت یا فاطمة ، و اءنت یا رباب ، أنظرن إذا اءنا قُتلتُ فلا تشقن علی جئیا ولا تخمشن علی وجهها ولا تقلن علی هجرا .) (13) یعنی خواهرم ام کلثوم ، و توای زینب ، و توای رقیه ، و توای فاطمه ، و توای رباب ، زمانی که من به قتل رسیدم در مرگم گریبان

ص: 255

چاك نزنيد و روى نخرائيد و كلا مى ناروا (كه با رضا به قضای الهی ناسازگار است) بر زبان نرانيد .

مطابق اين نقل ، نام حضرت رقیه بر زبان امام حسين عليه السلام در كربلا جاری شده است .

مؤید این نقل ، مطلبی است که سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی ، متوفای 1294هـ- . در کتاب ینابیع المودّة ص 333-335 به نقل از مقتل مسمی به ابومخنف آورده است .

مقتل منسوب به ابومخنف مطابق نقل قندوزی (ینابیع المودّة : ص 346 و احقاق الحق : 11/633) پس از شرح کیفیت شهادت طفل شش ماهه می گوید :

ثم نادى : يا أم كلثوم ، و يا سَكِينَةَ ، و يا رقیة ، و يا عاتِكةَ و يا زینب ؛ يا اهلَ بَیتِی علیکَ مِنِّی السَّلَامُ) :

(آنگاه فریاد برآورد : ای أمکلثوم ، ای سکینه ، ای رقیه ، ای عاتکه ، ای زینب ، ای اهل بیت من ، من نیز رفتم ، خداحافظ) . (14)

آیا می توان به همین گونه ، سیرِ تقهقر در تاریخ را ادامه داد و مدرکی قدیمتر که در آن از رقیه بنت الحسین علیهما السلام یاد شده باشد ، باز جست ؟

5 بر آشنایان به تاریخ اسلام و تشیع ، پوشیده نیست که شیعه ، يك گروه (ستمیدیه و غارت زده) است ؛ گروهی است که در طول تاریخ ، بارها و بارها هدف هجوم و تجاوزهای وحشیانه قرار گرفته ، پیشوایان دین و رجال شاخصش شهید گشته ، و آثار علمی و تاریخیش سوزانده شده

ص: 256

است (بنگرید به : کتابسوزی مشهور محمود غزنوی در ری به سال 423 ق ، کشتار و کتابسوزی طغرل در بغداد عصر شیخ طوسی ، داستان حَسَنک وزیر و دربدری فردوسی و . . . کشتارها و کتابسوزیهای (جَزَّار) حاکم مشهور عثمانی در شامات ، در جنوب لبنان و . . .)

شیعه ، در گذر از درازنای این تاریخ پردرد و رنج ، اولاً مجال ثبت بسیاری از حوادث تاریخی را- چنانکه شاید و باید - نداشته و ثانیاً بخشی قابل ملاحظه از آثار و مآخذ تاریخی خویش را (بویژه آن دسته از (اطلاعات مکتوبی) که حاکی از پیشینه مظلومیت کم نظیر شیعه و قساوت و مظالم حکومتهای جور می باشد) از دست داده است و آنچه برایش مانده ، تنها بخشی از آن آثار مکتوب ، همراه با اطلاعاتی است که به گونه شفاهی ، سینه به سینه نقل شده و اکنون در ذهنیت شیعه ، به صورت (مشهوراتی نه چندان مستند یا مجهول السند) موجود است .

بیجهت نیست که اطلاعات مکتوب و مستند ما درباره سرنوشت شخصیتی چون زینب کبری علیهاالسلام پس از بازگشت به مدینه از شام (با وجود جلالت قدر و نقش بسیار مهم آن حضرت در نهضت عاشورا) بسیار کم و تقریباً در حد صفر است و با چنین وضعی تکلیف دیگران (همچون ام کلثوم و رقیه علیهماالسلام) دیگر معلوم است .

در چنین شرایطی ، وظیفه محققان تیزبین و فراخ حوصله (که خود را با نوعی گسست و انقطاع تاریخی یا کمبود اطلاع نسبت به جزئیات ، روبرو می بینند)

یست؟ راهی که برخی از محققان یا محقق نمایان در این گونه موارد برمی گزینند، قضاوت عجولانه درباره موضوع، و احیاناً نفی اطلاعات و مشهورات موجود به بهانه برخی (استحسانات و استبعادات قابل بحث) یا (عدم ابتدای اطلاعات مزبور بر مستندات قوی) است، که گاه ژستی از روشنفکری از نیز به همراه دارد. اما این راه - که طی آن آسان هم بوده و مؤونه زیادی نمی برد، بیشتر به پاک کردن صورت مسئله می ماند تا حلّ معضلات آن.

راه دیگری که، البته پویندگان آن اندک شمارند و تنها محققان پرحوصله و خستگی ناپذیر، همت پیمودن آن را دارند، این است که بکوشیم به جای ردّ و انکارهای عجولانه، کمر همت بسته، به کمک (تبعی وسیع و تحقیقی ژرف) به اعماق تاریخ فرو رویم و با غور در کتب تاریخ و تفسیر و سیره و حدیث و لغت و حتی دواوین شعرای آن روزگار، و دقت در منطوق و مفهوم و مدلول تطابقی و التزامی محتویات آنها، بر واقعیات هزارتوی آن روزگار (احاطه و اشراف) یابیم و به مدد این احاطه و اشراف، نقاط خالی تاریخ را پرسیزیم و جامه چاک چاک و ژنده تاریخ را رفو کنیم و توجه داشته باشیم که:

با توجه به کتابسوزیها، سانسورها و تفتیش عقایدی مکرری که در تاریخ شیعه رخ داده، اولاً (نیافتن) هرگز دلیل (نبودن) نیست (و به اصطلاح: عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود). ثانياً

نمی توان همه جا به منطق لو کان لبان (اگر چیزی بود، مسلماً آشکار می شد) تمسک جست و مشهورات مجهول السند را - عجولانه و شتابزده - انکار کرد. ثالثاً نبایستی بسادگی - و صرفاً روی برخی استبعادات یا استحسانات ظاهراً موجه - اطلاعات موجود را رد کرد و از سنخ خرافات و جعلیات انگاشت. زیرا چه بسا استبعادها یا استحسانهای مزبور، محصول بی اطلاعی یا غفلت ما از برخی جهات و جوانب مکتوم قضیه باشد و با روشن شدن آن جوانب، تحلیل ما اصولاً عوض شده استبعادها جای خود را به پذیرش قضیه (و یا بالعکس) خواهد داد و یا برداشت تازه ای در افق دید ما ظاهر خواهد شد.

رابعا باید توجه داشت که حتی اطلاعاتی هم که احیاناً به صورت خبر واحد یا متکی به منابع غیر معتبر وجود دارد، لزوماً دروغ و خلاف حق نیست و لذا باید همانها را نیز (به جای (انکار عجولانه) با حوصله تمام، در جریان یک پژوهش و تحقیق وسیع، مورد بررسی دقیق قرار داد و صحت و سقمشان را محک زد و احیاناً به صورت سر نخ تحقیق از آنها بهره جست، یا در گردونه (تعارض ادله)، و صف بندی (دلایل معارض)، آنها را به عنوان مؤید و مَرَجِّح به کار گرفت.

اصولاً (نفی و انکار) نیز، همچون (اثبات) هر چیز، دلیل می خواهد (و آنچه که دلیل نمی خواهد (نمی دانم) است) و حتی نفی و انکار مؤ

ونه بیشتری می برد تا اثبات . و فراموش نکنیم که هر چند در عرصه تحقیقات تاریخی ، تجزیه و تحلیل‌های عقلی و استبعادها و استحسانهای ذهنی ، جایگاه خاص خود را دارد و نایستی چیزی را بر خلاف اصول مسلم عقلی پذیرفت ، اما در عین حال باید دانست که حرف آخر را در این عرصه ، (تتبع و تحقیق ژرف و گسترده در اسناد و مدارک مستقیم و غیرمستقیم تاریخی) می زند . (15)

موضوع مورد بحث در کتاب حاضر ، یعنی رقیة بنت الحسین علیهما السلام ، نیز از آنچه گفتیم استثنا نیست . به پاره ای از مآخذ کهن تاریخی دالّ بر وجود آن حضرت ، پیش از این اشاره کردیم . ببینیم آیا علاوه بر نوشته کامل بهائی و لهوف ، باز هم می توان به مدد تتبع بیشتر ، ردّپایی کهنتر از حضرت رقیه علیه السلام جست ؟ خوشبختانه پاسخ مثبت است و مسلّما با تتبع و تحقیق بیشتر مدارک دیگری به دست خواهد آمد . قدیمترین ماءخدی که - بر حسب تتبع ما- در خیل فرزندان رنجدیده و ستم کشیده سالار شهیدان علیه السلام در کربلا- از وجود دختری موسوم به رقیه علیهما السلام (در کنار سکینه علیهما السلام) خبر می دهد ، قصیده سوزناک سیف بن عمیره ، صحابی بزرگ امام صادق علیه السلام است .

6 سیف بن عمیره نخعی کوفی ، از اصحاب بزرگوار امام صادق و امام کاظم علیهما السلام و از راویان برجسته و مشهور شیعه است که رجال شناسان بزرگی چون شیخ طوسی (در فهرست) ، نجاشی (در رجال) ، علامه حلی

(در خلاصه الاقوال) ، ابن داود (در رجال) ، و علامه مجلسی (در وجیزه) به وثاقت وی تصریح کرده اند . این ندیم در فهرست خویش وی را از آن دسته از مشایخ شیعه می شمرد که فقه را از ائمه علیهم السلام روایت کرده اند . شیخ طوسی در رجال خویش ، وی را صاحب کتابی می داند که در آن از امام صادق علیه السلام نقل روایت کرده است و مرحوم سید بحرالعلوم در الفوائد الرجالیه ، لیستی از راویان شهیر شیعه (همچون محمد بن ابی عمیر و یونس بن عبدالرحمن) را که از وی روایت نقل کرده اند به دست داده است . سیف بن عمیره ، همچنین از جمله راویان زیارت معروف عاشورا (به نقل از امام باقر علیه السلام) است که قرائت آن در طول سال ، از سنن رایج میان شیعیان می باشد . (16)

باری ، سیف بن عمیره ، در رثای سالار شهیدان علیه السلام چکامه بلند و پرسوزی دارد که با مطلع :

جلّ المصائب بمن اءصبنا فاعذری

یا هذه ، و عن الملامة فاقصری

آغاز می شود ، که حقیقتاً سوخته و سوزانده است .

علامه سید محسن امین (17) و به تبع وی شهید سید جواد شبر (18) (از خطبای فاضل لبنان) به این مطلب اشاره کرده و تنها بیت نخست قصیده را ذکر کرده اند . اما شیخ فخرالدین طریحی فقیه ، رجالی ، ادیب و لغت شناس برجسته شیعه ، و صاحب مجمع البحرین - در کتاب (المنتخب) (19) (که سوگنامه ای منشور

ص: 261

و منظوم در رثای شهدای آل الله بویژه سالار شهیدان علیهم السلام است (کلّ قصیده را آورده است که در بیت ما قبل آخر آن ، شاعر صریحا به هویت خود اشاره ای دارد؛ آنجا که خطاب به سادات عصر می گوید :

وَعَبِيدُكُمْ سَيْفٌ فَتَى ابْنِ عَمِيرَةَ

عَبْدٌ لِعَبْدِ عَبِيدِ حَيْدِرِ قَنْبَرٍ

نکته قابل توجه در ربط با بحث ما ، ابیات زیر از قصیده سیف می باشد که در آن دوبار از حضرت رقیه علیها السلام یاد کرده است :

و سَكِينَةَ عَنْهَا السَّكِينَةُ فَارِقَتِ

لَمَّا ابْتَدَيْتِ بَفَرْقَةِ وَ تَغَيَّرِ

و رَقِيَّةَ رَقَّ الْحَسُودَ لَضَعْفِهَا

و غَدَا لِيَعْذِرْهَا الَّذِي لَمْ يَعْذِرْ

و لَأُمِّ كَلْثُومٍ يَجِدُ جَدِيدَهَا

لِثَمِّ عَقِيبِ دَمُوعِهَا لَمْ يَكْرُرْ

لَمْ اءَنْسَهَا وَ سَكِينَةَ وَ رَقِيَّةَ

بِيَكِينَةٍ بَتَحَسَّرَ وَ تَزَقَّرَ

يَدْعُونَ أُمَّهَمُ الْبَتُولَةَ فَاطِمَةَ

دَعْوَى الْحَزِينِ الْوَالِدِ الْمَتَحَيَّرِ

يَا أُمَّنَا هَذَا الْحَسِينِ مَجْدَلًا

مَلْقَى عَفِيرًا مِثْلَ بَدْرِ مِزْهَرِ

فِي تَرْبِهَا مَتَعَفَّرًا وَ مَضْخَمًا

جَشْمَانَهُ بِنَجِيْعِ دَمِ اءِ حَمْرٍ (20)

بخش دوم : شام ؛ جغرافیا ، جمعیت و تاریخ

1 . جغرافیا

کشور شام، که امروز سوریه نامیده می‌شود، دارای مساحتی به وسعت 72000 مایل برابر 115200 کیلومتر مربع بوده و محدود است از شمال به ترکیه، از شرق به عراق، از جنوب به اردن و فلسطین اشغالی، و از غرب به لبنان و دریای مدیترانه. (21)

سوریه یکی از جذابترین کشورهای عربی است و نام رسمی این کشور (الجمهورية العربية السورية) می‌باشد.

2. جمعیت

جمعیت سوریه در سال 1979 م بالغ بر 8350000 نفر بوده است (شصت و سومین کشور جهان از نظر جمعیت)؛ ولی مترجمین سوری وابسته به وزارت ارشاد سوریه اخیراً جمعیت

ص: 262

آن کشور را بالغ بر 12 میلیون نفر معرفی می کنند .

88 مردم این کشور عرب ، 3/6 کرد ، 8/2 ارمنی و بقیه ساکنین آن ترك ، آسوری ، و چركس هستند . 88 مردم آن دارای معتقدات اسلامی (سنّی ، علوی ، دروزی) و 12 مسیحی هستند و زبانهای رایج در آن کشور عبارتند از : عربی (زبان رسمی) ، و کردی که به خط عربی نوشته می شود . زبان فرانسوی و ارمنی نیز رایج است .

پایتخت این کشور شهر دمشق (با 1097205 نفر جمعیت) می باشد .

پرجمعیت ترین شهرهای سوریه عبارتند از : حَلَب ، حمص ، حماة و لاذقیة . بنادر مهم آن نیز عبارتند از : لاذقیة ، طرطوس ، و بانیا که در کنار دریای مدیترانه واقع شده است . (22)

3 . تاریخ

الف - وجه تسمیه شام

شام را بدین جهت شام گویند که طرف شمال قبله قرار گرفته ، و شام شمال را گویند . چنانچه یمن را بدین جهت یمن گفته اند که طرف یمن قبله دوم قرار گرفته است .

وجه تسمیه دیگر آنکه ، بر این سرزمین سام بن نوح حکومت داشته ، بنای آن شهر را او نهاده ، و در نتیجه به اسم او شهرت یافته است . و در لغت سریانی سین و لغت عبرانی و عرب شین خوانده شده است .

برخی گفته اند از شامه به معنی نقط است که مسمی به شام شد ، زیرا زمین آنجا منطقه ای سبز و سیاه و سفید خال خال است که سام بن ارم بن سام بن

ص: 263

نوح ساخت و او پنج پسر داشت که هر يك منطقه ای ساخته و آن شهرها به نان آنها شهرت یافت :

1 . فلسطین ؛ 2 . حمص ، 3 . اردن ، 4 . ایلیا ، که بیت المقدس است ، 5 . دمشق .

ب - اولاد سام ، و ایالات شام

1 . فلسطین : سرزمین جرجیس علیه السلام بود و بعد عیسی علیه السلام به اهل همان ناحیه مبعوث شد .

قبر جرجیس در موصل یا رقه یا خوی فلسطین است که هفتاد پیغمبر در آنجا مدفون می باشند .

این پنج منطقه ارض مقدّس است که دعای سمات بر محور آن دور می زند و امروز مورد توجه یهود و نصاری و مسلمانان قرار دارد . زیرا قبله اول مسلمین بوده و مشهد رجال بزرگ جهان است . قبور انبیای سلف در این منطقه و آثار تاریخی شهرهای مهم عمالقه ، عاد ، ثمود ، رس ، اهل البیت و غیره در بعلبک و تل سلیمان و . . . در آن موجود می باشد که مهمتر از همه آنها بیت المقدّس و بیت اللحم و خلیل الرحمن است که آثار زنده شش هزار سال پیش و زیارتگاه عموم پیروان ادیان الهی (یهود و نصاری و مسلمین) محسوب می شود .

در سال 1370 هـ . ق مطابق 1330 هـ . ش ، که سیاست استعمار برای به دست آوردن آرای بیشتری در سازمان ملل به منطوق فَرَّقْ تَسُدْ (تفرقه بینداز و حکومت کن!) که شیوه غربیان است فلسطین را دو قسمت نمود . قسمت شمالی را به یهود دادند ،

ص: 264

و قسمت جنوبی را که قسمت اعظم فلسطین است به عرب که اردن هاشمی امروز را تشکیل می دهد و شهر عمان پایتخت آن از زیباترین شهرهای احدائی امروزی است . در این منطقه آثار تاریخی بیش از فلسطین یهود است زیرا در آنجا فقط اورشلیم معبد اختصاصی یهود است ولی در این منطقه ، بیت المقدس که مورد توجه هر سه مذهب زنده جهان است و نیز بیت اللحم و خلیل الرحمن و آثار تاریخی دیگر قرار دارد .

4 . حمص : این شهر با عظمت تاریخی را حمص بن سام بنا نمود و آن بین دمشق و حلب است . شهر مزبور يك مکان مقدس دارد که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام آنجا را زیارت نمود و فرمود بسیاری از صلحا در آنجا مدفون هستند . این مکان مزار عمومی آن شهر است و برخی قبر قنبر غلام علی علیه السلام را آنجا می دانند ولی اصح آن است که قبر قنبر غلام در بغداد است . (23) حمص به نقل البلدان شهر مشهوری است در طرف قبلی دمشق و حلب و به نام حمص بن سام بن نوح است . قبر خالد بن ولید و پسرش عبدالرحمن و عاص بن عثم در آنجاست و نزدیک آنجا قصر خالد بن ولید است و قبور بسیاری از صحابه آنجا می باشد .

این حمص غیر از حمص واقع در اشبیلیه و نیز مصر و خلخال است .

در سفرنامه ناصر خسرو آمده است که : از شام تا حمص پنجاه فرسخ است .

3 . اردن : اردن نام

ص: 265

پسر سام بن نوح بود و طایف یکی از قطعات اردن است که به لطافت آب و هوا معروف و دارای مناظر زیبا می باشد .

حضرت ابراهیم خلیل اول در اردن می زیسته و پس از وحی الهی به شهری که امروز به آن شهر الخلیل گویند رفته و در آنجا مسکن گرفته است .

قریه ناصره مسکن حضرت عیسی علیه السلام بود و کلمه نصاری از ناصره دمشق شده که مسکن پیشوای آنها بوده است . حضرت خضر علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام ، در این سرزمین ناصره غذا خوردند و در قرآن مجید از آن با عنوان قریه نام یاد شده است ، آنجا که می فرماید :

(فَأَنْطَلَقَا حَتَّىٰ آتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُصَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاءَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتُمْ لَنَخَذْتُمْ عَلَيْهِ
ءَاجْرًا) (24)

یعنی : پس رفتند تا وقتی که آمدند نزدیک اهل دهی (انطاکیه) طلب طعام کردند از اهل آن ده ابا کردند اهل ده از اینکه مهمان کنند موسی و خضر علیهم السلام را؛ ناچار رو به راه نهادند و یافتند در نواحی ده دیواری را که می خواست بیفتند ، خضر آن دیوار را ساخت و با سنگ و گل محکم نمود آن را و رفت . موسی گفت : اگر می خواستی مزدی می گرفتی بر تعمیر آن دیوار چرا مزد نگرفتی ؟ در سوره کهف از ملاقات و همراهی موسی علیه السلام با خضر نبی علیه السلام سخن می گوید که با هم می رفتند تا بدین قریه رسیدند و از

مردم آن طعام و غذا خواستند .

ولی آنها به این دو بزرگوار چیزی نفروختند و مهمان نوازی نکردند . مع ذلك هنگامی که می خواستند از شهر بیرون روند چشمشان به دیواری افتاد که کج شده بود . خضر شروع به تعمیر دیوار نمود تا خراب نشود و موسی علیه السلام به وی گفت این مردم از فروختن غذا به شما امتناع کردند ، آنوقت شما دیوار خرابه آنها را راست می کنی ؟ ! خضر علیه السلام گفت این دیوار متعلق به دو پسر یتیم است و زیر آن گنجی است که اگر خراب شود می برند؛ خواستم باقی بماند تا آن دو کودک بالغ شوند و استیفای حق خود نمایند .

در اردن قبور بسیاری است . از جمله قبر لقمان حکیم ، که در قرآن سوره ای به نام او وجود دارد ، در شهر طبریه واقع است که معروف به حیره طبریه است .

قبور حجر بن عدی ، اویس قرن و بلال حبشی در این منطقه بین اردن و شام است .

4 . بیت المقدس : شهری که امروز به نام قدس خوانده می شود به دست ایلیا پسر سام بن نوح بنا شده ، و در احادیث آمده است که زمین قدس سرزمین محشر خواهد شد . در این منطقه قبور انبیا و اولیا و بزرگان علما و دانشمندان و اوتاد و بندگان خدا فراوان است .

مشهورترین آن منطقه خلیل الرحمن است که قبر حضرت ابراهیم و پسرش اسحاق و زکریا و یحیی علیهم السلام در آنجاست .

این بنای تاریخی

ص: 267

همه از سنگ بنا شده و بیش از شش هزار سال از تاریخ بنای آن می گذرد . مسجد بزرگ و بلند آن به سبک مخصوصی است . قبه و بارگاه انبیا و پیغمبران در آن بوده ، و آثار عتیقه بسیار دارد . مسجد بزرگی اطراف آنها بنا شده و شهر زیبای عالی خوش منظره سبز و حمام آنجا را احاطه کرده است .

مسجد اقصی ، که از مساجد محترم و معظم جهان است ، قبله اول مسلمین و مسجد ليله المعراج و بزرگترین معبد مورد اتفاق سه ملت یهود و نصاری و اسلام

است . این بارگاه با عظمت دیدنی است نه شنیدنی .

قبور بسیاری از انبیا در این منطقه است . نماز در آنجا ثواب هزار نماز را دارد . این مسجد از بناهای حضرت سلیمان علیه السلام است که پایه های آن از سنگ و فلز گداخته ریخته شده است .

در اخبار آمده است که کثرت اولاد حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام به پاس فداکاری و ذبح فرزندش اسماعیل علیه السلام بود و چون اولاد او زیاد شدند گروهی به عصیان و تمرد قوانین الهی پرداختند . به حضرت داود علیه السلام خطاب شد که گناهکاران را به سه بلا مبتلا می سازم : سه سال قحطی یا سه ماه جنگ یا سه روز طاعون .

حضرت داود علیه السلام پیام الهی را به ملت خود ابلاغ کرد . گفتند طاقت قحطی نداریم ، جنگ هم بر ما مشکل است ، ناگزیر برای مرگ حاضر می شویم . گروهی آماده طاعون شده غسل نموده توبه

کردند و کفن پوشیده و منتظر نزول عذاب گشتند و بدین منظور با زنان و کودکان به صحرا رفتند . گروهی نیز که به این سخنان به دیده تمسخر و استهزا می نگریستند در شهر ماندند و طاعون آمد همه آنها را از بین برد . جمع انبوهی مردند و هلاک شدند . حضرت داود در همین تل (که خاک بیت المقدس است و همیشه پیغمبران بر فراز آن رفته نماز می خواندند و توبه و انابه و دعا می کردند و دعایشان مستجاب می شد) دعا کرد ، خداوند بلا را از آنها برگردانید . به داود خطاب رسید که در همین محل استجابت دعا مسجدی بسازند . این نقطه خیمه گاه حضرت موسی علیه السلام و صلحای بنی اسرائیل بود .

همه مردم در ساختمان مسجد همت گماشتند . مردی از صلحای بنی اسرائیل گفت : اینجا ملك من است و اجازه نمی دهم بدون رضای من ساختمان بسازید . گفتند هر چه خواهی به تو می دهیم تا راضی شوی . به داود خبر دادند ، گفت باید رضای او را به دست آورید . او هم قیمت را بالا برد تا به صد گوسفند و صد گاو و صد شتر رسید . باز رضایت نداد ، تا آنکه گفت دیواری اطراف آن بکشید و برابر آن نقره به من بدهید تا راضی شوم . مردم همچنان حاضر شدند که این معامله انجام شود .

چون دید همه حاضرند ، گفت من برای رضای خدا و قربهٔ الی الله از حق خود می گذرم و هیچ پولی نمی گیرم و

با شما همکاری هم می‌کنم .

بدین ترتیب همگان در ساختمان مسجد اقصی شرکت کردند . حضرت داود علیه السلام شخصا با صلحای بنی اسرائیل سنگهای بزرگی را بلند کرده گرد آوردند . اما در این اثنا به داود خطاب شد سهم تو از ساختمان مسجد تمام شد ، بگذار سلیمان پسر تو این وظیفه را انجام دهد . داود در سن 127 سالگی بود که کار ساختمان مسجد اقصی را آغاز نمود و در سن 140 سالگی وفات کرد .

سلیمان علیه السلام به وصیت پدرش در سن 13 سالگی به جای وی نشست و شروع به تکمیل ساختمان مسجد نمود . نیروهای نهان و آشکار جهان ، به او کمک می‌کردند . قهرمانان جن و انس از معادن دور و نزدیک سنگهای پهن و سفید و سبز می‌آوردند تا آنکه سلیمان علیه السلام مسجد را ساخت و شهر قدس را به دوازده محله ، به نام اسباط بنی اسرائیل ، تقسیم نموده و بنا کرد . وی تا 53 سالگی مشغول تکمیل مسجد بود و بدینگونه چهل سال در زمان او طول کشید تا بنای مسجد پایان یافت .

در آنجا يك قبه از شیشه برای سلیمان ساختند . وی در آن قبه بر عصای خود تکیه زده و فرمان داده بود هیچ کس بدون اجازه وارد قبه بلورین او نشود . روزی دید مردی بی اجازه وارد شد . گفت کیستی ؟ جواب داد : اءنا الذی لا اءقبل الرشاءَ و لا اءهابَ مِنَ الملوکِ ، من آن کسی هستم که رشوه نمی‌پذیرم و از پادشاهان

ص: 270

نمی هراسم ، من ملك الموت هستم ؛ و به همان حال او را قبض روح نمود .

بیت المقدّس و مسجد اقصی از مناطق بسیار جالب و جذّاب جهان اسلام است و آثار طبیعی و صنعتی ، طراوت و فراوانی میوه ها و نعمت ، سرتاسر آن منطقه بابرکت را فرا گرفته است .

5 . دمشق : دمشق که امروز به آن سوریه می گویند و مرکز آن شام است ، به گفته برخی از مورخین به دست پسر سام بن نوح ساخته شده است . در عین حال برخی نیز بنای این شهر را به غلام ابراهیم خلیل علیه السلام و بعضی دیگر به غلام نمرود بن کنعان نسبت می دهند . در هر حال دمشق دارای صفای هوا و لطافت آب و میوه های فراوان مخصوصا موز و مرکبات و زیتون است . با این وجود ، مردم آن سرزمین در جریان کربلا و اسارت آل الله علیهم السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان مکرم او جفا کردند . شاعر می گوید :

ز قرآن شده استفاد این کلام

مقدّس زمینی بود ارض شام

ولی مردمش را نبیّ و دود

به سرّ و علن بس مذمت نمود

همانا که ایشان به عصر یزید

نمودند اهانت به شاه شهید

خصوص آن زمان کآل خیر الانام

رسیدند دلخون به شام ظلام

همان مردم از خدا بی خبر

بیستند آذین به بام و به در

دف و چنگ در کوی بنواختند

به عیش و طرب جمله پرداختند

طرب را شد اهل طرب مشتری

ولی تنگدل

عطارد فکند از کف خود قلم

بنالید ناهید و شد در الم

این بیان مورخین ، معطوف به خبر معروفی است که مدلول آن چنین است :

چون سیدالشهدا علیه السلام روحی فداه شهید شد همه ممکنات که در حیطة ولایت مطلقه او بودند متغیر شدند و حال طبیعی خود را از دست دادند - و این حالت تاءثر و گریه بر شهادت فرمانروای کل عالم وجود بود - مگر سه شهر که کوفه و بصره و شام بوده است . (25)

اخبار دیگری هم مؤید این حقیقت است . چنانچه در مقاتل معتبر نقل شده روز عاشورا هر سنگی را برمی داشتند مثل این بود که زیر آن خون تازه بوده است . محتشم کاشانی در ترکیب بند مشهور خود می گوید :

باز این چه شورش است که در خلق عالم است ؟!

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است ؟!

باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین

بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است ؟!

این صبح تیره باز دمید از کجا ، کزو

کار جهان و خلق جهان جمله درهم است ؟!

گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب

کآشوب در تمامی ذرات عالم است

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست

این رستخیز عام که نامش محرم است

در بارگاه مقدس که جای ملال نیست

سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند

گویا عزای اشرف اولاد آدم است

خورشید آسمان و زمین ، نور مشرقین

پرورده کنار

ص: 272

در آن عصر کوفه و بصره زیر فرمان حکومت ابن زیاد، فرمانده جنگ و قاتل اصلی امام حسین علیه السلام، بود و شام هم مرکز خلافت یزید مستمخمو ر بی اراده و بی دین شمرده می شد. لذا این شهر یعنی این سه اجتماع به صورت ظاهر تاءثر نداشتند، بلکه شادمان شدند، که روز عاشورا یوم تبرکت به بنوأمیه است. (26)

ج - شام در عهد باستان

سوریه (شام) از لحاظ تاریخی تا قبل از قرون جدید شامل کشورهای کنونی سوریه، لبنان و قسمتهایی از اردن و فلسطین می شد، و تقسیمات کنونی، حاصل سیاست تفرقه افکن انگلیس و فرانسه در جنگ اول جهانی است.

در سال 63 میلادی امپراتوری روم بر سوریه دست یافت و از آن تاریخ سوریه تحت تسلط رومیان قرار گرفت، تا آنکه در سال 395 میلادی پس از تجزیه دولت روم به دو بخش روم شرقی و غربی، سوریه جزو قلمرو امپراتوری روم شرقی

(بیزانس) گردید. ولی بتدریج استیلای بیزانس بر سوریه ضعیف شد، تا در قرن هفتم به دست قوای اسلام افتاد. (27)

د - شام در تاریخ اسلام

1. سفر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شام

سرزمین شام، برای مسلمانان سرزمین خاطره ها است. این سرزمین پیوندی خاص با تاریخ اسلام دارد که ریشه های آن به سالهای پیش از فتح دمشق باز می گردد؛ به سالهای نوجوانی و جوانی بنیانگذار اسلام حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم، که همراه عمومی خود سفری به

در آن سالها حضرت محمد صلی الله علیه و آله جدّ خویش ، عبدالمطلب علیه السلام را از دست داده بود و تحت سرپرستی عموی خود ابوطالب علیه السلام به سر می برد . بازرگانان قریش طبق معمول ، هر سال يك بار به شام سفر می کردند . آن سال ابوطالب نیز با آنان آهنگ سفر کرد و تصمیم گرفت که برادرزاده خود را در مکه باقی گذارده و کسی را بر حفاظت او بگمارد . ولی هنگام حرکت برنامه او دگرگون شد و تصمیم گرفت برادرزاده خود را نیز که در آن روز بیش از دوازده بهار از سن او نگذشته بود همراه خود به شام ببرد . هنوز کاروان به مقصد نرسیده بود که در نقطه ای به نام (بُصری) حادثه ای پیش آمد و ابوطالب علیه السلام برنامه مسافرت را نیمه کاره رها کرد و به مکه بازگشت . علت قطع برنامه سفر این بود که در سرزمین بصری راهبی به نام بُحَیری زندگی می کرد و به عللی از کاروان قریش برای اطعام در صومعه خود دعوت کرد . زمانی که قریش از صرف غذا فارغ شدند رو به آنان کرد و گفت : این کودک (حضرت محمد) متعلق به کیست ؟ همگی گفتند : او برادرزاده ابوطالب علیه السلام است . وی رو به ابوطالب کرد و گفت : کودک شما آینده درخشانی دارد ، او همان پیامبر موعود تورات و انجیل است و تمام خصوصیات که برای پیامبر پس از مسیح در کتابهای دینی خود خوانده ام بر این کودک منطبق است

. او دارای آیینی جاودانی است . او را از چشم دشمن پنهان ساز! اگر ملت یهود او را ببینند و بشناسند نقشه قتل او را می ریزند . چه بهتر که شما از این نقطه به مکه برگردید . از این جهت ابوطالب برنامه سفر خود را قطع کرد و بسرعت به مکه بازگشت . ولی برخی از تاریخ نگاران یادآور می شوند که هدف نهایی کاروان قریش همان نقطه بود که با راهب ملاقات کردند و ابوطالب علیه السلام کارهای بازرگانی خود را بسرعت به پایان رسانید و همراه برادرزاده خود به مکه بازگشت و از آن پس هرگز به سفر نرفت و حفاظت و سرپرستی برادرزاده را بر همه چیز مقدم داشت . (28)

2 . دومین سفر

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یک بار دیگر نیز به این سرزمین سفر کرد و آن زمانی بود که حضرت 25 سال داشت و هنوز در کنار عمویش ابوطالب زندگی می کرد . ابوطالب علیه السلام درصدد بود که برای برادرزاده خویش شغل مناسبی در نظر بگیرد . در آن زمان خدیجه ، دختر خویلد ، زنی شرافتمند و تجارت پیشه بود و دامنه تجارت او به مصر و حبشه کشیده شده بود . ازینرو ابوطالب علیه السلام به برادرزاده خود گفت : خدیجه علیه السلام دنبال مرد امینی می گردد که سرپرستی تجارت او را به عهده گیرد؛ چه بهتر که خود را به وی معرفی کنی . او پیشنهاد ابوطالب را پذیرفت ولی بر اثر مناعت طبع و همت بلندی که داشت از اینکه مستقیماً چنین پیشنهادی را به

خدیجه دهد، خودداری کرد. اتفاقاً خدیجه که از امانت و راستگویی و مکارم اخلاق حضرت محمد صلی الله علیه و آله آگاه بود، هنگامی که از مذاکرات آنان اطلاع یافت فوراً کسی را دنبال حضرت فرستاد و پیشنهاد کرد که با سرمایه وی برای تجارت رهسپار شام شود و اعلام کرد که حاضر است دو برابر آنچه به دیگران می دهد به حضرت بپردازد. لذا حضرت محمد صلی الله علیه و آله این پیشنهاد را پذیرفت و هنگامی که کاروان بازرگانی قریش به سمت شام حرکت کرد، حضرت در رأس کاروان خدیجه رهسپار شام گردید. خدیجه در این سفر شتر راهواری را در اختیار وکیل خود قرار داد، و نیز دو غلام را که یکی از آنها (میسره) نام داشت همراه او روانه کرد تا در کارها دستیار وی باشند.

سرانجام کاروان به شام رسید. بازرگانان اجناس خود را فروختند و سود خوبی عاید گردید. حضرت محمد صلی الله علیه و آله در بازگشت کالاهایی برای فروش از بازار (تهامه) خرید و همراه کاروانیان به مکه بازگشت. (29)

3. پیک اسلام در سرزمین شام

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از نخستین روز بعثت، آیین خود را آیینی جهانی معرفی می کرد. چنانکه در بسیاری از آیات قرآن به جهانی بودن اسلام تصریح شده است. از آن جمله می فرماید:

(قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا) : ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همگی شما هستم. (30)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از سالهای نخست بعثت، پیوسته در پی فرصتی بود که به نشر آیین خود در میان ملل جهان پردازد، اما توطئه های مختلف دشمنان اسلام به وی فرصت انجام این کار را نمی داد.

پس از آنکه در سال ششم هجری پیمان صلح حُدیبیّه میان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و قریش بسته شد و فکر رسول خدا از خطر حمله قریش آسوده گردید، پیامبر تصمیم گرفت زمامداران وقت و رؤسای کشورهای مختلف آن روز را طی نامه هایی به اسلام دعوت کند و آیین خود را که از دایره يك عقیده ساده گام فراتر نهاده به صورت يك آیین جهانی درآمده بود به ملل جهان آن روز عرضه نماید.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شش نفر از ورزیده ترین افراد را طی نامه هایی که رسالت جهانی آن حضرت در آنها منعکس بود به نقاط مختلف روانه کرد. سفیران هدایت دريك روز رهسپار سرزمینهای ایران، روم، حبشه، مصر، یمامه، بحرین و حیره شدند. قیصر، پادشاه روم شرقی، با خدا پیمان بسته بود که هرگاه در نبرد با ایران پیروز گردد به شکرانه این پیروزی، از مقرر حکومت خود قسطنطنیه پیاده به زیارت (بیت المقدس) رود. او پس از پیروزی به نذر خود جامه عمل پوشانید و پیاده رهسپار بیت المقدس گردید.

(دحیه کلبی) ماءمور شد نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قیصر برساند. او قبلا

سفرهای متعددی به شام داشت و به نقاط مختلف شام کاملاً آشنا بود. قیافه گیرا، صورت زیبا و سیرت نیکوی وی شایستگی همه جانبه او را برای انجام این وظیفه خطیر ایجاب می کرد. وی پیش از آنکه شام را به قصد قسطنطنیه ترك کند در یکی از شهرهای شام یعنی (بُصری) (31) اطلاع یافت که قیصر عازم بیت المقدس است. لذا فوراً با استاندار بُصری، به نام حارث بن ابی شمر، تماس گرفت و مأموریت خطیر و پر اهمیت خود را به او ابلاغ کرد. واقدی (32) می نویسد: (پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده بود که نامه را به حاکم بُصری بدهد و او نامه را به قیصر برساند). شاید این دستور از این نظر صادر شده بود که پیامبر شخصاً از مسافرت (قیصر) آگاهی داشت، و یا اینکه شرایط و امکانات دحیه محدود بوده و مسافرت تا قسطنطنیه خالی از اشکال و مشقت نبوده است. در هر صورت، سفیر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با حاکم بُصری تماس گرفت. استاندار، (عدی بن حاتم) را خواست و او را مأمور کرد تا همراه سفیر پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی بیت المقدس بروند و پیام و نامه پیامبر را به دست قیصر برسانند.

ملاقات سفیر با قیصر در شهر حمص صورت گرفت. وقتی می خواست به ملاقات قیصر برود، کارگزاران سلطان به او گفتند که باید در برابر قیصر سر به سجده بگذاری و در غیر این

صورت به تو اعتنا نخواهد کرد و نامه تو را نخواهد گرفت . دحیه ، سفیر خردمند پیامبر اسلام ، گفت : (من ، برای کوبیدن این سنتهای غلط ، رنج این همه راه را بر خود هموار کرده ام . من از طرف صاحب رسالت محمد صلی الله علیه و آله مأمورم به قیصر ابلاغ کنم که بشر پرستی باید از میان برود ، و جز خدای یگانه کسی مورد پرستش واقع نگردد . با این مأموریت و با این عقیده و اعتقاد ، چگونه می توانم تسلیم نظریه شما شوم و در برابر غیر خدا سجده کنم ؟) .

منطق نیرومند و نیز صلابت و استقامت سفیر ، مورد اعجاب کارکنان دربار قرار گرفت . يك نفر از درباریان خیر اندیش به دحیه گفت می توانی نامه را روی میز مخصوص قیصر بگذاری و برگردی . کسی جز او دست به نامه های روی میز نمی زند و هر موقع نیز نامه را بخواند ، شما را به حضور خواهد طلبید . دحیه از راهنمایی آن مرد تشکر کرد و نامه را روی میز قیصر گذارد و بازگشت . قیصر نامه را گشود .

بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد بن عبدالله الی هر قل عظیم الروم ، سلام علی من اتبع الهدی اءمّا بعد فإتی اءدعوك بدعاية الا سلام اءسلم تسلّم یؤتک الله اءجرک مرّتين فإن تولّیت فإئما علیک اثم (الاریسین) و یا اهل الکتاب تعالوا لیکلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ

ص: 279

بعضنا بعضا اءربابا من دون الله فإِن تَوَلَّوْا فقولوا بآءتآ مسلمون (محمّد رسول الله) .

ابتدای نامه ، که با (بسم الله) شروع شده بود ، توجّه قیصر را به خود جلب کرد و گفت : من از غیر سلیمان تاکنون چنین نامه ای ندیده ام .

سپس مترجم ویژه عربی خود را خواست تا نامه را بخواند و ترجمه کند . او نامه پیامبر را چنین ترجمه کرد :

(نامه ای است) از محمّد فرزند عبدالله به هرقل بزرگ روم . درود بر پیروان هدایت ! من تو را به آیین اسلام دعوت می کنم ، اسلام آور تا در امان باشی ، خداوند به تو پاداش می دهد (پاداش ایمان خود و پاداش کسانی که زیر دست تو هستند) . اگر از آیین اسلام روی گردانی گناه (اریسان) نیز بر توست . ای اهل کتاب ، ما شما را به يك اصل مشترك دعوت می کنیم : به اینکه غیر خدا را نپرستیم ، و کسی را انباز او قرار ندهیم ، و بعضی از ما بعضی دیگر را به خدایی نپذیرد . هرگاه (ای محمّد) صلی الله علیه و آله آنان از آیین حق سر برتافتند بگو گواه باشید که ما مسلمانیم .

4 . نفوذ اسلام به شام

در سال 14 هجری (برابر با حدود نیمه اول قرن هفتم میلادی) شام جزو قلمرو اسلامی گردید . بدین ترتیب که ، در زمان خلافت ابوبکر ارتش اسلام به فرمان وی به سوی منطقه شام حرکت کرد . پس از درگیریهایی که

ص: 280

بین نیروهای اسلام و سپاهیان (هرقل) (هراکلیوس) امپراتور روم شرقی) در اردن و فلسطین رخ داد، نیروهای روم شکست خورده به سمت دمشق عقب نشینی کردند و شهر دمشق توسط مسلمانان محاصره گردید. در این هنگام ابوبکر درگذشت (22 جمادی الاخر سال 13 هجری) و عمر به خلافت رسید. سرانجام در تاریخ رجب سال 14 هجری شهر دمشق سقوط کرد و سربازان تحت فرماندهی خالد بن ولید پس از پیمان صلح از دروازه شرقی، و سربازان تحت فرماندهی ابو عبیده جراح با درگیری نظامی از دروازه ای به نام (باب الجابیه) وارد شهر شدند و ابو عبیده نیز پیمان صلح خالد را تصویب کرد (33) یعقوبی در این زمینه می نویسد:

شهر دمشق شهری است با شکوه و کهن، که در دوران جاهلیت و اسلام مرکز شام بوده است و آن را در همه جندی های شام (34) در بسیاری از رودخانه ها و آبادی و رودخانه اعظمش که (بَرْدَا) (35) گفته می شود، نظیری نیست. شهر دمشق در سال 14 هجری و در عهد خلافت عمر بن خطاب گشوده شد و (ابو عبیده بن جراح) آن را پس از يك سال محاصره از دروازه ای به نام (باب الجابیه) به صلح فتح نمود و خالد بن ولید از دروازه دیگرش به نام (باب الشرقي) بدون صلح درآمد و به عمر بن خطاب نوشتند و او هم عمل ابو عبیده را روا داشت. (36)

البته در پیروزی مسلمانان، آمادگی مردم آن منطقه جهت پذیرش اسلام بی تأثیر نبود و عواملی مانند نزدیکی

مردم آن منطقه از نظر آداب و رسوم به عرب، رفتار ساده سپاهیان فاتح اسلام با مردم، مالیاتهای سنگینی که حکومت‌های قبلی از آنان می‌گرفتند، خستگی مردم از بحثها و جدالهای کلامی و مکتبهای فکری گوناگون که در مسیحیت آن منطقه پدید آمده بود، مردم آن سامان را از مسیحیت و حکومت رومیان رویگردان ساخته بود. (37)

در هر حال از آن تاریخ به بعد، منطقه شام به قلمرو اسلامی پیوست و از سال 40 هجری، که معاویه پس از شهادت امیرالمؤمنین علی علیه السلام زمام امور مسلمانان را در دست گرفت، تا سال 132 هجری (دمشق) پایتخت حکومت بنی امیه بود. در این تاریخ به دنبال سقوط سلسله بنی امیه با انقلاب عباسیان، که با پشتیبانی شیعیان و ایرانیان موجب به قدرت رسیدن عباسیان گردید، شام اعتبار سابق خود را از دست داد و بغداد به عنوان پایتخت انتخاب گردید. (38)

پس از سقوط بنی امیه، شام ادوار مختلفی را طی کرده است، که شرح آن نیازمند کتابی دیگر است.

بخش سوم: شجره ملعونه بنی امیه

مقدمه

(وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَعْرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ (39) فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا) (40)

مفسرین، عموماً، در تفسیر آیه شریفه فوق نوشته اند که: رسول اکرم صلی الله علیه و آله در خواب دید میمون‌ها بر منبر وی بالا می‌روند و سخت متاثر گردید. جبرئیل، پیک الهی، نازل شد و خواب را چنین تعبیر نمود: بنی امیه بر

بنی هاشم غلبه می کنند و از منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بالا می روند ، آنان شجره ملعونه هستند . روایت شده که از این تاریخ به بعد ، دیگر کسی خنده بر لب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ندید . (41)

نیز از جمله آیاتی که در ذمّ بنی اُمیّه نازل شده ، سوره مبارکه قدر است . مقصود از (الف شهر) در این سوره ، طول دوران دولت بنی اُمیّه است که هزار ماه طول کشید و از برکات و ثواب لیلۃ القدر محروم بودند و خیر اُخروی يك شب قدر ، از خیر دنیوی هزار ماه ریاست بنی اُمیّه بیشتر است . چنانچه فخر رازی در تفسیر کبیر ، و ابن اثیر در اُسْدُ الغابه ، از حضرت امام مجتبی علیه السلام نقل می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب بنی اُمیّه را دید که پای بر منبرش می گذارند ، و طبق روایتی : چون بوزینگان بر آن جست و خیز می کنند . حضرت از این صحنه ناراحت شد . پس خدای بزرگ ، سوره مبارکه (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ) را فرستاد ، یعنی هزار ماه ملک بنی اُمیّه . قاسم ، که راوی حدیث است ، گفته است حساب کردیم ، دیدیم دوران حکومت بنی اُمیّه هزار ماه به طول انجامید . (42)

مسعودی در مروج الذهب آورده است که : جمع مدّت سلطنت بنی اُمیّه تا زمانی که منقرض شدند و خلافت به بنی عبّاس منتقل شد ، بدون کم و زیاد ، هزار ماه کامل بوده است .

در اصل و نسب بنی اُمیّه و پاره ای از افراد مشهورشان ، سخن بسیار است . در ردّ نسبت بنی اُمیّه به قریش گفته شده است که اُمیّه ، نیای آنان ، بنده ای رومی بود ، عبدالشمس او را خرید و به رسم عرب در جاهلیّت او را پسر خود خواند . مؤید این مطلب ، کلام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در یکی از نامه هایش به معاویه است که مرقوم فرمود : (لیس اُمیّة کهاشم ، ولا حرب کعبد المطلب ، ولا ابوسفیان کابی طالب ، ولا المهاجر کالطلیق ، ولا الصریح کاللطیق) .

به تصریح دانشمندان ، مانند محمّد عبده مصری در شرح نهج البلاغه ، صریح به کسی گویند که صحیح النسب باشد ، ولصیق کسی است که بیگانه بوده و او را به فامیل و قبیله وی چسبانده باشند .

اُمیّه مرد بدنامی بود که متعرّض زنان می شد و به فحشا و زنا معروف بود . وی همان کسی است که چون به ده سال جلای وطن محکوم شد ، از مکه به شام رفت و در آنجا ده سال ماند و با زن یهودی شوهرداری زنا کرد .

آن زن در بستر شوهرش ، که فردی یهودی بود ، پسری آورد و امیه او را فرزند خود خواند و بر وی نام ذکوان نهاد و او را مکتی به ابو عمرو ساخت . سپس زن خودش را در زمان حیات خود به او داد ، و این ذکوان پدر ابومعیط وجد عقبه - پدر

خاندان ابوسفیان

در میان کسانی که در مقابل دعوت اسلام به توحید و خداپرستی عناد ورزیده و لجوجانه مخالفت کردند و مقاومت نشان دادند ، ابوسفیان فساد و عناد و اصرارش از همگان بیشتر بود . وی برای جلوگیری از انوار تابناک اسلام تلاش بسیار کرد و در بدر و احد و خندق ، از سران مشرکین ، و در احد و خندق سردار لشگر و زعیم سپاه کفر بود .

ابوسفیان زن و فرزندانش ، هر چه توانستند رسول اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و از شرك و کفر پشتیبانی کردند . در جنگ بدر سه تن از فرزندانش چ معاویه ، حنظله و عمرو - شرکت داشتند . علی علیه السلام حنظله را کشت و عمرو را اسیر کرد ، ولی معاویه گریخت و شدت فرار وی از جنگ چنان بود که وقتی به مکه رسید پاهایش ورم کرده بود! (44)

هند جگر خوار!

مادر معاویه در تاریخ به هند جگر خوار مشهور است ، زیرا وی جگر حمزه سیدالشهدا ، عموی بزرگوار رسول خدا را صلی الله علیه و آله در جنگ احد به علت دشمنی با آن حضرت به دندان جوید و قطعات جگر را به رشته کشید و بر گردن آویخت ! این زن نیز ، مانند شوهرش ابوسفیان ، با رسول خدا صلی الله علیه و آله و اسلام سخت دشمن بود ، بلکه شاید دشمنی وی شدیدتر بود .

ابوسفیان ، دشمن اسلام و پیامبر (ص)

پدر معاویه ، ابوسفیان است که آزار و دشمنی او نسبت به پیشوای اسلام از آغاز بعثت تا

زمان رحلت آن حضرت، آشکارتر از (کفر ابلیس) است. وی رهبری دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله از کفار قریش و مشرکین مکه، را برعهده داشت و همیشه پرچم کفر را بر ضد نهضت جوان اسلام به دوش می کشید. او در مکه دامها و نیرنگهای بسیاری را علیه مقام رسالت به کار گرفت، و زمانی هم که حضرت به مدینه رفت، بر ضد ایشان، دست به ایجاد جنگهای مختلفی زد تا از بت پرستی و رذایل اخلاقی دفاع نماید و رسالت الهی پیامبر صلی الله علیه و آله و فضایل اخلاقی بی را که هدف آن حضرت بود ریشه کن سازد. (45) زمخشری، دانشمند مشهور اهل سنت، گوید: ابوسفیان مردی کوتاه قامت و بدشکل بود و هند، صباح را (که مزدور و اجیر ابوسفیان بوده و از طراوت جوانی برخوردار بود) به نظر خریداری نگاه می کرد و عاقبت نیز نتوانست خودداری کند و لذا او را به سوی خویش خواند و در میان آن دو ارتباط پنهانی برقرار گشت. این روابط نامشروع تا آنجا بالا گرفت که پاره ای از مورخین معتقدند علاوه بر معاویه، عتبه (فرزند دیگر ابوسفیان) هم در حقیقت از صباح بوده است! و نیز گفته اند: هند از به دنیا آوردن این طفل در منزل ابوسفیان خشنود نبود، لهذا سر به بیابانها نهاد و کودک خود، عتبه، را در تنهایی به دنیا آورد.

خاندان بنی امیه

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: عدل و

ص: 286

داد ، هنگامی که در میان پیروان من از بین خواهد رفت که مردی به نام یزید از امویان زمامدار مسلمانان گردد . (46)

امویان ، این خاندان رانده شده و منفور ، نه از مهاجرین بودند و نه از انصار .

آنان ثروت مسلمانان را به غارت بردند ، دین سازی کردند ، و مسلمانان را به بردگی گرفتند . (47)

سراسر دوره بنی اُمیّه جز رجعت به عصر جاهلیّت ، و پیروی از کفر و الحاد چیز دیگری نیست (48)

ابوسفیان گفت : پروردگارا ، بار دیگر دوران جاهلیّت را به ما بازگردان و حکومت و خودمختاری تازیان را زنده کن ! (49)

نیز گفت : سوگند به خدا ، اگر زنده بمانم حکومت را از دست هاشمیان بیرون خواهم آورد . (50)

پسرش معاویه هم ، پس از تحمیل صلح بر امام حسن مجتبی علیه السلام ، صراحتاً گفت : من در راه دین با شما نجنگیدم ، بلکه تنها به این علّت با شما ستیز کردم که بر شما حکومت کنم (51)

هنگامی که عثمان به خلافت رسید ، ابوسفیان بر او وارد شده و اظهار داشت : خلافت را چون (گوی) در دست بنی اُمیّه بچرخان ، که خلافت و رسالت جز سلطنت چیز دیگری نیست و من بهشت و جهنمی نمی فهمم . (52)

در حدود پنجاه سال پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ، بیست سال بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام ، و ده سال بعد از شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام بود که در نیمه ماه رجب سال شصتم

هجرت معاویه بن ابی سفیان از دنیا رفت . معاویه در حدود چهل و دو سال در دمشق امارت و خلافت کرده بود : حدود پنج سال از طرف خلیفه سوم امیر شام بود؛ کمتر از پنج سال هم در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و همچنین حدود شش ماه در خلافت امام حسن علیه السلام حکومت شام را در دست داشت . و در این مدت دائماً با علی و حسن بن علی علیه السلام در جنگ و ستیز بود . افزون بر این همه ، چیزی کمتر از بیست سال هم خلافت اسلامی را در چنگ داشت و در اواخر عمر خود برای خلافت فرزندش از مردم مسلمان بیعت گرفت .

عثمان و معاویه ، سرسلسله چهارده نفر خلفای سفیانی و مروانی بنی امیه هستند که از سال 41 تا سال 132 هجری مدت هزارماه حکومت اسلامی را به دست داشتند . (53)

جنایات معاویه بیشمار است : وی با امام حسن علیه السلام صلح کرده و بر خلاف مواد آن عمل کرد . چنانکه بر خلاف تعهداتش شیعیان علی علیه السلام را در فشار شدیدی قرار داد ، و از جمله حجر بن عدی و 6 نفر از یاران او را کشت . قدرت معاویه به جایی رسیده بود که هرچه می خواست می کرد .

شجره نفرین شده !

رسول خدا فرمود : (إذ رأیتم معاویه علی منبری فاقتلوه) (54) یعنی ، وقتی معاویه را بالای منبر من دیدید ، او را بکشید .

روزی پیامبر گرامی ، ابن عباس را برای احضار معاویه فرستاد

. ابن عباس رفت تا معاویه را احضار کند ، دید مشغول غذا خوردن است . در بازگشت عرضه داشت : غذا می خورد . حضرت فرمود :
(لا اءشبع الله بطنه) (55) یعنی ، خداوند هیچ گاه شکم او را سیر نکند!

در نتیجه نفرین رسول خدا صلی الله علیه و آله ، معاویه هیچ وقت در غذا خوردن سیر نمی شد . وی می گفت : دست کشیدن من از غذا
برای سیری از آن نیست ، بلکه از جهت خستگی از خوردن است ! معاویه شراب می خورد و به اسم اسلام حکومت می کرد . (56)

جاریه و معاویه

نام یکی از رؤسای عشایر عرب ، (جاریه) بود . به طوری که (اقرب الموارد) ، از کتب مشهور لغت ، می گوید : یکی از معانی جاریه ،
(الحیة من جنس الافعی) است . یعنی ، جاریه يك نوع مار از جنس افعی است . جاریه مردی قوی ، صریح اللہجه و با شخصیت بود . او
و کسانش از حکومت ظالمانه معاویه ناراضی بودند و در دل نسبت به وی کینه و دشمنی داشتند . معاویه که بدبینی او و کسانش را احساس
کرده بود تصمیم گرفت روزی در برابر مردم به وی توهین کند و نامش را وسیله تمسخر و تحقیر او قرار دهد . فرصتی پیش آمد و جاریه با
معاویه روبرو شد .

معاویه گفت : تو چقدر نزد قوم و قبیله ات پست و ناچیزی که اسم ترا افعی گذارده اند . جاریه فوراً و بدون تأمل گفت : تو چقدر نزد قوم و

قبیله ات پست و ناچیزی که اسم ترا معاویه گذارده اند (معاویه به معنی سگ ماده است!) (57) معاویه از این جواب سخت ناراحت شد و گفت: بی مادر، ساکت باش!

جاریه پاسخ داد: من مادر دارم که مرا زاییده است. به خدا قسم دلهایی که بغض ترا در خود می پرورد، در سینه های ماست و شمشیرهایی که با آنها با تو نبرد خواهیم کرد در دستهای ماست؛ تو قادر نیستی به ستم ما را هلاک کنی و به زور بر ما حکومت نمایی. تو در حکومت با ما عهد و پیمانی بسته ای و ما نیز طبق آن متعهد شده ایم که از تو اطاعت کنیم؛ اگر تو به پیمانت با ما وفا کنی ما هم در اطاعت از تو پایدار خواهیم بود و اگر تخلف نمایی بدان که پشت سر ما مردان نیرومند و نیزه های برنده قرار دارند.

معاویه که از صراحت گفتار و روح آزاد جاریه خود را سخت شکست خورده می دید، گفت: خداوند مانند ترا در جامعه زیاد نکند!

شريك بن اعور و معاویه

شريك بن اعور، سید و بزرگ قوم خود بود و در زمان معاویه می زیست. وی شکل و شمایل بدی داشت. اسمش شريك بود و پدرش نیز اعور نام داشت که به معنی کسی است که يك چشمش معیوب باشد.

در یکی از روزهایی که معاویه در اوج قدرت بود، شريك بن اعور به مجلس او آمد. معاویه، از اسم نامطبوع وی و پدرش، و همچنین

از قیافه ناخوشایند او، سوء استفاده کرده و او را به باد تحقیر و اهانت گرفت.

معاویه گفت: نام تو شریک است و برای خدا شریکی نیست، و تو پسر اعوری و سالم از اعور بهتر است، نیز صورت نازیبایی داری و خوشگل بهتر از بدگل است. چگونه قبیله ات کسی چون تو را به سیادت و آقایی خود برگزیده اند؟

شریک در جواب گفت: به خدا قسم، تو معاویه هستی و معاویه سگی است که عوعو می کند. تو عوعو کردی و نامت را معاویه گذاردند. تو فرزند حرب و صخری و زمین همواره از زمین سنگلاخ بهتر است. با این همه، چگونه به مقام زمامداری مسلمین نایل آمده ای؟

سخنان شریک بن اعور، معاویه را شکست داد و معاویه شریک را قسم داد که از مجلس وی خارج شود. (58)

دو سیاست متضاد

فرمان علی بن ابی طالب علیه السلام به لشکریانش: کوچکترین خونی را، بنا حق، بر زمین جاری نسازید. دستور معاویه به لشکریان: از کشتن زنان و کودکان نیز دست بردارید. (59) معاویه دستور داد در بلاد اسلامی گردش کنند و هر کس را که از هوا خواهان علی علیه السلام است بکشند. ولی علی بن ابی طالب علیه السلام به والیانش می فرمود: با کسی که با تو نجنگد پیکار مکن و بر مسیحیان و یهودیانی که با مسلمانان عهد بسته اند ستم مکن.

گور معاویه کجاست؟

سید محمد صادق طباطبائی - رجل معروف ایران در عصر

ص: 291

مشروطه و پهلوی ، و رئیس پیشین مجلس شورای ملی - در سال 1335 شمسی مسافرتی به سوریه می کند . در آنجا به فکر می افتد بیند گور معاویه کجاست و چه وضعی دارد ؟

طباطبائی از هر کس می پرسد گور معاویه کجاست ؟ همه با يك دید نفرت آمیز به او پاسخ کوتاهی می دهند و از راهنمایی وی خودداری می کنند . ولی وی مصرانه این جستجو را دنبال می کند و سرانجام در یکی از محلات پشت شهر تنها يك درشکه چی را می یابد که ، با گرفتن دست مزد مضاعف ، حاضر به بردن طباطبائی سر قبر معاویه می شود . آن هم با این شرط که طباطبائی را به خارج شهر و نزدیکی آرامگاه معاویه ببرد و آنجا او را پیاده کرده و باز گردد و بقیه راه را خود طباطبائی پیاده برود .

بهتر است از این به بعد رشته کلام را به دست خود طباطبائی داده و بدون ذره ای کم و کاست گفته او را بشنویم :

مسافت زیاد نبود ، رسیدیم . حیاط خرابه محقری مشتمل بر دو اتاق کوچک و فضایی در حدود 20 متر بود . سه پله می خورد . پایین رفتیم . وسط حیاط ، حوض کوچک و مخروطی ای با آب گندیده ، که سه مرغابی در آن زندگی می کردند ، وجود داشت . پیرزنی در گوشه حیاط نشسته بود . دوکی در دست (داشت) و مقداری پشم در جلویش بود و نخ می رشت . همین که ما را دید گفت :

ص: 292

اینجا چه کار دارید؟

گفتم: آمده ام قبر معاویه را ببینم، کجاست.

گفت: معلوم می شود شما عراقی هستید، برای اینکه از اهل شام کسی اینجا نمی آید، و با دست یکی از اطاقها را که در چوبی کهنه ای داشت نشان داد. در را باز کردم، اطاقی بود به مساحت ده دوازده متر که محل دو قبر در آن ظاهر بود: روی یکی از قبرها پارچه سبز رنگ رفته و مندرس افتاده بود و دو شمعدان مسی قدیمی هم رویش گذارده بودند؛ و قبر دیگر ساده و بی پیرایه بود. قدری ایستادم و مانند کسی که فاتحه بخواند مقداری لعن به معاویه و بنی امیه فرستادم و از در بیرون آمدم! (60)

جواز لعن بر معاویه

عین الاثمه روایت می کند که به ده دلیل، لعن بر معاویه رواست:

1. خروج او از اطاعت امیرالمؤمنین علی علیه السلام
2. شمشیر کشیدن او بر روی امیرالمؤمنین علی علیه السلام
3. غصب کردن حق حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام
4. انکار اهل بیت علیه السلام
5. خود را مستحق امامت شناختن.
6. کتمان فضل امیرالمؤمنین علی علیه السلام
7. جسارت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر سر منبرها.
8. بهتان بر آن سرور نهادن به خون عثمان.
9. ولایت بر اُمّت را به یزید کافر دادن.
10. قتل حسن بن علی علیه السلام و وصیت کردن به قتل امام حسین

ص: 293

پس معاویه مستحق لعن باشد ، بی شرط . (61)

امام حسین (ع) یگانه حامی دین اسلام

معاویه لعنة الله علیه در طول خلافت بیست ساله خود پایه های حکومت فرزند فرومایه اش یزید را ، که عصاره فساد و ثمره شوم شجره اموی بود ، محکم و استوار ساخت .

پس از درگذشت معاویه ، مردی روی کار آمد که نه تنها تربیت دینی نداشت ، بلکه با اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله روی کینه توزیهای دوران جاهلیت و جنگهای بدر و اُحُد و احزاب شدیداً مخالف بود . حکومتی که باید پاسدار رسالت اسلام ، مجری قوانین و حدود ، نماینده افکار و آرای مسلمانان ، و تجسم روح جامعه اسلامی باشد ، به دست مرد پلیدی افتاد که آشکارا موضوع رسالت و وحی محمد صلی الله علیه و آله را انکار می کرد و بسان جدّ خود ، ابوسفیان ، همه را پنداری بیش نمی دانست . (62) آیا در چنین اوضاع و احوال ، و با انتشار فساد در حوزه های حکومت اسلامی ، و نفوذ عناصر مرتجع که می خواستند اوضاع را به دوران جاهلیت بازگردانند ، حضرت حسین بن علی علیه السلام که نمونه تقوی و پرهیزگاری و سمبل آزادی و یگانه حامی دین و یاور پیامبر صلی الله علیه و آله بود می توانست دست بیعت به چنین مردی بدهد و بر جنایات و ستمکاریها و منویات پلید او صحّه بگذارد ؟

هنگامی که ولید ، استاندار مدینه ، امام علیه السلام را به استانداری دعوت کرد و نامه یزید را برای او خواند و از حضرت خواست که

با یزید بیعت کند، وی در پاسخ گفت: (إنا أهل بيت النبوة و معدن الرسالة و مختلف الملائكة، بنا فتح الله) و بنا ختم... (63)

ما خاندان نبوت و معدن رسالتیم و مرکز آمد و رفت فرشتگان. خدای متعال بنیان دین را به دست مردی از ما خاندان بنیاد نهاد و کار حاکمیت آن بر جهان را نیز به دست ما به پایان خواهد رساند. و یزید مردی است فاسق و بزهکار، شرابخوار، قاتل بی گناهان و متجاهر به فسق؛ مثل منی با این سوابق درخشان، با چنین کسی هرگز دست بیعت نمی دهد.

بدینگونه، امام علیه السلام با نهضت و قیام سازنده خود، ماهیت کثیف این حکومت را به مسلمانان جهان نشان داد و پرده از روی منویات خطرناک آن برداشت. سرانجام نیز با خون سرخ خویش، احساسات مردم را بر ضد امویان بسیج کرد و چیزی نگذشت که در تمام اقطار اسلامی قیامهایی روی داد که نهایتاً منجر به نابودی کامل حکومت امویان گردید.

(64)

در حکومت معاویه، مردان شجاع و نامی فراوانی از مسلمین، چون حجر بن عدی و رشید هجری، را به جرم محبت اهل بیت و ولای علی علیه السلام کشتند. علاوه بر همه اینها، معاویه با تمهید مقدماتی ننگین، سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی امام دوم شیعیان جهان حسن بن علی علیه السلام را مسموم و شهید ساخت. (65)

حمایت امام حسین (ع) از مظلوم

شدت علاقه امام حسین علیه

ص: 295

السلام به دفاع از مظلوم و حمایت از ستمدیدگان را می توان در داستان ارینب و همسرش ، عبدالله بن سلام ، دریافت که اجمال و فشرده آن را در اینجا متذکر می شویم :

یزید در زمان ولایت عهدی ، با اینکه همه نوع وسایل شهوترانی و کامجویی و کامروایی از قبیل پول ، مقام ، کنیزان رقاصه و . . . را در اختیار داشت ، چشم ناپاک و هرزه اش را به بانوی شوهردار عفیفی دوخته بود .

پدرش معاویه ، به جای آنکه در برابر این رفتار زشت و ننگین عکس العمل کوبنده ای نشان دهد ، با حيله گری و دروغپردازی و فریبکاری ، مقدماتی فراهم ساخت تا آن زن پاکدامن مسلمان را از خانه شوهر جدا ساخته به بستر گناه آلوده پسرش یزید بکشاند . حسین بن علی علیه السلام که از قضیه با خبر شد در برابر این تصمیم زشت ایستاد و نقشه شوم معاویه را نقش بر آب ساخت . وی با استفاده از یکی از قوانین اسلام زن را به شوهرش ، عبدالله بن سلام ، بازگرداند و دست تعدی و تجاوز یزید را از سر خانواده ای مسلمان و پاکیزه قطع کرد و با این کار همت و غیرت هاشمیین را نمایان ساخت و علاقه مندی خود را به حفظ نوامیس جامعه مسلمان ابراز داشت و این رفتار سبب شد که مفاخر آل علی علیه السلام و دنائت و ستمگری بنی أمیه ، برای همیشه در تاریخ به یادگار ماند . (66)

وصیت معاویه به یزید

معاویه ، در مرض وفات خویش ، پسرش یزید را

نزد خود خواند و وصیتهایی بدین مضمون به او کرد :

پسرم ، من رنج بار بستن و رفتن بدین سوی و آن سوی را از تو کفایت کردم و کارها را برای تو آسان نمودم و دشمنان را خوار کردم و گردنکشان عرب را برای تو خاضع نمودم و برای تو آن چیز را فراهم نمودم که کسی برای فرزندش فراهم ننمود . پس اهل حجاز را مراعات کن که اصل تواند . هر که از حجاز نزد تو آید او را گرمی دار و هر که غایب باشد احوال او را بپرس . مردم عراق را مراعات نما و حتی اگر از تو بخواهند که هر روز عاملی را عزل کنی بکن . چه ، عزل يك عامل برای تو آسانتر از آن است که صد هزار شمشیر به روی تو کشیده شود . اهل شام را رعایت کن و آنها را محرم راز خویش قرار ده ؛ اگر از دشمنی بیم داشتی از آنان طلب کمک کن ، و زمانی که به مقصود خویش رسیدی ، آنها را به بلاد شام بازگردان ، چون اگر در غیر بلاد شام بمانند ، اخلاق آنها دگرگون خواهد شد .

من نمی ترسم که در امر خلافت کسی با تو به نزاع برخیزد ، مگر چهار کس از قریش : حسین بن علی علیه السلام ؛ عبدالله بن عمر ؛ عبدالله بن زبیر ؛ و عبدالرحمن بن ابی بکر .

1 . اما عبدالله بن عمر ، او مردی است که عبادت ، وی را از کار انداخته است و اگر همگان با تو بیعت کنند

ص : 297

و کسی غیر او نماند ، او نیز با تو بیعت خواهد کرد؛

2. و اما حسین بن علی علیه السلام ، پس او مردی سبک خیز و تند مزاج است و مردم عراق او را رها نمی کنند تا به خروج وادارش کنند . پس اگر بر تو خروج کرد و تو بر او ظفر یافتی ، از وی درگذر که او خوبشاوند ما بوده و بر ما حقی عظیم دارد و از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله است ؛

3. و اما عبدالرحمن بن ابی بکر ، پس هر چه اصحاب پسندند او متابعت کند و فکر و همتش جز مصروف زنان و لهو و لعب نیست .

4. و اما آن کسی که مانند شیر بر زانو نشسته آماده فرو جستن بر تو می باشد و مانند روباه ترا بازی می دهد و اگر فرصتی یافت بر تو می جهد ، عبدالله بن زبیر است . اگر با تو چنین کرد و تو بر او ظفر یافتی ، بند از بند وی جداساز و خون کسان خود را تا می توانی حفظ کن .
(67)

مرحوم محدث قمی می فرماید : نام عبدالرحمن این چنین آمده است و صحیح نیست چون عبدالرحمن بن ابی بکر پیش از معاویه درگذشت . (68)

یزید جنایتکار!

پدر یزید : معاویه ، مادرش : (میسون) صحرانشین ، و معلم سرخانه اش : سرجون رومی بود . یزید کینه و دشمنی با بنی هاشم و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و نظایر این گونه امور را از پدر؛ روحیه صحرانشینی

ص: 298

(آزادی و لاقیدی افراطی) و پندارهای خرافی جاهلی را از مادر؛ و میگساری و دشمنی با اسلام و مسلمانان را از معلّم مسیحی و رومیش فراگرفت .

به شهادت تاریخ، یزید هیچگونه شخصیت و علائق دینی نداشت . وی جوانی بود که حتی در زمان حیات پدر، اعتنایی به اصول و قوانین اسلام نمی کرد و کاری جز عیاشی و بی بند و باری و شهوترانی نمی شناخت . یزید در سه سال حکومت خود، فجایعی به راه انداخت که از صدر تاریخ اسلام تا آن روز، با آن همه فتنه ها که در گذشته رخ داده بود، سابقه نداشت .

در سال اول، حضرت حسین بن علی علیه السلام را که سبط پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود با فرزندان و خویشان و یارانش به فجیعترین وضعی کشت و زنان و کودکان و اهل بیت پیغمبر را به همراه سرهای بریده شهدا در شهرها گردانید (69) در سال دوم، مدینه را قتل عام کرد و خون و مال و عرض مردم را سه روز بر لشکریان خود مباح ساخت . (70) در سال سوم نیز کعبه مقدّسه را خراب کرده و آتش زد . (71)

پس از یزید، آل مروان که تیره دیگری از بنی اُمیّه بودند، زمام حکومت اسلامی را (به تفصیلی که در تواریخ ضبط شده) در دست گرفتند . حکومت این دسته، یازده نفری، که نزدیک به هفتاد سال ادامه داشت، روزگار تیره و شومی را برای اسلام و مسلمین به وجود آورد که

در تاریخ کمتر نظیر دارد. در عصر آنان، جز يك امپراطوری عربی استبدادی، که نام خلافت اسلامی! بر آن گذاشته شده بود، بر جهان اسلام حکومت نمی کرد و در دوره حکومت اینان کار به جایی کشید

که خلیفه وقت که به اصطلاح جانشین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و یگانه حامی دین شمرده می شد، بی محابا تصمیم گرفت بالای خانه کعبه غرفه ای بسازد تا در موسم حج در آنجا مخصوصا به خوشگذرانی پردازد! (72)

یزید هوس باز!

زمانی، ارتش اسلام در (فرقدونه) برای حمله به روم به انتظار یزید متوقف مانده بود. مجاهدین مسلمان، از سوء موقعیت گرفتار قحط و غلا گشته مبتلا به تب غش شده بودند و مرگ مثل برگ خزان آنها را بر زمین می ریخت، ولی یزید، سرفرماندهی! آنها، در (دیرمران) سرگرم باده گساری بود! هرچه به او گزارش دادند مؤثر نیفتاد تا بالاخره موضوع را با پدرش، معاویه، در جریان گذاشتند. معاویه او را از واقعه تب و غش اردو در (فرقدونه) و گرفتاری آنها به قحط و غلا و فقد خواربار باخبر ساخت. در جواب نامه پدر، پیامی به شعر فرستاد که ابیات آن در لشکر منتشر شد. مضمون شعر این بود: مرا چه باک که اردو در فرقدونه در خطر تب قرار داشته و با مرگ دست بگریبان است؟! من در (دیرمران) بر متکاها تکیه زده و ام کلثوم در کنار من است!

ما ان ابالی بما لاقت

ص: 300

بفرقدونه، من حمی و من موم

و ائنی اءتکی الا نماط مرتفقا

بدیر مران، عندی اُم کلثوم!

آری، لشگر اسلام مثل برگ خزان از گرسنگی و ناخوشی پاریز است و کشور مثل خرابه ها ویران، و او بر خرابی هر دو می خندد! بر روی خرابه های مدینه و مکه که (مادر کشور) بودند ترتم می کردند که حباب های شراب نمایش هروله حاجیان را می دهد. اگر آنجا در بمباران مکه چند نفری از هروله باز ماندند، اینجا هزاران حباب است که در وقت غلغل ریختن شراب به پیاله زیر و بالا می روند و ورمی جهند، با این تفاوت که باده وقتی از شیشه در پیاله می ریزد و از مقام خود فرو می آید، صد هزار حاجی می سازد که به هروله ورمی جهند! و با این هزل خود، نه تنها دین و آیین را مسخره می کرد، بلکه کشور و کشورداری را نیز به مسخره می گرفت. گویی می گفت خورشیدی که از مشرق دست ساقی می تابد و به مغرب دهان من فرو می رود، برای مشرق و مغرب کشور کافی است!

شمیسة کرم برجها قعر دنها

و مشرقها الساقی و مغربها فمی

إذا نزلت من دنها فی زجاجة

حکت نفرا بین الحطیم و زمزم (73)

زمانی که یزید می خواست شهرهای مقدس و منازل قدس مانند (مکه مکرمه) و (مدینه منوره) را درهم کوبد و با این شعر و منطق! شاعرانه تلافی کند، حتی سران بنی امیه هم

مانند عمرو بن سعید بن عاص و ابن زیاد معلوم الحال این ماء موریت را قبول نکردند . برای جنگ با مدینه ، عمرو بن سعید را مقام فرماندهی داد و او قبول نکرد ، خواست ابن زیاد را روانه کند او هم قبول نکرد و گفت : والله من هرگز (کشتن پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله) و (جنگ با قبله مسلمین) ، این دو ننگ بزرگ را ، برای رضایت این فاسق ، به خود نمی خرم ، لذا مسلم بن عقبه را فرستاد . (74) آری یزید سربازانی از مردم شام را فراهم آورد و به سرپرستی مسلم بن عقبه سفاک برای سرکوبی مدینه گسیل داشت . مسلم مردم مدینه را سخت به وحشت افکند و اموالشان را غارت کرد و نوامیس آنان را بر سربازان خود مباح نمود . وی مدینه را (گندیده) نامید ، در حالیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را (پاکیزه) نام نهاده بود و بیش از چهارهزار نفر از ساکنین آن را کشت و از بقیه به این عنوان بیعت گرفت که بردگان یزید باشند . (75)

یزید شرابخوار!

بعد از قتل امام حسین علیه السلام روزی یزید در مجلس شراب نشسته بود و ابن زیاد نیز طرف راست او قرار داشت . وی به ساقی گفت : جام شرابی به من ده که مغز استخوانم را نشئه سازد! سپس فرمان داد که مانند همان جام را به ابن زیاد تقدیم دارد . (76)

یزید شراب را خورد و زیادی آن را بر سر امام حسین علیه السلام ریخت . زن یزید

آب و گلاب برگرفت و سر امام علیه السلام را پاك بشست و همان شب فاطمه علیه السلام را به خواب دید که از وی تققد می کند . پس یزید دستور داد تا سر امام حسین علیه السلام و اهل بیت و اصحاب او را به دروازه های شهر بردند و بیاویختند . (77)

کار یزید ، شرب خمر و ترك صلاة و بازی با سگان و محاوله و طنبور و نای و وطی مادران و خواهران و دختران بوده است . (78)

پرتو نیکان نگیرد هرکه بنیادش بد است

تربیت ، نااهل را چون گردکان برگنبد است

آلت قمار دیدید بر یزید لعن کنید

فضل بن شاذان گفت : از حضرت امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود : چون سر مبارك امام حسین علیه السلام را به شام بردند یزید بن معاویه علیه اللعنة امر کرد سفره خوراك و شراب گسترده (و با بدکیشان مانند خود) شروع کردند شراب خوردن .

چون از شراب فارغ شدند امر کرد سر مبارك نور چشم حضرت فاطمه زهرا را آوردند و در طشتی زیر سریر گذاردند و بر روی آن برگ قمار شطرنج نهادند .

از این جهت قمارباز پیرو یزید است .

آن ملعون ازل و ابد با ندیمان خود بر بساط قمار نشست و امام حسین علیه السلام را با پدر و جد بزرگوارش یاد می کرد و به یاد ایشان استهزاء می نمود . پس هر وقت بر حریفش زیادی می کرد شرب را بر می داشت و سه بار به او می داد و زیادی آن را پشت طشت از زمین می ریخت .

(فمن كان من

ص: 303

شیعتنا فلیتورّع عن شرب الفقاع واللعب بالشطرنج و من نظر الی الفقاع او الی الشطرنج فلیذکر الحسین علیه السلام و لیلعن یزید و آل یزید (علیه اللعنة) یمحو الله عزوجلّ بذلک ذنوبه ولو کانت بعدد النجوم) .

پس هرکس از شیعیان ما باشد باید از آشامیدن شراب و بازی کردن با شطرنج پرهیز کند و هرکس به شراب یا به شطرنج بنگرد باید امام حسین علیه السلام را یاد کند و باید حتما یزید و آل یزید را لعنت کند .

در مقابل او جزای آن است که خداوند عزوجل به این عمل گناهان او را از بین می برد اگر چه به شماره ستارگان باشد . (79)

فرزند یزید ، وی را رسوا می سازد!

یزید قبل از مرگش برای پسر خویش ، معاویه از مردم بیعت گرفت ولی پسرش معاویه پس از درگذشت پدر از حکومت کناره گیری نمود . چنانکه در کتاب (النجوم الزاهرة) (80) آمده است ، معاویه بن یزید هنگام کناره گیری از سلطنت خطابه ای ایراد کرد و گفت : ای مردم ، همانا جدّم معاویه در موضوع (خلافت) و حکومت با کسی که شایستگی و سزاوارش در تصدّی مقام خلافت بمراتب از او بیش بود ، یعنی با علی بن ابی طالب ، به کشمکش و نبرد برخاست و به اموری دست بیالود که خود می دانید ، تا بالاخره مرگش فرا رسید و اینک در گور خود گرفتار اشتباهات و پاسخگوی گناهان خویش است .

پس از وی پدرم ، یزید ، عهده دار امر حکومت شد ، در حالیکه هیچ گونه شایستگی این کار را نداشت .

وی بر مرکب هوی و هوس نشست ، اما به همه امیدها نایل نیامد ، چون اجل مهلتش نداد . او نیز در گور ، قرین گناهان و گرفتار سیئات خویش است .

سپس معاویه سخت به گریه افتاد ، چندانکه قطرات اشک بر گونه هایش سرازیر شد و اظهار داشت : من هرگز عهده دار امر حکومت نشده و وزر و وبال شماها را به گردن نمی گیرم . مادر معاویه ، که از جمله حاضران و مستمعان این خطابه بود ، وقتی آخرین کلمات فرزندش را شنید به او خطاب نمود و گفت : ای کاش تو لگّه حیضی می بودی ! (81) معاویه گفت : کاش لگّه حیض بودم و نسبت مرا به یزید نمی دادند .

معاویه بن یزید را مسموم ساختند زیرا او با آنها همعقیده نبود و شباهتی نداشت ؛ و سرانجام پس از مرگ معاویه حکومت از خاندان بنی سفیان به مروان بن حکم ، سرسلسله مروانیان ، منتقل شد . (82) مسعودی در مروج الذهب گوید : سلطنت معاویه بن یزید بعد از پدرش 40 روز بوده است . (83)

رفتار یزید با سر بریده امام حسین (ع)

ماجرای اقدام یزید مبنی بر آلودن سر مبارک آن حضرت به شراب را قبلاً آوردیم . در رساله حاویه آمده است که رکن الاسلام خوارزمی گوید : چون سر امام حسین (ع) را پیش یزید لعین نهادند آن ناپاک ، پای بر سر امام نهاد!

یزید بن ارقم حاضر بود ، گفت : (لا تفعل ذلك يا يزيد ، فإني رأيت رسول الله يقبّل ذلك الفم) . یعنی ، یزید این کار

را نکن ، بدرستی که دیدم رسول خدا این دهن را بوسه می داد ، و اما پیش چنان است که آن لعین تازیانه گرفته بود و بر لب و دندان امام حسین (ع) می زد . نیز در حاویه آمده است که آن لعین در کنار سر امام حسین (ع) شراب طلب کرد و آن را بیاشامید ، و علما گفته اند که آن لعین مست شد ، بعد از آن روزی بر بام رقص می کرد ، از بام بیفتاد و مست به دوزخ رسید ، چنانکه پدرش مست بمرد و صلیب رومی در گردن انداخته بود . و جمعی گویند که یزید با لشگر به صید رفت ، آهوئی پیش او آمد ، به عقب آن آهورفت ، حق تعالی به زمین خطاب کرد که او را فرو برد : (فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ) . (84)

یزید به بوسه گاه رسول الله (ص) چوب می زند!

شیخ صدوق (قدس سرّه) می نویسد : زمانی که سر اباعبدالله الحسین (ع) را در طشت طلا به مجلس یزید آوردند ، یزید لعین با چوب خیزران به لب و دندان حضرت زده و می گفت : حسین ، عجب لب و دندانهای خوبی داری ! کسی که در همان جا حاضر بود گفت : ای یزید چگونه چنین می کنی ! در حالیکه خودم دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله لبهای حسین علیه السلام را می بوسد ؟ ! (85)

میان طشت زر خونین گلی بود

کنارش داغدیده بلبلی بود

چه بلبل ، بلبل شیرین زبانی

نه او را لانه ای ، نه آشیانی

ز سنگ کین

ص: 306

پر و بالش شکسته

غبار غم به رخسارش نشسته

اگر چه سر فرو در زیر پر داشت

نظر گاهی میان طشت زر داشت

که ناگه دید گلچین ستمگر

گل سرخش نمود از چوب پرپر

خودش را جانب عمّه کشیده

چو غنچه پیرهن بر تن دریده

بین ای عمّه چوب خیزران را

که خونین کرده این لعل لبان را

بگفتا با دل پرغصّه زینب

مزن چوب ستم ، ظالم بر این لب

مزن ظالم که او شاه جهان است

ترا ای بی مروّت میهمان است

مزن چوب ستم را بر سر او

به پیش دیدگان خواهر او

خدایا داغ زینب تازه گشته

مصیبت بی حد از اندازه گشته

خداوندا ، به زینب کار تنگ است

دل زینب مگر یا رب ز سنگ است

(رضایی) مختصر بنما سخن را

سنگباران کردن امام حسین (ع)

ابوریحان بیرونی گوید: ستمهایی که بر حسین بن علی (ع) کردند در هیچ ملّتی با بدترین افراد انجام ندادند. او را با شمشیر و نیزه و سنگباران از پا درآوردند و سپس بر بدنش اسب تاختند. بعضی از این اسبها به مصر رسیدند. گروهی از مردم نعل آنها را کردند و برای تبرّک به درب خانه های خود نصب کردند و این عمل در میان مردم مصر سنتی شد که بعد از آن، همه کس در خانه خود نعل نصب می کرد. (86)

روایت شده که خون امام حسین علیه السلام از جوشش نیفتاد تا اینکه مختار بن ابی عبیده ثقفی خروج کرد و به انتقام خون امام حسین علیه السلام هفتاد هزار نفر

را کشت . مختار گفت : من برای امام حسین علیه السلام هفتاد هزار نفر را کشتم ؛ به خدا قسم اگر جمیع اهل زمین را هم می کشتم
جبران آن ناخنی را که از آن حضرت گرفته شده نمی کرد . (87)

دشمنان اهل بیت (ع) را بشناسیم

دشمنان اهل بیت رسول (ع) خدا همه حرام زاده اند . چنانکه مرحوم حومانی گفته که نشاشیبی نسبش به امویین می رسید . باید گفت :
اغلب آنهایی که در اعماق قلبشان عداوت و دشمنی با خاندان رسالت و اهل بیت (ع) عصمت و طهارت دیده می شود ، یا احیاناً نفس
آنان از شنیدن شئون ولایت و امامت و معجزات و کرامات ائمه علیه السلام مشمئز می گردد ، و یا با دستگاه عزاداری سیدالشهدا علیه
السلام سر ناسازگاری دارند ، پس از تحقیق ، انسان اطمینان می کند که آبا و اجدادشان از نواصب و دشمنان اهل بیت بوده و یا در
اسلافشان اشخاصی وجود داشته که از طریقه اهل بیت برکنار بوده اند . (88)

قال الصادق علیه السلام : (لایبغضنا الا من خبیث ولادته او حملت به امه فی طمئتها یعنی حیضها) (89)

عن ابي رافع عن علي عليه السلام قال : (قال رسول الله صلى الله عليه وآله من لم يحب عترتي فهو لا حدی ثلاث : إِمَّا منافق ، وإِمَّا
الزنية ، وإِمَّا امرؤ حلت به أُمّه فی غیر طهر) .

حرامزادگان را بشناسید!

منشاء عداوت فرزندان ابو دلف ، ناصبی مشهور ، با علی علیه السلام از حرامزادگی او بوده است

قطب الدین اشکوری در (محبوب القلوب) ، علی بن حسین مسعودی در (مروج الذهب) ، عبدالله بن اسعد یمنی در (مرآة الجنان) ، ابن خلکان اربلی در (وفیات الاعیان) ، و جمعی دیگر - همگی در نقل این حکایت به اندک اختلافی اتفاق نموده اند ، که عیسی بن ابی دلف گفت :

برادرم دلف را از علی بن ابی طالب (ع) انحرافی در عقیدت و عداوتی در ضمیر بود؛ بلکه گاهگاه زبان جسارت دراز نموده به ذیل عصمت آن حضرت ، مطاعن و مثالب چند اسناد می داد . روزی در مجلس نشسته بود ، در اثنای صحبت یکی از حضار گفت : در احادیث نبویّه وارد است که رسول الله (ص) فرمود : (یا علی لا یحبّک إلا مؤمن و لا یبغضک إلا منافق شقیّ ولد زنیة اءوحیضة) . یعنی ، یا علی ، ترا دوست ندارد مگر کسی که قلبش به نور ایمان منور باشد و نیز ترا دشمن ندارد مگر منافق که نطفه اش از زنا یا حیض باشد .

دلف گفت : این حدیث را نباید پایه و سندی استوار باشد . چه ، شما همگی پایه غیرت امیر را در حراست از حریم و حفظ ناموس می دانید ، که هیچ فردی را جرات جسارت نسبت به حرم امیر نیست ، با این حال دل من مالا مال از بغض علی بن ابی طالب (ع) است و در عین حال ، حلال زاده ام .

ام عیسی گوید : در این گفتگو بودیم که ناگاه

امیر وارد مجلس شد و گفت: صحبت‌های شما را شنیدم. در این احادیث هیچ جای تامل و تردیدی نیست. سند حدیث و گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله درست است.

به خدا قسم این دلف، هم ولد حیض است و هم ولد زنا. من پیش از انعقاد نطفه این پسر، مریض بودم و کسی را نداشتم. در منزل خواهرم بستری بودم و خواهرم پرستاری مرا می کرد. وی کنیزی داشت بسیار زیبا که جمالی آراسته داشت. چون من منزل را خلوت یافتم و شهوت بر من غلبه کرد، نتوانستم خود را حفظ کنم و او را به رختخواب کشیدم. کنیز هر چه گفت مانع دارم - یعنی حیض می باشم - من اعتنایی نکردم و با او همبستر شدم. بعد از چندی آثار حمل در وی ظاهر شد، سپس خواهرم او را به من بخشید. ای اهل مجلس، بدانید که این بچه، هم ولد الزنا و هم نطفه حیض می باشد!

رنگ از چهره دلف پرید و صحت مضمون حدیث روشن گردید. (90)

قبر یزید، عبرت تاریخ!

(و اءى عبرة لأولى الأبصار اءعظم من كون ضريح الحسين عليه السلام حرمًا معظما وقبر يزيدين معاوية مزبلة)؟!!

براستی که گور یزید، برای صاحبان بصیرت مایه عبرت است. چآاینك، قبه و بارگاهی در جهان، از حرم حضرت امام حسین (ع) بزرگ تر و با جلالتر نیست، ولی یزید، که آن روز سلطنت ظاهری را دارا بود، آثاری از او

باقی نمانده و قبر وی زباله خانه است!

در اخبارالدول آمده است که یزید در ماه ربیع الاول سال 64 هـ - ق به مرض ذات الجنب در حوران به درك واصل شد . جنازه اش را به دمشق آوردند و در باب الصغیر دفن کردند ، و قبرش اینك مزبله می باشد . وی در سن 37 سالگی مرد و خلافتش سه سال و نه ماه طول کشید . (91)

همچنین امام حسین (ع) و فرزندانش ، همه برای رضای خدا ، از جان خود گذشتند و از پسران حضرت ، تنها يك علی بن الحسین (ع) بیشتر نماند و او هم در آن زمان مریض بود . ولی خداوند به اولاد آن بزرگوار برکت داد و در دنیا پخش شدند . (92)

داستان حرّه و احراق بیت

ابوالحسن مدائنی روایت کرده که بعد از واقعه حرّه ، از هزار زن بی شوهر فرزند زنا متولد گردید که ایشان را اولادالحرّه نامیدند ، و به قولی دیگر : از ده هزار زن . و در اخبارالدول آمده است که مهاجمین اموی ، در مدینه با هزار دختر باکره زنا کردند .

آنان که ، آیینی جز آیین یزید نمی دانستند ، دست تعدی بر اموال و اعراض مسلمانان گشودند و فسق و فساد و زنا را در شهر پیامبر(ص) مباح شمردند ، تا به حدی که نقل شده در مسجد رسول خدا(ص) نیز زنا کردند .

جنايات مزبور ، پس از سرکوبی قیام مردم مدینه بر ضدّ یزید صورت گرفت و علت قیام مردم نیز ، پخش خبر فاجعه کربلا و نیز

ص: 311

گزارشی بود که فرستادگان مدینه از رذایل اخلاق و رفتار یزید در شام به آنان دادند .

ابن جوزی گوید : جماعتی از مدینه به شام رفتند تا رفتار و کردار یزید را ببینند چون بازگشتند ، گفتند : (قدمنا من عند رجلٍ لیس له دینٌ ، یشرب الخمر و یعزف بالطنابیر و یلعب بالکلاب) یعنی از نزد مردی باز می گردیم که ابا دین ندارد ، شراب می خورد ، طنبور می نوازد و سگ باز است .

(93)

جنایات فجیع یزید ، و فساد عقیده و بد طینتی و ستمگری و خونریزیهای وی ، و تحقیر و توهین او به دین خدا و شعائر و مقدّسات اسلامی ، مشهور تواریخ بوده و بسیاری از مورخین و محدّثین بزرگ اهل سنّت بدان اشاره کرده اند .

یزید و ابن زیاد را بهتر بشناسیم

در کتاب (جواهر المطالب) ، نوشته ابوالبرکات شمس الدین محمّد باغندی ، که نسخه خطی آن در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است ، به نقل از ابن فوطی در تاریخش ، چنین می خوانیم :

یزید میمونی داشت که آن را (ابوقبیس) نامیده بود . وی این میمون را همیشه در کنار خود می گذاشت و از زیادی کاسه شراب خود به او می نوشانید و می گفت : این میمون ، یکی از پیر مردان بنی اسرائیل است که در اثر گناه مسخ شده است . نیز میمون را برگردن خر ماده ای که برای مسابقه اسب دوانی تربیت شده بود ، سوار می کرد و همراه اسبها به مراسم اسب دوانی و مسابقه می فرستاد . يك روز میمون

ص: 312

در مسابقه پیش افتاد ، یزید شاد شد و شعری در تشویق آن حیوان سرود! شگفت آورتر آن بود که وقتی آن میمون مرد ، خاطر پادشاه اموی سخت افسرده شد و دستور داد مردار وی را به رسم آدمیان ، کفن و دفن کنند و مردم شام برایش عزاداری نمایند!

سبط ابن جوزی در کتاب (تذکرۃ الخواص) می نویسد : یزید پس از شهادت امام حسین (ع) ، ابن زیاد را نزد خود فراخواند و به او بخشش فراوان کرد و هدیه های بسیار داد . وی ابن زیاد را نزد خویش نشاند ، مقام و منزلتش را بالا برد ، و ندیم و همدم خودش نمود . شبی از شبها بساط میگساری گسترده بود و آوازه خوان به رامشگری سرگرم بود . یزید بالبداهه این شعر را سرود :

جامی از شراب به من بنوشان که استخوانهای من را سیراب کند ، سپس برگرد و این فاسق ، ابن زیاد ، را از همان جام بنوشان ، همان کسی که راز دار من است ، همان کسی که امین کار من است ، همان کسی که کار من و اساس خلافت من به دست او استوار شده است ، همان کسی که خروج کننده بر من - یعنی حسین بن علی - را کشت ، و دشمنان و حسد ورزان من را نابود و محو ساخت .

ابن عقیل گوید : در بعضی از اشعار یزید ، که به دست ما رسیده ، گواه روشنی بر لزوم لعن و نفرین وی ، بلکه کفر و زندقه او وجود دارد

یزید در برخی از اشعارش آشکارا دم از الحاد زده ، پلیدی سرشت خود را بروز داده و ناراستی باورهای خود را آشکار نموده است . از آن جمله این ابیات است :

ای (علیه) پیش آی و آواز بخوان و آهنگ بنواز ، که همانا من مناجات و راز و نیاز را دوست نمی دارم . بیا و مرا از آن شراب خوشبو سیراب کن ؛ همان شرابی که دختران بی شوهر آن را تهیّه کرده اند . ای زن ، چون من مُردَم از دواج کن ، و بعد از من درنگ نکرده و عدّه نگاه ندار . می خواهم در روز حشر که به دیدار محمّد(ص) می شتابم شرابی زرد رنگ ، که استخوانهایم را سیراب می کند ، در دست داشته باشم !

آری ، برای امت اسلامی ننگ بود که کسی چون یزید بر آن حکمفرما باشد و از همین روست که شخصی چون ابوالعلاء معری ، مسلمانان را به علّت تن دادن به بیعت با یزید سرزنش کرده است :

روزگار را می نگرم که هر زشتی بی را مرتکب می شود ، و من پیوسته بر شگفتی و حیرتم افزوده می گردد . آیا این قریش نبود که حسین علیه السلام را به قتل رسانید ، و به حکومت یزید بن معاویه رضایت داد ؟ !

سبط ابن الجوزی می گوید : جد من ، ابوالفرج ، در بغداد بر فراز منبر در حضور دانشمندان و بزرگان یزید را لعن کرد . گروهی از جفاکاران برخاسته مجلس را ترک کردند ، ولی او این

آیه قرآن را تلاوت کرد: (ءلَا بَعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ) (94) (اهل مدین نابود گردند، همان گونه که قوم ثمود به هلاکت رسیدند)!

هم او می نویسد: از جدّ من درباره یزید پرسیدند، گفت: چه می توان گفت درباره مردی که سه سال حکومت کرد و در نخستین سال حکومتش حسین بن علی (ع) را به شهادت رساند، در سال دوم مدینه را به آشوب کشید، و در سال سوم خانه خدا را ویران کرد؟! مردم گفتند: آیا می توانیم او را لعن کنیم؟ پاسخ گفت: بلی او را لعن کنید و بر وی لعنت فرستید.

سبط ابن الجوزی می افزاید: جدّ من، در کتاب (الرد علی المتعصب العنید)، نوشته است: در احادیث ما کسانی که يك صدم کارهای زشت یزید را مرتکب شده باشند، مورد نفرین قرار گرفته اند. از آن جمله روایاتی است که بخاری و مسلم در کتب صحیح خود آورده اند. برای نمونه در حدیثی که ابن مسعود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند می خوانیم که آن حضرت کسانی را که بر بدن خود نقش و نگار می کوبند، نفرین فرمودند. ابن عمر نیز نظیر این روایت را، شخصا از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است. جابر روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله رباخوار و رباگیرنده را لعنت کردند.

ابن عمر می گوید که شراب از ده جهت

حرام و نفرین شده است . این حدیث در مسند احمد بن حنبل ذکر گردیده است . احادیث در این باره بسیار است که همه بر ملعون بودن یزید گواهی می دهند . نکته مهم این است که این گونه کارهای حرام غیر از جنایت هولناک یزید مبنی بر شهادت رساندن پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت حسین بن علی علیه السلام ، و برادران و خویشان و یاران با وفای اوست . بعلاوه ، یزید مدینه و مکه - دو شهر مقدس اسلامی - را با خاک یکسان کرد و آشکارا از کفر و زندقه دم زد . (95)

اللهم العن اول ظالمٍ ظلمَ حقَّ محمد و آل محمد و آخرَ تابعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللهم العن العصابة التي جاهدت الحُسينَ و شايَعَتْ و بايَعَتْ و تابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللهم العنهم جميعا . زیارت عاشورا

یزید ، رسوا و بیچاره شد!

یزید ، پس از فاجعه عاشورا ، خیلی زود دانست که مردم از کار او منزجر شده اند و آن سخنان یاوه که در باب خاندان عصمت گفته و بدین وسیله خواسته بود خون سیدالشهداء(ع) را لوٹ سازد ، ره به جایی نبرده است . چگونه او می توانست اتهام کفر و خارج گیری به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بزند ، در حالیکه چون دستور به کشتن سفیر معترض روم داد ، حضار مجلس از سر مقدس صدایی بلند شنیدند که می فرمود : (لاحول و لا قوّة الا بالله) .

چه کسی قبل از این دیده یا شنیده بود که سر بریده ای به زبانی فصیح ، سخن بگوید

؟! آیا زاده میسون می توانست در برابر این اعجاز الهی مقاومت کند ، یا نور خدا را خاموش سازد؟! کلا و حاشا!

انزجار و تنفر عمومی از جنایات یزید تا بدانجا پیش رفت که هند ، همسر یزید و دختر عمرو بن سهیل (که قبلا همسر عبدالله بن عامرین کریز - پسر دایی عثمان بن عفان - بود و معاویه او را به سبب علاقه یزید به هند وادار به طلاق همسرش نموده بود) (96) هنگامی که سر نورانی امام علیه السلام را بر بالای خانه اش دید و مشاهده نمود که چگونه انوار الهی از آن به سوی آسمان پرتو افشان است و متوجه شد که چه سان خون تازه از آن بر زمین می چکد ، از خود بیخود گشت و عنان قلبش از هم گسست و سراسیمه و بدون حجاب وارد مجلس یزید شد ، در حالیکه فریاد می زد : (سر مطهر پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر در خانه ماست !!) . یزید با مشاهده این صحنه برخاست و او را پوشاند و به وی گفت : بر حسین علیه السلام گریه و زاری کن که او فریادگر بنی هاشم بود ، و این زیاد در قتل او عجله به خرج داد . (97)

نیز همین بانو در رؤیا مشاهده کرد که مردانی از آسمان فرود آمدند و گرد سر حسین (ع) گردیدند و بر او سلام کردند . چون بیدار گشت ، نزد سر آمد و دید که نوری در اطراف آن پرتو افشان است در پی شوهرش ،

ص: 317

یزید، برآمد تا ماجرا را برای او بازگوید، اما وی را در یکی از اتاقهای قصر یافت که می‌گرید و می‌گوید: مرا با حسین علیه السلام چه کار بود؟! و معلوم شد که او نیز همان خواب همسرش را دیده است.

آری، یزید بزودی با موجی از انزجار مردم مواجه گشت و دریافت که همگان سخن از سنگدلی و ستمی بر زبان دارند که او برخاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وارد ساخته است. لذا چاره ای نیافت، جز آنکه گناه این کار را به گردن ابن زیاد بیندازد تا مردم از بدگویی و دشنام به او باز ایستند. اما وضع چنان نبود که او بتواند خورشید حقیقت را از دید مردم پنهان سازد، زیرا او در نامه طویلی که برای حاکم مدینه فرستاده و طی آن دستور داده بود که از همه اهل مدینه برای وی بیعت بگیرد، همراه این نامه، نامه کوچکی هم قرار داشت که در آن، والی را ملزم ساخته بود که از امام حسین علیه السلام هم بیعت ستاند و اگر از قبول بیعت سرباز زد گردنش را بزند. (98) غرض یزید از نگارش این نامه کوچک، آن بود که وی می‌دانست پیامبر صلی الله علیه و آله وی را خلیفه خود قرار نداده، و بیعتش هم مورد اتفاق صلحا و اشراف امت نیست، و چنانچه آنها در زمان معاویه موافقتی هم ابراز داشته اند، به علت تهدید و زور سرنیزه معاویه بوده است.

ص: 318

ه هر روی یزید، گناه قتل سبط پیامبر(ص) را به ابن زیاد نسبت داد تا به خیال خام خویش از ملامت و دشنام مردم در امان بماند، ولی آفتاب حقیقت، پنهان نماند و تاریخ، او را رسوای خاص و عام کرد.

دفاع غزالی از یزید!

اما بیایید و این امر عجیب و شگفت را در کتاب (احیاء العلوم) (99) ببینید، که در آنجا، غزالی آنچنان در تعصب نسبت به بنی اُمیّه پیش رفته که لعن قاتل حسین را حتّی به صورت مجمل و مبهم (لعنة الله على قاتل الحسين) نیز ممنوع شمرده است! دلیل او هم آن است که ممکن است وی توبه نموده باشد! در حالیکه اقوال و اعمال یزید تا پایان عمر (نظیر قتل عام مردم مدینه و سنگباران کعبه و اشعاری که سروده است) همگی حاکی از دوام خبیث سیره و سریره اوست.

شگفت تر از این آن است که یزید را با وحشی، قاتل جناب حمزه (شیرخدا و رسول خداصلی الله علیه و آله)، قیاس کرده و می گوید: وحشی از کفر و قتل توبه کرد و از این رو لعن او جایز نیست، با وجود آنکه قتل گناه کبیره است که اگر قاتل توبه نکند در معرض خطر عظیمی است.

در حالیکه در اینجا نیز باید گفت که یزید و وحشی قابل قیاس با هم نیستند. وحشی، زمانی جناب حمزه را کشت که کافر بود و با اسلام آوردن وی هر گناهی که قبلا داشت از پرونده وی سترده گشت

، زیرا اسلام اعمال گذشته را قطع می کند و از بین می برد (الاسلام ، یجب ما قبله) ، و با این حال زمانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله دیدار کرد ، حضرت به وی فرمود از برابر من دور شو که تو را نینم . بر خلاف یزید که امام حسین (ع) را زمانی کشت که صورتاً مسلمان بود و خود را خلیفه ! پیامبر می نامید . جنایت یزید ، بی گمان ، مایه کفر و ارتداد او گردید ، چرا که وی آن حضرت را - به تصریح اشعار خویش - به عنوان انتقام از رسول خدا صلی الله علیه و آله به واسطه کشته شدن دایی و جدش در جنگ بدر ، به شهادت رسانید ، چنانکه گوید : (لیت اشیاخی ببدر شهدوا) و نیز : (لعبت هاشم بالملك فلا خیر جاء ولا وحی نزل)!

چگونه غزالی از لعن یزید باز می ایستد ، و حال آنکه علمای بزرگ اهل سنت ، لعن او را جایز شمرده و به خروج او از دین تصریح نموده اند . کما اینکه سخنان یزید نیز مؤید این امر است . فی المثل ، هنگامی که کاروان اسرای خاندان رسالت را در گذرگاه جیرون دید و همانجا صدای کلاغان را نیز شنید ، این شعر را سرود :

لما بدت تلك الحمول واءشرق

تلك الشموس علی ربی جیرون

نعب الغراب ، فقلت قل اءولا نقل

فقد اقتضیت من الرسول دیونی (100)

یعنی ، آن هنگام که آن کاروان پدیدار شد و آن خورشیدها بر بالای تپه

ص: 320

های جیرون درخشیدند، کلاغ بانگ زد. پس به وی گفتم: می خواهی بانگ بزنی و می خواهی نرن، که من دیون خود را از پیامبر(ص) بازپس گرفتم!

از جمع علمای اهل سنت که تصریح به کفر یزید کرده اند می توان قاضی ابویعلی و احمد بن حنبل و ابن جوزی (101) و کیاهرسی (102) و شیخ محمد بکری و سعد تفتازانی (103) و سبط ابن الجوزی (104) را نام برد.

جاحظ می گوید: گناہانی که یزید مرتکب شد، از کشتن حسین علیه السلام و ترساندن مردم مدینه و خراب کردن کعبه و اسیر کردن دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و چوب زدن به دندان حسین (ع)، آیا اینها دلیل قساوت و دشمنی و تیره رایی و کینه و عناد و نفاق اوست یا نشانگر اخلاص و علاقه وی به پیامبر صلی الله علیه و آله و پاسداری از شریعت و سیره آن بزرگوار؟! سپس می افزاید: به هر حال، این کارهای او مصداق فسق و گمراهی بوده، و وی فاسق ملعون است و کسی نیز که از ناسزا گفتن به ملعون جلوگیری کند ملعون می باشد. (105)

علامه آلوسی نیز تاءکید دارد که در لعن یزید، تردید به خود راه مده، زیرا که او ویژگیهای ناپسند بسیار دارد و در تمامی ایام تکلیفش از ارتکاب گناہان کبیره باز نایستاده است. در پلیدی او همین بس که در مکه و مدینه، آن همه جنایت نمود و به کشتن امام حسین علیه السلام

- که برترین درودهای خداوند بر او و جدش باد - رضایت داد و از آن اظهار خوشنودی کرد و به خاندان آن حضرت اهانت نمود . و غالب برگمان من چنان است که این خبیث به رسالت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله ایمان نیاورده بود . به هر حال ، مجموع جنایات یزید درباره ساکنان حرم امن الهی (مکه) و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و عترت پاک آن بزرگوار ، چه در هنگام حیات حسین بن علی (ع) و چه بعد از ممات ایشان ، و دیگر تبهکاریهای او ، کمتر از این نبود که اوراق قرآن را در میان کثافت افکند . من تصور نمی کنم که امر او بر اغلب مسلمانان مخفی پوشیده بوده باشد ، چیزی که هست مسلمین در آن هنگام مغلوب و مقهور (خلفای جور) بودند و جز شکیبایی کار دیگری از دستشان بر نمی آمد ، تا خداوند خود کار خویش را به پایان برد .

اگر کسی هم ، از سر احتیاط ، می ترسد یزید را صریحا لعن کند ، پس چنین بگوید : (خداوند لعنت کند کسی را که به کشتن امام حسین (ع) و یارانش راضی شد و عترت پیامبر را بدون جهت آزد و حق آنان را غصب کرد) . زیرا به این ترتیب ، باز (یزید) را لعن کرده ، زیرا او به طور اخص مشمول این لعن است . با این گونه لعن هیچ کس جز ابن عربی مالکی و پیروانش مخالفت نکرده اند زیرا آنان بر پایه آنچه از آنان نقل

شده ، ظاهرا لعن کسی را که راضی به قتل امام حسین علیه السلام می باشد جایز نمی شمارند ، و به جانم قسم ، این همان گمراهی بزرگی است که نزدیک است بر گمراهی خود یزید بچربد (106)

دانشمند گرامی حجّت الاسلام والمسلمین علی دوانی ، در پاورقی کتاب (سیر حدیث در اسلام) ، نوشته سید احمد میرخانی (صفحه 358) درباره محمّد غزالی (متوفای سال 505 هجری) چنین می نویسد :

غزالی ظاهرا به واسطه افراط در تصوّف ، چندان اظهار تقدّس و احتیاط می کرده که می گوید : لعن یزید جایز نیست ، چون او يك فرد مسلمان است و ممکن است بعد از واقعه قتل امام حسین (ع) توبه کرده باشد! به قول فغانی ، شاعر سنّی ، خطاب به غزالی :

بر چنین کس نکنی لعنت و ، شرمت بادا

لعن الله یزید و علی آل یزید

حکیم سنایی غزنوی نیز می گوید :

داستان پسر هند مگر نشنیدی

که از او بر سر اولاد پیمبر چه رسید ؟!

پدر او لب و دندان پیمبر بشکست

مادر او جگر عمّ پیمبر بمکید

خود ، بناحق ، حق داماد پیمبر بگرفت

پسر او سر فرزند پیمبر برید

بر چنین قوم چرا لعنت و نفرین نکنم

لعن الله یزیدا و علی آل یزید

آری ، به این گونه کسان باید گفت :

ای که گفتمی بر یزید و آل او لعنت مکن

زآنکه شاید حق تعالی کرده باشد رحمتش

آنچه با آل نبی او کرد اگر بخشد خدای

هم ببخشاید ترا گر کرده باشی

آیا سازش نور و ظلمت ممکن است

آیا سازش نور و ظلمت ممکن است (107)

رهبر حزب شیطان یزید بن معاویه به خوبی آگاه بود که يك انقلاب و حرکتی از خانه پسر حضرت زهرا و حضرت علی ، امام حسین علیه السلام ، در حال تکون است که بزودی زبانه خواهد کشید و دودمان نحس اموی را خواهد سوزاند .

معاویه برای جلوگیری از انقلاب در حال رشد و خفه کردن آن در نطفه از هر دری درآمد . سلاح زور و زر را به کار برد ، ولی نتیجه نگرفت . عاقبت از در تزویر وارد شد ، و پیشنهاد وصلت و ازدواج با خاندان نبوت را داد ، ولی در این جا هم شکست خورد .

مواقع حساس

برای هرکس و یا هرگروه سیاسی و غیر سیاسی مواردی پیش می آید که فوق العاده حساس و خطرناک ، بلکه گاهی سرنوشت ساز است ، و ممکن است مسیر تاریخ ملتی را عوض کند . در این گونه مواقع ، تصمیم گیری درست نشانه عقل و درایت و قاطعیت است ، و غفلت و مسامحه ، و ندیدن عمق قضیه چه بسا باعث از بین رفتن و شکست يك انقلاب باشد .

معاویه برای اینکه جلوی حرکت انقلابی امام حسین علیه السلام را بگیرد با وی بظاهر از در آشتی و دوستی درآمد و پیوند سببی را عامل مؤثر در رفع اختلاف میان بنی هاشم و بنی امیه دانست . او انتظار داشت با پیشنهاد وصلت و خواستگاری دختر زینب کبری علیه السلام برای پسرش یزید ، نرمش و انعطافی در روحیه خروشان امام حسین

علیه السلام که دائی دختر بود پدید آید ، یا لا اقل جلوی انقلاب تا مدتی گرفته شود .

معاویه به حاکم خود مروان در مدینه نامه نوشت و به او دستور داد دختر عبدالله بن جعفر از زینب کبری علیه السلام را برای یزید ولیعهد خود خواستگاری نموده و به عقد او درآورد و افزود که برای تحقق این منظور ، اختیار تام دارد که از نظر مهریه و شرائط دیگر هرچه مناسب دانست تعهد کند و علاوه بر همه اینها ، یک شرط مهم و اساسی را در ضمن عقد بگنجاند و آن : سازش میان بنی هاشم (حزب الله) و بنی امیه (حزب شیطان) و اعلان ترك مخاصمه ، و متارکه دائمی درگیری میان دو گروه .

دسیسه معاویه نقش بر آب شد

مروان حاکم مدینه پس از دریافت نامه معاویه ، راهی خانه عبدالله بن جعفر پدر دختر مورد نظر شد . شاید چنین تصور می کرد که بنی هاشم از این فرصت کاملاً استقبال کرده و به وی خیر مقدم می گویند ، و مانند دیگر دنیا پرستان غرق در شادی شده ، این خدمت را فراموش نمی کنند! هر چه بود مجلس رسمیت یافت ، مروان پیشنهاد شیطانی معاویه را که برای بسیاری از اعضای حزب شیطان مهم و فوق العاده به نظر می آمد مطرح کرد . وی خطبه ای بلیغ ایراد نمود و در ضمن آن از دودمان رسالت و خاندان نبوت تمجید فراوان کرد و پس از بیان مهریه و شرط پرداخت تمام قرضهای پدر دختر ، موقعیت سیاسی و خانوادگی یزید بن معاویه را شرح داده و آشتی

ص: 325

و سازش میان دو جناح متخاصم بنی هاشم و بنی امیه را در رأس همه شرطها قرار داد و به انتظار پاسخ مثبت نشست .

سکوت مطلق سراسر مجلس را فراگرفته و نفسها در سینه ها حبس شده بود . افراد ظاهر بین و ساده اندیش و کم تجربه از شادی در پوست خویش نمی گنجیدند ، و بعضی در دل خویش می گفتند چه موقعیت خوب و فرصت طلائی است ، باید از آن در راه سازش و ترك مخاصمه استفاده کرد .

اما سالار شهیدان امام حسین علیه السلام که از رموز کار و نقشه های مرموز دشمن آگاه بود ساکت و آرام نشسته و مجلس را تماشا می کرد و اصلا سخنی نمی گفت ، شاید می خواست افکار دیگران را بفهمد ، و روح انقلابی آنان را بشناسد ، و حزب الله را هم بیازماید ، و استقامت آنان را ارزیابی کند ، اما طولی نکشید که صحنه عوض شد ، امیدها به یأس تبدیل گشت ، و نقشه شیطانی معاویه نقش بر آب شد و بار دیگر رسوا گردید .

عبدالله بن جعفر پدر دختر ، پاسخ گویی به مروان حاکم مدینه و اختیار امر دختر را به امام حسین علیه السلام که آن روز دایی بزرگ دختر و بزرگ بنی هاشم و پیشوای والا مقام بود واگذار کرد .

حسین عزیز بنیان گذار انقلاب خونین و حماسه عاشورای کربلای 61 هجری خطبه زیبایی چون زیبایی خودش خواند و قاطعانه بر خلاف انتظار حضار مجلس سخن گفت و پرده از روی سیاست سیاست بازان برداشت ، و

خط فکری هر يك از حزب الله و حزب شیطان را مشخص کرد ، و عنقا را برتر از آن دانست که شکار دام مگسی گردد . حضرت درباره با سه شرط پیشنهادی مروان در ازدواج دختر زینب کبری (ع) چنین فرمود :

- ما خاندان رسالت و نبوت هرگز مهریه دختران خود را بیشتر از مهر سنتی مادرمان زهرا(س) قرار نمی دهیم ، همچنین سابقه ندارد که بنی هاشم دیون و بدهیهای مردان را به وسیله زنان پرداخت کرده باشند (اشاره به اینکه بنی امیه بودند که به وسیله زنان ، زندگی خود را تاءمین می کردند ، و قرضهای مردان را از این طریق می پرداختند .)!

اما یزید ، این موقعیت بر شخصیت او نیافزوده علاقمندان به او جز نادانان کسی دیگر نمی باشد .

حق و باطل را هرگز آشتی نباشد

امام حسین (ع) در رابطه با شرط سوم ازدواج (آشتی و سازش بین بنی هاشم و بنی امیه) و صلح میان حق و باطل جمله بسیار ارزنده و سازنده ای فرمود که زیننده است سر مشق زندگی و برنامه غیرقابل تغییر همه انسانهای آزاده و مسلمانان وارسته باشد :

(إِنَّا قَوْمٌ عَادِينَ كَمَا فِي اللَّهِ وَلَمْ نَكُنْ نَصَالِحِكُمْ لِلدُّنْيَا فَلَقَدْ أَعْيَى النَّسَبُ فَكَيْفَ السَّبَبُ) (108)

ما خاندان محمد(ص) گروهی هستیم که در راه خشنودی خدا با شما (دشمنان دین) جنگ و پیکار داریم ، هرگز برای دنیا و مصالح آن با شما سازش نخواهیم کرد ، قرابت و فامیلی ناتوان و عاجز مانده که صلح را بر ما تحمیل کند ، چه رسد بر قرابت سببی

ص: 327

این سخن آخرین پایه امید معاویه و طرفدارانش را فرو ریخت ، و خط فکری و مشی سیاسی حزب الله و طرفدارانش را در برابر حزب شیطان روشن ساخت . علاوه براین امام حسین عملی بسیار جوانمردانه و بزرگانه انجام داد ، بدینگونه که ، در همان مجلس دختر زینب کبری را به یکی از فرزندان بنی هاشم تزویج کرد ، و برای همیشه امید یزید پلید را قطع نمود و باغی را که ارزش خوبی داشت از مال شخصی خود به داماد و عروس هبه کرد . و با این عمل امام ، ظاهر بینان و تنگ نظران خجل و شرمنده از مجلس خارج شده ، و تفاوت شخصیتها را هم شناختند .

این است ویژگی بارز و ممتاز حزب الله ، که با هیچ عنوان و عاملی ، با آنان که خط فکری باطل و انحرافی دارند سازش نمی کنند ، و دست دوستی و آشتی به آنان نمی دهند ، و بر هر فرد حزب الهی لازم است که حسین وار اندیشند و در پیشنهادهای ارائه شده از طرف دشمن دقت فراوان به کار برند ، و با مسائل چنان برخورد کنند ، که سالار شهیدان ما را آموخت .

خطبة آتشین امام حسین (ع) در مجلس معاویه

سالار جانبازان و رهبر بزرگ انقلاب و حماسه کربلا ، روزی در مجلس معاویه بنا به تقاضای مردم خطبه ای ایراد کرد و حقایق را برای مسلمانان روشن ساخت . حضرت در این خطبه ، قسمتی از شرایط رهبری و حزب الله را که معاویه خود را بدروغ واجد آن شرایط می دانست

بیان نمود، و یکی از شرایط را آگاهی رهبر از حقایق قرآن و پیروی از آن دانست .

امام حسین علیه السلام ضمن ایراد خطبه فصیح و بلیغ مردم را به پیروی از رهبری خود دعوت فرمود و وظیفه سنگین مسلمانان در انتخاب رهبر و اطاعت از آن را بازگو کرد :

(نَحْنُ حِزْبُ اللَّهِ الْغَالِبُونَ، وَ عِترَةُ رَسُولِ اللَّهِ الْأَقْرَبُونَ، وَ أَهْلُ بَيْتِهِ الطَّيِّبُونَ، وَ أَعْدَاءُ الثَّقَلَيْنِ الَّذِينَ جَعَلَنَا رَسُولُ اللَّهِ ثَانِي كِتَابِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى، الَّذِي فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ، لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ، وَ الْمُعْوَلُ عَلَيْنَا فِي تَفْسِيرِهِ، وَ لَا يُطِينَا تَأْوِيلُهُ، بَلْ نَتَّبِعُ حَقَائِقَهُ فَأَطِيعُونَا فَإِنْ طَاعَتْنَا مَفْرُوضَةٌ، إِنْ كَانَتْ بِطَاعَةِ اللَّهِ مَقْرُونَةً). (109)

(ماییم حزب پیروزمند پروردگار و خویشان نزدیک و اهل بیت پاک پیامبر خدا، و یکی از دو امانت سنگین و گران قیمت که رسول خدا (در حدیث ثقلین) ما را جفت کتاب خدا قرارداد، قرآنی که بیان و تفصیل هر چیز در آن است، و هیچ سخن باطل در آن نسبت بگذشته و آینده وجود ندارد، کتابی که در تفسیر و بیان حقایق آن باید به ما تکیه و اعتماد شود، و فهم تاءویل آن از ما دور نیست، و ماییم که دائما پیروی از حقایق قرآن را برنامه کار خود قرار می دهیم، پس ما را (با چنین خصوصیت) اطاعت کنید، که اطاعت ما بر شما واجب است . چه، خدای متعال لزوم اطاعت ما را مقرون به

لزوم اطاعت از خود و رسولش قرار داده است) . (110)

بیرون معاویه بین ناقه و جمل را، فرق نمی گذارند!

علی بن حسین مسعودی، از مورخان و جغرافی شناسان بزرگ اسلام در قرن چهارم، در کتاب (مروج الذهب) می نویسد: (مردی از اهل کوفه در موقع بازگشتن از صفین سوار بر شتر به دمشق آمد. یکی از مردم شام با وی درآویخت و گفت: این ناقه که بر وی سواری از آن من است که در جنگ صفین به غارت رفته و در دست تو افتاده است. نزاعشان بالا گرفت و نزد معاویه رفتند. مرد دمشقی پنجاه شاهد آورد که این ناقه مال اوست (در زبان عرب ناقه به شتر ماده گویند) یعنی گواهی دادند این شتر ماده مال این مرد شامی است. معاویه هم به حکم شهادت پنجاه نفر مزبور، حکم داد که ناقه (یعنی شتر ماده) مال مرد دمشقی است و فرد عراقی را مجبور کرد که شتر را تحویل وی دهد. مرد عراقی گفت: خدا خیرت دهد! این شتر ناقه نیست جمل است (یعنی ماده نیست، نر است)! معاویه گفت: حکمی داده ام و برگشت ندارد! بعدها که مردم متفرق شدند مرد کوفی را خواست و به او گفت: شترت چقدر قیمت داشت؟ و آنگاه بیش از قیمت شتر به او پرداخته و به او گفت: برای علی علیه السلام خبر ببر که من برای جنگ با وی صد هزار مرد دارم که ناقه را از جمل فرق نمی گذارند! (یعنی اگر به ناقه جمل بگوییم و به جمل ناقه، چون و

ص: 330

چرا نمی کنند).

مسعودی بعد از ذکر این داستان می نویسد: اطاعت مردم از معاویه و نفاذ حکم وی به جایی رسید که در موقع رفتن به جنگ صفین روز چهارشنبه صلاهی نماز جمعه در داد و با مردم نماز جمعه خواند و کسی نگفت که امروز چهارشنبه است، نماز جمعه چرا؟! (111)

بنی امیه معتقد به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله نبودند

دستگاه بنی امیه در شام، این همه تبلیغات بر ضد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام کرده اند، و مردم شام متجاوز از بیست سال لعن و سب علی علیه السلام را در منبرها شنیده اند؛ کجا می دانند حق کیست و باطل کدامست؟!

فرد شامی که شاید ابدا اسمی از حسنین (ع) نشنیده و شاید یکی از هزاران افتخار بنی هاشم را نمی داند چطور می شود حق را بدو رسانید و او را بیدار کرد؟ جز اینکه علی بن الحسین (ع) در مرکز خلافت یزید از همان منبری که بر فراز آن پیوسته علیه علی بن ابی طالب (ع) و سایر بنی هاشم تبلیغ شده بود بالا رود و افتخارات علی بن ابی طالب علیه السلام و سایر بنی هاشم را به گوش مردم شام برساند و یزید و معاویه را رسوا کند و اهل شام را بر یزید بشورانند، تا قصه کشته شدن پدر و برادران او را در کربلا، اهل شام سالیان دراز گفتگوی هر مجلس و محفل نمایند و در نتیجه آثار شوم تبلیغات معاویه بکلی

ص: 331

محو و نابود شود و دشمن با همه سلطه و قدرتی که دارد نتواند حقیقت را وارونه نشان دهد .

پایه تبلیغات سوء اموی در شام را باید از اینجا اندازه گرفت که وقتی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) در محراب کشته شد ، اهل شام تعجب کرده و می گفتند مگر علی نماز می خوانده که به مسجد آمده و در محراب او را کشته اند؟! (112)

انتقال خلافت به معاویه و تبدیل آن به سلطنت موروثی

پس از شهادت امیرالمؤمنین علی (ع) به موجب وصیت آن حضرت مردم با حضرت حسن بن علی علیه السلام ، که نزد شیعیان امام دوم می باشد ، بیعت کردند و حضرت متصدی خلافت شد ، ولی معاویه آرام ننشسته به سوی عراق که مقر خلافت بود لشکر کشید و با امام حسن بن علی (ع) به جنگ پرداخت .

معاویه با دسیسه های مختلف و دادن پولهای گزاف ، تدریجا یاران و سرداران حسن بن علی علیه السلام را فاسد کرده به جانب خود کشید و بالاخره حسن بن علی علیه السلام نیز خلافت را به این شرط که پس از درگذشت معاویه ، به وی برگردد و نیز معاویه به شیعیان تعرض نکند ، به او واگذار کرد . (113)

در سال چهل هجری معاویه بر خلافت اسلامی استیلا و بلافاصله به عراق آمده در سخنرانی بی که ایراد کرد به مردم اخطار نمود و گفت : (من با شما سر نماز و روزه نمی جنگیدم ، بلکه می خواستم بر شما حکومت کنم و به مقصود خود هم رسیدم) (114) نیز گفت : (پیمانی که

ص: 332

با امام حسن علیه السلام بستم لغو وزیر پای من است) (115) معاویه با این سخن اشاره کرد که سیاست وی از دیانت جداست و نسبت به مقررات دینی تعهدی نخواهد داشت و همه نیروی خود را در زنده نگه داشتن حکومت خود به کار خواهد بست ، و البته روشن است که چنین حکومتی سلطنت و پادشاهی است نه خلافت و جانشینی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله . از همین جا بود که بعضی از کسانی که به حضور وی باریافتند به عنوان پادشاهی سلامش دادند (116) و خود نیز در برخی از مجالس خصوصی ، از حکومت خود با ملك و پادشاهی تعبیر می کرد (117) اگر چه در ملا عام خود را خلیفه می شمرد و البته پادشاهی که بر پایه زور استوار باشد وراثت را به دنبال خود دارد . چنانکه بالا خره نیز به نیت خود جامه عمل پوشانید و پسر خود یزید را ، که جوانی بی بند و بار بود و کمترین شخصیت دینی نداشت ، ولی عهد قرار داده به جانشینی خود برگزید (118) و آن همه حوادث ننگین را فراهم ساخت .

معاویه ، با بیان گذشته خود رسانید که نخواهد گذاشت حسن علیه السلام پس از وی به خلافت برسد ، یعنی در خصوص خلافت بعد از خود فکری دیگر دارد و آن همان بود که حسن را با سم شهید کرد (119) و راه را برای فرزند خود یزید هموار ساخت . معاویه با الغای پیمان نامبرده فهمانید که هرگز نخواهد گذاشت شیعیان اهل بیت در محیط امن و

آسایش به سر برند و کما فی السابق به فعالیت‌های دینی خود ادامه دهند ، و همین معنی را نیز عملاً پیاده کرد . (120)

وی اعلام کرد که هرکس در مناقب اهل بیت علیه السلام حدیثی نقل کند هیچگونه مصونیتی از حیث جان و مال و عرض خود نخواهد داشت . (121) نیز دستور داد هرکه در مدح و منقبت سایر صحابه و خلفا حدیثی بیاورد به وی جایزه ای فراوان دهند . و در نتیجه این دستور ، اخبار بسیاری در مناقب صحابه جعل شد . (122) همچنین دستور داد در همه بلاد اسلامی در روی منابر به علی علیه السلام ناسزا گفته شود (و این دستور تا زمان عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی 99-110 اجرا شد) . معاویه به دستگیری عمّال و کارگردانان خود که جمعی از ایشان صحابی بودند خواصّ شیعه علی علیه السلام را کشت و سر برخی از آنان را به نیزه زده در شهرها گردانید . وی عموم شیعیان را در هرجا بودند به ناسزا و بیزاری از علی تکلیف می کرد و هرکه از این کار خودداری می کرد به قتل می رسید . (123)

سخت ترین روزگار برای شیعه

یکی از سخت ترین زمانها برای شیعه در تاریخ تشیع ، همان زمان حکومت بیست ساله معاویه است که شیعه هیچگونه مصونیتی نداشت . دو تن از پیشوایان شیعه (امام دوم و امام سوم) که در زمان معاویه بودند کمترین قدرتی برای برگرداندن اوضاع ناگوار در اختیار نداشتند . حتی امام سوم شیعه ، که در شش ماه اول سلطنت یزید قیام کرد و با همه یاران و فرزندان خود شهید شد

ص: 334

، در مدت ده سالی که در خلافت معاویه می زیست تمکّن این اقدام را نیز نداشت .

اکثریت تسنّن این همه کشتارهای ناحق و بی بند و باریها را که به دست برخی از صحابه ، خصوصا معاویه و کارگردانان وی ، انجام یافته است توجیه می کنند که آنان صحابه بودند و به مقتضای احادیثی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده ، صحابه مجتهدند و معذور ، و خداوند از ایشان راضی است و هر جرم و جنایتی که از ایشان سر بزند معفو است ! ولی شیعه این عذر را نمی پذیرد زیرا :

اولا ، معقول نیست يك رهبر اجتماعی مانند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای احیای حق و عدالت و آزادی به پا خاسته و جمعی را هم عقیده خود گرداند که همه هستی خود را در راه این منظور مقدّس گذاشته ، آن را لباس تحقّق بخشند . سپس وقتی که به منظور خود نایل شد ، یاران خود را نسبت به مردم و قوانین مقدسه خود آزادی مطلق ببخشد و هرگونه حق کشی و تبهکاری و بی بندوباری را از ایشان معفو داند ، یعنی با دست و ابزاری که بنایی را برپا کرده با همان دست و ابزار نیز آن را خراب کند!

ثانیا ، این روایات که صحابه را تقدیس ، و اعمال ناروا و غیر مشروع آنان را تصحیح می کند و ایشان را آمرزیده و مصون معرفی می نماید ، از طریق خود صحابه به ما رسیده و مستند به گفتار ایشان است . و این

در حالی است که خود صحابه، به شهادت تاریخ قطعی، با همدیگر معامله مصونیت و معذوریت نمی کردند؛ چه، همان صحابه بودند که بعضاً دست به کشتار و سب و لعن و رسوا کردن همدیگر می زدند و هرگز کمترین اغماض و مسامحه ای در حق همدیگر روا نمی داشتند.

بنابر آنچه گذشت، به شهادت عمل خود صحابه، این روایات صحیح نیستند و اگر هم صحیح باشند مقصود از آنها معنای دیگری غیر از مصونیت و تقدیس قانونی صحابه است.

فرضا اگر خدای متعال در کلام خود روزی از صحابه در برابر خدمتی که در اجرای فرمان او کرده اند اظهار رضایت فرماید معنی آن (124) تقدیر از خصوص خدمت مزبور یا خدمات پیش از آن تاریخ آنان است نه اینکه در آینده می توانند هرگونه نافرمانی که دلشان می خواهد بکنند!

استقرار سلطنت بنی امیه

سال شصت هجری معاویه در گذشت و پسرش یزید طبق بیعتی که پدرش بزور از مردم برای وی گرفته بود زمام حکومت اسلامی را در دست گرفت.

چنانکه گفتیم، یزید به شهادت تاریخ هیچگونه شخصیت دینی نداشت. جوانی لابلالی بود که حتی در زمان حیات پدر اعتنایی به اصول و قوانین اسلام نداشت و جز عیاشی و بی بند و باری و شهوت رانی چیزی سرش نمی شد. وی در سه سال حکومت خود فجایعی به راه انداخت که در تاریخ ظهور اسلام با آن همه فتنه ها که گذشته بود سابقه نداشت.

پس از یزید هم آل مروان از بنی امیه زمام حکومت اسلامی را به

تفصیلی که در تواریخ ضبط شده در دست گرفتند . حکومت این دسته یازده نفری که نزدیک به هفتاد سال ادامه داشت روزگار تیره و شومی برای اسلام و مسلمین به وجود آورد که در جامعه اسلامی جز يك امپراتوری عربی استبدادی که نام خلافت اسلامی بر آن گذاشته شده بود حکومت نمی کرد . در دوره حکومت اینان حتی کار به جایی کشید که خلیفه وقت ، که جانشین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و یگانه حامی دین ! شمرده می شد ، بی محابا تصمیم گرفت بالای خانه کعبه غرفه ای بسازد تا در موسم حج در آنجا مخصوصا به خوش گذرانی بپردازد! (125)

خلیفه وقت ، قرآن کریم را آماج تیر قرار داد و در شعری که خطاب به قرآن انشا کرد گفت : روز قیامت که پیش خدای خود حضور می یابی بگو خلیفه مرا پاره پاره کرد! (126)

البته شیعه ، که اختلاف نظر اساسی اش با اکثریت تسنن است بر سر دو مسئله خلافت اسلامی و مرجعیت دینی بوده و هست ، در این دوره تاریک روزگاری تلخ و دشوار را می گذرانید ، ولی شیوه بیدادگری و بی بند و باری حکومت‌های وقت و قیافه مظلومیت و تقوی و طهارت پیشوایان اهل بیت ، این گروه را روزبه روز در عقاید خود استوارتر می ساخت و مخصوصا شهادت دلخراش حضرت حسین ، پیشوای سوم شیعه ، در توسعه یافتن تشیع بویژه در مناطق دور از مرکز خلافت مانند عراق و یمن و ایران کمک بسزایی کرد .

گواه این سخن آن است که در زمان امامت

پیشوای پنجم شیعه ، که هنوز قرن اول هجری تمام نشده و چهل سال بیشتر از شهادت امام سوم نگذشته بود ، به مناسبت اختلال و ضعفی که در بنیان حکومت اموی پیدا شده بود ، شیعیان از اطراف کشور اسلامی مانند سیل به دور پیشوای پنجم ریخته به اخذ حدیث و تعلّم معارف دینی در محضر وی پرداختند . نیز هنوز قرن اول هجری تمام نشده بود که چند نفر از امرای دولت شهر قم را در ایران بنیاد نهاده و شیعه نشین ساختند (127) هر چند در عین حال شیعه به حسب دستور پیشوایان خود در حال تقیّه و بدون تظاهر به مذهب زندگی می کردند . سادات علوی بارها در اثر کثرت فشار بر ضدّ بیدادگریهای حکومت قیام کردند ولی شکست خوردند و بالاخره جان خود را در این راه از کف دادند و حکومت بی پروای وقت در پایمال کردنشان از هیچ کاری فروگذار نکرد . جسد زید ، فرزند امام سجّاد علیه السلام ، را از قبر بیرون آورده به دار آویختند . سه سال جسد وی بر سر دار بود ، سپس آن را پایین آورده آتش زدند و خاکسترش را به باد دادند . (128) دامنه جنایات بنی امیه تا آنجاست که امام چهارم و پنجم نیز به دست بنی امیه مسموم شدند (129) چنانکه درگذشت امام دوم و سوم نیز به دست آنان بوده است . فجایع اعمال امویان به حدّی فاش و بی پرده است که اکثریت اهل تسنن با اینکه خلفا را عموماً مفترض الطاعه می دانند ، ناگزیر شده اند که آنان را

به دو دسته تقسیم کنند .

1 . خلفای چهارگانه نخستین ، که به نظر آنها پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله عبارت از : ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام (130) هستند .

2 . خلفای غاصب ، که از معاویه شروع می شود و بنی سفیان و بنی مروان را فرا می گیرد .

امویین در دوران حکومت خود ، در اثر بیدادگری و بی بند و باری ، به اندازه ای نفرت عموم را برانگیخته بودند که پس از شکست قطعی آن سلسله از عباسیان و کشته شدن آخرین خلیفه آنان ، مروان حمار ، زمانی که دو پسر مروان با جمعی از خانواده خلافت از دارالخلافه شام گریختند به هر جا که روی آوردند پناهشان ندادند ، تا بالاخره پس از سرگردانیهای بسیار که در بیابانهای نوبه و حبشه به محنت و بیچارگی افتادند . و بسیاری از ایشان از گرسنگی و تشنگی تلف شدند ، به جنوب یمن در آمدند ، و به دریوزگی ، خرج راهی از مردم تحصیل کرده در زی حمّالان عازم مکه شدند و آنجا در میان مردم ناپدید گردیدند . (131)

شیعه در قرن دوم هجری

در اواخر ثلث قرن دوم هجری به دنبال انقلابات و جنگهای خونینی که در اثر بیدادگری و بدرفتاریهای بنی امیه مناطق مختلف اسلامی را فراگرفته بود ، دعوتی نیز به نام اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در ناحیه خراسان ایران پیدا شد . متصدی دعوت ، ابومسلم مروزی سردار ایرانی بود که برضد خلافت اموی قیام نمود و شروع به پیشرفت

ص: 339

کرد تا دولت اموی را برانداخت . (132) این نهضت و انقلاب ، اگر چه از تبلیغات عمیق شیعه سرچشمه می گرفت و کم و بیش عنوان خونخواهی شهدای اهل بیت علیه السلام را داشت و حتی سران نهضت از مردم برای يك مرد پسندیده از اهل بیت (به طور سربسته) بیعت می گرفتند ، با این همه به دستور مستقیم یا اشاره پیشوایان شیعه نبود . به دلیل اینکه وقتی ابومسلم بیعت خلافت را به امام ششم شیعه امامیه در مدینه عرضه داشت ، وی جدا رد کرد و فرمود : (تواز مردان من نیستی و زمانه نیز زمانه من نیست) . (133)

بالا- خره بنی عباس به نام اهل بیت خلافت را ربودند (134) و در آغاز کار موقتاً به مردم و علویین روی خوش نشان دادند . حتی به نام انتقام شهدای علویین ، بنی امیه را قتل عام کردند و قبور خلفای بنی امیه را شکافته هر چه یافتند آتش زدند . (135) ولی دیری نگذشت که آنان نیز شیوة ظالمانة بنی امیه را در پیش گرفتند و در بیدادگری و بی بندوباری دست بنی امیه را از پشت بستند!

يك مغنی با خواندن دو بیت شهوت انگیز ، امین خلیفه عباسی را سر کیف آورد ، و امین سه میلیون درهم نقره به وی بخشید . مغنی ، از شادی ، خود را به قدم خلیفه انداخته گفت : یا امیرالمؤمنین ، این همه پول را به من می بخشی ؟ خلیفه در پاسخ گفت : اهمیتی ندارد ، ما این پول را از يك ناحیه

ثروت سرسام آوری که همه ساله از اقطار کشورهای اسلامی به عنوان بیت المال مسلمین به دارالخلافه سرازیر می شد به مصرف هوسرانی و حق کشی خلیفه وقت می رسید . شماره کنیزان پری وش و دختران و پسران زیبا در دربار خلفای عباسی به هزاران می رسید .

وضع شیعه پس از انقراض دولت اموی و روی کار آمدن بنی عباس باز کوچکترین تغییری نکرده بود ، تنها ، دشمنان بیدادگر وی تغییر اسم داده بودند! (137)

یزید ، ابتدا مسرور شد ، ولی بعد . . . !

تبلیغات بنی امیه در شام علیه امیرالمؤمنین علیه السلام به اندازه ای بود که مردم آن سامان به غیر از بنی امیه کسی را جزو اقربا و خویشان رسول الله صلی الله علیه و آله نمی دانستند ، ولی ورود اسرای اهل بیت به شام و بیانات حضرت امام سجاد علیه السلام در منبر و شوارع دمشق و سخنان زینب کبری علیه السلام در مجلس یزید و تماس گرفتن مردم شام با امام علیه السلام و تحقیق حال از آن حضرت ، پرده از روی کار برداشت و یزید رسوا شد و لذا پس از آن هرگز نتوانست اسرا را در شام نگاه دارد .

تبلیغات خلاف واقع بنی امیه برله خود و علیه اهل بیت علیه السلام یعنی اقربای واقعی رسول الله صلی الله علیه و آله و رسوخ این تبلیغات در اذهان مردم شام ، به اندازه ای شدید بود که در افکار مشایخ دمشق نیز (بنا به نقل (تجارب السلف) جاگیر شده بود

و اگر ورود اسرای خاندان رسالت به شام و دمشق وقوع نیافته بود پرده از روی کار برداشته نمی شد. نقل تجارب السلف معتبر است، و تاریخ مزبور از مآخذ و مصادر محسوب می شود.

در آغاز یزید خیال می کرد چنانچه صورت ظاهر حال هم نشان می داد بر حسین بن علی سیدالشهدا علیه السلام غالب آمده، سلطنت شومش استقرار می یابد و خود و اعقاب و احفادش مالک الرقاب امم و قهرمان الماء والطين می گردند! ولی نمی دانست که در واقع سیدالشهدا علیه السلام غالب است (غالبیة فی صورة المغلوبیة) و آخر کار یزید بر عکس اول آن است. لذا اندک مدتی نگذشت که از اریکه سلطنت به زمین افتاد و سرنگون گردید و برای ابد رسوا شد. به گونه ای که پس از وی پسرش معاویه بن یزید نیز در بالای منبر در مسجد دمشق رسوایی پدر را نزد عموم اعلام کرد.

یزید در آغاز به اندازه ای از کشتن سیدالشهدا علیه السلام شاد و مسرور بود که ابن زیاد را نزد خود طلبید و به او انعام و جایزه داد.

محدث قمی (ره) گوید (138): کسی که در افعال یزید و اقوال او نیک بنگرد بر وی آشکار می گردد که چون سر مطهر حضرت ابی عبدالله علیه السلام و اهل بیت او را آوردند سخت شادمان گشت و آن جسارتها با سر مطهر کرد و آن سخنان گفت و علی بن الحسین علیه السلام را با سایر خاندان در زندانی کرد که از گرما و

سرما محفوظ نبودند تا چهره ایشان پوست انداخت . (139) اما چون مردم آنها را شناختند .

و بزرگواری ایشان را بدانستند و مظلومی آنها را بدیدند و معلوم گردید که آنان از خاندان رسول صلی الله علیه و آله هستند از کار یزید اظهار کراهت نمودند و او را دشنام دادند و لعن کردند و به اهل بیت روی نمودند و یزید بر آن آگاه شد ، خواست خویشتن را از خون آن حضرت بری نماید ، نسبت قتل را به ابن زیاد داد و او را نفرین کرد و از کشتن آن حضرت اظهار پشیمانی نمود و رفتار خویش را با علی بن الحسین علیه السلام نیکو کرد و آنها را در سرای خاص خویش فرود آورد ، حفظ ملک و پادشاهی را ، تا دل مردم را به سوی خویش جلب کند ، نه آنکه راستی کار ابن زیاد را نپسندیده باشد و از کشتن آن حضرت پشیمان شده باشد .

دلیل بر این امر ، داستانی است که (سبط ابن الجوزی) در (تذکره) روایت کرده است که ، یزید ابن زیاد را نزدیک خود بخواند و مال فراوان به او بخشید و او را تحفه های بزرگ داد و نزدیک خود نشانید و منزلت او را بلند گردانید . نیز او را به اندرون خود برد نزد زنان خود و ندیم کرد و شبی در حال مستی به مطرب گفت : بخوان و خود این ابیات را بالبداهه انشا کرد :

اسقنی شربة تروی مشاشی (140)

ثم مل فاسق مثلها ابن زیاد

صاحب السرّ والا

ص: 343

و لتسدیدی مغنمی و جهادی

قاتل الخارجی اعنی حسینا

و مبیّد الاعداء و الحساد

ابن اثیر در کامل نقل کرده است که ، ابن زیاد به مسافر بن شریح شکری در راه شام گفت : من حسین را به امر یزید کشتم . یزید به من گفت : یا باید حسین علیه السلام کشته شود و یا باید تو کشته شوی ؛ و من قتل او را اختیار کردم .

پس اظهار پشیمانی یزید از قتل امام حسین علیه السلام از روی حیل و تزویر و سیاست بوده ، چون دیده است این عمل در انظار مردم و افکار عمومی نتیجه بد علیه اش بخشیده خواسته خود را تبرئه کند ، بلکه با آن رویه ، جلب قلوب نماید و الا در باطن از قتل آن حضرت مسرور بوده است .

شمر بن ذی الجوشن نیز نماز می خوانده و بعد از نماز می گفته است : خدایا اطاعت از اولی الا مر مرا وادار کرد که ریحانه رسول الله را به قتل برسانم!! (141)

(رجوع شود به میزان الاعتدال ذهبی ج 2 ص 280 ط مصر و انیس الموحدین ص 115 ط تبریز سال 2139 ق) .

اولی الامر چه کسانی هستند ؟

قرآن می فرماید : (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اَطِيعُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الْاِ-مْرِ مِنْكُمْ) (142) : ای اهل ایمان فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از طرف خدا و رسول) را اطاعت کنید ، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید ، و این کار (رجوع به حکم خدا و رسول) برای شما از

هرچه تصوّر کنید بهتر و خوش عاقبت تر خواهد بود .

ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام راجع به این آیه سؤال کرد ، حضرت فرمود : این آیه در شأن علی بن ابی طالب و امام حسن و امام حسین علیه السلام نازل شده است . (143)

در حدیث دیگر از ابی بصیر آمده است که امام فرمود : آیه شریفه اولی الا مر درباره ائمه اطهار که از نسل علی و فاطمه می باشند نازل گردیده است . (144)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است : (لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق) : آنجا که کار به معصیت الهی می انجامد ، هیچ مخلوقی را نباید اطاعت کرد . تنها علی بن ابی طالب و یازده فرزند معصوم وی هستند که به نحو مطلق واجب اطاعه بوده و خداوند اطاعت آنان را مانند اطاعت رسول الله مطلقا واجب فرموده است . و هرگز خدای متعال اطاعت اشخاص غیر معصوم را واجب نمی کند و در کنار پیامبر قرارشان نمی دهد .

در تفسیر این آیه ، احادیث فراوانی وارد شده است که بر اساس آنها نبی اکرم در تفسیر اولی الا مر ، فرموده : اول آنان علی بن ابی طالب می باشد و سپس تا امام دوازدهم را برشمرده است . (145) اولی الا مر یعنی امیر المؤمنین علی علیه السلام (146)

معلوم است که اولی الا مر شمر ، عبارت از یزید و ابن زیاد است .

این نیز که یزید اجازه داد اهل بیت در دمشق در دربار خونبار او برای

سیدالشهدا علیه السلام عزا برپا نمایند، از راه حيله و سياست شومش بوده است، به اين اميد که در انظار عموم، بتواند خود را از جنايت فجييع قتل امام تبرئه نمايد.

محدث قمی در (نفس المهموم) آورده است (147): در کامل بهائی گوید: زينب عليه السلام نزد يزید فرستاد و رخصت خواست برای برادرش حسين عليه السلام مجلس عزا برپای دارد. يزید لعنه الله رخصت داد و آنان را در دارالحجاره فرود آورد. هفت روز به آنجا ماتم داشتند و هر روز زنان بسيار نزد ایشان می آمدند، چندانکه نزدیک بود مردم در سرای يزید ریزند و او را بکشند. مروان آگاه گردید و گفت مصلحت نیست اهل بيت حسين عليه السلام را در اين شهر نگاهداری، برگ سفر بساز و ایشان را سوی حجاز فرست. يزید برگ سفر ایشان بساخت و ایشان را به مدینه روانه کرد. بنابراین روایت، مروان بدان وقت در شام بود.

بنابر آنچه بيان شد يزید پلید دست و پای خود را گم کرده بود و نمی دانست چه حيله ای بينديشد تا جلوی تنفر و انزجار مردم را بگیرد و از يورش مردم به دربارش که او را بکشند جلوگیری کند. مروان از نيات مردم آگاه شده و يزید را از واقع امر آگاه ساخته و او را وادار به حرکت دادن اسرای اهل بيت کرده است. حتی هفت روز عزا برپا کردن اهل بيت بر سیدالشهدا عليه السلام بسيار بعيد به نظر می رسد، بلکه کلی مدّت ماندن

آنها در دمشق هفت روز شده است . با آن هیجان مردم و اضطراب و تشویش در اذهان آنها ، یزید چطور می توانست اهل بیت را در دمشق بیشتر نگه دارد و تا چهل روز سر مطهر را در مناره مسجد جامع آویخته باشند یا آن سر انوار اطهر را با اسرای خاندان رسالت به مدینه فرستاده باشد . بلکه ملاحظه سیاست یزید و حيله وی برای جلب قلوب ایجاد می کرده که راعس مطهر را هر چه زودتر به بدن اطیب برگرداند تا زمینه تحريك افکار عمومی مردم علیه خودش را از بین برده و نظر مساعد آنها را به خویش جلب نماید . و نا گفته نماند که طبری گفته سه روز عزا نگاه داشتند ، اهل بیت را در اول ورودشان به دمشق در خانه ویرانی مسکن داده اند ، چنانکه در بصائر الدرجات از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که علی بن الحسین را با همراهان نزد یزید بن معاویه بردند و آنها را در خانه ویران مسکن دادند . یکی از ایشان گفت : ما را در این خانه منزل دادند که سقف فرو افتد و ما را بکشد . پاسبانان به زبان رومی می گفتند : اینها را بنگرید از خراب شدن خانه می ترسند با آنکه فردا آنها را بیرون می برند و می کشند . علی بن الحسین علیه السلام فرمود : هیچکس از ما زبان رومی را نیکو نمی دانست جز من .

از این روایت شریفه استفاده می شود که پاسبانان دولت بنی امیه در زندان و آنهایی که از

سوی یزید بر اسرای اهل بیت گمارده شده بوده اند به زبان رومی تکلم می نموده اند، و ظن قوی آن است که اصلا رومی بوده اند. چون دولت بنی امیه با روم مرتبط بود و دولت روم در دربار بنی امیه و معاویه و یزید نفوذ داشت. چنانکه سر چون بن منصور رومی، که معرب سرژیوس (148) است، از زمان معاویه تا دوره عبدالملک تقریبا کاتب و وزیر مشاور در دربار اموی بود و تدبیر قتل سیدالشهدا علیه السلام به دست ابن زیاد را او به یزید پیشنهاد داد. روی همین پیشنهاد بود که یزید حکومت عراقین بصره و کوفه را یکجا به ابن زیاد واگذار کرد و او را به محاربه سیدالشهدا وادار نمود. سرجون قبالا عهدی از معاویه اخذ نموده و نگه داشته بود. از آنجا که روابط یزید با ابن زیاد خوب نبود، بعد از مشاوره یزید با سرجون و پیشنهاد وی که ولایت عراقین را به ابن زیاد بدهد و به جنگ امام بفرستد، سرجون آن عهدنامه را به یزید نشان داد و او نیز قبول کرد. به این مطلب شیخ مفید (ره) در ارشاد و دیگران اشاره کرده اند.

ارتباط روم با دربار بنی امیه، به علت تمایل نژادی بنی امیه به آنها بوده است. معاویه در زمان جنگ صفین با روم صلح کرد و عظمت اسلام را از نظر آنها انداخت (برای تفصیل مطلب به کتاب (التدوین) مرحوم اعتمادالسلطنه رجوع بشود) و بنی امیه از نژاد اصیل عربی نبودند (رجوع شود

نیز از روایت استفاده می شود که امام علیه السلام زبان رومی را بخوبی می دانسته ، چنانکه اعتقاد ما امامیه بر آن است که امام به تمامی زبانها آشنا بوده و به آنها تکلم می کند . لغتی پیدا نمی شود که امام به آن جاهل باشد زیرا کسی که به لغتی یا چیزی جاهل باشد ، او را نشاید که امام و خلیفه الهی و حجّت خدا بر مردم باشد .

همچنین از روایت مزبور معلوم می شود که یزید در اول امر ، پس از ورود اهل بیت به شام و زندانی کردن آنها در دمشق ، در خیال کشتن و بکلی از بین بردن آنها بوده است ، چنانکه این مطلب از گفتگوی پاسبانان زندان ظاهر می شود . ولی بعد از آن خیال خبیث منصرف شده و علت آن هم توجه افکار عمومی و بیدار شدن مردم و انقلاب و هیجان آنها و انعکاس قتل سیدالشهدا علیه السلام در میان مسلمین و بد نتیجه دادن آن برای یزید بوده است که باعث شده از کشتن افراد خاندان رسالت صرف نظر نماید . چنانکه از فرمایش امام سجّاد علیه السلام به یزید نیز استفاده می شود که فرمود : اگر مرا خواهی کشت کسی را مأمور کن که این زنان و اطفال را به وطن خودشان برساند و یزید پلید گفت که از قتل شما گذشتم و آنها را خود شما خواهید برگردانید ، چنانکه در مقاتل نقل کرده اند . از ملاحظه تمامی اینها معلوم می شود که یزید دیگر نمی

توانست اهل بیت را در دمشق نگه دارد .

یزید بس رسوا شده دست از قتل اهل بیت علیه السلام برداشت و خود نیز در اندک مدتی از بین رفت و پسرش معاویه بن یزید در بالای منبر باز رسوایش کرد . (149)

ظالمین عبرت بگیرند!

خواننده عزیز ، با نظر عبرت بنگر! معاویه و یزید خودشان را با تبلیغات شومشان اقرای رسول الله صلی الله علیه و آله به خورد مردم شامات داده بودند (چنانچه شواهد آن گذشت) ، اما بعد از یزید پسرش معاویه در بالای منبر در میان جمعیت انبوه از مردم اقرار کرد که احق به خلافت و قرابت رسول الله صلی الله علیه و آله علی امیرالمؤمنین علیه السلام است . خداوند حقایق را بر زبان او جاری کرد ، و این مطلب در تاریخ به یادگار ماند . شگفت آن است که ، تاریخ از فرزند یزید به پاس حق گوئی و پرهیز وی از تعصّب جاهلی به نیک نفسی یاد می کند ، ولی ابن تیمیة حرانی ناصبی پس از سالیان دراز کاسه از آتش گرمتر شده و اضحاحات و ضروریات را انکار می کند و لذا از وی با بدنامی و ضلالت و گمراهی یاد می شود ، زیرا تعصّب جاهلانه و خباثت ذاتی وی او را وادار به طرفداری از یزید پلید کرده است . (150)

قهستانی گفته : اگر کسی اراده کند که مقتل امام حسین علیه السلام را بخواند و تاریخ شهادت آن حضرت را ذکر کند سزاوار است اوّل مقتل صحابه را بخواند تا به رافضیها شباهت پیدا نکند!

منظورش آن است که ذاکر

ص: 350

مقتل امام حسین اول باید مقتل عثمان بن عفان اموی را بخواند ، در صورتیکه قیاس امام حسین با عثمان روا نیست ،

زیرا عموم صحابه اجماع بر کفر عثمان (151) کرده و او را واجب القتل دانستند و در نتیجه او را کشته و حتی در قبرستان مسلمانها نیز نگذاشتند دفن شود بلکه چند نفر جنازه او را برده و در (حش کوب) دفن کردند . .

نیز به عقیده آقای غزالی ، حجت الاسلام سنّیها ، بر شخص واعظ حرام است که مقتل سیدالشهدا علیه السلام را بخواند! و آنچه میان صحابه از نزاع و دشمنی و خصومت اتفاق افتاده تمامی آنها را ندیده و نشنیده انگاشته ، و حقایق تاریخی را مستور نگاه دارد ، و از واقعیات چشم بپوشد تا به دامن آلوده عدّه ای از صحابه که به نصّ قرآن مجید از منافقین بوده اند ، گرد و غباری نشیند! زیرا معاویه ها و عمرو عاص ها و مغیره ها و ابوسفیان ها و امثال آن منافقین ، که از زنادقه بوده اند ، از اعلام دین و بزرگان اسلام محسوب می شوند . امثال اینها از اعلام دین ! هستند و نباید درباره آنها حقایق تاریخی را به زبان آورد و وقایع صحیح را نگاشت تا مبادا حقایق تاریخ خلفای جاهل نیز آشکار شود . (152)

در عصر ما هم دیدند که با آن حرفهای پوسیده غزالیها نمی توانند از فهمیدن و دانستن و کنجکاوی در موضوعات تاریخی و فروع دینی جلوگیری نمایند ، با افکار ساده و سطحی و غرب زده به فلسفه بافی در موضوع

امامت و خلافت اسلامی می پردازند . به این امید که با فلسفه تراشی هایی که غالباً جز ادعای بدون دلیل و فتوای بی مدرک و خیال بافی بیشتر نیست ، بتوانند خلافت اشخاص جاهل و امویهای فاسق را توجیه کرده و به خورد جوانان عصر بدهند و آنها را اولی الا مر بشناسانند . ولی هرچه بگویند و بنویسند جوانان عصر حاضر ، این گونه خلفا را که از رویه ملوک جباره سر مویی قدم به کنار نگذاشته اند و از ستمکاران روزگار محسوبند خلفای الهی و جانشینان رسول گرامی نخواهند شمرد .

فتوهای امثال غزالی و قهستانی نزد ما ابدا ارزش نداشته و مورد اعتبار و اعتنا نیست . زیرا از ضروریات مذهب اهل بیت و تابعین و شیعیان آنها این است که خواندن مقتل و تاریخ احوال امام حسین علیه السلام در روز عاشورا یا سایر اوقات از افضل قربات می باشد و ترغیب و تحریص شیعه توسط ائمه اهل بیت به این کار خدا پسندانه از حد تواتر گذشته و ضروری و اجماعی میان شیعه امامیه است .

زیارت قبور مبارکه آن حضرات ، و عزاداری و گریه و زاری در مصائب وارده بر ائمه اهل بیت خصوصاً بر سیدالشهدا امام حسین از افضل اعمال و از اعظم مستحبات و از الزم اموری است که بر عموم شیعه محافظت بر آن واجب ، و زنده نگاه داشتن آن لازم است .

در خصوص گریه و بکای بر مصائب سیدالشهدا و زیارت آن حضرت ، رجوع شود به صحیحترین ، معتبرترین و جامعترین تالیف در اخبار و احادیث صحیحه

وارده از اهل بیت معصومین: کتاب (کامل الزیارة) نوشته شیخ ثقه اجل جعفر بن محمد بن قولویه قمی قدس الله روحه که در سال 1356 هـ. ق به همت علامه کبیر آقای امینی صاحب الغدیر قدس سره طبع و نشر شده و بعدا با طبع افست نیز منتشر شده است.

با وجود دستور ائمه هدی سلام الله علیهم، چه اعتنایی به فتوای نواصب و خوارج و دشمنان اهل بیت داریم که با عقل ناقص و راء کاسد خودشان فتوا داده و بر خلاف دین حکم تحریم و تحلیل صادر کرده اند. در صورتی که خاندان رسالت ائمه اطهار معصوم بوده و هرچه نقل کنند از جدشان رسول الله به آنها رسیده و لذا اعرف به احکام شرع و اعلم به حلال و حرام و قوانین اسلامند.

باید از آقای غزالی سؤال شود که شما با کدام دلیل فتوا داده اید که خواندن مقتل سیدالشهدا امام حسین و حکایت قضایای کربلا توسط و عاظ در شرع حرام است؟! آیا از رسول الله صلی الله علیه و آله به شما خبر رسیده یا از بعضی صحابه که مانند شما اشخاص عادی و غیر معصوم بوده اند روایتی نقل شده است؟! آیا فتوای امام جعفر صادق علیه السلام قابل اتباع است یا راء منحوس شما؟! اصولا انسان باایمان باید از اقوال خاندان عصمت و طهارت، که به نص قرآن کریم معصومند و آیه تطهیر در شأن آنها نازل گشته، تبعیت کند یا از قول فردی مثل شما؟! از آثار فتوای امثال شماهاست

ص: 353

يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ).

قرآن کریم : سوره ابراهیم ، آیه 24-27

یعنی : آیا نمی بینید چگونه زد خدا مثلی که گوید : مثل کلمه طیبه پاکیزه که کلمه توحید و کلمه (لا إله إلا الله) است مثل درخت پاکیزه است که ریشه آن محکم است در زمین و شاخه آن در سمت آسمان است . می دهد میوه خود در همه اوقات به اذن پروردگار خود و می زند خدا مثلها را از برای مردم ، شاید ایشان ملتفت شوند .

و مثل کلمه ناپاک که کلمات کفر و ناهنجار است مثل درخت ناپاک است که ریشه آن پهن شود بر روی زمین که نیست از برای آن درخت ثباتی . ثابت می دارد خدا آن کسانی را که ایمان آوردند به عقیده و قول ثابت در زندگی دنیا و آخرت تا در جواب سؤال قبر در نمایند . و او می گذارد خدا ظالمین را در گمراهی و خدا هرچه بخواهد می کند .

کَشَجَرَة طَيِّبَة

در اخبار اهل بیت شجره طیبه به حضرت رسول و ائمه معصومین تفسیر شده ، و شجره خبیثه به اعدای آنها یعنی بنی امیه ، چنانکه در تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر عیاشی مذکور است .

ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام رکن و اساس توحید است

1 . (زُورِي عَنْ أَبِي الْحَسَنِ أَنَّهُ قَالَ : وَوَلَايَةُ عَلِيٍّ مَكْتُوبَةٌ جَاءَتْ جَمِيعَ صَحْفِ الْأَنْبِيَاءِ ، وَلَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا بِنُبُوءَةِ مُحَمَّدٍ وَوَلَايَةِ وَصِيِّهِ عَلِيٍّ (154)

از آقا موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که فرمود

ص: 355

ولایت و سرپرستی امیر مؤمنان در تمام کتابهای انبیا نوشته شده است و خداوند هرگز پیغمبری را به رسالت مبعوث نساخته است مگر با اقرار به نبوت و پیامبری حضرت محمد و ولایت و سرپرستی (و اولی به تصرف بودن) وصی او حضرت علی علیه السلام

2. رُوِيَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ ، عَنْ جِائِدِ بْنِ أَبِيهِ جِائِدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : (فَطَرَهُ اللَّهُ الَّذِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) (155) قَالَ :

هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلِيُّ اللَّهِ ، إِلَهِي هَاهُنَا التَّوْحِيدُ . (156)

روایت شده از امام بحق حضرت علی بن موسی از پدرش از جدش از امام بحق محمد باقر در تفسیر و بیان معنی قول خداوند متعال : (فَطَرَتِ اللَّهُ الَّذِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) (سوره روم ، آیه 30) یعنی فطرت خدا آن چنان فطرتی است که خداوند متعال همه مردم را بر آن فطرت خلق نموده است ، که فرمود :

این فطرت خدا عبارت است از لا اله الا الله ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلِيُّ اللَّهِ . بعد فرمود توحید تا اینجاست (یعنی علی امیرالمؤمنین ولی الله) . زیرا ولایت رکن توحید است و اگر ولایت ، که رکن و پایه و اساس توحید است ، برداشته شود نه توحید و نه نبوت هیچکدام باقی نمی مانند .

ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بر هشت درب بهشت نوشته شده

جابر انصاری می گوید : رسول خدا صلی الله علیه

و آله فرمود شبی که مرا به آسمان بردند امر شد که بهشت و دوزخ را بر من عرضه نمایند . پس تمام آنها را دیدم ؛ دیدم بهشت و انواع نعمتهای او را و دیدم آتش و اقسام عذابش را؛ و بر هشت درب بهشت نوشته بود : لا إله إلا الله ، محمد رسول الله ، علی ولی الله . (157)

در اطراف عرش نوشته شده : علی امیرالمؤمنین (ع)

مروان بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود : به خط جلی در اطراف عرش نوشته شده است : لا إله إلا الله ، محمد رسول الله ، علی امیرالمؤمنین . (158)

عایشه گفت : در امیرالمؤمنین شك نمی کند مگر کافر

عطا می گوید : از عایشه درباره علی علیه السلام سوال نمودم ، گفت : او بهترین فرد بشر است ؛ شك نمی کند در او مگر فرد کافر . (159)

عایشه گفت : طلحه و زبیر وادارم ساختند با امیرالمؤمنین بجنگم

در حدیثی آمده است : بعد از نقل خبر مذکور از عایشه پرسیدند پس چرا با او جنگ کردی ؟

گفت طلحه و زبیر مرا به این کار وادار کردند . (160)

هرکس احدی را بر امیرالمؤمنین مقدم بدارد کافر است

ابن عمر می گوید : رسول خدا فرمود هرکس احدی از اصحاب من را بر علی مقدم بدارد ، آن کس کافر است . (161)

این حدیث صراحتاً دلالت دارد کسانی که از غیر علی پیروی کردند و دیگران را بر او مقدم داشتند کافرند ، بنابراین ، افرادی که

مقام مولی را غصب نمودند دیگر حالشان معلوم است .

عمر فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام را نقل می کند

عمر بن الخطاب می گوید : رسول خدا فرمود فضل و برتری علی بن ابی طالب بر این امت مثل برتری ماه رمضان است بر بقیه ماهها ، و برتری علی بر این امت مثل برتری شب قدر است بر بقیه شبها ، و برتری علی بر این امت مثل برتری شب جمعه است بر بقیه شبها .

پس خوشا به حال کسی که به او ایمان آورده و ولایت او را تصدیق کند ، و او ایلا و صد او ایلا بر کسی که انکار نماید او را و انکار نماید حق او را ، بر خدا حتم است که روز قیامت آن شخص را از شفاعت محمد محروم سازد . (162)

این حدیث ، از بهترین احادیثی است که بر برتری علی دلالت داشته و صراحت دارد در اینکه وی خلیفه بلا فصل رسول خدا است که همان ولایت باشد ، و به طور واضح می رساند که اگر کسی ولایت و خلافت او را منکر شود روز قیامت از شفاعت رسول اکرم محروم خواهد بود .

عجبا! خود عمر که این حدیث را نقل می کند ، ابوبکر را بر کرسی خلافت می نشاند و سپس خود جای او را می گیرد و بعد از خودش هم تشکیل شوری می دهد و حتی برای بعد از مرگش هم راضی نمی شود خلافت نصیب مولی گردد ، فاعتبروا یا اولی الالباب !

زهد را بایستی از علی (ع) آموخت

راوی می گوید : علی بن ابی طالب را

ص: 358

بر منبر دیدم که می فرمود: چه کسی از من شمشیرم را می خرد؟ من اگر پول یک پیراهن را داشتم، شمشیر خود را نمی فروختم. مردی از جای برخاست و عرض نمود: ما وجه پیراهن را الان نمی گیریم و به تاءخیر می اندازیم. راوی می گوید: این جریان در حالی رخ داد که تمام دنیای اسلام به جز شام در دست علی بود. (163)

علی اول کسی بود که با رسول خدا نماز خواند

سعد بن ابی وقاص درباره حضرت علی می گوید: آیا علی اول کسی نبود که اسلام آورد؟ آیا اول کسی نبود که با رسول خدا نماز خواند؟ آیا علی زاهدترین خلق خدا نبود؟ آیا علی اعلم و داناتر از همه به خدا نبود. (164)

علی سید دنیا و آخرت است

ابن عباس می گوید: رسول خدا به علی نظر کرد و فرمود: یا علی، تو سید هستی در دنیا و سید هستی در آخرت. دوست تو دوست من، و دوست من دوست خداست؛ و دشمن تو دشمن من، و دشمن من دشمن خداست. وای بر کسی که بعد از من به تو بغض بورزد. (165)

در اینجا این سؤال مطرح می شود که اشخاصی که امیرالمؤمنین را خانه نشین نمودند، و حق او را غصب کردند، و درب خانه فاطمه را آتش زدند، آیا دوست حضرت بودند یا دشمن وی. بلاشک اینها دشمن اویند، پس دشمن رسول خدا و دشمن خدا می باشند. حال باید

ص: 359

دید آیا امکان دارد که دشمنان رسول خدا و دشمنان خدا، جانشین رسول خدا باشند؟! خود داوری فرمایید.

جدایی از علی (ع) جدایی از خداست

ابوذر می گوید: رسول خدا فرمود: یا علی کسی که از من جدا شود از خدا جدا شده، و کسی که از تو جدا شود از من جدا شده است. (166) باید پرسید کسانی که حضرت علی را خانه نشین نمودند و متصدی خلافت شدند، از علی جدا شده اند یا نه؟ بلاشکال از حضرت علی جدا شدند، پس آنان از خدا و رسولش نیز جدا شدند، و کسی که از خدا و رسول خدا جدا باشد، لیاقت خلافت رسول خدا را ندارد (دقت نمایید).

لافتی إلا علی

امام محمد باقر می فرماید: در روز بدر ملکی که به اورضوان می گویند از آسمان ندا درداد: (لا سیف إلا ذوالفقار و لافتی إلا علی) (167)

جبرئیل در احد، یار علی بود

سعید بن مسیب می گوید: در روز احد علی شانزده ضربت خورد و در هر ضربتی به زمین افتاد، و کسی او را بلند نکرد جز جبرئیل. (168)

مبارزه علی از اعمال تمام امت افضل است

راوی می گوید: رسول خدا فرمود: مبارزه علی بن ابی طالب با عمرو بن عبدود در روز خندق افضل است از اعمال امت من تا روز قیامت. (169).

اراده علی تابع اراده خداست

روایت شده است که زن و مردی برای مرافعه و مخاصمه خدمت حضرت علی آمدند. صدای مرد بر روی زن بلند شد. حضرت به آن مرد فرمود: اخساء (کلمه ای که به سگ خطاب

ص: 360

می شود) و آن مرد که از خوارج بود، فوراً سرش مثل سر سگ شد. مردی در آنجا بود، به آقا عرض نمود: شما با يك صیحه سر این خارجی را مثل سر سگ نمودی، پس چرا معاویه را دفع نمی کنی؟ فرمود: اگر بخواهم معاویه را با تختش به اینجا حاضر کنم می توانم، ولیکن ما خزینه داران خدا هستیم، (البته) نه بر طلا و نقره، بلکه خزینه دار اسرار تدبیر خدا هستیم، آیا نمی خوانی (این آیه را) (بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْوَالِهِمْ يَعْمَلُونَ). (170)

داوری علی را تماشا کن

عمّار یاسر می گوید: در خدمت امیرالمؤمنین بودم، یکمرتبه صدای بلندی به گوش رسید که مسجد کوفه را فراگرفت. آقا فرمود: عمّار، ذوالفقار را بیاور. آوردم. فرمود عمّار برو این زن را از ظلم این مرد نجات ده و اگر نشد، من با ذوالفقار نجاتش دهم. من رفتم دیدم زن و مردی بر سر يك شتر با هم مخاصمه دارند. به آن مرد گفتم امیرالمؤمنین علیه السلام ترا از ظلم نسبت به این زن نهی می کند. مرد گفت علی به کار خودش مشغول باشد و دست خود را از خونهایی که در بصره ریخته بشوید. او می خواهد شتر مرا بگیرد، و به این زن دروغگو بدهد. برگشتم که خبر را به آقا برسانم، دیدم آقا خارج شده است، و آثار غضب در روی مبارکش نمایان است. به آن مرد فرمود: شتر این

زن را به او بده . آن مرد گفت شتر مال من است . آقا فرمود دروغ گفتی ای لعین . آن مرد گفت : یا علی ، چه کسی شهادت می دهد که این شتر مال این زن است ؟ آقا فرمود : شهادی که احدی در کوفه شهادت او را رد نمی کند . آن مرد گفت : اگر شهادی شهادت بدهد و راست بگوید ، شتر را به این زن می دهم . آقا به شتر فرمود : ای شتر تکلم کن ، تو مال چه کس هستی ؟ شتر با زبان فصیح عرض کرد : یا امیرالمؤمنین و یا خیرالوصیین ، من چندین سال است که مال این زن هستم . آقا به آن زن فرمود شتر خود را بگیر و آن مرد را دو نیمه فرمود . (171)

به جای مصطفی خفتی شب تار

که از خواب تو عالم گشت بیدار

علی ای محرم اسرار مکتوم

علی ای حقّ از حقّ گشته محروم

علی از آفتاب برج تنزیل

علی ای گوهر دریای تاءویل

علی ام الکتاب آفرینش

علی چشم و چراغ اهل بیث

علی اسم رضیّ بی مثال است

علی وجه مُضیی ء ذوالجلال است

علی جَنْبُ القویّ حق مطلق

علی راه سَویّ حضرت حق

علی در غیب مطلق ، سرُّ الاسرار

علی در مشهد حق ، نور الانوار

علی حبل المتین عقل و دین است

امام الا ولین والا خیرین است

علی ای پرده دار پرده غیب

برافکن پرده از اسرار لاریب

به دانایی ز کُنه کُون آگاه

به هنگام توانایی ید الله

بُود خال لب او

ص: 362

نقطه با

به ظاهر اسم و در باطن مسمی

خم آبروی او چوگان کونین

که جز احمد رسد تا قاب قوسین؟

در اوج عز، تعالی و تقدس

به هنگام تنزل، فیض اقدس

جهان بودی سراسر شام دیجور

نبودی گر در او این آیه نور

در آن ظلمت که این آب حیات است

خلیل عشق و خضر عقل، مات است

گشاید گر زبان، فصل الخطاب است

فرو بندد چو لب، علم الکتاب است

به تشریح و به تکوین، جان تن اوست

ولی الله قائم بالسنن، اوست

ببخشد در رکوع، خاتم گدا را

به سجده جان و دل داده خدا را

یَلِی الخلق و یَلِی الحقّ در علی جمع

فلك، پروانه رخسار این شمع

شب اسرا به خلوتگاه معبود

لسان الله علی، احمد اذن بود

کلام الله ناطق شد از آن شب

که حق با لهجه او گفت مطلب
لسان الصدق او در آخرین است
دلیل ره برای اولین است
چه موزونتر بود ز آن قد و قامت
که میزان است در روز قیامت
چو قهر حق بلرزاند جهان را
بُود لنگر زمین و آسمان را
در این خاک آنچه بنهفته ز اسرار
چو گوید ما لها ، گردد پدیدار
ز آدم تا مسیحا ، بسته لب را
مگر بگشاید او اسرار ربّ را
نگاهی گر کند آن ماه رخسار
به خورشید فلک ، مانند ز رفتار!
کسی که نزد آن اعلیٰ ، علیّ است
همو بر ما سوی یکسر ولیّ است
تویی صبح ازل ، بنما تنفس
که تا روشن شود آفاق و انفس
که

موسی آنچه را نادیده در طور

بیند در نجف نور علی نور

تویی در کنج عزلت کنز مخفی

بیا بیرون که هستی تاج هستی

تو در شب ، شاهد غیب الغیوبی

تو در روز ، ستار العیوبی

تو نورالله انور در نمودی

ضیاءالله ازهر در وجودی

تو ساقی زلال لا یزالی

جهان فانی ، تو فیض بی زوالی

تو اول واردی در روز موعود

تو اول شاهی در یوم مشهود

لوی حمد در دست تو باید

علمداری خدا را ، چون تو شاید

نه تنها پیش تو پشت فلک خم

که آدم تا مسیحا زیر پرچم

اگر بی تو نبودی ناقص آیین

نبود (الیوم اءکملت لکم دین)

تو چون هستی ولی عصمة الدین

ندارد دین و آیین بی تو تضمین

به دوش مصطفی چون پا نهادی

قَدَم بر طاقِ اءو اءدنى نهادى
به جاي دست حق پا را تو بگذار
كه اين باشد يدالله را سزاوار
نباشد جز تو ثانى مصطفى را
تويى در انما ثالث خدا را
چو در روى تو نور خود خدا ديد
تورا ديد و براى خود پسنديد
چون آن سيرت در اين صورت قلم زد
تبارك گفت بر خود ك اين رقم زد
اگر بر ماسوى شد مصطفى سر
بر آن سر مرتضى شد تاج و افسر
بود فيض مقدس سايه تو
ز عقل و وهم برتر پايه تو
تورا چون قبله عالم خدا خواست
به يمن مولد تو كعبه را ساخت
خدا را خانه زادى چون تو بايد
كه لوث لات و عَزَى را زد ايد
شد از نام خدا نام تو مشتق
ز قيد ماسوى روح تو مطلق

لید علم حق باشد زبانت

لسانُ الله پنهان در دهانت

سَلُونِي گو تو در جای پیمبر

بِكَش روح القدس را زیر منبر

چو بگشایی لب معجز نما را

چون بنمایی کف مشکل گشا را

بَرَد آن دم مسیحا را ز سر هوش

کند موسی ید بیضا فراموش

متاع جان چو آوردی به بازار

به مَنْ یَشْرِي خدایت شد خریدار

به جای مصطفی خفتی شب تار

که از خواب تو عالم گشت بیدار

زدی بر فرق کفر و شرك ضربت

ز جنّ و انس بردی گوی سبقت

کجا عدل تو آید در عبادت

که ثانی اثنین حقی در شهادت

بینه بر سر تو تاج لافتی را

به دوش افکن ردای هل اتی را

بیا با جلوة طه و یس

نشین بر مسند ختم النبیین

که آدم تا به خاتم جمله یکسر

نمایان گردد از اندام حیدر
از آن سوزم که بر تخت سلیمان
نشسته دیو و ، آصف زیر فرمان
اقیلونی نشسته بر سر کار
سَلونی لب فرو بسته ز گفتار
گهی بر دوش عقل کل ، سواری
چو خورشیدی که در نصف النهاری
گهی در چنگ دونانی گرفتار
به مانند قمر در عقرب تار
نوای حقی اندر سوز و در ساز
یداللهی گهی بسته ، گهی باز
بر افلاک ار بتابی ، آفتابی
اگر بر خاک خوابی ، بو ترابی
بیا و پرچم حق را برافراز
که حق گردد به عدل تو سرافراز
گره بگشا دمی ز آن راز پنهان
به تورات و به انجیل و به قرآن
چو بگشایی لب از اسرار تنزیل
فروریزد به پایت بال جبریل
به محراب عبادت چون قدم زد

در عرصه مُلکِ قَدَمِ زد

همه پیغمبران محو نیازش

ز سوره ی انبیا اندر نمازش

که لرزد عرش او با قلب آرام

شده در ذکر حقّ یکباره ادغام

همه سرگشته او از شوق دیدار

دل از کف داده و داده به دلدار

که ثارالله ناگه بر زمین ریخت

فغان ، شیرازه توحید بگسیخت

چو فرق فرقدان شمشیر سایید

قمر مشتقّ شد و بگرفت خورشید

زمین و آسمان اندر تب و تاب

که خون آلوده گشته روی مهتاب

فلک خون در غمش از دیده می سفت

علی فزتُ و ربّ الکعبه می گفت

تعالی الله از این اعجوبه دهر

خدا را مظهر اندر لطف و در قهر

به شب از ناله اش گوش فلک کر

به روز از پنجه اش خم پشت خبیر

بلرزاند ز هیبت مُلک امکان

ولی خود لرزد از آه یتیمان !

ز جزر و مد آن بحر فضایل
خود سرگشته ، پا وامانده در گل
چه گویم من ز اوصاف کمالش
بین حق در جمال و در جلالش
چو باشد حیره الکمل صفاتش
خدا می داند و اسرار ذاتش
به حق حق که باشد ظل ممتد
ز دیهور و ز دیهار و ز سرمد
وحیدم من اگر در جرم و تقصیر
سگی بودم شدم در کوی تو پیر
بر آن خوانی که يك عالم نشسته
سگی هم در کنارش پا شکسته
تو که قاتل به خوان خود بخوانی
نپندارم که این سگ را برانی (172)

بخش پنجم : همراه با کاروان اسرا ، از کوفه تا شام

همراه با کاروان اسرا

پس از قضایای دلخراش کربلا ، بنی امیه جنایتکار اسرای اهل بیت را به عجله تمام به طرف کوفه حرکت دادند .

پس از توقف اسرا در

ص: 366

کوفه و گزارش ابن زیاد به یزید و صدور فرمان وی مبنی بر حرکت دادن اسرا به سوی شام، اسباب سفر شام را تهیه دیدند و اهل بیت سیدالشهدا علیه السلام از راه موصل به طرف شام حرکت دادند .

ابن زیاد زجر بن قیس، محض بن ابی ثعلبه و شمربن ذی الجوشن را مأمور نمود که همراه پنج هزار سوار، اسرا و سرها را به شام برند . روز اول ماه صفر بود که اسرا به شام وارد شدند . اینک حوادث شگفتی که در طول راه رخ داد :

1 . کنار شط فرات

شمر رئیس قافله بود . امام سجّاد علیه السلام را با غل و زنجیر به شتر بستند و کودکان را با خفت و خواری روی کجاوه های بی روپوش زنان نشانده و سرهای بریده را بر نیزه ها کرده حرکت نمودند . چون مقداری راه رفتند کنار شط فرات منزل کردند و سرها را پای دیوار خرابه ای گذاشتند و به قمار و لهو و لعب و شرب خمر نشستند . در این بین دیدند دستی از بالای سر مبارك سیدالشهدا علیه السلام ظاهر شد و با قلم خونین بر دیوار نوشت :

اترجوا أمة قتلت حسينا

شفاعة جده يوم الحساب ؟!

آیا مردمی که دست به خون حسین آلوده اند ، توقع دارند جدّ وی در روز قیامت از آنان شفاعت کند ؟!

آنها برخاستند که آن دست را بگیرند کسی را نیافتند . باز نشستند و مشغول قمار شدند . دیگر باره آن دست ظاهر شد و این شعر را به رنگ خون نوشت

ص: 367

فلا والله ليس لهم شفيع

و هم يوم القيامة فى العذاب

نه به خدا قسم ، آنان شفيعى در درگاه الهى نداشته و در روز قيامت گرفتار عذاب خواهند شد .

دويدند دست را بگيرند که ناپديد شد . باز به عيش خود مشغول شدند که باز اين ابیات را از هاتقى شنيدند :

ماذا تقولون إذ قال النبى لکم

ماذا فعلتم و اءتمم آخر الامم

بعترتى و باءهلى عند مفتقدى

منهم أسارى و منهم ضرجوا بدمى

چه خواهيد گفت زمانى که پيامبر از شما پرسد که از آخرين امّتها ، اين چه کارى بود که پس از رحلت من با اهل بيتم انجام داديد ، برخى را اسير کرديد و برخى را به شهادت رسانديد ؟

2 . تکريت

منزل دوم تکريت بود . در نزديکى اين منزل چند نفر را به شهر فرستادند تا به مردم خبر دهند که از آنها استقبال کنند . اهل شهر تکريت به استقبال اسراى کربلا آمدند . جمعى از نصارى در آن شهر بودند ، گفتند چه خبر است و اينها چه کسانى هستند ؟ گفتند سر حسين را با اسرا مى آورند . پرسيدند کدام حسين ؟ گفتند پسر فاطمه ، دخترزاده پيغمبر آخر الزمان . نصارى گفتند اف بر شما مردم باد که پسر پيغمبر را کشتيد! و سپس به کنایس خود برگشتند و ناقوس زدند و به گريه پرداختند و عرض کردند ما از اين عمل بيزاريم ، و آنها را سرزنش کردند .

3 . وادى نخله

از تکريت کوچ کرده به وادى نخله رسيدند . در آنجا صدای ضجّه و نوحه بسيارى را شنيدند

که اصحابش را نمی دیدند و یکی می گفت :

مسح النبی جبینہ و لو یریق فی الخدود

ابواہ من علیا قریش و جدّہ خیر الجدود

و دیگری می گفت :

الا یا عین جودی فوق جدّی

فمن بیکی علی الشهداء بعدی

علی رهط تقوٰدهم المنایا

إلی متجبر بالملک عبدی

4. مرشاد

از وادی نخله به مرشاد رسیدند . زنان و مردان آن شهر به استقبال آمدند و با دیدن قافله اسیران صدای ضجّه و ناله آنها بلند شد و بیم آن رفت که بر قاتلان سیدالشهدا حمله کنند .

5. حران

قافله اسرا به نزدیکی حران رسید . در بالای بلندی منزل يك یهودی به نام یحیی خزائی قرار داشت . وی به استقبال ایشان آمد . و به تماشای سرها پرداخت که چشمش به سر مبارک سیدالشهدا افتاد . دید لبهای مبارکش می جنبد . پیش رفته گوش فرا داد ، این کلام را شنید : (وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) (173)

یحیی از مشاهده این حال به شگفتی فرورفته پرسید این سر از آن کیست ؟ گفتند سر حسین بن علی است . پرسید مادرش کیست ؟ گفتند فاطمه دختر رسول خدا . یهودی گفت اگر دین او بر حق نبود این کرامت از او ظاهر نمی شد . یحیی اسلام آورد و عمّامه دق مصری که در سر داشت از سر خود برداشت و آن را قطعه قطعه کرد و به خواتین حرم محترم داد و جامه خزی که پوشیده بود به خدمت امام زین العابدین فرستاد ، همراه هزار درهم که صرف ما یحتاج نمایند .

کسانی

ص: 369

که موکل بر سرها بودند بر او بانگ زدند که مغضوبین خلیفه را اعانت و حمایت می کنی؟! دور شو و گرنه تو را خواهیم کشت! یحیی با شمشیر از خود دفاع کرد. جنگ درگرفت و پنج تن از آنها را کشت و کشته شد. مقبره یحیی در دروازه حران به مقبره یحیی شهید معروف بوده، و محل استجابت دعاست.

6. نصیبین

چون قافله به نصیبین رسید، شمر یك نفر را فرستاد تا بگوید امیر شهر را خبر کنند و شهر را زینت کرده مهیای پذیرایی اسرای آل عصمت نمایند. امیر شهر، منصور بن الیاس بود. زمانی که به استقبال قافله رفتند و لشکر کوفه و شام وارد شهر شدند، ناگهان برقی بجست و نیمی از شهر را سوزاند و کلیه مردمی که در آن قسمت برق زده بودند سوختند. امیر قافله شرمگین و بیمناک از غضب خدا شد و قافله داران بیدرنگ حرکت کردند.

7. حوزه فرمانداری سلیمان یا موصل

قافله اسرا را به شهر دیگری که نامش بر ما معلوم نیست بردند. رئیس این شهر سلیمان بن یوسف بود که دو برادر داشت: یکی در جنگ صفین به دست امیرالمؤمنین کشته شده بود و دیگری شریک حکومت این شهر بود. یك دروازه شهر متعلق به سلیمان و دروازه دیگر متعلق به برادرش بود. سلیمان دستور داد سرهای بریده را از دروازه فرمانفرمایی او وارد کنند. همین امر سبب نزاع دو برادر شده جنگ درگرفت و سلیمان در آن جنگ کشته شد. در نتیجه فتنه و غوغای عجیبی رخ داد

که موجب توحش شمر و رفقایش گردید و در اینجا نیز شتابان از شهر بیرون رفتند .

8. حلب

در نزدیکی حلب کوهی است که در دامنه آن قریه ای بود که ساکنان آن یهودی بودند و در قلعه و حصاری محکم زندگی می کردند . شغل آنها حریربافی بود و مصنوع آنها و لباس آنها در حجاز و عراق و شام به لطافت شهرت داشت . در دامن کوه کوتوالی بود که عزیزبن هارون نام داشت و رئیس یهود بود . قافله را در دامن کوه که آب و علف فراوان داشت فرود آوردند .

شیرین ، آزادکرده امام حسین علیه السلام

چون شب درآمد ، کنیزکی که نامش شیرین بود نزدیک اسرا آمد و یکی از خانمهای اسیر را که در سابق خدمتگزار او بود شناخت . برخی نوشته اند وی شهربانو بود ولی ظاهراً اشتباه است و شاید رباب بوده باشد .

کنیز که چشمش بر خانم افتاد و لباسهای مندرس و کهنه او را دید شروع به گریستن کرد . سبب گریه او را که پرسیدند گفت : فراموش نمی کنم که روزی حضرت امام حسین علیه السلام در صورت شیرین نگریست و به طور مطایبه به شهربانو فرمود : شیرین عجب روی افروخته ای دارد . شهربانو به گمان آن که امام در شیرین میلی کرده عرض کرد : یابن رسول الله صلی الله علیه و آله من او را به تو بخشیدم .

امام فرمود : من او را در راه خدا آزاد کردم . شهر بانو خلعت بسیار نفیسی به کنیزک پوشانید و او را مرخص

کرد . امام حسین فرمودند : تو کنیزان بسیار آزاد کرده ای و هیچک را خلعت نداده ای . عرض کرد آنها آزاد کرده من بودند و این آزاد کرده شماست ، باید فرقی بین آزاد کرده من و آزاد کرده شما باشد . امام شهربانو را دعا فرمود و شیرین هم در خدمت شهربانو بود تا هنگام رحلت . آن شب که وی لباسهای کهنه خانمهای اسیر را دید ، پریشان خاطر شد ، اجازه گرفته داخل ده شد تا از آنچه اندوخته بود لباس خوب تهیه کرده و برای خانمها بیاورد . چون به حصار رسید در بسته بود . دق الباب کرد . عزیز ، رئیس قبیله ، پرسید آیا شیرین هستی ؟ گفت : آری . پرسید نام مرا از کجا دانستی ؟

عزیز گفت : من در خواب موسی و هارون را دیدم که سر و پای برهنه با دیده های گریان مصیبت زده بودند . سلام کردم و پرسیدم شما را چه شده که چنین پریشان هستید ؟ ! گفتند امام حسین علیه السلام پسر دختر پیغمبر را کشته اند و سر او را با اهل بیتش به شام می برند و امشب در دامن کوه منزل کرده اند .

عزیز گفت : از موسی پرسیدم مگر شما به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و پیغمبرش عقیده دارید ؟ گفت : آری او پیغمبر بحق است و خداوند از همه ما درباره او میثاق گرفته و ما همه به او ایمان داریم و هرکس از او اعراض کند ما از او بیزاریم . من گفتم نشانی به

من بنما که یقین کنم . فرمود اکنون برو پشت در قلعه ، کنیزکی به نام شیرین وارد می شود ، او آزاد کرده حسین علیه السلام است ، از او پذیرایی کن و به اتفاق او نزد سر مقدس حسین علیه السلام برو و سلام ما را به او برسان و اسلام اختیار کن . این بگفت و از نظر ما غایب شد . آمدم پشت در ، که تو در زدی !

شیرین لباس و خوراک و عطریات برداشت و عزیز هم هزار درهم به موکلان اسرا داد که مانع پذیرایی شیرین نشوند تا خدمتی به اهل بیت نمایند . عزیز خود نیز دو هزار دینار خدمت سیدالساجدین برد و به دست آن حضرت به شرف اسلام مشرف گردید و از آنجا به نزد سر مقدس حضرت سیدالشهدا علیه السلام آمد و گفت : السلام عليك يابن رسول الله ، گواهی می دهم که جد تو رسول خدا و خاتم پیغمبران بود و حضرت موسی به شما سلام رسانیده اند .

سر مقدس حضرت حسین علیه السلام با کمال صراحت لهجه آواز داد که سلام خدا بر ایشان باد! عزیز عرض کرد : ای آقای بزرگ شهید ، می خواهم مرا شفاعت کنی و نزد جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله از من راضی باشی . پاسخ شنید : که چون مسلمان شدی خدا و رسول از تو خشنود شدند و چون در حق اهل بیت من نیکی کردی جد و پدرم و مادرم از تو راضی گردیدند و چون سلام آن دو پیغمبر را به ما رسانیدی من نیز

از تو خوشنود شدم . آن گاه حضرت سیدالسادین عقد شیرین را به عزیز بست و تمام اهل قلعه مسلمان شدند .

9. دیر نصرانی

قافله از آنجا حرکت کرد و به طرف دیر پیش رفت . ابوسعید شامی با فرماندهان قافله رفیق بود . او روایت می کند که روزی در سفر شام به شمر خبر دادند که نصر حزامی لشکری فراهم کرده می خواهد نصف شب بر آنها شبیخون زند و سرهای بریده را بگیرد . در میان رؤسای لشکر اضطرابی عظیم رخ داد . پس از تبادل افکار قرار شد شب را به دیر پناه ببرند . شمر و یارانش نزدیک دیر آمدند ، کشیش بزرگ بر فراز دیوار آمد و گفت چه می خواهید ؟ شمر گفت ما از لشکر ابن زیادیم و از عراق به شام می رویم . کشیش پرسید برای چه کار می روید ؟

شمر گفت : شخصی بر یزید خروج کرده بود ، یزید لشگری جرار فرستاد که او را کشتند و اینک سرهای او و اصحاب او را با اسرای حرمش نزد یزید می بریم . کشیش گفت سرها را ببینم . نیزه دارها سرها را نزدیک دیوار بلند کردند . چشم کشیش بر سر مبارک سیدالشهدا افتاد ، دید نوری از آن ساطع بوده و روشنی مخصوصی از آن لا-مع است . از پرتو انوار آن ، هیبتی بر دل کشیش افتاد ، گفت این دیر گنجایش شما را ندارد ، سرها و اسیران را داخل دیر نمایید و خودتان پشت دیوار بمانید و کشیک بکشید که مبادا دشمن بر شما حمله کند و

اگر حمله کردند بتوانید با فراغت دفاع کنید و نگران اسرا و سرها نباشید . شمر این نظریه را پسندید . سرها را در صندوق نهاده قفل کردند و سر حسین را در صندوق مخصوصی همراه اسرا و امام بیمار داخل دیر کردند و خود بیرون ماندند . کشیش بزرگ اسرا را در محل مناسبی جا داد و سرها را در اطاق مخصوصی نهاد . هنگام شب که به آن سرکشی می کرد دید نوری از سر مبارك سيدالشهدا پرتوافکن است و به آسمان بالا می رود . سپس ناگهان دید سقف اطاق شکافته شد و تختی از نور فرود آمد که يك خانم محترم در وسط آن تخت نشسته و شخصی فریاد می کشد (طرقوا طرقوا رؤوسکم و لا تنظروا) : راه دهید ، راه دهید و سر خود را پایین افکنید .

گوید : چون خوب نگریستم دیدم حوا مادر آدمیان ، هاجر زن ابراهیم و مادر اسماعیل ، راحیل مادر یوسف و نیز مادر موسی ، و آسیه زن فرعون ، و مریم دختر عمران و مادر عیسی ، و زنان پیغمبر آخرالزمان از آن فرود آمدند و سرها را از صندوق بیرون آورده در بر گرفته به سینه چسبانیدند و دائم می بوسیدند و می گریستند و زیارت می کردند و به جای خود می گذاشتند .

ناگاه دیدم غلغله و شورش بر پا شد و تختی نورانی آمد . گفتند همه چشم برنهد که شفیعہ محشر می آید . من بر خود لرزیدم و بیهوش شدم . کسی را نمی دیدم ، اما می شنیدم که در

میان غوغا و خروش یکی می گوید: سلام بر تو ای مظلوم مادر، ای شهید مادر، ای غریب مادر، ای نور دیده من، از سرور سینه من، مادر به فدایت، غم مخور که داد تو را از کشندگانت خواهم گرفت. پس از آنکه به هوش آمدم کسی را ندیدم.

پیر راهب خود را تطهیر کرده و معطر نمود، سپس داخل اطاق شده قفل صندوق را شکست و سر حسین را بیرون آورده و با کافور و مشک و زعفران شست و در کمال احترام او را به طرف قبله ای که عبادت می کرد گذارد و با کمال ادب در مقابل او ایستاد و عرض کرد:

از سر سروران عالم و ای مهترِ بهترین اولاد آدم، همین قدر می دانم تو از آن جماعتی هستی که خداوند در تورات و انجیل آنان را وصف کرده است ولی به حق خداوندی که ترا چنان قدر و منزلتی داده که مَحْرَمَانِ انجمنِ قدس ربوبی به زیارت تو می آیند، با من تکلم کن و به زبان **ISIRI** بگو کیستی؟

سر مقدّس سیدالشهدا علیه السلام به سخن آمد و فرمود:

(ءءنا المظلوم وءءنا المغموم وءءنا المهموم، ءءنا المقتول بسيف الجفا، ءءنا المذبوح من القفا).

پیر راهب گفت ای سر جانم به فدایت، از این روشنتر بیان کن، حسب و نسب خود را بگو. سر بریده با کمال فصاحت به صدای بلند فرمود:

(ءءنا ابن محمد المصطفى ءءنا ابن علی

ص: 376

المرتضى انا ابن فاطمة الزهراء انا الحسين الشهيد المظلوم بکربلا). پدر روحانی سالخورده کلیسا فریاد و فغان سرداده سر را برداشت و بوسید و بر صورت خود گذاشت و عرض کرد صورت از صورت تو بردارم تا بفرمایی که فردای قیامت شفیع تو خواهم بود .

از سر صدایی شنید که فرمود : بدین اسلام در آی تا تو را شفاعت کنم . راهب گفت : اءشهدان لا االه الا الله و اءشهد ان محمدا رسول الله .

آنگاه پیر روحانی ، شاگردان مکتب کلیسا را جمع کرد و داستان و ماجرای خود از سر شب تا صبح را با آنان در میان نهاد و گفت سعادت در این خانواده است . آن هفتاد نفر همه به اسلام گرویده و در مصیبت حسین علیه السلام گریستند و با لباس عزا خدمت امام زین العابدین علیه السلام رفتند . ناقوسها را شکستند و زناها را کنار گذاشتند و همه به دست آن حضرت مسلمان شدند و اجازه خواستند که آن قوم قتال را بکشند و با آنها جنگ کنند . حضرت سجّاد علیه السلام اجازه نداد و فرمود خداوند جبار منتقم است و خود از آنها انتقام خواهد کشید .

10 . عسقلان

شمر و رقایش شب در پای دیوار خفتند و صبح سرها و اسرا را گرفته به طرف عسقلان کوچ کردند . امیر آن شهر یعقوب عسقلانی بود که در جنگ کربلا حاضر شده و به پاداش این جنایت ، امارت این شهر را به دست آورده بود . وی دستور داد شهر را آذین بستند و اسباب لهن و طرب به بیرون شهر

ص: 377

فرستاد تا بزنند و برقصند . اعیان همکار او در غرفه های مخصوص نشسته سرمست باده و جام و ساغر و ساقی بودند ، که سرهای بریده را وارد کردند و آنان به هم مبارك باد گفتند .

تصادفا تاجری به نام زریر خزاعی در بازار ایستاده بود . دید مردم به هم مبارك باد می گویند و مسرور و شادمانند . گفت چه خبر است که بازار را آذین بسته اید ؟ گفتند شخصی در عراق بر یزید خروج کرده بود ابن زیاد لشگری جرار فرستاد او را کشتند و سرهای او را با اسرایش امروز وارد این شهر می کنند که به شام برند . زریر خزاعی پرسید وی مسلمان بود یا کافر ؟ گفتند از بزرگان اهل اسلام است . پرسید سبب خروجش چه بود ؟ گفتند مدعی بود که من فرزند رسول خدا هستم و از یزید به خلافت سزاوارتر می باشم . پرسید پدر و مادرش که بود ؟ گفتند نامش حسین علیه السلام ، برادرش حسن علیه السلام ، مادرش فاطمه علیها السلام پدرش علی علیه السلام و جدش محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است . زریر چون این سخن بشنید بر خود بلرزید ، و دنیا در چشمش تیره و تار شد . سپس شتابان آمد تا خود را به اسرا رسانید ، چون چشمش به علی بن الحسین علیه السلام افتاد سخت با صدای بلند به گریه افتاد . امام سجاد علیه السلام فرمود ای مرد چرا گریه می کنی ، مگر نمی بینی اهل این شهر همه در شادی هستند ؟ زریر گفت

ای مولای من ، من تاجری غریب هستم ، امروز به این شهر رسیدم . کاش قدمهای من خشک شده و دیدگان من کور گشته بود و شما را بدین حال نمی دیدم . آنگاه امام فرمود مثل اینکه بوی محبت ما از تو می آید . عرض کرد مرا خدمتی فرما که انجام دهم و به قدر قوه خود جانفشانی کنم .

امام چهارم فرمود اگر می توانی نزد آن شخصی که سر پدرم را بر نیزه در دست دارد برو و او را تطمیع کن که سرها را از میان اسرا بیرون ببرد تا مردم متوجه سرها شده به زنان آل محمد صلی الله علیه و آله کمتر نظر افکنند . زریر نزدیک آن نیزه دار رفت و پنجاه اشرفی بدو داد که سر را پیش قافله ببرد . آن بد کیش پول را گرفته و سر را بیرون برد .

زریر باز حضور حضرت سجاد علیه السلام آمد و عرض کرد خدمتی دیگر فرما .

امام سجاد علیه السلام فرمود : اگر لباس و پارچه ای داری بیاور که بر این زنان و کودکان برهنه بپوشانم . زریر شتابان رفت لباس فراوانی آورد و برای هر یک از اسرا لباسی مخصوص تقدیم کرد و برای امام نیز عمامه ای آورد . ناگهان صدای غوغایی برخاست ، معلوم شد شمر صدا به هلله و شادی بلند کرده و مردم آن شهر هم با او همکاری می کنند . زریر نزدیک شمر رفت و آب دهان به صورتش انداخت و گفت از خدا شرم نمی کنی که سر پسر پیغمبر صلی الله

علیه و آله را به نیزه زده ای و حرم او را اسیر کرده ای و چنین شادی می کنی؟! سخت او را دشنام داد. شمر گفت او را بگیرید و بکشید. زیر را دستگیر کرده آن قدر زدند که بیهوش افتاد. به گمان آنکه مرده است از بالین او رفتند. نیمه شب زیر به هوش آمد و برخاست خود را به مسجدی که مشهد سلیمان پیغمبر است رسانید و آنجا جماعتی از دوستان آل محمد صلی الله علیه و آله را دید که سرها را برهنه کرده عزاداری می کنند.

11 . بعلبک

قافله اسرا از عسقلان به طرف بعلبک پیش رفتند. چون شمر، بنا به رسم معهود، قبل از ورود قافله مردم را آگاه ساخته بود، پیر و جوان با ساز و نقاره - طبل زنان و شادی کنان - به استقبال بیرون آمدند. آنان پرچمها را بلند کرده در سایه آن می رقصیدند و اسیران خاندان رسالت را تماشا می کردند، بدینگونه شش فرسخ از قافله استقبال کردند. حضرت ام کلثوم علیه السلام چون جمعیت و شادی ایشان را بدین میزان دید دلش به درد آمد و فرمود: خداوند جمعیت شما را به تفرقه اندازد و کسی را بر شما مسلط کند که همه شما را به قتل برساند. (174)

عمادالدین طبری در کامل بهائی (ج 2 ص 292) می نویسد:

ملاعینی که سر امام حسین علیه السلام را از کوفه بیرون آوردند از قبایل عرب خائف بودند که مبادا غوغا کنند و از ایشان بازستانند.

ص: 380

پس راهی که به عراق است ترك کردند و بیراهه رفتند . چون به نزدیک قبیله ای رسیدند ، علوفه طلب کردند و گفتند سرهای خارجی همراه داریم . بدین منوال می رفتند تا به بعلبک رسیدند . قاسم بن ربیع که والی آنجا بود گفت : شهر را آذین بستند و با چند هزار دف و نای و چنگ و طبل سر امام حسین علیه السلام را به شهر بردند . چون مردم را معلوم شد که سر امام حسین علیه السلام است ، يك نیمه شهر خروج کردند و اکثر آذینها بسوختند و چند روز فتنه ها پدید آمد .

آن ملاعین که با سر امام حسین علیه السلام بودند پنهان از آنجا بیرون رفتند و به مرزین رسیدند و آن اول شهری است از شهرهای شام . نصر بن عتبه لعین از طرف یزید حاکم آنجا بود ، شادیها کرد و شهر را آذین بست و همه شب به رقص مشغول بودند ، ابری و برقی پیدا شد و آذینها جمله بسوخت .

بدین ترتیب اسرا را وارد شام کردند .

ورود اسرا به شام

شیخ ابوالحق نوشته است ، در آن حال که سر امام حسین (ع) را در شام می گردانیدند ناگاه سر از بالای نیزه بیافتاد؛ دیواری خمیده شد و آن سر را نگاه داشت و نگذاشت که به زمین افتد . پس در آنجا مسجدی ساخته شد (175) که تا به حال موجود است .

نیز نوشته است که اهل شام ازدحام نموده از دروازه ساعات بیرون آمدند و اسیران را دیدند در

ص: 381

حالیکه مکشفات الوجوه بودند و سرها بر نیزه ها بود . قسم به خدا اسیرانی خوشروتر از آنها ندیده بودم . پس آنها را آوردند تا به در قصر یزید رسیدند .

مردم به امام زین العابدین علیه السلام نظر می کردند در حالیکه محکم به زنجیرها بسته بود . پس اسیران را در خانه یزید نگاه داشتند و به روایتی تا سه ساعت آنها را معطل کردند تا از یزید اذن بگیرند و آنها را وارد خانه یزید نمایند . پس خولی وارد شد اذن گرفت و اهل بیت را وارد کردند . (176)

عمادالدین طبری نیز می نویسد :

قریب پانصد هزار مرد و زن و امیران ایشان با دفها و طبلها و کوسها و بوقها و دهلها بیرون آمدند و چند هزار مردان و زنان و جوانان رقص کنان و دف و چنگ و ریاب زنان استقبال کردند . جمله اهل و لایت دست و پای خضاب کرده و سرمه در چشم کشیده و لباسها پوشیده ، روز چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول به شهر رفتند از کثرت خلق گویی که رستخیز بود .

چون آفتاب برآمد ، ملاعین سرها را به شهر درآوردند . از کثرت خلق به وقت زوال به در خانه یزید لعین رسیدند . یزید لعنه الله تخت مرصع نهاده بود ، خانه و ایوان آراسته بود و کرسیهای زرین و سیمین در راست و چپ نهاده . آن جانیان به نزد یزید لعین آمدند . او از آن جنایتکاران احوال پرسید ، آنان در جواب گفتند : ما به دولت امیر ، دمار از

ص: 382

امان از شام!

در روایت آمده از امام سجّاد علیه السلام پرسیدند: سخت ترین مصائب شما در سفر کربلا کجا بود؟ در پاسخ، فرمود: (الشَّامُ الشَّامُ الشَّامُ)، یا سه بار فرمود: (امان از شام).

به روایت دیگر، امام سجّاد علیه السلام به نعمان بن منذر مدائنی فرمود: در شام هفت مصیبت بر ما وارد آوردند که از آغاز اسیری تا آخر، چنین مصیبتی بر ما وارد نشده بود:

1. ستمگران در شام اطراف ما را با شمشیرهای برهنه و نیزه های استوار احاطه کرده بر ما حمله می کردند و کعب نیزه به ما می زدند. آنان ما را در میان جمعیت بسیار نگهداشتند و ساز و طبل می زدند.

2. سرهای شهدا را میان هودجهای زنهای ما قرار دادن و سر عمویم عبّاس علیه السلام را در برابر چشم عمه هایم زینب و امّکلثوم علیه السلام نگهداشتند، و سر برادرم علی اکبر و پسر عمویم قاسم علیه السلام را در برابر چشم سکینه و فاطمه (خواهرم) می آوردند و با سرها بازی می کردند، و گاهی سرها به زمین می افتاد و زیر سم ستوران قرار می گرفت.

3. زنهای شامی از بالای بامها، آب و آتش بر سر ما می ریختند. آتش به عمّامه ام افتاد، ولی چون دستهایم را به گردنم بسته بودند، نتوانستم آن را خاموش کنم. در نتیجه عمّامه ام سوخت و

آتش به سرم رسید و سرم را نیز سوزانید .

4 . از طلوع خورشید تا نزدیک غروب ما را همراه ساز و آواز ، در برابر تماشای مردم در کوچه و بازار گردش دادند و می گفتند : ای مردم ، بکشید اینها را که در اسلام هیچگونه احترامی ندارند .

5 . ما را به يك ريسمان بستند و با اين حال ما را از در خانه يهودی و نصاری عبور دادند ، و به آنها می گفتند : اینها همان افرادی هستند که پدرانشان ، پدران شما را (در خیبر و . . .) کشتند و خانه های آنها را ویران کردند ، امروز شما انتقام آنها را از اینها بگیرید .

(یا نُعْمَانُ فَمَا بَقِيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ إِلَّا وَقَدْ أَلْقَى عَلَيْنَا مِنَ الثَّرَابِ وَالْأَحْجَارِ وَالْأَخْشَابِ مَا أَرَادَ) .

(ای نعمان هیچ کس از آنها نماند مگر اینکه هرچقدر می خواست از خاک و سنگ و چوب به سوی ما افکند) .

6 . ما را به بازار برده فروشان بردند و خواستند ما را به جای غلام و کنیز بفروشند ولی خداوند این موضوع را برای آنها مقدر نساخت .

7 . ما را در مکانی جای دادند که سقف نداشت ؛ روزها از گرما و ترس کشته شدن ، همواره در وحشت و اضطراب به سر می بردیم .
(178)

بخش ششم : رویارویی شجره طیبه و شجره خبیثه در شام

ادامه نبرد صفین و عاشورا ، در کاخ یزید

یزید لعین بزمی آراسته بود تا پیروزی را جشن بگیرد ، کامیابی خود را نشان دهد ، و خاندان وحی را بکوبد؛ ولی چنین نشد . مجلس بزم وی دادگاه محاکمه

ص: 384

اش گردید ، و حکم بر علیه او صادر شد!

پیروزی او به شکست تبدیل گردید ، و شهد در کاش شرنگ شد . به جای کوبیدن خاندان وحی ، خود کوبیده شد . آری ، حق در همه جا پیروز است و ناله مظلوم از قدرت ظالم قویتر .

نخستین حکمی که در این محاکمه جهانی ، بر علیه یزید لعین صادر گردید ، از سوی همسرش هند بود . هند ناظر جریانهای مجلس بود . آنچه رخ داده بود دیده و آنچه گفته شده بود شنیده بود .

وی ناگهان خود را به درون مجلس انداخت و از شوهر پرسید : این سر حسین علیه السلام پسر فاطمه علیه السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است ؟ ! یزید لعین گفت : آری ، برو شیون کن و سیاه پوش ! هند گریه کنان از مجلس بزم شوهر بیرون رفت .

این هم شاهکاری از شاهکارهای زینب علیه السلام بود . یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که در مجلس بزم شرکت داشت ، روی به یزید کرده گفت : تو ، روز رستاخیز خواهی آمد و ابن زیاد شفیع تو خواهد بود؛ این سر نیز خواهد آمد ، در حالیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله شفیع اوست !

یزید ، به جز ابن زیاد ، شفیعان دیگر نیز دارد! پدرش معاویه ، جدش ابوسفیان ، و دیگران ! قضات دیگری که حکم بر علیه یزید لعین صادر کردند ، اینان بودند : مسلمانان آن روز ، مردم شام که همگی مسلمان

نبودند ، آیندگان بشری ، و فرشتگان آسمانها .

این تازه محاکمه فوری یزید لعین است ، و محاکمه بزرگ او در آینده خواهد بود که حضرت زینب علیه السلام از آن خبر داده است . در دادگاهی که قاضی آن خدای و خصم یزید لعین ، رسول خداصلی الله علیه و آله ، و گواهان آن اعضا و جوارح یزید و فرشتگان می باشند؛ فرشتگانی که از سوی خدای ناظر رفتار و کردار بندگان هستند ، و پرونده ای تشکیل می دهند که محال است چیزی در آن فراموش گردد . گواه بالاتر از همه نیز خود خدا می باشد که هر چه کرده و شده در حضورش بوده و خواهد بود .

یزید لعین دستور داد اسیران را از کاخ بیرون بردند و زندانی کردند . زندان آنها جز خرابه ای نبود؛ خرابه ای که ساکنانش را از گزند سرما و سوز گرما محفوظ نمی داشت . دیری نپایید که چهره اسیران پوست انداخته و سوزش بیرون بر آتش درون آنان افزوده گردید . این ، پذیرایی یزید از مهمانان اسیر بود و آن هم ، پذیرایی کوفیان از میهمانان شهید! هر دو گروه میهمان بودند و هر دو گروه پذیرایی شدند و چگونه پذیرایی شدند؟!

اسارت زینب و شهادت امام حسین علیه السلام با هم رابطه مستقیم دارند؛ اسارت ، فلسفه شهادت را آشکار می سازد ، و نمی گذارد شهید ناشناخته بماند . (179)

اهل بیت علیه السلام در کاخ یزید

زنان آل ابی سفیان جملگی به استقبال دختران رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمدند ، بر دستها و پاهای آنها بوسه زدند

ص: 386

و نوحه و گریه کردند و سه روز تعزیت داشتند . گویند چون اهل بیت علیه السلام را بدین صفت دیدند لباسهای خویشان را در آورده و بدیشان دادند . (180)

به روایتی ، اهل بیت علیه السلام را وارد قصر یزید لعین نمودند و در آنجا به روایتی مجلسش که به پایان رسید ، امر کرد تا سر مقدس را به در خانه اش نصب نمودند ، و زنان را به اندرون خانه خود فرستاد .

پس زنان یزید چون اهل بیت را به آن احوال مشاهده نمودند گریستند و زینتهای خود را انداختند و مشغول عزاداری شدند .

گفتگوی شجاعانه عمرو بن حسن با یزید کافر

روزی یزید ملعون علی بن الحسین علیه السلام را با عمرو بن حسن احضار کرد ، عمر کودکی بود گفته شده است که یازده سال داشت و به عمر گفت : با این فرزند من خالد کشتی می گیری ؟ عمرو در جواب گفت نه ، به کشتی گرفتن با او حاضر نیستم ولی خنجری به من بده و خنجری به او بده تا با هم بجنگیم یزید شعری خواند :

ششنة اءعرفها من اءخزم

هل تلد الحية إلا الحية

زاخزم همین خوی دارم امیه

که از مار جز مار ناید پدید

و این دو مثل در عربی در مقام تحسین گفته شود و ما به جای آن در مقام تحسین گوئیم شیر را بچه همی ماند بدو . (181)

در بعضی نسخ دارد که گفت با پسر خالد جنگ می کنی عمرو گفت مرا کاردی ده و او را هم کاردی تا جنگ کنیم .

گفتگوی ام کلثوم علیه السلام با خواهر یزید

نیز به روایتی ، زمانی که

حرم امام حسین علیه السلام را وارد مجلس یزید کردند ، سر مطهر امام حسین علیه السلام در پیش روز یزید بود و فاطمه و سکینه علیه السلام گردن می کشیدند تا آن سر را ببینند . یزید گفت زنهارا وارد حرم من نمایید . به روایت دیگر چون حرم امام را به خانه یزید بردند زنان یزید لباسها و جامهای بسیار برای آنها آوردند و آنها قبول نفرمودند . نیز به روایتی ، یزید را خواهری موسوم به هنده بود . وی نزد حرم امام حسین علیه السلام آمد و گفت : ام کلثوم خواهر امام حسین علیه السلام کدام يك از شماهاييد ؟ ام کلثوم علیه السلام فرمود :

منم دختر امام زکی و تقی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب . علیه السلام

خواهر یزید گفت : شماها ربیعہ و ابوجهل و عتبہ را کشتید ، لذا این مصیبتها بر شماها وارد شد . آیا فراموش کرده ایم که پدر تو در بدر مردان ما را کشت ؟ ! ام کلثوم علیه السلام فرمود ای دختر هند جگر خوار ، زنان ما مانند زنان شما نیستند که به زنا مشهور باشند و مردان ما مانند مردان شما نیستند که سالها مشغول بت پرستی بودند . آیا جد تو ابوسفیان نبود که لشکرها گردآورد و با پیغمبر خدا جنگ کرد ؟ ! آیا مادر تو هند نبود که نفس خود را بر وحشی بذل کرد و جگر حمزه سیدالشهدا علیه السلام را بخورد ؟ ! آیا پدر تو معاویه نبود که شمشیر به روی علی بن ابی طالب علیه السلام کشید ؟

! آیا برادر تو یزید نیست که از روی ظلم برادر مرا که سید شباب اهل جنت و فرزند دختر پیغمبر خدا است و میکائیل و جبرائیل خادم او بودند کشت؟! خواهر یزید لعین چون این سخنان بشنید هیچ جوابی نتوانست بدهد.

گفتگوی حضرت سکینه علیه السلام با دختر یزید

یزید لعین همچنین دختری به نام عاتکه داشت. وی نیز پرسید سکینه علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام کدام يك از شمايید؟ سکینه فرمود: منم دختر آن کسی که او را در عوض کفار بدر و حنین کشتید. وای بر تو ما را استهزا می کنید و شماتت می نمایید. دختر یزید لعین گفت:

من عاتکه دختر یزیدم، صاحب عزت و دولتم، و اهل حق و دیانتتم!! سکینه علیه السلام فرمود: تو کسی هستی که پدر ستمگرت به کشتن آل محمد صلی الله علیه و آله فخر می کند و مادرت نیز تمکین غلام خود را کرد، پس بر تو و بر او لعنت خدا باد!

دختر یزید لعین از این پاسخ گویا سنگ بر دهانش خورد و نتوانست هیچ چیزی بگوید. (182)

سر بریده امام حسین علیه السلام قرآن می خواند!

قطب راوندی از منهال بن عمرو روایت کرده است که گفت: به خدا قسم در دمشق دیدم که سر مبارک امام حسین علیه السلام را بر سر نیزه کرده بودند و در پیش روی آن حضرت کسی سوره کهف می خواند، چون به این آیه رسید (اَمْ حَسِبْتَ اَنْ اَصْحَابَ الْكُهْفِ وَالرَّقِیْمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا) (183): آیا گمان کردی ای پیغمبر صلی الله علیه و آله که داستان (اصحاب

کَهف) و (اصحاب رقیم) از دلایل قدرت ما چیزی است عجیب؟ به قدرت خدا سر مقدس سیدالشهدا علیه السلام به سخن آمد و به زبان فصیح و گویا گفت: امر من از قصه اصحاب کَهف عجیتر است؛ و این اشاره است به رجعت آن جناب برای طلب خون خود. (184)

امام سجاد علیه السلام خود را معرفی می کند

مزدوران و جیزه خواران یزید کافر، اهل حرم و اولاد سید پیغمبران را در مسجد جامع دمشق که جای اسیران بود بازداشتند.

در این وقت پیرمردی از اهل شام به نزد اسرا آمد و گفت: الحمدلله که خدا شما را کشت و شهرها را از مردان شما آسوده کرد و یزید را بر شما مسلط گردانید.

علی بن الحسین امام سجاد زین العابدین علیه السلام به او فرمود: ای پیرمرد، آیا قرآن خوانده ای؟

گفت: بلی.

فرمود: این آیه را خوانده ای: (قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اِجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (185)

یعنی بگو ای پیغمبر من به پاس (رنج) رسالت مزدی از شما نمی خواهم بجز دوستی خویشاوندانم.

علی بن الحسین علیه السلام فرمود: خویشاوندان، ماییم که خداوند دوستی ما را مزد رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله گردانیده است.

امام باز فرمود: این آیه را خوانده ای: (وَأَتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ) (186) عرض کرد: بلی. امام سجاد علیه السلام فرمود: ماییم آنها که خداوند بزرگ پیغمبر خود را امر کرده است که حق ما را عطا کند

ص: 390

باز فرمود: آیا این آیه را خوانده ای: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ) (187) یعنی بدانید هر چه سود برید پنج يك آن مخصوص خدا و رسول و خویشاوندان رسول است.

امام سجّاد علیه السلام فرمود: آری ماییم خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله .

فرمود: آیا این آیه را خوانده ای: علیه السلام (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (188)

پیرمرد گفت: این آیه را خوانده ام. امام سجّاد زین العابدین علیه السلام فرمود: ماییم آن خاندانی که خداوند آیه تطهیر را مخصوص ما نازل فرموده است.

راوی می گوید: پیرمرد ساکت شد و از گفته های خود پشیمان گردید، و عمامه خود را از سر افکند و رو به آسمان کرد و گفت: خداوندا، بیزاری می جویم به سوی تو از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله (189) سپس به حضرت امام سجّاد زین العابدین علیه السلام عرض کرد: آیا راه توبه برای من باز است؟ امام علیه السلام فرمود: آری، اگر توبه کنی خداوند توبه ترا می پذیرد و توبه ما خواهی بود. عرض کرد: من توبه کارم.

گزارش رفتار این پیرمرد به یزید لعین رسید دستور داد پیرمرد را کشتند. (190)

همچنین می گویند: هفتاد کس از مشایخ دمشق به طلاق و عتاق و حج سوگند خوردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله

را به غیر از یزید خویشی نمی دانستیم ، و همه از امام زین العابدین علیه السلام عذر خواستند و زاری کردند ، و او نیز همه را عفو فرمود .
(191)

هندو شاه صاحبی نخجوانی در کتاب تجارب السلف که در سال (472 هـ) آن را به انجام رسانیده ، در پایان سخنان پیرمرد شامی با امام سجّاد علیه السلام چنین می گوید :

به خدا سوگند من هرگز ندانستم (محمد صلی الله علیه و آله) را به غیر از یزید و خویشان او خویشاوندی دیگر هست .

آنگاه بگریست و از امام زین العابدین علیه السلام عذر خواست . (192)

یزید چوب مزن !

از حضرت سکینه بنت الحسین علیه السلام نقل شده که فرمودند : من سخت دل تر از یزید ندیدم ، زیرا در حضور ما آن ملعون چوب بر سر بریده پدرم می زد و ما مشاهده می کردیم . لذا علیا مکرمه سکینه بیطاعت شد و با چشم گریان جلوی تخت یزید دوید و فرمود : آخر سر بریده چه گناه دارد؟! یزید ، بیش از این در حضور ما چوب بر این سر بریده مزن! یزید از جرئت او تعجب کرد و گفت : تو کیستی؟ فرمود من سکینه دختر امام حسین علیه السلام می باشم .

یزید گفت چرا دیده تو گریان است

سکینه گفت که این حالت یتیمان است

یزید گفت چرا بنگرم زُخت نیلی

سکینه گفت زبس شمر دون زده سیلی

یزید گفت چرا سرفکنده ای در پیش

سکینه گفت ز داغ پدر شدم دلریش

یزید گفت چرا می زنی به

ص: 392

سکینه گفت ز داغ برادرم اکبر

یزید گفت ز آستین رخت حجاب مکن

سکینه گفت دلم را ز غم کباب مکن

به جای مقنعه ، پوشم به آستین رویم

مباد آنکه تماشا کند کسی رویم (193)

چوب خیزران

وقتی که أسرا را وارد مجلس یزید (حرام زاده) کردند ، حضرت امام زین العابدین علیه السلام خطاب به یزید فرمود : ای یزید ، اگر جدّ ما ، ما را به این حالت دیده و از تو می پرسید که عترت مرا چرا به این حال به مجلس حاضر کرده ای ، چه در جواب می گفتی ؟! یزید چون این سخن بشنید امر کرد که غل و قیدها را از پیکر او برداشتند و اذن داد که زنان بنشینند ، و به روایتی ، سوهانی خواست و به دست خودش با آن سوهان آهنی را که بر گردن امام سجّاد علیه السلام بود برید و گفت : می خواهم که کسی دیگر را بر تو متّی نباشد .

سپس دستور داد تا طشت طلائی حاضر کردند ، و سر امام علیه السلام را در آن گذاشتند .

پس چون زینب سلام الله علیها یزید را دید که چنین کرد ، فریاد یا حسیناه علیه السلام یا حبیب رسول الله صلی الله علیه و آله برآورد و گفت : یا ابا عبدالله ، گران است بر ما که تو را به این حال ببینم و گران است بر تو که ما را به این حالت مشاهده نمایی . پس از سخنان زینب کبری علیه السلام دست دراز کرد و روپوش سر را

برداشت، ناگاه نوری از آن سر ساطع شد و به آسمان بلند شد و همه حاضران را مدهوش ساخت. نیز به روایتی، آن لبها حرکت کرده و شروع به خواندن قرآن نمود، و گویا این آیه شریفه را خواند: (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) (194)

یزید چون دید رسوا می شود و خواست امر را بر حصّار مشتبه سازد چوب خیزرانی را که در دست داشت بر لب و دندان امام حسین علیه السلام زد.

اینجا بود که ابوبرزه اسلمی بلند شد و گفت: یزید چرا می زنی؟!

ابوبرزه اسلمی، به روایتی، از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله بود. او مدت‌ها بود که در شام منزل داشت و از خانه بیرون نمی آمد و هر قدر معاویه طالب دیدار او می شد او اعتنا نمی کرد، هر قدر معاویه برایش زر فرستاد قبول نمی کرد، ولی چون شنید که آل الله را به مجلس یزید آورده اند خود را به مجلس انداخت تا دفع شرّی از آنها نماید. چون این عمل را از یزید مشاهده کرد از جای برخاست و بر عصای خود تکیه داد و گفت: وای بر تو یزید، با چوب خود به دندانهای امام حسین علیه السلام می زنی؟! و حال آنکه جدّش این دندانها را و دندانهای برادرش را می بوسید و می مکید و می فرمود: (اءنتّما سیّدا شباب اهل الجنّة، قاتل الله قاتلكما).

یزید از شنیدن این سخنان، غضبناک گردید و

امر نمود تا او را کشان کشان از مجلس بیرون بردند و در آن حال چوب بر دندانهای امام حسین علیه السلام را زیادتر کرد که ناگاه کلاغی بر کنگره قصرش شروع کرد به صدا کردن . (195)

آن ملعون از شنیدن صدای کلاغ بر خود لرزید و حالش پریشان گردید . به روایت سهل ، در همان حال که سر را در طشت طلا گذاشته ، مندیل دبیقی به رویش افکنده و در پیش روی یزید گذاشتند ، کلاغی شروع به آواز کردن نمود و یزید شعر کُفر آمیزی خواند .

در این حال که از بانگ کلاغ پریشان حال شده بود ، راءس الجالوت که عالم یهودیان بود وارد گردید . او ، که طیب یزید بود ، از یزید پرسید این سر از آن کیست ؟ گفت : سر خارجی است . گفت : نامش چیست ؟ گفت : حسین . پرسید : او به خلافت از تو سزاوارتر بود ، آیا نمی دانی که میان من و داود پیغمبر چهل جد واسطه است و یهود به این واسطه مرا تعظیم می نمایند و به وجود من تبرک می جویند؛ و دیروز محمد صلی الله علیه و آله در میان شما پیامبر بزرگواری بود و امروز اولادش را کشتید و حرمش را اسیر نمودید .

سپس شمشیرش را برداشته به یزید حمله کرد که او را بکشد ، حصار نگذاشتند او به یزید برسد . پس آن یهودی به طرف سر مطهر حرکت کرد ، سر را برداشت و بوسید و گفت : خدا لعنت کند کشنده تو را ،

و جدّت خصم او باشد . گران است بر من که اول کس نباشم که در راه تو شهید می شود . پس از جانب من به جدّت سلام برسان و بگو که من به رسالت تو اقرار دارم .

یزید گفت : اگر نه این بود که مرا در ناخوشیها به معالجه تو حاجت است ، تو را به بدترین کشتنها می کشتم .

طیب گفت : قسم به خدا که بعد از این ترا معالجه نخواهم کرد ، مگر به چیزی که مرضهای تو را افزون کند .

در اینجا بود که یزید دستور داد طیب را گردن زدند . (196)

به سر امام حسین (ع) تازیانه زدند

هلال بن معاویه می گوید : مردی را دیدم که سر مقدّس حسین بن علی علیه السلام را به همراه داشت و حمل می نمود . آن سر بریده به سخن آمد و آن مرد را مخاطب قرار داد و فرمود : بین سر و بدن من جدایی انداختی ، خدا بین گوشت تو جدایی بیندازد و تو را آیتی قرار دهد برای مردم . آن مرد تازیانه خود را کشید آن قدر به آن سر زد تا ساکت شد . (197)

مرحوم مقرّم می نویسد : موقعی که فرستاده پادشاه روم به یزید پرخاش نمود و عمل جنایت بار او را محکوم ساخت و یزید امر به قتل او داد ، سر مقدّس به صدای بلند به سخن آمد و خواند : لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاَّ بِاللّهِ . (198)

نیز می نویسد : آن سر مقدّس را بر درخت نصب نمودند . مردم دورش جمع شدند

دیدند نوری از آن سر ظاهر است و این آیه را می خواند: (199) (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) (200) یعنی و به زودی آنان که ظلم کردند خواهند دانست که به کدام مکان باز خواهند گشت، که آن دوزخ است سلمه بن کهیل شنید که سر مقدس این آیه را تلاوت می کند: (فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) (201) یعنی پس خدا به زودی کفایت کند تو را از شر ایشان و اوست دانا و شنوا.

در این زمینه قضایای مشابه دیگری نیز نقل شده که به برخی از آنها، نظیر داستان یحیی حرّانی قبل از اشاره کردیم.

نصب سر بریده در مسجد شام

یزید پس از جسارت‌هایی که به سر مقدس نمود، دستور داد سر مبارک را در مسجد جامع دمشق نصب کنند، در همان محلی که سر شریف یحیی بن زکریّا علیه السلام نصب شد و سر مبارک سه روز در آنجا معلق بود. (202)

حیف است که خون حلق تو ریزد به روی خاک

یحیای من، اجازه که طشتی بیاورم

زنی از امام حسین علیه السلام دفاع کرد و کشته شد

راوی گوید من در نزد یزید بودم، زنی را دیدم وارد شد در کمال وقار که نیکوتر از آن زن ندیده بودم. آمد مقابل یزید و پرسید این سر کیست؟ گفت: سر حسین علیه السلام. آن زن گفت: قسم به خدا که دشوار و گران است بر جدّ و پدر و مادرش که این سرها را به این حال مشاهده نمایند. قسم به خدا که الحال در خواب می دیدم که درهای آسمان گشوده شد و

پنج فرشته فرود آمدند ، که به دست آنها قلابهایی از آتش بود ، و می گفتند که از جانب خداوند مأموریم که خانه یزید را آتش زنیم و بسوزانیم . یزید چون این سخن بشنید به سوی او نگریست و به او گفت : وای بر تو ، تو زر خرید من می باشی و نعمت من می خوری و این سخنان می گویی ، قسم به خدا که به بدترین کشتنها تو را بکشم ! آن زن گفت : چه کار کنم که مرا نکشی و از تقصیر من بگذری ؟ یزید گفت : بر فراز منبر بالا رو و علی علیه السلام و فرزندانش را دشنام ده ! گفت : چنین کنم . پس مردم را جمع کردند و آن زن بر بالای منبر رفت و گفت : ای گروه مردمان ، بدانید یزید مرا امر کرده که علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندانش را دشنام دهم و حال آنکه علی علیه السلام در محشر ساقی کوثر و حامل لوای پیغمبر است و فرزندانش حسن و حسین علیه السلام آقایان جوانان اهل بهشتند . پس ای مردم ، گوش کنید آنچه را که من می گویم . مردم گوش فرا داشتند تا ببینند که چه می گوید .

زن گفت : آگاه باشید که لعنت خدا و لعنت تمام لعنت کنندگان بر یزید باد و همچنین بر هر کسی که در قتل امام حسین علیه السلام متابعت و مشایعت او را کرده است و صلوات بر علی و فرزندانش علی علیه السلام باد ، از آن روز که خدا دنیا را

آفرید تا به امروز، و بر همین صلوات زنده ام و می میرم و روز قیامت زنده می شوم. یزید چون این سخن بشنید خشمناک گردید و گفت: کیست که این زن را بکشد؟ پس ملعونی برخاست و شمشیری به آن زن زد و او را کشت.

به روایتی، این زن زوجه یزید بود و چون از خواب بیدار شد بر صورت خود سیلی زد و تمام لباسهای فاخری که پوشیده بود پاره کرد و گفت:

سپس با سر برهنه به نزد یزید آمد و گفت ای یزید، دست از ظلم اولاد فاطمه علیه السلام بردار و آنگاه خواب خود را حکایت کرد.

و این قصه را ابومخنف به نوعی دیگر ذکر کرده است. (203)

حامی امام حسین علیه السلام کشته می شود

منصور بن الیاس گفت: بیش از هزار آذین بستند. آن لعین که سر امام حسین علیه السلام را بر سر نیزه داشت خواست که وارد شهر شود، اسب او فرمان نبرد. چند اسب برایش آوردند فایده نکرد. سر امام حسین علیه السلام از نیزه بیفتاد. ابراهیم موصلی آنجا بود سر را نیک احتیاط کرد، دانست که سر امام حسین علیه السلام است. خلق را ملامت بسیار کرد و شامیان او را شهید کردند. (204)

سر بریده با امام سجّاد سخن می گوید!

در شرح وافیه ابی فراس آمده است: موقعی که امام سجّاد علیه السلام از یزید ملعون خواست سر بریده پدرش را به او نشان دهد و یزید جواب داد ابا سر پدرت را نخواهی دید، سر مقدّس در طشت بود و دستمالی

بر روی سر انداخته بودند، ناگهان دستمال از سر مقدس بلند شد و سر مقدس شهید کربلا به سخن آمد و فرمود: سلام بر تو ای پسر، سلام بر تو ای علی. سپس امام سجّاد علیه السلام عرض کرد: بر تو باد سلام و رحمت و برکات خدا ای پدر، مرا در این سن کم یتیم کردی و رفتی و بین من و شما جدایی افتاد و من به مدینه و حرم جدّم می روم و تو را نزد خداوند ودیعه می گذارم. خدا نگهدارت باشد. (205)

سر بریده، خواهر را امر به صبر می کند!

از بعضی مقاتل عامّه نقل شده است: زمانی که اهل بیت علیه السلام را وارد شام نمودند علیا مخدّره زینب به شمر ملعون فرمود: ما را از خلوتی عبور دهید. آن لعین اعتنا نکرد و چند تازیانه به بی بی زد. علیا مخدّره ناراحت شد و به زمین امر فرمود: فرو ببر او را، و زمین تا کمر او را فرو برد. صدای نازنین امام حسین علیه السلام بلند شد: خواهر، برای رضای خدا صبر کن. بی بی زینب به زمین امر فرمود: رهاش کن، و زمین رهاش کرد. (206)

چه کسی پیروز شد؟! !

در خبر است که ابراهیم بن طلحه بن عبدالله چون شنید اسرا را به شهر در می آورند، به استقبال علی بن الحسین علیه السلام سرعت کرد و از در شناخت و شمامت گفت: ای علی بن الحسین، چه کسی غالب شد؟! و به روایتی، این وقت آن حضرت در محملی بود

و سر در گریبان فرو می داشت ، پس سر برآورد و فرمود : اگر می خواهی بدانی کدام يك غالب شد ، چون هنگام نماز رسید اذان و اقامه بگویی ! کنایه از آنکه در اذان و اقامه آن کس را که بعد از خدای تعالی جلّ جلاله نام مبارکش را به آواز بلند در محضر جماعت قرائت کنند او جد من محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و فرزندان او ابدالآباد قاهر و غالبند و این ابراهیم بن طلحه آن کسی است که در جنگ جمل با لشکر طلحه و زبیر همراه بود . (207)

ما امامان زنده ایم !

حارث بن وکیده می گوید : من از کسانی بودم که سر امام حسین بن علی را حمل می کردند ، ناگاه شنیدم آن سر مقدس قرآن می خواند؛ سوره کهف می خواند . متحیر شدم که من صدای حسین بن علی علیه السلام را می شنوم ، فرمود : ای پسر وکیده ، آیا نمی دانی ما جماعت امامان زنده ایم و در نزد پروردگار به ما رزق می رسد ؟ با خود گفتم : من این سر را می ربایم . آقا فرمود : توبه این مقصود نمی رسی ، بگذار آنها را ، ریختن آنها خون مرا اعظم از گردانیدن سر من است .

سپس خواند : (فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ اِذَا الْاَغْلَالُ فِي اَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ) (208)

در کتاب مناقب ابن شهر آشوب نقل شده است : زمانی که سر مقدس شهید کربلا را بر درخت نصب نمودند شنیده شد این آیه را تلاوت می کند : (209) (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا

ابن شهر آشوب می گوید: سر بریده امام حسین علیه السلام را در یکی از کوچه های کوفه بیاویختند، آن سر مبارک این آیه را تلاوت کرد (211): (نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى). خداوند عالم خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله می کند: ما می گوئیم برای تو ای پیغمبر صلی الله علیه و آله قصه ایشان را به حقیقت؛ بدان که ایشان جوانمردانی بودند که ایمان آوردند به پروردگار خود و زیاد کردیم ما هدایت ایشان را.

گفتگوی یزید و امام سجّاد علیه السلام

یزید لعین در يك مجلس به امام سجّاد علیه السلام عرض کرد: ای فرزند حسین، پدر تو قطع رحم من کرد و بر سر سلطنت من منازعه نمود و رعایت حق من نکرد؛ خدا نیز با او چنین کرد! حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود: ای پسر معاویه و هند، پیغمبری و پادشاهی پیوسته با ما و اجداد ما بود. پیش از آنکه تو متولّد شوی در روز بدر و احد و احزاب پرچم حضرت رسول صلی الله علیه و آله در دست جد من علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داشت و پرچم کافران در دست پدر و جد تو بود. وای بر تو ای یزید، اگر بدانی که در حق برادران و پدران و عموها و اهل بیت من چه کرده ای و چه خطاهایی مرتکب شده ای، هر آینه به کوهها می گریزی و بر روی خاکستر می نشینی و

فریاد واویلا برمی آوری. آیا شرم نداری که سر پدر من حسین، فرزند فاطمه و علی علیه السلام و جگر گوشه رسول خدا صلی الله علیه و آله، بر در دروازه شهر شما آویخته است، در حالیکه او یادگار حضرت رسالت است. یزید ملعون از سخنان آن حضرت به خشم آمد و به یکی از ملازمان خود حکم کرد که او را به این باغ ببر و گردن بزن و در آنجا دفن کن! چون آن ملعون حضرت را به باغ برد، مشغول قبرکندن شد و حضرت نیز به نماز پرداخت. چون از کندن قبر فارغ شد و اراده قتل آن حضرت کرد، دستی از هوا پیدا شد و بر آن لعین خورد. پس او نعره ای زد و بر رو در افتاد و جان به خازن جهنم سپرد. خالد، پسر یزید، چون آن حالت را دید نزد پدر پلید خود رفت و آنچه واقع شده بود برای وی نقل کرد. آن لعین حکم کرد که او را در همان قبری که برای حضرت کنده است دفن کنند و حضرت را به مجلس طلبید. (212)

یزید دستور قتل امام سجاد علیه السلام را داد

شیخ مفید و سید بن طاووس و دیگران، به طرق مختلف از فاطمه دختر حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده اند که چون ما را به مجلس یزید بردند ابتدا بر حال ما رقت کرد. سپس مرد سرخ مویی از اهل شام برخاست و گفت: ای یزید، این دختر را به من ببخش، و اشاره به من کرد.

من از ترس بر خود لرزیدم و به جامه های عمّه خود زینب علیه السلام چسبیدم . عمّه ام مرا تسکین داد و به آن شامی خطاب کرد که ای ملعون ، تو و یزید هیچیک اختیار چنین امری را ندارید . یزید گفت اگر بخواهم می توانم این کار را بکنم . زینب علیه السلام گفت : به خدا سوگند که نمی توانی کرد ، مگر آنکه از دین ما بدر روی و کفر باطن خود را اظهار کنی . آن ملعون در غضب شد و گفت : با من چنین سخن می گویی ؟! پدر و برادر تو از دین بدر رفتند! زینب علیه السلام گفت : تو و پدر و جد تو اگر مسلمان شده باشید ، به دین خدا و دین پدر و برادر من هدایت یافته اید . آن لعین گفت دروغ گفתי ای دشمن خدا . زینب علیه السلام گفت : تو اکنون پادشاهی و به سلطنت خود مغرور گردیده ای و آنچه می خواهی می گویی . من دیگر جوابی به تو نمی دهم . پس بار دیگر آن فرد شامی سخن را اعاده کرد . یزید گفت : ساکت شو ، خدا ترا مرگ دهد!

به روایتی دیگر ، ام کلثوم علیه السلام به آن فرد شامی خطاب کرد که ساکت شو ای بدبخت ، خدا زبانت را قطع کند و دیده هایت را کور گرداند و دستهایت را خشک گرداند و بازگشت ترا به سوی آتش جهنّم گرداند ، اولاد انبیا خدمتکار اولاد زنا نمی شوند . هنوز سخن آن بزرگوار تمام نشده بود که

حق تعالی دعای او را مستجاب گردانید: زبان شامی لال، دیده های او نایبنا، و دستهای او خشک شد! پس ام کلثوم گفت الحمدلله که حق تعالی بهره ای از عقوبت را در دنیا به تو رسانید و این است جزای کسی که متعرض حرم حضرت رسالت گردد.

به روایت سید بن طاووس، در مرتبه دوم فرد شامی از یزید پرسید که ایشان کیستند؟ یزید گفت: آن فاطمه دختر حسین علیه السلام است و آن زن زینب دختر علی بن ابی طالب. علیه السلام شامی گفت: حسین پسر فاطمه و علی بن ابی طالب؟ یزید گفت: بلی. شامی گفت: لعنت خدای بر تو باد ای یزید، عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را می کشید و ذریه او را اسیر می کنید؟! به خدا سوگند که من می پنداشتم ایشان اسیران فرنگند. یزید گفت: به خدا سوگند که ترا نیز به ایشان ملحق می کنم، و حکم کرد که او را گردن زدند. سپس امر کرد اهل بیت رسالت را به زندان بردند. (213)

معجزه ای از امام سجّاد علیه السلام در حال اسارت

روزی صیّادی که بچه آهوئی در بغل داشت آمد از کنار خرابه عبور کند، چشمش به اسیران و اطفال افتاد. ایستاد و به تماشای کودکان اهل بیت پرداخت. آنان که آهو بره را مشاهده کردند، به محضر امام زین العابدین علیه السلام آمدند و گفتند ما آهو می خواهیم. حضرت به صیاد فرمودند آیا این بچه آهو را می فروشی؟ عرض

کرد بلی، ولی چون خوش خط و خال و زیباست قصد دارم او را نزد یزید ببرم تا انعام بسیار بگیرم. حضرت فرمودند هرچه بخواهی در مقابل این آهو برّه به تو خواهم داد. او تعجب نمود، و هنوز چیزی نگفته بود که حضرت تعدادی از ریگهای جلوی خرابه را برداشتند و به او دادند. صیّاد مشاهده کرد آنچه به او داده شده جواهرات پر ارزش و قیمتی است. با خرسندی آهو برّه را تقدیم نمود و رفت.

وی این معجزه را برای دیگران بازگو کرد، به طوری که در شام منتشر شد و به گوش یزید لعین رسید. یزید صیّاد را طلبید و از او خواست که جریان را برایش نقل کند، و چون مشاهده کرد وی شیعه و مُحب حضرت گردیده و موضوع را به صورت يك كرامت بیان می نماید و قلوب مردم را متوجه حضرت می کند، دستور داد صیّاد را بکشند و دفن کنند تا این خبر بیش از آنچه بین اهالی منتشر شده افشا نگردد. ولی فاصله ای چندان نشد که موضوع به عرض امام سجّاد علیه السلام رسید. حضرت به سر قبر صیّاد آمدند، و با يك اشاره فرمودند، به اذن خدا از جای برخیز! بلافاصله قبر شکافته شد و صیّاد از قبر خارج گردید. (214)

خطبه زینب کبری

حضرت زینب عقیله بنی هاشم چون جسارت و بی حیائی یزید را تا این حد دید، و از طرف دیگر جوّ و فضای مجلس را بسیار مناسب دید پیا خاست و فرمود:

ص: 406

لحمد لله رب العالمين وَصَلَّى اللهُ عَلَى رَسُولِهِ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ ، صَدَقَ اللهُ كَذَلِكَ يَقُولُ (ثم كان عاقبة الذين اسأوا السؤى ان كذبوا بآياتِ
اللهِ وَكانوا بِها يَسْتَهْزِؤْنَ) . (215)

اضطننت يا يزيدُ حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الارضِ وَ آفاقَ السماءِ فَاصْبِحْنَا نُسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الا سارى ان بِنَا عَلَى اللهِ هَوَانًا وَ بِكَ عَلَيْهِ كَرَامَةً وَ
ان ذلِكَ لِعَظْمِ حَظْرِكَ عِنْدَهُ فَسَدَّ مَخْتَ بَأْتِفِكَ وَ نَظَرْتَ فِي عَظْفِكَ جَذْلانَ مَسْرُورِ حَيْثُ رَأَيْتَ الدنْيا لَكَ مُسْتَوْتَةً وَ الأُمُورُ مَتَسِقَةً وَ حِينَ صَفَا
لَكَ مُلْكُنَا وَ سُدَّ لَطَانُنَا ، فَمَهَلًا مَهَلًا انْسَبَتْ قَوْلَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ (ولا يَحْسَبَنَّ الذين كَفَرُوا انما نُؤْمِلِي لَهُمْ خَيْرًا لَّانْفُسِهِمْ انما نُؤْمِلِي لَهُمْ لِيَزْدادُوا
اثما وَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ) . (216)

امن العدل يابن الطلقا (217) تَخْدِيرُكَ حَرَائِرُكَ وَاِمَانُكَ وَ سَوْقُكَ بِنَاتِ

رسولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ سَبابيا قد هتكت سُدُورَ هُنَّ وَ أَبْدَيْتِ وَجُوهَهُنَّ ، تَحْدُوْهُنَّ بِهِنَّ الأَعْداءُ مِنْ بَلَدٍ الى بَلَدٍ يَسْتَشِرُّ فِهِنَّ أَهْلُ
المناهلِ وَ المَنَاقِلِ وَ يَتَصَفَحُ وَجُوهَهُنَّ القَرِيبُ وَ البَعِيدُ وَ الدَنى وَ الشَرِيفُ ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجالِهِنَّ ولى وَ لا مِنْ حَماتِهِنَّ حَمى ، وَ كَيْفَ
يُرْتَجى مُراقِبَةٌ

مَنْ لَفِظَ فُؤهُ اِكْبادَ (218) الا زكيا وَ نَبَتَ لَحْمُهُ مِنْ دَمِ الشَّهَداءِ ، وَ كَيْفَ لا يَسْتَبْطِى فى بَغْضنا اهلِ البَيْتِ مَنْ نَظَرَ الْيَنا بِاللَّشَنِفِ وَ الشَّ نَانِ
وَ الاحنِ وَ الاضغانِ ثَمَّ يَقُولُ غَيْرَ مَتاءِ ثَمَّ وَ لا مُستعْظَمِ :

لَا هَلْوَ وَ اسْتَهَلْوَ فَرِحَا

ثُمَّ قالوا يا يزيدُ لا تُشَلِّ

مُنْتَحِيًّا عَلَى ثَنائِ اَبى عَبْدِ اللهِ سَيِّدِ سَبابِ اَهْلِ الجَنَّةِ تَنَكُّتُها بِمِخْصَرَتِكَ وَ كَيْفَ لا تَقُولُ ذلِكَ وَ قَدْ نَكَاتِ القُرْحَةُ وَ اسْتاءَ صَلَّتِ الشَّافَةُ بِاراقَتِكَ
دِماءِ ذُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ نُجُومِ الْأَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، وَ تَهْتِفُ بِأَشِّ يَأْخِيكَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تُتَادِيهِمْ ، فَلْتَرِدَنَّ وَشِيكَأُ مُورِدَهُمْ وَلْتَوَدِّنَنَّ أَنَّكَ سَلَلْتَ وَ بَكَمَّتْ ، وَ لَمْ تَكُنْ قُلْتَ وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ .

اللَّهُمَّ خُذْ بِحَقِّنَا وَانْتَقِمْ مِنْ ظَالِمِنَا وَاحْلُلْ غَضَبَكَ بِمَنْ سَفَكَ دِمَاءَنَا وَ قَتَلَ حُمَاتِنَا ، فَوَاللَّهِ مَا قَرِبْتَ إِلَّا جَلَدَكَ وَ لَا حَزَزْتَ إِلَّا لِحَمَكِ وَ لَتَرِدَنَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سِفْكِ دِمَاءِ ذُرِّيَّتِهِ وَانْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عَثْرَتِهِ وَ لِحَمَتِهِ حَيْثُ يَجْمَعُ اللَّهُ شَمْلَهُمْ وَيَلْمُ شَمْلَهُمْ وَ يَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ (وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) (219) وَ كَفَى بِاللَّهِ حَاكِمًا وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَصِيماً وَبِجَبْرِئِيلَ ظَهيراً وَ سَيَعْلَمُ مَنْ سَوَى لَكَ وَ مَكَّنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ ، (بِسْ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا وَ أَيْكُمْ شَرُّ مَكَانًا وَ أضعْفُ جُنْدًا) . (220)

وَ لَيْنُ جَرَّتْ عَلَيَّ الدَّوَاهِي مُخَاطَبَتِكَ إِنِّي لَأَسْتَصِدُّ غِرْقُودَكَ وَ أَسْتَعِظُ تَقْرِيعَكَ وَ أَسْتَكْثِرُ تَوْبِيخَكَ ، لَكِنَّ الْعُيُونَ عَبْرِي وَ الصُّدُورَ حَرِي ، أَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ التُّجْبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلَقَاءِ ، فَهَذِهِ أَلَا يَدِي تَنْطَفُ مِنْ دِمَائِنَا وَ الْأَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لُحُومِنَا وَ تَلَكُ الْجِبْتُ الطَّوَاهِرُ الزَّوَاجِي تَتَنَابُهَ الْعَوَاسِلُ وَ تُعَفِّرُهَا أُمَّهَاتُ الْفِرَاعِلُ .

وَ لَيْنِ اتَّخَذْتَنَا مَغْنَمًا لَتَجِدَ بِنَا وَ شِيكَأُ مَغْرَمًا حِينِ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ (وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ) (221) وَ إِلَى اللَّهِ الْمُسْتَتَكِي وَ عَلَيْهِ الْمُعْوَلُ فَكَيْدُ كَيْدِكَ وَ أَسْعَ سَعْيِكَ وَ نَاصِبُ جَهْدِكَ فَوَاللَّهِ لَا تَمُحُو ذِكْرَنَا وَ لَا تُمِيتُ وَحِينًا وَ لَا تَدْرِكُ أَمَدَنَا وَ لَا تَرَحُّصُ عَنَّا عَارَهَا ، وَ هَلْ رَاءِيكَ إِلَّا فَنَدُ

وَ أَيَّامِكَ إِلَّا عَدَدٌ، وَ جَمْعُكَ إِلَّا بَدَدٌ؟ يَوْمَ يُنَادَى الْمُنَادَى: (أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ).

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي خَتَمَ لِأَوْلَادِنَا بِالسَّعَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ وَلَا خَيْرَ نَا بِالشَّهَادَةِ وَالرَّحْمَةِ، وَ نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ وَ يُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ وَ يُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ إِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ، حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ. (222)

ترجمه خطبه شریفه زینب کبری علیه السلام:

سپاس خدایی را سزد که پروردگار جهانیان است و درود خدا بر پیامبر و خاندان او بادا خدای تعالی راست گفت که فرمود: عاقبت آنان که کار زشت کردند، این بود که آیات خدا را تکذیب نموده و آن را به سخره گرفتند. ای یزید، اکنون که به گمان خویش بر ما سخت گرفته ای و راه اقطار زمین و آفاق آسمان و راه چاره را به روی ما بسته ای، و ما را همانند اسیران به گردش در آوردی، می پنداری که خدا تو را عزیز و ما را خوار و ذلیل ساخته است؟! و این پیروزی به خاطر آبروی تو در نزد خداست؟! پس از روی کبر می خرامی و با نظر عجب و تکبر می نگری! و به خود می بالی خرم و شادان که دنیا به تو روی آورده، و کارهای تو را آراسته و حکومت ما را به تو اختصاص داده است!

اندکی آهسته تر! آیا کلام خدای تعالی را فراموش کرده ای که فرمود: (گمان نکنند آنان که به راه کفر رفتند مهلتی که به

آنان دهیم به حال آنان بهتر خواهد بود ، بلکه مهلت برای امتحان می دهیم تا بر سرکشی بیفزایند و آنان را عذابی است خوار و ذلیل کننده .

ای پسر آزاد شده جد بزرگ ما! آیا از عدل است که تو زنان و کنیزان خود را در پرده بنشانی و پرد گیان رسول خدا صلی الله علیه و آله را اسیر کرده و از شهری به شهر دیگر ببری ؟! پرده آبروی آنها را بدری و صورت آنان را بگشایی که مردم چشم بدانها دوزند ، و نزدیک و دور و فرومایه و شریف ، چهره آنها را بنگرند ، از مردان آنان کسی به همراهشان نیست ، نه یاور و نه نگهدارنده و نه مددکاری .

چگونه می توان امید بست به دلسوزی و غمگساری کسی که مادرش جگر پاکان را جویده و گوشتش از خون شهیدان روییده ؟! و این رفتار از آن کس که پیوسته چشم دشمنی به ما دوخته است بعید نباشد ، و این گناه بزرگ را چیزی نشماری ، و خود را بر این کردار ناپسند و زشت بزهکار نپنداری ، و به اجداد کافر خویش مباحات و تمتای حضورشان را کنی تا کشتار بی رحمانه تو را ببینند و شاد شوند و از تو تشکر کنند! و با چوب بر لب و دندان ابی عبدالله سید جوانان بهشت می زنی ! و چرا چنین نکنی و نگویی که این جراحی را ناسور کردی و ریشه اش را ریشه کن ساختی و سوختی و خون فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله را که

از آل عبدالمطلب و ستارگان روی زمین بودند - ریختی و اکنون گذشتگان خویش را می خوانی .

شکیبایی باید کرد که دیری نگذرد که تو هم به آنان ملحق شوی و آرزو کنی که ای کاش دستت خشک شده بود و زیانت لال و آن سخن را بر زبان نمی آوردی و آن کار زشت را انجام نمی دادی !!

بارالها! حق ما را بستان و انتقام ما را از اینان بگیر و بر این ستمکاران که خون ما ریخته اند خشم و عذاب خود را فرو فرست !

به خدا سوگند ای یزید! که پوست خود را شکافتی و گوشت بدن خود را پاره پاره کردی ؛ و رسول خدا را ملاقات خواهی کرد با آن بار سنگینی که بر دوش داری ، خون دودمان آن حضرت را ریختی و پرده حرمت او را دریدی و فرزندان او را به اسیری بردی ، در جایی که خداوند پریشانی آنان را به جمعیت مبدل کرده و داد آنها را بستاند ، (و مپندار آنان که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده و نزد خدا روزی می خورند) همین بس که خداوند حاکم و محمد صلی الله علیه و آله خصم اوست و جبرئیل پشیمان اوست و همان کس که راه را برای تو هموار ساخت و تو را بر مسلمین مسلط کرد بزودی خواهد یافت که پاداش ستمکاران چه بد پاداشی است ، و خواهد دانست که کدام يك از شما بدتر و سپاه کدام يك ناتوانتر است .

اگر مصائب روزگار با من چنین کرد که با تو

ص: 411

سخن گویم ، اما من ارزش تو را ناچیز و سرزنش تو را بزرگ می دانم و تو را بسیار نکوهش می کنم ، چه کنم ؟! دیده ها گریان و دلها سوزان است ، بسی جای شگفتی است که حزب خدا به دست حزب شیطان کشته شوند ، و خون ما از پنجه های شما بچکد ، پاره های گوشت بدن ما از دهان شما بیرون بیفتد و آن بدنهای پاک و مطهر را گرگهای وحشی بیابان دریابند و گذرگاه دام و ددان قرار گیرند!!

آنچه امروز غنیمت می دانی فردا برای تو غرامت است ، و آنچه را از پیش فرستاده ای ، خواهی یافت ، خدا بر بندگان ستم روا ندارد ، به او شکوه می کنم و بر او اعتماد می جویم ، پس هر نیرنگی که داری بکن و هر تلاشی که می توانی بنما و هر کوششی که داری به کار گیر ، به خدا سوگند یاد ما را از دلها و وحی ما را محو نتوانی کرد ، و به جلال ما هرگز نخواهی رسید و لکه ننگ این ستم را از دامن خود نتوانی شست ، راءى و نظر توبى اعتبار و ناپیدار و زمان دولت تو اندك و جمعیت تو به پریشانی خواهد کشید ، در آن روز که هاتقی فریاد زند :
(ءلا لعنة الله على القوم الظالمين والحمد لله رب العالمين) .

سپاس خدای را که اول ما را به سعادت و آمرزش و آخر ما را به شهادت و رحمت رقم زد و از خدا می خواهیم که آنان را

اجر جزیل عنایت کند و بر پاداش آنان بیفزاید ، خود او بر ما نیکو خلیفه ای است ، و او مهربان ترین مهربانان است و فقط بر او توکل می کنیم .

آنگاه یزید رو به شامیان کرد و گفت : نظر شما درباره این اسیران چیست ؟ ایشان را از دم شمشیر بگذرانیم ؟

یکی از ملازمان او گفت : ایشان را بکش .

نعمان بن بشیر (223) گفت : بین اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود با آنان چه می کرد ، همان کن . (224)

امام محمد باقر علیه السلام یزید را رسوا کرد

پس از آنکه اهل بیت علیه السلام را وارد شام کردند ، یزید لعین حضرت امام سجّاد علیه السلام و تمام مخدّرات را که همراه حضرت بودند به مجلس خود طلبید و پس از ایذا و هتک احترامی که به ساحت قدس آن جناب مرتکب گردید به اهل مجلس خود گفت : من دستور دادم مردان اینها را تماما کشتند . و اکنون این زنان و کودکانی که ملاحظه می کنید ، در ریسمان اسارت من گرفتار می باشند ، شما می گوئید من با آنان چه کنم ؟ همه گفتند دستور بده تمامی آنها را گردن بزنند تا از نسل علی علیه السلام که دشمن دیرینه تو و پدرت معاویه بودند يك نفر باقی نماند . (225)

به محض آنکه اهل مجلس یزید این فتوا را دادند ، امام محمد باقر علیه السلام که سنین عمر او دو سال و چند ماه و به روایتی پنج سال بیش نبود و جزو اسرا ایشان را به شام آورده بودند (226)

برخاست مقابل تخت یزید قرار گرفت و پس از حمد الهی فرمود: یزید، اگر اجازه دهی من چند کلمه صحبت کنم.

یزید از جرئت آن حضرت تعجب کرد و گفت: بگو چه می خواهی بگویی؟ فرمود: اهل مجلس تو از همنشینان فرعون هم بدترند. زیرا فرعون زمانی که با اهل مجلس خود راجع به حضرت موسی و هارون مشورت کرد و گفت با آنان چه کنم؟ گفتند آنها را به حال خودشان واگذار و متعرض آنان مشو، لکن زمانی که تو با اهل مجلس خویش راجع به ما مشورت نمودی، آنها گفتند تمام ما را گردن بزن، و در این امر سرّی نهفته است.

یزید گفت: چه سرّی نهفته است؟ حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود ندمای مجلس فرعون همه حلال زاده بودند و لکن همنشینان تو همه ولدالزنا می باشند. (وَلَا يَقْتُلُ الْإِنْبِيَاءَ وَالْأَوْلَادَ الْإِلَهِيَّةَ). یعنی نمی کشد پیغمبران و اولاد پیغمبران را مگر اولاد ولدالزنا. (227)

یزید سر به زیر انداخت، پس دستور داد آنان را از مجلس بیرون برند. (228)

فاطمه و سکینه دختران امام حسین علیه السلام که به سر پدر نگاه می کردند دیگر تاب تحمل نداشتند، فاطمه فریاد کشید: علیه السلام (یا یزید! بَنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا؟!) (ای یزید! دختران پیامبر را اسیر می کنی؟) که دیگر بار صدای ناله و گریه حاضران بلند شد و زمزمه های اعتراض از اطراف مجلس به گوش می رسید.

زینب آمد شام را یکباره ویران کرد و رفت
اهل عالم را از کار خویش حیران کرد و رفت
از زمین کربلا تا کوفه و شام بلا
هرکجا بنهاد پا، فتح نمایان کرد و رفت
با لسان مرتضی از ماجرای نینوا
خطبه ای جانسوز اندر کوفه عنوان کرد و رفت
با کلام جانفزا اثبات دین حق نمود
عالمی را دوستدار اهل ایمان کرد و رفت
فاش می گویم که آن بانوی عظمای دلیر
از بیان خویش دشمن را هراسان کرد و رفت
بر فراز نی چون قرآن ناطق را بدید
با عمل آن بی قرین تفسیر قرآن کرد و رفت
در دیار شام برپا کرد از نو انقلاب
سنگر اهل ستم را سست بنیان کرد و رفت
خطبه ای غرّاً بیان فرمود در کاخ یزید
کاخ استبداد را از ریشه ویران کرد و رفت
زین خطب اتمام حجّت کرد بر کافردلان
غاصبین را مستحقّ نار و نیران کرد و رفت
از کلام حق پسندش شد حقیقت آشکار
اهل حقّ را شامل الطاف یزدان کرد و رفت
شام غرق عیش و عشرت بود در وقت ورود

وقت رفتن شام را شام غریبان کرد و رفت

دخت شه را بعد مردن در خرابه جای داد

گنج را در گوشه ویرانه پنهان کرد و رفت

ز آتش دل بر مزار دختر سلطان دین

در وداع آخرین شمعی فروزان کرد و رفت

با غم دل چونکه می شد وارد بیت الحزن

(سروی) دلخسته را محزون و نالان کرد و رفت

دختر شیر خدا

شام ، روشن از جمال زینب کبراستی

سر به زیرافکن که ناموس خدا اینجاستی

کن تماشا آسمان

ص: 415

كافتاب برج عصمت از افق پيدااستی

آب كرده زهره شیران در این صحرا ، مگر

دختر شیر خدا خفته در این صحراستی

در شجاعت چون حسین و در شكیبایی حسن

در بلاغت چون علی عالی اعلاستی

نغمه مرغ حق از گلزار شام آید به گوش

مرغ حق را نغمه شورانگیز و روح افزاستی

کرد روشن با جمالش آسمان شام را

کز فروغ چهره گویی زهره زهراستی (229)

خطبه حضرت سجاد علیه السلام

حضرت علی بن الحسین علیه السلام از یزید درخواست نمود که در روز جمعه به او اجازه دهد در مسجد خطبه بخواند ، یزید رخصت داد؛ چون روز جمعه فرا رسید یزید یکی از خطبای مزدور خود را به منبر فرستاد و دستور داد هرچه تواند به علی و حسین علیه السلام اهانت نماید و در ستایش شیخین و یزید سخن براند ، و آن خطیب چنین کرد .

امام سجاد علیه السلام از یزید خواست تا به وعده خود وفا نموده و به او رخصت دهد تا خطبه بخواند ، یزید از وعده ای که به امام داده بود پشیمان شد و قبول نکرد . معاویه پسر یزید لعین به پدرش گفت : خطبه این مرد چه تاءثیری دارد ؟ بگذار تا هرچه می خواهد بگوید .

یزید لعین گفت : شما قابلیت‌های این خاندان را نمی دانید ، آنان علم و فصاحت را از هم به ارث می برند ، از آن می ترسم که خطبه او در شهر فتنه برانگیزد و وبال آن گریبانگیر ما گردد . (230)

به همین جهت یزید لعین از قبول این پیشنهاد سر باز زد و

مردم از یزید لعین مصرانه خواستند تا امام سجّاد علیه السلام نیز به منبر رود .

یزید لعین گفت : اگر او به منبر رود ، فرود نخواهد آمد مگر اینکه من و خاندان ابوسفیان را رسوا کرده باشد!

به یزید لعین گفته شد : این نوجوان چه تواند کرد ؟!

یزید لعین گفت : او از خاندانی است که در کودکی کامشان را با علم برداشته اند .

بالا خره در اثر پافشاری شامیان ، یزید موافقت کرد که امام به منبر رود .

آنگاه حضرت سجّاد علیه السلام به منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی خطبه ای ایراد کرد که همه مردم گریستند و بی قرار شدند . فرمود :

أَيُّهَا النَّاسُ! أُعْطِينَا سِدًّا وَفُضِّلْنَا بِسَبِّحِ : أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَالْحِلْمَ وَالسَّمَاحَةَ وَالْفَصَاحَةَ وَالشُّجَاعَةَ وَالْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَفُضِّلْنَا بِأَنَّ مَنَا النَّبِيَّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّدًا وَمَنَا الصِّدِّيقَ وَمَنَا الطَّيَّارَ وَمَنَا أَسَدَ اللَّهِ وَأَسَدَ رَسُولِهِ وَمَنَا سَبْطًا هَذِهِ الْأُمَّةِ .

مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي أَنْبَأْتَهُ بِحَسْبِي وَنَسْبِي .

أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا أَبُو مَكَّةَ وَمِنِي ، أَنَا أَبُو زَمْرَمَ وَالصَّفَا ، أَنَا أَبُو مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ الرِّدَا ، أَنَا أَبُو خَيْرٍ مِنَ انْتَرَزَ وَارْتَدَى ، أَنَا أَبُو خَيْرٍ مِنَ انْتَعَلَ

وَاخْتَفَى ، أَنَا أَبُو خَيْرٍ مِنَ طَافَ وَسَعَى ، أَنَا أَبُو خَيْرٍ مِنَ حَجَّ وَلَبَّى ، أَنَا أَبُو خَيْرٍ مِنَ حُمِلَ عَلَى الْبُرَاقِ فِي الْهَوَاءِ ، أَنَا أَبُو مَنْ أُسْرِيَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى ، أَنَا أَبُو

مَنْ بَلَغَ بِهِ جَبْرَيْلُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى ، أَنَا ابْنُ مَنْ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ، أَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّى بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ ، أَنَا ابْنُ مَنْ أَوْحَى إِلَيْهِ الْجَلِيلُ مَا أَوْحَى ، أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى ، أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى ، أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ خَرَاطِيمَ الْخَلْقِ حَتَّى قَالُوا : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ بِسَيْفَيْنِ وَطَعَنَ بِرُمْحَيْنِ وَهَاجَرَ الْهَجْرَتَيْنِ وَبَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ وَقَاتَلَ بِبَدْرٍ وَحُنَيْنٍ وَلَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ ، أَنَا ابْنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ النَّبِيِّينَ وَقَامِعِ الْمُلْحِدِينَ وَيَعْسُوبِ الْمُسَدِّ لِمِينَ وَنُورِ الْمُجَاهِدِينَ وَزَيْنِ الْعَابِدِينَ وَتَاجِ الْبَكَائِينَ وَ أَصْبَرِ الصَّابِرِينَ وَأَفْضَلِ الْقَائِمِينَ مِنْ آلِ يَاسِينَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، أَنَا ابْنُ الْمُؤَيَّدِ بِجَبْرَيْلَ ، الْمُنْصُورِ بِمِيكَائِيلَ .

أَنَا ابْنُ الْمُحَامِي عَنْ حَرَمِ الْمُسَدِّ لِمِينَ وَقَاتِلِ الْمَارِقِينَ وَالنَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمُجَاهِدِ أَعْدَاءَ هُ النَّاصِبِينَ ، وَ أَفْخَرُ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ ، وَ أَوَّلُ مَنْ أَحَابَ وَاسَدَ تَجَابَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ، وَ أَوَّلُ السَّابِقِينَ ، وَ قَاصِمُ الْمُعْتَدِينَ وَ مُبِيدُ الْمَشْرِكِينَ ، وَ سَهْمٌ مِنْ مَرَامِي اللَّهِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ ، وَ لِسَانُ حِكْمَةِ الْعَابِدِينَ وَ نَاصِرُ دِينِ اللَّهِ وَ وَلِيُّ أَمْرِ اللَّهِ وَ بُسْتَانُ حِكْمَةِ اللَّهِ وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ ، سَدِّ مَحْ ، سَدِّ خِيٍّ ، بَهِيٍّ ، بَهْلُولُ ، زَكِيٍّ ، أَبْطَحِيٍّ ، رَضِيٍّ ، مَقْدَامٌ ، هُمَامٌ ، صَابِرٌ ، صَوَامٌ ، مُهَدَّبٌ ، قَوَامٌ ، قَاطِعُ الْأَصْدَلَابِ وَ مَفْرُقُ الْأَحْزَابِ ، أَرْبَطُهُمْ عِنَانًا وَ اثْبَتَهُمْ جِنَانًا ، وَ أَمْضَاهُمْ عَزِيمَةً وَ أَشَدَّهُمْ شَكِيمَةً ، اسَدٌ بَاسِلٌ ، يَطْحَنُهُمْ فِي الْحُرُوبِ إِذَا الزْدَلْفَتِ الْإِسْنَةَ

وَقَرَّبَتِ الْأَعْيُنُ طَحْنَ الرَّحَى ، وَيَذْرُؤُهُمْ فِيهَا ذَرَوَ الرَّيْحِ الْهَشِيمِ ،

لَيْثُ الْحِجَازِ وَكَبْشُ الْعِرَاقِ ، مَكِّيٌّ مَدَنِيٌّ خَيْفِيٌّ عَقَبِيٌّ بَدْرِيٌّ أَحَدِيٌّ شَجْرِيٌّ مُهَاجِرِيٌّ .

مِنَ الْعَرَبِ سَيِّدُهَا ، وَ مِنْ الْوَعْيِ لَيْثُهَا ، وَارِثُ الْمَشْعَرَيْنِ وَ أَبَوَالسَّبْطَيْنِ : الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ، ذَاكَ جَدِّي عَلِيٌّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ .

ثُمَّ قَالَ : أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الرَّهْرَاءِ ، أَنَا ابْنُ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ .

فَلَمَّ يَزُلْ يَقُولُ : أَنَا أَنَا ، حَتَّى صَدَّحَ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ وَالنَّحِيبِ ، وَ حَشِيَ يَزِيدُ أَنْ يَكُونَ فِتْنَةً فَأَمَرَ الْمُؤَدِّنَ فَقَطَعَ الْكَلَامَ ، فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَدِّنُ : اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ ، قَالَ : عَلِيٌّ : لَا شَيْءَ أَكْبَرُ مِنَ اللَّهِ ، فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَدِّنُ : أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ : شَهِدَ بِهَا شَعْرِي وَبَشْرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي ، فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَدِّنُ : أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ، انْتَفَتَ مِنْ فَوْقِ الْمِنْبَرِ إِلَى يَزِيدٍ فَقَالَ : مُحَمَّدٌ هَذَا جَدِّي أَمْ جَدُّكَ يَا يَزِيدُ ؟ فَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدُّكَ فَقَدْ كَذَبْتَ وَ كَفَرْتَ وَ إِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدِّي فَلِمَ قَتَلْتَ عِتْرَتَهُ ؟

ترجمه خطبه شریفه امام سجاد علیه السلام

ای مردم ! خداوند به ما شش خصلت عطا فرموده و ما را به هفت ویژگی بر دیگران فضیلت بخشیده است ؛ به ما ارزانی داشت علم ، بردباری ، سخاوت ، فصاحت ، شجاعت و محبت در قلوب مؤمنین را؛ و ما را بر دیگران برتری داد به اینکه پیامبر بزرگ اسلام ، صدیق (امیرالمؤمنین علی علیه السلام) ،

جعفر طیار، شیر خدا و شیر رسول خدا صلی الله علیه و آله (حمزه)، و امام حسن و امام حسین دو فرزند بزرگوار رسول اکرم علیه السلام را از ما قرار داد. (231)

(با این معرفی کوتاه) هرکس مرا شناخت که شناخت، و برای آنان که مرا نشناختند با معرفی پدران و خاندانم خود را به آنان می شناسانم.

ای مردم! من فرزند مگه و منایم، من فرزند زمزم و صفایم، من فرزند کسی هستم که حجرا لا سود را با ردای خود حمل و در جای خود نصب فرمود، من فرزند بهترین طواف و سعی کنندگانم، من فرزند بهترین حج کنندگان و تلبيه گویان هستم، من فرزند آنم که بر براق سوار شد، من فرزند پیامبری هستم که در يك شب از مسجدالحرام به مسجد الاقصی سیر کرد. من فرزند آنم که جبرئیل او را به سدره المنتهی برد و به مقام قرب ربوبی و نزدیکترین جایگاه مقام باری تعالی رسید، من فرزند آنم که با ملائکه آسمان نمازگزارد، من فرزند آن پیامبرم که پروردگار بزرگ به او وحی کرد، من فرزند محمد مصطفی و علی مرتضایم، من فرزند کسی هستم که بینی گردنکشان را به خاک مالید تا به کلمه توحید اقرار کردند.

من پسر آن کسی هستم که برابر پیامبر با دو شمشیر و با دو نیزه می رزمید، و دویار هجرت و دویار بیعت کرد، و در بدر و حنین با کافران جنگید، و به اندازه چشم

ص: 420

بر هم زدنی به خدا کفر نورزید ، من فرزند صالح مؤمنان و وارث انبیا و از بین برنده مشرکان و امیر مسلمانان و فروغ جهادگران و زینت عبادت کنندگان و افتخار گریه کنندگانم ، من فرزند بردبارترین بردباران و افضل نمازگزاران از اهل بیت پیامبر هستم ، من پسر آنم که جبرئیل او را تاءید و میکائیل او را یاری کرد ، من فرزند آنم که از حرم مسلمانان حمایت فرمود و با مارقین و ناکثین و قاسطین جنگید و با دشمنانش مبارزه کرد ، من فرزند بهترین قریشم ، من پسر اولین کسی هستم از مؤمنین که دعوت خدا و پیامبر را پذیرفت ، من پسر اول سبقت گیرنده ای در ایمان و شکننده کمر متجاوزان و از میان برنده مشرکانم ، من فرزند آنم که به مثابه تیری از تیرهای خدا برای منافقان و زبان حکمت عباد خداوند و یاری کننده دین خدا و ولی امر او و بوستان حکمت خدا و حامل علم الهی بود .

او جوانمرد ، سخاوتمند ، نیکو چهره ، جامع خیرها ، سید ، بزرگوار ، ابطحی ، راضی به خواست خدا ، پیشگام در مشکلات ، شکیبیا ، دائما روزه دار ، پاکیزه از هر آلودگی و بسیار نمازگزار بود .

او رشته اصلاب دشمنان خود را از هم گسیخت و شیرازه احزاب کفر را از هم پاشید .

او دارای قلبی ثابت و قوی و اراده ای محکم و استوار و عزمی راسخ بود و همانند شیری شجاع که وقتی نیزه ها در جنگ به هم در می آمیخت

آنها را همانند آسیا خرد و نرم و بسان باد آنها را پراکنده می ساخت .

او شیر حجاز و آقا و بزرگ عراق است که مکی و مدنی و خیفی و عقبی و بدری و احدی و شجری و مهاجری (232) است ، که در همه این صحنه ها حضور داشت .

او سید عرب است و شیر میدان نبرد و وارث دو مشعر (233) و پدر دو فرزند : حسن و حسین علیه السلام .

آری او ، همان او (که این صفات و ویژگیهای ارزنده مختص اوست) جدّ علی بن ابی طالب علیه السلام است .

آنگاه گفت : من فرزند فاطمه زهرا بانوی بانوان جهانم .

و آنقدر به این حماسه مفاخره آمیز ادامه داد که شیون مردم به گریه بلند شد! یزید بیمناک شد و برای آنکه مبدا انقلابی صورت پذیرد به مؤذن دستور داد تا اذان گوید تا بلکه امام سجّاد علیه السلام را به این نیرنگ ساکت کند!!

مؤذن برخاست و اذان را آغاز کرد ، همین که گفت : الله اکبر ، امام سجّاد فرمود : چیزی بزرگتر از خداوند وجود ندارد .

و چون گفت : اشهد ان لا اله الا الله ، امام علیه السلام فرمود : موی و پوست و گوشت و خونم به یکتائی خدا گواهی می دهد .

و هنگامی که گفت : اشهدانّ محمدا رسول الله ، امام علیه السلام به جانب یزید روی کرد و فرمود : این محمد که نامش برده شد ، آیا جدّ من است

یا جدّ تو؟! اگر ادّعا کنی که جدّ توست پس دروغ گفتی و کافر شدی، و اگر جدّ من است چرا خاندان او را کشتی و آنان را از دم شمشیر گذراندی؟!

سپس مؤذّن بقیه اذان را گفت و یزید پیش آمد و نماز ظهر را گزارد . (234)

در نقل دیگری آمده است که : چون مؤذّن گفت : اشهد انّ محمدا رسول الله ، امام سجّاد علیه السلام عمامه خویش از سر برگرفت و به مؤذّن گفت : تو را بحقّ این محمّد که لحظه ای درنگ کن ، آنگاه روی به یزید کرد و گفت : ای یزید! این پیغمبر ، جدّ من است و یا جدّ تو؟! اگر گویی جدّ من است ، همه می دانند که دروغ ، و اگر جدّ من است پس چرا پدر مرا از روی ستم کشتی و مال او را تاراج کردی و اهل بیت او را به اسارت گرفتی؟! این جملات را گفت و دست برد و گریبان چاک زد و گریست و گفت : بخدا سوگند اگر در جهان کسی باشد که جدّش رسول خداست ، آن منم ، پس چرا این مرد ، پدرم را کشت و ما را مانند رومیان اسیر کرد؟! آنگاه فرمود : ای یزید! این جنایت را مرتکب شدی و باز می گویی : محمّد صلی الله علیه و آله رسول خداست؟! و روی به قبله می ایستی؟! وای بر تو! در روز قیامت جدّ و پدر من در آن روز

ص: 423

پس یزید فریاد زد که مؤذّن اقامه بگوید! در میان مردم هیاهویی برخاست ؛ بعضی نماز گزاردند و گروهی نماز نخوانده پراکنده شدند .
(235)

و در نقل دیگر آمده است که امام سجّاد علیه السلام فرمود :

أَنَا ابْنُ الْحُسَيْنِ الْقَتِيلِ بِكَرْبَلَا ، أَنَا ابْنُ عَلِيِّ الْمُرْتَضَى ، أَنَا ابْنُ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى ، أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الرَّهَاءِ ، أَنَا ابْنُ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى ، أَنَا ابْنُ سِدْرَةَ الْمُنتَهَى ، أَنَا ابْنُ شَجَرَةَ طُوبَى أَنَا ابْنُ الْمُرْمَلِ بِالْدَّمَاءِ ، أَنَا ابْنُ مَنْ بَكَى عَلَيْهِ الْجِنَّ فِي الظُّلْمَاءِ ، أَنَا ابْنُ مَنْ نَاحَ عَلَيْهِ الطُّيُورُ فِي الْهَوَاءِ .
(236)

من فرزند حسین شهید کربلایم ، من فرزند علی مرتضی و فرزند محمد مصطفی و پسر فاطمه زهرایم ، و فرزند خدیجه کبرایم ، من فرزند سدره المنتهی و شجره طوبایم ، من فرزند آنم که در خون آغشته شد ، و پسر آنم که پریان در ماتم او گریستند ، و من فرزند آنم که پرندگان در ماتم او شیون کردند .

پس از (237) خطبه غزای عقيله بنی هاشم حضرت زینب کبری و خطبه حضرت سیدالساجدین امام زین العابدین علیه السلام ، مردم ماهیت یزید کافر ستمکار را شناختند و شروع کردند به لعن و طعن یزید . یزید خود را بیچاره دید و فهمید که منفور جامعه است ، با کمال بی شرمی و ندامت تمام این جنایات را به گردن امرای لشگر انداخت تا خود را تبرئه کند ولی این ننگ تا قیامت پاک شدنی نبود .

یزید ، جنایت را به گردن امرای لشگر

فضاحت فاجعه کربلا به حدی رسید که یزید (لعین) امرای لشکر نینوا را احضار نمود. شبث بن ربعی، مصائب بن وهیب، شمر بن ذی الجوشن، سنان بن انس، خولی بن یزید، قیس بن ربیع و چند تن دیگر نزد وی حاضر شدند. وی نخست متوجه شبث بن ربعی شد و گفت: تو کشتی حسین علیه السلام را؟ وی چنین پاسخ داد لعنت خدا بر آن کسی که حسین علیه السلام را کشت، من او را نکشتم.

یزید گفت: پس قاتل حسین علیه السلام کیست؟! گفت: مصائب. یزید او را مورد خطاب قرار داده همان سؤال را تکرار کرد، و همان جواب را شنید. به همان ترتیب همه امرا را مورد پرخاش و سؤال قرار داد، و همه شدیداً انکار نمودند، تا نوبت به خولی رسید. وی در جواب متحیر مانده بود و همه سرهنگان با حالت وحشت و نگرانی چشم به صورت او دوخته بودند و در فکر جواب قاطع بودند. یک مرتبه همه گفتند قاتل حسین قیس بن ربیع بود.

یزید با سخنان درشت خود به وی حمله کرد و گفت: تو کشتی حسین را؟! قیس در جواب گفت: من قاتل اصلی را خوب می شناسم ولی بدون امان از طرف امیر نخواهم گفت. یزید به وی امان داد. سپس چنین گفت: ای امیر، قاتل حسین آن کسی است که پرچم جنگ را برافراشت و

سپاه را فوج فوج به جنگ او روانه ساخت . یزید گفت : آن کس کدام است ؟

قیس در جواب وی گفت : ای امیر ، تو کشتی حسین را! یزید از جای برخاست و به سرای خویش رفت و سر حسین را به طشت طلا گذاشت و در پارچه ای پیچید و در حجره مخصوص خود نگاه داشت . پس از آن همی به صورت خود لطمه می زد و می گفت : (مالی و قتل الحسین) : من چه کاری داشتم به کشتن حسین . (238)

ملا حسین کاشفی در روضه الشهداء چنین آورده که امام زین العابدین علیه السلام از یزید خواست قاتل پدر او را به وی تحویل دهد تا قصاص نماید . قاتلان سیدالشهدا همگی این عمل را به گردن دیگری می انداختند تا نوبت به شمر رسید ، و او هم یزید را متهم نمود . (239)

قصه زنی از مردم شام

از بحرالمصائب نقل می کنند که در خرابه شام هیجده صغیر و صغیره در میان اسیران بود که به آلام و اسقام مبتلا ، و هر بامداد و شامگاه از جناب زینب سلام الله علیه آب و نان طلب می کردند و از گرسنگی و تشنگی شکایت می نمودند . يك روز یکی از اطفال طلب آب نمود . زنی از اهل شام فوراً جام آبی حاضر نمود و به علیا مخدره زینب سلام الله علیه عرض کرد که ای اسیر ، ترا به خدا قسم می دهم که رخصت فرمایی من این طفل را به دست خویش آب دهم ، لان رعایه الا یتام یوجب قضاء الحوائج و

ص: 426

حصول المرام، شاید خدای تعالی حاجت مرا برآورد. علیا مخدره فرمود: حاجت تو چیست و مطلوب تو کیست؟

عرض کرد من از خدمتکاران فاطمه زهرا سلام الله علیه بودم، انقلاب روزگار به این دیارم افکند. مدتی دراز است که از اهل بیت اطهار خبری ندارم و بسیار مشتاقم که یک مرتبه دیگر خدمت خاتون خود علیا مخدره زینب برسم و مولای خود امام حسین را زیارت کنم. شاید خداوند متعال به دعای این طفل حاجت مرا برآورد و بار دیگر دیده مرا به جمال ایشان روشن بفرماید و بقیه عمر را به خدمت ایشان سپری کنم. زینب سلام الله علیه چون این سخن را شنید ناله از دل و آه سرد از سینه برکشید و گفت ای امه الله حاجت تو برآورده شد. ها انا زینب بنت امیرالمؤمنین و هذا راءس الحسین علی باب دار یزید: من زینب دختر امیرالمؤمنینم، و این نیز سر حسین است که بر درب خانه یزید آویخته است. آن زن با شنیدن این مطلب همانند شخص صاعقه زده مدتی خیره خیره به علیا مخدره زینب نظر کرد و سپس ناگهان نعره ای زد و بیهوش بر روی زمین بیفتاد. چون به هوش آمد چنان نعره واحسیناه، واسیداه، و اماماه، واغریباه، و وقتیل اولاد علی از جگر برکشید که آسمان و زمین را منقلب کرد. (240)

قصه زنی که نذر کرده بود

نیز در بحر المصائب می خوانیم: یک روز زنی طبقی از طعام آورد و در نزد علیا مخدره گذارد. آن علیا مخدره فرمود این

چه طعامی است ، مگر نمی دانی صدقه بر ما حرام است ؟ عرض کرد ای زن اسیر ، به خدا قسم صدقه نیست ، بلکه نذری است که بر من لازم است و برای هر غریب و اسیر می برم . حضرت زینب فرمود این عهد و نذر چیست ؟ عرض کرد من در ایام کودکی در مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم و در آنجا به مرضی دچار شدم که اطبا از معالجه آن عاجز آمدند . چون پدر و مادرم از دوستان اهل بیت بودند برای استشفای امیرالمؤمنین علیه السلام بردند و از بتول عذرا فاطمه زهرا طلب شفا نمودند .

در آن حال حضرت حسین علیه السلام نمودار شد . امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ای فرزند ، دست بر سر این دختر بگذار و از خداوند شفای این دختر را بخواه ! پس دست بر سر من گذاشت و من در همان حال شفا یافتم و از برکت مولایم حسین تاکنون مرضی در خود نیافتم . پس از آن ، گردش لیل و نهار مرا به این دیار افکند و از ملاقات موالیان خود محروم ساخت . لذا بر خود لازم کردم و نذر نمودم که هرگاه اسیر و غریبی را بینم چندانکه مرا ممکن می شود برای سلامتی آقایم حسین به آنها احسان کنم ، باشد که يك مرتبه دیگر به زیارت ایشان نایل بشوم و جمال ایشان را زیارت کنم .

آن زن چون این سخن را بدین جا رسانید علیا مخدّره زینب صبیحه از دل برکشید و فرمود

یا امه الله همین قدر بدان که نذرت تمام و کارت به انجام رسید و از حالت انتظار بیرون آمدی . همانا من زینب دختر امیرالمؤمنینم و این اسیران ، اهل بیت رسول خداوند مبین هستند و این هم سر حسین است که بر در خانه یزید منصوب است . آن زن صالحه از شنیدن این کلام جانسوز ، فریاد ناله برآورد و مدتی از خود بیخود شد . چون به هوش آمد خود را بر روی دست و پای ایشان انداخت و همی بوسید و خروشید و ناله و سیّده ، و اماماه ، و واغریباه به گنبد دَوّار رسانید و چنان شور و آشوب برآورد که گفتی واقعه کربلا نمودار شده است . سپس در بقیه عمر خود از ناله و گریه بر حضرت سیدالشهدا ساکت نگردید تا به جوار حق پیوست . (241)

زن یزید به خرابه شام می آید

در اینجا سخن به اختلاف نقل شده است ؛ بعضی می گویند هند ، دختر عبدالله کریم ، زوجه یزید بوده است ، صدای زینب را که در مجلس شنید بی پرده خود را در میان مجلس افکند و یزید عبا بر سر او انداخت . او یزید را چنان مورد ملامت و شنعت قرار داد که یزید به او گفت برو برای حسین گریه کن ! بعضی دیگر نیز می گویند وی به خرابه آمد با يك تفصیلی که در کتب معتبره یافت نمی شود . ولی حقیر شاهدهی پیدا کردم که ممکن است آن زن غیر دختر عبدالله کریم باشد والله العالم ، و آن شاهد ، این است که :

در ناسخ التواریخ ،

ص: 429

جلد مربوط به خلفا، در بیان غزوات زمان خلافت عمر، در وقعه فتح قلعه ابی القدس گوید: دیده بانان برای ابوعبیده جراح، که سپهسالار لشکر اسلام بود، خبر آوردند که در مقابل قلعه ابی القدس بازار مهمی از نصاری تشکیل داده شده که غنایم بسیاری در اوست، چون دختر سلطان ابی القدس عروسی دارد. اگر لشگری بر سر آنها بتازد غنیمت بسیار به دست مسلمین خواهد افتاد. ابوعبیده، عبدالله بن جعفر طیار را که خط عارضش تازه دمیده بود با پانصد سوار فرستاد. بعد نیز خالد بن ولید را به مدد آنها فرستاد تا بالا خره قلعه را فتح کردند و آن دختر را به اسیری گرفتند. عبدالله بن جعفر گفت من از این غنیمت فقط این دختر را طالبم. ابوعبیده گفت من حرفی ندارم ولی باید رخصت از عمر بیاید. رخصت از عمر آمد که عبدالله بن جعفر حق او بیش از اینهاست.

به عنوان غنیمت دختر را به عبدالله دادند. این دختر در خانه عبدالله بن جعفر بود تا معاویه آوازه حسن او را شنید و از عبدالله وی را برای یزید درخواست کرد، و پول زیادی در مقابلش قرار داد. آن بحرالوجود کنیز مزبور را برای معاویه فرستاد و در مقابل آن، يك درهم نیز از معاویه قبول نکرد (پایان گزیده کلام ناسخ).

اکنون ممکن است بگوییم آن زن که در خرابه آمده شاید همین دختر باشد طبعاً این دختر سالها در خانه عبدالله بن جعفر زیردست علیامخدره زینب کاملاً

تریت شده، روزگار او را به شام خراب انداخته و از جایی خبر ندارد. يك وقت بر سر زبانها افتاد كه يك جماعت از اسیران خارجی به شام آمده اند. این زن درخواست کرد از یزید به دیدن آنها برود.

یزید گفت شب برو. چون شب فرا رسید فرمان کرد تا کرسی در خانه نصب کردند. بر کرسی قرار گرفت و حال رقت بار آن اسیران او را کاملاً متاثر گردانید، سؤال کرد بزرگ شما کیست؟ علیا مخدّره را نشان دادند. گفت ای زن اسیر، شما از اهل کدام دیارید؟ فرمود از اهل مدینه. آن زن گفت عرب همه شهرها را مدینه گوید؛ شما از کدام مدینه هستید؟ فرمود از مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله. آن زن از کرسی فرود آمد و به روی خاك نشست. علیا مخدّره سبب سؤال کرد، گفت به پاس احترام مدینه رسول خدا. ای زن اسیر، ترا به خدا قسم می دهم آیا هیچ در محله بنی هاشم آمد و شد داشته ای؟ علیامخدّره فرمود من در محله بنی هاشم بزرگ شده ام. آن زن گفت ای زن اسیر، قلب مرا مضطرب کردی. ترا به خدا قسم می دهم، آیا هیچ در خانه آقایم امیرالمؤمنین عبور نموده و هیچ بی بی من علیامخدّره زینب را زیارت کرده ای؟ حضرت زینب سلام الله علیه دیگر نتوانست خودداری بنماید، صدای شیون او بلند شد، فرمود حق داری زینب را نمی

شناسی ، من زینبم !

بگفت ای زن ، زدی آتش به جانم

کلامت سوخت مغز استخوانم

اگر تو زینبی ، پس کو حسینت

اگر تو زینبی کو نور عینت

بگفتا تشنه او را سر بریدند

به دشت کربلا در خون کشیدند

جوانانش به مثل شاخ ریحان

مقطع گشته چون اوراق قرآن

چه گویم من ز عباس دلاور

که دست او جدا کردند ز پیکر

هم عبدالله و عون و جعفرش را

به خاک و خون کشیدند اکبرش را

دریغ از قاسم نو کد خدایش

که از خون گشته رنگین دست و پایش

ز فرعون و ز نمرود و ز شداد

ندارد این چنین ظلمی کسی یاد

که تیر کین زند بر شیر خواره

کند حلقوم او را پاره پاره

زدند آتش به خرگاه حسینی

به غارت رفت اموال حسینی

مرا آخر ز سر معجز کشیدند

تن بیمار را در غل کشیدند

حکایت گر ز شام و کوفه دارم

رسد گفتار تا روز شمارم

زینب بزرگ سلام الله علیه فرمود ای زن ، از حسین پرسش می کنی؟! این سر که در خانه یزید منصوب است از آن حسین است . آن زن از استماع این کلمات دنیا در نظرش تیره و تار گردید و آتش در دلش افتاد . مانند شخص دیوانه ، نعره زنان ، بی حجاب ، با گیسوان پریشان ، سر و پای برهنه به بارگاه یزید دوید . فریاد زد از پسر معاویه ، راءس ابن بنت رسول الله منصوب علی باب داری : سر پسر دختر پیغمبر را در خانه من نصب کرده ای با اینکه او

ص: 432

ودیعہ رسول خداست ، واحسیناہ واغریبہ وامظلوماہ واقتیل اولاد الا دعیاء ، واللہ یعزّ علی رسول اللہ وعلی امیرالمؤمنین . یزید یکبارہ دست و پای خود را گم کرد ، دید فرزندان و غلامان و حتی عیالات او بر او شوریدند . از آن پس چنان دنیا بر او تنگ شد و زندگی بر او ناگوار افتاد کہ می رفت در خانہ تاریک و لطمہ بہ صورت می زد و می گفت : (مالی و لحسین بن علی) . لذا چارہ ای جز این ندید کہ خط سیر خود را نسبت بہ اہل بیت عوض کند ، لذا بہ عیال خود گفت برو آنان را از خرابہ بہ منزلی نیکو ببر . آن زن بہ سرعت ، با چشم گریان شیون کنان آمد زیر بغل علیا مخدّره زینب را گرفت و گفت ای سیدہ من ، کاش از ہر دو چشم کور می شدم و ترا بہ این حال نمی دیدم . اہل بیت را برداشت و بہ خانہ برد و فریاد کشید ای زنان مروانیہ ، ای بنات سفیانیہ ، مبادا دیگر خندہ کنید! مبادا دیگر شادی بکنید! بہ خدا قسم اینہا خارجی نیستند ، این جماعت اسیران ذریّہ رسول خدا و فرزندان فاطمہ زہرا و علی مرتضی و آل یس و طہ می باشند . (242)

خواب حضرت سکینہ در دمشق (243)

شیخ ابن نما گوید : سکینہ سلام اللہ علیہ در دمشق خواب دید کہ گویی پنج شتر از نور بہ طرف او آمدند ، و بر ہر شتری ، پیرمردی نشستہ است و فرشتگان گرد آنہا را

ص: 433

گرفته اند و خادمی با آنها راه می رود . پس شتران بگذشتند و آن خادم به طرف من آمد و نزدیک من رسید و گفت : ای سکینه ، جدّ تو بر تو سلام می فرستد . گفتم : سلام بر او باد ، ای فرستاده رسول خدا ، تو کیستی ؟ گفت : خادمی از بهشتم . گفتم : این پیرمردان شترسوار کیستند ؟ گفت : اولی آدم صفوه الله است ، دومی ابراهیم خلیل الله ، سومی موسی کلیم الله و چهارمی عیسی روح الله . گفتم : آن که دست بر محاسن دارد و افتان و خیزان است کیست ؟ گفت جدّ تو رسول الله است . گفتم : به کجا خواهند رفت ؟ گفت : سوی پدرت حسین . پس رو به طرف او کرده و دویدم تا آنچه ستمکاران پس از وی با ما کردند با او بگویم . در این میان پنج کجاوه از نور را دیدم که می آیند و در هر کجاوه زنی است . گفتم : این زنان ، کیستند ؟ گفت : اولی حوّا امّالبشر است ، دومی آسیه بنت مزاحم ، سومی مریم بنت عمران ، چهارمی خدیجه بنت خویلد ، و پنجمی نیز که دست بر سر نهاده و افتان و خیزان است جدّه تو فاطمه بنت محمد و مادر پدرت می باشد . گفتم : به خدا قسم ، به او می گویم که با ما چه کردند . پس به او پیوستم و گریان پیش او ایستادم و گفتم : ای مادر ، به خدا حق ما را انکار کردند

. ای مادر، به خدا جمعیت ما را پریشان ساختند. ای مادر، به خدا حریم ما را مباح شمردند. ای مادر، به خدا پدر ما حسین علیه السلام را کشتند. گفت: دیگر مگوی ای سکینه که جگر مرا آتش زدی و بند دلم را پاره کردی. این پیراهن حسین است که با من است و از من جدا نشود تا به لقای پروردگار رسم.

پس از خواب بیدار شدم و خواستم این خواب را پوشیده دارم، ولی با کسان خودمان گفتم و میان مردم شایع شد. (244)

خواب هند زن یزید

از هند، زوجه یزید، روایت شده است که گوید: در بستر خفته بودم، در آسمان را دیدم گشوده شد، و فرشتگان دسته دسته نزد سر مطهر امام حسین علیه السلام می آمدند (245) و می گفتند السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام عليك يابن رسول الله. در آن میان پاره ابری دیدم که از آسمان فرود آمد، مردان بسیار بر آن ابر بودند و مردی درخشنده روی مانند ماه در میان آنها بود، پیش آمد و خم شد و دندانهای ابی عبدالله را بوسید و همی گفت ای فرزند، ترا کشتند؛ می شود ترا نشناخته باشند؟! از آب نوشیدن ترا منع کردند. ای فرزند، من جدّ تو پیغمبرم، و این پدرت علی مرتضی، و این برادرت حسن، و این عمّ تو جعفر، و این عقیل، و این دو حمزه و عباسند و همچنین يك يك خاندان را شمرد

ص: 435

. هند گفت: ترسان و هراسان از خواب برجستم، روشنایی دیدم که از سر حسین می تافت. در طلب یزید شدم و او را در خانه تاریکی یافتم، روی به دیوار کرده و می گفت: (مَالِي وَالْحُسَيْنِ): مرا با حسین علیه السلام چکار؟! و سخت اندوهگین بود. خواب را به او گفتم، سر به زیر انداخت. نیز هند می گوید: چون بامداد شد حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله را بخواست و پرسید دوست دارید اینجا بمانید یا به مدینه بازگردید؟ و جائزه ای گرانبها به شما دهم. گفتند اول باید بر حسین علیه السلام عزاداری کنیم. گفت هر چه می خواهید انجام دهید، پس حجره ها و خانه ها را در دمشق خالی کرد و هر زن قرشیّه و هاشمیّه جامه سیاه پوشید، و بر حسین شیون و زاری کردند هفت روز علی ما نُقِل.

ابن نما گفت: زنان در مدّت اقامت در دمشق به سوز و ناله زبان گرفته بودند و با آه و زاری شیون می کردند، و مصیبت آن گرفتاران بزرگ شده بود و جراح زخم آن داغداران از علاج فرو ماند. آنان را در خانه ای جای داده بودند که آنها را از سرما و گرما حفظ نمی کرد، یعنی پس از پرده نشینی و سایه پروری رخسارشان پوست انداخت. (246)

بخش هفتم: امام سجّاد در يك نگاه

امام سجّاد در يك نگاه

علی بن الحسین، علیه السلام ملقّب به زین العابدین و سجّاد، فرزند ارشد امام حسین می باشد که از شاه زنان

(247) دختر یزدگرد شاهنشاه ایران متولد شده است. ایشان تنها پسر امام حسین علیه السلام است که پس از آن حضرت باقی ماند، زیرا 3 برادر دیگرش (علی اکبر، علی اصغر، و عبدالله رضیع) در واقعه کربلا به شهادت رسیدند. آن حضرت نیز همراه پدر به کربلا آمد، ولی چون روی مصلحت الهی سخت بیمار بود و توانایی حمل اسلحه و جنگ را نداشت، از جهاد و شهادت بازماند. در نتیجه در خیل اسیران به شام اعزام گردید و پس از گذرانیدن دوران اسیری، به امر یزید برای استمالت افکار عمومی همراه کاروان اسرای اهل بیت به مدینه روانه گردید. بعدها آن حضرت را يك بار دیگر، و این بار به امر عبدالملك خلیفه سفاک اموی، با بند و زنجیر از مدینه به شام جلب کردند که چندی بعد مجدداً به مدینه بازگشت.

امام چهارم پس از مراجعت به مدینه، در اثر فشار و اختناق سیاسی شدید حاکم، انزوا اختیار کرده و مشغول عبادت پروردگار گردید و با کسی جز خواص شیعه مانند (ابوحمزہ ثمالی) و (ابو خالد کابلی) و امثال ایشان تماس نمی گرفت. البته خواص، معارفی را که از آن حضرت اخذ می کردند، در میان شیعه نشر می دادند و از این راه راه تشیع توسعه فراوانی یافت که اثر آن در زمان امامت امام پنجم به ظهور پیوست. (248)

ماه ولادت امام سجاد علیه السلام

در تاریخ میلاد حضرت امام سجاد اختلاف بسیار است و شاید اصحّ اقوال نیمه جمادی الاولی سنه 36 هجری قمری و

یا پنجم شعبان سنه 38 هجری بوده است . آن حضرت در مدینه طیبه دیده به جهان گشود (249) که اسم مادر مکرمه اش را قبلا ذکر کردیم .

شیخ مفید و شیخ طوسی و سید بن طاووس می فرمایند ولادت با سعادت حضرت علی بن الحسین در نیمه جمادی الاولی بود . و در دروس و فصول المهمه است که پنجم ماه شعبان بوده در مناقب و اعلام الوری است که نیمه جمادی الاخره بود و اصح قول اول است . (250)

رساله الحقوق و صحیفه سجادیه

از امام زین العابدین کتاب پر محتوای رساله الحقوق به جای مانده است ، که ضرورت دارد جداگانه و با دید علمی و حقوقی مورد دقت و بررسی قرارگیرد ، و از محتویات عمیق و پربار آن در جهت ساختن مدینه فاضله ، و جامعه ایده آل و مطلوب الهی - انسانی بهره گیری شود . اثر بسیار ارزشمند دیگری که از آن حضرت به یادگار مانده ، صحیفه سجادیه نام دارد که یکی از نابترین و مهمترین گنجینه های معارف اسلامی در قالب دعا و نیایش است .

این کتاب در بین علما و بزرگان به (انجیل اهل بیت) و (زبور آل محمد) ملقب گردیده است ، چه ، همان طور که انجیل عیسی و زبور داود - علی نبینا و آله و علیهم السلام - حاوی علوم و حکم الهی و آسمانی می باشند صحیفه سجادیه هم حقایق والایی از معارف اسلامی را در بردارد ، که جهانیان را به سعادت و نیک بختی می رساند .

در بسیاری از اجازات علمای امامیه (چنانکه محدث نوری در

کتاب مستدرک الوسائل بیان کرده (صحیفه سجّادیه را (أخت القرآن) (خواهر قرآن) و نهج البلاغه را (اخ القرآن) (برادر قرآن) وصف کرده اند. زیرا این دو کتاب شریف نیز، در نهایت امر، همچون قرآن از منبع علم الهی تراوش کرده و بر زبان مقدس آن دو بزرگوار جاری شده است: قرآن عظیم، به وحی و املائی ذات مقدس الهی؛ و نهج البلاغه و صحیفه سجّادیه، به الهام خداوندی و تعلیم نبوی.

القاب حضرت

مشهورترین کنیه آن حضرت، ابوالحسن و ابومحمد بوده و القاب مشهور آن حضرت نیز زین العابدین، سیّد الساجدین و العابدین، زکی، امین، سجّاد، و ذوالثغفات می باشد.

نقش نگین آن جناب به روایت حضرت امام صادق: (الحمد لله العلی) و به روایت امام محمد باقر (العزّه لله) و (شقی قاتل الحسین بن علی) بود.

نیز امام باقر روایت کرده است که در موضع سجده پدرم، پینه ها و برآمدگیهای آشکاری وجود داشت بود که در هر سال دو مرتبه آنها را می بریدند، و در هر مرتبه ثغنه و برآمدگی پنج موضع سجده را می بریدند. به این سبب آن حضرت را ذوالثغفات می خواندند. (251)

آدم بنی الحسین علیه السلام

جمع شدن نجابت عرب و عجم هر دو در او، به اعتبار پدر و مادر؛ به قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله انّ لله من عباده خیرتین فخیرته من العرب قریش و من العجم فارس، لهذا ملقب باین الخیرین شد.

انتشار اولاد

ص: 439

رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن حضرت است، لهذا او را آدم بنی الحسین گویند، و او اول کسی است که گوشه نشینی و عزلت را اختیار کرد و اول کسی است که به مهر و تسبیح خاك امام حسین علیه السلام سجده و عبادت کرد و از همه خلایق بیشتر گریست.

وارد شده که رئیس البکائین چهارند:

آدم، یعقوب، یوسف، امام زین العابدین علیه السلام (252)

كجاست زین العابدین علیه السلام

رسول گرامی اسلام فرمود: در روز قیامت منادی ندا می کند که کجاست زین العابدین. پس گویا می بینم که فرزندم علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب در آن هنگام با وقار و آرامش تمام، صفوف اهل محشر را می شکافد و می آید.

در کشف الغمه می نویسد: سبب ملقب شدن آن حضرت به (زین العابدین) آن است که شبی آن جناب در محراب عبادت به تهجد ایستاده بود، پس شیطان به صورت مار عظیمی ظاهر شد تا آن حضرت را از عبادت حق، به خود مشغول سازد، ولی حضرت به او التفاتی نکرد. سپس آمد و انگشت ابهام پای آن حضرت را در دهان گرفت و گزید، به نحوی که آن حضرت را متاءلم ساخت، اما باز ایشان توجهی به شیطان نکرد. زمانی که حضرت از نماز فارغ شد خود دانست که مار مزاحم، شیطان است، لذا به او فرمود که: دور شو ای ملعون! و باز مشغول عبادت شد! در اینجا بود که

ص: 440

صدای هاتقی شنیده شد که سه مرتبه خطاب به حضرت ندا در داد: اءنت زین العابدین . تویی زینت عبادت کنندگان .

در نتیجه این لقب در میان مردم ظاهر و مشهور گشت .

سجده برای شکر نعمت

حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: پدرم علی بن الحسین هرگز نعمتی از خدا را یاد نکرد مگر آنکه برای شکر آن نعمت ، خدای را سجده کرد ، چنانکه آیه ای از کتاب خدا را که در آن آیات سجده باشد قرائت نمی نمود مگر آنکه سجده می کرد . نیز هرگاه حقّ تعالی شری را از حضرت دفع می کرد که از آن در بیم بود ، یا مکر مکر کننده ای را از او دور می گردانید سجده می کرد ، و هرگاه از نماز واجب فارغ می شد سجده می کرد ، و هرگاه توفیق می یافت که میان دو کس اصلاح کند ، برای شکر این خدمت سجده می کرد . در جمیع مواضع ، سجود آن حضرت به چشم می خورد؛ و به این سبب آن حضرت را سجّاد می گفتند . (253)

محتاج به رحمت حق

حدیقه الشیعه نوشته مرحوم آیه الله مقدس اردبیلی ، از طاووس یمانی نقل می کند که می گوید: نیمه شبی داخل حجر اسماعیل شدم ، دیدم که حضرت امام زین العابدین در حال سجده است و کلامی را مدام تکرار می کند . چون گوش کردم ، این دعا بود:

الهی عُبَيْدَكَ بِفَنَائِكَ ، مَسْكِينَكَ بِفَنَائِكَ ، فَقِيرَكَ بِفَنَائِكَ .

بعد از آن هر زمان که بلا و المی و مرضی مرا

پیش آمد ، چون نماز گزارده سر به سجده نهادم و این کلمات را گفتم ، مرا خلاصی و فرجی روی داد .

فناء در لغت به معنی فضای در خانه است . یعنی خدایا ، بنده تو و مسکین تو و محتاج تو ، بر درگاه تو ، منتظر نزول رحمت تو است و از تو چشم عفو و احسان دارد . هرکس این کلمات را از روی اخلاص بگوید البته اثر می کند و هر حاجت که دارد برآورده می شود . (254)

پانصد درخت خرما

شیخ صدوق از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود : پدرم حضرت علی بن الحسین در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می گذارد ، چنانکه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب نیز چنین بود . آن حضرت پانصد درخت خرما در تملک داشت ، و نزد هر درختی دو رکعت نماز می گذارد .

هنگامی که به نماز می ایستاد رنگ مبارکش تغییر می کرد و حالتش نزد خداوند جلیل مانند بندگان ذلیل بود . اعضای شریفش از خوف خداوند می لرزید ، و نمازش نماز مودع بود ، یعنی مانند آنکه می داند این نماز آخر او است و بعد از آن دیگر امکان انجام نماز برای او رخ نخواهد داد . (255)

تو در راه خدا آزادی !

روزی امام سجّاد علیه السلام یکی از غلامان خود را دوبار صدا زد ، ولی او جوابی نداد . چون در مرتبه سوم جواب داد ، حضرت فرمود : آیا صدای مرا نشنیدی ؟ عرض کرد : بلی ، شنیدم . فرمود

ص: 442

پس چه شد که جواب مرا ندادی؟! عرض کرد چون از تو ایمن بودم! فرمود: الحمدلله الذی جعل مملوکی یاءمننی . حمد خدای را که مملوک مرا از من ایمن گردانید . (256)

نیز روایت شده است که ، زمانی ، جماعتی مهمان حضرت سجّاد بودند . یکی از خدّام کبابی را از تنور بیرون آورده با سیخ به حضور مبارک آورد ، در راه به علت عجله و شتاب غلام ، سیخ کباب از دست او بر سر کودکی از آن حضرت که در زیر نردبان بود افتاد و کودک را هلاک کرد .

آن غلام سخت مضطرب و متحیر شد ، اما حضرت به وی فرمود : اءنت حر ، تو در راه خدا آزادی . تو این کار را به عمد نکردی . پس امر فرمود که آن کودک را تجهیز کرده دفن نمایند . (257)

صاحب مناقب از مدائنی نقل کرده است که : چون سیّد سجّاد علیه السلام نژاد و تبار خویش را بیان کرد ، یزید به یکی از اعوان خود گفت : وی را به بوستان برده و خونس را بریز و همانجا او را به خاک بسپار . ماءمور حضرت را به بوستان برده و به کندن قبر پرداخت در خلال حفر قبر حضرت سجّاد نیز به نماز ایستاد . زمانی که خواست آن حضرت را به قتل رساند ، دستی از هوا پیدا شد و بر رخسار او سیلی زد که به روی درافتاد و نعره کشید و بی هوش شد .

خالد فرزند یزید که این کرامات را بدید

، رنگ از رخسارش پریده به سوی پدر شتافت و ماجرا را برای وی نقل کرد . یزید امر کرد شخص مزبور را در همان گودال دفن کنند و امام را نیز رها سازند . (258)

وصیت امام سجّاد (ع) به فرزندش امام محمد باقر (ع)

امام محمد باقر علیه السلام می گوید : در وقتی که پدرم عازم سفر بود ، از وی درخواست کردم مرا وصیتی فرماید . به من فرمود با پنج تن دوستی و مجالست مکن :

- 1 . با فاسق و نابکار و فرومایه منشین که ترا به يك لقمه نانی می فروشد .
- 2 . با مردم بخیل معاشرت مکن که در روز سخت و محنت یاری تو نمی کند .
- 3 . از دروغگو پرهیز کن که او به منزله سراب است و ترا می فریبد دور را نزدیک و نزدیک را دور جلوه می دهد .
- 4 . از مردم احمق و نادان کناره گیری کن که چون می خواهند به تو سودی رسانند زیان می رسانند .
- 5 . از کسی که قطع رحم کرده نیز گریزان باش که خداوند در چند جای قرآن او را لعن کرده است .

حضرت امام زین العابدین فرمود :

مسکینُ ابنِ آدمَ لَهُ فی کلِّ یومٍ ثلاثُ مصائبَ لا یعتبرُ بواحدةٍ منهن . . .

یعنی ، بیچاره فرزند آدم ، که برای او در هر روزی سه مصیبت است و از هیچ يك از آنها عبرت نمی گیرد ، که اگر عبرت بگیرد امر دنیا بر وی سهل و آسان خواهد شد .

امّا مصیبت اول : کم شدن

هر روز است از عمر او؛ همانا اگر در مال او نقصانی پدید آید مغموم می شود، با آنکه جای درهم رفته درهمی دیگر می آید، ولی عمر را چیزی بر نمی گرداند.

مصیبت دوم: استیفای روزی او است، پس هرگاه حلال باشد حساب از او کشیده و اگر حرام باشد او را عقاب کنند.

مصیبت سوم: از این بزرگتر است. پرسیدند چیست؟ فرمود: هیچ روز را شب نمی کند مگر اینکه يك منزل به آخرت نزدیک تر می شود، ولکن نمی داند که به بهشت وارد می شود یا به برزخ. (259)

فرزندان امام چهارم

شیخ مفید و صاحب فصول المهمه فرموده اند که اولاد حضرت علی بن الحسین علیه السلام از ذکور و اناث پانزده نفرند: امام محمد باقر علیه السلام مکتبی به ابوجعفر که مادرش ام عبدالله، دختر امام حسن مجتبی بوده؛ و حسن و حسین؛ و زید و عمر از ام ولد دیگر؛ و حسین اصغر و عبدالرحمن و سلیمان از ام ولد دیگر؛ و علی این کوچکترین اولاد حضرت علی بن الحسین بوده، و نیز خدیجه که مادر آن دو ام ولد بوده، و محمد اصغر که مادرش ام ولد بود، و فاطمه و علی و ام کلثوم مادرشان ام ولد بوده.

مرحوم محدث قمی (ره) می فرماید: که علیّه همان مخدره است که علماء رجال او را در کُتب رجال ذکر کرده اند و گفته اند کتابی جمع فرموده که زراره از او نقل می

ص: 445

شهادت

در بیان روز شهادت آن حضرت مابین علما اختلاف بسیار است ، مشهور است که رحلت آن حضرت در یکی از سه روز بوده است : دوازدهم محرم ، یا هیجدهم ، یا بیست و پنجم از سال 94 یا 95 هجری ، که آن را ز کثرت مردن فقها و علما (سنه الفقهاء) می گفتند .

روایت شده است که حضرت در شب رحلتش آب وضو طلبید ، زمانی که آب برایش آوردند ، فرمود : در این آب میته ای است ، چون ظرف را نزدیک چراغ بردند ، موش مرده ای در آن یافتند . لذا آن را ریخته و آب دیگر برایش آوردند . سپس خبر رحلت خود را داد .

نیز در آن شب مدهوش شد ، و چون به هوش آمد ، سوره (واقعه) و (انافتحنا) را خواند و فرمود :

(الحمد لله الذي صدقنا وعده واءورثنا الارض نتبوء من الجنه حيث نشاء فنعم اجرُ العاملين)

یعنی ، سپاس خداوند را که به وعده خود با ما وفا کرد و زمین را میراث ما قرار داد و در بهشت ، هر جا که بخواهیم ، اقامت می نماییم ، چه نیک است پاداش اهل عمل ؛ سپس در همان دم از دنیا رفت . (261)

آن حضرت ، در وقت رحلت ، فرزند عزیز خویش حضرت امام محمدباقر علیه السلام را به سینه چسبانید و این وصیت را که پدر در وقت شهادت به او کرده بود بیان فرمود که : زنهار ، بر کسی که یاوری به

غیر از خداوند ندارد ، ستم مکنید!

پس به روایت راوندی این کلمات را تکرار کرد تا از جهان درگذشت :

اللّٰهُم ارحمني فيّ انك كريم ، اللّٰهُم ارحمني فيّ انك رحيم . (262)

خدایا به من رحم کن که تو بزرگوار هستی ، خدایا به من رحم کن که تو مهربان هستی .

بعد از رحلت آن حضرت ، تمامی مردم بجز (سعید بن المسیب) بر جنازه آن حضرت حاضر شدند و آن حضرت را به بقیع برده و در نزد عم بزرگوار و مظلومش حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام دفن کردند .

روایت شده که چون جسم مبارك حضرت را برای غسل برهنه ساخته و روی مغتسل نهادند ، بر پشت مبارك ایشان ، از آن انبانیهای طعام و سایر چیزهایی که برای فقرا و ایتام به دوش کشیده بود اثرها دیدند که مانند زانوی شتر پینه بسته بود .

آن جناب را ناقه ای بود که 22 بار با آن به حج رفته ولی يك تازیانه بر وی نرده بود . بعد از دفن حضرت ، ناقه مزبور از حظیره خود بیرون آمد و نزدیک قبر آن جناب شتافت بی آنکه آن قبر را دیده باشد ، و سینه خود را بر آن قبر گذاشت و فریاد و ناله سرداد و اشک از دیدگان خود فرو ریخت . خبر به حضرت امام محمدباقر دادند ، تشریف آورد و به ناقه فرمود : ساکت شو و برگرد ، خدا برکت دهد . ناقه به جای خود برگشت و بعد از اندک زمانی باز به نزد

ص: 447

قبر آمد و شروع به ناله و اضطراب کرد و تا سه روز چنین بود تا هلاک شد . (263)

از اخبار معتبره که بر وجه عموم وارد شده ظاهر می شود که آن حضرت را به زهر شهید کردند . ابن بابویه و جمعی را اعتقاد آن است که ولید بن عبدالملک آن حضرت را زهر داده و بعضی هشام بن عبدالملک گفته اند . (264)

در مدت عمر شریف آن حضرت نیز اختلاف است و اکثراً 57 سال گفته اند . شیخ کلینی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت علی بن الحسین در وقت شهادت 75 سال داشت ، و شهادت آن حضرت در سال 95 واقع شده و بعد از امام حسین صلوات الله علیه 35 سال زندگانی کرد . (265)

اشعار ذیل ، که منسوب به امام سجاد علیه السلام می باشد ، بیانگر وضع بسیار سخت و جگر سوز مصائب شام است :

أقأذ ذلیلاً فی دمشق کاءنی

من الزنج عبداً غاب عنه نصیر

وجدی رسول الله فی کل موطن

و شیخی امیر المؤمنین وزیر

یعنی در شهر شام با خواری کشیده می شوم ، چندانکه گویی من برده ای از زنگبار هستم که مولایش از او غایب شده است .

و حال آنکه ، جدّ من رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خلق جهان ، و بزرگ فامیل من امیر مؤمنان علی وزیر رسول خدا صلی الله علیه و آله است . (266)

سروده شاعر اهل بیت : حبیب چایچیان (حسان)

بقیع

می لرزد از غیرت

ص: 448

زمین ، از قبرزین العابدین

چون گشته لرزان رکن دین ، از قبر زین العابدین

بی سقف و دیوار و در است ، مخروبه ای حزن آور است

شب مرغ شب نالد حزین ، از قبر زین العابدین

ماه و نجوم آسمان ، بی خواب و حیرانند از آن

گویا عزا دارد زمین ، از قبر زین العابدین

بی فرش و بی کاشانه است ، گنجینه ای ویرانه است

خیزد غبار غم ببین ، از قبر زین العابدین

همچون گلی بی باغبان ، یا بوستانی در خزان

خون است قلب ناظرین ، از قبر زین العابدین

شد روح پیغمبر حزین ، زهرا بود زار و غمین

محزون امیرالمؤمنین ، از قبر زین العابدین

آخر چه شد اسلام ما ، آن فرّ و جاه و نام ما

پیداست حال مسلمین ، از قبر زین العابدین

ریزم به رخسار اشک و خون ، آخر نریزم اشک چون ؟!

دارم (حسان) داغی چنین ، از قبر زین العابدین

بخش هشتم : دست انتقام حق !

دست انتقام حق !

بس تجربه کردیم در این دیر مکافات

با آل علی هر که در افتاد بر افتاد

امیر قطب الدین تیمور گورکانی ، که در کشورگشایی مانند اسکندر بود ، ممالک وسیع و گوناگون را تسخیر کرد و بر کفّار جزیه نهاد . وی

در سال 803 به شام رفت و در حدود حلب امرای شام با او مقاتله کرده ، مغلوب و مقهور شدند و سرداران به دست او افتاده مقید شدند و شهر حلب مفتوح شد . سپس از آنجا لشگر به دمشق کشید و امرای شام را مقتول ساخت و پادشاه مصر سلطان فرخ به مصر

ص: 449

گریخت . امیر تیمور به دمشق آمد و اکثر ولایت شام را غارت کرد و آنقدر غنیمت به دست لشگر وی افتاد که از ضبط آن عاجز آمدند و در همین سال فتح شام ، بغداد را نیز به سبب مخالفت قتل عام نمود .

اینک شما ای خواننده محترم ، این جریان را با دقت کامل بخوانید :

بعد از تسخیر شام ستم شامیان را گوشزد امیر تیمور کردند . آتش غیرت در کانون سینه اش زبانه کشید . بزرگان شام مطیع شده بودند . به او گوشزد شد که سلطان شام دختری در پس پرده دارد . امیر تیمور اسباب جشن آراست و شهر شام را آذین بست و آن دختر را خواستگاری نمود . چون اسباب و وسایل آراسته شد ، از هر طرف صلابی عیش در دادند و آن دختر را با مساطگان به حمام بردند و امیر پیشکار خود را طلبید و به وی فرمان داد : ناچه عریان بر در حمام فرستد و دختر را عریان در شهر بگرداند .

چون مردم شام از این قصه مطلع شدند ، بزرگ و کوچک گریبان دریده و به عرض امیر تیمور رساندند که این چه ظلم است روا می دارید ؟

امیر تیمور به حسرت نگاهی به ایشان نمود و فرمود : این چه غوغا و فغان و شیون است ؟ ! منظور من ظلم به کسی نیست ، گمان کردم قانون شما چنین است که دختر بزرگان را سر برهنه در بازار می گردانید ؟ ! شامیان گفتند : کدام بی دین چنین عملی را به ناموس يك مسلمان روا می دارد

ص: 450

امیر تیمور گریبان درید و اشك از دیده فرو بارید و گفت : ای نامسلمانان بی حیا و یزید پرستان پر جفا! اولاد کدام پادشاه نجیبتر از اولاد رسول خداست ؟ و کدام بزرگ عزیزتر از دختر فاطمه زهراست ، که ایشان را بر شترهای برهنه سوار کرده و در بازارها گردانید و نخلهایی را که جبرئیل آب داده بود از پا در آوردید ، و خیمه های آنان را سوزانید .

سپس گفت : ای طایفه بی حمیت ! با آنکه شما دیدید فرزندان احمد مختار را بناحق شهید کردند ، زمانی که دختران پیغمبر خدا را به این دیار آوردند ، بازارها را آذین بستید و به تماشای عترت پیغمبر آمدید . افسوس ! افسوس ! که آن روز در جهان نبودم تا آن بی ناموسان را قطع نسل کنم .

ای شامیان ، به خدا فراموش نمی کنم اهل بیت رسول خدا را هنگامی که چون عقدِ گهر ایشان را به يك ریسمان بسته مانند اسیران روم و فرنگ پیش یزید حرام زاده بردید . ای شامیان ، آن روز در مجلس یزید فرنگی به تعصّب آمد ، لعنت خدا بر آبا و اجداد شما باد که حمیت نکردید . شامیان از سخنان وی سر به زیر افکنده جوابی ندادند .

سپس گفت : ای گروه مرتد نامقبول و ای دشمنان خدا و رسول ! برهنگی و اسیری يك دختر شامی بر شما گران آمد ، آن وقت اینکه شما دختران فاطمه را در شام بگردانید بر پیغمبر گران نمی باشد ؟ ! پس به سر برهنگان و دلاوران

اشاره کرد که آن مردم را قتل عام کنند و شام را ویران کرد و به نیران فرستاد، و شهر شام کنونی در عهد سلاطین متاخرین آباد شد.
(267)

مدح و مصیبت حضرت رقیه سلام الله علیها

بود و در شهر شام از حسین دختری

آسیه فطرتی، فاطمه منظری

تالی مریمی، ثانی هاجری

عفت کردگار، عصمت اکبری

لب چو لعل بدخش، رخ عقیق یمن

او سه ساله ولی عقل چلساله داشت

با چهل ساله عقل روی چون لاله داشت

هاله برده ز رخ، رخ چو گل ژاله داشت

لاله روی او همچو مه هاله داشت

ژاله آری نکوست، بر گل نسترن

شد رقیه ز باب نام دلجوی او

نار طور کلیم، آتش روی او

همچو خیر النساء، خصلت و خوی او

کس ندیده است و چون چشم جادوی او

نرگسی در ختا، آهوپی در ختن

گرچه اندر نظر طفل بود و صغیر

گر چه می آمدی از لیش بوی شیر

لیک چون وی ندید چشم گردون پیر

دختری با کمال ، اختری بی نظیر

شوخ و شیرین کلام ، خوب و نیکو سخن

از نجوم زمین تا نجوم سما

دید در هجر او تربیت ماسوی

قره العین شاه ، نور چشم هدا

هم ز امرش روان ، هم ز حکمش بپا

عزم گردون پیر نظم دهر کهن

بر عموها مدام زینت دوش بود

عمّه ها را تمام زیب آغوش بود

خواهران را لبش چشمه نوش بود

خردیش را خرد حلقه در گوش بود

از ظهور ذکا ، وز وفور فتن

بس که نشو و نما با پدر کرده بود

روی دامان او ،

ص: 452

از و پرورده بود

بایش اندر سفر هممه آورده بود

پیش گفتار او ، بنده پرورده بود

از ازل شیخ و شاب تا ابد مرد و زن

دیده در کودکی ، سرد و گرم جهان

خورده بر ماه رخ سیلی ناکسان

کتف و کرده هدف ، بر سنان سنان

در خرابه چه جغد ساخته آشیان

یا چه یعقوب و در کنج بیت الحزن

از یتیمی فلک کار او ساخته

رنگ و رخساره را از عطش باخته

از فراق پدر گشته چون فاخته

بانگ کوکوی او ، شورش انداخته

در زمین و زمان از بلا و محن

داغ تبخاله را پای وی پایدار

طوق و درگردنش از رسن استوار

وز طپانچه بُدش ارغوانی عذار

گریه طوفان نوح ، ناله صوت هزار

نه قرارش بیجان ، نی توانش به تن

در خرابه سکون ساخته در کرب

شور این اءبی ؟ کار او روز و شب

شامگاهان به رنج ، روزها در تعب
ای عجب ای سپهر از تو ثمّ العجب
تا کجا دون نواز شرمی از خویشتن
قدری انصاف و کن آخر از هرزه گرد
عترت مصطفی وینقدر داغ و درد
شد زنانشان اسیر یا که شد کشته مرد
آخر این بیگناه طفل بیکس چه کرد
تا که شد مبتلا اینقدر در فتن
در خرابه شبی خفته و خواب دید
آفتابی به خواب رفت و مهتاب دید
آنچه از بهر وی بود و نایاب دید
یعنی اندر به خواب طلعت باب دید
جای در شاخ سرو کرده برگ سمن
شاهزاده به شه مدّتی راز داشت
با پدر او بهرراه دمساز داشت
ناگهانش ز خواب بخت بد باز

داشت

آن زمان با غمش چرخ و دمساز داشت

گشت و بیدار و ماند شکوه اش در دهن

در سراغ پدر کرد و آن مستمند

باز و چون عندلیب آه و افغان بلند

عرش را همچو فرش در تزلزل فکند

ساخت چون نی بلند ناله از بندوبند

جامه جان ز نو چاک و زد در بدن

زد در آن شب به شام برق آهش علم

سوخت بر حال خویش جان اهل حرم

باز اهل حرم ریخت از غم به هم

گشته هر یک ز هم چاره جو بهر غم

اُمّ کلثوم را زینب ممتحن

ناله وی رسید چون به گوش یزید

کرد بهرش روان راعس شاه شهید

آن یتیم غریب چون سر شاه دید

زد به سر دست غم وز دل آهی کشید

همچو صامت (268) پرید مرغ روحش ز تن

بخش نهم : دُرّ یتیم اهل بیت در شام

فصل اول : شجره خانوادگی حضرت رقیه علیها السلام

شجره خانوادگی

از مقامات معروف و مشهور در دمشق، مرقد حضرت رقیه دختر خردسال حضرت ابی عبدالله الحسین است، که در ششم صفر سال 61 هجری، در خرابه شام، از شدت سوز و گداز در فراق پدر، جان به جان آفرین سپرد.

فرزندان امام حسین علیه السلام

با ملا-حظه کتب و اقوال گوناگون، مجموع فرزندانی که به آن امام مظلوم نسبت داده شده هشت دختر است، که فاطمه کبری و فاطمه صغری و زبیده و زینب و سکینه و آن دختر که در خرابه وفات کرد (که بعضی نامش را زبیده و بعضی رقیه گفته اند) و ام کلثوم و صفیه باشند.

و سیزده پسر: اول علی اکبر، دوم علی اوسط، سوم علی اصغر، چهارم محمد، پنجم جعفر

ص: 454

، ششم قاسم ، هفتم عبدالله ، هشتم محسن ، نهم ابراهیم ، دهم حمزه ، یازدهم عمر ، دوازدهم زید ، و سیزدهم عمران بن الحسین علیه السلام .

زیاده بر این نیز نسبت داده اند که قولی بسیار ضعیف است .

مرحوم آیه الله حاج میرزا حبیب الله کاشانی (ره) پس از ذکر مطالب فوق می گوید : اعتقاد مؤلف آن است که بر تقدیر صحت ماءخذ ، این تعدد در اسم بوده نه در مسمی ، زیرا که آن حضرت به قلت اولاد معروف بوده است ، پس تواند بود که دو اسم یا زیادتر از اسامی مذکور ، برای يك تن باشد و نیز محتمل است که بعضی از اینها نبیره های آن بزرگوار باشند . چنانکه محتمل است که بعضی از آنها منسوبان او از بنی هاشم باشند . چه ، آن مظلوم ، پدر یتیمان و متکفل امر ایشان بود (269) آن دختری که در خرابه شام از دنیا رحلت فرموده و شاید اسم شریفش رقیه علیه السلام بوده و از صبا یای خود حضرت سیدالشهدا علیه السلام بوده چون مزاری که در خرابه شام است منسوب است به این مخدره و معروف است به مزار ست رقیه . (270)

تحقیق کوتاه درباره حضرت رقیه علیه السلام

کلمة رقیه ، در اصل از ارتقاء به معنی (صعود به طرف بالا و ترقی) است .

این نام قبل از اسلام نیز وجود داشته ، مثلاً نام یکی از دختران هاشم (جدّ دوم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) رقیه بوده است ، که عمه پدر رسول خدا رقیه می شود

ص: 455

نخستین کسی که در اسلام، این نام را داشت، یکی از دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله از حضرت خدیجه است .

پس از آن، یکی از دختران امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز رقیه نام داشت، که به همسری حضرت مسلم بن عقیل درآمد .

در میان دختران امامان دیگر نیز چند نفر این نام را داشتند، از جمله یکی از دختران امام حسن مجتبی (272) و دو نفر از دختران امام موسی کاظم که به رقیه و رقیه صغری خوانده می شدند .

اکثر محدثان دو دختر به نامهای سکینه و فاطمه برای امام حسین ذکر کرده اند؛ اما علامه ابن شهر آشوب، و محمدبن جریر طبری شیعی، سه دختر به نامهای سکینه، فاطمه و زینب را برای آن حضرت برشمرده اند .

در میان محدثان قدیم، تنها علی بن عیسی اربلی - صاحب کتاب کشف الغمّه (که این کتاب را در سال 687 هـ - ق تالیف کرده است) - به نقل از کمال الدین گفته است که امام حسین شش پسر و چهار دختر داشت؛ ولی او نیز هنگام شمارش دخترها، سه نفر به نامهای زینب، سکینه و فاطمه را نام می برد و از چهارمی ذکری به میان نمی آورد .

احتمال دارد که چهارمین دختر، همین رقیه بوده باشد .

علامه حائری در کتاب معالی السبطين می نویسد: بعضی مانند محمدبن طلحة شافعی و دیگران از علمای اهل تسنن و شیعه می نویسند : (امام حسین

دارای ده فرزند، شش پسر و چهار دختر بوده است).

سپس می نویسد: دختران او عبارتند از: سکینه، فاطمه صغری، فاطمه کبری، و رقیه علیهن السلام.

آنگاه در ادامه می افزاید: رقیه علیه السلام پنج سال یا هفت سال داشت و در شام وفات کرد. مادرش (شاه زنان) دختر یزدجرد بود (یعنی حضرت رقیه خواهر تری امام سجّاد بود). (273)

پاسخ به يك سؤال

می پرسند: آیا نبودن نام حضرت رقیه در میان فرزندان امام حسین علیه السلام در کتابها و متون قدیم - مانند: ارشاد مفید، اعلام الوری، کشف الغمّه و دلائل الامامه طبری - بر نبودن چنین دختری برای امام حسین علیه السلام دلالت ندارد؟

پاسخ: با توجه به مطالب زیر، پاسخ این سؤال روشن می شود:

1. در آن عصر، به دلیل اندک بودن امکانات نگارش از يك سو، تعدّد فرزندان امامان از سوی دیگر، و سانسور و اختناق حکومت بنی امیه که سیره نویسان را در کنترل خود داشتند از سوی سوم، و بالاخره عدم اهتمام به ضبط و ثبت همه امور و جزئیات تاریخ زندگی امامان موجب شده که بسیاری از ماجراهای زندگی آنان در پشت پرده خفا باقی بماند؛ بنابراین ذکر نکردن آنها دلیل بر نبود آنها نخواهد شد.

2. گاهی بر اثر همانام بودن، وجود نام رقیه در يك خاندان موجب اشتباه در تاریخ شده و همین مطلب، امر را بر تاریخ نویسان اندک آن عصر،

ص: 457

با امکانات محدودی که داشتند ، مشکل می نموده است .

3 . گاهی بعضی از دختران دو نام داشتند؛ مثلا طبق قرائنی که خاطر نشان می شود به احتمال قوی همین حضرت رقیه را فاطمه صغیره می خواندند ، و شاید همین موضوع ، باعث غفلت از نام اصلی او شده باشد .

4 . چنانکه قبلا ذکر شد و بعد از این نیز بیان می شود ، بعضی از علمای بزرگ از قدما ، از حضرت رقیه به عنوان دختر امام حسین یاد کرده اند و شهادت جانسوز او را در خرابه شام شرح داده اند . پس باید نتیجه گرفت که باید کتابها و دلایلی در دسترس آنها بوده باشد که بر اساس آن ، از حضرت رقیه سخن به میان آورده اند؛ کتابهایی که در دسترس دیگران نبوده است ، و در دسترس ما نیز نیست .

بنابراین ذکر نشدن نام حضرت رقیه در کتب حدیث قدیم هرگز دلیل نبودن چنین دختری برای امام حسین علیه السلام نخواهد بود ، چنانکه عدم ثبت بسیاری از جزئیات ماجرای عاشورا و حوادث کربلا و پس از کربلا در مورد اسیران ، در کتابهای مربوطه ، دلیل آن نمی شود که بیش از آنچه درباره کربلا و حوادث اسارت آن نوشته شده وجود نداشته است . (274)

پدر حضرت رقیه

پدر بزرگوار حضرت رقیه علیه السلام ، امام عظیم ، حسین بن علی معروفتر از آن است که نیاز به توصیف و معرفی داشته باشد .

مادر حضرت رقیه علیه السلام

مادر حضرت رقیه علیه السلام ، مطابق بعضی از نقلها ، (ام اسحاق) نام داشت که قبلا

ص: 458

همسر امام حسن علیه السلام بود، و آن حضرت در وصیت خود به برادرش امام حسین علیه السلام سفارش کرد که با ام اسحاق ازدواج و فضایل بسیاری را برای آن بانو بر شمرد. (275)

و به نقلی، مادر رقیه علیه السلام (ام جعفر قضاعیه) بوده است ولی دلیل مستندی در این باره، در دسترس نیست. (276)

شیخ مفید در کتاب ارشاد ام اسحاق بنت طلحه را مادر فاطمه بنت الحسین علیه السلام معرفی می کند. (277)

سن حضرت رقیه علیه السلام

سن مبارك حضرت رقیه علیه السلام هنگام شهادت، طبق پاره ای از روایتها سه سال، و مطابق پاره ای دیگر چهار سال بود. برخی نیز پنج سال و هفت سال نقل کرده اند.

در کتاب وقایع الشهور و الایام نوشته علامه بیرجندی آمده است که، دختر كوچك امام حسین علیه السلام در روز پنجم ماه صفر سال 61 وفات کرد، چنانکه همین مطلب در کتاب ریاض القدس نیز نقل شده است.

فصل دوم: رقیه علیه السلام در عاشورا

رقیه علیه السلام در عاشورا

در بعضی روایات آمده است: حضرت سکینه علیه السلام در روز عاشورا به خواهر سه ساله ای (که به احتمال قوی همان رقیه علیه السلام باشد) گفت: (بیا دامن پدر را بگیریم و نگذاریم برود کشته بشود).

امام حسین علیه السلام با شنیدن این سخن بسیار اشک ریخت و آنگاه رقیه علیه السلام صدا زد: (بابا! مانعت نمی شوم. صبر کن تا ترا ببینم) امام حسین علیه السلام او را در آغوش گرفت و لبهای خشکیده اش را بوسید. در این هنگام آن

نازدانه ندا در داد که :

العطش العطش ، فان الظما قد احرقني بابا بسيار تشنه ام ، شدت تشنگی جگرم را آتش زده است . امام حسين عليه السلام به او فرمود (کنار خیمه بنشین تا برای تو آب بیاورم) آنگاه امام حسين عليه السلام برخاست تا به سوی میدان برود ، باز هم رقيه دامن پدر را گرفت و با گریه گفت : يا ابه اين تمضی عنا ؟

بابا جان کجا می روی ؟ چرا از ما بریده ای ؟ امام عليه السلام يك بار ديگر او را در آغوش گرفت و آرام کرد و سپس با دلی پر خون از او جدا شد . (278)

آخرین دیدار امام حسين (ع) با حضرت رقيه (ع)

وداع امام حسين عليه السلام در روز عاشورا با اهل بیت عليه السلام صحنه ای بسیار جانسوز بود ، ولی آخرین صحنه دلخراش و جگر سوز ، وداع ایشان با دختری سه ساله بود که ذیلا می خوانید :

هلال بن نافع ، که از سربازان دشمن بود ، می گوید : من پیشاپیش صف ایستاده بودم . دیدم امام حسين عليه السلام ، پس از وداع با اهل بیت خود ، به سوی میدان می آید در این هنگام ناگاه چشمم به دخترکی افتاد که از خیمه بیرون آمد و با گامهای لرزان ، دوان دوان به دنبال امام حسين عليه السلام شتافت و خود را به آن حضرت رسانید . آنگاه دامن آن حضرت را گرفت و صدا زد :

يا ابه ! انظر الی فانی عطشان .

بابا جان ، به من بنگر ، من تشنه ام

ص: 460

نیدن این سخن کوتاه ولی جگر سوز از زبان کودکی تشنه کام، مثل آن بود که بر زخمهای دل داغدار امام حسین علیه السلام نمک پاشیده باشند. سخن او آنچنان امام حسین علیه السلام را منقلب ساخت که بی اختیار اشک از دیدگانش جاری شد. با چشمی اشکبار به آن دختر فرمود:

الله یسقیك فانه وکیلی. دخترم، می دانم تشنه هستی خدا ترا سیراب می کند، زیرا او وکیل و پناهگاه من است.

هلال می گوید: پرسیدم (این دخترک که بود و چه نسبتی با امام حسین علیه السلام داشت؟)

به من پاسخ دادند: او رقیه علیه السلام دختر سه ساله امام حسین علیه السلام است. (279)

به یاد لب تشنه پدر آب نخورد!

عصر عاشورا که دشمنان برای غارت به خیمه ها ریختند، در درون خیمه ها مجموعاً 23 کودک از اهل بیت علیه السلام را یافتند.

به عمر سعد گزارش دادند که این 23 کودک، بر اثر شدت تشنگی در خطر مرگ هستند.

عمر سعد اجازه داد به آنها آب بدهند. وقتی که نوبت به حضرت رقیه علیه السلام رسید آن حضرت ظرف آب را گرفت و دوان دوان به سوی قتلگاه حرکت کرد.

یکی از سپاهیان دشمن پرسید: کجا می روی؟ حضرت رقیه علیه السلام فرمود: (بابایم تشنه بود. می خواهم او را پیدا کنم و برایش آب ببرم)

او گفت: آب را خودت بخور. پدرت را با لب تشنه شهید کردند!

حضرت رقیه علیه السلام در حالیکه

گریه می کرد ، فرمود : (پس من هم آب نمی آشامم) (280)

کودکی دامان پاکش شعله آتش گرفت

گفت با مردی بکن خاموش دامان مرا

دامنش خاموش چون شد ، گفت با مرد عرب

کن تو سیراب از کرم این کام عطشان مرا

آب داد او را ولی گفتا نخواهم خورد آب

تشنه لب کشتند این مردم عزیزان مرا

نیز در کتاب مفاتیح الغیب ابن جوزی آمده است که ، صالح بن عبدالله می گوید : موقعی که خیمه ها را آتش زدند و اهل بیت علیه السلام رو به فرار نهادند ، دختری کوچک به نظرم آمد که گوشه جامه اش آتش گرفته ، سراسیمه می گریست و به اطراف می دوید و اشک می ریخت . مرا به حالت او رحم آمد . به نزد او تاختم تا آتش جامه اش را فرو نشانم . همین که صدای سم اسب مرا شنید اضطرابش بیشتر شد . گفتم : ای دختر ، قصد آزارت ندارم . بناچار با ترس ایستاد . از اسب پیاده شدم و آتش جامه اش را خاموش نمودم و او را دلداری دادم . یکمرتبه فرمود : ای مرد ، لبهایم از شدت عطش کبود شده ، یک جرعه آب به من بده . از شنیدن این کلام رقتی تمام به من دست داده ظرفی پر از آب به او دادم . آب را گرفت و آهی کشید و آهسته رو به راه نهاد . پرسیدم : عزم کجا داری ؟ فرمود : خواهر کوچکتری دارم که از من تشنه تر است . گفتم مترس ، زمان منع

ص: 462

آب گذشت ، شما بنوشید گفت : ای مرد سوالی دارم ، بابایم حسین علیه السلام تشنه بود ، آیا آبش دادند یا نه ! گفتم : ای دختر نه والله ، تا دم آخر می فرمود : (استقونی شربه من الما) می فرمود : يك شربت آب به من بدهید ، ولی کسی او را آبش نداد بلکه جوابش را هم ندادند .

وقتی که آن دختر این سخن را از من شنید ، آب را نیاشامید ، بعضی از بزرگان می گویند اسم او حضرت رقیه خاتون علیه السلام بوده است . (281)

کناره سجاده ، چشم به راه پدر بود

از کتاب سرور المومنین نقل شده است : حضرت رقیه علیه السلام هر بار هنگام نماز ، سجاده پدر را پهن می کرد ، و آن حضرت بر روی آن نماز می خواند . ظهر عاشورا نیز ، طبق عادت ، سجاده پدر را پهن کرد و به انتظار نشست . ولی پس از مدتی ، ناگهان دید شمر وارد خیمه شد .

رقیه علیه السلام به او گفت : آیا پدرم را ندیدی ؟ شمر بعد از آنکه آن کودک را در کنار سجاده ، چشم به راه پدر دید ، به غلام خود گفت : این دختر را بزن . غلام به این دستور عمل نکرد . شمر خود پیش آمد و چنان سیلی به صورت آن نازدانه زد که عرش خداوند به لرزه در آمد . (282) .

سیلی مزین به صورتش

ای خصم بدمنش ، مزین تازیانه ام

من از کنار کشته بابا نمی روم

من با علی اکبر و عباس آمده ام

از این دیار ، بیکس و

ص: 463

تنها نمی روم

تنها فتاده چنین در بیان و بی کفن

من سوی شام همره سرها نمی روم

سیلی مزن به صورتم ای شمر بی حیا

من بی علی اکبر و لیلا نمی روم (283)

قطره ای بودم که در بحر شهادت جا گرفتم

این شهامت را من از جانبازی بابا گرفتم

آن قدر از دوری بابا فغان و ناله کردم

تا در آغوشم سر بیریده بابا گرفتم

من یتیم صورتم از ضرب سیلی خویش ، آری

لا جرم این ارث را از جده ام زهرا علیه السلام گرفتم

می کشم بار شفاعت را به دوش خویش ، آری

این شجاعت را ز بابا ظهر عاشورا گرفتم . (284)

کنار پیکر خونین پدر ، در شب شام غریبان

در کتاب مبکی العیون آمده است : در شب شام غریبان ، حضرت زینب علیه السلام در زیر خیمه نیم سوخته ، اندکی خوابید . در عالم خواب مادرش حضرت فاطمه زهرا علیه السلام را دید . عرض کرد : مادر جان ، آیا از حال ما خبر داری ؟

حضرت فاطمه زهرا علیه السلام فرمود : تاب شنیدن ندارم . حضرت زینب علیه السلام عرض کرد : پس شکوه ام را به چه کسی بگویم ؟

حضرت فاطمه زهرا علیه السلام فرمود : (من خود هنگامی که سر از بدن فرزندم حسین علیه السلام جدا می کردند ، حاضر بودم . اکنون برخیز و رقیه علیه السلام را پیدا کن)

حضرت زینب علیه السلام برخاست . هر چه صدا زد ، حضرت رقیه علیه السلام را نیافت . با خواهرش ام کلثوم علیه السلام در حالیکه گریه می کردند و ناله سر

می دادند، از خیمه بیرون آمدند و به جستجو پرداختند، تا اینکه نزدیک قتلگاه صدای او را شنیدند. آمدند کنار بدنهای پاره پاره، دیدند رقیه علیه السلام خود را روی پیکر مطهر پدر افکنده، در حالیکه دستهایش را به سینه پدر چسبانیده است درد دل می کند.

حضرت زینب علیه السلام او را نوازش داد. در این وقت سکینه علیه السلام نیز آمد و با هم به خیمه بازگشتند. در مسیر راه، سکینه علیه السلام از رقیه علیه السلام پرسید: چگونه پیکر پدر را جستی؟ او پاسخ داد: آن قدر پدر پدر کردم که ناگاه صدای پدرم را شنیدم که فرمود: بیا اینجا، من در اینجا هستم. (285)

فصل سوم: رحلت

رحلت

محدث خبیر، مرحوم حاج شیخ عباس قمی (قدس سره) از کامل بهائی (ج 2 ص 179) نقل می کند که: زنان خاندان نبوت در حالت اسیری حال مردانی را که در کربلا شهید شده بودند بر پسران و دختران ایشان پوشیده می داشتند و هر کودکی را وعده می دادند که پدر تو به فلان سفر رفته است باز می آید، تا ایشان را به خانه یزید آوردند. دخترکی بود چهار ساله، شبی از خواب بیدار شد و گفت: پدر من حسین علیه السلام کجاست؟ این ساعت او را به خواب دیدم. سخت پریشان بود. زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و فغان از ایشان برخاست. یزید خفته بود، از خواب بیدار شد و از ماجرا سوال کرد

ص: 465

. خبر بردند که ماجرا چنین است . آن لعین در حال گفت : بروند سر پدر را بیاورند و در کنار او نهند . پس آن سر مقدس را بیاوردند و در کنار آن دختر چهار ساله نهادند . پرسید این چیست ؟ گفتند : سر پدر توست . آن دختر بترسید و فریاد بر آورد و رنجور شد و در آن چند روز جان به حق تسلیم کرد .

سپس محدث قمی (ره) می فرماید : بعضی این خبر را به وجه ابط نقل کرده اند و مضمونش را یکی از اعظام رحمه الله به نظم در آورده و من در این مقام به همان اشعار اکتفا می کنم . (286)

قال رحمه الله :

یکی نوغنچه ای از باغ زهرا

بجست از خواب نوشین بلبل آسا

به افغان از مژه خوناب می ریخت

نه خونابه ، که خون ناب می ریخت

بگفت : ای عمه بابایم کجا رفت ؟

بد این دم دربرم ، دیگر چرا رفت ؟

مرا بگرفته بود این دم در آغوش

همی مالید دستم بر سر و گوش

بناگه گشت غایب از بر من

بین سوز دل و چشم تر من

حجازی بانوان دل شکسته

به گرداگرد آن کودک نشسته

خرابه جایشان با آن ستمها

بهبانه ی طفلشان سربار غمها

ز آه و ناله و از بانگ و افغان

یزید از خواب بر پا شد ، هراسان

بگفتا کاین فغان و ناله از کیست

خروش و گریه و فریاد از چیست؟

بگفتش از ندیمان کای ستمگر

بود این ناله از آل

ص: 466

یکی کودک ز شاه سر بریده

در این ساعت پدر خواب دیده

کنون خواهد پدر از عمه خویش

و زین خواهش جگرها را کند ریش

چو این بشنید آن مردود یزدان

بگفتا چاره کار است آسان

سر بابش برید این دم به سویش

چو بیند سر بر آید آرزویش

همان طشت و همان سر ، قوم گمراه

بیاورند نزد لشگر آه

یکی سر پوش بد بر روی آن سر

نقاب آسا به روی مهر انور

به پیش روی کودک ، سر نهادند

ز نوب بر دل ، غم دیگر نهادند

به ناموس خدا آن کودک زار

بگفت : ای عمه دل ریش افگار

چه باشد زیر این مندیل ، مستور

که جز بابا ندارم هیچ منظور

بگفتش دختر سلطان والا

که آن کس را که خواهی ، هست اینجا

چو این بشنید خود برداشت سر پوش

چون جان بگرفت آن سر را در آغوش

بگفت : ای سرور و سالار اسلام

ز قتلت مر مراروز است چون شام

پدر ، بعد از تو محنتها کشیدم

بیابانها و صحراها دویدم

همی گفتند مان در کوفه و شام

که اینان خار چند از دین اسلام

مرا بعد از تو ای شاه یگانه

پرستاری نبد جز تازیانه

ز کعب نیزه و از ضرب سیلی

تم چون آسمان گشته است نیلی

بدان سر ، جمله آن جور و ستمها

بیابان گردی و درد و المها

بیان کرد و بگفت : ای شاه محشر

تو بر گو کی بریدت سر ز پیکر

مرا در خردسالی در بدر کرد

اسیر و دستگیر و بی پدر کرد

همی گفت و سر

شاهش در آغوش

به ناگه گشت از گفتار خاموش

پرید از این جهان و در جنان شد

در آغوش بتولش آشیان شد

خدیبو بانوان دریافت آن حال

که پر زد ز آشیان آن بی پر و بال

به بالینش نشست آن غم رسیده

به گرد او زنان داغدیده

فغان برداشتندی از دل تنگ

به آه و ناله گشتندی هماهنگ

از این غم شد به آل الله اطهار

دوباره کربلا از نو نمودار

بعضی گفته اند و شاید اتفاق افتاده باشد که در شب دفن آن دختر مظلومه اهل بیت اطهار علیه السلام، جناب ام کلثوم علیه السلام را دیدند که قرار و آرام ندارد و با ناله و ندبه به دور خرابه می گردد و هر چه تسلی می دهند آرام نمی یابد. از علت این بیقراری پرسیدند، گفت: شب گذشته این مظلومه در سینه من بود، چون بیدار شدم دیدم که به شدت گریه می کند و آرام نمی گیرد، از سببش پرسیدم، گفت: عمه جان، آیا در این شهر مانند من کسی یتیم و اسیر و دربدر می باشد؟ عمه جان، مگر اینها ما را مسلمان نمی دانند، به چه جهت آب و نان را از ما مضایقه می نمایند و طعام به ما یتیمان نمی دهند؟ این مصیبت مرا به گریه آورده و طاقت خوابیدن ندارم.

بپیچ ای قلم قصه شهر شام

که شد صبح عالم ز غصه چو شام

تو شیخا نمودی قیامت پدید

به مردم عیان گشته یوم الوعید

ز فرط بکا بر حسین شهید

ستاره درخشان شام پدر را در خواب می بیند

صاحب (مصباح الحرمین) (288) می نویسد: طفل سه ساله امام حسین علیه السلام شبی از شبها پدر را در عالم رویا دید و از دیدارش شاد گردید و در ظل مرحمتش آرمید و فلک ستیزه جو، این وع استراحت را برای آن صغیره نتوانست ببیند. چون آن محترمه از خواب بیدار شد پدر خود را ندید. شروع به گریه کردن کرد. هر چه اهل بیت علیه السلام او را تسلی دادند آرام نشد. سبب گریه از او پرسیدند، آن مظلومه در جواب گفت: این ابی ابی ابی بوالدی و قره عینی یعنی کجاست پدر من، بیاورید پدر مرا و نور چشم مرا. پس آن مصیبت زدگان دانستند که آن یتیم پدر را در خواب دیده است، هر چند تسلی دادند آرام نشد. خود اهل بیت نیز منتظر بهانه برای گریه بودند، لذا گریه سکوت شب را شکست. همه با آن صغیره هماواز شده مشغول گریه و زاری و ناله شدند. پس موهای خود را پریشان نموده و سیلی بر صورتها می زدند و خاک خرابه را بر سر خود می ریختند، و صدای گریه ایشان چنان بلند گردید که به گوش یزید پلید کافر رسید.

به روایتی دیگر، طاهر بن عبدالله دمشقی گوید: من ندیم آن لعین بودم و اکثر شبها برای او صحبت می کردم و او را مشغول می نمودم. شبی نزد آن ملعون بودم و قدری هم از شب گذشته بود، پس به

من گفت: ای طاهر! امشب وحشت بر من غالب است و قلبم در تپش افتاده و دلم از غصه و حزن پر شده، بسیار اندوه و غصه دارم که حالت نشستن و صحبت کردن ندارم. بیا سر من را در دامن گیر و از افعال ناشایسته و گذشت من صحبت من و طاهر گوید: من سر نحس او را در دامن گرفتم. آن لعین به خواب رفت، و سر نورانی سیدالشهدا علیه السلام در آن وقت در طشت طلا در مقابل ما بود. چون ساعتی گذشت دیدم که ناگهان پردگیان حرم محترم امام حسین علیه السلام از خرابه بلند شد. آن لعین در خواب و من در اندوه بودم، که آیا چه ظلم و ستم بود که یزید بدماب به اولاد بوترا ب نمود؟

به طرف طشت نظر کرده دیدم که از چشمهای امام حسین علیه السلام اشک جاری شده است، تعجب کردم، پس دیدم آن سر انور به قدر چهار ذراع گویا بلند شد و لبهای مبارکش به حرکت آمده و آواز اندوهناک و ضعیفی از آن دهان معجز بیان بلند گردید که می گفت: (اللهم هولاء اولادنا و اکبادنا و هولاء اصحابنا) یعنی خداوندان، اینان اولاد و جگر گوشه من هستند و اینها اصحاب منند

طاهر گوید: چون این حال را از آن حضرت مشاهده کردم وحشت و دهشت بر من غلبه کرد. شروع به گریه کردن کردم. به بالای عمارت یزید آمدم که خرابه در پشت آن عمارت بود، خیال می کردم شاید

یکی از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله فوت شده ، که مرگ او باعث این همه ناله و ندبه شده است . وقتی بالای قصر رسیدم دیدم تمامی اهل بیت اطهار علیه السلام طفل صغیری را در میان گرفته اند و آن دختر ، خاک بر سر می ریزد و با ناله و فغان می گوید :

(یا عمتی و یا اخت ابی این ابی این ابی) . یعنی : ای عمه ، وای خواهر پدر بزرگوار من ، کجاست پدر من ، کجاست پدر من ؟

آنها را صدا زدم و از ایشان پرسیدم که چه پیش آمده که باعث این همه ناله و گریه شده است ؟ گفتند : ای مرد ، طفل صغیر سیدالشهدا علیه السلام پدرش را در خواب دیده ، و اینک بیدار شده و از ما پدر خود را می خواهد ، هر چه به وی تسلی می دهیم آرام نمی گیرد .

طاهر گوید : بعد از مشاهده این احوال دردناک ، پیش یزید برگشتم . دیدم آن بدبخت بیدار شده به طرف آن سر ، سر حسین بن علی علیه السلام نگاه می کند ، و از کثرت وحشت و دهشت و خوف و خشیت ، مانند برگ بید بر خود می لرزد . در آن اثنا سر اطهر آن مولا به طرف یزید متوجه شده فرمود : ای پسر معاویه ، من در حق تو چه بدی کرده بودم که تو با من این ستم و ظلم نمودی و اهل بیتم را در خرابه جا دادی ؟

(ثم)

ص: 471

توجه الراس الشريف الى الله الخبير اللطيف وقال : اللهم انتقم منه بما عامل بي و ظلمني و اهلي (و سيعلم الذين ظلموا اي منقلب
ينقلبون)

يعنى سر مبارك شريف آن حضرت به سوى خداوند خبير و لطيف توجه نموده و گفت : خداوندا ، از يزید به كيفر رفتاری كه با من کرده و
به من و اهل بيت من ظلم نموده انتقام بگير .

وقتی يزید اين را شنيد بدنش به لرزه در آمد و نزديك بود كه بندهايش از يكدیگر بگسلد .

پس از من سبب گريه اهل بيت عليه السلام را پرسيد و سر آن حضرت را به خرابه نزد آن صغيره فرستاد و گفت : سر را نزد آن صغيره
بگذاريد ، باشد كه با دیدن آن تسلی يابد . ملازمان يزید سر حضرت سيدالشهدا عليه السلام را برداشته به در خرابه آمدند . چون اهل بيت
دانستند كه سر امام حسين عليه السلام را آورده اند ، تماما به استقبال آن سر شتافتند و سر امام حسين عليه السلام را از ايشان گرفته و اساس
ماتم را از سر گرفتند ، بويژه زينب كبرى عليه السلام كه پروانه وار به دور آن شمع محفل نبوت می گردید . پس چون نظر آن صغيره بر سر
مبارك افتاد پرسيد : (ما هذا الراس ؟) اين سر كيست ؟ گفتند : (هذا رأس ابيك) اين ، سر مبارك پدر توست . پس آن مظلومه آن سر
مبارك را از طشت برداشت و در برگرفت و شروع به گريستن نمود و گفت : پدر جان ،

ص: 472

کاش من فدای تو می شدم، کاش قبل از امروز کور و نابینا بودم، و کاش می مردم و در زیر خاک می بودم و نمی دیدم محاسن مبارك توبه خون خضاب شده است. پس این مظلومه دهان خود را بر دهان پدر بزرگوار خود گذاشت و آن قدر گریست که بیهوش شد.

چون اهل بیت علیه السلام آن صغیره را حرکت دادند، دیدند که روح مقدسش از دنیا مفارقت کرده و در آشیان قدس در کناره جده اش فاطمه زهرا علیه السلام آرمیده است.

چون آن بی کسان این وضع را دیدند، صدا به گریه و زاری بلند کردند، و عزای غم و زاری را تجدید نمودند

آن دختری که در خرابه شام از دنیا رحلت فرموده و شاید اسم شریفش رقیه علیه السلام بوده، و از صبایای خود حضرت سیدالشهدا علیه السلام بوده چون مزاری که در خرابه شام است منسوب به این مخدره و معروف به مزارست رقیه علیه السلام است. (289)

دختر حضرت سیدالشهدا علیه السلام و وفات او در خرابه شام و مکالماتش با حضرت زینب علیه السلام و رحلت او و غسل دادن زینب و ام کلثوم علیه السلام او را و آن کلمات و اخبار که از آن صغیره نوشته اند، که سنگ را آب و مرغ و ماهی را کباب می کند و معلوم است حالت حضرت زینب علیه السلام چه خواهد بود. نوشته اند آن دختر سه ساله بود بعضی نامش را زینب و بعضی رقیه علیه السلام و بعضی سکینه

علیه السلام دانسته اند .

و عده ای نوشته اند به دستور یزید ، عمارتی ساختند و واقعه روز عاشورا و حال شهدا و اسیری اسرا را در آنجا نقش کردند و اهل بیت علیہ السلام را به آنجا وارد کردند ، و اگر این خبر مقرون به صدق باشد حالت اهل بیت علیہ السلام و محنت ایشان را در مشاهدات این عمارات جز حضرت احدیت نخواهد دانست . (290)

زبان حال زینب کبری

از دست من گرفته خرابه رقیه را

من بی رقیه سوی عزیزیان نمی روم

دارم خجالت از پدر تا جدار او

بی طوطی عزیز غزلخوان نمی روم

همره نباشدم من دلخون رقیه را

بی همسفر رقیه گریان نمی روم

جان داد در خرابه ز بس ریخت اشک غم

با دست خالی سوی شهیدان نمی روم

شعر از ناشناس

پس آن دختر سید مختار ، و نبیره ولی کردگار ، در آن خرابه بی چراغ در شب تاریک بر روی خاک و ریگ بماند . علی الصبح به اذن یزید لعنه الله علیه ، آن غریبه را در خرابه دفن کردند .

من منتظر در کنج ویران تا که گویند

باب رقیه ناگهان وارد ز در شد

شمع وجود اندر خرابه جلوه گر شد

در پرتوش پروانه ای بی بال و پر شد

صبح امید کودکی گردید طالع

شام غریبانش در آن ساعت سحر شد

آتش گرفت از عشق طفل بینوایی

خاکستر او سر مه اهل نظر شد

جز جان نداشت از بهر مهمان عزیزش

آن هم فدای مقدم راس پدر شد

می گفت: ای بابا بیا، روزم سیاه است

جان پدر، طولانی

ص: 474

آخر این سفر شد

من منتظر در کنج ویران تا که گویند

باب رقیه ناگهان وارد ز در شد

بابا بیا جان رقیه بر لب آمد

از ضرب سیلی دیگر از خود بیخبر شد

بابا بیا از کعب نی پا تا به سر شد

نیلی تمام پیکرم پا تا به سر شد

بابا ندارم گوشه ویران غذایی

بابا غذای دخترت خون جگر شد

پرپر شد آن گل پیش چشم باغبانش

روحش به پیش زینب از پیکر بدر شد

بلبل کنار گل کجا خوابیده هرگز

یا از کنار گل کجای جای دگر شد؟

دردانه شه شد (رضائی) پیش بابا

در ماتم او عالمی زیر و زبر شد

پرچم اسیری

مجنون صفت به دشت و بیابان دویده ام

اکنون به کوی عشق تو جانا رسیده ام

در راه عشق تو شده پایم پر آبله

از بس که روی خار مگیلان دویده ام

تنها نشد ز داغ تو موی سرم سفید
همچون هلال از غم عشقت خمیده ام
دیوانه وار بر سر کویت گر آمدم
منعم مکن که داغ روی داغ دیده ام
من پرچم اسیرم و ، بار غم تو را
از کوفه تا به شام به دوشم کشیده ام
عمرم تمام گشته عزیزم در این سفر
دست از حیات خویش حسینم بریده ام
بس ظلمها که شد به من از خولی و سنان
بس طعنه ها ز مردم نادان شنیده ام
گاهی چو بلبل از غم عشق تو در نوا
گاهی چو جغد گوشه ویران خزیده ام
دیدم به پای تخت یزید از جفای او
چون غنچه ، پیرهن به تن خود دریده ام

گنج تو

ص: 475

را به گوشه ویران گذاشتم

چون اشك او فتاد رقيه ز دیده ام

می گفت و می گریست (رضایی) ز سوز دل

اشکم به خاک پای شهیدان چکیده ام

طفل یتیم

مگر طفل یتیمی می کند یاد از پدر امشب

که خواب از شوق در چشمش نیاید تا سحر امشب

پناه آورده در ویرانه امشب طایر قدسی

که از بی آشنایی سر کشد در زیر پر امشب

چه شد ماه بنی هاشم ، چه شد اکبر ، چه شد قاسم ؟

سکینه بی پدر گردید و لیلا بی پسر امشب

شهیدان راه فتاده در میان خاک و خون بینی

یتیمان را میان خیمه زار و خونجگر امشب

به روز قتل شه گر آیه (و اللیل) شد پیدا

ز سر شد آیه (و الشمس) هر سو جلوه گر امشب

نگاهی ای امیر کاروان سوی اسیران کن

که خواهر بی برادر می رود سوی سفر امشب

(رسا) را از در احسان مران ای خسرو خوبان

نثار خاک راهت جان کند با چشم تر امشب

سخن گفتن سر بریده امام حسین علیه السلام

آیه الله العظمی میرزا حبیب الله شریف کاشانی (متوفاتی 1340 هجری قمری) می نویسد :

یکی از زنان شام سنگی برداشت و به سر مقدس امام حسین علیه السلام زد و حضرت از بالای نیزه فرمود : اناالمظلوم . (291)

نیز نقل می کند : حضرت زینب کبری علیه السلام توجه به سر برادر نمود ، حضرت به وی فرمود :

یا اختاه اصبری فان الله معنا . یعنی خواهر جان ، صبر کن که خدا با ماست . (292)

در سر الاسرار نوشته حاج شیخ عبدالکریم (ص)

ص: 476

(306)، و نیز منهاج الدموع ص 385 و کتاب عوالم (ص 169) آمده است که منہال گفت :

سوگند به پرودگار ، دیدم سر امام حسین علیہ السلام در شہر شام بالای نیزہ مکرر می فرمود : لاحول و لاه قوہ الا باللہ (293)

سر امام حسین علیہ السلام با دخترش رقیہ سخن می گوید

در کتاب بحر الغرائب ، جلد 2 ، قریب به این مضامین می نویسد : حارث کہ یکی از لشگریان یزید بود گفت : یزید دستور داد سه روز اہل بیت علیہ السلام را در دم دروازہ شام نگاہ بدارند تا چراغانی شہر شام کامل شود . حارث می گوید : شب اول من بہ شکل خواب بودم ، دیدم دختری کوچک بلند و نگاہی کرد . دید لشگر از خستگی راہ خوابیدہ اند و کسی بیدار نیست ، اما فوراً از ترسش بازنشست و باز بلند شد و چند قدم آمد بہ طرف سر امام حسین علیہ السلام کہ بر درختی کہ نزدیک خرابہ دم دروازہ شام آویزان بود . آری ، بہ طرف آن درخت و سر مقدس آمد و از ترس برگشت ، تا چند مرتبہ . آخر الامر زیر درخت ایستاد و بہ سر مقدس امام حسین علیہ السلام پایین آمد و در مقابل نازدانه قرار گرفت و رقیہ سلام اللہ علیہا گفت : السلام علیک یا ابتاہ و امصیبتاہ بعد فراقک و اغربتاہ بعد شہادتک

بعد دیدم سر مقدس با زبان فصیح فرمود : ای دختر من ، مصیبت تو و رجز و تازیانہ و روی خار مغیلان دویدن تو تمام شد ، و اسیریت بہ پایان رسید . ای نور دیدہ ،

ص: 477

چند شب دیگر به نزد ما خواهی آمد آنچه بر شما وارد شده صبر کن که جز او مزد او شفاعت را در بردارد . حارث می گوید : من خانه ام نزدیک خرابه شام بود ، از اینکه حضرت به او فرموده بود نزد ما خواهی آمد منتظر بودم کی از دنیا می رود ، تا يك شبی شنیدم صدای ناله و فریاد از میان خرابه بلند است ، پرسیدم چه خبر است ؟ گفتند : حضرت رقيه عليه السلام از دنیا رفته است . (294)

نیز حجت الاسلام صدر الدین قزوینی در جلد دوم کتاب شریف ثمرات الحیوه ، به سند خود آورده است : حضرت رقيه عليه السلام لب خود را بر لب پدرش امام حسین علیه السلام نهاد و آن حضرت فرمود : الی ، الی ، هلمی فانا لك بالانتظار . یعنی ای نور دیده بیا بیا به سوی من ، که من چشم به راه تو می باشم ، و در اینجا بود که دیدند حضرت رقيه عليه السلام از دنیا رفت . (295)

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

روز فراق عمه به سر آمده

نخل امید عمه به بر آمده

طایر اقبال ز در آمده

باب من عمه ز سفر آمده

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

پشت سر باب شدم رهسپر

پای پیاده ، من خونین جگر

تا بکشد دست نوازش به سر

آمده دنبال من اینک ، به سر

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

عمه نیارم دل بابا به درد

اشك

نریزم ، مشکم آه سرد

بیند اگر حال من از روی زرد

خصم ، نگویم به من عمه چه کرد

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

عمه زند طعنه خرابه ، به طور

خیزد ازین سر بنگر موج نور

چشم بد از محفل ما عمه دور

عمه خرابه شدم بزم حضور

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

قطره اشك عمه چو دریا شده

غنچه غم عمه شکوفا شده

بزم وصال عمه مهیا شده

وه که چه تعبیر ز رویا شده

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

گوشم اگر پاره شد ای عمه جان

عمه ، به بابا ندهم من نشان

پرسد اگر عمه ز معجز ، چه سان

گو بکنم درد دل خود بیان ؟

عمه بیا عقده دل وا شده

عمه بیا گمشده پیدا شده

عمه ، به بابا شده ام میزبان

آمده بابا بر من میهمان

نیست به کف تحفه بجز نقد جان

تا بکنم پیشکش اش عمه جان

عمه بیا عقده دل وا شده

عمه بیا گمشده پیدا شده

بس که دویدم ز پی قافله

پای من عمه شده پر آبله

عمه ، به بابا نکنم من گله

کامدم این ره همه بی راحله

عمه بیا عقده دل وا شده

عمه بیا گمشده پیدا شده

بود مرا عمه به دل آرزو

تا غم دل شرح دهم مو به مو

ریخته من عمه ، شکسته سبو

باز نگردد دگر آبم به جو

عمه بیا عقده دل وا شده

عمه بیا گمشده پیدا شده

کرد تهی دل چو غزال حرم

لب ز سخن بست غزل

ص: 479

خوان غم

دست قضا نقش دگر زد رقم

شام ، به شومی ، شد از آن متهم

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

جان خود او در ره جانان بداد

خود به سوئی ، سر سوی دیگر فتاد

آه کشید عمه - چو دید - از نهاد

گنج خود او کنج خرابه نهاد

عمه بیا عقده دل واشده

عمه بیا گمشده پیدا شده

خرابه شام ، زندان اهل بیت سیدالشهدا علیه السلام

در روایت مرحوم صدوق (ره) از آن خرابه ، تعبیر به محبس (زندان و بازداشتگاه) شده است ، زیرا آنها در آنجا محصور بودند و اجازه نداشتند به جای دیگر بروند . وی می نویسد :

ان یزید امر بنسا الحسین علیه السلام فحبس مع علی بن الحسین فی محبس لایکنهم من حر و لافر ، حتی تقشرت وجوهن همانا یزید دستور داد که اهل بیت امام حسین علیه السلام را همراه امام سجاد علیه السلام در محلی حبس کردند . آنها در آنجا نه از گرما در امان بودند و نه از سرما ، تا آنکه بر اثر آن صورتهایشان پوست انداخت . (296)

معروف این است که حضرت رقیه علیه السلام در همین خانه یا بازداشتگاه به شهادت رسیده است . در مورد مدت توقف اهل بیت علیه السلام در خرابه ، به اختلاف نقل شده ، به طوری که نمی توان برای آن تعیین وقت کرد . هرگاه ورود اهل بیت علیه السلام به شام را طبق گفته مورخان ، آغاز ماه صفر بدانیم و شهادت حضرت رقیه علیه السلام را در پنجم آن ، نتیجه می گیریم که حضرت رقیه

علیه السلام خود چهار روز در آن خرابه سر برده است . همچنین در مورد دشواری وضع خرابه ، غیر از آنچه گفته شد ، مطالب دیگری نیز نقل شده است . از جمله اینکه ، دیوار آن خرابه کج شده و در حال خراب شدن بود .

نیز امام سجاد علیه السلام فرمود : هنگامی که ما را به خرابه شام قرار دادند ، در آنجا انواع رنجها را بر ما روا داشتند . روزی دیدم عمه ام ، حضرت زینب علیه السلام دیگی بر روی آتش نهاده است ، گفتم : عمه جان این دیگ چیست ؟ فرمود : کودکان گرسنه اند ، خواستم به آنها وانمود نمایم که برایشان غذا می پزم و بدین وسیله آنان را خاموش سازم .

نیز نقل شده است : آنها مکرر آب و نان از حضرت زینب علیه السلام طلب می کردند ، حتی بعضی از زنان شام ترحم کرده برای آنها آب غذا می آوردند . (297)

به این ترتیب می بینم حضرت زینب علیه السلام افزون بر آن همه داغ و رنج اسارت ، در چنین مکانی جای نداشت و سرانجام نیز غریبانه با شهادت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام رو برو شد .

اشکی بر تربت رقیه

من رقیه دختر ناکام شاه کربلایم

بلبل شیرین زبان گلشن آل عبایم

میوه باغ رسولم ، پاره قلب بتولم

دست پرورد حسینم ، نور چشم مصطفایم

کعبه صاحبدلانم ، قبله اهل نیازم

مستمندان را پناهم ، دردمندان را دوایم

من یتیمم ، من اسیرم ، کودکی شوریده حالم

طایری بشکسته بالم ، رهروی آزاده پایم

زهره ایوان عصمت

، میوه بستان رحمت

منبع فیض و عنایت ، مطلع نور خدایم

گلبنی از شاخسار قدس و تقوی و فضیلت

کوکبی از آسمان عفت و شرم و حیایم

شعله بر دامان خاک افکنده آه آتشینم

لرزه بر ارکان عرش افتاده از شور و نوایم

گرچه در این شام ویران گشته ام چون گنج پنهان

دستگیر مردم افتاده پای بینوایم

من گلابم بوی گل جوید از من ز آنکه آید

بوی دلجوی حسین از خاک پاک با صفایم

ای (رسا) از آستانش هر چه خواهی آرزو کن

عاجز از اوصاف این گل مانده طبع نارسایم

گفتگوی زن غسله با زینب کبری علیه السلام

در نقل دیگر آمده است : هنگامی که زن غسله ، بدن حضرت رقیه علیه السلام را غسل می داد ، ناگاه دست از غسل کشید و گفت :

(سرپرست این اسیران کیست ؟)

حضرت زینب علیه السلام فرمود : چه می خواهی ؟

غساله گفت : این دخترک به چه بیماری مبتلا بوده که بدنش کبود است ؟

حضرت زینب علیه السلام در پاسخ فرمود : (ای زن ، او بیمار نبود ، این کبودیها آثار تازیانه ها و ضربه های دشمنان است) (298)

زبان حال حضرت زینب علیه السلام به زن غسل دهنده چنین بود :

بیا تو ای زن غسله از طریق وفا

به این صغیره بده غسل از برای خدا

نگر که از چه رخ او چو کهربا باشد

ز داغ تشنگی دشت کربلا باشد

نگر که زخم به پایش برون بود از حد

به روی خار مگیلان دویده او بی حد

طبق بعضی روایات ، بعد از رحلت حضرت رقیه علیه

ص: 482

السلام یزید دستور داد چراغ و تخته غسل را ببرند ، و او را با همان پیراهن کهنه اش کفن کنند .

زنان شام ازدحام کردند و در حالیکه سیاه پوش شده بودند برای بدرقه اهل بیت علیه السلام از خانه ها بیرون آمدند . صدای ناله و گریه آنها از هر سو شنیده می شد و با کمال شرمندگی با اهل بیت علیه السلام وداع نمودند ، و با کاروان اهل بیت علیه السلام پیدا بود ، مردم شام گریه می کردند . (299)

زینب کبری علیه السلام از این فرصت استفاده های بسیار کرد . از جمله اینکه هنگام وداع ، ناگاه سر از هودج بیرون آورد و خطاب به مردم شام فرمود :

(ای اهل شام ، از ما در این خرابه امانتی مانده است ، جان شما و جان این امانت . هرگاه کنار قبرش بروید (او در این دیار غریب است) آبی بر سر مزارش بپاشید و چراغی در کنار قبرش روشن کنید) (300)

رفتیم و ماند نزد شما یادگار ما

جان شما و دخترک گل‌عذار ما

رفتیم و ماند خاطره ای سخت جانگداز

ز این شهر پر بلا ، به دل داغدار ما

ما با رقیه آمده اکنون که می رویم

دیگر رقیه ای نبود در کنار ما

برای حضرت رقیه علیه السلام کفن آورده ام

مداح اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آقای حاج اسدالله سلیمانی نقل کردند :

از مرحوم حسن ذوالفقاری مداح تهرانی و از شاعر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آقای حاج غلامرضا سازگار نقل شده است که گفت : از کسی شنیدم این قضیه را

نقل کرده است که ، برای زیارت حضرت رقیه علیه السلام به شام رفته بودم و يك روز در حرم مطهر ایستاده و مشغول زیارت خواندن مجذوب خود كرد . دیدم می خواهد يك تکه پارچه سفید را روی ضریح بیندازد ولی نمی تواند . جلورفتیم و گفتم : دختر جان ، چه می خواهی بکنی ؟ لبش را گشود ، دیدم آذری زبان است ، با پدر و مادرش آمده است . گفتم : همه برای حضرت رقیه علیه السلام اسباب بازی می آورند ، تو چرا پارچه آورده ای ؟

گفت : پدر و مادرم - و آنها را نشان داد - به من گفتند حضرت رقیه علیه السلام کفن ندارد ، من برای او کفن آورده ام

کنج خرابه شد قفسم ای گل عزیز

نی آب خوردم و نه کسی داد دانه ام

بال و پرم ز سنگ حوادث شکسته شد

از بس که شمر شوم زده تازیانه ام

نیلی ز ضرب سیلی شمر است صورتم

جای طناب بسته به بازو نشانه ام

بابا رقیه را خرابه گذاشتم

باشم خجل ز روی تو باب یگانه ام

جان داد در خرابه بی سقف دختری

آن کودک یتیم تو آن نازدانه ام

گاهی به روی خوار مگیلان دویده ام

گاهی زدند کعب سنان را به شانه ام

گاهی بهانه تو گرفتم پدر به شام

آتش گرفت عمه ام از این بهانه ام

دیدم کجا کشاند فلك عاقبت مرا

با من چه ها نکرد پدر جان زمانه ام

آتش به کاخ زاده سفیان زدم پدر

با ناله سحر گه و آه شبانه ام

ص: 484

ی گفت صبح و شام (رضائی) ز جان و دل

تا زنده ام غلام همین آستانه ام

آدم بینم آیا زخمهای پایت خوب شده است یا نه ؟

جناب حجه الاسلام و المسلمین سید عسکر حیدری از طلاب حوزه علمیه زینبیه شام (301) نقل کردند :

در سال 1356 شمسی بعد از نماز کنار ضریح با صفای حضرت رقیه علیه السلام منظره عجیبی دیدم .

پیر مردی ترك از اهالی تبریز را دیدم که به ضریح مطهر چسبیده و هی فریاد می زند و گریه می کند . مردم هم که این منظره را می دیدند گریه می کردند . يك غوغایی به وجود آمده بود .

پیرمرد با زبان ترکی با دختر امام حسین علیه السلام صحبت می کرد و اشک می ریخت . چون من ترکی بلد نبودم به کسی که زبان ترکی بلد بود گفتم این مرد چه می گوید ؟ گفت او می گوید : رقیه جان ، مدتهاست اسم نوشته ام و چند سال است که آرزو می کردم به شام بیایم . تقاضای من این نیست که بچه ام را شفا بدهی یا وضع دنیوی و مادیم خوب شود یا در قیامت دستم را بگیری . نه ، نه ، برای هیچ کدام نیامده ام . تنها آمده ام بینم حالت چه طور است ؟ بدنت خوب شده یا نه ؟ آیا آبله پاهایت خوب شده ؟ قلبت خوب شده ؟ برویم ایران ، به تبریز برویم تا آنجا صحن شما را طلا کنم ، جان خود را به شما فدا کنم . اینها را می گفت و گریه می کرد و متوسل بود .

ص: 485

ه خودم گفتم کاش این عقیده و اخلاص را من می داشتم .

چه خوابی ای خدا بود ؟ نوای نینوا بود

فرشته بهشتم ، ترا کجا بهشتم

چه بود سر نوشتم به خون دل نوشتم

بخواب جاودانه رقیه ام رقیه

به دامنم مکانت گرفته گرد جانت

تمام همرهانت به نقطه دهانت

نگاهها نشانه ، رقیه ام ، رقیه

پدر مگر کجا بودی ؟ به درد آشنا بود

چه خوابی ای خدا بود ؟ نوای نینوا بود

گرفته ای بهانه ، رقیه ام ، رقیه

ز جمع ما گسستی ، دل همه شکستی

از این قفس برستی ، بر آن چمن نشستی

به خواندن ترانه ، رقیه ام ، رقیه

رقیه اسیرم ، بپا شو ای صغیرم

به دامنم بگیرم ، به پیش تو بمیرم

کجا شدی روانه رقیه ام ، رقیه

بین قد کمانم ، بر آسمان فغانم

بسوخت استخوانم ، نبود این گمانم

ز گردش زمانه ، رقیه ام ، رقیه

دل حرم کباب است ، به نغمه رباب است

بگویمش ثواب است رقیه ام به خواب است

پا شوی تو یا نه؟ رقیه ام، رقیه

چوبی پدر شدی تو نه در بدر شدی تو

نه خون جگر شدی تو، که شعله وریشه ی تو

ز سوز تازیانه، رقیه ام، رقیه

زیر ضرب تازیانه

ای گل گلزار پیغمبر کجا افتاده ای

از گلستانت چه شد کاین سان جدا افتاده ای

آمد از گلزار یثرب شاخه ای در کربلا

در دمشق از شاخسار کربلا افتاده ای

از مدینه بر سر دوش پدر تا نینوا

در بیابانهای شام از ناقه

ص: 486

ها افتاده ای

بر سرت هر دم شیخون زد نهیب ساریان

زیر ضرب تازیانه از جفا افتاده ای

عمه معصومه ات شیون کنان دنبال تو

بارها ، برخارها ، دیدت زپا افتاده ای

یک زمان در قحط آب ، و یک زمان در منع نان

وز اسیری در هزاران ماجرا افتاده ای

خواب در چشمت نمی رفت از جفای ظالمان

نیمه شب در خواب خوش امشب چرا افتاده ای

چون شدی دل‌تنگ از زندگی رفتی به خواب

گفتی ای بابا جدا از جمع افتاده ای

ناله ها کردی زهجران گل ای مرغ بهشت

تا که گفتی شهر شام اندر عزا افتاده ای

کاخ می لرزید ، و می لرزید آن جبار مست

گفت در دل طفل را آن سر ، دوا افتاده ای

یا نوایت هم نوا بود آسمانها و زمین

ناگهان دیدند - آوخ - از نوا افتاده ای

از فغان زینب معصومه اندر مرگ تو

ناله های آتشین در هر فضا افتاده ای (302)

گنج میثاقم که می باشد مکان ویرانه ام

شمع عهدم ، جمله جانها بود پروانه ام

طالع نيك اختر عشقم به برج اشتیاق
در كف غواص بحر دل در یكدانه ام
طایر لاهوت مسكن ، مرغ علوی آشیان
این منم ، گر عالم ناسوت شد كاشانه ام
بر در میخانه وحدت ز لطف می فروش
باده خوار عشق را من بهترین پیمانه ام
هدهد زرین پر سیمرخ قاف ز فعم
قرب من بنگر فراز سدره آمد خانه ام
آن ز پا افتاده هجرم كه در شام وصال
بر تسلاى دلم آمد به سر جانانه ام
جلوه قدس است در

پنجه حور است بر گیسوی مشکین شانه ام

طوطی شیرین زبان شکرستان نهال

باز دست آموز شاهم زینب شاهانه ام

باغ یاسین را ز حسن سرمدی پیرایه ام

دوچه گلزار طاها را بهین ریحانه ام

روی گلگون ز سیلی گشت نیلی از عدو

تا ز کعب نی یک سو افتاد کتف و شانه ام

بر سر خار مگیلان پافشاریهای من

شد سبب تا عقل هر فرزانه شد دیوانه ام

گفت (فرخ) تا شفاعتخواه او گردم بحشر

آشنای محضر عشقم ، نه من بیگانه ام (303)

مجلس عزای حضرت زینب در شام و روضه خواندن ایشان

پیش از این بیان شد که یزید تغییر مسلک داد . به روایت ابی مخنف و دیگران ، وی امام زین العابدین علیه السلام را بین ماندن شام و حرکت به سوی مدینه مخیر نمود . آن حضرت به پاس تکریم علیا مخدره زینب علیه السلام فرمود : بایستی در این باب با عمه ام زینب علیه السلام صحبت کنم ، چون پرستار یتیمان و غمگسار اسیران ، اوست . یزید از این سخن بر خود لرزید . چون آن حضرت با زینب کبری علیه السلام سخن در میان نهاد ، فرمود : هیچ چیز را بر اقامت در جوار جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله اختیار نخواهم کرد ، ولی ای یزید بایستی برای ما خانه ای خالی بنمایی که می خواهیم به مراسم عزاداری پردازیم ، زیرا از هنگامی که ما را از جسد کشتگان خود جدا نمودند نگذاشته اند که بر کشتگان خود گریه کنیم ، و بایستی هر کس از زنان که می خواهد بر ما وارد بشود

کسی او را منع ننماید. یزید از این سخنان بر خود لرزید، و بسی بیمناک شد، چون می دانست آن مخدره در آن مجلس، یزید و سایر بنی امیه را با خاک سیاه برابر نموده و بغض و عداوت او را در قلوب مردم مستقر خواهد کرد و آثار آل محمد صلی الله علیه و آله را تازه خواهد نمود، و زحمات او و پدرش را که می خواسته اند آثار آل محمد صلی الله علیه و آله را نابود کنند به باد فنا خواهد داد. ولی از اجابت چاره ندید، فرمان داد تا خانه وسیعی برای آنها تخلیه کردند و منادی ندا کرد: هر زنی می خواهد به سر سلامتی زینب علیه السلام بیابد مانعی ندارد. چون این خبر منتشر شد به روایت عوالم، زنی از هاشمیه در شام نماند مگر آنکه در مجلس حضرت زینب علیه السلام حاضر گردید.

زنان امویة و بنات مروانیه نیز با زینب و زیور وارد مجلس شدند. اما چون آن منظره رقت آور را مشاهده کردند یکباره زیورهای خود را ریخته و همگی لباس سیاه مصیبت در بر کردند و از زنان شام جمع کثیری به آنها پیوستند و همی ناله و عویل از جگر بر کشیدند و جامه ها بر تن دریدند و خاک مصیبت بر سر ریختند و موی پریشان کرده صورتها بخراشیدند، چندانکه آشوب محشر برخاست و بانگ وزرای به عرش رسید، در آن وقت زینب کبری علیه السلام به روایت بحار انشاد این اشعار نمود و قلب عالم را

کباب نمود . از مرثیه آن مخدره گفتی قیامتی بر پا شد .

فرمود : ای زنان شام ، بنگرید که این مردم جانی شقی ، با آل علی علیه السلام چگونه معامله کردند و چه به روز اهل بیت مصطفی صلی الله علیه و آله در آوردند ؟ ای زنان شام ، شما این حالت و کیفیت را ملاحظه می نمایید ، اما از هنگامه کربلا و رستخیز روز عاشورا و حالت عطش اطفال و شهادت شهدا و برادرم و حالات قتلگاه بی خبر هستید و نمی دانید که از ستم کوفیان بیوفا و پسر زیاد بیحیا و صدمات طی راه ، بر این زنان داغدار و یتیمان دل افگار و حجت خدا سید سجاد علیه السلام چه گذشت ؟

زنان شام و هاشیمات از مشاهده این حال و استماع این مقال جملگی به ولوله در آمدند . (304)

آنان تا مدت هفت روز مشغول ناله و سوگواری بودند و افغان به چرخ کبود رسانیدند .

در بحر المصائب گوید : آن مخدره در آن وقت روی به بقیع آورده و این اشعار را خطاب به مادر قرائت نمود ، چنانکه گفتی آسمان و زمین را متزلزل ساخت . به نظر حقیر ، این اشعار هم زبان حال است که به آن مخدره نسبت داده اند .

ایا ام قد قتل الحسين بکربلا

ایا ام رکنی قد هوی وتزلزلا

ایا ام قد القی حبیبک بالعرا

طریحا ذبیحا بالدماء مغسلا

ایا ام نوحی فالکریم علی القنا

یلوح کالبدر المنیر اذا نجلا

و نوحی علی النحر الخضیب و اسکبی

دموعا علی الخد

ص: 490

در اين وقت زنان شام هر يك به تسلي و دلداري اهل بيت پرداختند . (305)

بخش دهم : رحلت جانسوز حضرت رقيه (ع) در سروده شاعران

مقدمه

ماجرای رحلت جانسوز حضرت رقيه عليه السلام را ، شاعران بسياری ، در قالب مثنوی و قصيده و غزل و ترجيع بند ، به نظم در آورده اند که پاره ای از آنها را پيش از اين در خلال بخشهای گذشته آوردیم . برخی از شاعران ماجرای رحلت آن نازدانه را ، از آغاز تا پايان به گونه مفصل گزارش کرده اند ، که آن ها را يکجا در اين بخش گرد آورده ایم .

اينک اين شما شيفتگان خاندان عصمت و طهارت عليه السلام ، و اين هم شرح قصه درگذشت جانگداز دردانه ابا عبدالله الحسين عليه السلام در خرابه شام :

1 . سراينده : عبدالله مخبري فرهمند

روزگار آتش بيداد افروخت

دست کين خيمه و خرگاه تو سوخت

کودکی را که پدر در سفر است

روز و شب ديده حسرت به در است

تا زمانی که بود چشم به راه

دلش آزرده بود خواه نخواه

هر صدایی که ز در می آید

به گمانش که پدر می آید

باز چون ديده ز در برگیر

گرید و دامن مادر گیرد

همه کوشند ز بيگانه و خویش

بهر دلجوی او بیش از پيش

آن یکی خندد و بوسد رویش

آن دگر شانه زند بر مویش

مادرش شهید کند در کامش

گاه با وعده کند آرامش

گاه گوید پدرت در راه است

غم مخور ، عمر سفر کوتاه است

می برنش گهی از خانه به در

تا شود منصرف از فکر پدر

نگذارند دمی تنهایش

سر نیچند ز خواهشهایش

تا

ص: 491

که دوران سفر طی گردد

رفع افسردگی از وی گردد

پدرش آید و گیرد به برش

بکشد دست محبت به سرش

دلش از وصل پدر شاد شود

جاننش از قید غم آزاد شود

لیک افسوس به ویرانه شام

کار این سان نپذیرفت انجام

بود در شام میان اسرا

طفلی از هجر پدر نوحه سرا

خردسالی به اسارت در بند

مرغ بشکسته پری پا به کمند

کودکی دستخوش محنت و رنج

جای بگزیده به ویرانه چو گنج

بین اطفال یتیم شه دین

گویی آن دختر ویرانه نشین

بود از جمله اطفال دگر

بیشتر عاشق دیدار پدر

چون خبر از ستم شمر نداشت

پدرش را به سفر می پنداشت

روز و شب دیده به در دوخته بود

دلش از آتش غم سوخته بود

داشت از غصه دوری پدر

سر به زانوی غم و دیده به در

لحظه ای بی پدر آرام نداشت

خبر از فتنه ایام نداشت

دائم از حال پدر می پرسید

علت طول سفر می پرسید

که کجا رفت و چرا رفته و کی

از سفر آید و بینم رخ وی؟

تا به کی بی سرو سامان باشم

روز و شب سر به گریبان باشم

جای در گوشه ویرانه کنم

آرزوی پدر و خانه کنم؟

جانم آمد به لب از هجر پدر

آه از این محنت و این طول سفر

بود همواره از این غم بیتاب

تا شبی دید به خلوتگه خواب

کان سفر کرده ز در باز آمد

طایر شوق به پرواز آمد

لحظه ای در دل شب گشت جهان

به مراد دل آن سوخته جان

دید در خواب گل

ص: 492

روی پدر

جان به وجد آمدش از بوی پدر

بوسه بر پای پدر زد از شوق

دست بر گردنش افکند چو طوق

جای بگزیده به دامان پدر

جانش آمیخته با جان پدر

با لب بسته حکایتها کرد

ز آنچه بگذشت شکایتها کرد

با پدر ز آنچه به دل داشت نهفت

داستانها به زبان جان گفت

گفت کای پشت فلک پیش تو خم

نشود لطف فراوان تو کم

مهر خود شامل ما فرمودی

بذل احسان بجا فرمودی

باز رو جانب ما آوردی

الله الله که صفا آوردی

بود رسم پدرت نیز بر این

که کند لطف به ویرانه نشین

هیچ دانی که در ایام فراق

چو گذشته است به جمعی مشتاق

بی تو در مانده و بیچاره شدیم

در بیابان همه آواره شدیم

روزگار آتش بیداد افروخت

دست کین خیمه و خرگاه تو سوخت

هستی ما همه یکجا بردند

هر چه دیدند به یغما بردند

همه گشتیم گرفتار و اسیر

گاه در بند و گهی در زنجیر

بعد با يك سفر دور و دراز

شد از غم فصل نوینی آغاز

پیش از این ما چو نمودیم سفر

با تو بودیم و به آن شوکت و فر

کاروان قافله سالاری داشت

مثل عباس علمداری داشت

خیمه و خرگه و اسباب سفر

بود ممتاز و پر از زیور و زر

کودکان جمله در آغوش پدر

همه را سایه مهر تو به سر

ليك این بار چو کردیم سفر

سفری بود پر از خوف و خطر

يك نفر دوست به همراه نبود

محرمی غیر غم و آه نبود

نه پدر بود و نه سالاری بود

نه بردادر نه علمداری

ص: 493

بود

طی ره بیکس و تنها بودیم

مورد کینه اعدا بودیم

دوری راه و مشقات سفر بود از طاقت ما افزونتر

بر همه بود خور و خواب حرام

تا رسیدیم به ویرانه شام

یا مرو ای پدر این بار سفر

یا مرا نیز به همراه ببر

که اگر بی تو بمانم این بار

به فراق تو شوم باز دچار

زین همه غم نتوانم جان برد

از فراق تو دگر خواهم مرد

خود به خواب اندر و ، طالع بیدار

بود از وصل پدر برخوردار

لیک بس زود ، شد آن وجد وصال

باز تبدیل به اندوه و ملال

یعنی آن خواب به پایان آمد

باز غم آمد و هجران آمد

چشم بگشود چو شهزاد ز خواب

آرزوها همه شد نقش بر آب

کرد بر دور و بر خویش نظر

تا ببیند مه رخسار پدر

لیک هر قدر فزونتر طلبید

اثر از گمشده خویش ندید

شهد امید به کامش خون شد

گشت نومید و غمش افزون شد

عاقبت باز در آن نیمه شب

ملتجی گشت به بانو زینب

که دگر باز چه آمد به سرم

بار دیگر به کجا شد پدرم

دیدم او را ز سفر آمده بود

به کجا باز عزیمت فرمود

لحظه ای پیش که آمد پدرم

جای بر سینه خود داد سرم

گفت با من که تو چون جان منی

ساعتی بعد تو مهمان منی

با چنان مرحمت و لطف و نوید

چه ز ما دید که رخ برتائید

ای پدر زود ز ما سیر شدی

چه خطا رفت که دلگیر شدی

روی برتافتی از محفل ما

باز خون شد ز فراق دل

از کفم دامن خود باز مگیر

مپسندم به کف هجر اسیر

دگر از رفته شکایت نکنم

قصه خویش حکایت نکنم

نگذارم که تو افسرده شوی

از من و گفته ام آزرده شوی

رحم بنمای به تنهایی ما

گر خطا رفت ببخشای و بیا

زینب آن مخزن صبر و اسرار

گشت از قصه آن طفل فگار

آب بیانات غم افزا چو شنید

معنی گفته شه را فهمید

دید کان کودك بی صبر و قرار

می کشد رخت به دعوتگه یار

اهل بیت از اثر آن تب و تاب

راه بردند به کیفیت خواب

هر چه کردند که در آن دل شب

گیرد آرام و فرو بندد لب

اشك از دیده نریزد این سان

قصه خویش نیارد به زبان

هیچ تسکین نپذیرفت آن حال

سعی بیهوده شد و امر محال

وعده و پند و تمنا و نوید

هر چه کردند نیفتاد مفید

عاقبت صبر و توان از همه برد

همه را دست غم خویش سپرد

حال آن کودک گم کرده پدر

در یتیمان دگر کرد اثر

داغها تازه شد و درد فزون

اشکها شد همه تبدیل به خون

ناله ای گشت ز ویرانه بلند

که طنین در همه افلاک فکند

آن کهن جایگه بی در و بام

که در آن آل علی داشت مقام

بود با بار گه کفر و ستم

چون شب و روز، به نزدیکی هم

گشت بیدار از آن ناله یزید

متعجب شد و موجب پرسید

خادمی جانب ویرانه شتافت

زان غمین واقعه آگاهی یافت

خبر آورد که ز آن خیل اسیر

یکی از جمله اطفال صغیر

که ندارد خیر از قتل پدر

ص: 495

وز و شب دوخته دیدار به در

به امیدی که پدر باز آید

آن سفر کرده ز در باز آید

همچو آن تشنه پی برده به آب

دیده رخسار پدر را در خواب

بعد از آن خواب چو برداشته سر

روبرو گشته به فقدان پدر

حالیا وصل پدر می جوید

قصه با دیده تر می گوید

همه را در غم او دل شده خون

اختیار از کفشان رفته برون

هر که را می نگری غمزده است

صحن ویرانه چو ماتمکده است

لیک چون بر المش درمان نیست

تسلیت دادن او آسان نیست

بیم آن است که آن کودک زار

با چنین درد نباید بسیار

شرح این قصه چو بشنید یزید

فکر بی سابقه ای اندیشید

گفت کاین درد نه بی درمان است

بلکه بس چاره آن آسان است

بعد بر طشت زر افکند نظر
گفت از این چه علاجی بهتر
درد او گر غم هجر پدر است
شربت وصل در این طشت زر است
بدهیدش که از آن نوش کند
تا غم خویش فراموش کند
پس به دستور وی آنگه به طبق
جای دادند سر حجت حق
دید کز پرتو آن روی چو مهر
گشته دامن طبق رشك سپهر
گفت با خویش که این مهر منیر
با چنین جلوه شود عالمگیر
عاقبت جلوه این بدر نام
بدرد پرده رسوایی شام
بهتر آن است که این مطلع نور
سازم از دیده مردم مستور
راز پوشیده هویدا نکنم
مشت رسوایی خود وانکنم
خواست چون نور خدا را پنهان
گفت سر پوش نهادند بر آن
به گمانی که به روی خورشید

با كفی خاك توان پرده كشید

ص: 496

افل از آنکه حجاب و سرپوش

نور حق را ننماید خاموش

این نه شمعی است که خاموش شود

یا حدیثی که فراموش شود

تا که بنیاد جهان بر سر پاست

هر شبی صبح شود عاشورا است

بعد آن گنج گرانمایه حق

یافت چون زینب سر پوش و طبق

گفت کاین هدیه بی سابقه را

بفرستید برای اسرا

لحظه ای بعد به دلخواه یزید

شعله شمع به پروانه رسید

چون نهادند طبق را به زمین

نزد آن کودک ویرانه نشین

به گمانی که به وی داور شام

زیر سر پوش فرستاده طعام

گشت آزرده ، سپس با دل ریش

گفت با عمه مظلومه خویش

که مرا رنج فراق پدرم

دارد از هستی خود بی خبرم

در دلم خواهش و سودایی نیست

جز پدر هیچ تمنایی نیست

کرده چشم تر و خون جگرم

بی نیاز از طلب ما حضرم

نه مرا هست به دنیا هوسی

نه بجز وصل پدر ملتوسی

بر من این خواب و خور و آب و طعام

بی رخ ماه پدر باد حرام

زینب آن خواهر غمخوار حسین

مونس و محرم اسرار حسین

آن که در معرض تقدیر و بلا

سر نیچید ز تسلیم و رضا

آن تسلی ده دلسوختگان

آن مصیبت زده سوخته جان

دید چون حالت آن کودک زار

که به اندوه و الم بود دچار

گفت کای شمع شبستان حسین

گل زیبای گلستان حسین

ای که در حسرت دیدار پدر

دوختی دیده امید به در

آن دری را که به صد عجز و نیاز

می زدی ، حال به رویت شده باز

عاقبت اشك تو بخشيد اثر

نخل اميد تو آورد ثمر

ص: 497

طف حق شامل حالت گردید

رهبر کوی وصال گردید

این طبق مشرق خورشید حق است

جان عالم همه در این طبق است

زیر این پرده سر سر خداست

راس نورانی شاه شهداست

انتظار تو به پایان آمد

آنکه می خواستیش آن آمد

حال دست تو و دامان پدر

بعد از این جان تو جان پدر

طفل، این نکته چو در گوش گرفت

از طبق پرده و سرپوش گرفت

گشت ویرانه منور ز آن نور

که به موسای نبی تافت به طور

پرتو آن قمر عالم تاب

بر شد از کنگره هفت حجاب

چشم شهزاده چو افتاد به سر

به سر بی تن و پر نور پدر

آتشی شعله آهش افروخت

که سراپای وجودش را سوخت

شد از آن سوز دل و شعله آه

تا ابد روی شب شام سیاه
گفت کای جان به فدای سر تو
که جدا کرده سر از پیکر تو؟
که تو را کشت و ز حق شرم نکرد
ریخت خون تو و آزرم نکرد؟
که بریدست رگ گردن تو
به کجا مانده پدر جان، تن تو؟
که مرا بی پدر و خوار نمود
به فراق تو گرفتار نمود؟
آن که این آتش بیداد افروخت
خرمن هستی ما یکجا سوخت
آرزوهای مرا داد به باد
کند از کاخ امیدم بنیاد
کرد کاری که ز دیدار پدر
شد دلم خون و غمم افزون تر
ای پدر کاش به جای سر تو
می بریدند سر دختر تو
بعد از این بی پدر و بی سامان
به چه امید بمانم به جهان
سخت جانم به

خداوند بسی

بی تو گر زنده بمانم نفسی

بی خبر از خود و با غم دمساز

با پدر کرد همی راز و نیاز

دلش از غم به تعب آمده بود

جان به نزدیکی لب آمده بود

گه گرفت آن سر پر نور به بر

گاه بوسید رخ ماه پدر

گشت پروانه صفت دور سرش

جان خود کرد فدای پدرش

چشم امید از این عالم بست

ترك جان گفت و به جانان پیوست

جان پاکش به پدر ملحق شد

رفت و قربانی راه حق شد

طایر جان وی از ساحت خاك

بال بگشود به اوج افلاك

تا که در تن رمق از جانش بود

آن سر پاك به دامانش بود

داشت بر سینه چو جان آن سر پاك

تا زمانی که خود افتاد به خاك

بعد چون رخت از این عالم بست

داد با جان ، سر شه نیز از دست
رفت از این عالم و با رفتن خویش
سوخت جان و دل آن جمع پریش
مرگ آن کودک دل خسته زار
برد از اهل حرم تاب و قرار
باز افزود غمی بر غمشان
تازه گردید کهن ماتمشان
یک گل دیگر از آن گلشن عشق
رفت در خاک و خزان شد به دمشق
که شنیده است در اقطار جهان
که به جبران بلای هجران
بفرستند به طفلی مضطر
در دل شب سر خونین پدر ؟
کس ندیده است و نبیند ایام
شب جانسوزتری ز آن شب شام
(مخبری) گرچه سر افکنده بود
خجل و عاصی و شرمنده بود
با توسل به جگر گوشه شاه
دارد امید رهایی ز گناه (306)

2. سراینده : ناشناسی

هستی زینب ، نمی

خوابی چرا؟

کار ما را ناله مشکل کرده است

کاروان در شام منزل کرده است

نازنینانی که نور دیده اند

در دل ویرانه ای خوابیده اند

غم بسی افزون ولی غمخوار نیست

کاروان را کاروانسالار نیست

عرش حق لرزان به خود از آهشان

شهر جبریل ، فرش راهشان

نازدانه دختری با صد نیاز

با دلی آکنده از سوز و گداز

سر نهاده روی خاک و ، خفته بود

لیک همچون زلف خود آشفته بود

آنکه نسبت با شه لولاک داشت

جای دامن ، سر به روی خاک داشت

چون که سر از بستر رویا گرفت

یک جهان غم در دل او جا گرفت

نازنینان ، جملگی در خواب ناز

کودکی بیدار ، گرم سوز و ساز

بهر دیدار بیتاب شد

شمع آسا گریه کرد و آب شد

پای تا سر حسرت و امید بود
ذره آسا در پی خورشید بود
گرد روی ماهش از غم هاله داشت
در فغانش يك نيستان ناله داشت
ناله اش چون راه گردون می گرفت
چشم او را پرده خون می گرفت
هر چه خواهی داشت غم ، شادی نداشت
طایر پر بسته آزادی نداشت
هستیش از عشق مالا مال بود
گریه می کرد و سرا پا حال بود
ناله اش چون در دل شب شد بلند
ناله جانسوز زینب شد بلند
گفت با كودك كه بيتابی چرا ؟
هستی زینب نمی خوابی چرا ؟
عندلیب من ، چرا افسرده ای ؟
نوگل من از چه پژمرده ای ؟
بهر زینب قصه آن راز گفت
ماجرای خواب خود را باز گفت
گفت : در رویا

پدر را دیده ام

دست و پا و روی او بوسیده ام

چون شدم بیدار ، باب من نبود

ماه بود و ، آفتاب من نبود

دید فرزند برادر خسته است

رشته الفت ز جان بگسسته است

درد را می دید و درمانی نداشت

سر زحسرت روی دوش او گذشت

ناگهان ویرانه رشگ طور شد

آفتاب آمد ، جهان پر نور شد

آفتاب عشق در ویرانه تافت

ذره آسا سوی مهر خود شتافت

لحظه ای حیران روی شاه شد

پای تا سر محو ثارالله شد

از دل كودك كه محو شاه بود

آنچه بر می خاست دود آه بود

تا ببوسد ، غنچه لب باز کرد

بیقراری را ز نو آغاز کرد

بحر عشق او تلاطم کرده بود

دست و پای خویش را گم کرده بود

ذره سان سرگرم ساز و سوز شد

محو خورشید جهان افروز شد
تحفه ای زینده جانان نداشت
رو نمایی غیر نقد جان نداشت
دید چون نور حسینی را به طور
مست شد موسی صفت از جام نور
آن چنان شد مست کز هستی گذشت
کار این می خواره از مستی گذشت
ذره از روشن دلی خورشید شد
محفل افروز مه و ناهید شد
از شراب وصل شد سر مست او
متحد شد هست او با هست او
(دیگر از ساقی نشان باقی نبود)
(ز آنکه آن می خواره جز ساقی نبود)
من چه گویم وصف آن عالی جناب؟
(آفتاب آمد دلیل آفتاب)

3. سراینده : علی اکبر پیروی

چه با آن نوگل بستان زهرا علیه السلام شد ، خدا داند
که رفت از هوش و شد مدفون و آنجا بستری دارد

سین بن علی علیه السلام در شام ویران دختری دارد

به کنج شام ویران دختر نیک اختری دارد

عزیزی ، دلبری ، شیرین زبانی ، ماه رخساری

لطیفی ، نازنینی ، گلرخی ، مه پیکری دارد

به کنج شام و در یک خانه تاریک و ویرانه

در این ویران سرا گنجی و گنجش گوهری دارد

سه ساله دختر مظلومه سلطان مظلومان

(رقیه) رو در آنجا بین چه عالی محضری دارد

اگر صحن و رواق او ندارد ظاهرا وسعت

ولی این جای کوچک در نظر زیب و فری دارد

چو دربار سلاطین معظم آن همایون فر

به دربار همایونش کتاب و دفتری دارد

ز یک سو جمع باشد گرد هم قنداق و گهواره

به سمت دیگری کاخ رفیعش منبری دارد

شهادت می دهند قنداقه و گهواره بر خردیش

دهد منبر گواهی کو مقام اکبری دارد

به دقت گر ببینی آستان اقدس او را

گواهی می دهی که آنجا رواق منظری دارد

ضریح و بارگاه قدسی آن دختر والا

به چشم اهل معنی ، معنی والاتری دارد

ولی این دختر مظلومه هم در شام بدفوجام

ز جور شام ویران سرنوشت دیگری دارد

زدشت کربلا و کوفه آمد شام و در این جا

چه آمد بر سر او، قصه حزن آوری دارد

شبی می پرسد از عمه که بابایم کجا رفته؟

سفر هر چند طولانی است، آن هم آخری دارد

چو از زینب جواب مثبتی نشنید آن دختر

ز آه و شیونش آن شب خرابه محشری دارد

یزید دون چو بشنید این غریو از خواب شد بیدار

بگفتا: چیست این غوغا

ص: 502

که بر جان اخگری دارد؟

جوابش داد حاجب کاین هیاهو از اسیران است

نوا از دختری باشد که حال مضطری دارد

پدر می خواهد و از دوری او می کند شیون

ز فرط غصه و غم جسم زرد و لاغری دارد

چه با آن نوگل بستان زهرا شد ، خدا داند

که رفت از هوش و شد مدفون و آنجا بستری دارد

یزید و بارگاه قدرتش برچیده شد از بیخ

عمل چون بد بود بی شبهه و شك کیفری دارد

بریزد (پیروی) از پرده دل خون و می نالد

ز فقدان (رقیه) در دل خود آذری دارد

4. سراینده: صغیر اصفهانی

پای گلگون شده از خار مغیلان دارم

رخ نیلی شده از سیلی عدوان دارم

باز خواهم که جهان یکسره غمخانه کنم

ساز فریاد و فغان از دل دیوانه کنم

جغد وش روی به ویرانه ز کاشانه کنم

گریم آن قدر که عالم همه ویرانه کنم

کآمد از حالت ویرانه نشینی بادم

وقت آن است کند سیل غمش بنیادم

چون غریبان سری آواره ز سامان دارم

چون یتیمان دلی آزرده و نالان دارم
چون اسران به کف غصه گریبان دارم
چون نی افتاده به چنگ غم و افغان دارم
بهر طفلی که یتیم است و غمین است و اسیر
ناز پرورد حسین آن شه بی یار و نصیر
کیست آن طفل؟ رقیه، که ز جور ایام
همه دم داشت فغان خاصه شبی کان ناکام
به خیال پدر افتاد به ویرانه شام
یادش آمد ز پدر، رفت ز جسمش آرام
خیر مقدم چه به جا آمدی، احسان کردی
چه شد آخر که

زما روی تو پنهان کردی

ای پدر بی تو به ما دست ستم بگشادند

نان و خرما به تصدق به عیالت دادند

درد دل جان پدر با تو فراوان دارم

گاه وصل است و به لب شکوه ز هجران دارم

پای گلگون شده از خار مغیلان دارم

رخ نیلی شده از سیلی عدوان دارم

غیر هر سنگ که فکندند زهر بام و برم

کس دگر دست نوازش نکشیدی به سرم

هیچ داری خبر ای جان پدر از دل ما

که فلک سوخته از برق ستم حاصل ما

داده در گوشه ویرانه ز کین منزل ما

روشن از شعله آه است به شب محفل ما

با پدر گرم فغان بود که ناگه از خواب

گشت بیدار و نظر کرد ابا چشم پر آب

نه پدر دید به بالین ، نه به تن طاقت و تاب

ناله سر کرد دگر باره ز هجر رخ باب

گفت عمه پدرم از سفر آمد چون شد

باز گو کز غم او باز دلم پر خون شد

به خدا عمه پدر بود کنون در بر من

روشن از عارض او بود دو چشم تر من

از چه رو بار دگر پای کشید از سر من

برس ای عمه به داد دل غم پرور من

من غم دیده کجا ، هجر رخ باب کجا

این همه درد کجا ، این دل بی تاب کجا

پس خروشید و خراشید رخ همچون ماه

به فلک گشت روان آه دل آل الله

بر کشیدند ز دل جمله خروشی جانکاه

عالمی را بنمودند پر از ناله و آه

گشت آگاه از آن حال ، جفا پیشه

ص: 504

بفرستاد به ویرانه سر شاه شهید

آه از آن دم که سر شاه به ویران آمد

پی دلجویی آن جمع پریشان آمد

از سر لطف به سر وقت یتیمان آمد

به سر خوان غم آن سر زده مهمان آمد

همه شستند ز جان دست ، چو جانان دیدند

در سپهر طبق آن مهر درخشان دیدند

چون رقیه به رخ باب کبارش نگریست

از سحاب مژه بر آن گل احمر بگریست

گفت پر خون - پدر - این موی نکوی تو ز چیست

سبب قتل تو مرگ من غم زده کیست

جان بابا ، که جدا کرده سر از بدنت

ای سر بی بدن آیا به کجا مانده تنت

کی گمان داشتم ای من به فدای سر تو

که بدین حال بینم سر بی پیکر تو

غرقه در خون نگریم ماه رخ انور تو

بی تو بابا چه کند دختر غم پرور تو

پس لب خود به لب باب گرامی بنهاد

تا خود از پای نیفتاد سر از دست نداد

علم الله که چه بد حال دل آل رسول

آن زمان کز ستم و کینه آن قوم جهول
کرد رحلت ز جهان آن گل گلزار بتول
در عجب ماند (صغیر) از تو ایا چرخ عجول
که چه با خیل عزیزان تو ستمگر کردی
ظلم بر آل علی بی حد و بی مرز کردی

5. سراینده: حسان

عمه جان ، بگذار گریم زار زار
چون که دیگر پر شده پیمانه ام
عمه جان ، کو منزل و کاشانه ام
من چرا ساکن در این ویرانه ام
آشنایانم همه رفتند و ، من
میهمان بر سفره بیگانه ام

عمه

ص: 505

جان ، بگذار گریم زار زار
چون که دیگر پر شده پیمانہ ام
شمع ، می ریزد گهر در پای من
چون که داند کودکی دردانه ام
عقل ، می گوید به من آرام گیر
او نداند عاشقی دیوانه ام
دست از جانم بدار ای غمگسار
من چراغ عشق را پروانه ام
بگذر از من ای صبا حالم می پرس
فارغ از جان ، در غم جانانه ام
بس که بی تاب از پریشانی شدم
زلف ، سنگینی کند بر شانه ام
من گرفتار به زلف و خال او
من اسیر آن کمند و دانه ام
خانمانم رفته بر باد ای عدو
کم کن آزار دل طفلانه ام
کی توانم رفت از کویش (حسان)
من نمک پرورده این خانه ام
عمه جان شب مرگ من است امشب
وای که از نور رخ بام خرابه روشن است امشب
به زین العابدین بر گو که ما پیمانہ بشکستیم

تو هم پیمانانه را بشکن در نزد من است امشب

دختر دردانه منم

به کنج ویرانه منم

عمه چه آمد بسرم

چرا نیامد پدرم؟

6. سراینده: حسان

سوختم ز آتش هجر تو پدر تب کردم

روز خود را به چه روزی بنگر شب کردم

تازیانه چو عدو بر سر و رویم می زد

نا امید از همه کس روی به زینب کردم

اشك یتیم

ای عمه بیا تا که غریبانه بگرییم

دور از وطن و خانه ، به ویرانه بگرییم

پژمرده گل روی تو از تابش خورشید

در سایه نشینیم و به جانانه بگرییم

لبریز شد ای عمه دگر کاسه صبرم

بر حال تو و این دل ویرانه بگرییم

ص: 506

و مید ز دیدار پدر گشته دل من

بنشین به کنارم ، پریشانه بگیریم

گردیم چون پروانه به گرد سر معشوق

چون شمع در این گوشه کاشانه بگیریم

این عقده مرا می کشد ای عمه که باید

پیش نظر مردم بیگانه بگیریم

بخش یازدهم : حرم مطهر حضرت رقیه (ع) ، زیارتنامه حضرت رقیه (ع)

حرم مطهر حضرت رقیه (ع)

من گلابم بوی گل جوید از من زآنکه آید

بوی دلجوی حسین از خاک پاک با صفایم

ای (رسا) از آستانش هر چه خواهی آرزو کن

عاجز از اوصاف این گل مانده طبع نارسایم

چنانکه در آغاز کتاب حاضر آوردیم ، عبدالوهاب بن احمد شافعی مصری ، مشهور به شعرانی (متوفی به سال 973 قمری) ، در کتاب المنن ، باب دهم ، نقل می کند : (نزدیک مسجد جامع دمشق ، بقعه و مرقدی وجود دارد که به مرقد حضرت رقیه علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام معروف است . بر روی سنگی واقع در درگاه این مرقد ، چنین نوشته است :

هذا البيت بقعه شرفت بآل النبي صلى الله عليه وآله و بنت الحسين الشهيد ، رقيه عليه السلام (این خانه مکانی است که به ورود آل پیامبر صلی الله علیه و آله و دختر امام حسین علیه السلام ، حضرت رقیه شرافت یافته است) (307)

مرقد مطهر این دختر مظلومه ، در قرون اخیر بارها تعمیر شده است ، يك بار در سال 1280 هجری قمری به دست یکی از سادات محترم به نام سید مرتضی که داستان آن در بخش اول این کتاب ذکر گردیده است . و آخرین تعمیر آن قبل از سالهای اخیر نیز به وسیله میراز علی اصغر خان اتابک امین

السلطان صدراعظم ایران در سال 1323 هجری قمری انجام گرفته است، در مورد تعمیر اخیر، مرحوم علامه سید محسین امین عاملی متوفای 1371 هجری قمری، اشعاری سروده که بر بالای درب مرقد حضرت رقیه علیه السلام نقش شده است و از جمله آنها این دو بیت است، که خود او در اعیان الشیعه نقل می کند و بیت آخر، ماده تاریخ تعمیر مرقد این مظلومه است

له ذوالرتبه العلیا علی

وزیر الصدر فی ایران جدد

وقد ارختها تزهو بنا

بقبر رقیه من آل احمد

در این اواخر، به علت کثرت توجه علاقمندان خاندان اهل بیت علیه السلام به قبر این دختر معصومه و کوچکی محل و گنجایش نداشتن آن برای زائرین، مرحوم مغفور حاج شیخ نصر الله خلخالی در صدد بر آمد که حرم مخدره را توسعه دهد و بدین منظور با کمک عده ای از نیکوکاران و محبان این خاندان، خانه های اطراف حرم را خریداری کرد. ولی به خاطر تعصبهای جاهلانه و طمعکاریهای مغرضانه جمعی از صاحبان خانه ها از تخلیه بیوت خودداری کردند. از آنجا که بنای ساختمان جدید به منظور تاسیس يك محل عبادی بود، متصدیان امر نمی خواستند متوسل به زور شوند، با اینکه شرعا چنین حقی را داشتند، لذا تخلیه و تخریب کامل خانه های اطراف چندین سال به طول انجامید و چشم علاقمندان و مشتاقان به انتظار بود تا آنکه بحمدالله در نتیجه مساعی و بذل و بخشش بی دریغ بانیان و متصدیان، که اضعاف و مضاعف قیمت استحقاقی را به صاحبان خانه ها

ص: 508

پرداخت کردند، در تاریخ 1364 هجری شمس برابر 1984 میلادی با حضور بعضی از مسولین و مقامات دولتی سوریه و جمعی از علما و روحانیون رسماً شروع به ساختمان شد. ضمناً برای اطمینان بیشتر از استحکام بنا مسیر رودخانه ای را که در داخل بنای فعلی بود هر چند قبلاً تغییر داده بودند، به طور کلی از ساختمان حرم بیرون بردند، و این تغییر پنج ماه به طول انجامید. سپس شروع به پی ریزی بنای جدید حرم گردید.

مجموع مساحت ساختمان تقریباً 4500 متر مربع است که 600 متر مربع تقریبی از این مساحت فضای باز، و باقی زیربناست. در قسمت جنوبی ساختمان، مسجدی به وسعت 800 متر مربع (20*40) ساخته شده است که وسعت حرم و رواقهایش در بنای جدید تقریباً 2600 متر مربع خواهد بود. خداوند به بانیانش جزای خیر عنایت فرماید.

زیارتنامه حضرت رقیه علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا سيدتنا رقيه عليك تحيه و السلام و رحمه الله و بركاته السلام عليك يا بنت اميرالمؤمنين علي بن ابيطالب السلام عليك يا بنت فاطمه الزهرا سيده نساءالعالمين السلام عليك يا بنت خديجه الكبرى ام المومنين و المومنات السلام عليك يا بنت ولي الله السلام عليك يا اخت ولي الله السلام عليك يا بنت الحسين الشهيد السلام عليك ايتها الصديقه الشهيد السلام عليك ايتها الرضيه المرضيه السلام عليك ايتها التقيه النقيه السلام عليك ايتها الزكيه الفاضله السلام عليك ايتها المظلومه البهيه صلى الله عليك و على روحك و بدنك فجعل الله منزلك و ماواك في الجنه مع آبائك و اجدادك الطيبين الطاهرين

ص: 509

المعصومين السلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار و على الملائكة الحافين حول حرمك الشريف و رحمه الله و بركاته و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين برحمتك يا ارحم الراحمين

بخش دوازدهم : اهل بيت (ع) از شام به مدینه باز می گردند

اهل بيت (ع) از شام به مدینه باز می گردند

مدت توقف اهل بيت عليه السلام را در شام مختلف نوشته اند و على التحقيق معلوم نيست ، هر كس در اين باب سخني آورده و تقريباتي نموده است . در طراز المذهب از سيد طباطبائي اعلى الله مقامه نقل کرده که ایشان در حاشیه رياض المصائب چهل روز گفته است .

به روايت ميلانی از كاشفی ، وی شش ماه گفته و آن را نسبت به ابن بابويه داده است . صاحب مفتاح البكا و مهيج الاحزان نیز هیجده روز گفته اند و بعضی گفته اند که ده روز بیشتر در شام نمانده اند و العلم عندالله . بالجمله ، چون یزید ملعون دید که مردم شام بر او لعنت نثار می کنند و نزدیک است که فتنه پیا شود ، اهل بيت عليه السلام را بعد از تفقد ، بین اقامت در شام و حرکت به سوی مدینه مخیر ساخت . علیه مخدره زینب علیه السلام فرمود : ردنا الى المدینه فانها مهاجره جدنا رسول الله صلى الله عليه و آله (ما را به مدینه که هجرتگاه جد ماست باز گردان)

یزید لعین نعمان بن بشیر را ، که از صحابه رسول خدا صلى الله عليه و آله به شمار می رفت ، طلبید و سی نفر ، و به روایتی پانصد نفر ، از سپاهیان را نیز همراه او کرد و گفت : اهل بيت عليه

السلام را به مدینه برسان . همچنین اسباب سفر آنها را ، آنچه لازم بود ، مهیا کرد و سفارش نمود که به هر مکان که خود آنها اختیار نمایند رهسپار باش و هر جا که می خواهند فرود آیند فرود آی و شما از آنها دورتر فرود آید که بر زنان دشوار نباشد . (308)

یزید لعین سپس فرمان داد شتران را فراهم کردند و مالهای بسیار روی آنها ریخت و گفت : ای زینب و ای ام کلثوم علیه السلام این اموال را بگیریید تا عوض خون امام حسین علیه السلام بوده باشد .

علیا مخدره حضرت زینب کبری علیه السلام فرمود :

(ای یزید و یلک ما اقل حیاءك و اقسى قلبك و اصلب و جهك تقتل اخى و تقول خذوا عوضه مالا ، لا والله لا يكون ذلك ، فخرجل یزید)

فرمود : ای یزید ، وای بر تو چقدر بی حیا و سنگ دل و بی آزرمی ، برادر مرا به قتل می رسانی و در عوض آن مال به من میدهی نه به خدا قسم این هرگز نخواهد شد . یزید خجالت زده و شرمگین گردید .

ابو مخنف و بعضی دیگر گویند : آنوقت سر حضرت سیدالشهدا علیه السلام را با مشك و كافور خوشبو ساخته و به امام زین العابدین علیه السلام تسلیم کردند و ایشان آن سر مطهر را به کربلا رسانیدند و ملحق به جسد مطهر فرمودند .

در امالی شیخ صدوق می خوانیم : پس از قتل امام حسین علیه السلام آثار سماویه نمودار گشت و تا اهل بیت از

شام بیرون نشدند و آن سر مطهر را به کربلا باز نگردانیدند، آن آثار سماویه و ارضیه مزبور مرتفع نگشت

ابو اسحاق اسفراینی در (نور العین) و جمعی دیگر نیز - چنانکه در طراز المذهب آنها را نام برده - می گویند سر مطهر در کربلا به بدن ملحق گشت .

بالجمله ، یزید دستور داد تا محملهای آنها را به انواع دیبای زر تار مزین کردند . آری ، آن ملعون در ابتدا چندانکه توانست در زجرت و کربت اهل بیت علیه السلام کوشید و آل پیغمبر صلی الله علیه و آله را چندان در ویرانه توقف داد که از رنج گرما و سرما چهره های مبارکشان پوست انداخت و گوشت ایشان از زحمت شتر سواری و زندان و صدمت آن مردم زشت بنیان آب شد و اندام شریفشان از کثرت آزار نزار گشت و هیچ گونه از مقتضیات عدوات و بغض و کین فرو گذار نکرد تا آتش دل پر کین خود را تسکین داد ، تا اینکه رفته رفته مردم دنیا بر او شوریدند و او را مورد هزار گونه لعنت و شنع قرار دادند ، حتی فرزندان و غلامان و اهل بیت خود وی بر او شوریدند . چون این روزگار تاریک بدیده چاره ندید مگر آنکه با اهل بیت علیه السلام از در مهر درآید و آنها را با مال و عزت و حرمت به جانب مدینه مراجعت دهد . لذا شخصی را همراه ایشان فرستاد و به وی دستور داد که دقیقه ای در احترام و احتشام ایشان کوتاهی نکند .

وی اسباب سفر را

ص: 512

به طور خوبی و شایسته مهیا ساخته زنان و دختران شام با لباسهای سیاه به انتظار بیرون شدند و مردم شام برای مشایعت مهیا گردیدند . چون امام زین العابدین علیه السلام از مجلس یزید بیرون شد ، اهل بیت علیه السلام را اجازه داد که بیرون بیایند .

بانوان عصمت از حرمسرای یزید بیرون آمدند . زنان آل ابوسفیان و دخترهای یزید و متعلقات ایشان بیرون دویدند و از گریه و ناله صدا را به چرخ کبود رسانیدند .

گویند : چون علیا مخدره زینب سلام الله علیها چشمش بر آن محملهای زرتار افتاد ناله از دل برکشیده فرمود : مرا با محملهای زرین چه کار ؟ در نتیجه آن محملها را سیاه پوش کردند و با مشاهده آنها صدای شیون مردم بالا گرفت . زمانی که اهل بیت علیه السلام خواستند سوار محمل شوند به یاد آن روزی که از مدینه بیرون شدند افتاده ، ناله ها از دل برکشیدند و امام زین العابدین علیه السلام آنها را تسلیت می داد و به صبر و شکیبایی امر می فرمود . در آن روز به اهل بیت علیه السلام بسی دشوار گذشت و هر یک به زبانی اظهار ناله و سوگواری می نمودند تا از دروازه شام بیرون رفتند .

ناله مردم شام از شور قیامت خبر می داد و آنان ساکت نشدند تا زمانی که عماری آنها از نظر مردم شام غایب گردید ، در این وقت نالان و گریان با کمال افسوس به شهر بازگشتند . و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسیر حرکت هر

طور که می خواستند طی طریق می نمودند : هر جا می خواستند فرود می آمدند و در شهر و قریه نیز که وارد می شدند به مراسم عزاداری قیام می کردند و خاک را با اشک خونین عجین می ساختند

نعمان بن بشیر کمال توقیر و تکریم را نسبت به ایشان معمول می داشت و در هر کجا فرود می آمدند ، با مردان خود ، دور از ایشان منزل می کرد تا اهل بیت علیه السلام با فراغت بال و امنیت خیال به حال خود باشند و چنین بود تا هنگامی که به حوالی عراق نزدیک شدند .

از اینجا باید سیاست و کیاست الهی دختر رشید امیرالمومنین علیه السلام را سنجید که چگونه یزید را با خاک سیاه برابر کرد ، چگونه مجلس عزا در عاصمه و پایتخت یزید بر پا کرد ، چگونه فرمان داد که هر زنی از زنان شام می خواهد بیاید کسی او را منع نکند ، چگونه مراثنی حاوی مظلومیت آل پیغمبر صلی الله علیه و آله و مثالب و مطاعن بنی امیه را انشا کرد ، و چگونه فرمان داد که عماریه را و علمها را سیاه کنند ؟ البته در هر منزلی زینب علیه السلام همی ندای حق می زد و خط سیر خود را اعلامی کلمه حق قرار داده بود ، و بدینگونه تمامی سعی خود را به کار برد تا به هدف رسید ، و این خود نشانگر عظمت و جلالت و شرافت و علو همت و صبر و شکیبایی و علم و دانش خاص و کاملی بود که خداوند متعال به

زینب علیه السلام مرحمت کرده بود و در معنی ، این گوهر گرانبها را در خزینه خود برای احیای دین حق ذخیره کرده بود . (309)

به یاد رقیه علیه السلام در مدینه

روایت شده است هنگامی که حضرت زینب علیه السلام با همراهان به مدینه بازگشت ، زنهای مدینه برای عرض تسلیت به حضور ایشان آمدند . حضرت زینب علیه السلام تمامی حوادث جانسوز کربلا و کوفه و شام را برای آنها بیان می کرد ، و آنها می گریستند تا اینکه به یاد حضرت رقیه علیه السلام افتاد و فرمود :

اما مصیبت رحلت حضرت رقیه علیه السلام در خرابه شام کمرم را خم و مویم را سفید کرد . زنهای وقتی این سخن را شنیدند ، صدایشان به شیون و ناله و گریه بلند شد ، و آن روز به یاد رنجهای جانگداز حضرت رقیه علیه السلام بسیار گریستند . (310)

بخش سیزدهم : کرامات حضرت رقیه علیه السلام

مقدمه

سه ساله دختری در شام ویران بجاماند از حسین آن شاه عطشان ز جور اشقیا خاموش و ، اما بتابد تا ابد این مهر رخشان

از حضرت رقیه علیها السلام و مرقد مطهر آن حضرت ، در طول تاریخ ، کرامات متعددی بروز کرده است که قبلا در خلال بخشهای گذشته ، به برخی از آنها اشاره کردیم (311) و اینک توجه شما را به چند کرامات شگفت دیگر جلب می کنیم :

بگو چند جمله از مصیبت دخترم (رقیه) را بخواند

1 . مرحوم حاج میرزا علی محدث زاده (متوفای محرم 1369 هجری قمری) ، فرزند مرحوم محدث عالیمقام حاج شیخ عباس قمی (312) رضوان الله تعالی علیهما ، از وعاظ و خطبای مشهور تهران بودند . ایشان می فرمود :

یکسال به بیماری

ص: 515

و ناراحتی حنجره و گرفتگی صدا مبتلا شده بودم، تا جایی که منبر رفتن و سخنرانی کردن برای من ممکن نبود. مسلم، هر مریضی در چنین موقعی به فکر معالجه می افتد، من نیز به طبیبی متخصص و باتجربه مراجعه کردم.

پس از معاینه معلوم شد بیماری من آن قدر شدید است که بعضی از تارهای صوتی از کار افتاده و فلج شده و اگر لا علاج نباشد صعب العلاج است.

طیب معالج در ضمن نسخه ای که نوشت دستور استراحت داد و گفت که باید تا چند ماه از منبر رفتن خودداری کنم و حتی با کسی حرف نزنم و اگر چیزی بخواهم و یا مطلبی را از زن و بچه ام انتظار داشته باشم آنها را بنویسم، تا در نتیجه استراحت مداوم و استعمال دارو، شاید سلامتی از دست رفته مجدداً به من برگردد.

البته صبر در مقابل چنین بیماری و حرف نزدن با مردم حتی با زن و بچه، خیلی سخت و طاقتفرساست، زیرا انسان بیشتر از هر چیز احتیاج به گفت و شنود دارد و چطور می شود تا چند ماه هیچ نگویم و حرفی نزنم و پیوسته در استراحت باشم؟ آن هم معلوم نیست که نتیجه چه باشد.

بر همه روشن است که با پیش آمدن چنین بیماری خطرناکی، چه حال اضطراری به بیمار دست می دهد. اضطرار و ناراحتی شدید است که آدمی را به یاد يك قدرت فوق العاده می اندازد، این حالت پریشانی است که انسان امیدش از تمام

چاره های بشری قطع شده و به یاد مقربان درگاه الهی می افتد تا بوسیله آنها به درگاه خداوند متعال عرض حاجت کرده و از دریای بی پایان لطف خداوند بهره ای بگیرد .

من هم با چنین پیش آمدی ، چاره ای جز توسل به ذیل عنایت حضرت امام حسین علیه السلام نداشتم . روزی بعد از نماز ظهر و عصر ، حال توسل به دست آمد و خیلی اشک ریختم و سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله علیه السلام را که به وجود مقدس ایشان متوسل بودم مخاطب قرار داده گفتم : یابن رسول الله ، صبر در مقابل چنین بیماری برای من طاقتفرساست . علاوه بر این من اهل منبرم و مردم از من انتظار دارند بر ایشان منبر بروم . من از اول عمر تا به حال علی الدوام منبر رفته ام و از نوکران شما اهل بیتم ، حالا چه شده که باید یکباره از این پست حساس بر اثر بیماری کنار باشم . ضمناً ماه مبارک رمضان نزدیک است ، دعوتها را چه کنم ؟ آقا عنایتی بفرما تا خدا شفایم دهد .

به دنبال این توسل ، طبق معمول کم کم خوابیدم . در عالم خواب ، خودم را در اطاق بزرگی دیدم که نیمی از آن منور و روشن بود و قسمت دیگر آن کمی تاریک

در آن قسمت که روشن بود حضرت مولی الكونین امام حسین علیه السلام را دیدم که نشسته است . خیلی خوشحال و خوشوقت شدم و همان توسلی را که در حال بیداری داشتم در حال رویا نیز پیدا کردم .

بنا کردم عرض حاجت نمودن ، و مخصوصا اصرار داشتم که ماه مبارك رمضان نزديك است و من در مساجد متعدد دعوت شده ام ، ولی با این حنجره از کار افتاده چطور می توانم منبر رفته و سخنرانی نمایم و حال آنکه دکتر منع کرده که حتی با بچه های خود نیز حرفی نزنم .

چون خیلی الحاح و تضرع و زاری داشتم ، حضرت اشاره به من کرد و فرمود به آن آقا سید که دم درب نشسته بگو چند جمله از مصیبت دخترم (رقیه) را بخواند و شما کمس اشك بریزید ، ان شاء الله تعالی خوب می شوید . من به درب اطاق نگاه کردم دیدم شوهر خواهرم آقای حاج آقا مصطفی طباطبائی قمی که از علما و خطبا و از ائمه جماعت تهران می باشد نشسته است . امر آقا را به شخص نامبرده رساندم . ایشان می خواست از ذکر مصیبت خودداری کند ، حضرت سیدالشهدا علیه السلام فرمود روضه دخترم را بخوان . ایشان مشغول به ذکر مصیبت حضرت رقیه علیه السلام شد و من هم گریه می کردم و اشك می ریختم ، اما متاسفانه بچه هایم مرا از خواب بیدار کردند و من هم با ناراحتی از خواب بیدار شدم و متاسف و متأثر بودم که چرا از آن مجلس پر فیض محروم مانده ام ، ولی دیدن دوباره آن منظره عالی امکان نداشت .

همان روز ، و یا روز بعد ، به همان متخصص مراجعه نمودم . خوشبختانه پس از معاینه معلوم شد که اصلا اثری از ناراحتی و بیماری قبلی در

کار نیست . او که سخت در تعجب بود از من پرسید شما چه خوردید که به این زودی و سریع نتیجه گرفتید ؟

من چگونگی توسل و خواب خودم را بیان کردم . دکتر قلم در دست داشت و سر پا ایستاده بود ، ولی بعد از شنیدن داستان توسل من بی اختیار قلم از دستش بر زمین افتاد و با يك حالت معنوی که بر اثر نام مولی الکونین امام حسین علیه السلام به او دست داده بود پشت میز طبابت نشست و قطره قطره اشك بر رخسارش می ریخت . لختی گریه کرد و سپس گفت : آقا ، این ناراحتی شما جز توسل و عنایت و امداد غیبی چاره و راه علاج دیگری نداشت . (313)

آن سر ، که خون او ز گلویش چکیده است

این گنج غم که در دل خاک آرمیده است

این دختر حسین سر از تن بریده است

این است دختری که پدر را به خواب دید

کز دشت خون به نزد اسیران رسیده است

بیدار شد ز خواب و پدر را ندید و گفت

ای عمه جان ، پدر مگر از من چه دیده است

این مسکن خراب پسندیده بهر ما

از بهر خود جوار خدا را گزیده است

زینب به گریه گفت که باشد برادرم

اندر سفر که قامت از غم خمیده است

پس ناله رقیه و زنها بلند شد

و آن ناله را یزید ستمگر شنیده است

گفتا برند سوی خرابه سر حسین

آن سر که خون او ز گلویش چکیده است

چون دید راس باب ، رقیه بداد جان

روان او سوی جنت پریده است

این است آن سه ساله یتیمی که در جهان

جز داغ باب و قتل برادر ندیده است

دانی گلاب مرقد این ناز دانه چیست

از عاشقان کربلا اشک دیده است

معمور هست تا به ابد قبر آن عزیز

لیک قبر یزید را به جهان کس ندیده است . (314)

حضرت فاطمه زهرا علیه السلام در خرابه شام

حضرت حجه الاسلام و المسلمین آقای سید مرتضی مجتهدی سیستانی از مدرسین حوزه علمیه قم ، طی نامه ای به دفتر انتشارات مکتب الحسین علیه السلام چنین مرقوم داشته اند :

2 . عالم ربانی و مفسر قرآن ، جناب حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج سید حسن درافشان (315) درباره کرامات مرحوم آیه الله العظمی آقای حاج سید علی سیستانی (ره) (316) چنین نقل کردند .

یک روز در خدمت حضرت آیه الله العظمی آقای حاج سید علی سیستانی نشسته بودم (در آن زمان من شرح قطر می خواندم) ، ایشان پوستینچه ای پوشیده و مشغول مطالعه کتابی بودند . درب خانه را زدند . گفتند معتمد الوزرا آمده و ملاقات می خواهد . در باز شد و او با کفش وارد خانه شد . آقا چند دقیقه به او اعتنا نکردند و پس از آن رو به او کرده و فرمودند : معتمد ، حیا نمی کنی روی فرش نبوی با کفش وارد می شوی . او بیرون رفت و کفشش را در آورد ، سپس داخل اطاق شده هفت تیر و کاغذی را از بغل در آورده و عرض کرد : آقا این حکم قتل شماس است ، از مرکز نوشته اند ، بزنم یا

ص: 520

زبان‌تان را جمع می‌کنید؟

آقا بغل را باز کردند و فرمودند: لچک خراباتی شهر بر سرت، بزنی. من نگاه می‌کردم، دیدم اشک چشم معتمد جاری شده و گفت: مادرم را می‌شناسم، یعنی حلال زاده ام. آنگاه هفت تیرش را در قاب کرد و رفت. پسر عمو (317) عرضه داشت: بابا چرا تقیه نمی‌کنید؟ چرا می‌خواهید عالمی را یتیم کنید؟ آقا فرمودند: بابا محمد جلو بیا پسر عمو نزدیک آمد و نشست. آقا فرمودند:

دیشب در عالم رویا در خرابه شام بودم. تمام اسرا در خرابه بودند. حضرت زهرا علیه السلام و هم تشریف داشتند. من که وارد شدم، مادرم فاطمه زهرا علیه السلام فرمود: مادر علی بیا. من جلو رفتم. حضرت مرا در آغوش گرفته، صورت و دهانم را بوسید و فرمود: مادر، بگو و نترس، حافظ تو منم. پسر جان، کسی که نگاهی مثل حضرت زهرا علیه السلام دارد، برای او دیگران این رویاها چه کسانی هستند؟

انتقام، خطاب به امام زمان سلام الله علیه

بیا برادر از خاک سیه این جسم پاک آخر

تن صد پاره را ای شاه دین بنما به خاک آخر

بیا در کربلا بنگر که همچون گل بود پرپر

تن سبط پیامبر گشته از کین چاک چاک آخر

خبرداری چه گفتا در کنار آن تن خونین

میان قتلگه زینب به آه سوز ناک آخر

(به زنجیر ستم بین کودکان

ص: 521

سه ساله کودکی در کنج ویران شد هلاك آخر

تن جدت به روی خاك بی غسل و کفن باشد

سرش بر روی نی باشد چو ماه تابناك آخر

تو ای دست خدا بیرون بیا از آستین حق

برای انتقام آن همه خونهای پاك آخر

زن فرانسوی در کنار قبر حضرت رقیه علیه السلام

جناب حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمد مهدی تاج لنگرودی (واعظ) صاحب تالیفات کثیره ، در کتاب توسلات یا راه امیدواران صفحه 161 ، چاپ پنجم چنین می نویسد :

3 . یکی از دوستانم که خود اهل منبر بوده و در فن خطابه و گویندگی از مشاهیر است و مکرر برای زیارت قبر حضرت رقیه بنت الحسین علیه السلام به شام رفته است ، روی منبر نقل می کرد :

در حرم حضرت رقیه علیه السلام زن فرانسوی را دیدند که دوقالیچه گران قیمت به عنوان هدیه به آستانه مقدسه آورده است . مردم که می دانستند او فرانسوی و مسیحی است از دیدن این عمل در تعجب شدند و با خود گفتند که چه چیز باعث شده که يك زن نامسلمان به این جا آمده و هدیه قیمتی آورده است ؟ چنین موقعی است که حس کنجکاوی در افراد تحریک می شود . روی همین اصل از او علت این امر را پرسیدند و او در جواب گفت :

همان گونه که می دانید من مسلمان نیستم ، ولی وقتی که از فرانسه به عنوان ماموریت به این جا آمده بودم در منزلی که مجاور این آستانه بود مسکن کردم . اول شبی که می خواستم استراحت کنم صدای گریه

شنیدم . چون آن صداها ادامه داشت و قطع نمی شد . پرسیدم این گریه و صدا از کجاست ؟ در جواب گفتند : این گریه ها از جوار قبر يك دختری است که در این نزدیکی مدفون است . من خیال می کردم که آن دختر امروز مرده و امشب دفن شده است که پدر و مادر و سایر بازماندگان وی نوحه سرایی می کنند . ولی به من گفتند الان متجاوز از هزار سال است که از مرگ و دفن او می گذرد . برشگفتی من افزوده شد و با خود گفتم که چرا مردم بعد از صدها سال این گونه ارادت به خرج می دهند ؟ بعد معلوم شد این دختر با دختران عادی فرق دارد : او دختر امام حسین علیه السلام است که پدرش را مخالفین و دشمنان کشته اند و فرزندان او را به این جا که پایتخت یزید بوده به اسیری آورده اند و این دختر در همین جا از فراق پدر جان سپرده و مدفون گشته است .

بعد از این ماجرا روزی به این جا آمدم . دیدم مردم از هر سو عاشقانه می آیند و نذر می کنند و هدیه می آورند . متوسل می شوند . محبت او چنان در دلم جا کرد که علاقه زیادی به وی پیدا کردم .

پس از مدتی به عنوان زایمان مرا به بیمارستان و زایشگاه بردند . پس از معاینه به من گفتند كودك شما غیر طبیعی به دنیا می آید و ما ناچار از عمل جراحی هستیم . همین که نام عمل جراحی را شنیدم

ص: 523

دانستم که در دهان مرگ قرار گرفته ام . خدایا چه کنم ، خدایا ناراحتتم ، گرفتارم چه کنم ، چاره چیست ؟ و اندیشیدم که ، چاره ای بجز توسل ندارم ، و باید متوسل شوم . . .

به ناچار دستم را به سوی این دختر دراز کرده و گفتم : خدایا به حق این دختری که در اسارت کتک و تازیانه خورده است و به حق پدرش که امام بر حق و نماینده رسالت بوده است و او را از طریق ظلم کشته اند قسم می دهم مرا از این ورطه هلاکت نجات بده . آنگاه خود این دختر را مخاطب قرار داده و گفتم : اگر من از این ورطه هلاکت نجات یابم 2 قالیچه قیمتی به آستانه ات هدیه می کنم .

خدا شاهد است پس از نذر کردن و متوسل شدن ، طولی نکشید برخلاف انتظار اطبا و متصدیان زایمان ، ناگهان فرزندم به طور طبیعی متولد شد و از هلاکت نجات یافتم . اینک نیز به عهد و نذرم وفا کرده و قالیچه ها را تقدیم می کنم .

دختر شاه شهید

زایرین ، من پیروی از رادمردان کرده ام

پیروی از نهضت شاه شهیدان کرده ام

باب من در کربلا جان داد و دین را زنده کرد

من هم آخر جان فدای امر قرآن کرده ام

من در دریای عصمت دختر شاه شهید

کاین چنین افتاده ، جا در کنج ویران کرده ام

گرچه خوردم تازیانه از عدو در راه شام

در بقای دین بحق من عهد و پیمان کرده ام

دختری هستم

ص: 524

سه ساله رنج بی حد دیده ام

کاخ ظلم و جور را با خاک یکسان کرده ام

خورده ام سیلی ز دشمن همچو زهرا مادرم

چون دفاع از حق جدم شاه مردان کرده ام

رنجها بسیار دیدم در ره شام خراب

دین حق ترویج با رنج فراوان کرده ام

من گلی هستم ولی اعدای دین خوادم نمود

آل سفیان را به ناله خوار و ویران کرده ام

در زمین کربلا گرچه خزان شد باغ دین

من به اشک دیده عالم را گلستان کرده ام

می دویدم بر سر خار مغیلان نیمه شب

این فداکاری برای نور ایمان کرده ام

با پریشانی و با درد و یتیمی تا ابد

قبر خود آباد و قصر کفر ویران کرده ام

پایداری کرده ام در امر باب تاجدار

ظاهرا عالم پریشان و حال گریان کرده ام

در نهادم بود رمزی از شه لب تشنگان

واژگون تخت عدو با راز پنهان کرده ام

روز محشر کن شفاعت از من ای آرام جان

عمر خود بیهوده صرف جرم و عصیان کرده ام (318)

مادر مسیحی با دیدن کرامت از رقیه علیه السلام مسلمان شد

جناب حجه السلام و المسلمین آقای سید عسکر حیدری ، از طلاب علوم دینی حوزه علمیه زینبیه شام چنین نقل کردند :

4 . روزی زنی مسیحی دختر فلجی را از لبنان به سوریه می آورد . زیرا دکترهای لبنان او را جواب کرده بودند .

زن با دختر مریشش نزدیک حرم با عظمت حضرت رقیه علیه السلام منزل می گیرد تا در آنجا برای معالجه فرزندش به دکتر سوریه مراجعه کند ، تا اینکه روز عاشورا فرا می رسد و او می بیند مردم دسته

ص: 525

دسته به طرف محلی که حرم مطهر حضرت رقیه علیه السلام آنجاست می روند .

از مردم شام می پرسد اینجا چه خبر است ؟ می گویند اینجا حرم دختر امام حسین علیه السلام است . او نیز دختر مریضش را در منزل تنها گذاشته درب اطاق را می بندد و به حرم حضرت علیه السلام می رود . آنجا متوسل به حضرت رقیه علیه السلام می شود و گریه می کند ، به حدی که غش می کند و بیهوش می افتد . در آن حال کسی به او می گوید بلند شو برو منزل دخترت تنهاست و خدا او را شفا داده است . برخاسته به طرف منزل حرکت می کند و می رود درب منزل را می زند ، می بیند دخترش دارد بازی می کند .

وقتی مادر جویای وضع دخترش می شود و احوال او را می پرسد ، دختر در جواب مادر می گوید وقتی شما رفتید دختری به نام رقیه وارد اطاق شد و به من گفت بلند شو تا با هم بازی کنیم . آن دختر به من گفت : بگو بسم الله الرحمن الرحيم تا بتوانی بلند شوی و سپس دستم را گرفت و من بلند شدم دیدم تمام بدنم سالم است . او داشت با من صحبت می کرد که شما درب را زدید ، گفت : مادرت آمد . سرانجام مادر مسیحی با دیدن این کرامت از دختر امام حسین مسلمان شد .

عبرت خانه

زائرین قبر من این شام عبرت خانه است

مدفنم آباد و قصر دشمنم ویرانه است

ص: 526

ختری بودم سه ساله ، دستگیر و بی پدر
مرغ بی بال و پری را این قفس کاشانه است
بود سلطانی ستمگر صاحب قدرت یزید
فخر می کرد او که مستم در کفن پیمانان است
داشت او کاخی مجلل ، دستگاهی با شکوه
خود چه مردی کز غرور سلطنت دیوانه است
داشتم من بستری از خاك و بالینی ز خشت
همچو مرغی کو بسا محروم ز آب و دانه است
تکیه می زد او به تخت سلطنت با کبر و وجد
این تکبر ظالمان را عادت روزانه است
من به دیوار خرابه می نهادم روی خود
زین سبب شد رو سفیدم ، شهرتم شاهانه است
بر تن رنجور من شد کهنه پیراهن کفن
پر شکسته بلبلی را این خرابه لانه است
محو شد آثار او ، تابنده شد آثار من
ذلت او عزت من هر دو جاویدانه است
(کهنمویی) چشم عبرت باز کن ، بیدار شو
هر که از اسرار حق آگه نشد بیگانه است

شفای دوباره

حجه الاسلام آقای سید شهاب الدین حسینی قمی واعظ ، طی مکتوبی در تاریخ 27 ذی قعدة 1414 قمری برابر 18/2/73 مرقوم داشته اند که : آقای احمد اکبری ، مداح تهرانی ، برای ایشان جریان شفا گرفتن در زندگی دوباره خود را که از عنایات بی بی حضرت رقیه علیه

السلام بود ، چنین تعریف کرده است :

5 . به دردی مبتلا شده بودم که اطبا ناامید کردند . خلاصه کمیسیون پزشکی تشکیل و بنا شد مرا عمل کنند . قبل از عمل به من گفتند ممکن است عمل خوب باشد و ممکن است بد

ص: 527

. عمل کردند و نتیجه ای مثبت بعد از عمل حاصل وصیت کن و با زن و بچه ات دیدار و خداحافظی نما . من هم دست و پایم بسته و روی تخت افتاده بودم ، فرستادم همه آمدند . وصیت کرده جریان را گفتم و با بچه ها دیدار و وداع کردم . از جمله طفل کوچکی بغلی بود که او را خم کردند و من صورتش را بوسیدم . همه گریان و افسرده از اطاق بیمارستان بیرون رفتند تا برای تحویل گرفتن جسد من و جریان مرگ و دفن و ناله آماده شوند . با همان وضع دردناک متوسل شدم به حضرت رقیه علیه السلام و اشعاری و ذکر توسلی داشتم . چند لحظه نگذشت که دید خانمی مثل ماه پاره جلوی تخت من حاضر شده و مرا با اسم و شهرت صدا زد : برخیز .

تعجب کردم . این کیست که مرا می شناسد و اسمم را می برد ؟ گفتم لابد دختری یکی از هم اطایه های من است که برای احوالپرسی آمده است .

دوباره فرمود : پاشو . گفتم : نمی توانم ، دست و پایم بسته است و حق حرکت ندارم

فرمود : کجا دست و پای تو بسته است ؟ بلند شو . نگاه کردم دیدم دست و پایم باز است .

فرمود : چرا بلند نمی شوی ؟ گفتم : عمل کرده ام و نباید از جا حرکت کنم .

گفت : کجا را عمل کرده ای ؟ بینم .

نگاه کردم ، دیدم اصلا اثری از عمل در بدن من

ص: 528

نیست و جای عمل جوش خوده ، کانه عملی واقع نشده است . تعجب کردم . پرسیدم شما کی هستید ؟ فرمودند : مگر مرا صدا نکرده ، و به من متوسل نشده بودی ؟ و از نظرم غایب شد . با سلامت کامل از تخت برخاستم و لباسم را پوشیدم و بیرون آمدم و جریان کرامت و عنایت بی بی را به همه گفتم و من هم در خیلی از منابر و مجالس این معجزه تکان دهنده را نقل کرده ام

با من سخن بگو

پرده بردار ز رخساره بی پیکر خویش

بار دیگر بگشای آن لب چون شکر خویش

بی تو شد صرت من ، چون ورق برگ خزان

دست من گیر و ببر باز مرا در برخویش

شدهام بی تو اسیر غم و ویرانه نشین

از چه آخر تو نگیری خبر از دختر خویش

آنچنان رنج اسیری ز تنم برده توان

که دگر تاب ندارم بزنم بر سر خویش

که بریده است - پدر جان - سر تو ، تشنه لبان

چه کنم گر ندرم سینه پر اخگر خویش

آتش عشق تو نازم که مجالم ندهد

تا که آبی بفشانم ز دو چشم تر خویش

از رقیه علیه السلام تقاضای همسفری مهربان کردم

6 . یکی از علما می گفت : حدود سال 1335 شمسی ، پس از سفر حج به شام رفتم ، تا پس از زیارت مرقد مطهر حضرت زینب علیه السلام و حضرت رقیه علیه السلام و . . . ، به کربلا و نجف اشرف بروم در سوریه تنها بوده و بسیار مایل بودم که برای رفتن به عراق همسفر خوبی داشته باشم . هنگامی

که وارد حرم حضرت رقیه علیه السلام شدم، پس از زیارت، از آن حضرت خواستم لطفی کنند و از خدا بخواهند که همسفر مهربان و خوبی در راه نصیبم شود.

هنوز از حرم بیرون نیامده بودم که یکی از تجار کاظمین با من ملاقات مهر انگیزی کرده، با یکدیگر همصحبت شدیم و فهمیدم که او نیز عازم عراق است باری، او رفیق شفیق و همسفر مهربان من شد. با هم به کربلا و نجف اشرف، و سپس به کاظمین رفتیم. او بسیار به من محبت کرد، و در طول راه میزبان مهربانی برای من بود، آنچنان که در این سفر احساس تنهایی نکردم و بسیار به من خوش گذشت دریافتم که این امر از الطاف حضرت رقیه علیه السلام بوده است که از او تقاضای همسفری مهربان کرده بودم

شد یقینم کز عطای ذوالمنن

از رقیه این عنایت شد به من

کس نگشت از درگه او نا امید

لطف او همواره بر شیعه رسید (319)

مبلغ آن مقدور نبود

7. مولف گوید: در شب 26 محرم الحرام 1418 قمری توفیق رسیدن به خدمت آیه الله آقای حاج سید مهدی حسینی لاجوردی را پیدا کردم. از ایشان پرسیدم آیا کرامتی از فرزند خردسال حضرت امام عظیم حسین بن علی علیه السلام در خاطر دارید؟ تا در کتابی که درباره کرامات این نازدانه عزیز امام حسین علیه السلام در دست تالیف دارم به نقل از شما درج کنم؟ ایشان مرقوم فرمودند: این جانب در سفری که به سوریه داشتم با یکی از دوستان در

ص: 530

نزدیکی مسجد اموی، در مغازه ای چند جلد کتاب خطی بسیار قدیم که از جمله آنها نهج البلاغه به خط یکی از علما حدود سنه (600) دیدم. از قیت آن پرسیدم، قیمتی بسیار بالا گفت، که تهیه و پرداخت مبلغ آن مقدور مان نبود به حرم حضرت رقیه علیه السلام رفتم و متوسل به بی بی سلام الله علیها شدم.

در حین مراجعت، که از جلوی مغازه می گذشتم، صدا زد: سینا تعال ارید ان ابیع الکتب و قیمتها با ختیارک. و به قیمت مناسبت او را راضی کردم، و کتابها نصیب ما شد. اکنون این نسخه در قم در یکی از کتابخانه های عمومی موجود است. این یکی از کوچکترین کرامات این مظلومه خرابه شام بود.

آه که بمیرد ز غمت دخترت

گفت رقیه به دو چشمان تر

با سر ببریده پاک پدر

آه که شد خاک عزایم به سر

تو حجت ذوالمننی یا ابه

ای شه خوبان که نمودت شهید

تیغ جفای که گلویت برید

ای گل زهرا ز درختت که چید

توزاده بوالحسنی یا ابه

عجب که یاد از اسرا کرده ای

لطف فراوان تو به ما کرده ای

تورا حجت جان منی یا ابه

آه بمیرد ز غمت دخترت

از چه کبود است لب اطهرت

برده لب اطهر از خون سرت

رنگ عقیق یمنی یا ابه

خواستم از خالق بیچون تو

تا که بینم رخ گلگون تو

آه که دیدم سر پر خون تو

از چه جدا از بدنی یا ابه

جان پدر خوش ز سفر

ص: 531

آمدی

دیدن این خسته جگر آمدی

پای نبودت که به سر آمدی

تو شه دور از وطنی یا ابه

نیست مرا فرش و اثاثی دیگر

تا که ضیافت کنمت ای پدر

جان تو را تنگ بگیرم به بر

کنون که مهمان منی یا ابه

بعد تو ویرانه سرایم شده

لخت جگر قوت غذایم شده

سنگ جفا برگ نوایم شده

ز جور اعدای دنی یا ابه

(سیفی) غمدیده زار حزین

نوحه گر از بهر من بی معین

تا به سرش ای شه دنیا و دین

گهواره کوچک

8. عالم متقی و پرهیزگار حضرت حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سید مرتضی مجتهدی سیستانی از مدرسین حوزه علمیه قم نقل کردند :

آقای حاج صادق متقیان ، ساکن شهر مشهد مقدس ، که از خدمتگزاران دربار امام حسین علیه السلام است ، در ماه محرم الحرام سال 1418 هجری قمری برایم چنین نقل کرد :

شش سال از ازدواج دخترم گذشت و در این مدت دارای فرزند نشده بود ، مراجعه به دکترهای متعدد و عمل به نسخه های زیاد ، سودی نبخشیده بود . تا اینکه در ماه صفر سال 1417 هجری قمری عازم سوریه شدم . قبل از حرکت من ، مادرش گهواره کوچکی درست کرد و

به من گفتم: آن را به ضریح مطهر حضرت رقیه علیه السلام ببند، تا از نگاه لطف آمیز آن بزرگوار بهره مند شویم و حاجتمان روا شود.

من گهواره کوچک را با خود به شام بردم. در شام به زیارت حضرت رقیه علیه السلام دختر سه ساله امام حسین علیه السلام

ص: 532

رفتم و وارد دربار با عظمت و غم انگیز آن حضرت شدم . حرم آن مظلومه طوری است که همه زیارت کنندگان را تحت تاثیر قرار میدهد . گهواره را نزدیک ضریح بردم ، و با توجه و امید ، آن را به ضریح نورانی حضرت بستم

شخصی که آنجا ایستاده و نظاره گر کارهای من بود ، گفت : شما دیگر چرا به این گونه کارها اعتقاد دارید ؟ گفتم : اعتقاد من به شخص حضرت رقیه علیه السلام است ، نه گهواره ، و این گهواره را وسیله اظهار اعتقاد و عقیده به خود آن بزرگوار قرار داده ام ، تا از طریق آن ، توجه حضرت رقیه علیه السلام را به خود جلب کنم . هر کسی به قدر معرفت خود کار می کند و معرفت من در این حد است ، نه عظمت آن بزرگوار .

پس از زیارت مرقد اهل بیت علیه السلام در شام ، به ایران بازگشتم . هنوز چند روز بیشتر نگذشته بود که مادرش گفت : باید دخترمان به آزمایشگاه برود ، تایین کنیم که آیا حضرت رقیه علیه السلام حاجت ما را از درگاه الهی گرفته است یا نه ؟

پس از آزمایش جواب مثبت بود ، معلوم شد با يك گهواره كوچك ، امید و اعتقاد خود را به آن بزرگوار نشان داده و نظر لطف آن حضرت را به سوی خود جلب کرده ایم . اینک ، دخترم کودکی در گهواره دارد

گل و بلبل

آن بلبلم که سوخته شد آشیانه ام

صیاد سنگدل زده آتش به خانه ام

ای

ص: 533

گل ز جای خیز که بلبل ز ره رسیده

بشنو صدای نغمه و بانگ ترانه ام

این دختر سه ساله ام رقیه است

جناب حجه الاسلام و المسلمین ذاکر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آقای حاج شیخ محمد علی برهانی فریدنی کرامتی را به دفتر انتشارات مکتب الحسین علیه السلام فرستاده اند و در آن مرقوم داشته اند :

9. طبق امر مطاع جناب مستطاب حجه الاسلام و المسلمین و نخبه المتقین آقای حاج شیخ علی ربانی خلخالی (دامت توفیقاته) کرامتی را که حدود سی و چهار سال قبل در یکی از مجالس سوگواری حضرت سید الشهداء علیه السلام از زبان شیوای خطیب محترم جناب آقای حاج سید عبدالله تقوی شفاها شنیده ام نقل می کنم. جناب تقوی، که یکی از وعاظ تهران و از اشخاص با اخلاق و نوکران بی ریا و عاشق دلباخته جد مظلومش امام حسین علیه السلام بودند، فرمودند :

من چندین سال است که در تهران در مجالس و محافل و منازل منبر می روم و افتخار نوکری جد مظلومم، امام حسین علیه السلام، را دارم. یکی از شبها که حدود ساعت 9 شب پس از ختم منبر به منزل بر می گشتم صدای زنگ تلفن بلند شد. گوشی را برداشتم، دیدم یکی از دوستان است به بنده فرمود فلان شخص بازاری، به رحمت خدا رفته و فردا بعد از ظهر در فلان مسجد، مجلس ترحیم اوست. من شما را برای منبر رفتن در ختم آن مرحوم به فرزندان متوفی معرفی کرده ام، سر ساعت 3 (یا 4) بعد

ص: 534

در همان حال بنده به یادم آمد که روز گذشته در خیابان . . . و کوچه . . . که نام آنها در حافظه این حقیر نمانده است روضه ماهیانه خانگی خواندم و خانمی در همان مجلس با التماس به من گفتند که فردا عصر در همین ساعت یعنی مثلاً ساعت 4 در همین کوچه ، خانه روبرو به منزل ما تشریف بیاورید . من حاجتی دارم و نذر کرده ام سفره حضرت رقیه خاتون علیه السلام را بیندازم و شما باید روضه توسل به آن خانم كوچك و عزیز کرده امام حسین علیه السلام را بخوانید . من هم به وی قول دادم که سر ساعت موعود می آیم . خلاصه ، در تلفن به دوستم گفتم من فردا قول قبلی داده ام در منزلی روضه حضرت رقیه خاتون علیه السلام را بخوانم . دوستم گفت ای آقا ، من خواستم خدمتی به شما کرده باشم . شما چه فکر می کنید

پیش خود فکر کردم که من باید چندین مجلس ، روضه حضرت رقیه و حضرت علی اصغر علیه السلام را بخوانم تا سی تومان پول به من بدهند . این يك تاجر سرمایه دار است که فوت شده ، لاقفل پول خوی به من می دهند . به هر حال از رفتن به منزل آن زن منصرف شده ، رفتم در رختخواب خوابیدم و به خواب رفتم .

در عالم خواب دیدم در خیابان ، سر نبش همان کوچه ای که دیروز در آنجا روضه خوانده بودم ، يك سید نورانی

ایستاده و دست يك دختر سه ساله ای را هم در دست دارد . با هم سلام و تعارف کردیم و من از او سوال کردم : نام شریفتان چیست و در کجای تهران سکونت دارید ؟ پاسخ داد : من در همه مجالس سوگواری خودم حاضر می شوم و این دختر هم دختر سه ساله من رقیه است . شما ما خانواده را به مادیات و دنیا نفروشید . چرا این زن را پس از آنکه به وی قول دادید در منزلش روضه بخوانید ، چشم انتظار گذاشتید ؟ چرا به خاطر اینکه آن حاجی بازاری که فوت شده و وراثش پول بیشتری به تو می دهند می خواهی خلف وعده بکنی ؟ و بنا کرد بشدت گریه کردن و با آن دختر به سمت همان خانه ای که آن زن منتظر من بود رفتند .

من بیدار شدم و به دوستم تلفن کردم . حدود ساعت 2 بعد از نصف شب بود . با گریه به او گفتم : فلانی ، فردا برای مجلس ترحیم آن حاجی ، منتظر من نباشید ، که به هیچ وجهی نخواهم آمد . فردا نیز سر ساعت به منزل آن خانم رفتم و روضه مصیبت حضرت رقیه علیه السلام خاتون را خواندم و قضیه را هم روی منبر گفتم هم خودم و هم مستمعین ، شدیداً منقلب گشته و گریه بی سابقه ای بر ما حاکم شد ، به طوری که بعد از ختم روضه هم باز همگان به شدت گریه می کردیم و بوی عطر خوشی فضای خانه را فرا گرفته بود و من تا

به حال چنین حالی در خود ندیده بودم .

احقر الناس مخلصکم

محمد علی برهانی فریدنی

سایه لطفی فکنی یا ابه (320)

مرغ دلم خرابه شام آرزو کند

تا با سه ساله دخترکی گفتگو کند

آن دختری که قبله ارباب حاجت است

حاجت رواست هر که بدین قبله رو کند

تاریکی خرابه به چشمان اشکبار

با راس باب شکوه ز جور عدو کند

خونین چه دید راس پدر را رقیه خواست

با اشک خویش خون زرخش شستشو کند

خوایید در خرابه که تا کاخ ظلم را

با ناله یتیمی خود زیر و رو کند

مقداری شیر به فقرا احسان می کنم

10 . فاضل دانشمند حجه الاسلام آقای شیخ هادی اشرفی تبریزی نقل کردند :

در مسافرتی که به تبریز داشتم و در منزل همشیره مهمان بودم ، سخن از شهیده سه ساله حضرت رقیه علیه السلام به میان آمد . گفتم برخی معتقدند که امام حسین علیه السلام دختری به نام رقیه علیه السلام ندارد و این خبر را تکذیب کرده اند . ناگهان مادر شوهر خواهرم با لحنی محکم گفت اگر همه هم او را انکار کنند من یکی نمی پذیرم ، زیرا من چندین بار خودم به ایشان متوسل شده و نتیجه گرفته ام .

از جمله ، چندی پیش که پسر (صابر ریحانی) در اهواز مشغول خدمت بود اتفاقهای عجیبی افتاد . قضیه از این قرار بود که شوهرم ، که راننده کامیون است ، در نزدیکی میانه از يك تصادف دلخراش اتوبوس که حامل سربازانی بوده و همه آنها در آن تصادف کشته شده بودند مطلع شد و خیلی نگران به منزل

آمد . به پادگان تلفن کردیم و از حال صابر پرسیدم ، آنها جواب دادند که صابر در حال مرخصی است و در پادگان نیست . نگرانی مان چند برابر شد و در همان روز در محله ما شایع گشت که دنبال منزل سربازی که (نام پدر آن قدرت الله باشد) می گشته اند تا فوت پسر سربازش را به خانواده اش اطلاع بدهند . دیگر ظن قوی ، بلکه تقریباً یقین ، حاصل شد که صابر مرده است . من در همین حال که روحاً منقلب بودم دقیقاً توجهم به خانم رقیه عع جلب شد و گفتم : خانم ، اگر خبر سلامتی پسر مرا بشنوم ، کاری که از دستم بر نمی آید ولی مقداری شیر به فقرا احسان می کنم

با حالتی بغض آلود افزود : هنوز جمله ام تمام نشده بود که تلفن زنگ زد . با حالتی مضطرب گوشی را برداشتم ، صدای فرزندم صابر بود . . تا صدای صابر را شنیدم از حال رفتم . پسر بزرگترم (که داماد ما باشد) گوشی را برداشته و صحبت می کند و صابر می گوید وقتی که شما با پادگان تماس گرفته بودید من در مرخصی بودم ، الان برگشتم پیغام شما را گفتند و من تلفن کردم .

جبریل امین خادم و دربان رقیه

گردید فلك و اله و حیران رقیه

گشته خجل او از رخ تابان رقیه

آن زهره جبینی که شد از مصدر عزت

جبریل امین خادم و دربان رقیه

هم وحش و طیور و ملك و عالم و آدم

هستند همه ریزه خور خوان

ص: 538

خواهی که شود مشکلت اندر دو جهان حل

دست طلب انداز به دامان رقیه

جن و ملك و عالم و آدم همه یکسر

هستند سر سفره احسان رقیه

کو ملك یزید و چه شد آن حشمت و جاهش

اما بنگر مرتبت و شان رقیه

یک شب ز فراق پدرش گشت پریشان

عالم شده امروز پریشان رقیه

دیدى که چسان کند ز بن کاخ ستم را

در نیمه شب آن دل سوزان رقیه

بگو نامش را حسین بگذار

11. حجت الاسلام والمسلمین حامی و مروج مکتب اهل بیت علیه السلام آقای حاج شیخ محمود شریعت زاده خراسانی، طی نامه ای در تاریخ دوم جمادی الثانیه 1418 هجری قمری دو کرامت به دفتر انتشارات مکتب الحسین علیه السلام ارسال نموده و مرقوم داشته اند:

1. روزی وارد حرم حضرت رقیه علیه السلام شدم، دیدم جمعی مقابل ضریح مقدس مشغول زیارت خواندن و عزاداری می باشند و مداحی با اخلاص به نام حاج نیکویی مشغول روضه خوانی است از او شنیدم که می گفت:

خانه های اطراف حرم را برای توسعه حرم مطهر خریداری می نمودند. یکی از مالکین که یهودی یا نصرانی بود، بهیچوجه حاضر نبود خانه خود را برای توسعه حرم بفروشد. خریداران حاضر شدند که حتی به دو برابر و نیم قیمت خانه را از او بخرند، ولی وی نفروخت. بعد از مدتی زن صاحب خانه حامله شده و نزدیک وضع حمل وی می شود. او را نزد پزشک معالج می بردند، بعد از معاینه می گوید: بچه و مادر، هر

دو در معرض خطر می باشند و خانم باید زیر نظر ما باشد . قبول کردند ، تا درد زایمان شروع شد . صاحب خانه می گوید : همسر را به بیمارستان بردم و خودم برگشتم و آمدم درب حرم حضرت رقیه علیه السلام و به ایشان متوسل شدم و گفتم اگر همسر و فرزندم را نجات دادی و شفای آنان را از خدا خواستی و گرفتی خانه ام را به تو تقدیم می کنم

مدتی مشغول توسل بودم ، بعد به بیمارستان رفتم و دیدم همسرم روی تخت نشسته و بچه در بغلش سالم است . همسرم گفت : کجا رفتی ؟ گفتم رفتم جایی کاری داشتم . گفت : نه رفتی متوسل به دختر امام حسین علیه السلام شدی . گفتم از کجا می دانی ؟ زن جواب داد : من ، در همان حال زایمان که از شدت درد گاهی بیهوش می شدم ، دیدم دختر بچه ای وارد اطاق بیمارستان شد و به من گفت : ناراحت مباش ، ما سلامتی تو و بچه ات را از خدا خواستیم ، فرزند شما هم پسر است ، سلام مرا به شوهرت برسان و بگو اسمش را حسین بگذارد . گفتم : شما کی هستید ؟ گفت : من رقیه دختر امام حسین علیه السلام هستم .

بعد از روضه خوانی از مداح مذکور (حاجی نیکویی) سوال کردم این داستان را از که نقل می کنی ؟ در جواب گفت : از خادم حرم حضرت رقیه علیه السلام نقل میکنم ، که خود از اهل تسنن می باشد و افتخار خدمتگزاری

در حرم نازدانه امام حسین علیه السلام را دارد و پدرش هم از خادمین حرم حضرت رقیه علیه السلام بوده است .

همان دختر را در خواب دیدم

12 . برادر بزرگوار حجت الاسلام خادم اهل البیت علیه السلام جناب آقای حاج شیخ علی ربانی خلخالی دام عزه العالی

2 . داستان مذکور را آن گونه که شنیده بودم نقل کردم ، ولی اتفاقی عجیب برای اینجانب رخ داد که دریغ است از ذکر آن در پایان نوشته بگذرم

این جانب روزی مشغول خواندن مصیبت حضرت رقیه علیه السلام بودم که در اثنای آن صدای غش کردن خانمی همراه با فریاد و گریه شدید اطرافیان به گوش رسید . خانم مذکور بعد از مجلس به هوش آمد . وی را نزد من آوردند و او به من گفت : خانمی هستم دارای 3 فرزند مبتلا به مرض قلب شدم و همه دکترها جوابم کردند ، به طوری که ناامید شدم . به شوهرم گفتم : مرا به حرم حضرت رقیه علیه السلام ببر . امروز روز سوم است که ما اینجا هستیم دیشب خواب دیدم دختر بچه ای برگ سبزی را به من داد و گفت : این را بخور ، خوب خواهی شد . گفتم : شما کی هستید ؟ گفت : من رقیه دختر امام حسین علیه السلام هستم . از خواب بیدار شدم ، آمدم به حرم درحیثی که شما مشغول خواندن روضه بودید ، همان دختر را در بیداری دیدم که همان برگ سبز را به من داد و همه اطرافیان این صحنه را دیدند . در نتیجه من نتوانستم تحمل کنم و بی اختیار بیهوش

ص: 541

شدم ، و بحمدالله الان حالم خیلی خوب است .

دوباره از سقیفه دست آن ظالم برون آمد

که مثل مادرم زهرا ز سیلی پاره شد گوشم

من آن شمعم که آتش بس که آبم کرد ، خاموشم

همه کردند غیر از چند پروانه ، فراموشم

اگر بیمار شد کس گل برایش می برند و من

به جای دسته گل باشد سر بابا در آغوشم

پس از قتل تو ای لب تشنه آب آزاد شد بر ما

شرار آتش است این آب بر کامم ، نمی نوشم

تورا بر بوریا پوشند و جسم من کفن گردد

به جان مادرت هرگز کفن بر تن نمی پوشم

دوباره از سقیفه دست آن ظالم برون آمد

که مثل مادرم زهرا ز سیلی پاره شد گوشم

اگر گاهی رها می شد ز حبس سینه فریادم

به ضرب تازیانه ، قاتلت می کرد خاموشم

فراق یار و سنگ اهل شام ، و خنده دشمن

من آخر کودکم ، این کوه سنگین است بر دوشم

نگاه نافذت با هستی ام امشب کند بازی

گه از تن می ستاند جان ، گه از سر می برد هوشم

بود دور از کرامت گر نگیرم دست (میشم) را

غلام خویش را ، گر چه گنهکار است ، نفروشم

توسل به حضرت رقيه عليه السلام مشكم را چاره كرد .

جناب آقای عبدالحسين اسماعیلی قمشه ای ، از شخصیت‌های فرهنگی سابقه دار شهرضا ، پیرو در خواستی که از ایشان شده است ، در باب کرامتی که خود شخصا از حضرت رقيه عليه السلام دیده اند ، نامه زیر را به انتشارات مکتب الحسين عليه السلام ارسال داشته اند :

ص: 542

3. موضوعی که می نویسم مربوط به حدود 15 سال پیش از این تاریخ، یعنی اوایل دوران جمهوری اسلامی ایران است. حقیر، که دارای گذر نامه اقامت در کویت بودم، در تاریخ 7 مهر 1361 شمسی به قصد کویت از سوریه حرکت کردم پیش از حرکت، در دو سه روزی که در دمشق اقامت داشتم، افتخار پیدا کردم که به زیارت اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله نایل شوم و مراقد مطهر حضرت زینب علیه السلام و حضرت رقیه خاتون دختر امام حسین علیه السلام و سایر قبور متبرکه امامزادگان عظام در شام را زیارت کنم.

پیش آمد جالبی که در این سفر رخ داد آن بود که، هنگام تشریف به حرم مطهر حضرت رقیه خاتون علیه السلام چون قبلا حاجتی داشتم، پای ضریح مطهر نشسته دست در شبکه پایین ضریح انداختم و عرض کردم:

ای دختر امام حسین علیه السلام، گرفتن این شبکه مثل گرفتن دامن چادر شما می باشد. شما می دانی که چه حاجتی دارم، و احتیاج به بیان اظهار ندارد تو را به حق خود و پدر و اجداد طاهرینت علیه السلام از پدر بزرگوارت بخواه تا از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله بخواهد از درگاه خداوند متعال مسئلت کند که حاجت مرا برآورده سازد.

این را گفتم و بیرون آمدم و رهسپار کویت شدم. چون ایام، ایام جنگ تحمیلی و روزهای دشوار و سختی بود و دولت ایران اجازه بیش از دو هزار تومان را نمی

داد و حقیر هم بیش از آن نداشتم ، باید برای بازگشت ، طبق معمول برای کرایه و غیره پولی دستگردان کنم و در ایران پردازم .

موقع ورود به کویت معلوم شد که دولت ایران تصویب کرده که ایرانیان مقیم کویت - که 6 ماه در کویت می ماندند - می توانند معادل صد هزار تومان به قیمت ارز از ایران اجناس مجاز وارد کنند و این باعث دشوار شدن پول شده بود که این جانب - با مضیقه ای که گرفتار آن بودم - بلا تکلیف ماندم . تا اینکه يك شب ، در حوالی سحر ، مجددا دست التجا به دامان حضرت رقیه علیه السلام زدم و عرض کردم : (بی بی جان . پس نتیجه خواهش و توسل من چه شد ؟) کهنگاهان مطلبی به ذهنم خطور کردی که فردای آن شب به سراغ آن مطلب رفتم و تعقیب این امر ، بزودی منجر به رفتن من به مدارس ایرانی کویت و اشتغال به شغل خطاطی نزد اولیای آن مدارس گردید و توسل به آن باب الحوائج ، مشکلاتم را حل کرد و حاجت مزبور به خوبی و زودی برآورده شد .

سال بعد هم به دعوت سرپرست مدارس به کویت رفتم ، ولی بر اثر جنگ تحمیلی و فشار بیگانگان ما را از کویت اخراج کردند که در آن حادثه نیز ، عنایات بی بی با ما بود و شرح آن فرصتی دیگر می طلبد . و السلام علیکم ورحمه الله وبرکاته .

عبدالحسین اسماعیل قمشه ای (شهرضا)

بزن مرا که یتیم ، بهانه لازم

ص: 544

نیست .

مرا که دانه اشك است دانه لازم نیست

به ناله انس گرفتم ، ترانه لازم نیست

ز اشك دیده به خاك خرابه بنوشم

به طفل خانه به دوش ، آشیانه لازم نیست

نشان آبله و سنگ و كعب نی کافی است

دگر به لاله رویم نشانه لازم نیست

به سنگ قبر من بی گناه بنویسید

اسیر سلسله را تازیانه لازم نیست

عدو بهانه گرفت و زد و به او گفتم

بزن مرا که یتیم ، بهانه لازم نیست

مرا ز ملك جهان گوشه خرابه بس است

به بلبلی که اسیر است لانه لازم نیست

محبتت خجلم کرده ، عمه دست بدار

برای زلف به خون شسته ، شانه لازم نیست

به کودکی که چراغ شبش سر پدر است

دگر چراغ به بزم شبانه لازم نیست

وجود سوزد از این شعله تا ابد (میثم)

سرودن غم آن نازدانه لازم نیست

حضرت رقیه علیه السلام برایمان ویزای حج گرفت

محقق و مروج مکتب محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله جناب آقای شیخ علی ابوالحسنی (منذر) صاحب تالیفات کثیره بویژه کتاب

شریف سیاه پوشی در سوگ ائمه نور علیه السلام در مقاله ای چنین مرقوم داشته اند .

14 . برادر عزیز و گرامی ، جناب حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ علی ربانی خلخالی درخواست فرموده اند که اگر کراماتی از در یتیم اهل بیت علیه السلام در شام ، حضرت رقیه خاتون علیه السلام دیده یا شنیده ام ، برای اطلاع خوانندگان عزیز بنویسم . ذیلا سه کرامت از آن دردانه ابا عبدالله علیه السلام تقدیم می شود :

شب شنبه 2 آبان 1376 شمسی

ص: 545

در تهران ، منزل مرحوم پدرم - حجه الاسلام حاج شيخ محمد ابوالحسنی - خدمت مادر مشرف بودم . به وی گفتم : شما با مرحوم آقا (پدرم) مکرر به سوریه رفته و مراقد مطهر اهل بیت علیه السلام در شام را زیارت کرده اید ، چنانچه طی این مدت از حضرت رقیه علیه السلام کرامتی دیده اید بیان کنید تا در کتاب (ستاره درخشان شام ، حضرت رقیه . . .) نوشته جناب حجه الاسلام و المسلمین ربانی خلخالی درج گردد و شاهدهی بر حقیقت و حقانیت این در دانه اهل بیت علیه السلام باشد

مادرم ، در حالیکه از تجدید خاطرات معنوی گذشته به وجد و شور آمده بود ، گفت : بلی ، به چشم خود دیده ام و تعریف کرد :

1 . اوایل دولت بازرگان بود . در حدود ماه رجب (سال 1399 قمری ، 1358 شمسی) بود که يك روز مرحوم آقا (پدرت) عکس خود و من و دو خواهر و يك برادر کوچکت را به من داد و گفت به سفارت عراق برو بلکه بتوانی ویزای کربلا- بگیری و با هم به زیارت حضرت سید الشهدا علیه السلام برویم .

عکسها را به سفارت عراق بردم (که آن روز ، در نزدیکی میدان ولی عصر (عج) قرار داشت) و اسمها را نوشتم و به خانه برگشتم . منتظر بودیم که اسمهامان برای زیارت کربلا در آید . چند ماه گذشت و طی این مدت ، از آنجا که شوق زیادی به زیارت آقا ابا عبدالله الحسین علیه السلام داشتم ،

ص: 546

مخصوصاً در ماه رمضان چندین بار به سفارت عراق سر زدم تا بلکه اسممان در آمده و ویزا به ناممان صادر شده باشد، ولی خبری نشد. در ماه شوال هم که اسمها در آمد، نام مادر میان آنها نبود.

به منزل ام دو در حالیکه سخت غمگین و ناراحت بودم و گریه می کردم، گفتم: خدایا ما را، یا این طرفی کن و یا آن طرفی (یعنی یا به کربلا بفرست و یا سفر مکه را نصیبمان کن)

و در اینجا بود که شوق زیارت بیت الله الحرام در سرمان افتاد و به فکر سفر حج افتادیم.

تذکره بین المللی ما اجازه می داد که، پس از انجام تشریفات اداری، معمول، به همه جای دنیا سفر کنیم، ولی برای مسافرت به عربستان سعودی در فاصله اول شوال تا 10 ذی حجه (مقام ایام حج واجب) این تذکره کارساز نبود و سفر حج، ویزای مخصوص می طلبید.

آقا به خانه آمد و پرسید: چه شد، اسم ما در آمد؟ گفتم: (خیر، اسمهای ما در نیامده است) و ایشان نیز ناراحت شد. ایشان آن زمان، مجلس آیه الله زنجانی (که حدود شاهپور سابق منزل داشت) منبر می رفت. آیه الله زنجانی می بیند آقا ناراحت است. از وی می پرسد: چه مشکلی برایتان پیش آمده است؟ ایشان قصه را نقل می کند و آیه الله زنجانی می گوید:

نگران نباشید

ص: 547

، من الان يك نامه برای سفارت سعودی در تهران می نویسم ، آنها به شما ویزای مکه خواهند داد .

آقا ، نامه آیه الله زنجانی را به سفارت سعودی می برد و با آنها به عربی سخن می گوید . کارمندان سفارت از ایشان خیلی خوششان آمده ، از وی بگرمی استقبال می کنند و يك ویزای مجانی - برای شخص ایشان ، نه همه - ما صادر می کنند ، و آقا در حالیکه می پنداشته ویزای مزبور برای همه ما صادر شده ، خوشحال و مسرور از سفارت بیرون می آید .

ما در خانه بودیم که آقا آمد و گفت : الحمدلله ، همه چیز درست شد ، مهیای سفر حج شوید .

از شادی در پوست نمی گنجیدیم و مخصوصا بچه ها که قرار بود برای اولین بار به حج روند خیلی خوشحال بودند

مسیر زمینی حج ، از سوریه می گذشت و تذکره بین المللی ما اجازه سفر به سوریه را می داد . من برای بچه ها لباس احرام تهیه کردم و آقا هم تشریفات امضای گذرنامه برای سفر به سوریه را به انجام رساند و حدود نیمه شوال (1399 قمری ، شهریور 1358 شمسی) از ایران به سمت سوریه حرکت کردیم

در سوریه ، وارد مسافرخانه ای شده و يك اتاق اجاره کردیم . فرد عربی در جوار ما اتاق داشت که با آقا دوست شده بود . يك روز به آقا گفت : حاج آقا گذرنامه تان را بدهید ببینم . گرفت و پس از دیدن گفت :

ویزای ورود

ص: 548

به مکه ، فقط برای شخص صادر شده ، و خانواده تان با بچه ها ، حق ورود به مکه و مدینه را ندارند

از شنیدن این سخن ، گویی دنیا بر سرمان خراب شد ، و مخصوصا بچه ها از اینکه اولین باری بود که قرار بود به سفر حج بروند و اینک ، بر خلاف اشتیاق شدیدشان ، معلوم شده بود که راه مکه به رویشان بسته است ، سخت ناراحت شدند و به گریه و شیون پرداختند .

آقا گفت : باباجان ، گریه نکنید . من هیچگاه در این سفر ، تنهایتان نمی گذارم . با هم آمده ایم و با هم نیز یا به حج می رویم یا بر می گردیم .

عرب مزبور به آقا گفت : شما برای بردن خانواده و بچه هایتان به حج ، باید یا به سفارت سعودی در دمشق بروی و یا به سفارت ایران سر بزنی . ولی آقا گفت : خیر ، ما را تا اینجا ، عنایت و کرامت حضرت رقیه علیه السلام آورده است و از اینجا به بعد نیز می تواند خودش ویزای ورود به مکه را برایمان درست کند . ما هیچ کجا نمی رویم و فقط به حرم خود این خانم رفته و به وی ملتجی می شویم . فردا صبح - روز چهارشنبه - ساعت 17 از مسافر خانه به سمت حرم حضرت رقیه علیه السلام حرکت کردیم . درب حرم بسته بود و ما کنار دیوار ایستاده و منتظر ماندیم . حال ، نگاهمان به درب حرم است و من و بچه ها

ص: 549

همینطور به حضرت توسل جسته و اشک می ریزیم .

در این اثنا ، چشممان به يك اقا سید روحانی جوان (حدوداً 25 ساله) با عبا و نعلین و عمامه مشکی افتاد و که خیلی سنگین و با وقار ایستاده و منتظر باز شدن درب حرم بود و يك خانم محجبه و پوشیه زده (که صورتش را ندیدم) در کنار وی قرار داشت . آقا نزد سید رفت و به زبان عربی با ایشان شروع به صحبت کرد . از وی پرسید : شما از کجا آمده اید ؟ و او گفت : از نجف ، و سر صحبت باز شد . مدتی با هم صحبت کردند و آقا ماجرای ما را با ایشان در میان گذاشت . . . در اثر فاصله ای که میان ما و آنها بود ، جزئیات صحبتشان را نیم فهمیدیم . همین قدر متوجه شدیم که به آقا گفت : گذرنامه تان را به من بدهید ، و آقا هم گذرنامه را به او داد . طولی نکشید خادم آمد و درب حرم را به روی زوار گشود . اول ، آقا سید با خانمش ، و سپس نیز ما به دنبال آنان ، وارد حرم دست راست ، مسجدی به نام خرابه شام وجود داشت که می گفتند حضرت رقیه علیه السلام در همانجا از دنیا رفته است . ما به سمت ضریح حضرت رقیه علیه السلام رفتیم و سید و خانمش نیز وارد مسجد مزبور شدند . چند دقیقه بیشتر نگذشت که گذرنامه را به آقا برگرداندند و گفتند

ما ویزای اهل بیت شما

ص: 550

را گرفتیم ، و اکنون همراه خانواده به حج بروید

و رفتند و نایستادند وقتی نگاه کردیم دیدیم ویزای خانواده را نیز مجانی صادر کرده اند .

آقا گفت : حال که ویزا گرفته ایم ، بهتر است ماشین گرفته و سریعا به مکه برویم . صبح روز بعد - که پنجشنبه بود - برای رفتن به مدینه يك سواری گرفتیم (اول ، به مدینه می رفتیم) آقا گفت : در این سفر ، باید يك نفر عرب را هم که راه را به خوبی بلند باشد ، همراه خود ببریم . مسیر حرکت سوریه به عربستان ، از کشور اردن می گذشت ، چون روابط سوریه و عراق خوب نبود .

بزودی عربی پیدا شد که همچون ما قصد رفتن به مدینه را داشت و با راه هم خوب آشنا بود . خوشحال شدیم .

با سواری از شام حرکت کردیم ، ولی هنوز از کشور سوریه خارج نشده بودیم که ماشین خراب شد و از رفتن باز ماندیم . راننده رفت و ماشین دیگری بیاورد و ما از حدود 7 صبح تا 4 بعد از ظهر معطل وی شدیم ولی خبری از او نشد . شخص عرب همراه ، که ظاهرا يك مقام امنیتی بود ، تلفنی به سازمان امنیت سوریه زد و با نقل ماجرا ، درخواست يك وسیله کرد . بعد از ختم گفتگوی تلفنی ، به ما گفت : الان ساعت 4 بعد از ظهر است ، ساعت 5/4 ماشین خواهد آمد . بزودی يك ماشین از راه رسید ، آن هم چه ماشینی بهترین ماشینی که

ص: 551

می توانستیم تصور کنیم: راحت، جادار، کولردار، سریع السیر . . . و دارای يك راننده بسیار خوب که راه را کاملاً بلد بود و میانبر می زد . دفعه های قبل که از شام به مکه می رفتیم، اتوبوسها از داخل اردن می گذشتند و مسیر طولانی تر می شد، اما او به جای آنکه ما را وارد اردن کرده و گرفتار ترافیک خیابانها سازد، یگراست از جاده کمربندی بیرون شهر به سمت مرز عربستان برد .

نزدیکیهای مرز عربستان، يك قهوه خانه پیدا شد . آقا به راننده گفت: شما خسته شده ای، بهتر است يك ساعت در اینجا استراحت کنی، و ما هم هوایی بخوریم . راننده ساعتی خوابید و سپس برخاست و دوباره به راه افتادیم و در حدود ساعت 1 یا 2 نصف شب 29 شوال (1399 قمری) به مرز عربستان رسیدیم .

برای عبور از مرز بایستی بازرسی می شدیم و از این بابت، نگران بودیم اعتبار ویزایی که در حرم حضرت رقیه علیه السلام برای ما صادر شده بود، اکنون معلوم می شد: هنگام بازرسی، شرطه ها يك نگاه به ما کردند و يك نگاه هم به ویزای ما، و تمام شد . . . خیلی راحت و آسان از ایستگاه بازرسی شدیم .

وارد عربستان شدیم و فردا ساعت 11 صبح روز جمعه، جلوی قبرستان بقیع از ماشین پیاده شدیم و محلی برای اقامت تهیه دیدیم .

آقا گفت: الحمدلله وارد عربستان شدیم،

اما باز این احتمال هست که در ایام حج ، مانع رفتن ما به مکه شوند . بهتر است تا حجاج نیامده و شلوغ نشده است به مکه برویم و یک حج عمره بجا آوریم تا اگر بعدا امکان انجام دادن حج با حجاج پیش نیامد ، حسرت زده نباشیم .

تقریبا حدود پنجم یا ششم ذی القعدة بود . پس از نماز مغرب و عشا و صرف شام ، یک ماشین سواری گرفته و عازم مکه شدیم . راننده از شیعیان سیاه پوست بود . در طول راه ، هر جا به مامورین سعودی بر می خوردیم ، راننده خود ، گذرنام ما را می برد و نشان می داد و بر می گشت ، و خلاصه هیچ جا جلوی ما را نگرفتند . حتی به ما گفته بودند که در مسیر مدینه به مکه ، بین راه ، بعضی جاهها مامورین سعودی پول می گیرند و باید پول همراهتان باشد ، و به همین علت آقا در جیبش پول گذاشته بود ، ولی هیچ جا کسی از ما پولی نخواست و خرج راه ، منحصر به همان دستمزد راننده بود .

حدود ساعت 12 شب به مکه مکره رسیدیم . قبلا در میان راه ، در مسجد شجره محرم شده بودیم و در پی آن ، اعمال حج را همان شبانه انجام دادیم . صدای اذان صبح که برخاست ، کار ما تمام شده بود . نماز صبح را خوانده مقداری استراحت کردیم و در ساعت 5/8 - 9 صبح به قصد بازگشت به مدینه ، به ترمینال مکه رفتیم .

ص: 553

دیدیم هیچ ماشینی نیست . با خود گفتم : خدایا . خودت ما را به مهمانی دعوت کردی و به اینجا آوردی ، حالا هم خودت ماشین بفرست . يك وقت دیدیم شخصی با يك بنز سفید مدل بالا و خیلی شیک ، جلوی پای ما ترمز کرد و بعد از کمی صحبت (به زبان عربی) با آقا ، گفت : سوار شوید . سوار شدیم و او ما را سریعاً به مدینه رسانید و پولی هم نگرفت . اینك ، در مدینه بودیم . پس از حدود 25 روز اقامت در مدینه ، سر و کله حجاج پیدا شد و آقایانی که در کاروانهای مختلف بودند و آقا را می شناختند ، هر کدام اصرار داشتند که ما (برای سهولت در انجام اعمال حج ، و رفتن به منا و . . .) به کاروان آنها ملحق شویم . و ما هم بالاخره کاروان حاج سید محسن آل احمد را که بیشتر از دیگران اصرار می کرد برگزیدیم .

در هنگام بجا آوردن اعمال حج اکبر نیز هیچکس مانع و مزاحم ما نشد ، تا اینکه زمان حج به پایان رسید و ما از سر پل حضرت ابوطالب علیه السلام با يك اتوبوس ، یکرست به شهر مقدس قم آمده و از آنجا راهی تهران شدیم . این کرامتی بود که ما به چشم خود ، از توسل به حضرت رقیه علیه السلام دیدیم .

ناسزا گفتن ، سزای صوت قرآنی نبود

روز ما در شامتان جز شام ظلمانی نبود

ای زنان شام ، این رسم مهمانی نبود

سنگ

ص: 554

باران مسلمان ، آنهم آخر از بالای بام

این ستم بالله روا در حق نصرانی نبود

پایکوبی در کنار راس فرزند رسول

با نوای ساز آیین مسلمانی نبود

ما که رفتیم ای زنان شام نفرین بر شما

ناسزا گفتن سزای صوت قرآنی نبود

مردها تان بر من آوردند هفده دسته گل

دسته گل غیر آن سرهای نورانی نبود

ای زنان شام آتش بر سر ما ریخته

در شما يك ذره خلق و خوی انسانی نبود

ای زنان شام در اطراف مشتی داغدار

جای خوشحالی و رقص و دست افشانی نبود

ای زنان شام گیرم خارجی بودیم ما

خارجی هم گوشه ویرانه زندانی نبود

طفل ما در گوشه ویران ، دل شب دفن شد

هیچ کس آگاه از این سر پنهانی نبود

ای سرشك شیعه شاهد باش بر آل رسول

کار (میثم) غیر مدح و مرثیت خوانی نبود

کربلای شما هم درست شد

از مادر پرسیدم : آیا کرامت دیگری از آن حضرت در خاطر داری ؟ گفت : بله ، کرامت دیگری در یاد دارم که چند سال قبل از کرامت فوق
رخ داده است ، و چنین تعریف کرد :

15 . کربلای شما هم درست شد .

2 . حدود بیست سال قبل ، در اوج حکومت پهلوی . من و مرحوم آقا ، با گذرنامه بین المللی به سوریه رفتیم تا از آنجا ویزای عراق گرفته به کربلا- برویم . در سوریه ، برای گرفتن ویزای عراق ، حدود 15 روز توقف کردیم و در این مدت ، چندین بار به لبنان رفته و برگشتیم . از جمله روز 15 شعبان آن سال در لبنان

ص: 555

بودیم . آقا گذرنامه را به سفارت عراق در لبنان برده بود که برای گرفتن ویزای کربلا اسم نویسی کند .

من در هتل ، تنها بودم . روز ولادت آقا امام زمان عج بود دیدم اینجا در لبنان خبری از جشن و چراغانی نیست . دلم هم برای زیارت کربلا- تنگ شده بود . گفتم : ای امام زمان ، الان روز ولادت تو در ایران چه خبر است ؟ همه جا چراغانی و نقل شیرینی . . . ولی اینجا سوت و کور است . . در همان حین يك لحظه خوابم برد . در خواب دیدم يك جوان خوش سیما و چهار شانه عرب که انسان حظ می کرد نگاهش کند ، جلوی تخت من با قدمهای بلند از این سو به آن می رود و می گوید : کربلای شما هم درست شد .

از خواب بیدار شدم . مرحوم آقا از سفارتخانه عراق برگشت و گفت : اسمها را نوشتم . ما به سوریه بازگشتیم ولی بعد از چند روز معلوم شد که به ما ویزا نمی دهند .

دیدیم که این راه به جایی نرسید . در سوریه ، يك نفر به نام سید انور بود که بنگاهی داشت و به اصطلاح کار چاق کن بود . وی که با راننده های ایرانی دست داشت ، گذرنامه ها را از زوار می گرفت و توسط افرادی که در اختیار داشت به ایران می فرستاد و آنان توسط عواملی که در سفارت سعودی و جاههای دیگر می شناختند ، به طور قاچاقی برای صاحبان گذرنامه ها ،

ص: 556

ویزای مکه می گرفتند و به سوریه می آوردند .

سید انور گذرنامه ما و جمعی دیگر از زوار را گرفته دست افراد مزبور داد تا برایمان از ایران ویزای حج بگیرند . فردی که گذرنامه من و آقا به دستش داده شده بود ، يك افغانی بود .

گذرنامه ها را بردند و ما به انتظار نشستیم . بزودی خبر رسید که افراد مزبور در هنگام بازگشت به سوریه ، در فرودگاه ایران دستگیر شده و به زندان افتاده اند .

این خبر ، به نحو زاید الوصفی ، مایه ناراحتی و نگرانی زوار شد و آنان را سخت دلگیر و متوحش ساخت . چه ، علاوه بر محرومیت از حج ، ممکن بود سوء سابقه نیز برای آنها ایجاد کند . بعضی از زوار گفتند : برای فرح - شهبانوی وقت ایران - نامه می فرستیم و از وی تمنا می کنیم که مشکل ما را حل کند . . . آقا به آنها گفت : نه ، این کار را نکنید ، بیایید متوسل به حضرت رقیه علیه السلام شویم ، آن حضرت کارمان را درست خواهد کرد .

برخی از زوار هر روز در هر حرم آن حضرت جمع می شدند و آقا برایشان صحبت می کرد و روضه می خواند . حدود بیست روز طول کشید تا اینکه بعضی از گذرنامه (و نه همه آنها) آمد . معلوم شد زمانی که فرد افغانی مزبور پس از گرفتن ویزا به فرودگاه تهران آمده بود تا به سوریه باز گردد ، مامورین ایرانی با مشاهده گذرنامه های ایرانی نزد

ص: 557

او، به وی می گویند: این گذرنامه های ایرانی در دست تو افغانی چه می کند؟ و در مقام دستگیری او بر می آیند.

فرد افغانی می دود که از دست مامورین خلاص شود و در این حین، بعضی از گذرنامه ها از دست یا جیب او در جوی آب می افتد و آب آنها را می برد. ولی گذرنامه من و آقا داخل جیب او بوده و نمی افتد و عجیب این است که پس از دستگیری و زندان نیز مامورین متوجه آن ها نمی شوند و محفوظ می ماند.

به هر حال گذرنامه چند نفر گم شده بود ولی گذرنامه ما و جمعی دیگر به دستمان رسید.

وقتی گذرنامه ها رسید، دیدیم ویزای ما را داده اند ولی يك روز بیشتر برای ورود عربستان مهلت نداریم (زیرا ویزای ما تقریباً 20 روز پیش صادر شده بود و به علت دستگیری فرد افغانی، اینك يك روز بیشتر از مهلت اعتبار آن باقی نمانده بود، و بایستی عجله می کردیم) لذا همان روز ماشینی گرفته حرکت کردیم و با سرعتی که داشت شب هنگام به مدینه رسیدیم و بعد از برگزاری اعمال حج، به ایران بازگشتیم.

هنگام گرفتن ویزای حج در سوریه (که شرح آن گذشت) به حضرت رقیه علیه السلام عرض کرده بودم که اگر وسایل سفر ما به کربلا نیز فراهم شود، مجدداً به پابوش آمده و از آنجا، به کربلا خواهیم رفت. زمانی که از مکه به ایران برگشتیم، در

ص: 558

سفارتخانه عراق در تهران برای سفر به کربلا اسم نویسی کردیم و در ضمن ، آقا گذرنامه را به کسی داد که به طور سفارشی ، برای ما ویزای سفر به عراق را بگیرد . 3 هفته از آن تاریخ گذشت و خبری نشد . به نحوی که مایوس شدیم و خواستیم گذرنامه را از شخص مذکور بگیریم ولی او نداد و گفت ، بگذارید باز هم نزد من باشد ، بینم چکار می توانم بکن مدت کوتاهی نگذشت که اسم ما در روزنامه برای يك سفر 7 روز به کربلا در آمد و همزمان با آن ویزای سفارشی نیز آماده شد . آقا گفت من هفت روزه به کربلا نمی روم و آنجا باید مدتی بیشتر بمانیم . لذا از ویزای سفارشی استفاده کردیم به کربلا مشرف شدیم .

از آنجا که با حضرت رقیه علیه السلام عهد کرده بودیم که اگر سفر کربلا درست شود مجدداً به زیارت او خواهیم رفت ، مسیر حرکت به عراق را از طریق سوریه قرار دادیم . پس از فراغ از زیارت مراقد اهل بیت علیه السلام در شام ، به ما گفتند چون روابط بین دولتین سوریه و عراق خوب نیست ، باید از طریق اردن به بغداد بروید . من ترسیدم و به اقا گفتم : من سوار این ماشینها نمی شوم .

در سوریه ، يك حاج محمود شیرازی بود که نزدیک حرم حضرت رقیه علیه السلام به زوار منزل کرایه می داد و ما نیز وارد بر او بودیم . آقا از وی پرسید : آیا اینجا برای رفتن به بغداد

، هواپیما ندارد؟ منزل ما می ترسد با ماشین برود . حاج محمود گفت : آری ، امروز يك هواپیما از فرانسه به دمشق می آید ، 2 نفر از مسافرش را پیاده می کند و سپس به بغداد می رود . من آن دو صندلی خالی را برای شما رزرو می کنم . شما سوار آن شوید و به بغداد بروید . 2 بلیط هواپیما را برای ما گرفت و ما شب جمعه ساعت 7 بعد از ظهر به فرودگاه دمشق رفتیم و از آنجا ساعت 9 با هواپیما به سمت بغداد حرکت کردیم .

هواپیما ساعت 10 وارد فرودگاه بغداد شد . پس از پیاده شدن از هواپیما جمعی از سرنشینان گفتند ما به کاظمین علیه السلام می رویم ، ولی آقا گفت : امشب شب جمعه و شب زیارتی آقا اباعبدالله الحسین علیه السلام است و من باید کربلا باشم . خوشبختانه ، از نظر اسباب و اثاثیه سفر نیز سبکبار بودیم . يك سواری گرفتیم و سریع به کربلا رفتیم . حدود نیمه شب به کربلا رسیدیم و تا صبح بین حرم امام حسین علیه السلام و حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام در رفت و آمد و زیارت بودیم .

سفرمان در آن سال در عراق 40 روز طول کشید و در پایان ، سالم و خورسند به ایران بازگشتیم . رزقنا الله تعالی فی الدنيا زیارتهم و فی الاخره شفاعتهم .

خویش را امشب به دامانم تو جا دادی پدر

بیت الاحزان مرا امشب صفا دادی پدر

با وصال خویش قلبم را شفا دادی پدر

ص: 560

آتش هجران تو يك شب نه هر شب سوختم

خوش به من در کودکی درس وفا دادی پدر

در منای عشق رفتی یا به قربانگاه خون

جان خود را در ره جانان کجا دادی ، پدر ؟

بر عزاداران خود امشب به ویران سرزدی

اجر نیکویی به این صاحب عزا دادی پدر

من در آغوش تو هر شب داشتم جا مرحبا

خویش را امشب به دامانم تو جا دادی پدر

همره خود بر مرا ، تا اهل عالم بنگرند

دخترت را نیز در راه خدا دادی پدر

نظم (میثم) (321) برد دل از دوستان و شیعیان

کز کرم او را تو طبع دلربا دادی پدر

دستهای کوچک دارد ، ولی گره های بزرگ را باز می کند

16 . در اواخر ماه مبارك رمضان 1417 هجری قمری سیمای جمهوری اسلامی ایران (به مناسبت روز قدس) سریالی به نام بازمانده نشان داد که قبلاً فیلم آن نیز با همین عنوان در سینماهای کشور نمایش داده شده بود

سریال بازمانده ، بر محور زندگی يك زن و مرد مسلمان فلسطینی (سعید و لطیفه) دور می زند که در جریان کشت و کشتار وحشیانه فلسطینیها توسط اسرائیلیها در سال 1948 در شهر حیفا به نحوی جانگداز به قتل می رسند و کودکی شیرخوار (به نام فرحان) از آنها باقی می ماند که پس از دو سه روز گرسنگی و تشنگی ، همراه با خانه مسکونی پدر و مادرش (سعید و لطیفه) به تصرف و اشغال يك خانواده مهاجر صهیونیست (از اروپای شرقی) در می آید .

خانواده صهیونیست ، که بچه دار نمی شده اند ، از دیدن بچه در خانه بسیار خوشحال

شده او را در اختیار می گیرند و نام وی را از فرحان به موشه (تلفظ عبری موسی) تغییر می دهند. سرگذشت (فرحان)، نمادی گویا و غم انگیز از اشغال (فلسطین) و سیاست (یهودی کردن) آن از سوی صهیونیستهای زورگو و اشغالگر است.

چندی بعد مادر بزرگ فرحان (موسوم به صفیه) پس از قتل پسر و عروسش (سعید و لطیفه)، به اسم دایه پیشین کودک خود را به خانه مزبور رسانیده و در صدد بر می آید که در اولین فرصت مساعد، نوه خویش (فرحان) را از چنگ صهیونیستها نجات بخشد. دیری نمی گذرد که خانواده صهیونیست عزم سفر به یافا می کنند قرار می شود بچه و صفیه را نیز همراه خود ببرند. وسیله نقلیه مورد نظر، قطاری بود که مقادیر بسیار زیادی مهمات نظامی سرباز اسرائیلی برای کشتار فلسطینیهای یافا می برد.

ماجرا، با نشیبت و فرازهای مهیج خویش، سرانجام به اینجا منتهی می شود که مادر بزرگ (صفیه) از سوی همسر مبارز خود (رشید) ماموریت می یابد که يك چمدان پر از مواد منفجره را همراه خود به داخل قطار ببرد و در میان راه آن را منفجر سازد و خود با بچه بیرون بپرد

در صحنه بسیار جالب و هیجانزای پایانی فیلم، صفیه فرحان را به بهانه تعویض لباس به يك کوپه خالی می برد و در آنجا ضامن انفجار چمدان را می کشد، سپس کودک را در آغوش فشرده و برای حفظ جان او،

که نمادی از فلسطین در بند است ، آیه الکرسی می خواند و آنگاه در حالیکه کودک را در بغل دارد از قطار در حال حرکت بیرون می پرد :
صفیه جادر جا می میرد؛ قطار کمی بالاتر همراه با انبوه مسافران صهیونیست و تسلیحات مرگبارش منفجر می شود ، و فرحان موسی وارد
در چنگ فرعونیان اما در کنف حفظ خداوند تنها و بی سرپرست زنده مانده و باشیون خویش ، در انتظار جلوه ای از لطف الهی باقی می
ماند . . .

فیلم بازمانده در سوریه ساخته شده ، و هنر پیشه های آن تماما سوری و مصری هستند ، ولی کارگردان آن يك هنرمند ایرانی به نام آقای
سیف الله داد است . بازمانده ، برای نخستین بار در جشنواره فیلم دمشق نمایش داده شده و خاصه به دلیل صحنه فینال (پایانی) آن ، از
سوی طبقات مختلف مردم مورد استقبالی بی سابقه قرار گرفت . به قول کارگردان فیلم (در مصاحبه با مجله نیستان ، ش 8 ، اردیبهشت
1375 شمسی ، ص 60) : (فیلم به 5 نوبت نمایش اضافه کشیده شد . سالن سینمای جشنواره ، 300 نفری بود ولی به علت هجومی که
مردم برای دیدن فیلم آورده بودند ، اینها مجبور شدند که يك سالن 1500 نفره را تدارك ببینند که فیلم را در چند نوبت در آنجا نمایش دادند
به اضافه دانشگاه و غیره . . . بعد از اینکه فیلم جلسات اول و دوم نمایش عادی خود را داشت و انعکاس خیلی شدید مطبوعاتی پیدا کرد ،
همه مردم شائق شده بودن

ص: 563

که این فیلم را ببینند و آن هجومها به وجود آمد . من به کرات در پایان فیلم شاهد این بودم که زنها با چشمان خیس و گریان بیرون می آمدند و مردها با بغض خیلی از کسانی که در قضایای فلسطین استخوان خرد کرده بودند به شدت احساس خوشایند خودشان را با فیلم می گفتند)

جالب این است که به گفته آقای سیف الله داد ، کارگردان فیلم بازمانده : در خود فیلمنامه و سناریوی فیلم چنین پایان زیبا و بسیار مهیجی پیش بینی نشده بود و کارگردان در یافتن چنین خاتمه دل انگیزی برای فیلم ، مرهون توسل به حضرت رقیه علیه السلام در دمشق بوده است .

آقای داد ، در همان مصاحبه (ص 67) در توضیح ماجرا می گوید :

موضوع فیلم (در جریان مطالعات تاریخی و سایر عوامل به شدت تغییر کرد و بعد يك جایی به داستان حضرت موسی پیوند خورد و جنبه گویاتری پیدا کرد و کل سناریو چهار یا پنج بار بازنویسی شد و از اول تا آخر همه چیزش به هم می ریخت و دوباره با حوصله آن را می نوشتم . فصل فینال چیزی که الان می بینیم ، فصلی است که من اصلا در سناریو ننوشته بودم . یعنی در اولین نسخه ، فیلم در ایستگاه قطار تمام می شد . در دومین نسخه ، فیلم در قطار در حال حرکت تمام می شد . امام موقع فیلمبرداری احساس کردم که ایرادهایی وجود دارد . مثلا رشید ، یعنی پدر بزرگ بچه ، هم در ایستگاه قطار از بین می رفت .

ص: 564

بعد در جریان ساخت فیلم ، صحنه را با همان دیالوگها ، جابه جا کردم و این برای خودم و بچه ها جالب بود که از دیالوگهای يك آدم سالم برای يك آدم در حال موت استفاده می کردم . یعنی او در حالت عادی می گفت که : اگر من نتوانستم چمدان را بگیرم ، غسان هست و اگر او نبود مریم هست . ولی در حین اجرا دیدم که چیز خوبی نمی شود و بهتر است که زودتر تکلیف رشید را روشن کنم ، این را برای دوستان خودم می گویم ، با توجه به اعتقاداتشان . احساس می کردم دیگر نمی دانم پایان فیلم را باید چه کار کنم ، یعنی سناریو را داشتم ولی برایم کافی نبود .

خیلی فکر کردم ، يك یا دو هفته هم بین تمام شدن بخشهای قبلی فیلم و شروع فیلمبرداری در ایستگاه قطار فاصله افتاد . ما فیلمبرداری می کردیم ولی بچه ها هم می دیدند که من با سناریو پیش نمی روم و من فقط شب به شب می فهمیدم که باید چه کار بکنم و این هم بر می گشت به آن که من دچار چنان استیصالی شدم که دست کمی از استیصال خود صافیه نداشت . البته هیچ وقت رفتاری نمی کردم که دیگران فکر کنند که من نمی دانم چه کار کنم نهایتا به حضرت رقیه متوسل شدم . این توسل و نذرها سبب شد که به نظر خودم ، یکی از درخشانترین فینالهای فیلم ایجاد شود .

در دمشق وقتی برای بار آخر به جشنواره رفته بودم ،

ص: 565

دیدم که فینال فیلم چه تاثیری روی همه گذاشت و پیداست که در فینال فیلم چیزی خارج از نفس ما به آن خورده است . بعد از جشنواره در جلسه اول ، خداحافظی کردم و رفتم به حرم حضرت رقیه برای تشکر کردن . البته این حرفها در عالم سینما و روشنفکرها خیلی معنا ندارد ولی این شد و من آنجا متوجه شدم که می شود چیزهایی را از کسانی گرفت که ظاهرا اصلا نبایست به تو بدهند . مثل آن آیه ای که می گوید اگر بر خدا توکل کنید از جاهایی که حساب نمی کنید به شما روزی می رسد . به نظر خودم و به نظر تمام بچه هایی که فیلم را دیده اند خیلی تعجب آور بود که آدمهایی را می دیدیم که به نظر می آمد هیچ وابستگی مذهبی ندارند ولی فینال فیلم زیر و رویشان می کرد و تکانشان می داد . این نفس مال حضرت رقیه است و بی معرفتی و ناشکری است اگر این را در يك جایی نگوئیم .

راستی آیا تاکنون اندیشیده ایم که وجود مرقد مطهر حضرت رقیه و عمه بزرگوارش زینب کبری سلام الله علیهما در شام ، به لطف الهی ، چه برکاتی از حیث حفظ منطقه از دستبرد صلیبون در قرون وسطی و نیز تجاوز صهیونیستهای خون آشام و جلوگیری از اجرای نقشه (نیل تا فرات) آنان در عصر حاضر داشته است ؟ و آیا تا کنون برای نجات (قدس) در بند ، انسان دلسوخته ای دست توسل به این دو گنج پنهان شام زده است ؟

ص: 566

قای سیف الله داد ، که گوشه ای از قدرت شگرف نازدانه ابا عبدالله الحسین علیه السلام را در يك تجربه معنوی به چشم دیده است ، می گوید : (من آنجا متوجه شدم که می شود چیزهایی را از کسانی گرفت که ظاهرا اصلا نبایست به تو بدهند) آری ، رقیه علیه السلام دستهایی کوچک دارد ولی گره های بزرگ را باز می کند .

زبان حال رقیه بنت الحسین علیه السلام

صبا به پیر خرابات از خرابه شام

ببر ز كودك زار ، این جگر گداز پیام

که ای پدر ز من زار هیچ آگاهی

که روز من شب تار است و صبح روشن شام

به سرپرستی ما سنگ آید از چپ و راست

به دلنوازی ماها ز پیش و پس دشنام

نه روز از ستم دشمنان تنی راحت

نه شب ز داغ دل آرامها دلی آرام

به کودکان پدر کشته ، مادر گیتی

همی ز خون جگر می دهد شراب و طعام

چراغ مجلس ما شمع آه بیوه زنان

انیس و مونس ما ناله دل ایتم

فلك خراب شود کاین خرابه بی سقف

چه کرده باتن این کودکان گل اندام

دریغ و درد کز آغوش نار افتادم

به روی خاک مذلت ، به زیر بند لثام

به پای خار مغیلان ، به دست بند ستم

ز فرق تا قدم از تازیانه نیلی فام

به روی دست تو طوطی خوش نوا بودم

کنون چوقمیری شوریده ام میانه دام

به دام تو چو طوطی شکر شکن بودم

بریخت زاغ و زغن زهر تلخم اندر کام

مرا که حال ز آغاز کودکی این است

خدای داند و بس تا چه باشدم

ص: 567

هزار مرتبه بدتر ز شام ماتم بود

برای غمزدگان صبح عید مردم شام

به ناله شررانگیز بانوان حجاز

به نغمه دف و نی شامیان خون آشام

سر تو بر سر نی شمع ، ما چو پروانه

به سوز و ساز زنا سازگاری ایام

شدند پردگیان تو شهره هر شهر

دریغ و درد ز ناموس خاص و مجلس عام

سر برهنه به پا ایستاده سرور دین

یزید و تخت زر و سفره قمار و مدام

ز گفتگوی لبت بگذرم که جان به لب است

کراست تاب شنیدن ، کرا مجال کلام ؟

بخش چهارم : آثار و ابنیه تاریخی شام

فصل اول : سرزمین شام از دیدگاه قرآن و روایات

آیات و روایاتی در توصیف و تمجید از شام و بخصوص از دمشق در دست است که بعضی از آنها شایان توجه می باشد . از جمله آیات مزبور این آیه شریفه است : یا قوم ادخلوا الارض المقدسه التي كتب الله لكم . . . (322)

خدای تعالی (آن زمان که بنی اسرائیل هنوز به جرم سرپیچی از فرمان پیامبر ، مغضوب و مطرود درگاه الهی قرار نگرفته بودند) به آنان خطاب می کند : به سرزمین مقدسی که خدای تعالی به نام شما ثبت کرده است داخل شوید . در روایات عامه و خاصه وارد شده است که مقصود از زمین مقدس ، کشور شام است .

محدث جلیل صاحب تفسیر شریف صافی در ذیل همین آیه شریفه به نقل از تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود :

(الارض المقدسه یعنی الشام) مقصود از زمین مقدس ، شام است صاحب مجمع البیان نقل می کند که مقصود از ارض مقدسه ،

دمشق و فلسطین و قسمتی از اردن است . و این مکان از آنرو مقدس خوانده شده که چون جایگاه انبیا و مومنین بوده از آلودگی به شرك ، پاك و پاکیزه بوده است

در بعضی از کتب آمده است که چون ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام در کوه لبنان اقامت گزید ، پس از مدتی علاقمند شد که دیداری از ارض مقدس بکند . خدای تعالی به او وحی فرمود که بر فراز قله کوه بر شو و نگاه کن ، هر چه که در چشم انداز تو قرار گیرد مقدس است . آن حضرت نگاه کرد ، دمشق و فلسطین و اردن در دیدگاه حضرتش قرار گرفت .

(نزل ابراهیم علیه السلام بجبل لبنان ، و اقام به مده ، فاشتاق الی الارض المقدسه ، فاوحی الله الیه : اصعد علی راس الجبل وانظر ، فما ادرك نظرك فهو مقدس ، فنظر فانتهی نظره الی دمشق و فلسطین و الاردن . رواه مقاتل و الكلبي) (323)

دیگر از آیات ، آیه شریفه سوره اسرا است :

(سبحان الذی اسرى بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بار کنا حوله) (324)

منزه است آن خدایی که بنده اش را شب هنگام از مسجد الحرام به مسجد اقصی برد ، همان مسجد اقصی که اطراف و جوانبش را مبارك ساختیم

گفته اند مقصود از اطراف مسجد اقصی که مبارك شده ، دمشق و فلسطین است .

چهار قصر از بهشت در دنیا

از نظر احادیث اسلامی از طرق خاصه

ص: 569

سفینه البحار - قدس باب فضل بیت المقدس الاسرا الی المسجد الاقصى الذی بارکنا حوله (امالی) از امیر المومنین علی علیه السلام روایت کرده که فرموده: چهار قصر از بهشت در دنیا است: مسجد الحرام و مسجد الرسول صلی الله علیه و آله و مسجد بیت المقدس و مسجد کوفه

(من لایحضره) از امیر المومنین علی علیه السلام روایت کرده که فرمود:

یک نماز در بیت المقدس معادل هزار نماز است، و یک نماز در مسجد اعظم معادل صد نماز است، و نمازی در مسجد قبیله معادل بیست و پنج نماز است

و نمازی در مسجد بازار معادل دوازده نماز است. و نماز مرد در خانه خود یک نماز است

(لالی الاخبار) از طریق خاصه روایات کثیره است که مسجد الحرام به صد هزار نماز است و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله (در مدینه) به ده هزار نماز است و هر کدام از مسجد کوفه و مسجد الاقصى به هزار نماز است و مسجد جامع برای جمعه و جماعات و اگر چه متعدد باشد صد نماز است. و مسجد قبیله مانند مسجد محله در بلد، بیست و پنج نماز است. و مسجد بازار به دوازده نماز است و مسجد زن خانه او است.

از ابن عباس آمده که ارض مقدس همان فلسطین است خدا آن را از آن جهت تقدیس کرده که حضرت یعقوب علیه السلام در آن متولد شد و آن مسکن پدر او حضرت اسحاق و حضرت یوسف علیه السلام بود، و همه بعد از مرگ جنازه

ص: 570

شان به سرزمین فلسطین انتقال یافت . مقبره همه در شهر خیل الرحمن است و جنازه حضرت یوسف علیه السلام را از مصر آوردند و در آنجا دفن کردند .

ساختمان بنای بیت المقدس بر دست حضرت داود و حضرت سلیمان علیه السلام بوده است .

تجلیل امپراطوران از بیت المقدس

همین که روم بر فارس غلبه کرد (هراکلیوس امپراطور) خسرو پرویز را شکست داد بیت المقدس را پس گرفت (حتی تا به مدائن پایتخت ایران آمد و صلیب عیسی علیه السلام را از مدائن پس گرفت) و برای شکر گزاری آنکه بیت المقدس را گرفته امپراطور روم پیاده از مرز ایران به بیت المقدس آمد زیر پای او گل و ریاحین افشاندند بر گل و ریاحین تا بیت المقدس پیاده قدم زد . (325)

منتخبات التواریخ (نوشته حصنی) از سهیلی نقل می کند که گفته است : مراد از (بار کنا حوله) شام است ، و شام در لغت سریانی به معنای پاکیزه است ، و به آن از آن جهت شام گفته شده ، که سرزمینی پاکیزه است و نعمتش فراوان

نیز در آیات شریفه : (قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و ارادوا به کیدا فجعلناهم الاخسرین و نجیناه و لوطا الی الارض الی الی بارکنا فیها للعالمین) و آیه : (تجری بامر الی الارض الی الی بار کنا فیها . . .) (326) مقصود از (بار کنا فیها) در هر دو آیه شام است

مرحوم خراسانی در منتخب التواریخ از روضات نقل می کند که ابوبکر خوارزمی آورده است :

(جنات الدنیا

ص: 571

اربع : غوطه دمشق و صفد سمرقند و شعب بوان و ابله البصره . وافضلها غوطه دمشق) باغهای بهشتی دنیا چهار است : غوطه دمشق و .
. و غوطه دمشق از همه بهتر است

در روایات عامه ، مدح بلیغی از شام ، خصوصا دمشق شده است - هر چند به احتمال قوی بیشتر آنها روایاتی است که وعاظ السلاطین به منظور جلب رضایت دولتمردان و یا توجیه جنایات آنان جعل کرده اند . مخصوصا ابو هریره - راوی زبر دست عامه - روایات عجیبی در این باره دارد . از جمله می گوید : چهار شهر از شهرهای بهشت است : مکه و مدینه و بیت المقدس و شام

نیز می گوید : (رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : پس از من فتنه هایی روی خواهد داد ، عرض شد ، یا رسول الله چه دستور می فرمایید ؟ فرمود : شام را رها نکنید (ستکون فتن قیل یا رسول الله فما تا مرنا ؟ قال علیکم بالشام)

و این در حالی است که شام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله حدود يك قرن جایگاه بوزینگان اموی گردید و امام باقر علیه السلام از مردم آن به بدی یاد می کرد .

محدث جلیل ، فیض کاشانی (قدس سره) در تفسیر صافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود :

چه زمین خوبی است شام ، و چه مردم بدی هستند اهل شام ، و چه بلاد بدی است مصر . بدانید که آنجا زندان کسانی است که

خدای تعالی بر آنها غضب کرده است ، و داخل شدن بنی اسرائیل به مصر نبود مگر به علت سرپیچی آنها از فرمان خدا . زیرا خدای تعالی فرمود : داخل شوید به زمین مقدسی که خداوند به نام شما نوشته است یعنی شام . ولی آنان از داخل شدن به شام خودداری کردند ، و به جزای این سرپیچی چهل سال در بیابانها مصر سرگردان شدند و پس از چهل سال سرگردانی داخل مصر شدند ، و فرمود : تا توبه نکردند و خداوند از آنان راضی نشد از مصر در نیامده و داخل شام نشدند .

(نعم الارض الشام ، و بئس القوم اهلها ، و بئس البلاد مصر ، اما آنها سجن من سخط الله عليه ، و لم یکن دخول بنی اسرائیل الا معصیته منهم لله . لان الله قال ادخلوا الارض المقدسه التي كتب الله لكم ، یعنی الشام ، فابوا ان یدخلوها بعد اربعین سنه . قال : و ما خروجهم من مصر و دخولهم الشام الا بعد توبتهم و رضاء الله عنهم) (327)

در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده است : که وقتی خبر سر پیچی معاویه لعنه الله علیه به امیر المومنین علیه السلام رسید گفته شد که صدهزار نفر با او هستند فرمود : از کدام طایفه اند ؟ گفتند از اهل شام . فرمود : نگویید اهل شام و لکن بگویید اهل شومی . اینان از فرزندان مصرند که به زبان داود لعن شدند ، و خداوند بعضی از آنان را بدل به میمون و خوک ساخت .

(لما بلغ امیرالمومنین علیه

السلام امر معاویه ، و انه فی ماه الف قال : من ای القوم ؟ قالوا من اهل الشام . قال : لاتقولوا من اهل الشام ، ولكن قولوا من اهل الشوم ، هم من ابنا مصر ، لعنوا علی لسان داود ، فجعل منهم القرده و الخنازیر (328)

فصل دوم : آثار و ابنیه تاریخی شام

مقدمه

منطقه شام ، مخصوصا دمشق ، به خاطر لطافت هوا و وفور نعمت و مهمتر از آن ، حساسیت سیاسی - نظامی منطقه ، همواره مورد توجه طاغوتها و ابر قدرتها بوده ، و نیز به علت سابقه تاریخی دارای بناهای مهم و مشاهد و مزارهایی است که مقداری از آن ذیلا ذکر می شود :

الف - آثار تاریخی شام ، از عهد پیامبران (ص)

منتخبات التواریخ ، اثر محمد ادیب آل تقی الدین الحصنی ، از سفرنامه ابن بطوطه نقل می کند که قاسیون کوهی است در شمال دمشق ، و صالحیه در دامنه آن کوه واقع شده ، و مشهور است که کوه با برکتی است ، زیرا همیشه انبیا علیه السلام بر آن کوه بر شده اند ، و از مشاهده کریمه آن کوه ، غاری است که حضرت ابراهیم علیه السلام در آن غار تولد یافته . غاری است تنگ و مسجدی بزرگ و صومعه ای عالی بر آن کوه است ، و داستان مشاهده حضرت ابراهیم علیه السلام ستاره و ماه و آفتاب را که در قرآن آمده است از این غار بوده است ، و مقام آن حضرت در پشت این غار است که حضرت هنگامی که از غار بیرون می آمده آنجا می نشسته است . در نزدیکی این غار محل دیگری است به نام (مغارالدم

ص: 574

(یعنی غار خون بر فراز آن غار سنگ سرخی است که چون قاییل ، هاییل را کشت و جسدش را کشان کشان تا این غار آورد ، خدای تعالی اثر خون هاییل را بر آن سنگ باقی نگاهداشته است . و گویند که در آن غار حضرت ابراهیم و موسی و عیسی و ایوب و لوط علیه السلام نماز خوانده اند ، و در آنجا مسجدی هست که باید برای ورود به آن از پله ها بالا رفت و چند خانه و اطاقك برای سکونت آنجاست .

نیز بر فراز کوه کلهفی است که منسوب به آدم علیه السلام است و بنایی دارد و پایتتر از آن (غار جوع) است . قزوینی و ابن الوردی هم گفته اند که (به طور خلاصه) : کوه قاسیون مشرف بر دمشق است ، و در آن آثار انبیا و غارها و کلهفها است ، از جمله (غار خون) ، و گویند که قاییل ، هاییل را در آن غار کشته است ، و در آنجا سنگی است که می گویند با آن سنگ قاییل فرق هاییل را شکافته و غار دیگری آنجا است که (غار جوع) ش می نامند .

شهاب مینی نیز نقل می کند که : کوه قاسیون مشرف بر دمشق است ، و در دامنه اش شهرکی است معروف به صالحیه که در قدیم به آن (قریه النخل) یا (قریه الجبل) می گفتند ، و در دامنه کوه قبرهای بی شماری از انبیا و صلحا وجود دارد ، که با گذشت روزگار از بین رفته ،

ص: 575

و تنها قبر ذی الکفل علیه السلام ظاهراً باقی مانده است . اثر باستانی دیگر ، کهفی است که در قرآن از آن یاد شده است بنا بر قولی ، و لکن قول صحیح آن است که آن کهف در طرسوس است ، و در است ، و در این کوه مقام چهل نفر از ابدال بود ، که در آنجا مشغول عبادت بوده اند که مشهور است و برای استجابت دعا روی به آن می آورند ، و پهلوی این مقام (غار خون) است ، و اندکی بالاتر از این مقام جایی است که برای استجابت دعا مجرب است و آن را (مستغاث) گویند و ارباب حوائج به آنجا می روند تا دعا کنند .

ب - آثار تاریخی شام ، از دوران اسلام

1 . مسجد جامع دمشق در شام

از بناهای تاریخی شام ، مسجد جامع دمشق است ، که از عجایب آن شهر به شمار می آید ، این مسجد را ولید بن عبد الملک به سال 86 یا 87 یا 88 بنا نموده ، و خراج هفت سال کشور را در آن مسجد خرج کرده است ، و مورخین مطالبی اغراق آمیز درباره آن گفته اند . ابن بطوطه گوید :

مسجد دمشق بزرگترین مسجد دنیاست از نظر اجتماع مردم در آن و محکمترین آنها از نظر ساختمان ، و بدیع ترینشان از حیث زیبایی و بهجت و جمال ، که ماندی برای آن معلوم نشده و شبیهی ندارد . سپس خصوصیات بنا و ستونها و محرابها و قبه النسر و دیگر خصوصیات آن را شرح می دهد . گفتار مورخان هر چه باشد ، انصاف آن است که بگوییم زیبایی فوق

ص: 576

العاده مسجد و دقت صنعت آن مخصوصا در حجاریهای محراب و منبر غیر قابل انکار و اعجاب انگیز است . در وسط مسجد گنبدی است به نام قبه النسر که بر چهار ستون استوار بوده و از زیبایی خاصی برخوردار است ، و در دو طرف آن به دوردیف یعنی محاذی هر يك از چهار ستون قبه النسر ، ستونهای سنگی زیبایی کار گذاشته اند ، هر ردیف به تعداد ده ستون که مجموعا چهل ستون می شود . نیز در قسمت غربی آن چاهی است و حوض سنگی یی که چاه را پر کرده اند و دهانه چاه با سنگی استوانه ای مشخص است

یاقوت حموی در معجم البلدان نقل کرده که جامع دمشق را ولید بن عبدالملک بن مروان در سال 87 یا به قولی 88 بنا کرده و تلاش زیادی را در عمارت مسجد متحمل شده است .

نیز به گفته یاقوت : برای آن چهار در قرار دادند : در طرف شرق باب جیرون ، در طرف غرب باب البرید ، در سمت قبله باب الزیاره ، و در مقابل آن (پشت به قبله) باب الفرادیس . (329)

آتش سوزی در مسجد جامع دمشق

احمد غسان سباتو ، یکی از نویسندگان عرب ، در کتابش (دمشق فی دوائر المعارف العربیه و العالمیه ، ص 119) درباره مسجد جامع دمشق می گوید : از خراج شام مدت 2 سال ، و بنابر قولی بیشتر از خراج 2 سال ، برای بنا و تزیین مسجد جامع دمشق استفاده کردند ، تا آنکه به صورت یکی از زیباترین مساجد در

ص: 577

پایتخت خلافت اسلامی در آمد . مسجد مزبور تا سال 461 به همان صورت باقی ماند . در این سال ، که عصر حکومت فاطمیین بود ، آتش سوزی مهیبی در مسجد رخ داد ، و بعد از آن نیز شش بار آتش سوزی در مسجد تکرار شد که آخرینش در سال 1310 هجری قمری واقع شد . وی همچنین بیان می کند که مسجد جامع دمشق ابتدا کلیسا بوده که امپراطور (کیودسیوس اول) آن را بنا کرده بود . (330)

ابن عساکر ، یکی از مورخین بنام ، که هشتاد جلد کتاب در مورد تاریخ دمشق تالیف کرده است ، نقل می کند که : مسجد جامع دمشق یکی از کلیساهای نصاری بود . هنگامی که دمشق فتح شد مسلمانان در يك قسمت آن نماز می خواندند و نصاری در قسمت دیگر ، تا اینکه به وسیله ولید بن عبدالملك بن مروان نصف دیگر آن نیز از نصاری گرفته شد ، و تماما به صورت مسجد در آمد . (331)

صاحب کتاب زیارات الشام در توصیف مسجد جامع دمشق از جمله چیزهایی که ذکر می کند (صخره القربان) است . وی می گوید : نزدیک دری که (باب الساعات) نامیده می شود صخره بزرگی است که در گذشته بر روی آن قربانی می گذاشتند . ابن عساکر نیز در تاریخ خود نقل کرده است که قربانی را روی صخره قرار می دادند ، چنانچه مقبول واقع می شد آتش می آمد و آن را در بر می گرفت ، و چنانچه مقبول واقع می شد آتش می آمد و آن را

ص: 578

در بر می گرفت ، و چنانچه مقبول نمی افتاد به حال خود باقی می ماند . (332) یاقوت حموی ، صاحب معجم البلدان ، نیز نظیر این قول را بیان می کند .

ابن عساکر همچنین می گوید : مسجد علی بن الحسین علیه السلام در جامع دمشق معروف است ، و آن حضرت در قسمت شمال شرقی مسجد در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می خوانده است . (333)

شبهستان مسجد

شبهستان کنونی مسجد ، 15132 متر مربع وسعت دارد و دارای 44 ستون و 2 طبقه می باشد . این شبهستان از سه قسمت تشکیل شده ، که قسمت وسط آن دارای گنبد بزرگی به نام (عقاب) است .

منبری در داخل مسجد وجود دارد که معروف است حضرت امام سجاد زین العابدین علیه السلام خطبه خود را در زمان یزید بن معاویه لعنه الله علیهما بر فراز منبری که آن روز در محل آن قرار داشت ، ایراد کرده است . همچنین در قسمت دیگری از داخل مسجد ، گنبد کوچکی روی چهار ستون قرار دارد که به مقام امام زین العابدین معروف است و گفته می شود که حضرت در آنجا استراحت می کرده است .

در کنار مسجد یاد شده در قسمت شرقی مسجد ، مقام راس الحسین علیه السلام قرار گرفته است که زیارتگاه شیعیان می باشد . (334)

2 . مقام انبیا علیه السلام در مسجد جامع دمشق

الف . محل دفن و مرقد مطهر سر مبارك حضرت یحیی علیه السلام

مرقد شریف سر مقدس حضرت یحیی علی نبینا و آله و علیه السلام در این مسجد است . و

ص: 579

امام مرقد بدن شریف آنحضرت طبق آنچه تاریخ منتخبات التواریخ می نویسد در مسجد دلم در یکی از نواحی دمشق به نام زبدانی است .

صاحب تاریخ فوق ، از زید بن واقد نقل می کند که من هنگامی که می خواستند مسجد دمشق را بنا کنند ، سر مبارک حضرت یحیی علیه السلام را مشاهده کردم ، که از زیر یکی از ارکان قبه مسجد بیرون آوردند و پوست صورت آن حضرت و حتی موی سر مبارک تغییری نکرده بود . و هم در آن کتاب است که زید بن واقد گوید : موقعی که مسجد جامع دمشق را می ساختند من از طرف ولید سر کارگر بودم ، ناگاه گودالی باز شد ، و غاری نمایان گشت . جریان را به ولید گزارش دادیم ، چون شب فرارسید ولید خودش در حالیکه پیشاپیش او شمع گرفته بودند آمد و به اندرون آن غار رفت ، دیدیم که کنیسه و نماز خانه کوچکی است به مساحت 3 ذرع و در 3 ذرع ، و صندوقی آنجاست ، ولید در صندوق را گشود ، در میان آن صندوق سبدی بود که در میان آن ، سر حضرت یحیی علیه السلام بود ، و بر آن سبد نوشته بود : (هذا راس یحیی بن زکریا) ولید دستور داد که سر مقدس را به جایگاهش بر گردانند ، و ستونی را که بر قبر می گذارند با بقیه ستونها امتیازی داشته باشد . (335)

یحیی علیه السلام این بنده صالح خدا فرزند زکریاست ، که خدای تعالی او را در سن پیری ، زکریا ، به

وی عطا فرمود چنانچه آیات اول سوره مریم به آن اشاره می کند: (کهیصص * ذکر رحمہ ربك عبده زکریا . . .) الایات . (336)

این بزرگوار در دوران کودکی به مقام بزرگ نبوت نائل آمد (. . . واتیناه الحکم صبیا) (337)

و آنقدر در نزد خدای تعالی مقام و منزلت داشت که امام محمد باقر علیه السلام بر حسب روایت کافی شریف فرمود: هر وقت خدای تعالی را می خواند، جواب (لبیک یا یحیی) از خداوند می شنید.

او با این مقام ارجمند آنقدر از خوف خدای تعالی گریست که گوشت گونه های صورتش فرو ریخت پاره نمدی بر صورت خود می گذاشت تا اشک چشمهایش را به خود بگیرد و بر صورت مبارکش جاری نشود، که اشک نمکین است و سوزش زخم را می افزاید. (338)

بجز مرقد مطهر سر حضرت یحیی علیه السلام در مسجد جامع دمشق قبور دیگری نیز از انبیا علیه السلام است که تاریخ منتخب التواریخ از صاحب روضه الانام نقل می کند که گفته است قبر حضرت هود علیه السلام در دیوار جنوبی مسجد جامع دمشق است، مقابل سر مبارک حضرت یحیی علیه السلام، ولی نشانه ظاهری ندارد. و هم او گفته است که شمار زیادی از مورخین دمشق این مطلب را ذکر کرده اند.

ب - قبر هود علیه السلام

وهروی نیز در اشارات گفته است که قبر حضرت هود علیه السلام در دیوار سمت قبله مسجد است و بعضی از مورخین نقل کرده اند که نزد قبر حضرت

ص: 581

هود علیه السلام سنگ قبری است که بر آن نوشته شده :

(و قضی ربك ان لا تعبدوا الا اياه ولا لوالدین احسانا) (339) انا هود بن الجلود بن عاد بن عوص بن سام بن نوح . قال : جننتهم بالرساله و بقیة فیهم مده عمر فکذبونی فاخذهم الله بالریح العظیم)

یعنی : فرمان خداوندی است که بجز او کسی را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید ، منهم هود بن . . گوید من از طرف خداوند پیام آوردم و تمام عمرم را در میان مردم بودم ولی آنان دروغگویم پنداشتند ، پس خداوند آنان را به وسیله بادی سهمناک گرفتار کرد . (340)

ج . مقام حضرت خضر علیه السلام

حضرت خضر نبی علیه السلام همواره در این مسجد نماز می گذاشت ، در سمت شرقی قبله (جنوب شرقی) نزدیک مناره شرقی بوده است ، اکنون نزدیک به محراب اصلی مسجد و به موازات مقام هود علیه السلام بر دیوار قبله عنوان (هذا مقام خضر النبی علیه السلام) بر تابلویی سبز دیده می شود . شایان گفتن است در بسیاری از نقاط سوریه مقام حضرت خضر علیه السلام دیده می شود . آن حضرت بر اساس روایات تا ظهور حضرت حجه بن الحسن العسکری (عجل الله تعالی فرجه الشریف) زنده هستند ، پس از ظهور حضرت او هم خواهد آمد و در پشت سر حضرت نماز خواهد خواند و یارانش را به یاری حضرت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دعوت خواهد کرد .

د- مکان نزول حضرت عیسی علیه السلام

ص: 582

سلم از اوس بن اوس و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام کنار مناره شرقی دمشق، یعنی مسجد جامع دمشق نزول خواهد کرد و کنار قطعه سنگی که حضرت موسی علیه السلام در (کوه طور) با عصای خود بر آن زد و دوازده چشمه جاری شده وجود دارد. (341)

3. مراقده اهل بیت علیه السلام در شام

1. آرامگاه حضرت زینب علیه السلام

در جنوب شرقی دمشق، پایتخت کشور سوریه، قبری واقع شده است که در سالهای اخیر به صورت وسیع و بسیار آراسته و با شکوه تجدید بنا شده است. دلایل و شواهد فراوانی گواهی می دهد که قبر حضرت زینب کبری علیه السلام دختر امیر مومنان علیه السلام همین قبر است، منتها دانشمندان گاهی از او به عنوان (ام کلثوم علیه السلام) و گاهی به نام (زینب علیه السلام) یاد کرده اند. توضیح اینکه مورخان نام صاحب این قبر را چهار گونه ذکر کرده اند:

1. عده ای از او فقط با نام ام کلثوم علیه السلام یاد کرده اند

2. گروهی او را زینب مکنی به ام کلثوم علیه السلام دانسته اند و گاهی این را نیز اضافه کرده اند که وی دختر حضرت زهرا علیه السلام بوده است.

3. دسته سوم او را زینب صغری مکنی به ام کلثوم علیه السلام می دانند و می گویند: او همسر محمد بن عقیل و مادرش کنیز بوده است

4. و بالاخره گروهی از دانشمندان شیعه و سنی تصریح کرده

اند که کسی که در قریه راویه دفن شده است ، زینب کبری دختر امیر مومنان علیه السلام است که مادرش حضرت زهرا علیه السلام بوده است .

می توان این اقوال را بدین گونه جمع کرد که چون بنا به دلایل متعددی که دانشمندان ما ارائه کرده اند ، کنیه زینب کبری علیه السلام ام کلثوم بوده است ، لذا اختلافی میان نظریه یکم و دوم و چهارم وجود ندارد . نیز با توجه به اینکه نظریه سوم ، دلیل روشن تاریخی ندارد و دانشمندان ما این نظریه را رد کرده اند ، نتیجه می گیریم که صاحب قبر مزبور حضرت زینب کبری علیه السلام دختر بزرگ امیر مومنان علیه السلام و فاطمه زهرا علیه السلام است .

امام اینکه حضرت زینب علیه السلام چرا و چگونه به شام سفر کرده و چگونه در آنجا در گذشته است ؟ و نیز اینکه آیا وی در سال قحطی همراه همسرش ، عبدالله بن جعفر علیه السلام ، به آنجا سفر کرده و یا در فاجعه حره و حمله سپاه یزید به مدینه به شام آمده است ؟ در منابع قدیم چیزی در این زمینه به چشم نمی خورد . البته در بعضی از کتابهای متأخرین و معاصرین جریان سفر این بانوی بزرگ نقل شده است ، ولی صحت و جزئیات آن روشن نیست .

از حافظ شمس الدین محمد بن طولون دمشقی متوفی 952 هجری نقل شده است که وی در کتابی که درباره زندگی حضرت زینب علیه السلام تالیف نموده نوشته است که حضرت زینب علیه السلام در جریان فاجعه (حره

(سال 62 هجری) به شام سفر کرد .

اما مرحوم علامه امینی از کتاب تحیه اهل القبور بالماثور نقل می کند که : زینب کبری علیه السلام در زمان عبدالملک مروان در سال قحطی همراه همسرش عبدالله بن جعفر به شام رفت تا عبدالله در آنجا به قرا و مزارعی که داشت رسیدگی کند . زینب علیه السلام در آن مدت در گذشت و در آنجا به خاک سپرده شد . اعتماد السلطنه نیز در کتاب (خیرات حسان) در این زمینه می نویسد :

(اما تربت زینب کبری علیه السلام به اصح روایات در یکی از قرای شام است . سال مجاعه که در مدینه اتفاق افتاد ، عبدالله جعفر با عیال به سمت شام روانه شد و در ایام توقف در قریه ای که اکنون مزار زینب کبری آنجاست ، آن بانوی معظمه ناخوش شده و به آن مرض درگذشت و همانجا به خاک رفت . (342)

عقیله بنی هاشم زینب کبری علیه السلام

زینب کبری علیه السلام روز پنجم جمادی الاول سال 5 یا 6 هجرت در مدینه چشم به جهان گشود . خبر تولد نوزاد عزیز ، به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید . رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دیدار او به منزل دخترش حضرت فاطمه زهرا علیه السلام آمد و به دختر خود فاطمه علیه السلام فرمود : (دخترم ، فاطمه جان ، نوزادت را برایم بیاور تا او را ببینم) فاطمه علیه السلام نوزاد کوچکش را به سینه فشرد ، بر گونه های دوست داشتنی او

ص: 585

بوسه زد ، و آنگاه به پدر بزرگوارش داد . پیامبر صلی الله علیه و آله فرزند دل‌بند زهرای عزیزش را در آغوش کشیده صورت خود را به صورت او گذاشت و شروع به اشک ریختن کرد .

فاطمه علیه السلام ناگهان متوجه این صحنه شد و در حالیکه شدیداً ناراحت بود از پدر پرسید : پدرم ، چرا گریه می کنی ؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : (گریه ام به این علت است که پس از مرگ من و تو ، این دختر دوست داشتنی من سرنوشت غمباری خواهد داشت ، در نظرم مجسم گشت که او با چه مشکلات دردناکی روبرو می شود و چه مصیبت‌های بزرگی را به خاطر رضای خداوند با آغوش باز استقبال می کند) در آن دقایقی که آرام اشک می ریخت و نواده عزیزش را می بوسید ، گاهی نیز چهره از رخسار او برداشته به چهره معصومی که بعدها رسالتی بزرگ را عهده دار می گشت خیره خیره می نگریست و در همین جا بود که خطاب به دخترش فاطمه علیه السلام فرمود : (ای پاره تن من و روشنی چشمانم ، فاطمه جان ، هر کس که بر زینب و مصائب او بگرید ثواب گریستن کسی را به او می دهند که بر دو برادر او حسن و حسین گریه کند) (343)

نام گذاری زینب کبری علیه السلام

علی و فاطمه علیه السلام هیچ گاه در نامگذاری فرزندان خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشی نمی گرفتند . نام بزرگوار (زینب) را نیز رسول خدا صلی

ص: 586

الله علیه و آله بر این بانوی بزرگ گذاشت. آری، در نامگذاری، فاطمه زهرا علیه السلام از علی بن ابیطالب علیه السلام سبقت نمی گیرد و علی علیه السلام هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله جلو نمی افتد. رسول خدا نیز چشم به آسمان و گفته حق دارد. اسم مبارك زینب علیه السلام را جبرئیل امین از طرف خدای بزرگ آورد. از دو دختر حضرت علیه السلام، یکی را زینب کبری و دیگری را زینب صغری علیه السلام نامیده اند، نیز او را به ام الحسن مکنی فرمود (در بعضی روایات دارد که او را کلثوم هم گفته اند)

و حضرت را ملقب به عقيله کرده اند: عقيله بنی هاشم و عقيله الطالبیین. عقيله، آن زن کریمه را گویند که در بین فامیل بسیار عزیز و در خاندان خود ارجمند باشد. زینب علیه السلام با القاب موثقه، عارفه، عالمه غیر معلمه، فاضله، کامله، عابده آل علی و غیره معروف است، و محدثه هم گفته شده است، چنانکه وی را بطله کربلا یعنی قهرمان کربلا نیز نامیده اند.

امام سجاد علیه السلام درباره اش فرموده است: (انت بحمد الله عالمه غیر معلمه و فهیمه غیر مفهمه)

روای شگفت حضرت زینب علیه السلام

مؤلف طراز المذهب، از بحر المصائب و سایر کتب نقل می کند:

اواخر عمر رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود، و زینب علیه السلام نزد جدش آمد و عرض کرد

ص: 587

: یا جداه ، خواب دیدم باد تندی وزیدن گرفت که دنیا را تارك نمود و من از شدت باد در پناه درخت بزرگی جا گرفتم ، که ناگهان دیدم آن درخت عظیم در اثر فشار سخت باد از جا کنده شد ، خود را به درخت دیگر رساندم که شاخه همان درخت بود ، باز تند باد سخت آن را هم کند . پس از آن به شاخه دیگر آن درخت پناه بردم ، آن هم شکست . آنگاه به دو شاخه باقی مانده پناه بردم ، آنها هم یکی بعد از دیگری بر اثر تند باد حوادث از بین رفتند ، و من از شدت اضطراب از خواب بیدار شدم . پیغمبر صلی الله علیه و آله گریان شد و فرمود : آن درخت بزرگ ، من هستم که از میان شما می روم ، و شاخه اول آن مادرت فاطمه است ، و شاخه دومی پدرت علی علیه السلام و دو شاخه دیگر نیز برادرانت ، حسن و حسین علیه السلام ، هستند که با فقدان آنها جهان تیره و تار می گردد . (344)

عبادت زینب کبری علیه السلام

حضرت زینب کبری علیه السلام در عبادت و بندگی وارث مادر و پدر بود . وی اکثر شبها را با تهجد به صبح می رساند و دائما قرآن تلاوت می فرمود . در روایت آمده است : زمانی که حضرت امام حسین علیه السلام برای وداع به خیمه ها آمد ، به زینب کبری علیه السلام فرمود : (یا اختاه لاتنسینی فی نافلة اللیل) یعنی ، خواهرم مرا در نماز

ص: 588

شب فراموش مکن، به گفته بعضی از مورخین: تهجد و شب زنده داری زینب علیه السلام در طول عمرش ترك نشد، حتی شب 11 محرم حضرتش با آن همه فرسودگی و خستگی و دیدن آن مصیبت‌های دلخراش، این سنت حسنه را فراموش نکرد.

حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود: در آن شب دیدم عمه ام در جامه نماز نشسته و مشغول عبادت است.

همچنین از امام سجاد علیه السلام روایت شده است که فرمود: عمه ام زینب علیه السلام با آن کثرت رنج و تعب از کربلا تا شام به نافله شب قیام و اقدام داشت، اما در یکی از منازل دیدم با حالت نشسته مشغول خواندن نماز نافله است. سبب این امر را پرسیدم، گفت: سه شب است که حصه طعام خود را به اطفال خردسال می دهم و امشب از نهایت گرسنگی، قدرت ایستادن ندارم، چه آن مردم بدبخت بسیار بر اهل بیت سخت می گرفتند.

شاید اگر حرکت علیا مخدره، زینب کبری علیه السلام، از کربلا به کوفه و از کوفه به شام صورت نگرفته بود نهضت عاشورا نافرجام مانده و دین و عبادت محو و مندرس شده بود.

زهد علیا مخدره زینب علیه السلام

زینب کبری علیه السلام اعلا درجه رضا و تسلیم را دارا و حائز بود. زنی که شوهرش بحر الجود، عبدالله بن جعفر علیه السلام بود، و خانه اش بعد از منزل خلفا و ملوک در درجه اول عظمت بود و ارباب

حوائج همواره در آن بیت الشرف تجمع داشته و برای خدمت، کمر بسته، آماده و فرمانبردار بودند - با این حال برای کسب رضای خدا از همه آنها صرف نظر کرد و از مال و جاه و جلال دنیوی به کلی چشم پوشید. حتی از شوهر (البته، با رضای او) و نیز از اولاد و خدم و حشم چشم پوشید و به کمک برادرش امام حسین علیه السلام شتافت تا دین خدا را نصرت کند و برای جلب رضایت حق، تن به اسارت داد تا آنکه به مقامات عالیه نایل گردید. (345)

مجلس درس زینب کبری علیه السلام در کوفه

جزائری می نویسد: در ایامی که امیر المومنین علی علیه السلام در کوفه تشریف داشت، آن مکرمه را مجلسی در منزل خود بود که برای زنها تفسیر قرآن بیان می فرمود. یکی از روزها تفسیر کهیعص (346) را می فرمود، در این بین امیرالمومنین علی علیه السلام وارد شده و فرمود: شنیدم تفسیر کهیعص را می نمایی؟ عرض کرد: بلی یا ابتاه فدایت شوم. فرمود: ای نور دیده، آن رمزی است در مصیبت وارده بر شما عترت پیغمبر. پس مصائب و نوائبی را که در آینده بر آنها وارد می شد برای آن مخدره بیان فرمود و با شنیدن آنها فریاد ناله و گریه آن مظلومه بلند شد. (347)

جود و سخاوت زینب کبری علیه السلام

روزی میهمانی برای امیر المومنین علی علیه السلام رسید. آن حضرت به خانه آمده و فرمود: ای

ص: 590

فاطمه ، آیا طعامی برای میهمان خدمت شما می باشد ؟ عرض کرد : فقط قرص نانی موجود است که آن هم سهم دخترم زینب می باشد .
زینب علیه السلام بیدار بود ، عرض کرد : ای مادر ، نان مرا برای میهمان ببرید ، من صبر می کنم . طفلی که در آن وقت ، که چهار یا پنج
سال بیشتر نداشته این جود و کرم او باشد ، دیگر چگونه کسی می تواند به عظمت آن بانوی عظمی پی ببرد ؟ زنی که هستی خود را در راه
خدا بذل بنماید ، و فرزندان از جان عزیزتر خود را در راه خداوند متعال انفاق بنماید و از آنها بگذرد بایستی در نهایت جود بوده باشد .
(348)

اثر سریع نفرین زینب کبری علیه السلام در شام

سپهر در ناسخ گوید : اهل بیت علیه السلام را از دروازه ساعات ، که ابعاد طرق به دار الاماره یزید بود ، داخل شام نمودند . نیز شهر شام را
زینت کردند و پرده های زرنگار و دیبا به دیوارهای کوچه و بازار بیاویختند و زنان مغنیه ، بی پرده ، به نواختن طبول و دفوف دست افشان و
پای کوبان بودند و یزید یکصد و بیست پرچم برای استقبال از ایشان برافراشت و مردم به همدیگر مبارکباد می گفتند و آن روز را عید قرار
دادند .

نیز به روایت ابی مخنف ، عیال الله را از پای قصر عجزوه ای که او را ام الحجام می گفته اند عبور دادند . آن عجزوه ها با چهار زن دیگر در
میان آن

ص: 591

غرفه نشسته بود . چون چشم آن ملعون به آن سر مطهر افتاد که نور از جبین او ساطع بود ، با سنگی چهره مبارکش را مجروح ساخت ، چندانکه خون بریخت . چون علیاه مخدره زینب علیه السلام این بدانست ، با ناله و گریه روی خود را بخراشید و موی خود را پریشان کرد و دست به دعا و نفرین برداشت و عرض کرد : (اللهم خرب قصرها و احرقها بنار الدنيا قبل نار الاخره)

راوی گوید : قسم به خدای ، که چون آن دعا بفرمود ، در ساعت آن قصر ویران شد و منهدم گردید و آتشی در آن افتاد و همی بسوخت تا آنکه نشانی از او نمانده و یکسره خاکستر گردید ، و هم در آن حال بادی بوزید و خاکسترش را پراکنده ساخت ، چندانکه اثری از او بر جای نماند ، گویا هرگز علامتی و عمارتی و اهلی نبوده است .

خطابه و مرثیه سرایی حضرت زینب علیه السلام در شام

در بحر المصائب گوید : چون جناب زینب خاتون علیه السلام در کوچه و بازار شام رسید و سر حضرت سیدالشهدا را در پیش روی خود بدید و مردم شام اظهار خورسندی و سرور می نمودند و نای و طنبور می نواختند و آن سر مبارک در هر چند قدم به کله (لا حول و لا قوه الا بالله العظیم) متکلم می گشت ، آن مخدره آهی از دل برکشید و فرمود : (یا ایاه انظر علینا و لا تغمض عینک عنا و نحن بین العدی) در این حال سر

مبارك تكلم كرد و فرمود : (يا اختاه اصبري ، فان الله تعالى معنا) . آن مخدره چون صدای برادر را شنید بحر غیرتش به جوش آمد و بی تابانه به آن قوم خطاب کرد که : ای گروه نامحمود ، همانا به قتل اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله خود و سید جوانان اهل بهشت ، و گردش دادن دختران و حرم سید انس و جان ، و تزئین شهر خود ، شادان هستید و مباحات می کنید و مع هذا خود را از اهل اسلام می شمارید ؟ امیدوارم که خداوند جبار هرگز در شما به نظر رحمت ننگرد و بر شما نبخشد .

برخی از کرامات زینب کبری علیه السلام

اولا باید دانست که وجود زینب کبری علیه السلام اصولا سراپا کرامت است ، چه آنکه وی برگگی از آن شجره طیبه است که (اصلها ثابت و فرعها فی السما) ، ثانيا پرونده حیات و زندگانی او خود شهادت می دهد که سراپا کرامت بوده است . با این همه ، برای روشنایی چشم محبان و تنویر قلوب شیعیان به پاره ای از آنها اشاره می کنیم :

اول : همین قصه که فوقا ذکر شد و در آن ، حضرت زینب جلوه ای از غیب را به آن مرد نشان داد تا شان و مقام اهل بیت علیه السلام را بشناسند .

دوم : اجابت دعای او در حق ام الحجام و خراب شدن و آتش گرفتن فوری قصر او ، که در صفحات پیشین مذکور افتاد

سوم : داستان جبل جوشن که معدن مس بود

ص: 593

و سقط طفلی که محسن نام داشت که در تاریخ ذکر شده است .

چهارم : تصرف او در نفوس ، هنگام قرائت خطبه در بازار کوفه ، حتی در جمادات ، چنانکه نوشته اند : هنگامی که فرمود ساکت شوید ، نفسها در سینه ها حبس شد و زنگهای شتران دیگر صدا برنیامورد

پنجم : لدنی بودن علم آن مخدره ، به گواهی امام زین العابدین علیه السلام که می فرمود : (یا عمه انت بحمدالله عالمه غیر معلمه . . .)

ششم : اجابت نفرین او در حق کسی که در مجلس یزید ، یکی از دختران امام حسین علیه السلام را به کنیزی خواست

هفتم : کیفیت متولد شدن او

هشتم : حکایت طبخ حریره است

نهم : خبر دادن از بقای آثار اهل بیت نبوت علیه السلام ، و سرعت زوال سلطنت بنی امیه ، در خطبه ای که در مجلس یزید قرائت کرد ، که الفاظ شیوا و جملات پر شور آن خطبه ، بتنهایی خود کرامتی است .

دهم : قصه شیر و فضا است که ثقه الاسلام کلینی آن را در روضه کافی روایت کرده و در بحار و دیگر کتب مقاتل نیز مسطور است .

یازدهم : استجابت دعای آن مخدره است در موقع آتش زدن خیمه ها ، و نفرین او به ان مرد کبود چشم که در تواریخ آمده است .

دوازدهم : دیدن او جبرئیل و رسول خدا صلی الله علیه و آله را در گودی قتلگاه . شیخ جعفر نقدی ، در کتاب مدکور ، از بحار از

حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که زینب، در قتلگاه حضرت امام حسین علیه السلام پیغمبر صلی الله علیه و آله را دید و خطاب به سپاه یزید فرمود ای لشکر، مگر نمی بینید پیغمبر خدا گریان است؟ وای بر شما اگر نفرین کند زمین شما را فرو می برد و هلاک می نماید. فسوسا که آن سنگدلان اعتنایی به حرف وی نکرده، بلکه آن را حمل بر جنون نمودند. مشاهده جبرئیل توسط آن مخدره نیز در تاریخ آمده است.

سیزدهم: علامه نوری در دار السلام کرامتی را از حضرت زینب علیه السلام به این شرح و روایت می کند:

سید محمد باقر سلطان آبادی، که از بزرگان ارباب فضایل و راسخین در علم بوده، فرموده است در بروجرد به مرض درد چشم مبتلا شدم، بسیار سخت به حدی که علمای طب از معالجه عاجز آمدند. از آنجا مرا به سلطان آباد آوردند. مرض چشم شدت کرد و ورم بسیار نمود و دیگر سیاهی چشم نمایان نبود. از شدت درد چشم، خواب و آرام از من برفت و تمامی اطبای شهر را برای من آوردند و همه اظهار عجز نمودند از معالجه، و بعضی می گفتند تا شش ماه محتاج معالجه است و برخی چهل روز.

این بیانات، روح مرا افسرده و خسته نموده حوصله بر من تنگ شد و فوق العاده نگران و مهموم شدم، تا اینکه یکی از دوستان به من گفت: بهتر است برای استشفای زیارت

ص: 595

مشرف شوی، و من عازم سفر هستم با من بیا، و چنانچه از خاک کربلا سرمه بکشی شفا خواهی یافت. گفتمش: با این حال چگونه می توانم حرکت کنم؟ مگر طبیب اجازه بدهد. چون به طبیب رجوع کردم، گفت: هرگز جایز نیست، و اگر حرکت کنی یکسره نابینا خواهی شد و به منزل دوم نخواهی رسید که بکلی از دیده محروم خواهی شد. رفیق من رفت و من به خانه برگشتم.

یکی دیگر از دوستان من آمد و گفت: مرض ترا، جز خاک کربلا و مقتل شهدا و مریضخانه اولیای خدا شفا نبخشد، و ضمنا خود شرح داد که 9 سال مبتلا به طپش قلب بودم و همه اطبا از معالجه ام عاجز ماندند، تنها از تربت قبر امام حسین علیه السلام شفا حاصل شد، چنانچه میل داری متوکلا علی الله حرکت کن.

من با توکل حرکت کردم و در منزل دوم مرض شدت کرد و چنان چشم به درد آمد که از فشار درد چشم چپ به درد آمد. همه مصاحبین مرا ملامت کرده و متفقا گفتند: بهتر است که مراجعت کنی. چون هنگام سحر شد و درد آرام گرفت، در خواب رفتم، حضرت علیا مکرمه صدیقه صغری زینب کبری علیه السلام را در عالم رویا دیدم. بر آن حضرت وارد شدم و گوشه مقنعه او را گرفته بر چشم خود کشیدم و از خواب بیدار شدم، دیگر هیچ المی و دردی در چشم سالم دیگرم هیچ فرقی نداشت

ص: 596

و آن واقعه را به رفقا گفتم ، آنها به چشم من نگاه می کردند و می گفتند : ما آثار دردی نمی بینیم ، و هیچ فرقی بین دو چشم شما نیست ، و این کرامت را که از حضرت زینب علیه السلام ظاهر گشته بود برای همه رفقا از زوار و غیر زوار نقل کردم . (349)

چهاردهم : نامه ای است که حاج شیخ محمد تقی صادق ، به زبان عربی نوشته و ما ترجمه آن را از کتاب توسلات یا راه امیدواران برگرفته ایم :

معظم له بعد از سلام و درود به مخاطب خود و به تمام مومنین از شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله چنین می نویسد که تقدیم می دارم به سوی تو کرامتی را که هیچگونه شك و شبهه ای در او نباشد و آن کرامت از علیا مکرمه حضرت زینب علیه السلام بانوی بانوان عالم و برگرفته امت است . و آن قضیه این است که زنی به نام فوزیه زیدان (350) از خاندان مردمی صالح و متقی و پرهیزکار در یکی از قرای جبل عامل به نام جویه مبتلا به درد پای بی درمانی شد تا بجایی که به عنوان عمل جرای متوسل به بیمارستانهای متعدد گردید ولی نتیجه ای شد که سستی در رانها و ساق پای وی پدید آمد و هیچ قادر به حرکت نبود مگر اینکه نشسته و به کمک دو دست راه می رفت و روی همین اصل 25 سال تمام خانه نشین شد و به همان حال صبر می کرد و مدام به این حال می بود تا

ص: 597

اینکه عاشورا فرا رسید ولی او دیگر از مرض بستوه آمده بود و عنان صبر از دست او بدر رفته ناچار برادران و خواهران خود را که از اطیاب مومنین به شمار می روند خواست و از آنان تقاضا کرد که او را به حرم حضرت زینب علیه السلام در شام می روند خواست و از آنان تقاضا کرد که او را به حرم حضرت زینب علیه السلام در شام برده تا در اثر توسل به ذیل عنایت دختر کبرای علی علیه السلام شفا یافته و از گرفتاری مزبور بدرآید .

ولی برادران پیشنهاد وی را نپذیرفتند و گفتند که شرعا مستحسن نیست که تو را با این حال به شام ببریم و اگر بناست حضرت زینب علیه السلام تو را شفا دهد همینجا که در خانه ات قرار داری برای او امکان دارد

فوزیه هر چه اصرار کرد بر اعتذار آنان می افزود ناچار وی خود را به خدا سپرد و صبر بیشتری پیشه کرد تا این که در یکی از روزهای عاشورا در همسایگی مجلس عزایی جهت حضرت سیدالشهدا علیه السلام بر پا بود ، فوزیه به حال نشسته و به کمک دو دست به خانه همسایه رفت ، از بیانات و عاظ استماع کرد و دعا کرد و توسل جست و گریه بسیاری کرده تا اینکه بعد از پایان عزاداری به حال مزبور به خانه آمد شب شد و به همان حال گریه و توجه به توسل بعد از ادای فریضه خوابید تا اینکه نزدیک صبح بیدار شد تا نماز صبح بخواند ولی هنوز فجر طالع نشده بود و او به انتظار

طلوع فجر به سر می برد . در این اثنا متوجه دستی شد که بالای میچ وی را گرفته و يك نفری می گوید : قومی یا فوزیه برخیز ای فوزیه

او با شنیدن این سخن و كمك آن دست فوری برخاست و به دو قدم خود ایستاد و از عقال و پای بندی که از او برداشته شده بی اندازه مسرور و خوشحال گردید . آن وقت نگاهی به راست و چپ کرد احدی را ندید ، پس رو کرد به مادرش که در همان اطاق خوابیده بود و بنا کرد به الله اکبر و لااله الا الله گفتن وقتی که مادرش او را به آن حال دید مبهوت شد ، سپس از نزد مادرش بیرون دوید و به خارج از خانه رفت و صدای خود به الله اکبر و لااله الاالله بلند کرد تا اینکه برادرانش با شنیدن صدای خواهر به سوی وی آمدند وقتی آنان وی را به آن حال غیر مترقبه دیدند صدا به صلوات بلند کردند . آنگاه همسایگان خبردار شدند و آنان نیز صلوات و تهلیل و تکبیر بر زبان جاری داشتند . این خبر کم کم به تمام شهر رسیده و سایر بلاد و قرای مجاور نیز خبردار شدند و مردم از هر جانب برای دیدن واقعه می آمدند و تبرک می جستند و مرتب خانه او مرکز آیند و رند مردم دور و نزدیک بود . پس سلام و درود بی پایان بر تربیت یافته مکتب وحی حضرت زینب علیه السلام باد .

پانزدهم : شفای دختر هندی

در یکی از کتب مسطور است : موقعی که

ص: 599

متولی باشی حرم حضرت زینب علیه السلام صحن و بقعه مطهر آن حضرت را در شام تعمیر می کرد، مردم از اطراف برای آن حضرت نذورات می آوردند او به آنها قبض می داد. روزی يك مرد هندی آمد و از حضرت زینب علیه السلام برای حل مشکل خود درخواست کمک کرد و گفت: من الان عهد می کنم که اگر به حاجت خود رسیدم، شخصا يك ضریح جواهر نشان تهیه نمایم که بهای آن از يك میلیون دینار تجاوز کند، زیرا من در 24 بانك هندوستان سهم دارم. سپس به طرف شهر بیروت رفت. طولی نکشید که تلگرافی از او به این مضمون به متولی باشی رسید که، من دستور ساخت ضریح جواهر نشانی را صادر کردم، فلان روز ضریح مزبور را با تشریفات خاصی به آنجا می آوریم و شما يك مجلس با شکوه بی سابقه ای به هزینه من از فلان بانك فراهم کنید.

چون روز موعود فرا رسید ضریح مقدس را با مراسم خاصی از هندوستان به آن محفل با اهمیت آوردند. شخص هندی شخصا نطق شگفت آوری نمود، که مفاد آن چنین بود:

من دختری دارم که سالیان دراز از هر دو پا فلج بود، با آنکه شاید فردی ثروتمندتر از من در هندوستان یافت نشود و در این مدت هر چه توانستم طبیب آوردم و دارو مصرف کردم، هیچ سودی نکرد، تا آنکه به زیارت حضرت زینب علیه السلام آمده از وی درخواست کمک کردم و برای شفای صبیبه خود يك

ضریح جواهر نشان نذر نمودم . در پی این توسل به بیروت رفتم و در آنجا تلگراف بشارت سلامتی فرزندم به دس من داده شد . لذا خود را به وطن رساندم و از نزدیک ، توجه خاص حضرت زینب علیه السلام به او را که بکلی شفا یافته بود ، مشاهده کردم و همین سبب شیعه شدن عده ای بی شمار و باعث ازدیاد محبت شیفتگان آن حضرت گردید . (351)

امام زمان علیه السلام در مصیبت عمه اش ، حضرت زینب علیه السلام ، خون می گیرد

حاج ملا سلطانعلی ، روضه خوان تبریزی ، که از جمله عباد و زهاد بوده گوید : در خواب مشرف به محضر والای امام زمان علیه السلام شدم ، عرض کردم : مولانا آنچه در زیارت ناحیه مقدسه ذکر شده است که می فرماید : (فلا ندبناک صباحا و مساء و لا بکین علیک بدل الدموع دما) صحیح است ؟

فرمودند : بلی

عرض کردم : آن مصیبتی که در سوگ آن به جای اشک ، خون گریه می کنید کدام است ؟ آیا مصیبت علی اکبر علیه السلام است ؟

فرمودند : نه . اگر علی اکبر علیه السلام زنده بود او هم در این مصیبت ، خون گریه می کرد .

گفتم : آیا مقصود مصیبت حضرت عباس علیه السلام است ؟

فرمودند : نه بلکه اگر حضرت عباس علیه السلام هم در حیات بود او نیز در این مصیبت خون گریه می کرد

گفتم : لابد مصیبت حضرت سیدالشهدا علیه السلام است ؟

فرمودند : نه حضرت

سیدالشهدا علیه السلام هم اگر در حیات بود ، در این مصیبت خون گریه می کرد .

پرسیدم : پس این کدام مصیبت است ؟

فرمود : آن مصیبت اسیری زینب علیه السلام است (352)

سفارش و توسل

آیت الله حاج میرزا احمد سیبویه ، ساکن تهران ، از آقای شیخ حسین سامرای که از اتقیای اهل منبر در عراق بودند ، نقل کردند :

در ایامی که در سامرا مشرف بودم روز جمعه ای طرف عصر به سرداب مقدس رفتم . دیدم غیر از من احدی نیست . حالی پیدا کرده و متوجه مقام صاحب الامر - صلوات الله علیه - شدم . در آن حال صدایی از پشت سر شنیدم که به فارسی فرمود : به شیعیان و دوستان بگوئید که خدا را به حق عمه ام حضرت زینب - سلام الله علیها - قسم دهند که فرج مرا نزدیک گرداند . (353)

اگر زینب نبود

کعبه بی نام و نشان می ماند اگر زینب نبود

بی امان دار الامان می ماند اگر زینب نبود

گرچه دادند انبیا هر يك نشان از کربلا

کربلا هم بی نشان می ماند اگر زینب نبود

مکتب سرخ تشیع کز غدیر آغاز شد

تا ابد بی پاسبان می ماند اگر زینب نبود

مکتب قرآن که از خون شهیدان جان گرفت

بی تحرك همچنان می ماند اگر زینب نبود

کاروان مهدویت در مسیر فتنه ها

بی امیر کاروان می ماند اگر زینب نبود

مجری احکام قرآن او بود با صبر خویش

دین حق بی حکمران می ماند اگر زینب نبود

حق و باطل توامان می ماند اگر زینب نبود

در شناسای مسیر حق و باطل فکرها

بی گمان اندر گمان می ماند اگر زینب نبود

شد گلستان کربلا از لاله های احمدی

وین گلستان در خزان می ماند اگر زینب نبود

شعله عالم فروز نهضت سرخ حسین

زیر خاکستر نهان می ماند اگر زینب نبود

ناله مظلومی لب تشنگان دشت خون

در گلوگاه زمان می ماند اگر زینب نبود

خون ثارالله رمزی را که بر صحرا نوشت

داغ ناکامی به جان می ماند اگر زینب نبود

ای (مویذ) (354) هر چه هست از زینب و ایثار اوست

جان هستی ناتوان می ماند اگر زینب نبود

وفات علیا مخدره زینب علیه السلام

در بحر المصائب گوید: حضرت زینب علیه السلام بعد از واقعه کربلا و رنج شام و محنت ایام، چندان بگریست که قدش خمیده و گیسوانش سفید گردید، دائم الحزن بزیست تا رخت به دیگر سرای کشید.

نیز گوید: عیاه مخدره ام کلثوم علیه السلام، بعد از چهار ماه از ورود اهل بیت علیه السلام به مدینه طیبه، از این سرای پر ملال به رحمت خداوند لایزال پیوست. وقتی هشتاد روز از وفات ام کلثوم علیه السلام بگذشت، شبی عیاه مخدره زینب علیه السلام مادرش را در خواب دید و چون بیدار شد بسیار بگریست و بر سر صورت خویش بزد تا از هوش برفت. زمانی که آمدند و آن مخدره را حرکت دادند، دیدند روح مقدس او به شاخسار جنان پرواز کرده است. این وقت آل

رسول و ذریه بتول، در ماتم آن مخدره به زاری در آمدند چندانکه گویی اندوه عاشورا و آشوب قیامت برپا شد. و این واقعه جانگداز، در دهم رمضان (یا چهاردهم رجب، بنابر قول عبیدلی نسابه متوفی در سنه 277 در کتاب اخبار زینبیات) از سال 62 هجری روی داد. وفات این مخدره در سنه 62 مورد اتفاق همگان است، ولی در تاریخ روز وفات وی بین مورخان اختلاف وجود دارد، و گذشته بر دو قولی که ذکر شد، بعضی نیز وفات او را در شب یکشنبه پنجم ماه رجب دانسته اند، و الله اعلم بحقائق الامور.

فرزندان علیا مخدره زینب علیه السلام

سبط ابن جوزی در تذکره الخواص گوید: عبدالله بن جعفر را فرزندان متعدد بوده است: از آن جمله، علی و عون الاکبر و محمد و عباس و ام کلثوم می باشند که مادر آنان حضرت زینب بنت علی بن ابیطالب علیه السلام از بطن فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است.

ابن قتیبه نیز در کتاب المعارف، جعفر الاکبر را از بطن علیا مخدره زینب علیه السلام می شمارد.

مؤلف عمده الطالب گوید: زینب کبری دختر علی علیه السلام است که کنیت او ام الحسن بوده و از مادرش فاطمه زهرا علیه السلام نقل روایت می کند. وی به حباله نکاح پسر عمش، عبدالله بن جعفر بن ابیطالب، در آمد و علی و عون و عباس و غیر هم از وی پدید آمد.

در

ص: 604

اعلام الوری می خوانیم که : زینب کبری علیه السلام به سرای عبدالله بن جعفر بن ابیطالب علیه السلام رفت و علی و جعفر و عون الاکبر و ام کلثوم علیه السلام از آن حضرت متولد گردید . وی از مادرش روایت می کند

شبلنجی در نور الابصار گوید : زینب علیه السلام را از عبدالله جعفر چهار پسر و یک دختر بوده است .

نیز می گوید : ذریه آن مخدره تاکنون در کمال عدت و کثرت در امصار و بلاد ، اسباب شرف و برکت هستند . و در ناسخ آمده است : عون بن عبدالله و برادرش محمد ، که مادر آنها علیا مخدره زینب علیه السلام است ، در زمین کربلا به درجه رفیع شهادت رسیدند .

محل دفن زینب علیه السلام

راجع به محل دفن حضرت زینب علیه السلام سه نظر وجود دارد :

1 . مدینه منوره ، در کنار قبور خاندان اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام یعنی در قبرستان بقیع

2 . قاهره مصر

3 . مقام معروف و مشهور در قریه (راویه) واقع در منطقه غوطه دمشق قول اول ، ظاهراً هیچ مدرکی بجز حدس و تخمین ندارد ، و مبتنی بر این نظریه احتمالی است که چون حضرت زینب علیه السلام پس از حادثه کربلا به مدینه مراجعت کرده است ، چنانچه رویداد تازه ای پیش نیامده باشد ، به طور طبیعی در مدینه از دنیا رحلت کرده و نیز به طور طبیعی در بقیع آرامگاه خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله دفن شده است .

در مورد

ص: 605

قول دوم نیز، که مصر باشد، مدرک درستی در دست نیست

با تضعیف اقوال فوق، اعتبار قول سوم ثابت می شود که قبر حضرت زینب علیه السلام را در قریه راویه از منطقه غوطه شام، واقع در هفت کیلومتری جنوب شرقی دمشق، می داند. در آنجا بارگاه و مرقد بسیار باشکوهی به نام حضرت زینب علیه السلام دختر امیر المومنین علیه السلام وجود دارد که همواره مزار دوستان اهل بیت و شیعیان و حتی غیر شیعیان بوده است. آنچه از تاریخ به دست می آید قدمت بسیار بنای این مزار است که حتی در قرن دوم نیز موجود بوده است، زیرا بانوی بزرگوار سیده نفیسه، همسر اسحاق موتمن فرزند امام جعفر صادق علیه السلام، به زیارت این مرقد مطهر آمده است. (355)

روز رحلت زینب کبری علیه السلام افلاکیان عزادارند

سید عالم ثقه جلیل حاج سید اسد الله اصفهانی مجاور کربلای معلی در سنه 1319 برای مولف کبریت احمر در کربلای معلی نقل کرد که حضرت حجت بن الحسن امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در عالم خواب به وی فرمود از روز وفات عمه شان حضرت زینب سلام الله علیها اهل آسمانها جمع می شوند و خطابه آن مخدره را که در کوفه خوانده است می خوانند و گریه می کنند، و حضرت باید آنان را ساکت گردانند که شیرازه عالم از یکدیگر گسسته نشود. (356)

نیز عالم بزرگوار مرحوم ملا علی خیابانی در کتاب وقایع الایام فی تتمه محرم الحرام داستانی طولانی رانقل می کند، که

آن مقدار از آن را که مربوط به جریان فوق می باشد در اینجا می آوریم .

راوی می گوید : در عالم رویا حضرت حجت بن الحسن العسکری علیه السلام را دیدم که در کمال آشفته حالی هستند . پیش رفته سلام کردم و از حال ایشان سوال نمودم . فرمودند بدان که ، از روزی که عمه ام زینب سلام الله علیها وفات کرده ، همه ساله در روز وفات آن مخدره ملائکه در آسمانها مجلس می گیرند و خطبه آن مخدره را که در بازار کوفه بیان کرده می خوانند و گریه می نمایند ، به طوری که من باید بروم و آنها را از گریه ساکت نمایم . امروز روز وفات عمه ام زینب علیه السلام بود و اکنون من از آن مجلس مراجعت نموده ام

زینب کبری علیه السلام پس از شهادت امام حسین علیه السلام بیش از یکسال و نیم نزیست ، اما در همین مدت کوتاه توانست مسیر تاریخ را تغییر دهد .

با اقدام زینب کبری علیه السلام شادی بنی امیه دیری نپاییده پیروزی دوامی نیافت و زمانی دراز نگذشت که نتیجه کار زینب علیه السلام به شکست و نابودی امویان منتهی شد .

آری ، هنوز زینب کبری علیه السلام از شام نرفته بود که یزید احساس کرد بر روی شادمانی بی که از قتل امام حسین علیه السلام به او دست داده است پرده تیره ای کشیده می شود و تیرگی آن اندک اندک شدید می گردد ، تا آنجا که به پشیمانی سخت مبدل شد و در سه سال باقی مانده عمر

وی ، گریبان او را رها نکرد . (357)

تکلم کردنش را هر که دیدی فاش می گفتمی

لسان حیدری گویا که در طی لسان دارد

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است با آن همه مصیبت و مشقت که بر عمه ام زینب علیه السلام وارد آمده ، مع ذلك نماز شب از او ترك نشد . بس است برای اهل معرفت فرمایش حضرت خامس آل عبا اباعبدالله الحسین علیه السلام ، که در وداع آخرین به خواهرش زینب کبری علیه السلام فرمود : (یا اختاه لاتسینی فی نافله اللیل)

این مکرمه چون از عبادات به مقامات غیر متناهی نائل شده ملقب به عابده شده . (358)

امام حسین علیه السلام مقابل زینب کبری علیه السلام چشمها را روی هم گذاشت

نگارنده گوید : در ایام بمباران قم توسط صدام جنایتکار ، چندی به مسجد مقدس جمکران قم (که به نام ولی الله اعظم ، حضرت حجه بن الحسن العسکری ، امام زمان ، عجل الله تعالی فرجه الشریف بنا شده است) پناهنده شده بودم . روزی از آن مکان شریف برای زیارت حرم حضرت فاطمه معصومه علیه السلام کریمه اهل بیت علیه السلام به قم آمده و سپس به محضر مبارك آیت الله العظمی سید شهاب الدین نجفی مرعشی (قدس سره) رسیدم . از هر دری سخن به میان آمد تا اینکه حضرت آیت الله مرعشی فرمودند : وقتی که حضرت فاطمه زهرا علیه السلام قنداقه حضرت زینب علیه السلام را به محضر رسول الله صلی الله علیه و آله برد ، این نوزاد عزیز فاطمه علیه السلام چشم مبارك

ص: 608

را برای هیچ کدام از اهل بیت علیه السلام باز نکرد. و تنها وقتی قنداقه در بغل امام عظیم حسین بن علی علیه السلام قرار گرفت چشم مبارك را گشود.

و افزودند: در مجلس یزید - علیه اللعنه و العذاب - نیز سر مبارك آقا از فراز نیزه به تمام اسرا نگاه کرد، ولی وقتی که مقابل حضرت زینب کبری رسید، چشمها را روی هم گذاشت و از گوشه های چشم مبارکش اشك جاری شد.

گویی می خواست فرموده باشد که: خواهر عزیز، از اینکه این همه محبت به یتیمانم کرده اید، ممنون شما هستم، و بیش از این مرا خجل مکن.

امام زمان علیه السلام در حرم حضرت زینب علیه السلام

مرحوم خطیب شهیر حاج محمد رضا سقازاده، در مقدمه کتاب (خصائص زینبیه) از زبان مرحوم آیه الله آخوند ملاعلی همدانی، که در این اواخر بزرگترین شخصیت علمی و روحانی همدان بود و چندی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به رحمت الهی پیوست، نقل می کند که: روزی در پاسخ حقیر راجع به مدفن حضرت زینب سلام الله علیها فرمودند:

آیه الله آقا ضیاء عراقی رضوان الله علیه فرمودند: شخصی شیعه مذهب از شهر قطیف حجاز به قصد زیارت حضرت ثامن الائمه امام رضا علیه السلام حرکت می کند. در وسط راه پولی را که برای مخارج رفت و آمد برداشته بود گم می نماید. با وقوع این حادثه، نه دیگر روی برگشتن به وطن، و نه

خرج ادامه سفر را داشته است . لاجرم متوسل به ذیل عنایت حضرت بقیه الله الاعظم مولانا و مقتدانا الامام حجه بن الحسن العسکری روحی و ارواح العالمین له الفداء می شود . در همان حال ملاحظه می کند سید نورانی جلیل القدری با او همراهی می کند ، می فرماید : این وجه را بگیر ترا به سر من رای می رساند . در آنجا نزد وکیل ما ، حاج میرزا حسن شیرازی ، برو و بگو سید مهدی فرمودند : پولی از ما در پیش تو است ، این قدر بدهد تا به زیارت جدم علی بن موسی الرضا علیه السلام بروی . آن شخص می گوید متوجه نشدم که این بزرگوار کیست و از کدام جانب آمد ؟ عرض کردم : هرگاه به آیه الله شیرازی بگو سید مهدی فرمود به این نشانی که امسال در فصل تابستان شما با حاج ملا چه نشانه وسند و علامتی داری ؟ فرمود : به آقای شیرازی بگو سید مهدی فرمود به این نشانی که امسال در فصل تابستان شما با حاج ملا علی کنی طهرانی در شام در حرم عمه ام (زینب کبری علیه السلام) مشرف بودید و چون از کثرت زوار و ازدحام جمعیت در سطح حرم زباله ریخته بودند شما عبای خود را از دوش برداشته و در دست جمع کرده و به آن وسیله حرم را جاروب کردی و در گوشه ای از حرم گرد آوردی و حاج ملا علی کنی با دستهای خود آنها را برداشته و بیرون برد ، من آنجا بودم .

قطیفی می گوید : وقتی در سر من رای

به خدمت آیه الله شیرازی رسیدم و مطلب را عرض کردم، بی اختیار از جا بلند شد و دست در گردنم انداخت و چشمهایم را بوسید و تبریک گفت

بعد گفت: در تهران خدمت آیه الله کنی رسیدم و ماجرا را گفتم. وی نیز مطلب را تصدیق کرد ولیکن قلباً ناراحت شد که چرا حواله و فرمانی به ایشان از جانب آن حضرت صادر نشده است. (359)

2. حضرت ام کلثوم علیه السلام

ام کلثوم، بنت فاطمه الزهرا علیه السلام عمه دیگر حضرت رقیه از بطن دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد، که ابن عبدالبر در استیعاب او را نام برده، و سبط بن جوزی نیز در تذکره الخواص گوید: حضرت فاطمه علیه السلام را فرزندان به این ترتیب برده است: حضرت امام حسن، حضرت امام حسین علیه السلام، زینب علیه السلام و ام کلثوم علیه السلام

علامه خبیر، سید محسن امین عاملی، در اعیان الشیعه از وی نام برده، و در پایان شرح حال او گوید: او را به حباله نکاح عون بن جعفر طیار رضی الله عنه در آوردند. (360)

روایت شده است که چون حضرت سیده النساء، فاطمه الزهرا علیه السلام دنیا را وداع گفت، حضرت ام کلثوم علیه السلام برقی به صورت انداخته و عبایی بر سر کشد که دامن آن به روی زمین می کشید و با ناله جانسوز پیاپی می گفت: یا ابتاه، یا رسول الله، الان مصیبت و سختی پنهان شدن تو

در نظر ما آشکار گردید و این فراقی است که هرگز لقایی بعد از آن نخواهد بود .

دو شیخ بزرگوار ، مفید و طوسی ، در امالی خویش آورده اند که : انه لما ضرب امیر المومنین علیه السلام احتمال فادخل داره فقعدت لبابه عند راسه و جلست ام کلثوم عند رجلیه ففتح عینیه فنظر الیها فقال الرفیق الاعلی خیر مستقر و احسن مقیلا فنادت ام کلثوم و ابته ثم جاءت الی عبدالرحمن بن ملجم و قالت : یا عدوا الله قتلت امیرالمومنین علیه السلام قال : انما قتلت اباک قالت : یا عدوا الله انی لارجوان لا یكون علیه باس قال : فارك لها تبکین علیه و الله لقد ضربته لو قسمت بین اهل الکوفه لاهلکتهم .

یعنی هنگامی که ابن ملجم ملعون ضربت بر فرق امیر المومنین علیه السلام زد آن حضرت را به سوی خانه حمل دادند ، لبابه بالای سر آن حضرت و ام کلثوم علیه السلام نزدیک قدمهای آن حضرت نشستند . حضرت در این وقت دیدگان حق بین خود را گشود و به جانب ام کلثوم لانتظری افکند و فرمود : اکنون به سوی خداوند مهربان سفر می کنم که بهترین مقام و نیکوترین منزل است . ناله ام کلثوم علیه السلام به و ابته بلند شد ، سپس به نزد ابن ملجم لعین آمد و فرمود : ای دشمن خدا ، کشتی امیرالمومنین علیه السلام را ؟ آن ملعون گفت : من امیرالمومنین علیه السلام را نکشتم ، بلکه پدر ترا کشتم . آن مخدره فرمود : امیدوارم که بر پدرم این ضربت باکی

ص: 612

نباشد ، آن ملعون گفت : (گویا) می بینم که بر مرگ پدرت ناله و گریه می کنی ، زیرا به خدا قسم ، ضربتی بر او زدم که اگر آن را بر همه اهل کوفه قسمت کنند همه را هلاک خواهد کرد .

خطبه علیا مخدره ام کلثوم علیه السلام در کوفه

سید بن طاووس در لهوف می نویسد : بعد از ذکر خطبه علیا مخدره فاطمه بنت الحسن علیه السلام ، ام کلثوم این خطبه را قرائت نمود :

(قالت : یا اهل الکوفه سواه لکم ما لکم خذلتُم حسینا و قتلتموه و انتهیتُم امواله و ورثتموه و سیتم نساءه و نکبتموهن فتبا لکم و سحقا ویلکم اندرون ای دواہ دہتمکم ؟ وای وزر علی ظہوتکم حملتم ؟ وای دما سفکتموها ؟ وای اموال نہبتموها ؟ وای کریمہ سیتموهن ؟ وای صبیہ سلبتموهن ؟ قتلتم خیر رجالات بعد النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و نزعتم الرحمہ من قلوبکم الا ان حزب اللہ ہم الفائزون و حزب الشیطان ہم الخاسرون ،) ثم قالت :

قتلتم اخی صبیرا فویل لامکم

ستجزون ناراً حرها یتوقد

سفکتُم دما حرم اللہ سفکها

و حرما القرآن ثم محمد

الا فابشروا بالنار انکم غدا

لفی سقر حقا یقینا مخذل

و انی لابیکی فی حیویتی علی اخی

علی خیر من بعد النبی مولد

بدمع غریز مستهل مکفکف

علی الخد منی دائما لیس یجمد

یعنی : ای اهل کوفه ، قبیح باد روهای شما . شما را چه پیش آمد که از نصرت حسین علیه السلام دست بازداشتید و او را مخذول کردید ، تا

اینکه او را شهید کردید و اموال او را به غارت بردید و آن را میراث خود شمردید و عیالات او را اسیر کردید و آنها را برهنه و دچار بدبختی نمودید؟ اف باد بر شما، و دور باد رحمت حق از شما. ای وای بر شما. آیا میدانید چه مصیبت بزرگی بر پا کردید و چه گناه عظیمی مرتکب شدید و چه خون پاکی را ریختید و چه اموالی را غارت کردید و چه دختران پرده نشین و بانوان آل طه و یس را اسیر کردید؟

شما کسی را کشتید که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بهتر از همه جهانیان بود، و از سوء کردار شما رحمت از دلهای شما برطرف گردید و دچار قساوت و ضلالت شدید. همانا حزب خداوند فائز و رستگارند و حزب شیطان خاسر و زیانگار. مادرانتان به عزایتان بنشینند، که برادرم را با شکنجه کشتید، بزودی جزا داده خواهید شد به اتشی که خاموشی ندارد. شما خونی را ریختید که خداوند متعال و قرآن و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را حرام کرده بود. همانا به شما بشارت می دهم که فردای قیامت در قعر جهنم مخلد خواهید بود و من تا زنده هستم، بر برادرم که بهترین مولود پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، خواهم گریست، به اشکی که چون سیل به صورت من جاری و متراکم باشد و هرگز خشک نشود

گفتگوی شجاعانه ام کلثوم علیه السلام با ابن زیاد

ص: 614

سپهر می نویسد : چون سخنان زینب علیه السلام در مجلس ابن زیاد پایان یافت ، ام کلثوم آغاز سخن کرد و فرمود : (یابن زیاد . ان کان قرت عینک بقتل الحسین فقد کانت بعین رسول الله قرت برویته و کان یقبله و یمص شفثیه و یحمله هو و اخوه علی ظهره فاستعد غدا للجواب)

یعنی : ای پسر زیاد . اگر چشم توبه قتل حسین علیه السلام روشن گردید ، (بدان که) هر آینه چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیدار او خرسند می شد و حضرتش پیوسته حسین علیه السلام را می بوسید و لبهای او را می مکید و او را در آغوش می کشید و گاهی او را با بردارش حسین علیه السلام ، بر دوش خود سوار می نمود ، پس خود را آماده پاسخگویی در روز قیامت (و در برابر محکمه عدل الهی) ساز .

ممانعت ام کلثوم علیه السلام از گرفتن اطفال ، صدقه اهل کوفه را

مسلم جصاص گوید : مردم کوفه را دیدم که بر حال اطفال اهل بیت علیه السلام رقت آورده و از فراز بام نان و خرما به ایشان بذل می نمودند و کودکان نیز گرفته و بر دهان خود می گذاشتند . اما ام کلثوم علیه السلام آن نان پاره ها و گردوها و خرماها را از دست و دهان کودکان می ربود و می افکند . پس بانگ بر اهل کوفه زد و فرمود : (یا اهل الکوفه . ان الصدقه علینا حرام) ، یعنی : ای اهل کوفه

ص: 615

دست از بذل این اشیا باز گیرید که صدقه بر ما اهل بیت روا نیست .

نیز زمانی که ام کلثوم علیه السلام دید زنان کوفه برکاروان اسرا زار زار می گریند ، سر از محمل بیرون کرد (فقال لهم : یا اهل الکوفه تقتلنا رجالکم و تبکینا نساوکم ؟ فالحاکم بیننا و بینکم الله یوم فصل القضا)

یعنی : ای اهل کوفه ، مردان شما مردان ما را می کشند و زنان شما بر حال ما گریه می کنند ؟ در فردای قیامت ، خداوند متعال بین ما و شما حکم خواهد فرمود .

اثر دعای ام کلثوم علیه السلام در شهر سیبور

سپهر ، در ناسخ گوید : چون اهل بیت رسول خدا را به سیبور (نام شهری نزدیک کفرطاب) کوچ دادند ، اهل سیبور جمع شده و پیران و جوانان آنها گرد آمدند . سپس شیخی سالخورده که زمان خلافت عثمان را درک کرده بود ، از میانشان برخاست و گفت : فتنه برنینگیزید که همانا این سرها را در تمام امصار و بلدان گردانیده اند و کسی از در منع سخن نکرده است ، بگذارید تا از شهر شما هم بگذرانند . جوانان گفتند که : والله ، هرگز نمی گذاریم این قوم پلید شهر ما را به قدوم خویش آلوده سازند . در زمان ، بشتافته و پل روی آب را که از آن عبور می شد ، قطع کردند و ساخته جنگ شدند . در پی این ماجرا ، حرب در پیوست و رزمی سخت بر پای ایستاد ، چندانکه ششصد تن از لشگر

ص: 616

ابن زیاد دستخوش تیغ فولاد شدند و جماعتی نیز از جوانان سیبور به خاک افتادند. در این وقت ام کلثوم علیه السلام فرمود: نام این بلد چیست؟ گفتند: سیبور است. فرمود: (اعذب الله شرابهم و ارضع اسعارهم و رفع ایدی الظلمه عنهم) ابو مخنف گوید: از اثر دعای ام کلثوم، اگر جهان همه انباشته ظلم و جور بودی، در اراضی ایشان جز آیت نعمت و بذل و رایت قسط و عدل افرشته نگشتی.

اثر نفرین ام کلثوم علیه السلام در شهر بعلبک

نیز صاحب ناسخ گوید: چون اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به بعلبک نزدیک کردند، به حاکم بعلبک نوشتند که: اینک سرهای خوارج و اهل بیت ایشان است که به درگاه یزید حمل می دهند، علف و آذوقه مهیا کن و به استقبال ما بیا. حاکم بعلبک فرمان داد تا جای آسایش و آرامش از بهر ایشان مهیا ساختند و از سویق و سکر و دیگر مشروبات و ماکولات فراهم آوردند و دفها بنواختند و رایتها برافراختند و در بوقها بدمیدند و آن کافران را استقبال کردند و به شهر در آوردند. در این وقت ام کلثوم علیه السلام فرمود: نام این بلند چیست؟ گفتند: بعلبک. فقالت: (اباد الله تعالی خضرائهم و لا اعذب الله شرابهم و لا رفع الله ایدی الظلمه عنهم) قال ابو مخنف: (و لو ان الدنيا كانت مملو عدلا و قسطا لما انالهم الا ظلما و جورا)

ص: 617

عنی: آن مخدره در حق آنها نفرین کرد که خدای تعالی نابود کند وسعت معیشت شما را و خوشگوار نگرداند آب شما را و دست ظالمان را از سر شما کوتاه نکند، و ابو مخنف گوید: اگر همه دنیا را عدالت و رفاه فرا گیرد، در بعلبک جز آثار ظلم و بیچارگی چیز دیگر نیست.

ورود ام کلثوم علیه السلام به دروازه شام و توصیه او به شمر لعین

سید بن طاووس در لهوف گوید: چون کاروان اسرای اهل بیت علیه السلام نزدیک دروازه شام رسیدند، ام کلثوم علیه السلام شمر بن ذی الجوشن را طلب کرد و فرمود: مرا با تو حاجتی است. گفت: حاجت چیست؟ فرمود: اینک شهر دمشق است، ما را از دروازه ای داخل کن که مردمان در آن کمتر انجمن باشند و بگو سرهای شهدا را از میان محملها دور کنند تا مردم به نظاره سرها مشغول شده و به حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله ننگرند. شمر، که خمیر مایه شرارت بود، چون مقصود آن مخدره بدانست یکباره بر خلاف مقصود آن مخدره کمر بست و فرمان داد تا سرهای شهدا را در خلال محملها جای دهند و ایشان را از دروازه ساعات، که مجمع رعیت و رعای بود، به شهر در آوردند تا مردم بیشتر بر آنها نظاره کنند

و سپهر در ناسخ گوید: در آن حال، شمر، حامل سر حضرت امام حسین علیه السلام بود و پیوسته گفت: (انا صاحب رمح

طویل ، انا قاتل الدین الاصلی ، انا قتلت ابن سید الوصیین و اتیت براسه الی یزید امیرالمومنین)

ام کلثوم علیه السلام چون بشنید که شمر به عمل خویش افتخار کرده و می گوید : من صاحب نیزه بلند و کشنده فرزند ارجمند سید اوصیا و قتال کننده با دین اصیل بلند پایه می باشم ، یکباره آتش خشمش زبانه زدن گرفت و فرمود : (و فیک الکثکث یا لعین بن اللعین ، الا لعنه الله علی الظالمین یا ویلک اتقتخر علی یزید الملعون بن الملعون بقتل من ناغاه فی المهد جبرئیل و من اسمه مکتوب علی سرداق عرش الجلیل و من ختم الله بجده المرسلین و قمع بایه المشرکین فاین مثل جدی محمد المصطفی و ابی المرتضی و امی فاطمه الزهرا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین)

یعنی : خاک بر دهانت باد ای ملعون . لعنت خداوند بر ستمکاران باد . وای بر تو . آیا فخر می کنی بر یزید ملعون که به قتل رسانیدی کسی را که جبرئیل در گهواره برای او ذکر خواب می گفت و نام گرامیش در سرداق عرش جلیل پروردگار ، مکتوب است ؟ کشتی کسی را که خداوند متعال پیامبری را به جد وی ، رسول خدا ، خاتمه داد . آیا افتخار تو این است که به قتل رسانیدی کسی را که پدرش نابود کننده مشرکین بود ؟ کجا جدی و پدری و مادری مثل جد و پدر و مادر من پیدا خواهد شد ؟ خولی اصبحی که نگران این بیانات بود ، به ام کلثوم علیه السلام گفت : تاین

ص: 619

الشجاعه و انت بنت الشجاع ، یعنی تو هرگز از شجاعت سر بر نتابی ، همانا تو دختر مرد شجاعی هستی .

مراجعت ام کلثوم علیه السلام از شام به مدینه و مرثیه سرایی او

در جلد عاشر بحار (طبع کمپانی) و غیر آن مروی است که چون یزید خواست عیال الله را روانه مدینه نماید اموال و ائقال و عطایا را بر زیر هم نهاد . . . تا آنجا که گوید : آنگاه روی به مدینه نهادند ، چون دیوارهای مدینه نمودار گردید ، ام کلثوم با دلی پر از اندوه سیلاب اشک از دیده جاری ساخته به قرائت این مرثیه پرداخت و زمین و آسمان را منقلب ساخت :

مدینه جدنا لا تقبلینا

فبا لحسرات و الا حزان جئنا

الا اخبر رسول الله عنا

بانا قد فجعنا فی اخینا

این شعر منسوب به ام کلثوم سلام الله علیها در کتب مقاتل مفصل آمده برای تیمن و تبرک دو بیت از آن را زینت بخش این مجموعه نمودیم .

آنگاه بر سر قبر مادرش ، فاطمه زهرا علیه السلام آمد و از بانگ ناله و عویل ، شور محشر برپا کرد . مردم گریبانها چاک زدند ، صورتها خراشیدند ، و ناله واحسیناه به چرخ برین رسانیدند . در آن وقت ام کلثوم علیه السلام ، با چشم پر آب و قلب کباب ، بر سر قبر مادر این مرثیه را بگفت که سنگ را آب و آب را کباب نمود :

افاطم لو نظرت الی السبایا

بناتک فی البلاد مشتتینا

افاطم لو نظرت الی الحباری

و

ص: 620

لو ابصرت زين العابدینا

افاطم لورايت بتنا سهارى

و من سهر الميالى قد عيننا

افاطم ما لقيت من عداك

فلا قيرات مما قد لقينا

فلو دامت حياتك لم تزالى

الى يوم القيامة تنديننا

وفات عليا مخدره ام كلثوم عليه السلام

در بحر المصائب گوید که : ام کلثوم علیه السلام چون وارد مدینه شد (بعد از واقعه جانسوز کربلا) بعد از چهار ماه از این سرای پر بلا به رحمت خداوند لایزال پیوست ، بنا بر قول علامه حلی در منهاج الصلاح و شیخ کفعمی در مصباح و شیخ مفید در ارشاد (که می فرمایند ورود اهل بیت علیه السلام در مدینه بیستم شهر صفر بوده است) وفات آن بانوی بزرگوار بایستی تقریبا در اواخر شهر جمادی الثانی 62 از هجرت باشد ، و الله العالم . و در مدفن این مخدره به نام ام کلثوم علیه السلام غیر مدینه و در جای دیگر ذکرى ندارد . سلام الله علیها و علی جدها و امها و ابيها و اخويها . (361)

3 . حضرت سکینه دختر امام حسین علیه السلام مصر - شام

مادرش رباب دختر امر القیس بن عدی بن اوس بن جابر بود . این شعر منسوب به امام حسین علیه السلام است :

لعمرك اننى لاحب دارا

تضيفها سکینه و الرباب

احبهما و ابذل بعد مالى

و ليس للائمی بها عتاب

و لست لهم و ان عتبوا مطيعا

حياتی او یغینى التراب (362)

اصیغ بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم سکینه را خواستگاری کرد ، او را به مصر بردند ، موقعی رسید که اصیغ مرده بود .

در شعر منسوب به حضرت سید الشهداء علیه السلام به سکینه علیه السلام با عنوان خیره النسوان (بهترین زنان) خطاب شده است .

او که تمام انقلابات زمان را درك و خود در دانش و ادب سر آمد زنان عصر بود ، در انقلاب حسینی و بیداری زنان نسبت به فجایع بنی امیه نقش موثری داشت و در کاروان اسرای شام همچون عمه اش زینب علیه السلام ، در نگهداری کودکان و تبلیغ اهداف حسینی تلاش می کرد .

حضرت سکینه علیه السلام ، هم در مصر و هم در باب الصغیر شام ، قبه و بارگاه و زایران زیادی دارد که از همه کشورهای اسلامی به زیارتش می روند . حضرت سکینه علیه السلام که سالها پس از قضیه کربلا زنده بود ، یکی از راویان صحنه کربلا و یاد آور فداکاری یاران امام حسین علیه السلام است . (363)

4 . فاطمه صغری علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام مدینه - شام لله لله

فاطمه صغری دختر امام حسین علیه السلام از (ام اسحاق) بنت طلحه بن عبیدالله بن تیمیه بوده است . (364) وی در سال سی ام هجری به دنیا آمد و در واقعه کربلا نیز حدود سی سال سن داشته است . (365) لذا می توان گفت از خواهرش حضرت سکینه علیه السلام بزرگتر بوده است . فاطمه صغری زنی بزرگوار و دارای مقام عالی دینی و علمی بود ، به طوری که پدرش سید الشهداء علیه السلام به این امر شهادت داده است و آن هنگامی بود که حسن مثنی برای خواستگاری

ص: 622

یکی از دختران امام حسین علیه السلام آمد حضرت به او فرمود: من فاطمه را برای تو بر می‌گزینم که به مادرم حضرت فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار شبیه، و در دین، تمام شب به نماز و عبادت می‌پردازد، روزها را روزه می‌دارد و در شکل مشابه حور العین است. (366) او از پدر، برادرش - امام زین العابدین علیه السلام - و عمه اش - حضرت زینب علیه السلام - عبدالله بن عباس و اسما بنت عمیس حدیث روایت می‌کرده و فرزندان او، عبدالله، ابراهیم، حسین همچنین ام جعفر، ابوالمقدم، و زهیر بن معاویه نیز از او حدیث نقل کرده‌اند، احادیث او در سنن ترمذی، ابوداود، ابن ماجه، نسایی، و تالیفات ابن حجر آمده است. فاطمه صغری علیه السلام در منزل فاطمه زهرا علیه السلام مادر بزرگش - در مسجد النبی صلی الله علیه و آله می‌زیست وقتی ولید دستور تخریب خانه‌های مسجد النبی صلی الله علیه و آله را صادر کرد او به خارج مسجد رفته، و در آنجا خانه‌ای ساخت، چاهی حفر کرد که برکت فراوانی داشت. این چاه را زمزم می‌خوانده و مردم از آن تبرک می‌جستند.

فاطمه علیه السلام همانند زینب کبری علیه السلام در حوادث کربلا مامن و پناهگاه اهل بیت علیه السلام بوده و دربارگاه عبیدالله بن زیاد و یزید خطبه‌های غرا خوانده است. او به سال 110 هجری

پشت قبر سکینه علیه السلام و ام کلثوم علیه السلام سمت چپ آن ، قبری منسوب به فاطمه صغری علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام است .

در بیشتر منابع روایت می کنند که فاطمه صغری علیه السلام در منزل خود ، یعنی در پشت مسجد النبی صلی الله علیه و آله وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد .

در کتاب از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا حضرت زین العابدین علیه السلام نوشته شیخ علی فلسفی ، چاپ 1413 هجری قمری چنین نقل می کند :

فاطمه صغری علیه السلام در شهر شام مدفون و دارای بقعه و حرم بسیار زیبا و زائرین فراوانی دارد و اضافه می کند : در کتاب بحار الانوار ، ص 247 از کتاب مناق و نیز در کتاب ناسخ التواریخ ص 495 از حضرت سجاد علیه السلام روایت می کند که مرغی روز عاشورا پر و بال خود را در خون امام حسین علیه السلام بیالود و پرواز نمود و به مدینه رسید و بر سر دیوار خانه فاطمه صغری علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام نشست و فاطمه علیه السلام بر او نگریست و متوجه یتیمی خود گردید و این اشعار را بگفت :

نعب الغراب فقلت من

تنعماه و یلک یا غراب

قال : الامام ، فقلت : من

قال : الموفق للصواب

ان الحسین بکربلا

بین الاسنه و الضراب

گفت ای مرغ چرا حال پریشان داری

از غم کیست چنین ناله و فغان داری

اشک خونین ز چه از چشم

ترت می ریزد

گو به من خون که از بال و پرت می ریزد

من ماتم زده آخر پدر در سفر است

ز غم دوری او خون دلم در بصر است

نه خبر از پدر و نه ز برادر دارم

روز و شب آروزی دیدن اکبر دارم

تو مگر هدهدی و سوی سبا آمده ای

یا مگر قاصدی از کرب و بلا آمده ای

بلکه آورده ای ای مرغ به این شوین و شین

به صغرای جگر خون خبر مرگ حسین

گفت : ای فاطمه با شور و نوا آمده ام

قاصد مرگم و از کرب و بلا آمده ام

کربلا یکسره صحرای منا بود امروز

روز قربانی شاه شهدا بود امروز

فاش گویم پدرت از ستم شمر و سنان

کشته شد با لب عطشان به لب آب روان

5 . میمونه دختر امام حسن علیه السلام

6 . حمیده دختر مسلم بن عقیل علیه السلام

این دو بانوی بزرگوار (در مقبره اسماء بنت عمیس همسر جعفر بن ابیطالب علیه السلام می باشند) در يك حجره و مقبره قرار دارند که در پشت مقابر سکینه و ام کلثوم علیه السلام در سمت چپ قبر عبدالله بن جعفر صادق علیه السلام واقع شده است . بر بالای حجره آنان گنبدی به رنگ سبز و در داخل آن تابوتی بزرگ و چوبین دیده می شود . حجره مذکور در سال 1330 هجری بازسازی شده و به وسیله پلکانی به زیر زمین داخل آن راه است که در آن جا هر سه قبر در کنار هم می باشد .

قبر اول از (حمیده دختر مسلم

ص: 625

بن عقیل علیه السلام) متوفی سال هفتاد هجری - قبر دوم از (اسما بنت عمیس) . همسر جعفر طیار و علی علیه السلام متوفی سال 65 هجری ، و سومین قبر نیز از میمونه دختر امام حسین علیه السلام است که هر سه در داخل يك مقبره کاشیکاری شده و چوبین قرار دارند . (368)

7 . عبدالله بن جعفر طیار - باب الصغیر

پدرش شهید عالیقدر اسلام حضرت جعفر طیار ، و مادرش اسما بنت عمیس می باشد . او برادرزاده و داماد حضرت امیرالمومنین علیه السلام است . عبدالله از اسخیا و بخشندگان مشهور عرب بوده است . همچنین در حمایت از خاندان نبوی و ارادت به آستان علوی و علاقه به حسنین علیه السلام مشهور است .

در سنین جوانی در جنگهای روم و جهادهای حضرت امیر المومنین علیه السلام شرکت داشت و از فرماندهان شجاع بود . در قضیه کربلا احتمالاً به اجازه امام در حجاز مانده و پسرانش را برای قربانی در راه خدا به همراه امام حسین علیه السلام به کربلا فرستاد که به شهادت رسیدند . پس از آن نیز هرگز زبان به ندامت و ناشکری نگشود . گویند : وقتی خبر شهادت فرزندان خویش را دریافت به عزاداری پرداخت ، غلامش بر زبان راند که این مصیبت به خاطر حسین علیه السلام به ما رسیده است ، عبدالله سخت برآشفته و غلام را توبیخ کرد .

نوشته اند که عبدالله به خاطر املاکی که در شام داشت به آنجا مسافرت کرده و در همانجا درگذشت . گرچه وفات او را در مدینه

و مدفنش را در جوار عموییش عقیل نیز نوشته اند ، مع ذلك رحلت همسر عالیقدرش حضرت زینب سلام الله علیها در شام موید وجود قبر او در شام می باشد . به اعتقاد راقم این سطور ، ممکن است توطن اهل بیت و طرفداران آنان در شام خود حرکتی به منظور ابطال تبلیغات امویان باشد ، چنانکه بسیاری معتقدند وجود شیعه در شام از برکات همین مهاجرتها و اسارتها و تبعیدها به شام و مهاجرت بلال و ابوذر و عبدالله و دیگران بوده است .

فرزندان عبدالله در قیامهای اسلامی علیه بیدادگران اموی و عباسی نقش موثری داشته اند که در کتب رجال و انساب و تاریخ مضبوط است . (369)

8 . مقام حضرت سجاد علیه السلام و سرهای شهدای کربلا - شام ، باب الصغیر

در قبرستان باب الصغیر شام ، بقعه و ضریحی وجود دارد که مدفن سرهای مقدسه 17 تن از شهدای اهل بیت علیه السلام در کربلا می باشد و در جنب آن نیز مقام حضرت سجاد علیه السلام وجود دارد . (370)

چند سر از شهدا را در (باب الصغیر) به خاک سپردند . امروز این مکان که حدود پنجاه متر بالاتر از در اصلی قبرستان باب الصغیر و سمت چپ کوچه می باشد دارای محوطه ای بزرگ است که در وسط آن حجره یا اطاقکی بوده و سرهای مقدس در این اطاقک دفن شده اند . در سالهای اخیر بر مدفن آنان ضریحی از نقره ساخته شده است . هر چند که بر بالای این حجره ، اسامی شانزده تن از شهدای کربلا نوشته شده لیکن

به احتمال قوی تنها سر سه تن از شهدای کربلا در این مکان به خاک سپرده شده اند . این سرها عبارتند از :

1 - سر مقدس حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام

2 - سر مقدس حضرت علی اکبر علیه السلام

3 - سر مقدس حبیب بن مظاهر علیه السلام

محسن الامین در سال 1321 هجری کتیبه ای بر بالای در ورودی این مقام با این عبارت دیده بود (هَذَا رَأْسُ عَبَّاسٍ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ حَبِيبِ بْنِ مَظَاهِرٍ) بعدها که ضریحی بر روی این محل گذاشته شد نام شانزده تن ذکر گردید . (371) با توجه به اینکه منابع تاریخی شیعه اذعان دارند بیشتر سرهای کربلا به بدنهای آنان ملحق شد به نظر نمی رسد در این مکان بیش از سه سر به خاک سپرده شده باشد .

والله اعلم بالصواب

نام سرهایی که بر سقف گنبد این مکان ثبت شده عبارتند از :

1 - عباس ، 2 - علی اکبر ، 3 - حبیب بن مظاهر ، 4 - قاسم بن الحسن ، 5 - عبدالله بن علی ، 6 - عمر بن علی ، 7 - حر ریاحی ، 8 - محمد بن علی ، 9 - عبدالله بن عون ، 10 - علی بن ابی بکر ، 11 - عثمان بن علی ، 12 - جعفر بن علی ، 13 - جعفر بن عقیل ، 14 - محمد بن مسلم ، 15 - عبدالله بن عقیل ، 16 - حسین بن عبدالله .

9 . عبدالله الباهر

قبر عبدالله بن امام زین

ص: 628

العابدین علیه السلام معروف به عبدالله باهر در کنار دیواره شرقی باب الصغیر قرار دارد ، که از قبرستان مستقل و راه آن پس از در اصلی قبرستان می باشد . دارای صحن و گنبد و سبز و شبستان نسبتاً بزرگی است . اطراف مقبره و مرقد او که در سال 1330 هجری قمری بازسازی شده است ، دیواری کشیده اند که آن را از قبرستان مستقل و مجزا ساخته اند .

عبدالله با امام محمد باقر علیه السلام از يك مادر است . او در میان برادران به حسن و جمال معروف و به علت درخشندگی چهره ، معروف به باهر بود و در هیچ مجلسی نمی نشست جز آنکه حاضران را از فروع روی و درخشندگی دیدار خویش نور و فروغ می بخشید ، وی متولی صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المومنین علیه السلام بود . عبدالله مردی فاضل و زاهد و فقیه و محدث بود . از طریق آباء کرام خود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله اخبار زیادی نقل کرده و حدیث فراوانی از وی منقول است . برخی وفات وی را در مدینه دانسته اند و بعضی تل زینبیه بغداد .

10 . عبدالله بن جعفر الصادق علیه السلام

قبر فرزند گرامی امام جعفر صادق علیه السلام رئیس مذهب شیعه ، کمی بالاتر از قبر فاطمه صغری علیه السلام و در سمت چپ آن قرار دارد ، که دارای گنبدی کوچک به رنگ سبز بوده و داخل آن تابوتی چوبین با محفظه ای فلزی دیده می شود ، این جا

ص: 629

3 . اصحاب و تابعین

1 . اسماء بنت عمیس بن معبد بن تمیم بن مالک - باب الصغیر شام لله

وی از نخستین زنان گرونده به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اولین دسته مهاجرین است که با شوهر ارجمندش حضرت جعفر طیار علیه السلام به حبشه هجرت نمود . فرزندش عبدالله نیز در حبشه به دنیا آمد . همزمان نجاشی ، پادشاه حبشه ، نیز دارای پسری شد که به تبعیت از جناب جعفر طیار دارای سه پسر شد (عبدالله ، محمد ، عون)

وی پس از شهادت حضرت جعفر علیه السلام همسر ابوبکر شد و ثمره این ازدواج پسری به نام محمد بود که از یاران مخلص مولی علی علیه السلام و استاندار حضرت بود که در مصر شهید شد . اسماء بعد از ابوبکر به افتخار همسری مولی علی علیه السلام نایل آمد که از او نیز داری دو پسر شد به نام یحیی (که برخی او را عداد شهدای کربلا می دانند و بعضی نسابه ها می نویسند در زمان حیات والدین از دنیا رفت) و محمد اصغر .

اسما از زنان پاک طینت و سعادت‌مندی بود که در تغسیل و تکفین مخفیانه حضرت زهرا علیه السلام به امیر المومنین کمک کرد .

قبر اسما در باب الصغیر ، در بقعه ای که در کنارش سر فرزندش محمد بن ابی بکر و میمونه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام دفن شده ، در پشت بقعه حضرت سکینه علیه السلام واقع شده است . (373)

. فضه ، خادمه حضرت زهرا علیه السلام - باب الصغیر شام لله

فضه از زنان فاضله و نمونه روزگار خویش و از اراتمندان خاص خاندان عصمت و طهارت است . بعضی تاریخ نویسان او را از شاهزادگان ایرانی و بعضی شاهدخت نوبه ای می دانند که از بلاد نوبه با توجه به خوابی که دیده بود در معیت اسیران وارد سرزمین اسلام شد و به خانواده پیغمبر صلی الله علیه و آله پیوست . حضرت زهرا علیه السلام کارهای خانه را با فضه يك روز در میان تقسیم کرده بود . فضه در بیست سال آخر عمر سخنی نگفت و جواب مردم را همواره با آیات قرآن می داد . وی که به متابعت از اهل بیت علیه السلام و به موجب نذری که برای شفای امام حسین علیه السلام کرده بود سه روز روزه گرفت و افطارش را به یتیم و مسکین و اسیر داد ، مشمول این آیه شریفه است که در سوره هل اتی می فرماید : (ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا) (374) لذا در روز عاشورا نیز ، به هنگام وداع حضرت سید الشهداء علیه السلام با اهل حرم ، در کنار حضرت زینب و ام کلثوم و سکینه و رباب علیه السلام ، مورد خطاب تقدآمیز امام غریب و مظلوم قرار گرفت .

بقعه حضرت فضه در باب الصغیر شام بعد از خروج از بقعه عبدالله بن جعفر طیار و بلال به طرف بقعه محمد بن ابی بکر به سمت دست راست قرار گرفته و روی سر در بقعه نوشته است : (فضه

ص: 631

3 و 4 ام سلمه و ام حبیبه همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله

در انتهای دیواره شرقی قبرستان ، کمی بالاتر از در اصلی و پس از قبر عبدالله بن سجاد علیه السلام ، حجره ای بطور مستقل و جدا از سایر قبرستان است که در آن دو قبر ام حبیبه و ام سلمه همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده می شود . قطع به یقین باید گفت این امر صحت ندارد ، زیرا ام سلمه و ام حبیبه هر دو در قبرستان بقیع در مدینه مدفون هستند . (376)

5 . مقداد بن اسود کندی بهرانی - مقداد بن عمرو - شام

مقداد از سابقین در اسلام و از مجاهدین بزرگ است که در جنگها شرکت جسته ، حکم بن کیسان را وی اسیر و دعوت به اسلام نمود .

در آغاز رنج فراوان برد ، چنانکه خودش گوید : در آغاز مسلمانی که به مدینه آمدیم پیغمبر ما را به گروههای ده نفری تقسیم کرده بود که در يك خانه زندگی می کردیم و من با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم .

مقداد از دسته های سه یا چهار یا هفت نفری اولیه است که به زبان خاندان نبوت تمجید شده اند . وی در یاری و همبستگی با اهل بیت گوی سبقت را ربوده و پس از سلمان فارسی کسی به پایه او نمی رسد . چنانکه درباره اش فرموده اند :

(ما بقی احد الا وقد جال جوله الا مقداد بن

رسول خدا صلی الله علیه و آله دختر عمویش زبیر بن عبدالمطلب را به همسری مقداد در آورد .

گرچه محدث قمی نوشته است که قبر مشهور در شهر وان به نام مقداد ، قبر شیخ جلیل معظم فاضل مقداد است که از علمای جلیل الشان شیعه و صاحب مولفات نفیسه می باشد و قبر مقداد را در جرف نزدیکی مدینه می داند ، ولی در بازگشت از زینبیه به طرف شام در سمت دست راست تابلو سبز رنگی وجود دارد که نوشته است : (سیدی مقداد) . در کنار جاده ، مسجد زیبایی است به نام مقداد و مقبره ای در صحن مسجد وجود دارد که اطراف آن نرده آهنی دارد و قبر با سنگهای مرمر زیبایی نوسازی شده و این اشعار بر روی سنگ نقش بسته است :

انا المقداد بو معبد

انا بن السید الاسود

تهز الارض حملاتی

و ابواب السما ترعد

انا المقداد فی یوم القتال

ایید البیض بالسمر العوالی

و سیفی فی الوغا ایض صقیلا

طلیق الحد فی اهل الضلال

6 . بلال بن رباح مودن رسول الله صلی الله علیه و آله - باب الصغیر شام -

بلال از سابقین در اسلام است . نخست غلام امیه بن خلف بود ، ابوبکر او را خرید و آزاد کرد . وی مودن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود ولی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه نماند و برای ابوبکر و عمر اذان نگفت و به شام مسافرت کرد و در سال بیستم

یا بیست و یکم در سن 63 یا 70 سالگی در شام درگذشت و در باب الصغیر دفن شد و اکنون با عبدالله بن جعفر در يك بقعه قرار گرفته است .

شبلنجی در نور الابصار می نویسد : بلال اولین مودن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و بعد از آن برای هیچکدام از خلفا اذان نگفت و در سال 17 یا 18 هجری درگذشت . (377)

7 . اویس قرنی پسر انیس ، سوریه - رقه

اویس یکی از چهارمین فرد ممدوح از زهاد ثمانیه در اسلام است . دوستی دو جانبه میان پیغمبر صلی الله علیه و آله و اویس ضرب المثل است . او در طول مدت عمر نتوانست پیغمبر صلی الله علیه و آله را ببیند ولی در عین حال ، چنان شمایل پیغمبر صلی الله علیه و آله را توصیف می نمود که یاران چند ساله پیامبر صلی الله علیه و آله از آن در مانده شده بودند . او از مادرش اجازه گرفته بود که برای دیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله به مدینه برود ، به شرط اینکه اگر حضرت در مدینه نبود فوری برگردد . اویس نیز با اشتیاق به مدینه آمد ولی پیامبر صلی الله علیه و آله را زیارت نکرد و برگشت وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمد فرمود : (انی لا جد نفس الرحمن من قبل الیمن) من بوی خوش رحمان را از جانب یمن استشمام می کنم .

اویس قرنی از اکابر تابعین و از حواریون حضرت امیر المومنین علیه السلام است

ص: 634

و در زهد و جلالت شان و رفعت مقام و تقوایش همه مسلمانان اتفاق دارند و کتابها مشحون از فضائل اوست . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : او راهب این امت است ، و نیز فرموده است : اویس قبایل بزرگی از ربیعہ و مضر را شفاعت می کند .

اویس در جنگ صفین به یاری حضرت امیر المومنین علی علیه السلام شتافت و با وی بیعت کرد و در همین جنگ به شهادت رسید و در صفین مدفون گشت .

قبر وی اکنون در شهر رقه واقع در 200 کیلومتری حلب و 450 کیلومتری شام نزدیک قبر جناب عمار واقع شده است .

2- عمار یاسر : شهر رقه - نزدیک قبر اویس قرنی

3- زکریای پیغمبر : شهر رقه جامع زکریا

8 . عبدالله بن ام مکتوم عامری مؤذن پیغمبر صلی الله علیه و آله - باب الصغیر

برخی نام او را عمرو نوشته اند . مادرش ام کلثوم و پدرش قیس است عبدالله قدیم الاسلام و مهاجر است و چون نابینا بود سیزده بار پیغمبر صلی الله علیه و آله او را در مدینه گذاشت که به جایش نماز بخواند و لذا به غزوات نرفت . او در جنگ قادسیه حاضر بود .

بعضی مفسرین ، فرد اعمای مذکور در سوره عبس را همین شخص می دانند و به مناسبتهای دیگر نیز نام وی در تاریخ اسلام آمده است . نیز آورده اند که وی بعد از جنگ بدر به مدینه آمد و نابینا بود و حضرت رسول صلی الله علیه و

ص: 635

آله در تمام غزواتی که از مدینه خارج می شد وی را به پیشنمازی مدینه معرفی می فرمود . عبدالله در قادسیه دوزره پوشیده و پرچم سیاهی نیز به دست داشت و پس از جنگ به مدینه مراجعت و در آنجا در گذشت .

ولی اکنون آرامگاهی در کنار حضرت عبدالله الباهر به نام وی در باب الصغیر مشهور است و نزدیک بقعه او اطاقی وجود دارد که به یکی از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله منسوب است . (378)

9 . قبر اوس بن اوس

(اوس بن اوس) یکی دیگر از صحابه جلیل القدر رسول خدا صلی الله علیه و آله است . وی از کسانی بود که در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و بر (ایوان صفه) زندگی می کرد . اوس بن اوس در نهایت فقر و تنگدستی روزگار می گذرانید و همواره در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول تهجد و عبادت و اعتکاف بود . وی به شام هجرت کرد و پس از وفات در دوران خلافت عثمان ، در باب الصغیر مدفون شد . (379) مقبره وی اکنون در مقابل مدرسه صابونیه در سمت دیواره غربی باب الصغیر است .

10 . وائله بن الاسقع

یکی دیگر از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله که همراه اوس بن اوس و عمار بن یاسر و دیگران بر ایوان صفه در مسجد النبی صلی الله علیه و آله زندگی می کرد وائله بن الاسقع بود . وی عمری بالنسبه طولانی داشت و گویند در

ص: 636

سن 150 سالگی - در خلافت عبدالملک مروان (سال 83 هجری) - در دمشق از دنیا رفت و در باب الصغیر مدفون شد . او آخرین صحابه ای بود که در این شهر وفات یافت . (380) وائله پس از شهادت امام حسین علیه السلام به شدت خشمگین بوده و همواره به نقل آیه تطهیر که در شان خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده می پرداخته (381) است .

11 . فضاله بن عبید

(فضاله بن عبید) یکی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که پس از فتح دمشق به این شهر آمد و در آنجا سکونت گزید . در دوران معاویه ، کرسی قضاوت در این شهر را بر عهده داشت و در سال 53 هجری در گذشت . وی را در کنار ابی درداء وام درداء مدفون ساختند . (382)

12 . سهل بن ربیع انصاری

(سهل بن ربیع انصاری) یکی دیگر از صحابه بزرگوار و از قبیله اوس بود که در مشق ساکن شده و در اوائل خلافت معاویه وفات یافت . او را در باب الصغیر (جنوب قبرستان) به خاک سپردند . (383)

13 . حجر بن عدی کنندی یمنی

- شهید ولای علی علیه السلام - دمشق 20 کیلومتری دمشق در قریه عذرا که اکنون در محل عدر تلفظ می شود و از توابع دوما که بعد از حرستا در سمت راست دوما می باشد . ایستگاه اتوبوسهای آن در شارع الثوره است .

حجر از تابعین کبار و سران زهاد و از

ص: 637

ابدال یاران علی علیه السلام و معروف به حجر الخیر است .

حضرت به او فرمود : ترا امر می کنند که به من لعنت کنی ، در آن موقع چه خواهی کرد ؟ پرسید : چه کنم ؟ فرمود : لعن بکن ولی بیزاری مجوی که من بر دین خداوندم .

پس از شهادت حضرت امیر علیه السلام محمد بن یوسف ، عامل یمن ، حجر را بر در مسجد صنعا نگه داشت . او را کتک زیادی زدند تا مولا را لعن کند ، و وی در انتظار مردم گفت :

(ان الامیر امرنی ان العین علیا . فالعنوه لعنه الله) (384)

امیر مرا فرمان می دهد که علی را لعنت کنم . پس او را (منظورش محمد بن یوسف بود) لعنت کنید که خدایش لعنت کند .

حجر به کثرت نماز و زیادی زهد معروف بود . وی در آخرین دقایق نزدیک به شهادت حضرت امیرالمومنین علیه السلام شعری خواند ، حضرت چشم گشود و فرمود : ای حجر ، چه می کنی زمانی که ترا به بیزاری جستن از من بخوانند ؟ عرض کرد : به خدا سوگند ای امیر مومنان ، اگر مرا با شمشیر پاره پاره کنند و در آتشم افکنند و بسوزانند ، تحمل همه ناگواریها را بر برائت از تو ترجیح می دهم .

حضرت فرمود : (وقفقت لكل خیر یا حجر جزاك الله خیرا عن اهل بیت نبیک) (385)

عایشه به معاویه گفت : از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود : پس از

من در (عذرا) مردانی کشته می شوند که خداوند و اهل آسمانها به خاطر آنها خشمناک می شوند . (386)

مرگ حجر چنان کشورهای اسلامی را تکان داد که معاویه را رسوا کرد . ربیع بن زیاد ، استاندار و فرمانده ارتش معاویه در خراسان ، پس از نماز موضوع را در منبر بیان کرد و از خداوند مرگ خود را طلب کرد و دعایش مستجاب گردید . (387) ابن اثیر گفته است : قبر حجر در عذرا معروف و مستجاب الدعوه است (قبر مزبور در کنار مسجدی است که مازنه قدیمی دارد و اخیرا به همت مردم مسلمان صحن و بارگاهی برای آن می سازند)

حجر با وجود سن کمش از بزرگان یاران علی علیه السلام محسوب می شود و در صفین فرمانده قبیله کنده و در نهروان فرمانده میسره لشکر حضرت امیرالمومنین علیه السلام بود . ماجرا جویانی دنیا پرست مانند : ابو براده پسر ابوموسی اشعری ، شمر بن ذی الجوشن ، شیبث بن ربیع و عمر بن سعد استشهادیه ای تنظیم کردند که حجر و یارانش خلیفه را لعن کرده و از مردم خواسته است علیه معاویه وارد جنگ شوند . مامورین حکومتی آنها را به طرف شام حرکت دادند . هنگامی که آن را از کنار منزل قبیصه یکی از همراهان حجر عبور می دادند ، دخترانش می گریستند ، آنها را امر به سکوت کرد و گفت : من یا به فیض شهادت می رسم که خداوند نگهدار شماست ، و یا آنکه بر می گردم . . .

ایشان را به مرج عذرا (نزدیک دمشق)

ص: 639

بردند، قبرهای آنان را کنده و با شمشیر برهنه در برابرشان ایستادند. 6 نفر به درخواست بستگانشان آزاد شدند. هشت نفرشان تا صبح نماز خواندند، بامداد خواستند آنها را بکشند دو نفر را به نزد معاویه بردند، وی یکی را به شرط آنکه به کوفه نرود آزاد کرد و دیگری را به نام عبدالرحمان به کوفه فرستاد تا با شدیدترین وجه او را شهید نمایند.

حجر اجازه گرفت و دو رکعت نماز طولانی خواند و فرود: این کوتاهترین نمازی بود که در مدت زندگیم خوانده ام. جلاد پرسید: چرا بدنت می لرزد؟

فرمود: چرا نترسم و حال آنکه قبر آماده و کفن حاضر و شمشیر کشیده شده است، ولی به خدا سوگند اگر چه بدنم می لرزد اما چیزی نمی گویم که خداوند را به خشم بیاورم.

تعداد شهدا: 1 - حجر بن عدی 2 - شریک بن شداد حضرمی 3 - صیفی بن شبل شیبانی 4 - قبیصه بن ضبیعه عبسی 5 - محرز بن شهاب منقری 6 - کدام بن نحيان عنزی 7 - عبدالرحمان حسان عنزی

در شمال شرقی قبر حضرت رقه علیه السلام، مسجد قصب معروف به مسجد سادات واقع است که می گویند قبور شهدای مرجع عذرا در آنجا واقع شده است، یا بعضی از اعضای بدن آنان در آنجا مدفون شده است. (388)

14. محمد بن ابی ابکر - باب الصغیر شام

وی فرزند ابوبکر، ولی پرورش یافته و (ریب) علی علیه السلام است و

ص: 640

مادرش اسماء بنت عمیس از زنان پاك طینت روزگار بود که فرزندان رشیدی تحویل جامعه اسلامی داد . محمد علاوه بر فضایل و مکارمی که داشت جد مادری حضرت امام صادق محسوب می شود . بدین گونه که پسری به نام قاسم فقیه حرمین داشت که دختر او ام فروه همسر امام باقر علیه السلام و مادر حضرت امام صادق علیه السلام است .

محمد و عبدالله و عون فرزندان حضرت جعفر طیار ، و یحیی پسر حضرت علی علیه السلام ، برادران مادری محمد می باشند . محمد از طرف حضرت امیر المومنین دویار به استانداری مصر منصوب شد ، یکبار قبل از مالک اشتر و بار دیگر بعد از مالک . در مرتبه دوم ، معاویه بن خدیج و عمر و عاص به دستور معاویه او را به شهادت رسانیده و نعش مطهرش را در شکم الاغی مرده گذاشته و آتش زدند و سرش را برای معاویه به شام فرستادند (اکنون مدفن سر مقدسش در باب الصغیر شام مشهور است)

گویند عایشه در شهادت محمد گریست و در قنوت هر نماز بر معاویه و عمرو عاص و معاویه بن خدیج لعن می کرد .

امیرالمومنین علیه السلام نیز سخت بر محمد گریست و فرمود : (محمد ابنی من ظهر ابی بکر) ع : محمد پسر من است از پشت ابوبکر . محمد به هنگام شهادت بیست و هشت ساله بود و پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از ولادت از شهادت وی خبر داده بود . قبر وی در مصر خیابان حیضان جنب جامع الدعاء در پشت دانشگاه الازهر

واقع شده است .

والسلام

قم - حرم اهل بیت علیه السلام

علی ربانی خلخالی

پی نوشتها

پی نوشتها 1

1- ملحقات احقاق الحق ، بزرگ مرجع شیعه مرحوم آیه الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی (متوفای 1411 ق)، ج 33، ص 61 چاپ اول . برای توضیح بیشتر ر.ک به کتاب (سیرتنا و سنتنا) تالیف مرحوم علامه امینی صاحب کتاب الغدیر

2- ملحقات احقاق الحق ، بزرگ مرجع شیعه مرحوم آیه الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی (متوفای 1411 ق)، ج 33، ص 61 چاپ اول . برای توضیح بیشتر ر.ک به کتاب (سیرتنا و سنتنا) تالیف مرحوم علامه امینی صاحب کتاب الغدیر

3- ملحقات احقاق الحق ، بزرگ مرجع شیعه مرحوم آیه الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی (متوفای 1411 ق)، ج 33، ص 61 چاپ اول . برای توضیح بیشتر ر.ک به کتاب (سیرتنا و سنتنا) تالیف مرحوم علامه امینی صاحب کتاب الغدیر

4- سوره انفال ، آیه 33

5- سوره اسراء آیه 60

6- بحار الانوار مرحوم علامه مجلسی (متوفای 1111 هجری قمری). المراجعات ، مرحوم آیه الله سید عبدالحسین شرف الدین عاملی (متوفای 1377 ه ق)، ص 29، ج 39، ص 278. الغدیر مرحوم علامه امینی (متوفای 1390 ه ق)، ج 10 ص 280، چاپ سوم سال 1378 قادتنا کیف نعرفهم (پیشوایانمان را چگونه بشناسیم؟) صفحات و بزرگ مرجع عالم تشیع مرحوم حضرت آیه الله العظمی سید محمد هادی میلانی (متوفای رجب 1395 ق)

7- احتمال دارد که این عمل والی برای تجربه صحت خواب نیز بوده است .

8- منتخب التواریخ ، حاج میرزا هاشم خراسانی ، چاپ و انتشارات

ص: 642

علمیه اسلامیة ، ص 388، باب ششم

9- کرامات و معجزات خراسانی ص 9

10- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه (ع) ص 53 به نقل از معالی السبطين

11- کامل بهائی، ج 2، ص 179.

12- فوائد الرضویه ، ص 111.

13- اللهوف علی قتلی الطفوف ، سید بن طاووس ، تحقیق و تقدیم : شیخ فارس تبریزیان (حسون)، انتشارات اسوه ، قم 1414 ق ، ص 141 - 140.

14- در نسخه جداگانه و مستقلى نیز که با عنوان (مقتل الحسین و مصرع اهل بيته و اصحابه فى كربلا، المشتهر بمقتل الی مخنف) توسط منشورات الرضى قم (1362 ش) از مقتل مزبور چاپ شده عبارت فوق الذکر چنین درج شده است : ثم نادى یا ام کلثوم و یا زینب و یا سکینه و یا رقیه و یا عاتکه و یا صفیه علیکن منی السلام (ص 131)

15- با استفاده از: آب در عاشورا ؛ بستر رویارویی دو فرهنگ (اسلام و جاهلیت ، نوشته فاضل دانشمند جناب آقای شیخ علی ابوالحسنی (منذر) مخطوط.

16- سیاهپوشی در سوگ ائمه نور، تالیف محقق و نویسنده گرانقدر آقای شیخ علی ابوالحسنی (منذر، ص 140 - 141

17- اعیان الشیعه ، سید محسن امین ، تحقیق و اخراج : سید حسن امین (قطع رحلی دار التعارف للمطبوعات ، بیروت 1403 - 1983) 7/326.

18- ادب الطف او شعراء الحسین (ع) 1/196، سید جواد شبر، مؤسسه البلاغ - دارالمرتضى ، بیروت 1409 ق / 1988 م .

19- المنتخب للطریحی فی جمع المرائی و الخطب المشتهر بالفخری ، شیخ فخر الدین طریحی نجفی ، مؤسسه

ص: 643

الاعلمی للمطبوعات، طبع مصحح، بیروت 1412 ق - 1992 م، 2/436.

20- سیاهپوشی در سوگ ائمه نور، همان، ص 320، به نقل از المنتخب طریحی

21- مراقد اهل بیت (ع) در شام ص 7، از تالیفات آیه الله حاج سید احمد فهری زنجانی امام جمعه محترم زینبیه شام.

22- شام سرزمین خاطرهما، از دانشمندان معاصر و نویسنده گرانقدر مهدی پیشوایی، ص 22

23- بستان السیاحه و بقاع الامکنه

24- سوره کهف: آیه 77

25- حضرت زینب کبری علیه السلام، عمادزاده به نقل از مصباح الحرمین ص 363

26- حضرت زینب کبری (س) ص 257 عمادزاده

27- گیتاشناسی کشورها، چاپ 1365، ص 185

28- تاریخ اسلام (سال چهارم آموزش متوسطه عمومی) تالیف محقق بزرگ آیت الله حاج شیخ جعفر سبحانی ص 27

29- فروغ ابدیت، از هم ایشان، ج 1، ص 156

30- سوره اعراف، آیه 158

31- بصری مرکز استانداری حوران بود که از مستعمرات قیصر به شمار میرفت و حارث بن ابی شمر و به طور کلی ملوک غسان به صورت دست نشاندگی از قیصر در آنجا حکومت میکردند.

32- طبقات الکبری، ج 1، ص 259

33- فتوح البلدان، ابوالحسن امد بن یحیی بلاذری، ص 128-130. در آغاز جنگ با رومیان خالد بن ولید در عراق بود و چون گزارش رسید که نیروهای رومیان بسیار مجهز و تعدادشان زیاد است ابوبکر به خالد دستور داد به منطقه شام رهسپار شود (فتوح البلدان ص 117).

34- جند در اینجا تقریباً نزدیک به معنی استان است.

35- بزرگتری رودخانه دمشق است

ص: 644

6- البلدان ، احمد بن يعقوبى ، ترجمه دكتور محمد ابراهيم آيتى ، ص 105

37- تاريخ تحليلى اسلام ، دكتور سيد جعفر شهيدى ، ص 108

38- شام سرزمين خاطرهما ، ص 19

39- تفسير على بن ابراهيم قمى : ج 2 ص 21 ، چاپ نجف اشرف سال 1387 ه . ق . و تفسير عياشى محدث الجليل ابى نصر محمد بن مصعود بن عياش السلمى السمرقندى : ج 2 ص 298 ، چاپ علميه اسلاميه ، به تصحيح سيد هاشم رسولى محلاتى ، ذكر نومه اند كه : والشجرة الملعونه فى القران هم بنى اميه .

40- قرآن كريم ، سوره بنى اسرائيل : آيه 60

41- تفسير مجمع البيان : جلد سوم صفحه 424؛ تفسير نور الثقلين : جلد 3، صفحه 179

42- تتمه المنتهى ، مرحوم محدث قمى صفحه 108

43- پرتوى از عظمت امام حسين (ع) ، آيه الله العظمى شيخ لطف الله صافى گلپايگانى : ص 230 ، به نقل از شرح نهج البلاغه : ج 3 ، ص 254 و 467

44- پرتوى از عظمت امام حسين (ع) : ص 237

45- فلسفه انقلاب حسين (ع) : ص 80

46- هزار ماه سياه از دانشمند محترم ابوالفضل قاسمى ، ص 189

47- هزار ماه سياه : ص 84

48- هزار ماه سياه ، ص 76

49- هزار ماه سياه ، ص 63

50- امام على (ع) ، ص 212

51- عايشه در دوران معاويه ، نوشته علامه سيد مرتضى عسكرى ، ص 125

52- فلسفه انقلاب حسين (ع) ص 28

53- مرحوم دكتور آيتى بيرجندى ، بررسى تاريخ عاشورا ص 47

54- الغدير : جلد

- 10، آیه الله شیخ عبدالحسین امینی، چاپ بیروت، صفحه 142، فضائل الخمسه: جلد 3، آیه الله سید مرتضی فیروز آبادی، صفحه 243، میزان الاعتدال ذهبی: جلد 2، صفحه 7 و 129
- 55-سفینه البحار: جلد 1، مرحوم محدث بزرگوار حاج شیخ عباس قمی، صفحه 683
- 56-الغدیر: جلد 10، صفحه 83
- 57-کودک از نظر وراثت و تربیت، جلد 1، نوشته حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد تقی فلسفی، صفحه 330
- 58-کودک: جلد 2، صفحه 232
- 59-عایشه در دوران معاویه: صفحه 120
- 60-هزار سیاه: صفحه 167، به نقل از مجله خواندنیها: شماره 131
- 61-کامل بهائی: جلد 2، صفحه 210
- 62-البدایه و النهایه: صفحه 197، مقاتل الطالبیین: صفحه 120
- 63-بحار: جلد 44، صفحه 325، الدمعه الساکبه: صفحه 273، اعیان الشیعه: جلد 4 صفحه 112، مقتل خوارزمی: جلد 1، صفحه 184
- 64-مکتب اسلام: شماره 2، صفحه 12
- 65-اقتباس از: تحقیقی کوتاه درباره شیعه، نوشته آیه الله علامه شیخ یحیی نوری: صفحه 93
- 66-پیشوای سوم، از انتشارات موسسه در راه حق، به نقل از الامامه و السیاسه: جلد 1 صفحه 253 به بعد
- 67-نفس المهموم: صفحه 29
- 68-همان: صفحه 29
- 69-یعقوبی ج 2 ص 216. ابوالفداء ج 1 ص 190. مروج الذهب ج 3 ص 64 و تواریخ دیگر.
- 70-تاریخ یعقوبی ج 2 ص 243. ابوالفداء ج 1 ص 192. مروج الذهب ج 3 ص 78
- 71--یعقوبی ج 2 ص 224. ابی الفداء ج 1 ص 192. مروج الذهب ج 3 ص

- 72- شیعہ در اسلام ، علامہ طباطبائی : همان صفحه 25
- 73- تتمه المنتهی : صفحه 43
- 74- سرچشمه آب حیات ، آیہ اللہ حاج میرزا خلیل کمرہ ای (ره) ، صفحه 50 و 51
- 75- فلسفه انقلاب : صفحه 148
- 76- مروج الذهب : مسعودی ، جلد 3، صفحه 67
- 77- کامل بهائی : جلد 1، صفحه 188
- 78- مروج الذهب : جلد 3، صفحه 67، تتمه المنتهی : صفحه 36
- 79- کیفر کردار، ج 2، ص 75، به نقل از من لا یحضره، ص 591
- 80- النجوم الزاهره : چاپ اول ، 1/246
- 81- مروج الذهب : ج 3، ص 73
- 82- فلسفه انقلاب حسین علیہ السلام : صفحه 150
- 83- مروج الذهب : جلد 3، صفحه 72
- 84- کامل بهایی : ج 2، ص 173
- 85- امالی صدوق : صفحه 99
- 86- چهره خونین : صفحه 368، به نقل از آثار الباقیه : صفحه 319 و کتاب التعجب : صفحه خونین 46
- 87- ترجمه اثبات الوصیہ : صفحه 311
- 88- تحقیق درباره روز اربعین : آیت اللہ شهید سید محمد علی قاضی طباطبائی تبریزی ، صفحه 392
- 89- جامع احادیث الشیعہ : صفحه 190
- 90- نامه دانشوران : جلد 2، صفحه 111
- 91- تتمه المنتهی : صفحه 42

92- چهره درخشان حسین بن علی علیه السلام : (اثر نگارنده) چاپ اول ، صفحه 254، به نقل از اعیان الشیعه : جلد 4 صفحه 134، چاپ دمشق .

93- بررسی تاریخ عاشورا: صفحه 22

94- قرآن کریم ، سوره هود، آیه : 95

95- امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام : علامه سید محسن امین ، صفحه 281

96- مقتل خوارزمی . در اینجا حيله گری معاویه برای گرفتن هند برای یزید

ص: 647

بیان شده است، و این امر از معاویه شگفت و دور نیست. و ابن قتیبه در (السیاسه و الامامه) جلد 1، صفحه 61 آورده اند که: ارینب در عقد نکاح عبدالله بن سلام قرشی بود، جمال و زیبایی وی موجب رغبت یزید در وی شد و معاویه، عبدالله را وادار به طلاق ساخت. این داستان را مولف (نهایه الارب) نیز در جلد 6، صفحه 180، آورده و نام آن زن را زینب دانسته است.

97-مقتل العوالم: صفحه 151، تاریخ طبری: ج 6، صفحه 150

98-تاریخ طبری: جلد 6، صفحه 188، تاریخ ابن اثیر: جلد 4، صفحه 5، البدایه: جلد 8، صفحه 146

99-احیاء العلوم، جلد 3، صفحه 106، بخش آفت هشتم از آفات زبان

100-روح المعانی، ج 8، ص 125، در تفسیر آیه: فهل عسیتم ان تولیتم...

101-تذکره الخواص: صفحه 162

102-وفیات الاعیان ابن خلکان

103-السیره الحلبیه: جلد 1، صفحه 172

104-تذکره الخواص

105-رسائل جاحظ: صفحه 298

106-روح المعانی: جلد 8، صفحه 125، در مطالب فوق و نیز صفحات گذشته، از کتاب سردار کربلا، ترجمه العباس علیه السلام استفاده شده است.

107-با استفاده از: سازندگیهای اخلاقی امام حسین علیه السلام، نوشته آیه الله شیخ احمد صابری همدانی، ص 95

108-مناقب، جلد 4، صفحه 39، بحار الانوار، جلد 44، صفحه 318

109-موسوعه کلمه الامام الحسین علیه السلام، معهد تحقیقات باقر العلوم علیه السلام، منظمه الاعلام الاسلامی، قم صفحه 240 - 241 چاپ سوم

110-خطبه امام علیه السلام اشاره

ص: 648

به حدیث ثقلین (انی تارك فيكم الثقلين) و آیه (اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منكم) (سوره نساء آیه 59) می باشد

111- مرحوم دکتر محمد ابراهیم آیتی بیرجندی ، بررسی تاریخ عاشورا ص 48

112- بررسی تاریخ عاشورا، ص 34

113- یعقوبی ج 2 ص 191 و سایر تواریخ

114- ابن ابی الحدید ج 4 ص 160. طبری ج 4 ص 124. ابن اثیر ج 3 ص 203

115- همان مدرک

116- یعقوبی ج 2 ص 193

117- یعقوبی ج 2 ص 202

118- یزید مردی بود عیاش و هوسران و دائم الخمر. وی لباسهای حریر و جلف می پوشید و سگ و میمونی داشت که ملازم و همبازی وی بودند. مجالس شب نشینی او با ساز و شراب برگزار می شد. نام میمون یزید ابوقیس بود که او را لباس زیبا پوشانیده در مجلس شرابش حاضر می کرد، و گاهی هم سوار اسبش کرده به مسابقه می فرستاد (یعقوبی ج 2 ص 196 مروج الذهب ج 3 ص 77)

119- مروج الذهب ج 3 ص 5، ابوالفداء ج 1 ص 183

120- النصایح الکافیة ص 72 نقل از کتاب الاحداث

121- روی ابوالحسنی المدائنی فی کتاب الاحداث قال : کتب معاویه نسخه واحده الی عماله بعد عام الجماعه : انی برئت الذمه ممن روی شیئا من فضل ابی تراب و اهل بیته (کتاب النصایح الکافیة تالیف محمد بن عقیل ، ص 87، چاپ نجف سال 1386 هجری)

122- النصایح الکافیة ص 72 - 73

123- النصایح الکافیة ص 58 و 64 و 77 - 87

124- سوره توبه ، آیه 100

125- ولید بن یزید. تاریخ یعقوبی ج 3 ص 73

126- ولید بن

ص: 649

یزید. مروج الذهب ج 3 ص 228

127-معجم البلدان ماده (قم)

128-مروج الذهب ج 3 ص 217 - 219. یعقوبی ج 3 ص 66

129-کتاب بحار ج 12 و سایر مدارک شیعه

130-از نظر شیعه: سه خلیفه غاصب حق امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام بودند و خلیفه بلافصل حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمومنین علی علیه السلام بوده است. کلب آستان اهل بیت علیه السلام علی ربانی خلخالی.

131-شیعه در اسلام: علامه طباطبائی: صفحه 26

132-یعقوبی ج 3 ص 79 ابوالفداء ج 1 ص 208 و تواریخ دیگر

133-یعقوبی ج 3 ص 86. مروج الذهب ج 3 ص 268

134-یعقوبی ج 3 ص 86. مروج الذهب ج 3 ص 270

135-یعقوبی ج 3 ص 91 - 96. ابی الفداء ج 1 ص 212

136-کتاب اغالی ابی الفرج قصه امین

137-این قسمت از کتاب (شیعه در اسلام) از ص 20 الی 28 آیه الله علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان استفاده شده است.

138-ترجمه نفس المهموم محدث قمی (ره) به قلم آقای شعرانی ص 266 چاپ تهران

139-از این تعبیرات خیال نشود که مدتهای زیادی در حبس مانده اند، زیرا پوست انداختن صورتهای خاندان رسالت و پرده گیان امامت در ظرف چند روز در عرض راهها با آن سرعت سیر دادن به آنها در هوای خشک و سوزان صحراها به مرحله عمل می رسد احتیاج به مدتهای زیادی ندارد، چنانچه عملا در ظرف چند روز در مسافت آن صفحات و راه رفتن در آفتاب آن سامان دیده می شود.

140-مشاش سر استخوان است

ص: 650

141- آنان که امثال معاویه و یزید را اولی الامر می دانند و طاعت آنها را واجب می شمارند، بایستی عقل خودشان را حاکم قرار بدهند و در وجدان خود قضاوت نمایند که آیا می شود خداوند امثال معاویه ها و یزیدها را اولی الامر قرار بدهد؟ و آنها هم بر خلاف احکام خدا حکم نمایند و امر به قتل ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله کنند؟ اگر نعوذ بالله خدا همچو اطاعتی را واجب کند و آنها را اولی الامر قرار بدهد تناقض واضح لازم می آید. آیا از خداوند تناقض صادر می شود؟ آیا قرآن کریم به تناقض حکم می کند؟ پس عقل حاکم است که اولی الامر باید معصوم باشد تا تناقض لازم نیاید.

142- قرآن کریم ، سوره نساء آیه 59

143- کافی ج 1 ص 286 و غایه المرام ص 229

144- تفسیر نور الثقلین ج 1 ص 499

145- اصول عقاید اسلامی ص 511 به نقل از تفسیر عیاشی ، تفسیر برهان و الغدیر

146- تفسیر القمی ج 1 ص 141 چاپ نجف

147- نفس المهموم ، ص 262

148- راجع به این مرد مرموز رومی که از بطارقه (پاتریک) است رجوع شود به کتاب (التدوین فی احوال جبال شروین) تألیف محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزیر علوم ایران در دوره قاجار.

149- تحقیق درباره روز اربعین حضرت سید الشهداء علیه السلام شهید بزرگوار آیت الله حاج سید محمد علی قاضی طباطبائی تبریزی (ره) از ص 458 الی ص 466

150- تحقیق درباره روز اربعین حضرت سیدالشهدا علیه السلام شهید آیت الله قاضی تبریزی ص 468

پی نوشتها 2

151- عثمان را که کشتند جنازه وی را

ص: 651

بر مزبله انداختند و سه روز در آنجا ماند و شبانه چند نفر مانند مروان جنازه او را حمل کردند که دفن نمایند قومی از بنی مازن فریاد زدند که هرگاه او را در مقبره دفن کرده باشید فردا به مردم خبر خواهیم داد. و لذا جنازه را از آن جا برداشتند و به (حش کوكب) که یهودیها اموات خودشان را در آن جا دفن می کردند بردند و دفن کردند و (وحش به فتح اول و تشدید ثانی و به ضم اول نیز ضبط شده به معنی بستان است و کوكب نام مردی از انصار بوده)

152- تحقیق درباره روز اربعین حضرت سیدالشهدا علیه السلام ص 174

153- تحقیق درباره روز اربعین حضرت سیدالشهدا علیه السلام ص 278

154- صراط مستقیم ص 10 به نقل از کتاب بصائر الدرجات ص 72 ح 1

155- سوره روم : آیه 30

156- صراط مستقیم ص 19 به نقل از کتاب تفسیر علی بن ابراهیم قمی : ج 2 ص 155، انتشارات علامه

157- کتاب امیرالمومنین ، تالیف آیه الله حاج سید تقی طباطبائی قمی ، ص 166 به نقل از بحار الانوار ج 27 ص 11

158- همان ، ص 166 به نقل از بحار الانوار ج 27 ص 11

159- همان ، ص 172 به نقل از بحار الانوار ج 38 و ص 5 و 7

160- همان ، ص 172 به نقل از بحار الانوار ج 38 و ص 5 و 7

161- همان ، ص 173 به نقل از بحار الانوار ج 38 و ص 6 و 14

162- کتاب امیرالمومنین ص 174 به نقل از بحار الانوار ج 38 ص

ص: 652

163- کتاب امیرالمومنین ص 191 به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج 3 ص 3

164- کتاب امیرالمومنین ص 192 به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج 3 ص 7

165- همان ص 201 به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج 2 ص 200

166- همان ، ص 201 به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج 2 ص 228

167- همان ، ص 202 به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج 2 ص 318

168- همان ، ص 202 به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج 2 ص 319

169- همان ، ص 203 به نقل از کتاب فضائل الخمسه ج 2 ص 320

170- همان ، ص 211 به نقل از کتاب بحار الانوار ج 14 ص 191

171- همان ، ص 212 به نقل از کتاب بحار الانوار ج 14 ص 236

172- این قصیده غراء، اثر طبع فقیه فرزانه ، مدافع پرسوز و گداز حریم اهل البیت علیه السلام آیه الله العظمی آقای حاج شیخ حسین وحید خراسانی دام ظلّه الوارف است که در منقبت حضرت مولی الموحّدین ، مظلوم تاریخ ، مولود کعبه ، شهید محراب حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام سروده اند.

173- سوره شعراء، آیه 227

174- شهید کربلا ج 2، ص 149 - 159، به نقل از زندگانی امام حسین علیه السلام عمادزاده ص 601 - 609

175- تذکره الشهدای کاشانی ص 413

176- تذکره الشهدای کاشانی ص 414

177- کامل بهائی 2/292

178- سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله به نقل از تذکره الشهدا ملا حبیب الله کاشانی ص 412

179- پیشوای شهیدان ، نوشته حضرت آیت الله فقید سید رضا صدر (ره) ص 276

180- کامل

181- نفس المهموم ترجمه مرحوم آیه الله آحاج میرزا ابوالحسن شعرانی چاپ علمیه اسلامیة ربیع الاول 1374 ه ق ص 266 و ترجمه لهوف از آیه الله سید احمد فهری زنجانی

182- تذکره الشهداء آیه الله ملا حبیب شریف کاشانی متوفی سال 1340 ه ق ص 425

183- سوره کهف : آیه 9

184- منتهی الامال : ج 1 ص 424

185- سوره شوری : آیه 33

186- سوره اسرا: آیه 26

187- سوره انفال : آیه 42

188- سوره احزاب : آیه 33

189- احتجاج طبرسی : ج 2 ص 33 چاپ نجف

190- چهره درخشان حسین بن علی علیه السلام ص 376 و شهید کربلا ج 2 ص 38

191- تحقیق درباره روز اربعین حضرت سیدالشهدا ص 459 به نقل از تجارب السلف ص 69

192- تحقیق درباره روز اربعین ص 459

193- منهاج الولایه ص 382، از دانشمند محترم آقای حاج شیخ علی قرنی گلپایگانی .

194- سوره شعرا: آیه 227

195- کبریت احمر، مرحوم علامه محمد باقر بیرجندی، متوفای 1352 ه ق، ص 253

196- تذکره الشهداء ملا حبیب کاشانی، ص 417

197- شهید کربلا ج 2 ص 36 به نقل از مرحوم مقرر

198- شهید کربلا ج 2 ص 37 به نقل از مرحوم مقرر

199- شهید کربلا ج 2 ص 37 به نقل از مرحوم مقرر

200-سوره شعرا: آیه 227

201-سوره بقره : آیه 137

202-شهید کربلا ج 2 ص 31 به نقل از حياه الحسين عليه السلام ج 3 ص 375

203-تذکره الشهداء ص 419

204-کامل بهائی ج 2 ص 292

205-معالی السبطين ، مرحوم شيخ مهدی مازندرانی ، متوفای سال 1380 ه ق ، ج 2 ص

ص: 654

206- شهید کربلا ج 2 ص 328 به نقل از خصائص الزینیه جزایری ص 120

207- شهید کربلا ج 2 ص 41

208- سوره مومن ، آیه 71

209- شهید کربلا ج 2 ص 29

210- تفسیر نور الثقلین : ج 4 ص 74

211- شهید کربلا: ج 2 ص 29

212- جلاء العیون مرحوم علامه مجلسی ج 2 ص 612

213- جلاء العیون ج 2 ص 613

214- مجموعه انوار علمی معصومین از رسول خدا تا امام زین العابدین علیه السلام . اثر حاج شیخ علی فلسفی .

215- سوره روم : 10

216- سوره آل عمران : 178

217- اشاره به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در فتح مکه رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوسفیان جد یزید لعنه الله علیهما مورد عفو قرار داد و آنها را آزاد نمود و فرمود: (اذهبوا فانتم الطلقاء)

218- این جمله مبارکه اشاره است به هند جگر خواره که در جنگ احد دستور داد شکم حضرت سیدالشهدا را پاره نموده و جگرش را به دندان گرفت ، خداوند در او تلخی قرار داد تا به بدن نجس او نرود.

219- سوره آل عمران : 169

220- سوره مریم : 78

221- سوره فصلت : 46

222- بحار الانوار، 45/133، الاحتجاج 2/122 با کمی اختلاف .

223- نعمان بن بشیر، از انصار است و پدرش بشیر بن سعد از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است او امیر کوفه بود در زمان معاویه ، و در سال 65 در حمص به قتل رسید.

224-قممقام زخار، 565

225-ترجمه اثبات الوصيه لعلى بن ابى طالب عليه السلام، ص 319

226-قول مشهور، سن شريف حضرت را چهار سال

ص: 655

227- منہاج الولایہ ص 332

228- اثبات الوصیہ ، تالیف علی بن حسین مسعودی ، متوفای 346 ه ق 170

229- شعر از دکتر قاسم رسا (ره)

230- نفس المهموم ، ص 450

231- در این خطبه آمده که هفت عامل برتری به اهل بیت داده شده ، ولی شش خصلت بیشتر ذکر نگردیده است . در نقل کامل بهائی آمده است که خصلت هفتم : (والمهدی الذی یقتل الدجال) (و مهدی که دجال را می کشد، از ماست) (نفس المهموم 450

232- از شجره رسالت و در بیعت شجره شرکت کرد، و از مکه به مدینه هجرت نمود.

233- ممکن است مراد از دو مشعر، دو بهشت باشد زیرا مشعر به موضعی گفته می شود که دارای درخت زیاد باشد، بنابراین مراد (وارث دو بهشت است)، و در آیه مبارکه آمده است (و لمن خاف مقام ربه جنتان)، و ممکن است مراد از مشعر، مزدلفه باشد و آن جایی است که حاجیان شب دهم تا طلوع آفتاب روز دهم ذیحجه در آنجا وقوف می کنند و این موقف از جمله مکانهای حرم است، و در این صورت مراد از دو مشعر، مزدلفه و عرفات باشد.

234- بحار الانوار 45/137، الاحتجاج 2/132 به اختصار نقل کرده است

235- نفس المهموم 451

236- نفس المهموم 451

237- قصه کربلا، اثر ارزنده حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ علی نظری منفرد از خطبای بزرگ حوزه علمیه قم ، ص 499 - 513

238- شهر حسین علیه السلام ص 63 به نقل از ناسخ التواریخ جلد 7 ص 352

239- شهر حسین علیه السلام ص 63 به نقل از روضه الشهداء ص 368

ص: 656

241-ریاحین الشریعه ج 3 ص 188

242-ریاحین الشریعه ، ج 3، ص 191

243-سفینه البحار، ج 3 ص 250، چاپ جدید

244-نفس المهموم ص 259 و جلاء العیون ج 2 ص 618. این قسمت را اخوی عزیزم و معلم شهید عاشق اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام حبیب الله کیکاوسی (معروف به محمد ربانی خلخالی) تقریباً 3 سال قبل از شهادتشان تایپ کرده بودند. خواستم یادی هم از ایشان شده باشد. آن عزیز در سن 29 سالگی در تاریخ 28/12/1364 شمسی در جزیره مجنون شربت شهادت نوشید، جنازه اش را با تجلیل زیاد به قم آوردند و در گلزار شهدای علی بن جعفر علیه السلام دفن شد. روحش شاد، یادش گرامی باد.

245-سفینه البحار ج 3 ص 251

246-نفس المهموم ، ترجمه ص شعرانی ص 259

247-در اسناد دست اول و نزدیک به عصر اول نام مادر امام چهارم زین العابدین علیه السلام بدین صورتهای دیده می شود: شهر بانو، شهر بانویه ، شاه زنان ، جهان شاه ، شهرناز، جهان بانویه ، خوله ، بره ، سلافه ، غزاله ، سلامه ، حرار، مریم ، فاطمه ، از میان این اسامی که نوشته شده شهربانو از همه مشهورتر است . شهرت شهر بانو تا بدانجاست که مزاری هم به نام بی بی شهربانو در نزدیکی شهر ری در دل کوه برای او و به نام او برپاست . شیخ صدوق می نویسد: مادر علی بن الحسین علیه

ص: 657

السلام هنگام وضع حمل ایشان در گذشت ، و کنیزی از کنیزان امام حسین علیه السلام تربیت نوزاد را به عهده گرفت .

248- شیعه در اسلام علامه سید محمد حسین طباطبایی ، متوفای سال 1402 ه ق ، ص 138، به نقل مقاتل الطالبین ص 52 و 59 و تذکره الخواص ، ص 324، اثبات الهداه ج 5، ص 242

249- منتهی الامال ، محدث قمی ، متوفای سال 1359 ه ق ، ج 2 ص 2

250- منتخب التواریخ ، مرحوم حاج ملا هاشم خراسانی ، متوفای سال 1352 ه ق باب ششم ، ص 348

251- منتهی الامال ، ج 2 ص 3

252- منتهی الامال ج 2، ص 29

253- منتهی الامال ج 2، ص 3، به نقل از شیخ صدوق (ره)، متوفای سال 381 ه ق

254- منتهی الامال ج 2، ص 8

255- منتهی الامال ، ج 2، ص 6

256- منتهی الامال ، ج 2، ص 4

257- منتهی الامال ، ج 2، ص 4

258- دمع السجود، ترجمه مردم مرحوم میرزا ابوالحسن شعرانی ، نفس المهوم ، ص 262

259- منتهی الامال ، ج 2، ص 111

260- منتهی الامال ج 2، ص 30

261- منتهی الامال ، ج 2، ص 28.

262- منتهی الامال ، ج 2، ص 28

263- فیض العلام فی عمل الشهور و وقایع الايام محدث قمی ، ص 166

264- منتهی الامال ، ج 2، ص 27

265- منتهی الامال ، ج 2، ص 27

266- عنوان الکلام فشارکی ، ص 118، (مجلس 21)

267- دانستنیهای تاریخ، ج 1، ص 187، حجه الاسلام غلام حسین عابدی (ره)، چاپ اول، 1364 شمسی.

268- از دیوان شاعر اهل بیت عصمت و

ص: 658

طهارت علیه السلام (صامت) مرحوم آقا محمد باقر بروجردی، ص 303 - 306، انتشارات سازمان چاپ و انتشارات جاویدان، تهران.

269- تذکره الشهداء، ص 193 آیه الله ملا حبیب الله شریف کاشانی.

270- منتخب التواریخ ص 299

271- بحار الانوار ج 15، ص 39

272- ترجمه ارشاد مفید ج 2، ص 16

273- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیها السلام ص 9 به نقل از معالی السبطين ج 2 ص 214

274- سرگذشت حضرت رقیه علیها السلام ص 13

275- زندگانی چهارده معصوم علیه السلام مرحوم عماد زاده ج 1 ص 633 به نقل از اخبار الطول دینوری ص 262، ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام ص 368، کشف الغمه ج 2 ص 216 و عوالم جلد امام حسین علیه السلام ص 331 از انتشارات مدرسه الامام المهدي

276- السيد رقيه عليه السلام تالیف عامر الحلو، ص 42

277- ترجمه ارشاد ج 2 ص 137

278- وقایع عاشورا سید محمد تقی مقدم ص 455 و حضرت رقیه علیه السلام تالیف شیخ علی فلسفی ص 550

279- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ص 22 به نقل از الوقایع و الحوادث محمد باقر ملبوبی ج 3 ص 192

280- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ص 29 به نقل از ثمرات الحیاه ج 2، ص 38

281- حضرت رقیه علیه السلام شیخ علی فلسفی ص 13

282- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ص 26 به نقل از حضرت رقیه علیه السلام تالیف علی فلسفی ص 7

283- شعر از ناشناس

284- شعر از ناشناس

285- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام، ص 27

286- منتهی الامال،

محدث قمی، ج 1 ص 317، چاپ علمیه اسلامیة .

287- مصباح الحرمین ص 371

288- مولف مصباح الحرمین، عبدالجبار بن زین العابدین الشکونی

289- منتخب التواریخ، باب پنجم، ص 299

290- ناسخ التواریخ زندگانی حضرت زینب کبری علیه السلام، ج 2، ص 456

291- سخن گفتن امام حسین علیه السلام در 120 محل ص 53

292- سخن گفتن امام حسین علیه السلام در 120 محل ص 52

293- سخن گفتن امام حسین علیه السلام در 120 محل ص 52

294- نقل از کتاب حضرت رقیه ص 26

295- سخن گفتن امام حسین علیه السلام در 120 محل ص 59

296- زینب علیه السلام فروغ تابان کوثر، نوشته فاضل دانشمند حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد محمدی اشتهاردی، ص

265 به نقل از امالی صدوق، مجلس 21

297- زینب علیه السلام فروغ تابان کوثر، ص 266، به نقل از ریاحین الشریعه ج 3، ص 191 - 186 و 187

298- زینب علیه السلام فروغ تابان کوثر، ص 366 به نقل از الوقایع و الحوادث، ج 5، ص 81

299- زینب فروغ تابان کوثر، ص 370، به نقل از الخصائص الزینبیه، ص 296

300- زینب فروغ تابان کوثر، ص 370، به نقل از ریاض القدس، ج 2، ص 237

301- حوزة علمیه زینبیه شام را، شهید بزرگوار، مدافع پر سوز و گداز حریم اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آیه الله حاج سید

حسن حسینی شیرازی (قدس سره الشریف) در کنار حرم مطهر حضرت زینب تاسیس فرمودند. این جناب در سال 1357 شمسی در

ص: 660

مکه معظمه به خدمتشان کرازا رسیدیم و ایشان مرا برای بعضی از کارهای دینی مذهبی به شام دعوت فرمودند متأسفانه اجل به ایشان مهلت نداد و حزب بعث عفلقی وی را ترور کرد و در تاریخ 16 جمادی الثانی 1400 هجری قمری در بیروت شهید شد، بدن مطهرش را از بیروت به تهران و سپس به قم منتقل کردند و در قم تشییع مفصلی شد و در مسجد طباطبائی (موزه) جنب حرم مطهر کریمه اهل بیت علیه السلام حضرت فاطمه معصومه علیه السلام به خاک سپرده شد

نگارنده گوید: ایام فاطمیه سال 1418 قمری بود و نیز مصادف با روز تولد عقيله بنی هاشم زینب کبری علیه السلام یکی از مجاورین زینبیه شام، برای یکی از مراجع بزرگ قم نقل کردند که در خواب دیدم، حضرت زینب کبری علیه السلام در جایی نشسته اند، شهید بزرگوار آقای حاج سید حسن شیرازی (ره) از آنجا عبور کردند، زینب کبری علیه السلام اشاره به شهید شیرازی می کند و می فرماید: ایشان مرا از غربت بیرون آورد. می توان گفت: مقصود عقيله بنی هاشم علیه السلام تشکیل و بنیاد حوزه علمیه زینبیه و عزاداری توسط ایشان در دیاری می باشد که زمانی مرکز حکومت بنی امیه بوده است (علی ربانی خلخالی)

302- این قطعه از جده تا دمشق سروده شده است (سال 1392 قمری) از شاعر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام استاد حاج شیخ عباس شیخ رئیس کرمانی

303- عارف علی فرخ همدانی

304- ریاحین الشریعه ج 3 ص 193

305- ریاحین الشریعه ج 3 ص 195

306- کتاب

ص: 661

شبهای شام ، چاپ دوم ، سال 1341 شمسی ، مطابق ماه صفر 1382 هجری قمری

307- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ص 53، به نقل از معالی السبطين

308- ناسخ التواریخ ، مورخ شهیر ، دانشمند محترم عباسقلی خان سپهر ، ج 2 ص 473

309- ریاحین الشریعه ج 3 ص 198

310- حضرت رقیه علیه السلام نوشته حجه الاسلام شیخ علی فلسفی ص 48، به نقل از ناسخ التواریخ ، ص 507

311- بنگرید به بخش اول : حضرت رقیه علیها السلام در اوراق تاریخ .

312- حاج شیخ عباس قمی در 23 ذیحجه سال 1359 هجری قمری در گذشت و در نجف اشرف ، در صحن مقدس مرتضوی مدفون گردید (ریحانه الادب ج 4 ص 488).

313- توسلات و راه امیدواران ، ص 173

314- شعر از مرحوم حضرت آیه الله العظمی حاج سید علی فانی اصفهانی (ره) متوفای 23 شوال 1409 هجری قمری ، مطابق 8 خرداد 1368 شمسی نگارنده گوید: روزی خدمت ایشان رسیدم که کتاب (عزاداری از دیدگاه مرجعیت شیعه) را تقدیم نمایم و نظرشان را راجع به عزاداری اهل بیت علیه السلام و نظر مبارك مرحوم آیه الله العظمی میرزای نائینی را بدانم . مرحوم علامه فانی فتوای مرحوم میرزای نائینی را تایید فرمودند. این جانب یاد آور شدم که کتابی در باب زندگینامه غمبار سه ساله دختر امام حسین علیه السلام حضرت رقیه علیه السلام مشغولم . لذا ایشان فرمودند: شعری در باب عرض ارادت به ساحت مقدس حضرت رقیه علیه السلام سروده ام ، ما هم این شعر را به یادگار از ایشان در اینجا آوردیم .

ص: 662

15- ایشان برادرزاده مرحوم آیه الله العظمی سیستانی هستند و چند سال محضر آن بزرگوار را درك کرده اند.

316- مرحوم آیه الله العظمی سیستانی از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی و مرحوم صدر بودند و اندکی نیز محضر مرحوم شیخ انصاری را درك کرده بودند. آن مرحوم عالم بزرگ خطه خراسان و صاحب کرامات فراوان بود و از مخالفان جدی حکومت وقت به شمار می رفت . لذا از سوی آنان مکرر مورد سو قصد واقع شد و آنان به سوی ایشان تیراندازی نمودند که از عنایات حضرت فاطمه زهرا علیه السلام به ایشان اصابت نمود. سرانجام نیز در سیزدهم ماه رمضان 1341 هجری قمری به اجل طبیعی از دنیا رفتند و در حرم مطهر حضرت ثامن الحجج علیه السلام با کمی فاصله از ضریح مطهر مدفون شدند.

317- مقصود آیه الله آقای حاج سید محمد باقر مجتهدی سیستانی پدر بزرگوار بزرگ مرجع جهان تشیع ، فقیه فرزانه آیه الله العظمی آقای حاج سید علی سیستانی دام ظلّه العالی است .

318- از ذاکر آل محمد صلی الله علیه و آله حسین کشمیری

319- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ، ص 59

320- این شعر و شعر صفحه 275 همین کتاب را، از تابلویی که وقف حرم حضرت رقیه علیه السلام بود نگارنده روز شنبه 11 جمادی الاول سال 1404 هجری قمری مطابق سال 1362 هجری شمسی ، ساعت 12 به وقت سوریه در حرم مطهر یادداشت کردم

321- حاج غلامرضا سازگار از شعرای معاصر و از مداحین محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله

322- سوره مائده : 21. سفینه

ص: 663

323- روایت فوق را محمد ادیب الحصنی از تفسیر ابن الخازن نقل می کند و اگر روایت صحیح باشد با توجه به مقام ولایتی بسیار والای خلیل الرحمن توجیه عرفانی لطیفی دارد. خواننده عزیز، هم اگر دقت کند متوجه می شود.

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند

آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند؟

324- الاسرا: 1

325- بیت المقدس و تحول قبله، نوشته حضرت آیه الله فقید فرزانه، مرحوم حاج میرزا خلیل کمره ای، ص 53

326- الانبیاء: 69 - 71

327- سفینه البحار ج 4 ص 361، چاپ جدید

328- سفینه البحار ج 4 ص 361، چاپ جدید

329- رك معجم البلدان ج 2، ص 463 - 470

330- مرآة اهل بیت ص 14

331- مهذب تاریخ دمشق: ج 1، ابن عساکر

332- مهذب تاریخ دمشق: ج 1 ص 197

333- مرآة اهل بیت علیه السلام در شام، ص 7 - 15

334- شام سرزمین خاطره ها ص 63

335- برای توضیح بیشتر مراجعه شود به کتاب مرآة اهل بیت علیه السلام در شام نوشته آیه الله سید احمد فهری زنجانی

336- مریم: 1

337- مریم: 12

338- برای توضیح بیشتر به کتاب مرآة اهل بیت علیه السلام در شام، مراجعه شود.

339- سوره اسرا: آیه 23

340- مرآة اهل بیت علیه السلام در شام، ص 24

341- تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه، ص 92 - 93 و مرآة اهل بیت علیه السلام در شام، ص 24

342- شام سرزمین خاطره

ص: 664

343- خطابه زینب کبری علیه السلام پشتوانه انقلاب امام حسین علیه السلام: صفحات 55 - 57 اثر دانشمند محترم محمد مقیمی از انتشارات سعدی، به نقل از طراز المذهب: صفحه 32 و 22

344- حضرت زینب کبری علیه السلام: محمد مقیمی، صفحه 49 از انتشارات سعدی

345- ریاحین الشریعه: اثر دانشمند فقید شیخ ذبیح الله محلاتی (ره) جلد 3 صفحه 63 دار الکتب الاسلامیه تهران

346- سوره مریم: آیه 1

347- خصائص زینبیه: صفحه 27، ریاحین الشریعه: جلد 3 صفحه 57

348- ریاحین الشریعه: جلد 3 صفحه 64

349- ریاحین الشریعه: جلد 3 صفحه 164

350- این خانم پس از 25 سال گرفتاری درد پا عاقبه الامر از عنایات حضرت احدیت با توسل به مقام زینب کبری علیه السلام بهره مند گردید و شفا یافت و روزنامه های کثیر انتشار بیروت، السیاسه، المساء، الهدی و سایر روزنامه ها نوشتند و ما برای سهولت، ترجمه نامه حاج شیخ محمد تقی صادق را در اینجا آوردیم که اصل نامه در تاریخ 1379 هجری قمری - 7 صفر منتشر شده است. (توسلات یا راه امیدواران، محمد مهدی تاج لنگرودی، ص 51 - 54)

351- مجموعه انوار علمی معصومین علیه السلام ص 65، نوشته شیخ علی فلسفی

352- شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام، آقا قاضی زاهدی، صفحه 145، به نقل از عبقری الحسان مرحوم نهاوندی

353- شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام: ج 1، صفحه 251

354- کتاب گلهای اشک،

ص: 665

از شاعر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام سید رضا موید، ص 158

355- برای توضیح بیشتر به کتاب شریف مراقد اهل بیت علیه السلام نوشته آقای فهری مراجعه شود.

356- کبریت احمر، ص 85، چاپ کتابفروشی اسلامیه

357- شیر زن کربلا یا زینب دختر علی علیه السلام دکتر سید جعفر شهیدی

358- ویژگیهای حضرت زینب علیه السلام ترجمه الخصائص الزینبیه، ص 216

359- مراقد اهل بیت علیه السلام در شام: سید احمد فهری، ص 75

360- ریاحین الشریعه: جلد 3 صفحه 245

361- ریاحین الشریعه: جلد 3 صفحه 256

362- این اشعار در نسب قریش زبیری چنین است، ولی به طریق دیگر نیز ذکر شده است.

363- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام، ص 120

364- زبیر بن بکار کتاب نسب قریش، ص 59. حسن الامین، دائره المعارف الاسلامیه الشیعیه، ج 1، جزء دوم، ص 25

365- الکامل فی التاریخ ابن الاثیر، ج 4، ص 35. تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج 12 ص 442

366- تاریخ و اماکن زیارتی و سیاحتی سوریه، دانشمند محترم آقای اصغر قائدان، ص 137، چاپ اول، سال 1373، به نقل از مقتل

الحسین علیه السلام او حدیث کربلا، سید عبدالرزاق موسوی مرقم، ص 405، و اسعاف الراغبین، ص 202

367- بحار الانوار، علامه مجلسی، جزء 45 از مجلد پانزدهم، ص 331. طبرسی، الاحتجاج، ج 2، ص 302 سید عبدالکریم سید

علیخان مقتل الحسین بن علی علیه السلام ص 71 - 69

368- تاریخ و اماکن سیاحتی و

ص: 666

زیارتی سوریه، نوشته اصغر قائدان، ص 149، چاپ اول سال 1373 شمسی

369- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام، نوشته حجه الاسلام و المسلمین، حاج شیخ محمد ابراهیم وحید دامغانی، ص 131، به نقل از ارشاد شیخ مفید (ره)

370- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام، ص 125

371- محسن الامین، اعیان الشعیه، ج 1، ص 627، حسن الامین، همان کتاب، ج 1، ص 32

372- تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه، ص 149 - 139

373- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام، ص 127

374- سوره دهر (الانسان)، آیه 8

375- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام، ص 129، به نقل از اسدالغابه ج 5 ص 530

376- تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه، ص 149

377- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام، ص 129

378- راهنمای حج و زیارتگاهها جهان اسلام، ص 131

379- ابن حورانی، همان کتاب ص 43

380- پیشین، ص 49

381- باقر شریف القرشی، همان کتاب، ج 3، ص 397

382- ابن حورانی، همان کتاب، ص 50

383- ابن حورانی، همان کتاب، ص 51

384- معجم رجال الحدیث، حضرت آیه الله العظمی مرحوم حاج سید ابوالقاس خونئی (ره)، متوفای سال 1413 هجری قمری، ج 4، شماره 2608

385- سفینه البحار، ج 2، ص 96، چاپ جدید

386- سفینه البحار، ج 2، ص 95، چاپ جدید

387- سفینه البحار، ج 2، ص 97، چاپ جدید

388- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان

ص: 667

14- ستاره دمشق حضرت رقيه عليها السلام

مشخصات کتاب

پدید آورنده: حبيب مقيمي

ناشر: مجله حوزه

صفحه 211

كودكي در كربلا بچه ها! همه شما بارها و بارها داستان هاي زيادي از عاشورا و شهادت امام حسين عليه السلام شنيديد.

چكیده

بينم، تا حالا درباره كودكاني كه در كربلا بودن هم چيزي شنيديد و اونارو مي شناسيد. يكي

از كودكان امام حسين عليه السلام كه در كربلا بود، رقيه نام داشت. بچه ها! رقيه عليها السلام دختر سه ساله امام

حسين عليه السلام بود كه به همراه خانواده امام حسين عليه السلام به كربلا اومده بود تا در كنار پدر و خويشانش باشه.

اون پدرش امام حسين عليه السلام رو خيلي خيلي دوست داشت و بالاخره هم در همون سن كم، در سرزمين شام

به شهادت رسيد. اميدوارم كه از بزرگ تراتون بخوايد تا بيش تر درباره حضرت رقيه براتون حرف بزنن. به ياد پدرزينب كوچولو، هر وقت

اسم رقيه عليها السلام رو مي شنوه، اشك توي چشماش حلقه مي زنه. مي دونيد

چرا بچه ها؟ آخه اون يه داستان درباره حضرت رقيه عليها السلام شنيده كه خيلي ناراحتش كرده. شما هم

مي خوايد اون داستان رو بشنويد، پس خوب گوش كنيد. عصر عاشورا، وقتي دشمنان دين خدا،

امام حسين و يارانش رو به شهادت رسونده بودن، يه عده كودك توي يكي از خيمه ها جمع شده

بودن. اونا خيلي خيلي تشنه بودن. فرمانده سپاه دشمن كه ديد اونا دارن از شدت تشنگي مي ميرن،

خواست كمی آب به اونا بده. ولي وقتي به حضرت رقيه رسيد، حضرت رقيه از اون آب نخورد،

ظرف آب رو برداشت و به طرف پدرش امام حسين عليه السلام دويد. اون

مي خواست آب رو براي

پدرش بیره، ولي بچه ها امام حسين عليه السلام، پدر رقيه، حالا ديگه شهيد شده بود. همه با هم سلام

مي فرستيم به روح بزرگ رقيه كوچك. سقمريضه، دختر كوچولو بيه كه هميشه با مادرش تو مراسم عزاداري امام حسين و يارانش شركت

مي كنه. اون هر سال چنين روزي كه روز شهادت حضرت رقيه عليهاالسلام هست، يه كار خيلي خيلي زيبا

انجام مي ده. مرضيه كه تازه به كودكستان مي ره، هر سال كوزه آبي رو برمي داره و توي اين روز به

ياد كودك تشنه كربلا حضرت رقيه، به اهالي محل ورهگذراني كه تشنه هستن آب مي رسونه.

آفرين به مرضيه خانوم و همه دخترها و پسرهاي خوب و با ايمان كه دوستان خونواده پيامبراند. كودك اسير بعد از واقعه عاشورا چه اتفاقي

افتاد؟ شما مي دونيد. حتما تا حالا از بزرگ تراتون شنيديد. بله

دشمن تمام كسايي رو كه زنده مونده بودن، اسير كرد. ميون اين اسرا، يه دختر كوچولو هم ديده

مي شد. اين دختر كوچولو رقيه بود. رقيه دختر امام حسين عليهاالسلام كه حالا بعد از شهادت پدرش به

همراه عمه اش زينب و اسراي ديگه به طرف شام مي رفت. مي بينيد بچه ها، حضرت رقيه با اون

سن و سال كم چقدر سختي كشيده. اون دشمنان اون قدر بي رحم بودن كه حتي اين دختر كوچولو

رو هم آزار مي دادن. پس همه دست هامون رو به آسمون بلند مي كنيم و از خدا مي خوايم كه تمام

دشمناي دين خدا و اهل بيت نابود بشن. ان شاءالله. شهيد كوچكاز توي خرابه هاي شام، صداي يه كودك

به گوش مي رسيد. همه اونايي که در ميون اسرا بودن،

مي دونستن که اين صداي رقيه، دختر کوچک امام حسينه. اون حالا از خواب بيدار شده بود و

سراغ پدرش رو مي گرفت. او انگار خواب پدرش رو دیده بود. اون وقت يزید، کسی که دستور

داده بود امام حسين و يارانش رو به شهادت برسوزن، دستور داد سر امام حسين عليه السلام رو به دختر

کوچولو نشون بدن. وقتي حضرت رقيه عليهاالسلام سر بريده پدرش امام حسين عليه السلام رو دید، با فریاد و ناله

خودشو روي سر بريده پدرش انداخت و همون جا، روحش به سوي آسمون آبي پرواز کرد.

سلام ما به روح بلند او.

15- ستاره هاي خونين «6» حضرت رقيه خاتون عليهاالسلام

مشخصات کتاب

ستاره هاي خونين «6» حضرت رقيه خاتون 3

تدوين: محمد حسين رفوگران

به اهتمام امور فرهنگي مجتمع فاطميه اصفهان

تايپ، ويرايش و صفحه آرايي: جلال کوساري

ناشر ديجيتالي : مرکز تحقيقات رایانه اي قائميه اصفهان ، 1391

نوبت چاپ: اول ، پاييز 1391

تيراژ: 1500 عدد

قيمت: 25000 ريال

تلفن مرکز پخش: 0311 - 4704081

fatemiyeh135@Gmail.com

زيارتنامه ي حضرت رقيه خاتون 3

بسم الله الرحمن الرحيم

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَتَنَا زُفَيَّةَ عَلَيْكَ تَحِيَّةَ وَالسَّلَامِ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
بِنْتَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ وَلِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا أُخْتَ وَلِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ الْحَسَنِ الشَّهِيدِ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الصَّادِقَةَ الشَّهِيدَةَ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الرُّضِيَّةَ الْمُرْضِيَّةَ
السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا التَّقِيَّةَ النَّقِيَّةَ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الزَّكِيَّةَ الْفَاضِلَةَ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الْمَظْلُومَةَ الْبَهِيَّةَ صَلَّي

اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ فَجَعَلَ اللَّهُ مَنْزِلَكَ وَمَأْوَاكَ فِي الْجَنَّةِ مَعَ آبَائِكَ وَأَجْدَادِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ السَّلَامَ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الْحَافِينَ حَوْلَ حَرَمِكَ الشَّرِيفِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

مقدمه

بسمه تعالی

یکی از مصائبی که از ابتدای خلقت حضرت آدم 7 در عالم وجود مطرح شده و تا انقراض این عالم فراموش نشدنی است مصیبت حضرت امام حسین 7 و واقعه ی جانسوز عاشورا است، بلکه باید گفت طبق آنچه که در متن زیارت صحیح السند عاشوراء آمده « مُصِيبَةً مَا أَعْظَمَهَا وَأَعْظَمَ رَزِيَّتَهَا فِي الْإِسْلَامِ » مصیبتی است که بزرگتر از آن در عالم وجود نداشته و نخواهد داشت.

خدای متعال قضیه ی عاشورا را برای تمام انبیای خود به نحوی بیان فرمود که غالباً محزون شده و بعضی از آنها گریه کرده اند و از بدن حضرت ابراهیم و حضرت موسی 8 خون جاری شده و تمام انبیائی که از کربلا عبور کرده اند به قاتل امام حسین 7 لعنت کرده اند که شرح و بسط آن از این مقدمه بیرون است. محققین محترم می توانند به کتاب شریف بحار الأنوار مرحوم علامه ی مجلسی اعلی الله مقامه جلد 44 از صفحه ی 242 الی 245 احادیث شماره ی 37 تا 44 مراجعه فرمایند.

البته قابل ذکر است تک تک مصائب کربلا از این اهمیت برخوردار است که مصیبتی بالاتر از آن نیست مثلاً مصیبت حضرت ابالفضل 7 یا حضرت قاسم 7.

از مصائب دیگری که از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده مصیبت دختر سه

ص: 671

ساله ي حضرت اباعبدالله الحسين 7، حضرت رقیه ي مظلومه 3 است.

از جمله دلایل اهمیت آن بحث اسارت آن نازدانه ي معظّمه است که در مسیر اسارت آن مظلومه اذیت فراوان دیده و شکنجه هایی تحمل نموده که گفتن و شنیدن بعضی از آنها، از طاقت انسان خارج است. مثلاً بستن تمام افراد حتی کودکان به طناب یا زنجیر، زدن با تازیانه به آنها به خاطر سریع حرکت کردن یا ساکت کردن آنها از گریه، زندانی کردن آنها در کوفه و جای دادن آنها در خرابه ي شام به اضافه ي تمام مصائبی که در شهر شام بر اهل بیت: وارد شده و دیگر جا دادن این طفل در کنار سر بریده ي پدر بزرگوارشان و دفن شدن غریبانه آن در دانه در آن محلّ.

کتاب حاضر ششمین شماره از سلسله کتاب های ستاره های خونین است که توسط مدّاح گرانقدر جناب آقای حسین رفوگران تدوین و توسط امور فرهنگی مجتمع فاطمیه اصفهان چاپ شده است.

امید است خداوند توفیق خدمت به آستان مقدّس حضرت امام حسین 7 را به همگان عنایت فرماید و دنیا و آخرت، آنی و کمتر از آنی ما را از آن ذوات مقدّسه جدا نفرماید.

سیّد محمّد قائم فرد

امور فرهنگی مجتمع فاطمیه ي اصفهان

ذیحجه 1433 هجری قمری

اشاره به فرزندان امام حسین 7

علی بن عیسی اربلی صاحب کتاب کشف الغمه (که این کتاب را در سال 678 هجری قمری تألیف کرده است) به نقل از کمال الدین گفته است که امام حسین 7 شش پسر و چهار دختر داشت، ولی او هنگام شمارش دخترها، سه نفر به نام های زینب، سکینه و فاطمه را نام می برد

ص: 672

و از چهارمی ذکر می نماید آورد. احتمال دارد که چهارمین دختر، همین حضرت رقیه 3 بوده باشد.

عَلَّامَه ي حائِرِي در کتاب معالی السَّبَطِين می نویسد:

بعضی مانند محمّد بن طلحه ي شافعی و دیگران از علمای اهل تسنّن و شیعه می نویسند: امام حسین 7 دارای ده فرزند، شش پسر، و چهار دختر بوده است.

سپس می نویسد: دختران ایشان عبارتند از سکینه، فاطمه ي صغری، فاطمه ي کبری، و رقیه:.

تحقیقی کوتاه در رابطه با نام رقیه 3

کلمه ي رقیه، در اصل از ارتقاء به معنی (صعود به طرف بالا و ترقی) است. این نام قبل از اسلام نیز وجود داشته، مثلاً نام یکی از دختران هاشم (جدّ دوّم پیامبر 6) رقیه بوده است، که عمّه ي پدر رسول خدا 6 رقیه می باشد .

نخستین کسی که در اسلام، این نام را داشت، یکی از دختران رسول خدا 6 از حضرت خدیجه 3 است. پس از آن، یکی از دختران امیرالمؤمنین علی 7، نیز رقیه 3 نام داشت، که به همسری حضرت مسلم بن عقیل 7 درآمد. در میان دختران امامان دیگر نیز چند نفر این نام را داشتند، از جمله یکی از دختران امام حسن مجتبی 7 و دو نفر از دختران امام موسی کاظم 7 که به رقیه و رقیه ي صغری خوانده می شدند.

پدر و مادر حضرت رقیه 3

پدر حضرت رقیه 3:

پدر بزرگوار حضرت رقیه 3، حضرت امام حسین بن علی 8 هستند که معروف تر از آن می باشند که نیاز به توصیف و معرفی داشته باشند و قلم از توصیف آن امام، عاجز و بیان، الکن است.

مادر حضرت رقیه 3:

در معالی السَّبَطِين عَلَّامَه ي حائِرِي می نویسد:

مادر حضرت رقیه 3، شاه زنان دختر یزجرد بود که بنا بر این

ص: 673

قول حضرت رقیه 3 با امام سجّاد 7 خواهر تری می باشند .

در کتب دیگر مادر آن حضرت را امّ اسحاق که قبلاً همسر امام حسن 7 بود و آن حضرت در وصیت خود به برادرش امام حسین 7 سفارش کرد که با امّ اسحاق ازدواج کند و فضائل بسیاری را برای آن بانو برشمرد، نام می برند .

شیخ مفید در کتاب ارشاد مادر حضرت رقیه 3 را امّ اسحاق بنت طلحه معرفی می نماید .

سنّ حضرت رقیه 3

سنّ مبارک حضرت رقیه 3 هنگام شهادت، طبق پاره ای از روایت ها سه سال و مطابق پاره ای دیگر چهار سال بود.

برخی نیز پنج سال و هفت سال نقل کرده اند. در کتاب وقایع الشّهور و الايام نوشته ی علامه ی بیرجندی 1 آمده است که، دختر کوچک امام حسین 7 در روز پنجم ماه صفرالمظفر سال 61 وفات کرد، چنان که همین مطلب در کتاب ریاض القدس نیز نقل شده است.

وداع حضرت امام حسین 7 در عصر عاشورا

با اهل حرم

علامه ی مجلسی 1 در بحارالأنوار ذکر نموده که چون امام مظلوم هفتاد و دو نفر از اصحاب خود را دید که روی زمین افتاده اند و بی کس و تنها مانده است، به جهت وداع متوجّه خیمه ها شد.

« وَ نَادَى يَا سَكِينَةَ يَا رَقِيَّةَ وَيَا عَاتِكَةَ وَيَا زَيْنَبُ وَيَا فاطمة، يَا أُمَّ كَلْثُومٍ عَلَيْكَنَّ مِنِّي السَّلَامُ » .

اهل حرم را صدا زد: ای سکینه و ای رقیه و ای عاتکه و ای زینب و ای فاطمه و ای امّ کلثوم، خدا حافظ.

زنان و دختران و کنیزان چون این صدا را شنیدند همگی از خیمه ها بیرون دویدند، و صدا به گریه و ناله بلند کردند. حضرت يك

يك را سفارشی می فرمود که دلها را آتش می زد، نگاه حسرتی به ایشان کرد و آه از دل سوخته خود کشید... حضرت فرمود:

« وَكَأَنِّي بِكُمْ غَيْرَ بَعِيدٍ كَالْعَبِيدِ يَسُوقُونَكُمْ أَمَامَ الرِّكَابِ وَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ، فَتَضَارِعُنَ النِّسَاءَ فَسَكَّتِهِنَّ ».

ای خواهر، گویا می بینم که در این نزدیکی، شما را مثل بندگان و کنیزان اسیر کرده، در جلو اسب ها می دوانند و عذاب می کنند، که اهل حرم صدا به گریه و ناله بلند کردند، آن حضرت ایشان را ساکت گردانید و امر به شکیبایی نمود و سپس روانه ی میدان شد.

وداع امام حسین 7 در روز عاشورا

با حضرت رقیه 3

چنانکه نافع بن هلال گوید در میان دو صف لشکر ایستاده نگاه می کردم:

« فَرَأَيْتُ صَغِيرَةً بَاكِئَةً جَاءَتْ وَ أَخَذَتْ بِذَيْلِ أَبِيهَا فَقَالَتْ: يَا أَبَةَ أَنْظِرْ إِلَيَّ فَإِنِّي عَطْشَانٌ ».

دیدم دختر کوچکی آمد و دامن امام مظلوم را گرفت و عرض کرد: ای پدر! مرا دریاب که بسیار تشنه ام، آن حضرت نگاهی به صورت آن طفل کرده و گریسته و فرمودند: صبر کن ای نور دیده،

« اللَّهُ يُسْقِيكَ فَإِنَّهُ وَكِيلِي ».

خداوند تو را آب خواهد داد، همانا او وکیل من است.

دست او را گرفته و به خیمه برگردانید. نافع بن هلال گوید: پرسیدم این طفل کیست و چه نام دارد؟ شخصی گفت: دختر سه ساله ی حسین، رقیه است .

حضرت رقیه 3 در شام عاشورا به یاد

لب تشنه ی پدر آب نخورد

عصر عاشورا که دشمنان برای غارت به خیمه ها ریختند، در درون خیمه ها مجموعاً 23 کودک از اهل بیت: را یافتند.

به عمر سعد گزارش دادند که این 23 کودک، بر اثر شدت تشنگی در خطر مرگ

هستند. عمر سعد اجازه داد به آنها آب بدهند. وقتی که نوبت به حضرت رقیه 3 رسید آن حضرت ظرف آب را گرفت و دوان دوان به سوی قتلگاه حرکت کرد. یکی از سپاهیان دشمن پرسید: کجا می روی؟

حضرت رقیه 3 فرمود: «بابایم تشنه بود، می خواهم او را پیدا کنم و برایش آب ببرم». او گفت: آب را خودت بخور. پدرت را با لب تشنه شهید کردند! حضرت رقیه 3 در حالی که گریه می کرد، فرمود: «پس من هم آب نمی آشامم».

حضرت رقیه 3 کنار پیکر خونین پدر

در شام غریبان

در کتاب مبکی العیون آمده است:

در شام غریبان، حضرت زینب 3 در زیر خیمه ی نیم سوخته ای، اندکی خوابید.

در عالم خواب مادرش حضرت فاطمه ی زهرا 3 را دید. عرض کرد: مادر جان! آیا از حال ما خبر داری؟! حضرت فاطمه 3 فرمود: تاب شنیدن ندارم. حضرت زینب 3 عرض کرد: پس شکوه ام را به چه کسی بگویم؟ حضرت زهرا 3 فرمود: «من خود هنگامی که سر از بدن فرزندم حسین 7 جدا می کردند، حاضر بودم. اکنون برخیز و رقیه 3 را پیدا کن».

حضرت زینب 3 برخاست. هر چه صدا زد، حضرت رقیه 3 را نیافت. با خواهرش امّ کلثوم 3، در حالی که گریه می کردند و ناله سر می دادند، از خیمه بیرون آمدند و به جستجو پرداختند تا این که نزدیک قتلگاه صدای او را شنیدند. کنار بدن های پاره پاره، دیدند رقیه 3 خود را روی پیکر مطهر پدر افکنده و در حالی که دست هایش را به سینه ی پدر چسبانیده است درد دل می کند. حضرت زینب 3 او را نوازش کرد. در این وقت سکینه 3 نیز آمد و با هم به

ص: 676

خیمه بازگشتند. در مسیر راه سکینه 3 از رقیه 3 پرسید: چگونه پیکر پدر را پیدا کردی؟ او پاسخ داد: « آن قدر پدر پدر کردم که ناگاه صدای پدرم را شنیدم که فرمود: بیا اینجا، من در این جا هستم» .

خرابه ی شام

مجلس یزید در قصری بود بسیار مجلل، که به دستور معاویه ساخته شده بود، و در آن زمان طرز معماری و ساختمان آن معروفیت خاصی داشت، و مورخین شرح مفصّلی از معماری و تزیین و تشریفات آن نوشته اند و گفته شده: هنگامی که معاویه خواست آن را بسازد منازل اطراف آن را از مالکین خرید، ولی پیره زنی که خانه ای مخروبه در آن ناحیه داشت از فروش خانه خودداری کرد. چون معاویه خواست با زور آن منزل را بگیرد، عمرو عاص و دیگر نزدیکان، او را منع کردند که این کار را نکن تا مثل انوشیروان به عدالت مشهور شوی، که برای ساختن ایوان مدائن عدالتش اجازه نداد که صاحب خانه ای را ناراحت کند، و ایوان را به صورت ناقص ساخت.

معاویه از خانه ی پیرزن صرف نظر کرد و قصر را ساخت و آن خانه خرابه در کنارش به همان حالت باقی ماند .

خرابه ی شام، زندان اهل بیت سیدالشهداء:

در روایت مرحوم صدوق 1 از آن خرابه، تعبیر به محبس (زندان و بازداشتگاه) شده است، زیرا آنها در آنجا محصور بودند و اجازه نداشتند به جای دیگر بروند. وی می نویسد:

« إِنَّ يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ أَمَرَ بِنِسَاءِ الْحُسَيْنِ: فَحَبَسَ [فَحَبَسَنَ] مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ 8 فِي مَحْبَسٍ لَا يَكُنُّهُمْ مِنْ حَرٍّ وَلَا قَرٍّ حَتَّى تَقَشَّرَتْ وُجُوهُهُمْ»

همانا یزید دستور داد که اهل بیت امام حسین: را همراه امام

سجّاد7 در محلّی حبس کردند. آنها در آن جا نه از گرما در امان بودند و نه از سرما، تا آن که بر اثر آن صورت هایشان پوست انداخت .

چون اولاد رسول و ذراری فاطمه ی بتول3 را در خرابه ی شام منزل دادند، آن غریبان ستمدیده و آن اسیران داغدیده، صبح و شام برای جوانان شهید خود در ناله و نوحه بودند. عصرها که می شد آن اطفال خردسال درب خرابه صف می کشیدند، می دیدند که مردم شام خرّم و خوشحال هستند اطفال خود را گرفته آب و نان تهیه کرده به خانه های خود می روند. آن طفلان خسته مانند مرغان پر شکسته دامن عمّه را می گرفتند که ای عمّه! مگر ما خانه نداریم؟ مگر بابا نداریم؟

می فرمود: چرا نور دیدگان، خانه های شما در مدینه و بابای شما به سفر رفته است.

خواب دیدن حضرت رقیه3 در خرابه ی شام

و شهادت آن حضرت

صاحب (مصباح الحرمین) می نویسد:

طفل سه ساله ی امام حسین7 شبی از شب ها پدر را در عالم رؤیا دید و از دیدارش شاد گردید و در ظلّ مرحمتش آرمید و فلك ستیزه جو، این نوع استراحت را برای آن صغیره نتوانست ببیند. چون آن محترمه از خواب بیدار شد پدر خود را ندید. شروع به گریه کرد. هر چه اهل بیت: او را تسلی دادند آرام نشد. سبب گریه از او پرسیدند، آن مظلومه در جواب فرمود:

« أَيْنَ أَبِي أَيُّنُونِي بِوَالِدِي وَفُرَّةُ عَيْنِي ».

پدر من کجاست؟ پدر و نور چشم مرا بیاورید.

پس آن مصیبت زدگان دانستند که آن یتیمه پدر را در خواب دیده است، هر چند تسلی دادند آرام نشد. خود اهل بیت نیز

منتظر بهانه برای گریه بودند، لذا گریه سکوت شب را شکست. همه با آن صغیره هم آوازه شده مشغول گریه و زاری و ناله شدند. پس موهای خود را پریشان نموده و سیلی بر صورت ها می زدند و خاک خرابه را بر سر خود می ریختند، و صدای گریه ی ایشان چنان بلند گردید که به گوش یزید پلید کافر رسید.

قول طاهر بن عبدالله دمشقی

طاهر بن عبدالله دمشقی گوید: من ندیم یزید ملعون بودم و اکثر شب ها برای او صحبت می کردم و او را مشغول می نمودم. شبی نزد آن ملعون بودم و قدری هم از شب گذشته بود، پس به من گفت: ای طاهر! امشب وحشت بر من غالب است و قلبم در تپش افتاده و دلم از غصه و حزن پر شده، بسیار اندوه و غصه دارم که حالت نشستن و صحبت کردن ندارم. بیا سر من را در دامن گیر و از افعال ناشایسته و گذشته من صحبت مکن. طاهر گوید: من سر نحس او را در دامن گرفتم. آن لعین به خواب رفت، و سر نورانی سیدالشهدا 7 در آن وقت در طشت طلا در مقابل ما بود.

چون ساعتی گذشت دیدم که ناله ی پردگیان حرم محترم امام حسین 7 از خرابه بلند شد. آن لعین در خواب و من در اندوه بودم، که این چه ظلم و ستم بود که یزید به اولاد امیرالمؤمنین 7 نمود؟! به طرف طشت نظر کرده دیدم که از چشم های امام حسین 7 اشک جاری شده است، تعجب کردم! پس دیدم آن سر انور به قدر چهار ذراع گویا بلند شد و لب های مبارکش به حرکت آمده، آواز اندوهناک

و ضعيفی از آن دهان معجز بیان بلند گردید که می فرمود:

«اللَّهُمَّ هَوِّلَاءِ أَوْلَادِنَا وَ أَكْبَادِنَا وَ هَوِّلَاءِ أَصْحَابِنَا».

خداوند! اینان اولاد و جگر گوشه ی من و اینها اصحاب من هستند.

طاهر گوید: چون این حال را از آن حضرت مشاهده کردم وحشت و دهشت بر من غلبه کرد. شروع به گریه کردم. به بالای عمارت یزید آمدم که خرابه در پشت آن عمارت بود، خیال می کردم شاید یکی از اهل بیت رسول خدا (فوت شده، که مرگ او باعث این همه ناله و ندبه شده است. وقتی بالای قصر رسیدم دیدم تمامی اهل بیت اطهار: طفل صغیری را در میان گرفته اند و آن دختر، خاک بر سر می ریزد و با ناله و فغان می گوید:

« يَا عَمَّتِي وَ يَا أُخْتِ أَبِي أَيْنَ أَبِي، أَيْنَ أَبِي».

ای عمّه! و ای خواهر پدر بزرگوار من، کجاست پدر من؟! کجاست پدر من!؟

آنها را صدا زدم و از ایشان پرسیدم که چه پیش آمده که باعث این همه ناله و گریه شده است؟! گفتند: ای مرد، طفل صغیر سیدالشهداء 7 پدرش را در خواب دیده، و اینک بیدار شده و از ما پدر خود را می خواهد، هر چه به وی تسلی می دهیم آرام نمی گیرد.

طاهر گوید: بعد از مشاهده ی این احوال دردناک، پیش یزید برگشتم. دیدم آن بدبخت بیدار شده به طرف آن سر (سر امام حسین 7) نگاه می کند و از کثرت وحشت و دهشت و خوف و خشیت، مانند برگ بید بر خود می لرزد. در آن اثنا سر اطهر آن مولا به طرف یزید متوجه شده و فرمود:

ای پسر معاویه! من در حقّ

توجه بدی کرده بودم که تو با من این ستم و ظلم را نمودی و اهل بیت را در خرابه جا دادی؟

« ثُمَّ تَوَجَّهَ الرَّأْسُ الشَّرِيفَ إِلَى اللَّهِ الْخَبِيرِ اللَّطِيفِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ انْتَقِمْ مِنْهُ بِمَا عَامَلَ بِي وَظَلَمَنِي وَاهْلِي وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ».

سر مبارك و شريف آن حضرت به سوی خداوند خبير و لطيف، توجه نموده و عرض کرد: خداوندا! از یزید به کيفر رفتاری که با من کرده و به من و اهل بیت من ظلم نموده، انتقام بگیر!

وقتی یزید این را شنید بدنش به لرزه درآمد و نزدیک بود که بندهایش از یکدیگر بگسلد. از من سبب گریه ی اهل بیت: را پرسید و سر آن حضرت را به خرابه نزد آن صغیره فرستاد و گفت:

سر را نزد آن صغیره بگذارید، باشد که با دیدن آن تسلی یابد.

ملازمان یزید سر حضرت سیدالشهداء 7 را برداشته به در خرابه آمدند. چون اهل بیت دانستند که سر امام حسین 7 را آورده اند، تماماً به استقبال آن سر شتافتند و سر امام حسین 7 را از ایشان گرفته و اساس ماتم را از سر گرفتند. به ویژه، زینب کبری 3 که پروانه وار به دور آن شمع محفل نبوت می گردید. پس چون نظر آن صغیره بر سر مبارك افتاد پرسید:

« مَا هَذَا الرَّأْسُ؟ »

این سر کیست؟ گفتند:

« هَذَا رَأْسُ أَبِيكَ ».

این سر مبارك پدر توست.

پس آن مظلومه آن سر مبارك را از طشت برداشت و در بر گرفت و شروع به گریستن نمود و گفت: پدر جان، کاش من فدای تو می شدم،

کاش قبل از امروز کور و نابینا بودم، و کاش می مردم و در زیر خاک می بودم و نمی دیدم محاسن مبارک تو به خون خضاب شده است. پس این مظلومه لب های خود را بر لب های پدر بزرگوار خود گذاشت و آن قدر گریست که بیهوش شد. چون اهل بیت: آن صغیره را حرکت دادند، دیدند که روح مقدسش از دنیا مفارقت کرده و در آشیان قدس در کنار جدّه اش حضرت فاطمه 3 آرمیده است. چون آن بی کسان این وضع را دیدند، صدا به گریه و زاری بلند کردند، و عزای غم و زاری را تجدید نمودند. آن دختری که در خرابه ی شام از دنیا رحلت فرموده، شاید اسم شریفش رقیه بوده و از صبایای حضرت سیدالشهداء 7 بوده چون مزاری که در خرابه ی شام است منسوب به این مخدّره و معروف به مزار حضرت رقیه 3 است .

در منتخب آمده است که حضرت رقیه 3 پدرش را مخاطب قرار داده و می فرمود:

« يَا أَبَتَاهُ مَنْ ذَا الَّذِي خَضَبَكَ بِدِمَائِكَ ».

پدر جان! کی صورت منورت را غرق خون ساخته؟

« يَا أَبَتَاهُ مَنْ ذَا الَّذِي قَطَعَ وَرِيدَيْكَ ».

پدر جان! چه کسی رگهای گردنت را بریده است؟

« يَا أَبَتَاهُ مَنْ الَّذِي آيْتَمَنِي عَلَى صِغَرِ سِنِّي »؟

پدر جان! کدام ظالم مرا در کودکی یتیم کرده است؟

« يَا أَبَتَاهُ مَنْ لَلْيَتِيمَةِ حَتَّى تَكْبُرَ ».

پدر جان! چه کسی متکفل یتیمه ات می شود تا بزرگ شود؟

« يَا أَبَتَاهُ مَنْ لِلنِّسَاءِ الْحَاسِرَاتِ ».

پدر جان! چه کسی به فریاد این زنان سر برهنه می رسد؟

« يَا أَبَتَاهُ مَنْ لِلْأَرَامِلِ الْمُسَيَّبَاتِ ».

پدر جان! چه کسی داد رسی

از این زنان بیوه و اسیر می کند؟

« يَا أَبَتَاهُ مَنْ لِلْعُيُونِ الْبَاكِياتِ ».

پدر جان! چه کسی نظر مرحمتی به سوی این چشم های ما که شب و روز در فراق تو گریان است، می کند؟

« يَا أَبَتَاهُ مَنْ لِلضَّايِعَاتِ الْغَرِيبَاتِ ».

پدر جان! چه کسی متوجه این زنان بی صاحبِ غریب خواهد شد؟

« يَا أَبَتَاهُ مَنْ لِلشُّعُورِ الْمُنشُورَاتِ ».

پدر جان! چه کسی از برای این موهای پریشان خواهد بود؟

« يَا أَبَتَاهُ مَنْ بَعْدَكَ؟ وَاخْتِيَتَاهُ ».

پدر جان! بعد از تو داد از ناامیدی!

« يَا أَبَتَاهُ مَنْ بَعْدَكَ وَاعْرُوتَاهُ ».

پدر جان! بعد از تو داد از غریبی و بی کسی!

« يَا أَبَتَاهُ لَيْتَنِي كُنْتُ لَكَ الْفِدَاءِ ».

پدر جان! کاش من فدای تو می شدم.

« يَا أَبَتَاهُ لَيْتَنِي كُنْتُ قَبْلَ هَذَا الْيَوْمِ عَمِيَاءِ ».

پدر جان! کاش من پیش از این روز کور شده بودم، و تو را به این حال نمی دیدم.

« يَا أَبَتَاهُ لَيْتَنِي وَسَدْتُ الثَّرَى وَلَا أَرَى شَيْئَكَ مُخَضَّبًا بِالدمَاءِ ».

پدر جان! کاش مرا در زیر خاک پنهان کرده بودند و نمی دیدم که محاسن مبارکت به خون خضاب شده باشد.

آن معصومه نوحه می کرد و اشک می ریخت تا آن که نفس او به شماره افتاد و گریه راه گلویش را گرفت، مثل مرغ سرکنده، گاهی سر را به طرف راست می نهاد و می بوسید و بر سر می زد، و زمانی به چپ می گذارد و می بوسید... پس آن ناز دانه لب بر لب پدر نهاد، زمان طویلی از سخن افتاد.

« فَتَادَى الرَّأْسِ بِنْتَهُ، إِلَى الْإِثْمَى، هَلُمَّيْ فَأَنَا لَكَ بِالْإِنْتِظَارِ فَعُشِي عَلَىهَا عَشْوَةٌ لَمْ تَفِقْ بَعْدَهَا، فَلَمَّا حَرَكُوهَا فَإِذَا هِيَ قَدْ فَارَقَتْ رُوحَهَا »

آن رأس شریف دختر را صدا کرد که به سوی من بیا، من منتظرت هستم، او غش کرد و دیگر به هوش نیامد، چون او را حرکت دادند متوجه شدند که روح شریفش از بدن مفارقت کرده و به خدمت پدر شتافته است .

راوی گوید: وقتی که خواستند نعش آن یتیم را از خاک خرابه بردارند علم های سیاه بر پا کرده بودند و مردان و زنان شامی همه جمع شده گریه و ناله می کردند و سنگ بر سر و سینه می زدند. او را غسل دادند و کفن نمودند و بر او نماز گزارند و دفن نمودند، که الآن قبر ایشان معلوم و مشهور است .

زن غسله با تخته و آب و چراغ وارد شده، پیراهن از تن طفل بیرون آورد، همین که دید بدن نازنین او سیاه و مجروح است، با دو دست بر سر خود زد!

گفتند: چرا خود را می زنی؟ گفت: مادر این طفل (یا بزرگ اسیران) کیست؟ تا بگوید این بچه به چه مرضی از دنیا رفته است؟ چرا بدنش کبود است؟

بانوان با چشم اشکبار گفتند: او مرضی نداشت، اینها جای کعب نیزه و تازیانه است .

گفتگوی زن غسله با حضرت زینب کبری 3

در نقل دیگر چنین آمده است:

هنگامی که زن غسله، بدن حضرت رقیه 3 را غسل می داد، ناگاه دست از غسل کشید و گفت: سرپرست این اسیران کیست؟

حضرت زینب 3 فرمود: چه می خواهی؟

غسله گفت: این دخترک به چه بیماری مبتلا بوده که بدنش کبود است؟

حضرت زینب 3 در پاسخ فرمود: « ای زن، او بیمار نبود، این کبودی ها آثار تازیانه ها و ضربه های دشمنان است» .

سر مقدس امام حسین 7

با

در کتاب بحر الغرائب، جلد دوم، قریب به این مضامین می نویسد:

حارث که یکی از لشکریان یزید بود گفت: یزید دستور داد سه روز اهل بیت: را در پشت دروازه ی شام نگاه دارند تا چراغانی شهر شام کامل شود.

حارث می گوید: شب اول من به شکل خواب بودم، دیدم دختری کوچک بلند شد و نگاهی کرد. دید لشگر از خستگی راه خوابیده اند و کسی بیدار نیست، اما فوراً از ترسش باز نشست و باز بلند شد و چند قدم آمد به طرف سر امام حسین 7 که بر درختی نزدیک خرابه، دم دروازه ی شام آویزان بود. آری، به طرف آن درخت و سر مقدس آمد و از ترس برگشت، تا چند مرتبه. آخر الامر زیر درخت ایستاد و به سر بابایش نگاه کرد و کلماتی فرمود و اشک ریخت. سپس دیدم سر مقدس امام حسین 7 پایین آمد و در مقابل نازدانه قرار گرفت و رقیه 3 گفت:

« اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبْتَاهُ وَاْمُصِیْبَتَاهُ بَعْدَ فِرَاقِكَ وَاغْرَبْتَاهُ بَعْدَ شَهَادَتِكَ ».

بعد دیدم سر مقدس با زبان فصیح فرمود: ای دختر من، مصیبت تو و زجر و تازیانه و روی خار مگیلان دویدن تو تمام شد، و اسیریت به پایان رسید. ای نور دیده، چند شب دیگر به نزد ما خواهی آمد آن چه بر شما وارد شده صبر کن که جزا و مزد او شفاعت را در بر دارد.

حارث می گوید: من خانه ام نزدیک خرابه ی شام بود، از این که حضرت به او فرموده بود نزد ما خواهی آمد منتظر بودم کی از دنیا می رود، تا یک شبی شنیدم صدای ناله

و فریاد از میان خرابه بلند است، پرسیدم چه خبر است؟ گفتند: حضرت رقیه 3 از دنیا رفته است .

بی قراری حضرت امّ کلثوم 3

در شب دفن حضرت رقیه 3

در شب دفن آن دختر مظلومه ی اهل بیت:، جناب امّ کلثوم 3 را دیدند که قرار و آرام ندارد و با ناله و ندبه به دور خرابه می گردد و هر چه تسلی می دهند آرام نمی یابد. از علّت این بی قراری پرسیدند، گفت:

شب گذشته این مظلومه در آغوش من بود، چون بیدار شدم دیدم که به شدت گریه می کند و آرام نمی گیرد، از سببش پرسیدم؟

گفت: عمّه جان، آیا در این شهر مانند من کسی یتیم و اسیر و در به در می باشد؟ عمّه جان، مگر اینها ما را مسلمان نمی دانند، به چه جهت آب و نان را از ما مضایقه می نمایند و طعام به ما یتیمان نمی دهند؟! این مصیبت مرا به گریه آورده و طاقت خوابیدن ندارم.

ز خانه هـا همه بـوي طـعـام مي آمد

ولي به جان تو عمّه گرسنه خوابیدم

بدرقه ی اهل بیت: از شام به سمت مدینه

زنان شام ازدحام کردند و در حالی که سیاه پوش شده بودند برای بدرقه ی اهل بیت از خانه ها بیرون آمدند.

صدای ناله و گریه ی آنها از هر سو شنیده می شد و با کمال شرمندگی با اهل بیت وداع نمودند، و تا کاروان اهل بیت: پیدا بود، مردم شام گریه می کردند .

زینب کبری 3 از این فرصت استفاده های بسیار کرد. از جمله این که هنگام وداع، ناگاه سر از هودج بیرون آورد و خطاب به مردم اشاره فرمود: ای اهل

ص: 686

شام! از ما در این خرابه امانتی مانده است، جان شما و جان این امانت، هرگاه کنار قبرش بروید (او در این دیار غریب است) آبی بر سر مزارش بپاشید و چراغی در کنار قبرش روشن کنید .

تعمیر قبر حضرت رقیه خاتون 3

عالم بزرگوار مرحوم ملا محمد هاشم خراسانی 1 می نویسد: عالم جلیل شیخ محمد علی شامی که از جمله علماء نجف اشرف می باشد به حقیر فرمود:

جَدِّ اُمِّی من جناب آقا سید ابراهیم دمشقی که نسبش به سید مرتضی علم الهدی منتهی می شد، و سن شریفش بیش از 90 سال بود، سه دختر داشت و اولاد پسر نداشت. شبی دختر بزرگ ایشان، حضرت رقیه 3 دختر امام حسین 7 را در خواب دید که فرمودند:

به پدرت بگو به والی بگوید: میان لحد و جسد من آب افتاده، و بدن من در اذیت است، بیاید قبر و لحد مرا تعمیر کند.

دختر به سید عرض کرد، ولی سید از ترس اهل تسنن، به خواب اعتنا نمود.

شب دوم دختر وسطی سید همین خواب را دید و به پدر گفت، ترتیب اثری نداد.

شب سوم دختر کوچک سید همین خواب را دید و به پدر گفت، باز ترتیب اثری نداد.

شب چهارم خود سید حضرت رقیه 3 را در خواب دید که به طریق عتاب فرمودند: چرا والی را خبر نکردی؟

سید بیدار شد، صبح نزد والی شام رفت و خوابش را گفت. والی به علماء و صلحاء شام از شیعه و سنی امر کرد که غسل کنند و لباس های پاکیزه بپوشند، به دست هر کس قفل درب حرم مطهر باز شد همان کس برود و قبر مقدس او را نبش

کند، جسد را بیرون آورد تا قبر را تعمیر کنند.

صلحاء و بزرگان از شیعه و سنی در کمال آداب غسل کردند و لباس پاکیزه پوشیدند، قفل به دست هیچ کس باز نشد، مگر به دست مرحوم سید، و چون میان حرم آمدند کلنگ هیچ کدام بر زمین اثر نکرد، مگر به دست سید ابراهیم.

حرم را خلوت کردند، لحد را شکافتند، دیدند بدن نازنین مخدره میان لحد و کفن صحیح و سالم است، لکن آب زیادی میان لحد جمع شده است. سید بدن شریف را از میان لحد بیرون آورد و بر زانوی خود نهاد، و سه روز بدین گونه بالای زانوی خود نگه داشت و گریه می کرد تا این که قبر آن بی بی را تعمیر کردند. وقت نماز که می شد سید بدن مخدره را بر روی چیز پاکیزه ای می گذاشت. بعد از فراغ از نماز بر می داشت و بر زانو می نهاد، تا این که از تعمیر قبر و لحد فارغ شدند، سید بدن را دفن کرد. و از معجزه ی این مخدره این که، سید در این سه روز احتیاج به غذا و آب و تجدید وضو پیدا نکرد. و چون خواست بدن را دفن کند دعا کرد که خداوند پسری به او عطاء فرماید. دعای سید به اجابت رسید و در سن پیری خداوند پسری به او لطف فرمود، نام او را سید مصطفی گذاشت. آنگاه والی واقعه را به سلطان عبدالحمید عثمانی نوشت، او هم تولیت زینبیه و مرقد شریف حضرت رقیه و ام کلثوم و سکینه: را به او واگذار نمود.

این قضیه در حدود سال 1280 قمری بوده است .

ص: 688

در معالی این قصیده را مجماً نقل کرده و در آخر اضافه فرموده است:

« فَتَزَلُ فِي قَبْرِهَا وَوَضَعَ عَلَيْهَا ثُوبًا لَفَّهَا فِيهِ وَ أَخْرَجَهَا، فَإِذَا هِيَ بِنْتُ صَغِيرَةٍ دُونَ الْبُلُوغِ وَ كَانَ مَتْنُهَا مَجْرُوحَةً فِي كَثْرَةِ الضَّرْبِ ».

آن سید جلیل وارد قبر شد و پارچه ای بر او پیچید و او را خارج نمود، دختر کوچکی بود که هنوز به سن بلوغ نرسیده، و پشت شریفش از زیادی ضرب مجروح بود.

اشعار مربوط به حضرت رقیه خانم 3

عمه جان، بگذار گریم زار زار عمه جان، کو منزل و کاشانه ام

من چرا ساکن در این ویرانه ام

آشنایانم همه رفتند و من

میهمان بر سفره ی بیگانه ام

عمه جان، بگذار گریم زار زار

چون که دیگر پر شده پیمانه ام

شمع، می ریزد گهر در پای من

چون که داند کودکی دردانه ام

عقل، می گوید به من آرام گیر

او نداند عاشقی دیوانه ام

دست از جانم بدار ای غمگسار

من چراغ عشق را پروانه ام

بگذر از من ای صبا عالم میرس

فارغ از جان، در غم جانانه ام

بس که بی تاب از پریشانی شدم

زلف، سنگینی کند بر شانه ام

من گرفتارم به زلف و خال او

من اسیر آن کمند و دانه ام

خانمانم رفته بر باد ای عدو

کم کن آزار دل طفلانه ام

کی توانم رفت از کویش (حسان)

من نمک پرورده ی این خانه ام

حسان چایچیان

اشکی بر تربت رقیه 3 من رقیه دختر ناکام شاه کربلایم

بلبل شیرین زبان گلشن آل عبایم

میوه ی باغ رسولم، پاره ی قلب بتولم

دست پرورد حسینم، نور چشم مصطفایم

کعبه ی صاحبدلانم، قبله ی اهل نیازم

مستمندان را پناهم، دردمندان را دوایم

من یتیمم، من اسیرم، کودکی شوریده حالم

طایری بشکسته بالم، رهروی آزرده پایم

زهرة ی ایوان عصمت، میوه ی بستان رحمت

نبح فیض و عنایت، مطلع نور خدایم
گلبنی از شاخسار قدس و تقوی و فضیلت
کوکبی از آسمان عفت و شرم و حیایم
شعله بر دامان خاک افکنده آه آتشینم
لرزه بر ارکان عرش افتاده از شور و نوایم
گر چه در این شام ویران گشته ام چون گنج پنهان
دستگیر مردم افتاده پای بینوایم
من گلابم بوی گل جوید از من ز آن که آید
بوی دلجوی حسین از خاک پاک با صفایم
ای (رسا) از آستانش هر چه خواهی آرزو کن
عاجز از اوصاف این گل مانده طبع نارسایم
مرحوم قاسم رسا

گمشده پیدا شده عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده
روز فراق عمّه به سر آمده
نخل امید عمّه به بر آمده
طایر اقبال ز در آمده
باب من عمّه ز سفر آمده
عمّه بیا عقده ی دل وا شده
عمّه بیا گمشده پیدا شده
پشت سر باب شدم رهسپر

پای پیاده، من خونین جگر
تا بکشد دست نوازش به سر
آمده دنبال من اینک، به سر
عمّه بیا عقده ی دل وا شده
عمّه بیا گمشده پیدا شده
عمّه نیارم دل بابا به درد
اشک نریزم، مکشم آه سرد
بیند اگر حال من از روی زرد
خصم، نگویم به من عمّه چه کرد
عمّه بیا عقده ی دل وا شده
عمّه بیا گمشده پیدا شده
عمّه زند طعنه خرابه، به طور
خیزد ازین سر بنگر موج نور
چشم بد از محفل ما عمّه دور
عمّه خرابه شده بزم حضور
عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده قطره ی اشک، عمّه چو دریا شده

غنچه ی غم، عمّه شکوفا شده
بزم وصال، عمّه مهیا شده
وه که چه تعبیر ز رؤیا شده!

بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده

گوشم اگر پاره شد ای عمّه جان

عمّه، به بابا ندهم من نشان

پرسد اگر عمّه، ز معجز، چه سان

گو بکنم درد دل خود بیان؟

عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده

عمّه، به بابا شده ام میزبان

آمده بابا بر من میهمان

نیست به کف تحفه بجز نقد جان

تا بکنم پیشکش اش عمّه جان

عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده

بس که دویدم ز پی قافله

پای من عمّه شده پر آبله

عمّه، به بابا نکنم من گله

کآدم این ره همه بی راحله

عمّه بیا عقده ی دل وا شده

عمّه بیا گمشده پیدا شده

بود مرا عمّه به دل آرزو

تا که غمم شرح دهم مو به مو

ریخته می عمه، شکسته سَبُو

باز نگردد دگر آبم به جو

عمه بیا عقده ی دل وا شده

عمه بیا گمشده پیدا شده

کرد تهی دل چو غزال حرم

لب ز سخن بست غزل خوان غم

دست قضا نقش دگر زد رقم

شام، به شومی، شد از آن متهم

عمه بیا عقده ی دل وا شده

عمه بیا گمشده پیدا شده

جان خود او در ره جانان بداد

خود به سویی، سر سوی دیگر فتاد

آه کشید عمه - چو دید - از نهاد

گنج خود او کنج خرابه نهاد

عمه بیا عقده ی دل وا شده

عمه بیا گمشده پیدا شده

زبان حال حضرت رقیه 3 زائرین قبر من، این شام عبرت خانه است

مدفنم آباد و قصر دشمنم ویرانه است

دختری بودم سه ساله دستگیر و بی پدر

مرغ بی بال و پری

را این قفس کاشانه است

بود او مردی ستمگر، صاحب قدرت، یزید

فخر می کرد او که مستم در کفم پیمانہ است

داشت او کاخی مجلل، دستگاهی با شکوه

خود چو مردی کز غرور منصبش دیوانه است

داشتم من بستری از خاک و بالینی ز خشت

همچو مرغی کو بسا، محروم ز آب و دانه است

تکیه می زد او به تخت سلطنت با کر و فر

این تکبر ظالمان را عادت روزانه است

من به دیوار خرابه می نهادم روی خود

آن سبب شد رو سپیدم شهرتم شاهانه است

بر تن رنجور من شد کهنه پیراهن کفن

پر شکسته بلبلی را این خرابه لانه است

محو شد آثار او تابنده شد آثار من

ذلت او عزت من هر دو جاویدانه است

(کهنموئی) چشم عبرت باز کن بیدار شو

هر که از اسرار حق آگه نشد بیگانه است کهنمویی

زبان حال حضرت رقیه 3 صبا به پیر خرابات از خرابه ی شام

ببر ز کودك زار این جگر گداز پیام

که ای پدر ز من زار هیچ آگاهی

که روز من شب تار است و صبح روشن شام

به سرپرستی ما سنگ آید از چپ و راست

به دلنوازی ماها ز پیش و پس دشنام

نه روز از ستم دشمنان تنی راحت

نه شب ز داغ دل آرامها دلی آرام

به کودکان پدر کشته مادر گیتی

همی ز خون جگر می دهد شراب و طعام

چراغ مجلس ما شمع آه بیوه زنان

انیس و مونس ما ناله ی دل ایتام

فلك خراب شود کاین خرابه ی بی سقف

چه کرده با تن این کودکان گل اندام

دریغ و درد کز آغوش ناز افتادم

بروی خاک مذلت بزیر بند

ص: 692

لئام

بپای خار مگیلان بدست بند ستم

ز فرق تا قدم از تازیانه نیلی فام

بروی دست تو دستان خوشنوا بودم

کنون چو قمری شوریده ام میانه ی دام

بدامن تو چو طوطی شکر شکن بودم

بریخت زاغ و زغن زهر تلخم اندر کام

مرا که حال ز آغاز کودکی این است

خدای داند و بس تا چه باشدم انجام

هزار مرتبه بدتر ز شام ماتم بود

برای غمزدگان صبح عید مردم شام بناله ی شررانگیز، بانوان حجاز

بنغمه ی دف و نی، شامیان خون آشام

سر تو بر سر نی شمع و ما چو پروانه

بسوز و ساز ز ناسازگاری ایام

شدند پردگیان تو شهره ی هر شهر

دریغ و درد ز ناموس خاص و مجلس عام

سر برهنه بپا ایستاده سرور دین

یزید و تخت زر و سفره ی قمار و مدام

ز گفتگوی لیت بگذرم که جان بلب است

کِراست تاب شنیدن، کِرا مجال کلام مرحوم کمپانی

در حوادث شام و مصیبت جگر گوشه ی امام 8 بود از مظهر حق دخترکی در اسرا

موکنان مویه کنان جامه دران نوحه سرا

قامت از بار یتیمی شده یکباره دو تا

وز غم در بدری گرد بسر خار پیا

بر دل آشوبی و در خون جگری یار همه

صبح چهرش ز صفا شمع شب تار همه

هر دم از مهر پدر روی به دیوار گریست

در و دیوار هم از آن مه خونبار گریست

ام کلثوم پی تسلیتش زار گریست

زینب از دیدن این هر دو به یکبار گریست

دایم از گریه اش اندر اسرا ولوله بود

بدتر از این همه در گردن او سلسله بود

خفت یکشب بصد اندوه بویرانه ی شام

خواب بر بودش از آن بی سر و بن خانه

ص: 693

ي شام

آسمان گفتم زهی همت مردانه ي شام

کامشب این دخترک آسوده به کاشانه ي شام

غافل از این که بدامان پدر در سخن است

ساعتی دیگر از او تازه عزای کهن است

دید در خواب که جا کرده در آغوش پدر

گویدش ای تو قرار دل پر جوش پدر

چند نالی که نه ای هیچ فراموش پدر

نیست خالی ز تویک لحظه بر و دوش پدر

این قدر جامه ات از فرقت من چاک مزن

آتش اندر دلم از دیده ي نمناك مزن گفتم ای کز غم هجر تو بزندان بودم

همه گر مرحله پیمای بیابان بودم

« آمدی وه که چه مشتاق و پریشان بودم»

« تا برفتی ز برم صورت بیجان بودم»

جگرم را ز عطش خسته و تفتیده نگر

گردنم را ز رسن رنجه و سائیده نگر

صورتتم نیلی از سیلی اعداست هنوز

اثر کعب نیم ظاهر از اعضاست هنوز

زین عباد بزنجیر غم افزاست هنوز

ام لیلی پی فرزند دلاراست هنوز

« همچو فرهاد بود کوهکنی پیشه ي ما»

« سنگ ما سینه ی ما ناخن ما تیشه ی ما »

ولی از بخت فرو خفته فرا جست ز خواب

دید بر خشت سر خویش، نه بر دامن باب

گفت کو آن که زدود از دل و جانم تب و تاب

ز چه ننموده درنگ و ز چه فرموده شتاب

گر چه از دیده در اشک همی سفتتم من

لیک جز درد دل خویش نمی گفتم من

بکجا رفت پدر از بر غمگین دل من

او که آگاه شد از حال من و منزل من

مگر آزد و را صحبت ناقابل من

یا که افسرده شد از تیرگی محفل من

این همه خواری ما بی گل رخسارش بود

او که

ص: 694

می رفت به ما از چه سر و کارش بود
اهل بی‌تی که بُد از خواب نهفته غمشان
باز آهوی حرم داد ز رامش رمشان
تازه گردید از آن قصه کهن ماتمشان
چرخ، لرزنده شد از ناله‌ی زیر و بمشان
سبک از خواب گران جست سر شوم یزید
گفت باز این اسرار چه ستم گشته مزید
خادمی داد جوابش که یتیمی ز حسین
دیده در خواب پدر، وز گهر آمده دو عین
گفت برخیز بطشت زر و سرپوش لجنین
سر سردار سران را بنهش بین یدین
مگرش کشته ندانسته نمود چندین
من بخوابم خوش و او باب نجوید چندین
خادم اینسان چو نهادش سر و سرپوش به پیش
گفت کی خواست غذا آن که ندارد سر خویش
زینش گفت که ای راحت مجموع و پریش
نی غذا بلکه ترا هست دوای دل ریش
او چو سرپوش نمود از زبر طشت بلند
سر پر خون پدر دید و بیفتاد نژند
گفت آوخ که امیدم همه ره یافت به بیم
ای پدر خود که بدین کودکم کرده یتیم

این چه حالست که یکباره دلم گشت دو نیم

بچه رو بر سر دور است دگر عرش عظیم

کاشکی پیشتر از دیدن تو کور شدم

کاشکی زنده ز احوال تو در گور شدم

که بریده است بشمشیر رگ گردن تو

که جدا کرده منور سر تو از تن تو

که به خون کرده تر آن خط به از سوسن تو

که زده چوب به لبهای ز دُر مخزن تو

که به خاکستر از آئینه ی تو رنگ زده

که به پیشانی نورانی تو سنگ زده

بود سرگرم سر شاه

ص: 695

که شد سرد تنش

جان ز انبوهی غم کرد فرار از بدنش

نعره ی آل علی شد چو بلند از حزنش

رفت اشارت ز یزید از پی غسل و کفنش

چشم تاج الشعرا در غم او جیحون شد

زان غریبی که بلا غسل و کفن مدفون شد

جیحون یزدی

غنچه ی نشکفته من غنچه ی نشکفته ی بستان حسینم

من نوگل پر پر به گلستان حسینم پژمرده گلی، ریخته از گلبن زهرا

من طفل نوآموز دبستان حسینم من کودک معصوم و مظلوم، رقیه

از جسم حسینم من و از جان حسینم یک آه جگر سوز، ز سوز دل زینب

یک قطره ی اشک از سر مژگان حسینم من گنج نهان در دل ویرانه ی شامم

من شمع شب افروز شبستان حسینم آنشب، که به دیدار من آمد به خرابه

وقتی پدرم دید پریشان حسینم همراه سر خویش، مرا پای پیا برد

تا جنت فردوس، بدامان حسینم جان بر سر سودای غمش دادم و، شادم

کامروز حسین از من و من زان حسینم قربانی حق شد پدرم شاه شهیدان

فخر من از آنست که قربان حسینم روشن کن این شام سیاهم که شعاعی

از روی چو خورشید درختان حسینم بر پادشهان فخر از آن کرد (ریاضی)

کز لطف خدا بنده ی احسان حسینم مرحوم سید محمدعلی ریاضی یزدی

دیدن طفلان بابا خرابه، دیدن طفلان خوش آمدی

امشب به سرکشی یتیمان خوش آمدی

هجرت ربنده بود ز کف صبر و طاقتم

بر لب رسانده بود مرا جان خوش آمدی

بر مهر و ماه فخر کنم حالیا ز شوق

ای ماه من به گوشه ویران خوش آمدی

ناموس و حی گوشه ویران مکان گرفت

مهمان ما خرابه نشینان خوش آمدی

ص: 696

ن میهمان عمّه تو مهمان دختری
مهمان برای دیدن مهمان خوش آمدی
مهمان کسی شنیده نهد خشت زیر سر
ای شمع من به کنج شبستان خوش آمدی
جسمت کجاست ای گل گلزار مصطفی
با سر برای دیدن طفلان خوش آمدی
فرشی خرابه نیست اگر غیر بوریا
منت نهاده بر روی چشمان خوش آمدی
لبهای نازنین تو زد بوسه مصطفی
بابا بزیر چوب خزیران خوش آمدی
من را پدر به دامن خود پرورانده ای
برگو به روی خار مگیلان خوش آمدی
(علامه) سوخت قلب محبان دویاره گوی
بابا خرابه، دیدن طفلان خوش آمدی مرحوم علامه

خرابه ي شام آن شب فضای شام پر از ابر تیره بود

چشمی به چشم چشمه ایثار خیره بود
آن شب عروس حجله شب التهاب داشت
مرغ سحر ترانه ي تعبیر خواب داشت
آن شب خرابه از تب محنت خراب بود
فرمانروای دوزخیان مست خواب بود
آن شب شفق به دست شقایق پیاله داد

در شهر داغ درس صبوری به لاله داد
آن شب طلوع فجر به ماتم نشسته بود
دل را به تار گیسوی دلدار بسته بود
آن شب گل امید اسارت جوانه زد
آتش ز باغ سبز ولایت زبانه زد
آن شب ز نای خسته ی طفل سه ساله ای
بر گوش می رسید غم انگیز ناله ای
می گفت و می گریست که ای شمع دل فروز
پروانه ام در آتش عشقت مرا بسوز
ای داده تشنه سر به ره حق خوش آمدی
بابا تویی حقیقت مطلق خوش آمدی
بابا بگو به دختر خود پیکرت کجاست
از پیکرت بگو به چه عنوان سرت جداست
خواهم من از تو معذرت ای میر سرفراز
از این که نامدم سر راهت به پیشواز
بابا مرا ببخش و گذر از

گناه من

چون پای پر ز آبله شد سد راه من

بنشین که عمّه را ز حضورت خبر کنم

نخل امید در دل او بارور کنم بیا که هستی من از در آمده

بابای من به دیدن من با سر آمده

عمّه بیا که آمده از ره برادرت

آن نازنین برادر با جان برابرت

بابای من به دامن من سر گذاشته

فکرم قدم به خانه ی باور گذاشته

عمّه بیا که کوکب اقبالم آمده

بابای سر بریده به دنبالم آمده مرحوم ژولیده نیشابوری

حضرت رقیه 3 در خرابه عمّه بیا که میهمان بهر تو از در آمده

اگر که پای آمدن نداشت با سر آمده

به من نوید می دهد نگاه غمگنازه اش

که با سر بریده اش در بر خواهر آمده

نوید می دهد به من به نقد بوسه ای پدر

که از برای بردن سه ساله دختر آمده

عمّه مرا حلال کن ناله دگر نمی کنم

که بهر دلنوازی رقیه دلبر آمده

عمّه دگر ز چشم من سر شك غم نمی چکد

که نور چشم من کنون به دیده ی تر آمده

ز سیلی عدو دگر سرخ رخم نمی شود

که بهر بردنم پدر ز نزد مادر آمده

به تازیانه ام دگر خصم مرا نمی زند

که عمر درد و رنج من در این جهان سرآمده

لب به لبش نهاده ام که جان نثار او کنم

که او به نقد بوسه ای بریده حنجر آمده مرحوم ژولیده نیشابوری

زبان حال حضرت رقیه 3 شیعیان شرح شب تار مرا گوش کنید

قصه ی دیده ی خونبار مرا گوش کنید

مویه موراز دل زار مرا گوش کنید

داستان من و دلدار مرا گوش کنید

تا بدانید چرا خسته و بیمار شدم

این چنین در کف اغیار گرفتار شدم

روزگاری به سر دوش پدر جایم بود

ساحت کاخ

ص: 698

شرف منزل و ماوایم بود

دیده ی مام و پدر محو تماشایم بود

ماه شرمنده ز رخسار دل آرایم بود

حال در گوشه ی ویرانه بود منزل من

خون دل گشته ز بی تابی دل، حاصل من

یک شبی ناله ز هجران پدر سر کردم

دامن خویش ز خوناب جگر تر کردم

صحبت باب بر عمّه مکرر کردم

گفت بابت به سفر رفته و باور کردم

تا سر غرفه به خونس به طبق من دیدم

من از این واقعه چون بید به خود لرزیدم

گفتم ای جان پدر من به فدای سر تو

ای سر غرفه به خون، گوچه شده پیکر تو

کاش می مرد نمی دید تو را دختر تو

بنشین تا که زخم شانه به موی سر تو

ز چه خاکستری ای سر، شده این سان رویت

همچو احوال من آشفته شده گیسویت غم مخور آن که کند موی تو را شانه منم

آن که از هجر تو از خود شده بیگانه منم

آن که شد معتکف گوشه ی ویرانه منم

تو مرا شمع شب افروزی و پروانه منم

بنشین تا ببرت راز دل ابراز کنم

شاید امشب گره از مشکل دل باز کنم

ای سر غرقه بخون، از ره دور آمده ای

طالب فیض حضورم، به حضور آمده ای

تو کلیم الهی، از وادی طور آمده ای

بهر دیدار من، از کنج تنور آمده ای

بی تو ای جان پدر، تنگ مرا حوصله شد

پایم از خار مگیلان، هله پر آبله شد

دوست دارم که مرا از قفس آزاد کنی

همره خود ببری خاطر من شاد کنی

راحتم ز آتش سوزنده ی بیداد کنی

از ره لطف به (ژولیده) دل امداد کنی

کو بود شاعر دربار تو ای خسرو دین

باش او را به

ص: 699

قیامت ز وفا یار و معین مرحوم ژولیده نیشابوری

مرثیه ز تنهایی دلم دیوانه گشته

پدر جان، منزلم ویرانه گشته

بود هر شب مرا یادت در آغوش

چرا کردی مرا بابا فراموش؟ سرم آن شب که روی سینه ات بود

زخم بر روی چون آینه ات بود

کنون ویرانه باشد منزل من

ز دوری تو تنگ آمد، دل من پدر امشب در این ویرانه رو کن

به فرزندات، رقیه گفت و گو کن

پدر بنگر زخم گردیده نیلی

ز بس خوردم ز دست شمر سیلی من از آن شب که از اشتر فتادم

برهنه پا به صحرا رو نهادم

شده پر آبله، پایم بدینسان

دویدم بس که بر خار مگیلان مرا با تازیانه زجر دون کشت

سیه باشد از آنم بازو و پشت

چنین با رأس باش گفت و گو کرد

که جان خویش را قربان او کرد مرحوم خوشدل تهرانی

ریحان آرزو آن که در این مزار شریف آرمیده است

ام البكاء رقیه ی محنت کشیده است

این قبر کوچک است از آن طفل خردسال

کز دشمنان دون بسی رنج دیده است

اینجا ز تاب غم، دل زینب شده است آب

بس ناله ی یتیم برادر شنیده است

این جاز مرگ دختر مظلومه ی حسین

کلثوم زار جامه ی طاقت دریده است

اینجا ز داغ نوگل گلزار شاه دین

از چشم اهل بیت نبی خون چکیده است

این جاز پا فتاده و او را ربوده خواب

طفلی که روی خار مگیلان دویده است

اینجا است کز رقیه ی دلخسته مرغ روح

بر شاخسار روضه ی رضوان پریده است

یا رب، به جز رقیه کدامین یتیم را

تسکین، به دیدن

ص: 700

سر از تن بریده است

گر بنگری به دیده ی دل بر مزار او

ریحان آرزو گل حسرت دمیده است

نازم به آن که هستی خود داد و از خدای

روز ازل متاع شفاعت خریده است

در امر صبر، طاقت زینب عجیب نیست

حق، صبر را ز طاقت وی آفریده است

از جدّ و باب و مام و برادر غم بلا

ارث مسلمی است که بر او رسیده است

بر چیدنش محال بود تا ابد (صغیر)

شاه شهید، طرفه بساطی که چیده است مرحوم صغیر اصفهانی

آه مظلومی عمّه جان، امشب ز هجر باب افغان می کنم

من پریشانم جهانی را پریشان می کنم

گر چه من طفلم ولیکن طفل عاشق زاده ام

اقتدا بر باب خود، شاه شهیدان می کنم باب من جان داد و تن بر ذلت و خواری نداد

پیروی من از شه آزاد مردان می کنم

خشت بالین، خاک بستر، کنج ویرانم وطن

آن چه بایم خواست، در راه خدا آن می کنم با یزید دون بگوئید از من ویران نشین

خانه ی ظلم تو را، با ناله ویران می کنم

ای جنایت کار، من با روی سیلی خورده ام

این شب تاریک را، صبح درخشان می کنم ای ستمگر، ز آه مظلومی من بنما حذر

كاخ بيداد تورا، با خاك يكسان مي كنم

راس بایش را چو آوردند، بوسید و بگفت

میهمان من، فدای مقدمت جان می کنم هیچ می پرسی چرا شد صورت طفلت کبود؟

با تو بابا درد دل امشب فراوان می کنم

غم مخور (صالح) که آیم من به وقت مردنت

تلخی جان دادنت را

ص: 701

سهل و آسان می‌کنم مرحوم حاج احمد صالح

حدیث غربت ای پدر پروانه ی شمع رخت جان می‌کنم

من که در جمع پریشان مو پریشان می‌کنم

دامنم رحل است و رأس پاک تو قرآن بود

جزئی از سی جزء آن را بوسه باران می‌کنم

هم چو زهرا مادرم با اشک چشم و سوز دل

گوشه ی ویران سرا را بیت الاحزان می‌کنم

پاک کن گرد یتیمی از رخم با دست مهر

ورنه شور غم به پا در کنج ویران می‌کنم

صورتم از ضرب سیلی گشته نیلی ای پدر

آشکارا، بر تو من غمهای پنهان می‌کنم

ای گل باغ ولا شد پای من پر آبله

شکوه نزد تو من از خار مگیلان می‌کنم

در خراب آباد با سیل سر شکم روز و شب

کاخ ظلم خصم را با خاک یکسان می‌کنم

با سرشک دیده سازم شستشو زخم سرت

زخم پیشانی تو، با اشک درمان می‌کنم

میزبانم با متاع جان پذیرایی کند

میهمانا! جان فدایت از دل و جان می‌کنم

گر کنم عنوان حدیث غربتم را (آهیا)

تا قیامت عالمی را مات و حیران می‌کنم حاج علی آهی

گل باغ زهرا 3 نگر در نوا مرغ خاموش را

گرفت از طبق چون که سر پوش را

رقیبه چو رأس پدر بر گرفت

به سوز دل این نغمه از سر گرفت

کجا بودی ای عرش حق را توزین

خرابه شده منزلم یا حسین

شنیدم بسی طعنه از کودکان

چو در کنج ویرانه کردم مکان

یکی گفت، این کودک دل غمین

ندارد در این شهر، یار و معین

یکی گفت: طفلی دل افسرده است

یتیم است و بابای او مرده است

یکی زد مرا بر سرم سنگ کین

که آندم فتادم به روی زمین

ص: 702

ر آن کس ز تو گیرد از من خیر

بگویم بود باب من در سفر

کنون آمدی از سفر در برم

تو منت نهادی پدر بر سرم

پدر جان چه گویم ز رنج سفر

که زد بر دل و جانم از غم شرر

بمان نزد من ای به جسمم تو جان

روم تا که من در بر کودکان

بگویم به آنها من خونجگر

که بابای من آمده از سفر

بیایند و این جا تماشا کنند

تماشا گل باغ زهرا کنند که زخم زبان جان من سوخته

به ملک دلم آتش افروخته

از این قصّه (آهی) دگر دم مزین

که از غصه سوزد دل مرد وزن حاج علی آهی

مجنوب عشق!

یک بوسه زدم، بر رخ او، مست شدم

مجنوب رخس گشتم، و از دست شدم

من، او همه گشته بودم و، او همه من

در او همه نیست گشتم و، هست شدم

محمد فکور

همه می دانند که از بهر پدر

هست کانون محبت، دختر پدری را که خدا دختر داد

در محبت ز پسر بهتر داد پدری کورا، دختر نبود

در سپهر دلش اختر نبود نه همین چشم و چراغ پدرند

گل صد برگ به باغ پدرند يك جهان عاطفه و احساسند

هیچ جز مهر پدر نشناسند جایشان دامن و آغوش پدر

بعد آغوش پدر دوش پدر روشنی بخش سرای دل اوست

نقل هر مجلس و هر محفل اوست هر چه گوید همه شیرین باشد

هست شیرین و نمک می باشد با نگاهش ز پدر، دل ببرد

ناز او را پدر از جان بخرد

ا پدر می رود، از دنبالش

وقت برگشت، به استقبالش چشم او دوخته بر در گردد

تا پدر کی به برش برگردد تا صدایش ز پس در شنود

بی خود از خود، به سوی در، بدود بیشتر از همه گردد خوشحال

پیش تر، از همه در استقبال دختری هم پسر زهرا داشت

که به دامان و بر او جا داشت تا بر او طرح جفا ریخت فلک

تیغ بیداد بر آهیخت فلک پدرش کشته ی آزادی شد

بر رخس بسته در شادی شد باری، از کینه ی عمال یزید

کس چه داند که در این راه چه دید جا به ویرانه ی شامش دادند

روز او برده و شامش دادند روز و شب بود به فکر پدرش

بود رخسار پدر در نظرش اشک می ریخت چنان از غم باب

که دل سنگ، ز غم می شد آب همه ورد لب او بابا بود

ذکر روز و شب او بابا بود عمه اش گاه، تسلا می داد

وعده ی دیدن بابا می داد تا شبی یاد پدر تابش برد

گریه ها کرد و سپس خوابش برد ساعتی بود به خواب آن در ناب

گشت بیدار ولی بخت به خواب داده آن دیده که بر نرگس رشک

خالی از خواب شد و پر از اشک خود به هر سوی بیانداخت نگاه

نامیدانه کشید از دل، آه گشت در ویرانه و گم کرده نیافت

در بر عمه ی سادات شتافت کودک از عمه پدر می طلبید

مهر را، قرص قمر می طلبید چه کند عمه چه گوید به جواب؟

ریخت اختر

دل شب، بر مهتاب لاجرم ناله زبس، دختر زد
سر باب آمد و او را سر زد همچو آن هجر کشیده بلبل
که فتد دیده ی او بر رخ گل میزبان گرم پذیرایی شد
کنج ویرانه تماشایی شد گفت ای عمّه بیا در بر من
سایه افکنده هما بر سر من دیگرم رنج به پایان آمد
گنج خود گوشه ی ویران آمد آن که رفته به سفر باز آمد
رفته با پا و، به سر، باز آمد طوطی، آینه خود پیدا کرد
لب بی جان به سخن گویا کرد آمدی گوشه ی ویران چه عجب!
زده ای سر به یتیمان چه عجب! کنج ویرانه مزین کردی
چشم ما را همه روشن کردی سر زدی با سر خود طفلان را
پای تو کو؟ که ببوسم آن را دست تو کو؟ که بگیری به برم
یا کشی دست نوازش به سرم تو میندار که مهمان منی
بهتر از جانی و جانان منی امشب از روی تو مهمان خجلم
وز پذیرایی خود منفعلم گر که در خانه کسی مهمان برد
کی دگر خاطر او را آزرده ولی امشب تو، به ویرانه بساز
تا کنم با تو دمی راز و نیاز اشک چشم من اگر بگذارد
دردِ دلهام، شنیدن دارد می نشاندی تو مرا در دامن
حال، بنشین به روی دامن من در بر غمزده دختر بنشین
ماه من در بر اختر بنشین سایه ی خود چو گرفتی ز سرم
من همان طایر بی بال و پرم یاد آغوش تو برد از دل تاب

یدم آغوش تو، اما در خواب کی به پیشانی تو سنگ زده ست؟
کی ز خون بر رخ تورنگ زده ست؟ سر پر شور تو در نزد که بود
کی لب لعل تو را کرده کبود؟ تو که مهمان، بر بیگانه شدی
چه خطا رفت که بر ما نشدی رخ تو شرح دهد کنج تنور
بوده اسباب پذیرایی، جور دارم ای کرده به دل کاشانه
دل ویرانه تر، از ویرانه آن قدر ضعیف به پیکر دارم
که سرت را نتوان بر دارم جان طلب می کنی از من، جان کو
بر تو جانی که کنم قربان کو هدیه ی خویش به جانان جان کرد
جان فدای قدم مهمان کرد حاج علی انسانی

يك آينه و صد سنگ

اینجا، گل ناشکفته ئی پژمرده است
این آینه، صد سنگ ز طفلان خورده است
آرام کنید کودکان خود را
این طفل عزیز، تازه خوابش برده است
شب و ماهتاب آن شب ز عمه، طفل سراغ پدر گرفت
اختر، ز ماهتاب، خبر از قمر گرفت
هر روز ناامیدتر از روز پیش بود
هر شب بهانه بیشتر از پیشتر گرفت
چشمش ز خواب خالی و لبریز اشک بود
وز آب چشم او دل هستی شرر گرفت
تا روی زرد خویش کند سرخ، پیش خصم

یاری ز چشم خویش به خون جگر گرفت

هر گاه خواست آن سوی ویران رود ز ضعف

در بین ره، مدد ز یتیم دگر گرفت

سر را چو دید و با خبر از سرگذشت شد

ناچار، دست کوچک خود را

ص: 706

به سر گرفت

با دست بی رمق ز رخس خاک و خون زدود

و آن گاه بوسه زان لب خشکیده برگرفت

گفتا مرا فراق تو و شرم عمّه کشت

کاین مرغ پر شکسته از وبال و پر گرفت

بس حرف داشت لیک توان بیان نداشت

وز عمر کوتاهش سخن او اثر گرفت حاج علی انسانی

تعبیر خواب دختری بی قرار، خوابی دید

در دل شام، آفتابی دید

او که دل تنگ روی بابا بود

خسته از فتنه های دنیا بود

دید جایش به دامن پدر است

دست لطف پدر ورا به سر است

پدر آن نازنین، نوازش کرد

هدیه دادش هر آن چه خواهش کرد

شاد شد دخترک ز دیدن باب

گشت بیدار ناگهان از خواب

چشم بگشود و دید بابا نیست

آن چه را دیده، غیر رؤیا نیست

گفت: ای عمّه جان کجاست پدر؟

از چه دور از من و شماست پدر؟

عمّه گفتش که: ای فروغ بصر

غم مخور رفته است او به سفر

در دل طفل، غصه خانه گرفت

کرد دل تنگی و بهانه گرفت

گفت: این غم فسرده است مرا

از چه همره نبرده است مرا؟

آن قدر گریه کرد، تا ز سفر

پدر آمد به دیدنش با سر

زد به دفتر چنین رقم تقدیر

که شود خواب دخترک تعبیر

لیک این بارگشت رأس پدر

زینت افزای دامن دختر سر بابا به روی دامن داشت

حرفها با پدر ز دشمن داشت

گفت: با سر خوش آمدی بابا

پیش دختر خوش آمدی بابا

گشته رویت ز خون خضاب چرا؟

بسته خاکسترش نقاب چرا؟

تو که با اصغرت سفر کردی

با خود او

ص: 707

را چرا نیاوردی

شکوه ها دارم، از جفای عدو

کو علی اکبرت، کجاست عمو؟

هر چه بر روی لب مرا گله است

بیش از آن زیر پام، آبله است

بین ره، زجرها کشیدم من

بر سر خارها دویدم من

دخترت، خسته با دلی غمناک

یک شب از ناچه اوفتاد به خاک

گم شده، اشک ریخت، واهمه کرد

تا که پیداش شخص فاطمه کرد

راستی صورتش چه نیلی بود

به گمانم که جای سیلی بود

مگر او نیز ناله سر می کرد

پیش دشمن پدر پدر می کرد

دخترک از سرشک، در می سفت

با پدر دردهای خود می گفت

سجده ی شکر بر وصال پدر

کرد و بوسید از جمال پدر

چون که لب بر لب پدر بنهاد

طوطی وحی، از نوا افتاد

(ایزدی) از غم رقیه بگو

لعن بر عترت امیه بگو امیر ایزدی همدانی

خرابه ی شام شب و خورشید و آشیانه ی من

نور باران شده است خانه ی من

طبق نور شد در این دل شب

پاسخ گریه ی شبانه ی من

بوی بابا رسد مرا به مشام

ابتا مرحبا! سلام، سلام

مصحف روی دست من سر توست

هیفده آیه نقش منظر توست

زخم های سر بریده تو

شاهد زخم های پیکر توست

در رگ حنجر تو دیده شده

که سرت از قفا بریده شده

تو نبودی فراق آیم کرد

عمّه بیدار ماند و خوابم کرد

صوت قرآن تو دلم را برد

لب خشکیده ات کبابم کرد

ای علی بر لب تو بوسه زده!

چوب کی بر لب تو بوسہ زدہ؟

ص: 708

ا به رویت فتاد چشم ترم

پاره شد مثل حنجرت جگرم

خواستم پا نهی به دیده ی من

پس چرا با سر آمدی به برم

دامن دخت داغدیده ی تو

گشت جای سر بریده ی تو طفل قامت خمیده دیده کسی؟!

مثل من داغدیده، دیده کسی؟!

بر روی دست دختری کوچک

سر از تن بریده، دیده کسی؟!

من نگویم به من تبسم کن

با نگاهت کمی تکلم کن

ماه در خاک و خون کشیده ی من!

گل سرخ ز تیغ، چیده ی من!

کاش جای سر بریده ی تو

بود این جا سر بریده ی من

نیزه بر صورت تو چنگ زده

کی به پیشانی تو سنگ زده؟

هر کنجا از تو نام می بردم

از عدو تازیانه می خوردم

وعدہ ی ما خرابہ بود ولی

کاش در قتلگاہ می مردم

به خدا شامیان بدنند، بدنند

تو نبودی مرا زدند، زدند

کودک و حی کی حقیر شود؟

طفل آزاده چون اسیر شود؟

از تو می پرسم ای پدر! دیدی

دختر چارساله پیر شود؟

قامت خم گواه صبر من است

گوشه ی این خرابه قبر من است

حیف از این لب و دهن باشد

که بر او چوب بوسه زن باشد

دوست دارم که وقت جان دادن

صورتت روی قلب من باشد

اشک تو جاری از دو عین من است

بوسه ی من شهادتین من است

شامیان گریه ی مرا دیدند

همگی کف زدند و خندیدند

من گل نوشکفته ای بودم

همه با تازیانه ام

ص: 709

چیدند

تازیانه گریست بر بدنم

بدنم گشت رنگ پیره‌نم

همه عالم گریستند به من

هم چو (میثم) گریستند به من

دل تنگ عدو نسوخت ولی

سنگها هم گریستند به من

گریه باشد برای غربت من

که شود این خرابه تربت من

حاج غلامرضا سازگار (میثم)

باب الحوائج این جا مزار فاطمه ی کوچک خداست

ریحانه ای ز گلشن سر سبز ابتداست

یک کعبه ی ملائکه الله در زمین

یک سوره ی مبارکه ی نور در سماست

باب الحوائجی است که هم چون عمومی خویش

پیوسته خلق را به درش روی التجاست

در سن کودکی است علمدار شهر شام

هم چون عمومی خود که علمدار کربلاست

گنجی است در خرابه و ماهی است در زمین

نوری است بین ظلمت و طوری به قلب ماست

مجموعه ی فضائل زهرا به کودکی

منظومه ی اسارت و محبوبه ی خداست

خاک خرابه اش که بود تربت حسین

چون خاک کربلا به همه دردها دواست

قرآن کوچکی به روی دست اهل بیت

آیات وحی اش اثر کعب نیزه هاست

ذکر خدا تمام نفس های خسته اش

سر تا قدم شراره ی فریاد بی صداست

تنها نه جان و تن، پدر و مادرم فدایش

این نازدانه، دختر ناموس کبریاست

هم سنگر شهیده ی زهرا و زینب

آینه ی حسین و حسن، قلب مرتضاست

مانند تحت قبه ی مولایمان حسین

حاجات جن و انس در این آستان رواست

هر نازدانه را به سر دست، لاله ایست

اورا به روی دست، سر از بدن جداست

دانی چرا

ص: 710

چو فاطمه شب زیر خاک رفت

میراث این سه ساله غم دخت مصطفاست

این ماه پاره، پاره ی ماهی است از حسین

این سوره ی مبارك والشمس والضحی ست

حاجت از او بخواه که باب الحوائج است

مشکل بر او بیار که دستش گره گشاست

یاس کی بود آل نبی، پای تا به سر

آینه دار فاطمه از فرق تا به پاست

او یک فرشته و به رُخس جای دست دیو

یا یک ملک، که گوشه ی ویرانه اش سراسر است

می کرد زیر لب، دل شب از خود این سؤال:

بابا چه شد؟ برادر من کو؟ عمو کجاست؟

اطراف قبر کوچک این دختر حسین

سوز درون، اشک بصر بهترین دعاست

با آن که در خرابه غریبانه داد جان

ملک خدا به یاد غمش محفل عزاست

با اشک، روی سنگ مزارش نوشته اند

بر برگ یاس سوخته سیلی زدن خطاست حاج غلامرضا سازگار (میثم)

زیارتگاه حضرت رقیه خاتون 3 این جا محیط سوز و اشک و آه و ناله است

این جا زیارتگاه، زهرای سه ساله است

این جا دمشقی ها گلی پژمرده دارند

در زیر گِل، مهمان سیلی خورده دارند

این جا دل شب کودکی هجران کشیده

گل بوسه بگرفته ز رگهای بریده

این جا بهشت دسته گل‌های مدینه است

این جا عبادتگاه کلثوم و سکینه است

این جا زیارتگاه جبریل امین است

این جا عبادتگاه زین العابدین است

این جا ز چشم خود گلاب افشانده زینب

این جا نماز شب نشسته خوانده زینب

این جا به خاکش هر وجب دردی نهفته

این جا سه ساله دختری بی شام خفته

این جا قضا بر دختر هجران ورق زد

این جا

ص: 711

رقیته پرده يك سو از طبق زد

این جا دو عاشق بر وصال هم رسیدند

لبهای خشك یكدگر را می مکیدند

این جا همای فاطمه پر باز کرده

این جا کبوتر از قفس پرواز کرده

این جا شرار از دامن افلاك می ریخت

زینب بر اندام رقیته خاك می ریخت

ای دوستان، زهرای كوچك خفته اینجا

يك زینب کبرای كوچك خفته اینجا

در گوشه ي ویرانه باغ گل که دیده

در خوابگاه جغدها بلبل که دیده ای آل عصمت روی نیلی را بشوئید

با اشك زینب جای سیلی را بشوئید

خون جگر بر غیرت بلبل بریزید

از پاره ي دل بر مزارش گل بریزید

ای مانده بر دلهایتان بغض ترانه

کی دیده بلبل را به زیر تازیانه

فریاد و درد و اشك تنهایی است این جا

وصل دو دلدادۀ تماشایی است اینجا

بلبل به خاك افتاده و گل در کنارش

یار این چنین باید رسد بر وصل یارش

تا حشر از این غم دل (میثم) بسوزد

تنها نه میثم عالم و آدم بسوزد حاج غلامرضا سازگار (میثم)

شب زیارتی رسید یار من از راه، راه باز کنید

ستاره ها همه بر ماه من نماز کنید

حوائج همه در منظر دو دیده ی اوست

به سوی او همه دست دعا دراز کنید

کشید ناز قدمهای میهمان مرا

به آفتاب و به ماه و ستاره ناز کنید

خرابه را همه با زلف خویش فرش کنید

مرا که چهره به خاک است سرفراز کنید

بر آن سرم که گلم را به سینه چسبانم

ز دستهای من امشب طناب باز کنید

شب زیارتی است و خرابه گشته حرم

سلام بر حرم خسرو حجاز کنید

گل خزان شده همراه باغبانش رفت

ص: 712

سوز سینه به یادش ترانه ساز کنید

الا تمامی اطفال بی پدر امشب

ز دور با حرم این سه ساله راز کنید

ز سوز سینه بخوانید (نخل میثم) را

هماره ناله به آهنگ جانگداز کنید

حاج غلامرضا سازگار (میثم)

گیسوی خون گرفته شعله ی آه، دسته گل، اشک شده گلاب من

تا به خرابه سر زند ماه به خون خضاب من

ستاره های سوخته نگه به ماه دوخته

صبح، زره نیامده سر زده آفتاب من

الا نگار نازنین مگر تو گفتی آمین!

که زود مستجاب شد دعای مستجاب من

سحر به خواب می زدم دو چشم باز خویش را

فدای لحظه ای شوم که آمدی به خواب من

مرا ببخش ای پدر که وقت رفتن سفر

شراره زد به قلب تو صدای آب آب من

سؤال کردم از همه کجاست ماه فاطمه

نداد هیچ کس مگر به کعب نی جواب من

گرد و غبار کربلا گشته به رخ نقاب تو

گیسوی خون گرفته شد مقنعه ی حجاب من

من به گلوی خشک تو اشک فشانم از بصر

يا كه تو گريه مي كني بر جگر كباب من
جسم نحيف من در اين خرابه دفن مي شود
جان شده عازم سفر، همره رأس باب من
(ميشم) خسته دل بخوان گشته ز نظم تو عيان
ناله و سوز سينه و گريه ي بي حساب من
حاج غلامرضا سازگار (ميشم)

مصيبت حضرت رقيه 3 من پاك سلاله ي حسينم

زهراي سه ساله ي حسينم
گنجي به دل خرابه ي شام
در شام شدم سفير اسلام
من زينب ديگر حسينم
من سوره ي كوثر حسينم
روح شرف و قيام دارم
يك كرب و بلا پيام دارم
نور شهداست هاله

ي من

شمشير خداست ناله ي من

احياگر عشق و شور و حالم

قرآن حسين خَطّ و خالم

عشق آمده سرفراز از من

عباس کشيده ناز از من

گردونه ي صبر پای بستم

گل بوسه ي حور روی دستم

از وادی کربلا خروجم

تا شام بلا چهل عروجم

ماه رخ من که بی قرينه است

خورشيد گرفته ي مدینه است

هر چند که دختر حسينم

آينه ي مادر حسينم

بگذاشته بر تنم نشانه

کعب نی و سنگ و تازیانه

صد کوه بلا به دوش بُردم

خم گشتم و سرفراز مردم عالم همه کربلای من بود

زينب سپر بلای من بود

من ياس کبود باغ نورم

در خاك خرابه نخل طورم

نفرین هماره باد بر شام

و الله مرا زدند در شام

کردند ز غم کباب ما را

بستند به يك طناب ما را

با آن که عزیز بوترابم

بردند به مجلس شرابم

آن شب که پدر به خوابم آمد

خورشید سحر به خوابم آمد

لب تشنه به خواب، آب دیدم

گم گشته ي خود به خواب دیدم

جان کرده، چه کس نثار حق؟ من

خورشید که دیده در طبق؟ من

من حنجر پاره پاره دیدم

در دامن خود ستاره دیدم

از دیده بسی گوهر گرفتم

چون روح ورا به بر گرفتم

با گریه عقیق سرخ سفتم

حرف دل خود به دوست گفتم

کی حسن تو آیت خدایی

کار تو همیشه دلربایی

بگذار سرت به بر بگیرم

يك بوسه بگيرم و بميرم

يك بوسه گرفت و داد هستش

افتاد سر پدر ز دستش

بر چرخ، بلند اين ندا شد

بلبل به کنار گل فدا شد

يك بوسه

ص: 714

گرفت و گفت بدرود

این رمز کمال و عاشقی بود حاج غلامرضا سازگار (میثم)

رباعی

ای داغ غمت، لاله به باغ دل ما

نام تورقیه جان، چراغ دل ما

دل سوختگان غم خود را، دریاب

بگذار تو مرهمی به داغ دل ما

سید رضا مؤید

کبود اندام من آن شمع سراپا آتشم کز ناله خاموشم

سرشکم سرخ و اندامم کبود و خود سیه پوشم

همیشه طفل کوچک جا در آغوش پدر دارد

من ویران نشین باشد سر بابا در آغوشم

لبان تشنه ات را بوسه دادم سوخت لبهایم

از این پس غیر اشک چشم خود آبی نمی نوشم

در آن روزی که زیورهای ما را خصم غارت کرد

نمی گویم چه شد آن قدر گویم پاره شد گوشم

ز زهرا مادر خود یاد دارم راز داری را

از آن رو صورت خود را ز چشم عمه می پوشم

اگر گاهی رها می شد ز حبس سینه فریادم

به ضرب تازیانه قاتلت می کرد خاموشم

فراق باب و سنگ اهل شام و خنده ی دشمن

من آخر کودکم این بار سنگینی است بر دوشم
سپر می کرد عمّه خویش را بر حفظ جان من
نگردد مهربانی های او هرگز فراموشم
دو چشم نیم بازت می کند با هستیم بازی
هم از تن می ستاند جان هم از سر می برد هوشم
بود دور از کرامت گر نگیرم دست (میثم) را
غلام خویش را گر چه گنهکار است نفروشم غلامرضا سازگار (میثم)

فیض دیدار امشب کسی پناه من خسته بال نیست

در شام همنشین دلم جز ملال نیست

بابا به پیشم آمد و در مقدمش مرا

جز غنچه های اشک غم و اشتعال نیست

در تنگنای حنجره ها ناله بشکنید

وقت وصال فرصت قال و مقال نیست

اکنون که فیض دیدن بابا میسر

است

دیگر برای ناله و شیون مجال نیست

بنهاده ام سر از سر حسرت به زانویش

دردا که جز حکایت خواب و خیال نیست

بابا ز پیش دختر غمدیده ات مرو

بی صحبت جلیل تو ما را جلال نیست

بر پیکرم شکفته گل از زخم نیزه ها

جز شعر زخم پیش توأم عرض حال نیست

(پژمان) به مهر آل علی دل نهاده ای

جز این دری به گلشن سبز کمال نیست پژمان دیری

اسیر سلسله مرا که دانه اشک است، دانه لازم نیست

به ناله انس گرفتم ترانه لازم نیست

ز اشک دیده به خاک خرابه بنوشتم

به طفل خانه به دوش آشیانه لازم نیست

نشان آبله و سنگ و کعب نی کافیت

دگر به لاله ی رویم نشانه لازم نیست

به سنگ قبر من بی گناه بنویسید

اسیر سلسله را تازیانه لازم نیست

عدو بهانه گرفت و زدم، به او گفتم:

بزن مرا که یتیمم، بهانه لازم نیست

مرا ز ملک جهان گوشه ی خرابه بس است

به بلبلی که اسیر است لانه لازم نیست
محبتت خجلم کرده عمه دست بدار
برای زلف به خون شسته شانه لازم نیست
به کودکی که چراغ شبش سر پدر است
دگر چراغ به بزم شبانه لازم نیست
وجود سوزد از این شعله تا ابد (میثم)
سرودن غم آن نازدانه لازم نیست غلامرضا سازگار میثم

زبان ناول به گوچه های غریبی مرا پناهی نیست

جداز شانه ی دیوار تکیه گاهی نیست
در این سکوت و سیاهی به غیر زخم تنم
نشان ضربه ی شلاق را گواهی نیست
برای ما که مسیحا نفس تر از سحریم
به سینه جز دم اندوه و دودآهی نیست
به جرم عصمت و پاکی چنین گرفتاریم
و گرنه در صف ما حرفی از گناهی نیست

عزیز

ص: 716

کرده ي دامان پاک طاها را

قسم به عشق که در مذهب اشتباهی نیست

به پاسداری گلها در این کویر ستم

به غیر سرزنش خارها گیاهی نیست

بریده اند مگر بازوان غیرت را

که در حمایت ما دست دادخواهی نیست

در این دیار که بر نیزه می رود خورشید

به شام غمزدگان صحبت از پگاهی نیست

زبان تاول پاهای من خبر دارد

که تا زیارت خورشید عشق راهی نیست عبدالعلی صادقی

کلبه ي احزان ای کاش اشک دیده ي من بستم نبود

می سوختم چو شمعی و خاکسترم نبود

بود اول مصیبت من غصه ي فراق

دردا که داغ هجر، غم آخرم نبود

ای ماه من، به کلبه احزان خوش آمدی

بی روی تو فروغ به چشم ترم نبود

خون جگر به خوان پذیرایی من است

شرمنده ام که سفره ي رنگین ترم نبود

ای روشن از جمال تو صبح امید من

در کودکی یتیم شدن باورم نبود

منزل به منزل آمدم اما هزار حیف

در راه شام سایه ی تو بر سرم نبود
شد خورد استخوان من از تازیانه چون
تاب تحمل این همه در پیکرم نبود
ناز مرا به ضربت سیلی کشید خصم
بابا گمان نبر، که نوازشگرم نبود
تا زنده ام، به جان تو مدیون زینیم
جز او کسی به فکر من و خواهرم نبود
افتادم آن شبی که ز ناچه به روی خاک
از ترس مرده بودم اگر مادرم نبود
جز دیدن جمال امام زمان (شفق)

در روزگار، آرزوی دیگرم نبود سید محمد جواد غفور زاده - شفق

غم عشق

الا ای سرنی در نینوایت
سرت نازم، به سر دارم هوایت
گلاب گریه ام در ساغر

ص: 717

چشم

گرفته رنگ و بوی کربلایت

جدایی بین ما افتاد و هرگز

نیفتادم چو اشک از چشمهایت

در ایام جدایی در همه حال

به دادم می رسد دست دعایت

بلاگردان عالم! رو مگردان

از این عاشق ترین درد آشنایت

به دامن ریختم یک بوستان گل

ز اشک دیده دارم رو نمایت

بیا بنشین و بنشان آتش دل

دلم چون غنچه تنگ است از برایت

« عزیزم کاسه ی چشمم سرایت »

« میون هر دو چشمم جای پایت »

« از آن ترسم که غافل پا نهی باز »

« نشیند خـ _____ ار مژگانـ م به پایت »

من ای گل! نکهت از بوی تو دارم

شمیم از گلشن روی تو دارم

اگر آهوی دلها شد اسیرم

کمند از تاب گیسوی تو دارم

حضور قلب بر سجّاده ی نور

ز محراب دو ابروی تو دارم

من از بین تمام دیدنی ها

هوای دیدن روی تو دارم

به خوابم آمدی ای بخت بیدار

که دیدم سر به زانوی تو دارم

گل آتش کجا بودی که حیرت

من از خاکستر موی تو دارم

بیابان گردم و چون مرغ یا حق

تمام شب هیاهوی تو دارم

« به سر، شوق سر کوی تـو دارم»

« به دل مهـر مه روی تـو دارم»

« بت من، کعبه ی من، قبله ی من»

« تویی هر سو، نظر سوی تو دارم»

تو که از هر دو عالم دل ربودی

کجا بودی که پیش ما نبودی

تو در جمع شهیدان خدایی

یگانه شاهد بزم شهودی

به سودای وصال زنده ماندیم

به امید سلامی و درودی

ببوسم روی ماهت را که امشب

ز پشت ابر غیبت رخ نمودی

توبا

ص: 718

يك جلوه و با يك تبسم

در جنت به روی ما گشودی

مپرس از نوگل پژمرده ي خود

چرا نیلوفری رنگ و کبودی

به شکر دیدن صبح جمالت

بخوانم در دل شب ها سرودی

« اگر دردم یکی بودی چه بـودی»

« اگر غم اندکی بودی چه بـودی»

« به بالینـم طیبـی یا حبیبـی»

« از این دو، گر یکی بودی چه بودی»

تو بودی چشم بیدار محبت

که عالم شد خریدار محبت

به سودای تماشای تو افتاد

به باغ گل سر و کار محبت

به امید بهار جلوه ي تو

پرستو شد پرستار محبت

محبت تا ابد خون گریه می کرد

نمی شد گر غمت یار محبت

سرت نازم که از شوق شهادت

کشیده دوش تو بار محبت

چه حالی داشتند آنان که دیدند

سرت را بر سر دار محبت

از آن روزی که در قربانگه عشق

مرا بردی به دیدار محبت

« دلی دارم خریدار محبت »

« کز و گرم است بازار محبت »

« لباسی یافتم بر قامت دل »

« ز پود محنت و تار محبت »

به جز روی تو رویایی ندارم

به جز نام تو نجوایی ندارم

به جز گلگشت بستان خیالت

سر سیر و تماشایی ندارم

بسوز ای شمع و ما را هم بسوزان

که من از شعله پروایی ندارم

بیابان گردم و اندوهم این است

که پای راه پیمایی ندارم

مرا اعجاز عشقت روح بخشید

به غیر از تو مسیحایی ندارم

يك امشب تا سحر مهمان ما باش

که من امید فردایی ندارم

« به سر غیر از تو سودایی ندارم »

« به دل جـ ز تو تمنّایی ندارم »

«خـ دا داند که در

ص: 719

بازار عشقت»

« به جز جان هیچ کالایی ندارم»

تورا از جوهر جان آفریدند

مرا از جان جانان آفریدند

تورا از نکهت ریحانه ی عشق

مرا از عطر ریحان آفریدند

تورا دامن عصمت پرورش داد

مرا از مهر خوبان آفریدند

تورا هم چون شقایق داغ بر دل

مرا سر در گریبان آفریدند

تورا ای شاهد گل های پرپر

ز گلبرگ شهیدان آفریدند

مرا در آسمان ابری چشم

به جای گریه، توفان آفریدند

ز هر چیزی که رنگ عاشقی داشت

مرا در خلقت از آن آفریدند

« مرا نه سر، نه سامان آف____ریدند»

« پریشانم، پریش____ان آف____ریدند»

« پریشان خاطران رفتند در خاك»

« مرا از خ____اك ایش____ان آفریدند»

محبت، خون دل در ساغوم کرد

جدایی، خاک غربت بر سرم کرد

به دستاویز غم گلچین ایام

گلاب از من گرفت و پرپر کرد

گل آتش نگفتی با که گویم

که سوز هجر تو خاکسترم کرد؟

من از هجران نمی نالم که در عشق

جدایی هر نفس عاشق ترم کرد

چه خون هایی که با اشک یتیمی

فراق تو به چشم خواهرم کرد

چه شب هایی که از من دلنوازی

نگاه مهربان مادرم کرد

نمی گویم که باران محبت

چها با چشمه ی چشم ترم کرد

« غم عشقت بیاب—ون پرورم کرد»

« هوای بخت، بی ب—ال و پرم کرد»

« به موگفتی صبوری کن صبوری»

« صبوری طرفه خاکی بر سرم کرد» سید محمد جواد غفور زاده (شفق)

شرح ماجرا شد خدمت شاهانه عادت ما

عشق حسین سر سعادت ما

وصف جمال او عبادت ما

بنگر به اخلاص و ارادت ما

ما می خریم از جان و دل بلا را

ص: 720

**

او در بهشت آرزو گل ماست
او مایه ی صبر و توکل ماست
بر روی دریای گنه پل ماست
بر دامنش دست توکل ماست
آری به شه حاجت بود گدا را

من بلبلم اما نفس ندارم
میل پریدن از قفس ندارم
چشم کرم از هیچ کس ندارم
جز کربلا دیگر هوس ندارم
یا رب اجابت کن تو این دعا را

آینه ی قلبم جلا گرفته
الهام از قالو بلی گرفته
دستی به زنجیر ولا گرفته
تنهاره شام بلا گرفته
تا حل کند با گریه عقده ها را

اینجا بهشت و روضه التّعیّم است
اینجا همان صراط مستقیم است

جبرئیل بر این آستان مقیم است

اینجا مزار دختری یتیم است

این جا تجلی ها بود خدا را

آبادی دلها از این خراب است

اینجا دعای خلق مستجاب است

آهسته اینجا دختری به خواب است

لب تشنه ای در جستجوی آب است

آتش زده یکباره قلب ما را

من کیستم دیوانه ی رقیه

او شمع و من پروانه ی رقیه

کنج دلم شد خانه ی رقیه

لبریز شد پیمانۀ ی رقیه

صبری که گویم شرح ماجرا را

گفت عمّه جان امشب در اضطرابم

چون شعله ی آتش به پیچ و تابم

چشم انتظار وصل روی بام

آمد پدر در خواب خوش به خوابم

دیدم جمال شمس و الصّحی را

عمّه چرا بایم ز در نیامد

از کربلا دیگر خبر نیامد

رفت از کفم صبر و ظفر نیامد

بایم چرا از این سفر نیامد

مُردم ز هجر روی او خدا را

شب آمد و از آسمان شفق رفت

باطل به

ص: 721

جلوه گاه اهل حق رفت

از زانوی زینب دگر رمق رفت

رقیّه خاتون جانب طبق رفت

شد سرّ مخفی ناگه آشکارا

آهسته سر را بوسه داد و برداشت

گاهی نظر به عمّه، گه به سر داشت

گویا ز سرنوشت خود خیر داشت

آن دل شکسته ناله اش اثر داشت

تنها نه در دل بلکه سنگ خارا

گفت ای پدر جان عاشق گلم من

شیرین زبان مانند بلبلم من

بی طاقت و صبر و تحمّل من

چون عرش رحمان در تزلزل من

مظهر تویی جلال کبریا را

بابا سر ما گر چه روی خشت است

این بازی تقدیر و سرنوشت است

ما را تولای تو در سرشت است

با وصل تو ویرانه هم بهشت است

ای گلشن روی تو جنت آرا

روشن شد از نور تو محفل ما

مهر تو شد سرشته با گل ما

خوش آمدی بابا به منزل ما

اما شکسته از غمت دل ما

مشکن دل اولاد مصطفی را

من دل به عشق و جلوه ی تو بستم

در کودکی رفتی پدر ز دستم

من دختر سه ساله ی تو هستم

کز هجر تو کمان شدم شکستم

وصلت مگر بخشد به من شفا را

یا رب به يك نگاه این سه ساله

یا رب به روی ماه این سه ساله

یا رب به رنج راه این سه ساله

یا رب به اشک و آه این سه ساله

بگشا به روی ما تو کربلا را

یا رب (شفق) در مانده و حقیر است

عبد ذليل و خاضع و فقير است

مسكين و مستكين و مستجير است

عمریست در دام هوس اسیر

ص: 722

است

آزاد کن این بنده ی هوی را

*** سید محمد جواد غفور زاده (شفق)

گوهر ویرانه کیست این دختر که جان ها را به خود پروانه کرده

کیست این دلبر که عشقش شیعه را دیوانه کرده

کیست این گوهر که مسکن در دل ویرانه کرده

ناز او دارد خریدن نام او بس دلفریب است

آن که می گویند زهرای سه ساله این غریب است

کیست این دختر که رنج و محنت و هجران کشیده

کیست این عاشق که طوفان در ره جانان کشیده

جذبه ی حسنش مرا بر شام، از ایران کشیده

بارگاهش خار چشم زُمره ی سفیانیان است

سیزده قرن است قبرش قبله ی ایرانیان است

کیست این دختر که اهل دل صفا می خواهد از او

هر مریضی می رسد از ره شفا می خواهد از او

این دل مسکین برات کربلا می خواهد از او

در هوای کربلا داغ بلا بر جان خریده

عاشقان کربلا، او قبر بابا را ندیده

کیست این بی آشیان کاندل دل ما خانه دارد

آشنایی بین نظر با مردم بیگانه دارد

او سفیر زینب است اینجا سفارتخانه دارد

بی رضایش زائر زینب شدن معنا ندارد

گر نبوسی قبر او پاسپورت تو ویزا ندارد

کیست این دختر که نور هر دو چشمان پدر بود

اندین ویرانه دائم چشم گریانش به در بود

میوه ی قلب حسین از قتل بابا بی خبر بود

تا شبی صبرش سر آمد قاصد غم از در آمد

او پدر می خواست اما در طبق خونین سر آمد

گفت بابا جان که رگهای گلویت را بریده

یوسف زهرا چه کس

ص: 723

پیراهنت از تن دریده

دخترت امشب تو را بر قیمت جانش خریده

حمدلله یار خود را از کف دشمن گرفتم

تو نداری دست بابا، من تو را در بر گرفتم

ای شه وارسته بابا، دل به جانان بسته بابا

بویمت آهسته بابا، بوسمت پیوسته بابا

جان فدای چشم مستت، خسته بابا خسته بابا

ای پناه دردمندان چاره و درمان مایی

یاد مشتاقان نمودی امشب میهمان مایی کلامی زنجانی

خرابه ی شام

سرم سودای جانان دارد امشب

دل آوای هجران دارد امشب

بسوز ای دل که زینب در خرابه

غم شام غریبان دارد امشب

رقیّه گشته ممنوع الملاقات

که در ویرانه مهمان دارد امشب

پذیرائی ببین از میهمانش

به سفره میزبان، جان دارد امشب

در این مجلس سر شاه شهیدان

به لبها ذکر قرآن دارد امشب

بیا زهرا که زهرا ی سه ساله

گل سرخی به دامان دارد امشب

لب این طفل با لبهای بابا

حدیث بوسه باران دارد امشب

زهر زخمی که می بوسید می گفت

به دردم یار درمان دارد امشب

خدایت باد حافظ عمه جانم

گل، آهنگ گلستان دارد امشب

ببند این چشم های منتظر را

که دل رنج فراوان دارد امشب

فدا خواهم نمود این جان به جانان

رقیه عهد و پیمان دارد امشب

چه شب هایی که بی بابا سحر شد

دلدم درد دو چندان دارد امشب

من این دامان نخواهم داد از دست

اگر چه سر نگهبان دارد امشب

عمویم کو که از چشم نگهبان

سر سردار پنهان دارد امشب

گدایی کن گدایی کن (کلامی)

رقیه خوان احسان دارد امشب کلامی زنجانی

قبله ی عظیم ای بارگاه کوچک تو قبله ای عظیم

وی روضه ی

ص: 724

مبارك تورو صفة نعيم

باشد حریم اقدس تو قبله گاه دل

تا خفته چون تو جان جهانی در آن حریم

هم دختر امامی و هم خواهر امام

هم خود کریمه هستی و هم دختر کریم

قدرت همین بس است که خوانند اهل دل

حق را به آبروی تو ای رحمت نعيم

يك دختر سه ساله و این مرتبت دگر

گیتی بود ز زادن هم چون توئی عقیم

ای نور چشم زاده ي زهرا رقیه جان

هر چند کودکی تو، بود ماتمت عظیم

دریای صبر را تو فروزنده گوهری

زان دشمنت به رشته کشید، ای دُرّ یتیم!

آن شب که جای، گوشه ي ویرانه ساختی

روشنگرت سرشک بود و آه دل ندیم

تا قلب اطهرت ز فراق پدر گداخت

از مرگ جانگداز تو دلها بود دونیم

شد منهدم بنای ستمکاری یزید

از آه آتشین تو ای دختر یتیم

آباد شد خرابه ي شام از جلال تو

اما خراب گشت ز بُن کاخ آن لئیم

خواهم که بر مزار تو گردم شبی دخیل

خواهم که در جوار تو باشم شبی مقیم

بی مهر هشت و چهار (مؤید) مجو بهشت

چون می رسی به جنت از این راه مستقیم سید رضا مؤید

ماه منیر شام ای اختر مدینه و ماه منیر شام

بر آفتاب روی تو هر روز و شب سلام

هم خود کریمه هستی و هم زاده ی کریم

هم خواهر امامی و هم دختر امام

چشم امید ماست به سویت تمام عمر

روی نیاز ماست به کویت علی الدوام

در رشته ی اسارت اگر

ص: 725

جان سپرده ای

سر رشته ی امور به دستت بود مدام

ای رفته پا به پای اسیران دشت خون

تا دیر و تا خرابه و زندان و بزم عام

هم محمل مجاهده ی دختر علی

هم سنگر مبارزه ی چارمین امام

پیدا بود که واقعه ی دشت کربلا

با جان نثاری تو به ویرانه شد تمام

تفسیر خون سرخ حسینی به مرگ تست

ای یادگار خون خدا در دیار شام

مهرت چراغ محفل ارباب معرفت

قبرت برای اهل نظر مرکز پیام

دلها به سوی تست پس از سالها هنوز

ای گنبدت منادی پیروزی قیام

ما را بر آستان تو روی ادب همه

ما را به پیشگاه تو عرض دعا تمام

با دست های کوچکت از ما بگیر دست

در صحنه های عالم و در عرصه ی قیام سید رضا مؤید

نخله ی طور! پدر من، پسر فاطمه، مهمان منست

عمّه، مهمان نه، که جان من و جانان منست

کنج ویرانه ی شام و، سر خونین پدر

آسمان در عجب از این سر و سامان منست

از بهشت آمده آقای جوانان بهشت

یوسف فاطمه، در کلبه ی احزان منست

اوست موسای من و غمکده ام، وادی طور

آتش نخله ی طور، از دل سوزان منست

یاد باد، آن که شب و روز مرا می بوسید

این که امشب سر او، زینت دامان منست

گر لبش سوخته از تشنگی و، سوز جگر

به خدا سوخته تر، از لب او جان منست

می زخم بر لب او بوسه، که الفت ز قدیم

بین این لعل لب و دیده ی گریان منست

بر دل و

ص: 726

جان (مؤید) شرری زد، غم من

که پس از دیر زمان، باز، غزل خوان منست

سیّد رضا مؤید

رباعي

خورشید به خون طپیده را دیدم من

آن عاشق سر بریده را دیدم من

با زخمه ي زخم بی شمارش می گفت

در دامن شب سپیده را دیدم من

جواد نعیمی

غمکده ي شام می روم از سر کوی تو و خون می گریم

با دل غمزده از سوز درون می گریم

همه اشیاء نگرانند به گرییدن من

تو هم از خاک ببین عمّه که چون می گریم

کاروان عازم راه است و من خسته هنوز

بر سر قبر تو افتاده و خون می گریم

آدمم با تو درین غمکده ي شام ولی

می روم بی تو و از بخت نگون می گریم

عمّه جان من که به هر رنج و غمی کردم صبر

دیگر از هجر تو بی صبر و سکون می گریم

هم چو مرغ سحر از داغ غمت می نالم

هم چو ابر از ستم چرخ زبون می گریم

آن چه در سینه ز غم عقده به هم پیوستم
چون مجال آمده در دست کنون می‌گیریم
دیگر از گریه رقیه، نکند کس منعم
فارغ از سرزنش دشمن دون می‌گیریم
خود به دست خودم ای دختر ناکام حسین
کردمت دفن و از این درد فزون می‌گیریم
هر زمان سوگ رقیه ز (مؤید) شنوم
سخت می‌نالم و ز اندوه برون می‌گیریم سید رضا مؤید

یتیمانه ای عمّه بیا تا که غریبانه بگرییم

دور از وطن و خانه، به ویرانه بگرییم
پژمرده گل روی تو از تابش خورشید
در سایه نشینیم و به جانانه بگرییم
لبریز شد ای عمّه اگر کاسه ی صبرم
بر حال تو و این دل دیوانه بگرییم
نومید ز دیدار پدر گشته دل من
بنشین به کنارم که یتیمانه بگرییم

گردیم

چو پروانه به گرد سر معشوق

چون شمع درین گوشه ی غمخانه بگرییم

این عقده مرا می کشد ای عمّه که باید

پیش نظر مردم بیگانه بگرییم حبیب چایچیان (حسان)

ستاره ی شام تو راست بستر خواب از تراب ای گل من

بخواب نور دو چشمم، بخواب ای گل من

گذشت نیمه شب ای مه نخفته ای تو هنوز

به شام تار منی ماهتاب ای گل من

رُخت لطیف تر از غنچه ی گل سرخ است

ز اشک داغ تو گردد گلاب ای گل من

چنین به چهره مران سیل اشک چشمانت

که گشت خانه ی صبرم خراب ای گل من

مزن به آتش غم، جان خود سمندروار

که سوخت زینب از این التهاب ای گل من

بر آب می دهی از اشک ملک هستی را

مریز بر رخت از دیده آب ای گل من

اسیر خسته دل عشق، ای ستاره ی شام

چه جای نوحه بود وقت خواب ای گل من

تو نور چشم حسینی و دخت شاه نجف

چنین منه سر خود بر تراب ای گل من

سرت به دامن من نه که قصّه ها گویم

ز سرگذشت گل و قحط آب ای گل من

کُشد چو شمع تو را این سرشک بی پایان

مکن امید مرا نقش آب ای گل من

نخفتی آن قدر ای مه، دمید صبح وصال

به طشت زر بنگر آفتاب ای گل من

کنون که از سفر آمد پدر غنیمت دان

ببوس از رخ دلجوی باب ای گل من

نشسته خاک ره از آن، به چهره ی پدرت

که آمده ز پی ات با شتاب ای گل من به شیوه ای که پدر را ندا همی کردی

به پای خیز و کن او را خطاب ای گل من

ص: 728

بوسه ای که گرفتی ز لعل خونیش

به راه عشق شدی کامیاب ای گل من

مکن سکوت که دیوانه می کنی ما را

نمی دهی ز چه آخر جواب ای گل من

بسوخت سینه ی زینب ز داغ این حسرت

که کودکی و غمت بی حساب ای گل من حیب چایچیان (حسان)

پیام رسان کوچک پدر جان عاقبت من هم سرت را دیدم و رفتم

ز احوال تو من هم عاقبت پرسیدم و رفتم

خدا داند پیام خون سرخت را رساندم من

به قدر خویشتن من هم پدر کوشیدم و رفتم

نمی گویم چه کردم با سرت اما دم رفتن

تورا از جان و دل بوسیدم و بوئیدم و رفتم

تورا در خواب خود دیدم که با من گفتگو کردی

خوشا بر من که با رؤیای تو خوابیدم و رفتم

من اینجا کنج ویرانه چو گنجی خفته ام اما

خدا را شکر دیدم عاقبت خورشیدم و رفتم

مرا گل زخم های نیلی است و پای خون آلود

ولی از صورتت هم غنچه هایی چیدم و رفتم

پدر جان باغبانی کرده بر گل های تو زینب

که رفتن از این رو عمّه را بوسیدم و رفتم منصور رضایی آدریانی

آیینه و طوطی بیا عمّه که امشب، خرابه شده گلشن

پدر آمد و برگو، که چشم همه روشن

کنم جان به فدایش برای رو نمایش

واویلا واویلا واویلا واویلا

بگو عمه که دیشب، پدر پیش که بودست

چرا سرش شکسته، چرا لبش کبودست

کنم جان به فدایش برای رو نمایش

واویلا واویلا واویلا واویلا

اگر به پا نخیزم، مگو ادب ندارم

که بهر عذر خواهی، رمق به لب ندارم

کنم جان به فدایش برای رو نمایش

واویلا واویلا واویلا واویلا

ز بسکه پیش دشمن، سپر به کودکان شد

بیا

ص: 729

و عمّه را بین، که این سپر کمان شد

کنم جان به فدایش برای رو نمایش

واویلا واویلا واویلا واویلا

تویی آینه ی من، منم مرغ سخنگو

ولی طوطی سبزت، شده رنگ پرستو

کنم جان به فدایش برای رو نمایش

واویلا واویلا واویلا واویلا حاج علی انسانی

نوحه حضرت رقیه 3 شد دیدنی گوشه ی ویرانه ام ** عمّه بین آمده جانانه ام

او شمع و من مانند پروانه ام

شب فراق من سر آمد مهمانم امشب با سر آمد

ای باغبان، نیلوفر تو هستم ** بابا بین من دختر تو هستم

اما شبیه مادر تو هستم

شب فراق من سر آمد مهمانم امشب با سر آمد

بابا بین در پرده ی عفافم ** به گوشه ی ویران در اعتکافم

کعبه ی من دور تو در طوافم

شب فراق من سر آمد مهمانم امشب با سر آمد

از عطر گیسوی تو مست مستم ** ای میهمان کنار تو نشستم

من زائر سر بریده هستم

شب فراق من سر آمد مهمانم امشب با سر آمد

دیده ام از غم تو خون فشان است ** بگو چرا لب ت چو ارغوان است

گمان کنم که جای خیزران است

شب فراق من سر آمد مهمانم امشب با سر آمد

***** سید محسن حسینی

نوحه حضرت رقیه 3 تو باغبانی من، نیلوفرت هستم

من دخترت هستم، من دخترت هستم

ای بهتر از جان من - هستی تو مهمان من - بنشین بدامان من

بابا حسین جانم، بابا حسین جانم

من شاهد چشم، از خون ترت هستم

من دخترت هستم، من دخترت هستم

ای شام من را سحر - رویت چو قرص قمر - با خود تو من را ببر

بابا

ص: 730

حسین جانم، بابا حسین جانم

تو دلریا هستی، من دل به تو بستم

من دخترت هستم، من دخترت هستم

ای شام من را سحر - رویت چو قرص قمر - با خود تو من را ببر

بابا حسین جانم، بابا حسین جانم

امشب من از عطر، گیسوی تو مستم

من دخترت هستم، من دخترت هستم

ای ماه خاکستری - ناز مرا می خری - امشب مرا می بری

بابا حسین جانم، بابا حسین جانم

سر بسته می گویم، چشمم شده دستم

من دخترت هستم، من دخترت هستم

قربان چشم ترت - گو پاسخ دخترت - از چه شکسته سرت

بابا حسین جانم، بابا حسین جانم

باور ندارم من، پیش تو بنشستم

من دخترت هستم، من دخترت هستم

چشمت بود چون شفق - دیگر ندارم رمق - آیم به سوی طبق

بابا حسین جانم، بابا حسین جانم

سید محسن حسینی

نوحه حضرت رقیه 3 ای سفر کرده که صد قافله دل همیره تو اسِت

این همه زخم چرا بر روی هم چون مه تو است

ابتا یا ابتا

دست پیش آورم و جامه به تن چاک کنم

تا که اشک از رخ نورانی تو پاک کنم

ابتا یا ابتا

شعله بیدادگران بر پر پروانه زدند

همه با سنگ جفا موی مرا شانه زدند

ابتا یا ابتا

خنده و شادی و دشنام و کف و هلله بود

ده تن از عترت تو بسته به یک سلسله بود

ابتا یا ابتا

شامیان یکسره بر گریه ی ما خندیدند

پای آوازه ی قرآن سرت رقصیدند

ابتا یا ابتا

گلشن وحی خزان گشته، گل یاس کجاست؟

ساقی تشنه لبان حضرت عباس کجاست؟

بتا یا ابنا

خاك ویرانه کجا و شجر طور کجا

شب تاریک کجا و طبق نور کجا

ابتا یا ابنا حاج غلامرضا سازگار

حضرت رقیه 3 رقیه دخت مهد عالمینم ** سه ساله ام دردانه ی حسینم

ز دوری پدر به شور و شینم

رفته بابا سفر زد به جانم شرر

رویم چو زهرا شده نیلی از ستم و ضربت سیلی

پدر دلم از تو نماید گله ** بسکه دویدم عقب قافله

پای من از ره شده پر آبله

پیکرم لاله گون پای من غرق خون

سر تورا به بر بگیرم آن قدر زخم بوسه بمیرم

پدر بین دختر دردانه ام ** خوش آمدی به کنج ویرانه ام

تو شمعی و من به تو پروانه ام

کنج ویران ما آمدی از وفا

عمّه خرابه شده گلشن آمد پدر چشم تو روشن سید موحّد

حضرت رقیه 3 سه ساله دلبند حسین زهرا

در کنج ویرانه نشسته تنها

بابا کجایی وای از جدایی

بابای مظلومم بابا حسین جان

این قلب کوچکم گیرد بهانه

گشته نیلی تنم با تازیانه

بنما نگاهم من بی پناهم

بابای مظلومم بابا حسین جان

بابا خوش آمدی کنج ویرانم

قربان مقدمت تازه مهمانم

قربان رویت مستم ز بویت

بابای مظلومم بابا حسین جان

رفتی از پیش من ای نور دیده

بگو چه ظالمی سرت بریده

بنما نگاهم من بی پناهم

بابای مظلومم بابا حسین جان

موحد

حضرت رقیه 3 در کنج ویران طفلی محزون نشسته

از هجر روی بابا قلبش شکسته

با چشم گریان گوید پدر جان

رفتی کجا ای بابا داد از جدایی

بین که رخسار من از ضرب سیلی

مانند روی زهرا گردیده نیلی

دخت سه ساله در آه و ناله

رفتی کجا ای بابا داد از جدایی

بیا تماشا کنیم کن بابا حسین جان

پر آبله

ص: 732

پایم از خار مگیلان

به روی دامان مرا تو بشان

رفتی کجا ای بابا داد از جدایی

بالای نی خوش بودی در ذکر قرآن

غافل کجا بودی تو از حال طفلان

از آن بیابان تا شام ویران

رفتی کجا ای بابا داد از جدایی

خون گشته از جسم من بابا روانه

از بس کتک زد دشمن با تازیانه

باب کبارم بی تاب و زارم

رفتی کجا ای بابا داد از جدایی موحد

خرابه ی شام یار سفر کرده ی من از سفر آمده

خرابه را زینت کنم که پدر آمده

خوش آمدی ای پدر! مرا به همره ببر

تو کعبه ای و من نماز آورم سوی تو

با اشک خود شویم غبار از گل روی تو

خوش آمدی ای پدر! مرا به همره ببر

جان پدر کبودی صورتم را ببین

شیه مادرت شدم، قامت را ببین

خوش آمدی ای پدر! مرا به همره ببر

قدم قدم به زخم دل، نمکم می زدند

پدر پدر مي گفتم و کتکم مي زدند
خوش آمدي اي پدر! مرا به همره ببر
نفس دورن سينه ام، شده تاب و تبم
من بوسه گيرم از گلو، تو ز لعل لبم
خوش آمدي اي پدر! مرا به همره ببر
چرا عذار لاله گون، بر من آورده اي
محاسن غرقه به خون، بر من آورده اي
خوش آمدي اي پدر! مرا به همره ببر غلامرضا سازگار (ميثم)

16- شهادت حضرت رقيه عليها السلام

مشخصات کتاب

نویسنده: الهام موگویی

ناشر: مجله حوزه

مقدمه

عمه، بابايم کجاست؟ اسارت دشوار و یتيمي دردي عميق است. يك سه ساله، چگونه مي تواند تمام رنج تشنگي و

زخم تازیانه اسارت و از آن بدتر، درد یتيمي را به جان بخرد، آن هم قلب

ص: 733

تپیدن را از ضربان قلب پدر آموخته و شبی را بی نوازش او به صبح نرسانده است. اما... اما او رقیه

حسین است و بزرگی را هم از او به ارث برده است. رقیه پس از عاشورا، پدر را از عمه سراغ

می گیرد و لحظه ای آرام ندارد، با نگاه های کنجکاوش از هر سو - تمام عشقش - پدرش را

می جوید و سکوت عمه، سؤال او را بی جواب می گذارد و او باز هم می پرسد: «عمه، بابایم

کجاست؟...» لحظه های بی قرار این جا خرابه های شام، منزل گاه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است. رقیه با اسیران دیگر وارد خرابه

می شوند، اما دیگر تاب دوری ندارد. پریشان در جست و جوی پدر است. امشب رقیه، فقط پدر

و نوازش های پدر را می خواهد. امشب رقیه علیها السلام است و عمه، امشب رقیه علیه السلام است و سر بابا،

امشب ملائک آسمان از غم دختر حسین علیه السلام در جوش و خروشدند، امشب شب وداع رقیه علیها السلام و

زینب علیها السلام است. او در آغوش عمه، بوی پدر را به یاد می آورد و دستان پر مهر او را احساس

می کرد. گل نازدانه پدر رقیه... رقیه نجیب! ای مهتاب شب های الفت حسین! ای مظلوم ترین فریاد خسته! گل نازدانه پدر

و انیس رنج های عمه! رقیه... رقیه کوچک! ای یادگار تازیانه های نینوا و سیل سیلی کربلا! دست های کوچکت

هنوز بوی نوازش های پدر را می داد، و نگاه های معصوم و چشمان خسته ات، نور امید را به قلب

عمه می تاباند. رقیه...

رقیه صبور! بمان، که بی تو گلشن خزان دیده اهل بیت، دیگر بوی بهار را استشمام

نخواهد کرد، تو نوگل بهشتی و فرشته زمینی، پس بمان که کمر خمیده عمه، مصیبتی دیگر را تاب

نخواهد آورد. غربت خرابه‌ها رب امشب چه شبی است. در و دیوار فرو ریخته این خرابه غزل کدامین خداحافظی را

می سرایند؟ زینب، این بانوی نور و نافله های نیمه شب، دستی به آسمان دارد و دستی بر سر رقیه؛

بخواب عزیز برادرم! باز هم رقیه علیها السلام و گریه های شبانه، باز هم بهانه بابا و بی قراری هایش، و این بار شامیان چه

خوب پاسخ بی قراری رقیه علیها السلام را می دهند و سر حسین علیه السلام را نزد او می آورند. آن شب، هیچ کس توان جدا کردن رقیه علیها السلام را از سر بابا نداشت.

تو با سر بابا چه گفتی؟

چشم های پدر، کدامین سرود رفتن را برای خواند که مانند فرشته ای کوچک، از گوشه خرابه تا

عرش اعلا- پر کشیدی و غربت خرابه را برای عمه به جای نهادی. متاب ای ماه، متاب! امشب، غم گین ترین ماه، آسمان دنیا را تماشا می کند. آسمان! چه دل گیری امشب، گویی غم

مصیبتی به گستردگی زمین، قلبت را می فشرد. امشب فرشته های سیاه پوش، بال در بال هم، فوج

فوج به زمین می آیند و ترانه غم می سرایند. در و دیوار خرابه، از اندوه زینب علیها السلام، بر سر و سفیر

می کوبند. امشب چشمه های آسمان، از گریه خونین زینب علیها السلام، خون می بارد و چهره زمین از

وسعت اندوه، تاریک است. متاب امشب ای ماه، متاب! هیچ می دانی، امشب گیسوان پریشان

قیه، به خواب کدامین نوازش رفته است؟ متاب که دردهای آشکار بسیار است. متاب که

زخم های بی شمار بسیار است. متاب که دل پر شرار زینب علیها السلام به شراره جدایی نازنینی دیگر، در

سوز و گداز است. متاب که امشب خرابه شام، از داغ سه ساله گل حسین، تیره ترین خرابه

دنیاست. متاب ای ماه، متاب آرام نازنین عمه آرام نازنین عمه! آرام، مبادا شامیان صدای گریه و بی تابي دختر حسین را بشنوند. این خرابه کجا

و آغوش گرم و نوازش های مهربان بابا کجا؟ این سر بریده بابا و این دختر کوچک حسین. هر چه

می خواهد دل تنگت، بگو. بابا، امشب به مهمانی دل بی قرارت آمده، بگو از سیلی خوردن ها و

تازیانه ها و آتش خیمه های عصر عاشورا. بگو از درد غربت و محنت غریبی، بگو از

صورت های نیلی و اسیری و بیابان های بی رحمی. بگو از بی شرمی یزیدیان و کوفیان سست

پیمان و استقبال شامیان، آرام، نازنین عمه! آرام. اکنون تو، به مهمانی بابا می روی. سفر به

سلامت! اندوه هجرت امشب به وعده گاه نخستین باز می گردی. آن جا پدر و ملائک، به اشتیاق، در انتظار تو هستند.

امشب آسمان گرفته و تاریک است و باد خزان غبار مرگ می پاشد. گریه امان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

را بریده است و عشق از غم این هجران، و اندوه هجرت تو گل تازه شکفته و معطری که در قلب

بهار می پژمرد، زار می نالد، آرام و قرار زینب علیها السلام، رفته است. سرانجام آن لحظه فرا رسید و

رقیه علیها السلام کوچک زینب (س)

از خاک

ص: 736

تا افلاك پر كشيده. تورا چه بنامتورا چه بنامم، كه ناب تر از شبنم هاي صبح گاه بر گلبرگ تاريخ نشسته اي. تورا چه بسرايم كه

آوازه برکت و کرامت، موج وار، همه دل ها را به تلاطم در آورده است. تورا چه بنامم كه بیش از

سر بهار در آغوش بابا، طعم زندگي را نچشيدي و مانند او، غريبانه از غربت اين غريستان خاكي

بار سفر بستي. پس سلام بر تو، روزي كه به عالم خاكي گام نهادي و روزي كه به افلاك پر كشيدي. ميلاد نوگل امام حسين عليه السلام امام

حسن مجتبي عليه السلام، به برادرش امام حسين عليه السلام وصيت نمود كه با ام اسحاق كه همسرش بود

وصلت كند. امام حسين عليه السلام به سفارش برادر عمل كرد و ثمره آن ازدواج، دختر نازدانه اي به نام

رقيه شد. با تولد حضرت رقيه عليها السلام در سال 57 قمري، مدينه نور ديگري گرفت و خانه كوچك

امام، گرمای تازه اي يافت. ديري نپاييد كه ام اسحاق جان به جان آفرين تسليم كرد و رقيه كوچك

از نعمت مادر محروم شد. امام حسين عليه السلام او را در آغوش پر مهر خویش، بزرگ كرد و پيوسته به

خواهرش زينب عليها السلام سفارش مي فرمود كه براي رقيه عليها السلام مادر باشد و به او محبت كند. بي مادري حضرت رقيه

عليها السلام، پرستاري هاي حضرت زينب عليها السلام و سفارش هاي حضرت امام

حسين عليه السلام باعث شده بود، پيوندي عميق، بين حضرت زينب عليها السلام و حضرت رقيه عليها السلام پديد آيد. رقيه در كربلا از

لحظه ورود كاروان به كربلا، رقيه لحظه اي از پدر

جدا نمی شد، شریکِ غم ها و مصیبت های او بود

و با دیگر یاران امام از درد تشنگی می سوخت. یکی از افراد سپاه یزید می گوید: من در میان دو صف لشکر ایستاده بودم، دیدم کودکی از حرم امام حسین علیه السلام بیرون آمد، دوان

دوان خود را به امام رسانید، دامن آن حضرت را گرفت و گفت: ای پدر، به من نگاه کن! من

تشنه ام. این تقاضای جان سوز آن دختر تشنه کام و شیرین زبان، چون نمکی بر زخم های دل

امام بود و او را منقلب کرد، بی اختیار اشک از چشمان اباعبدالله علیه السلام جاری گردید و با چشمی

اشک بار فرمود: «دخترم، رقیه! خداوند تو را سیراب کند؛ زیرا او وکیل و پناه گاه من است.»

پس دست کودک را گرفت و او را به خیمه آورد و او را به خواهرانش سپرد و به میدان

برگشت. رقیه و سجاده پدرگاه سجاده امام حسین علیه السلام، با دست های کوچک حضرت رقیه علیها السلام باز می شد و او به انتظار پدر

می نشست تا می آمد و در آن سجاده به نماز می ایستاد و رقیه علیها السلام از آن رکوع و سجود امام لذت

می برد. در کربلا نیز رقیه علیها السلام، هر بار هنگام نماز، سجاده امام را می گشود. ظهر عاشورا به عادت

همیشگی منتظر بابا بود، ولی پس از مدتی، شمر وارد خیمه شد و رقیه علیها السلام را کنار سجاده پدر دید

که سراغ او را می گرفت، آن ملعون نیز جواب این سؤال را با سیلی محکمی که به صورت کوچک

او نواخت، پاسخ

ص: 738

گفت. رقيه در راه شامكاروان كربلا، از كوفه راهي شام شد، همان كارواني كه اهل بيت پيامبر بودند و به اسيري از كربلا

آورده شده بودند، در بين راه كه سختي و مشكلات بر رقيه كوچك فشار آورده بود، شروع به

گريه و ناله كرد. يكي از دشمنان چون آن فرياد و ضجه را شنيد، به رقيه عليهاالسلام گفت: اي كنيز، ساكت

باش؛ زيرا اين با گريه تو ناراحت مي شوم. آن حضرت بيشتر اشك ريخت، بار ديگر آن نامرد

گفت: اي دختر خارجي، ساكت باش. حرف هاي زجر دهنده آن مرد، قلب رقيه عليهاالسلام را شكست،

رو به سر پدر فرمود: اي پدر! تورا از روي ستم و دشمني كشتند و نام خارجي را هم بر تو

گذاردند، پس از اين جمله ها، آن دشمن خدا، غضب كرد و با عصبانيت رقيه را از روي شتر بر

زمين انداخت. رقيه در خرابه شامبعد از ورود اهل بيت امام حسين عليه السلام به شام، آنان را در خرابه اي نزديك كاخ سبز يزيدي جاي دادند.

روزها آفتاب و شب ها، سرما به شدت آنان را اذيت مي كرد. علاوه بر آن، نگاه مردم شام كه به

تماشاي خرابه نشينان مي آمدند، داغي جان سوز بود. روزي حضرت رقيه عليهاالسلام، به جمع شاميان كه

در حال برگشتن به خانه هاي خود بودند، اشاره كرد و ناله اي دردناك از دل برآورد و به عمه اش

گفت: اي عمه، اينان كجا مي روند؟ آن حضرت فرمود: اي نور چشمم اينان ره سپار خانه و كاشانه

خود هستند. رقيه گفت: عمه جان مگر ما خانه نداريم، وزينب

عليها السلام فرمود: نه، ما در اين جا غريبه

هستيم و خانه اي نداريم، خانه ما در مدينه است. با شنيدن اين سخن، صدای ناله و گريه رقيه بلند شد. رقيه و خواب پدرسختي هاي اسارت، رقيه عليها السلام را به شدت مي رنجاند و او يك سره بهانه بابا را مي گرفت، شبی در

خرابه شام و در خواب، پدر را دید، چون از خواب برخاست و چشم گشود، خود را در خرابه

یافت و از پدر نشانی ندید. از عمه سراغ پدر را گرفت و زینب عليها السلام بسیار گریه کرد و رقيه عليها السلام نیز با

عمه گریست. آن شب باز صدای عزاداري زنان اهل بیت بلند شد؛ مجلسي که نوحه سرایش

رقيه عليها السلام بود. از سر و صدای اهل بیت، یزید از خواب بیدار شد و پرسید چه خبر است؟ به او خبر

دادند که کودکی سراغ پدرش را گرفته است. یزید دستوري داد، سر پدرش را براي او ببرند. این دستور یزید نشان از رذالت و شقاوت طینت او بود و برگي دیگر از دفتر مظلومیت هاي

بي شمار اهل بیت را گشود. پرواز به سوي پدر وقتي به دستور یزید، سر پدر را براي رقيه عليها السلام آوردند، رقيه سر را در بغل گرفت و عقده هاي دل

را باز کرد و هر چه مي خواست با سر بابا گفت. آن شب رقيه عليها السلام، گم شده خود را یافته بود، اما

بي نوازش و آغوش گرم. پس لب هایش را بر لب هاي بابا گذاشت و آن قدر گریست تا جان به جان

آفرین تسلیم کرد. پشت خمیده زینب عليها السلام شکست، رو به سر برادر فرمود: آغوش

را باز گرداندم. دیگر کسی ناله های شبانه رقیه علیها السلام را در فراق پدر نشنید. وداع زینب علیها السلام با رقیه علیها السلام وقتی کاروان اسیران کربلا، به مدینه بر می گشت، غمی جان کاه وجود زینب علیها السلام را می آزد؛

چگونه از خرابه و شام دل بکند؟ نوگلی از بوستان حسین علیه السلام در این خرابه آرمیده، شام بوی رقیه علیها السلام را می دهد، رقیه ای که یادگار برادر بود و نازدانه پدر و در دست زینب علیها السلام امانت.

زینب علیها السلام بی رقیه چگونه به کربلا و مدینه وارد شود؟ غم سراسر شام را گرفته و گریه ها، باز هم

سکوت شهر را در هم شکسته است. راز دل با پدر هنگامی که در خرابه شام، سر پدر را نزد رقیه علیها السلام آوردند، آن دختر کوچک بسیار گریست و

سخنانی بر زبان آورد که شیون اهل بیت علیه السلام را بلند کرد و آتش بر دل زینب علیها السلام نشانید: پدر جان! کدام سنگ دلی سرت را برید و محاسن تو را به خون پاکت خضاب کرد؟ پدر جان! چه کسی مرا در کودکی یتیم کرد؟ پس از مادر از غم فراق او به دامان تو پناه می آوردم و

محبت او را در چشم های تو سراغ می گرفتم، اکنون پس از تو به دامان که پناه برم؟ پدر جان! پس از تو چه کسی نگهبان دختر کوچکت خواهد بود، تا این نهال نو پا به بار بنشیند؟ پدر جان! پس از تو چه کسی غم خوار چشم های گریان من خواهد بود؟ پدر جان! در کربلا، مرا تازیانه زدند، خیمه ها را سوزاندند، طناب بر گردن ما انداختند و

بي حجاز سوار كردند و ما را اسيران از كوفه به شام آوردند. شام، حرم يادگار حسين عليه السلام رقيه كوچك و يادگار حسين عليه السلام، پس از رحلت در خرابه شام، همان جا مدفون گرديد، كم كم

مقبره اي به روي قبر بي چراغ او ساخته شد و بارگاهي براي عاشقان شد. حرمش، ميعادگاه

عاشقان دل سوخته اباعبدالله است. بوي حسين، از هر گوشه اش روح و جان را مي نوازد.

نيازمندان، دست حاجت به سويش دراز مي كنند و خسته دلان بار سنگين دل را در كنار او

مي گشايند. زيارت حرم و بارگاهش آرزوي هر دل داده اي است. شهادت حضرت رقيه در سروده شاعران

سوختم ز آتش هجر تو پدر تب كردم

روز خود را به چه روزي بنگر شب كردم

تازيانه چو عدو بر سر و رويم مي زد

نااميد از همه كس روي به زينب عليها السلام كردم

*** اشك یتیم

اي عمه بيا تا كه غريبانه بگريم

رو از وطن و خانه، به ويرانه بگريم

پژمرد گل روي تو از تابش خورشيد

در سايه نشينيم و به جانانه بگريم

لبريز شراي عمه دگر كاسه صبرم

بر حال تو و اين دل ويرانه بگريم

نوميد ز ديدار پدر گشته دل من

بنشين به كنارم، پریشانه بگريم

گرديم چو پروانه به گرد سر معشوق

چون شمع در این گوشه کاشانه بگرییم

این عقده مرا می کشد ای عمه

17- غم نامه حضرت رقیه علیها السلام

مشخصات کتاب

نویسنده: حاج شیخ علی ربانی خلخالی

ناشر: پایگاه آوینی

غم نامه خانم حضرت رقیه (سلام الله علیها)

در بعضی روایات آمده است: حضرت

ص: 742

سکینه علیها السلام در روز عاشورا به خواهر سه ساله ای (که به احتمال قوی همان رقیه علیه السلام باشد) گفت : بیا دامن پدر را بگیریم و نگذاریم برود کشته بشود(سلام الله علیها).

امام حسین علیه السلام با شنیدن این سخن بسیار اشک ریخت و آنگاه رقیه علیها السلام صدا زد : بابا! مانعت نمی شوم . صبر کن تا ترا ببینم (سلام الله علیها) امام حسین علیه السلام او را در آغوش گرفت و لبهای خشکیده اش را بوسید. در این هنگام آن نازدانه ندا در داد که :

العطش العطش ، فان الظما قدا احرقنی بابا بسیار تشنه ام ، شدت تشنگی جگرم را آتش زده است . امام حسین علیه السلام به او فرمود : کنار خیمه بنشین تا برای تو آب بیاورم آنگاه امام حسین علیه السلام برخاست تا به سوی میدان برود، باز هم رقیه دامن پدر را گرفت و با گریه گفت : یا ابه این تمضی عنا؟

بابا جان کجا می روی ؟ چرا از ما بریده ای ؟ امام علیه السلام يك بار دیگر او را در آغوش گرفت و آرام کرد و سپس با دلی پر خون از او جدا شد . (وقایع عاشورا سید محمد تقی مقدم ص 455 و حضرت رقیه علیه السلام تالیف شیخ علی فلسفی ص 550)

آخرین دیدار امام حسین علیه السلام با حضرت رقیه علیه السلام

وداع امام حسین علیه السلام در روز عاشورا با اهل بیت علیهم السلام صحنه ای بسیار جانسوز بود، ولی آخرین صحنه دلخراش و جگر سوز، وداع ایشان با دختری سه ساله بود که ذیلا می خوانید:

هلال بن نافع ، که از سربازان

ص: 743

دشمن بود، می گوید: من پیشاپیش صف ایستاده بودم . دیدم امام حسین علیه السلام ، پس از وداع با اهل بیت خود، به سوی میدان می آید در این هنگام ناگاه چشمم به دخترکی افتاد که از خیمه بیرون آمد و با گامهای لرزان ، دوان دوان به دنبال امام حسین علیه السلام شتافت و خود را به آن حضرت رسانید. آنگاه دامن آن حضرت را گرفت و صدا زد:

یا ابا ! انظر الی فانی عطشان .

بابا جان ، به من بنگر، من تشنه ام

شنیدن این سخن کوتاه ولی جگر سوز از زبان کودکی تشنه کام ، مثل آن بود که بر زخمهای دل داغدار امام حسین علیه السلام نمک پاشیده باشند. سخن او آنچنان امام حسین علیه السلام را منقلب ساخت که بی اختیار اشک از دیدگانش جاری شد. با چشمی اشکبار به آن دختر فرمود:

الله یسقیك فانه وکیلی . دخترم ، می دانم تشنه هستی خدا ترا سیراب می کند، زیرا او وکیل و پناهگاه من است .

هلال می گوید: پرسیدم این دخترک که بود و چه نسبتی با امام حسین علیه السلام داشت ؟

به من پاسخ دادند: او رقیه علیها السلام دختر سه ساله امام حسین علیه السلام است . (سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیها السلام ص 22 به نقل از الوقایع و الحوادث محمد باقر ملبوبی ج 3 ص 192)

به یاد لب تشنه پدر آب نخورد!

عصر عاشورا که دشمنان برای غارت به خیمه ها ریختند، در درون خیمه ها مجموعاً 23 کودک از اهل بیت علیه السلام را یافتند. به عمر سعد گزارش دادند که این 23 کودک ، بر اثر شدت تشنگی در خطر مرگ

ص: 744

هستند. عمر سعد اجازه داد به آنها آب بدهند. وقتی که نوبت به حضرت رقیه علیه السلام رسید آن حضرت ظرف آب را گرفت و دوان دوان به سوی قتلگاه حرکت کرد.

یکی از سپاهیان دشمن پرسید: کجا می روی؟ حضرت رقیه علیه السلام فرمود: (سلام الله علیها) بابایم تشنه بود. می خواهم او را پیدا کنم و برایش آب ببرم (سلام الله علیها)

او گفت: آب را خودت بخور. پدرت را با لب تشنه شهید کردند!

حضرت رقیه علیها السلام در حالی که گریه می کرد، فرمود: پس من هم آب نمی آشامم

نیز در کتاب مفاتیح الغیب ابن جوزی آمده است که، صالح بن عبدالله می گوید: موقعی که خیمه ها را آتش زدند و اهل بیت علیهم السلام رو به فرار نهادند، دختری کوچک به نظرم آمد که گوشه جامه اش آتش گرفته، سراسیمه می گریست و به اطراف می دوید و اشک می ریخت. مرا به حالت او رحم آمد. به نزد او تاختم تا آتش جامه اش را فرو نشانم. همین که صدای سم اسب مرا شنید اضطرابش بیشتر شد. گفتم: ای دختر، قصد آزارت ندارم. بناچار با ترس ایستاد. از اسب پیاده شدم و آتش جامه اش را خاموش نمودم و او را دلداری دادم. یکمرتبه فرمود: ای مرد، لبهائیم از شدت عطش کبود شده، یک جرعه آب به من بده. از شنیدن این کلام رقتی تمام به من دست داده ظرفی پر از آب به او دادم. آب را گرفت و آهی کشید و آهسته رو

به راه نهاد. پرسیدم: عزم کجا داری؟ فرمود: خواهر کوچکتری دارم که از من تشنه تر است. گفتم مترس، زمان منع آب گذشت، شما بنوشید گفت: ای مرد سوالی دارم، بابایم حسین علیه السلام تشنه بود، آیا آبش دادند یا نه! گفتم: ای دختر نه والله، تا دم آخر می فرمود: (استقونی شربه من الماء) می فرمود: يك شربت آب به من بدهید، ولی کسی او را آبش نداد بلکه جوابش را هم ندادند.

وقتی که آن دختر این سخن را از من شنید، آب را نیاشامید، بعضی از بزرگان می گویند اسم او حضرت رقیه خاتون علیه السلام بوده است . (حضرت رقیه علیها السلام شیخ علی فلسفی ص 13)

کناره سجاده ، چشم به راه پدر بود

از کتاب سرور المومنین نقل شده است : حضرت رقیه علیه السلام هر بار هنگام نماز، سجاده پدر را پهن می کرد، و آن حضرت بر روی آن نماز می خواند. ظهر عاشورا نیز، طبق عادت ، سجاده پدر را پهن کرد و به انتظار نشست . ولی پس از مدتی ، ناگهان دید شمر وارد خیمه شد.

رقیه علیه السلام به او گفت : آیا پدرم را ندیدی؟ شمر بعد از آنکه آن کودک را در کنار سجاده ، چشم به راه پدر دید، به غلام خود گفت : این دختر را بزن . غلام به این دستور عمل نکرد. شمر خود پیش آمد و چنان سیلی به صورت آن نازدانه زد که عرش خداوند به لرزه در آمد.

محدث خبیر، مرحوم حاج شیخ عباس قمی ((قدس سره))

از کامل بهائی (ج 2 ص 179) نقل می کند که : زنان خاندان نبوت در حالت اسیری حال مردانی را که در کربلا شهید شده بودند بر پسران و دختران ایشان پوشیده می داشتند و هر کودکی را وعده می دادند که پدر تو به فلان سفر رفته است باز می آید، تا ایشان را به خانه یزید آوردند. دخترکی بود چهار ساله ، شبی از خواب بیدار شد و گفت : پدر من حسین علیه السلام کجاست ؟ این ساعت او را به خواب دیدم . سخت پریشان بود. زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و فغان از ایشان برخاست . یزید خفته بود، از خواب بیدار شد و از ماجرا سوال کرد. خبر بردند که ماجرا چنین است . آن لعین در حال گفت : بروند سر پدر را بیاورند و در کنار او نهند. پس آن سر مقدس را بیاوردند و در کنار آن دختر چهار ساله نهادند. پرسید این چیست ؟ گفتند: سر پدر توست . آن دختر بترسید و فریاد بر آورد و رنجور شد و در آن چند روز جان به حق تسلیم کرد.

سپس محدث قمی (ره) می فرماید: بعضی این خبر را به وجه ابط نقل کرده اند و مضمونش را یکی از اعظام رحمه الله به نظم در آورده و من در این مقام به همان اشعار اکتفا می کنم . (منتهی الامال ، محدث قمی ، ج 1 ص 317، چاپ علمیه اسلامیة) قال رحمه الله :

یکی نوغنچه ای از باغ زهرا

بجست از خواب نوشین بلبل آسا

به افغان از

ص: 747

مژه خوناب می ریخت

نه خونابه ، که خون ناب می ریخت

بگفت : ای عمه بابایم کجارت ؟

بد این دم دربرم ، دیگر چرارت ؟

مرا بگرفته بود این دم در آغوش

همی مالید دستم بر سر و گوش

بناگه گشت غایب از بر من

بین سوز دل و چشم تر من

حجازی بانوان دل شکسته

به گرداگرد آن کودک نشسته

خرابه جایشان با آن ستمها

بهانه ی طفلشان سربار غمها

ز آه و ناله و از بانگ و افغان

یزید از خواب بر پا شد، هراسان

بگفتا کاین فغان و ناله از کیست

خروش و گریه و فریاد از چیست ؟

بگفتش از ندیمان کای ستمگر

بود این ناله از آل پیمبر

یکی کودک ز شاه سر بریده

در این ساعت پدر خواب دیده

کنون خواهد پدر از عمه خویش

و زین خواهش جگرها را کند ریش

چو این بشنید آن مردود یزدان

بگفتا چاره کار است آسان

سر بایش برید این دم به سویش

چو ببیند سر بر آید آرزویش

همان طشت و همان سر، قوم گمراه

بیاورند نزد لشگر آه

یکی سر پوش بد بر روی آن سر

نقاب آسا به روی مهر انور

به پیش روی کودک ، سر نهادند

ز نو بر دل ، غم دیگر نهادند

به ناموس خدا آن کودک زار

بگفت : ای عمه دل ریش افگار

چه باشد زیر این مندیل ، مستور

که جز بابا ندارم هیچ منظور

بگفتش دختر سلطان والا

که آن کس را که خواهی ، هست اینجا

چو این بشنید خود برداشت سر پوش

چون جان بگرفت

آن سر را در آغوش

بگفت : ای سرور و سالار اسلام

ز قتلت مر مراروز است چون شام

پدر، بعد از تو محنتها کشیدم

بیابانها و صحراها دویدم

همی گفتند مان در کوفه و شام

که اینان خار جند از دین اسلام

مرا بعد از تو ای شاه یگانه

پرستاری نبد جز تازیانه

ز کعب نیزه و از ضرب سیلی

تم چون آسمان گشته است نیلی

بدان سر، جمله آن جور و ستمها

بیابان گردی و درد و المها

بیان کرد و بگفت : ای شاه محشر

تو بر گو کی بریدت سر ز پیکر

مرا در خردسالی در بدر کرد

اسیر و دستگیر و بی پدر کرد

همی گفت و سر شاهش در آغوش

به ناگه گشت از گفتار خاموش

پرید از این جهان و در جنان شد

در آغوش بتولش آشیان شد

خدیبو بانوان دریافت آن حال

که پر زد ز آشیان آن بی پر و بال

به بالینش نشست آن غم رسیده

به گرد او زنان داغدیده

فغان برداشتندی از دل تنگ

به آه و ناله گشتندی هماهنگ

از این غم شد به آل الله اطهار

دویاره کربلا از نو نمودار

بعضی گفته اند و شاید اتفاق افتاده باشد که در شب دفن آن دختر مظلومه اهل بیت اطهار علیه السلام، جناب ام کلثوم علیه السلام را دیدند که قرار و آرام ندارد و با ناله و ندبه به دور خرابه می گردد و هر چه تسلی می دهند آرام نمی یابد. از علت این بیقراری پرسیدند، گفت : شب گذشته این مظلومه در سینه من بود، چون بیدار

ص: 749

شدم دیدم که به شدت گریه می کند و آرام نمی گیرد، از سببش پرسیدم، گفت: عمه جان، آیا در این شهر مانند من کسی یتیم و اسیر و دربدر می باشد؟ عمه جان، مگر اینها ما را مسلمان نمی دانند، به چه جهت آب و نان را از ما مضایقه می نمایند و طعام به ما یتیمان نمی دهند؟ این مصیبت مرا به گریه آورده و طاقت خوابیدن ندارم.

پیچ ای قلم قصه شهر شام

که شد صبح عالم ز غصه چو شام

تو شیخا نمودی قیامت پدید

به مردم عیان گشته یوم الوعید

ز فرط بکا بر حسین شهید

چو یعقوب شد چشم خلقی سفید (مصباح الحرمین ص 371)

من طاقت شنیدن ندارم

در کتاب «مبکی العیون» آمده است که: در شب شام غریبان حضرت زینب (سلام الله علیها) در زیر خیمه نیم سوخته، اندکی به خواب فرو رفت. ناگاه در عالم خواب حضرت زینب (سلام الله علیها) مادر خود حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) را دید. او به مادر خویش عرض کرد: «مادر جان! آیا از حال ما خبر داری؟!»

حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) فرمودند: «من طاقت شنیدن ندارم». حضرت زینب (سلام الله علیها) عرضه داشت: «پس من شکوه و شکایت خویش را به چه کسی بگویم؟»

حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) فرمودند: «آن گاه که سر از تن فرزندم حسین (علیه السلام) جدا کردند، من حضور داشتم و شاهد این قضیه بودم. اینک از جای برخیز و حضرت رقیه (سلام الله علیها) را پیدا کن». حضرت زینب (سلام

ص: 750

الله علیها) از خواب برخاست . رقیه(سلام الله علیها) را صدا می کرد ، اما پاسخی نمی شنید . سرانجام با خواهرش حضرت ام کلثوم در حالی که گریه می کردند و ناله سر می دادند ، از خیمه بیرون آمدند و برای پیدا کردن حضرت رقیه(سلام الله علیها) به راه افتادند . ناگاه در نزدیکی قتلگاه صدای حضرت رقیه(سلام الله علیها) را شنیدند . جلوتر آمدند تا اینکه به پیکرهای آغشته به خون رسیدند . در این هنگام مشاهده کردند که حضرت رقیه(سلام الله علیها) خود را بر روی پیکر پاك و مطهر پدر بزرگوارش حضرت امام حسین(ع) انداخته و در حالی که دستهایش را به سینه پدر چسبانده با او درد و دل می کند . حضرت زینب(سلام الله علیها) او را نوازش کرد . در این هنگام حضرت سکینه(سلام الله علیها) آمد و آنها با هم به خیمه گاه برگشتند . در بین راه حضرت سکینه(سلام الله علیها) از حضرت رقیه(سلام الله علیها) پرسید : «چگونه پیکر پدر را در این شب تیره و تاریک پیدا کردی؟!» حضرت رقیه(سلام الله علیها) پاسخ داد : «آنقدر پدر را صدا کردم و پدر پدر گفتم تا اینکه صدای پدرم را شنیدم که فرمود : «اینجا بیا ، من اینجا هستم» . (200 داستان از فضایل و کرامات حضرت زینب ، ص 113).

سر امام حسین علیه السلام با دخترش - رقیه علیه السلام - سخن می گوید :

در کتاب بحر الغرائب ، جلد 2، قریب به این مضامین می نویسد: حارث که یکی از لشگریان یزید بود گفت : یزید دستور داد سه روز اهل بیت علیه السلام را در دم دروازه شام نگاه بدارند تا

چراغانی شهر شام کامل شود. حارث می گوید: شب اول من به شکل خواب بودم ، دیدم دختری کوچک بلند و نگاهی کرد. دید لشگر از خستگی راه خوابیده اند و کسی بیدار نیست ، اما فوراً از ترسش بازنشست و باز بلند شد و چند قدم آمد به طرف سر امام حسین علیه السلام که بر درختی که نزدیک خرابه دم دروازه شام آویزان بود. آری ، به طرف آن درخت و سر مقدس آمد و از ترس برگشت ، تا چند مرتبه . آخر الامر زیر درخت ایستاد و به سر مقدس امام حسین علیه السلام پایین آمد و در مقابل نازدانه فرار گرفت و رقیه سلام الله علیها گفت : السلام عليك يا ابتاه و امصیبتاه بعد فراقك و اغربتاه بعد شهادتك . بعد دیدم سر مقدس با زبان فصیح فرمود: ای دختر من ، مصیبت تو و رجز و تازیانه و روی خار مغیلان دویدن تو تمام شد، و اسیریت به پایان رسید. ای نور دیده ، چند شب دیگر به نزد ما خواهی آمد آنچه بر شما وارد شده صبر کن که جز او مزد او شفاعت را در بردارد. حارث می گوید: من خانه ام نزدیک خرابه شام بود، از اینکه حضرت به او فرموده بود نزد ما خواهی آمد منتظر بودم کی از دنیا می رود، تا يك شبی شنیدم صدای ناله و فریاد از میان خرابه بلند است ، پرسیدم چه خبر است ؟ گفتند: حضرت رقیه علیها السلام از دنیا رفته است . (نقل از کتاب حضرت رقیه ص 26)

نیز حجت الاسلام صدر الدین قزوینی

ص: 752

در جلد دوم کتاب شریف ثمرات الحیوه ، به سند خود آورده است : حضرت رقیه علیه السلام لب خود را بر لب پدرش امام حسین علیه السلام نهاد و آن حضرت فرمود: الی ، الی ، هلمی فانا لك بالانتظار. یعنی ای نور دیده بیا بیا به سوی من ، که من چشم به راه تو می باشم ، و در اینجا بود که دیدند حضرت رقیه علیها السلام از دنیا رفت . (سخن گفتن امام حسین علیه السلام در 120 محل ص 59)

ستاره درخشان شام پدر را در خواب می بیند

صاحب ((مصباح الحرمین)) می نویسد: طفل سه ساله امام حسین علیه السلام شبی از شبها پدر را در عالم رویا دید و از دیدارش شاد گردید و در ظل مرحمتش آرمید و فلك ستیزه جو، این وع استراحت را برای آن صغیره نتوانست ببیند. چون آن محترمه از خواب بیدار شد پدر خود را ندید. شروع به گریه کردن کرد. هر چه اهل بیت علیه السلام او را تسلی دادند آرام نشد. سبب گریه از او پرسیدند، آن مظلومه در جواب گفت : این ابی ابتونی بوالدی و قره عینی یعنی کجاست پدر من ، بیاورید پدر مرا و نور چشم مرا. پس آن مصیبت زدگان دانستند که آن یتیم پدر را در خواب دیده است ، هر چند تسلی دادند آرام نشد. خود اهل بیت نیز منتظر بهانه برای گریه بودند، لذا گریه سکوت شب را شکست . همه با آن صغیره هماواز شده مشغول گریه و زاری و ناله شدند. پس موهای خود را پریشان نموده و سیلی بر صورتها می زدند و خاک خرابه را

ص: 753

بر سر خود می ریختند، و صدای گریه ایشان چنان بلند گردید که به گوش یزید پلید کافر رسید.

به روایتی دیگر، طاهر بن عبدالله دمشقی گوید: من ندیم آن لعین بودم و اکثر شبها برای او صحبت می کردم و او را مشغول می نمودم. شبی نزد آن ملعون بودم و قدری هم از شب گذشته بود، پس به من گفت: ای طاهر! امشب وحشت بر من غالب است و قلبم در تپش افتاده و دلم از غصه و حزن پر شده، بسیار اندوه و غصه دارم که حالت نشستن و صحبت کردن ندارم. بیا سر من را در دامن گیر و از افعال ناشایسته و گذشت من صحبت من و طاهر گوید: من سر نحس او را در دامن گرفتم. آن لعین به خواب رفت، و سر نورانی سیدالشهدا علیه السلام در آن وقت در طشت طلا در مقابل ما بود. چون ساعتی گذشت دیدم که ناگهان پردگیان حرم محترم امام حسین علیه السلام از خرابه بلند شد. آن لعین در خواب و من در اندوه بودم، که آیا چه ظلم و ستم بود که یزید بدماب به اولاد بوتراب نمود؟

به طرف طشت نظر کرده دیدم که از چشمهای امام حسین علیه السلام اشک جاری شده است، تعجب کردم، پس دیدم آن سر انور به قدر چهار ذراع گویا بلند شد و لبهای مبارکش به حرکت آمده و آواز اندوهناک و ضعیفی از آن دهان معجز بیان بلند گردید که می گفت: ((اللهم هولاء اولادنا و اکبادنا و هولاء اصحابنا)) یعنی

ص: 754

خداوندا، اینان اولاد و جگر گوشه من هستند و اینها اصحاب منند

طاهر گوید: چون این حال را از آن حضرت مشاهده کردم وحشت و دهشت بر من غلبه کرد. شروع به گریه کردن کردم . به بالای عمارت یزید آمدم که خرابه در پشت آن عمارت بود، خیال می کردم شاید یکی از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله فوت شده ، که مرگ او باعث این همه ناله و ندبه شده است . وقتی بالای قصر رسیدم دیدم تمامی اهل بیت اطهار علیه السلام طفل صغیری را در میان گرفته اند و آن دختر، خاک بر سر می ریزد و با ناله و فغان می گوید:

((یا عمتی و یا اخت ابی این ابی این ابی)) . یعنی : ای عمه ، وای خواهر پدر بزرگوار من ، کجاست پدر من ، کجاست پدر من ؟

آنها را صدا زدم و از ایشان پرسیدم که چه پیش آمده که باعث این همه ناله و گریه شده است ؟ گفتند: ای مرد، طفل صغیر سیدالشهدا علیه السلام پدرش را در خواب دیده ، و اینک بیدار شده و از ما پدر خود را می خواهد، هر چه به وی تسلی می دهیم آرام نمی گیرد.

طاهر گوید: بعد از مشاهده این احوال دردناک ، پیش یزید برگشتم . دیدم آن بدبخت بیدار شده به طرف آن سر، سر حسین بن علی علیه السلام نگاه می کند، و از کثرت وحشت و دهشت و خوف و خشیت ، مانند برگ بید بر خود می لرزد. در آن اثنا سر اطهر آن مولا

ص: 755

به طرف یزید متوجه شده فرمود: ای پسر معاویه ، من در حق تو چه بدی کرده بودم که تو با من این ستم و ظلم نمودی و اهل بیت را در خرابه جا دادی ؟

((ثم توجه الراس الشريف الى الله الخبير اللطيف وقال : اللهم انتقم منه بما عامل بي و ظلمني و اهلي (و سيعلم الذين ظلموا اي منقلب يتقلبون))

یعنی سر مبارك شريف آن حضرت به سوی خداوند خبير و لطيف توجه نموده و گفت : خداوندا، از یزید به کیفر رفتاری که با من کرده و به من و اهل بیت من ظلم نموده انتقام بگیر.

وقتی یزید این را شنید بدنش به لرزه در آمد و نزدیک بود که بندهایش از یکدیگر بگسلد.

پس از من سبب گریه اهل بیت عليهم السلام را پرسید و سر آن حضرت را به خرابه نزد آن صغیره فرستاد و گفت : سر را نزد آن صغیره بگذارید، باشد که با دیدن آن تسلی یابد. ملازمان یزید سر حضرت سیدالشهدا علیه السلام را برداشته به در خرابه آمدند. چون اهل بیت دانستند که سر امام حسین علیه السلام را آورده اند، تماما به استقبال آن سر شتافتند و سر امام حسین علیه السلام را از ایشان گرفته و اساس ماتم را از سر گرفتند، بویژه زینب کبری علیه السلام که پروانه وار به دور آن شمع محفل نبوت می گردید. پس چون نظر آن صغیره بر سر مبارك افتاد پرسید: ((ما هذا الراس؟)) این سر کیست ؟ گفتند: ((هذا راس ابيك)) این ، سر مبارك پدر توست . پس

ص: 756

آن مظلومه آن سر مبارك را از طشت برداشت و در برگرفت و شروع به گریستن نمود و گفت: پدر جان، کاش من فدای تو می شدم، کاش قبل از امروز کور و نابینا بودم، و کاش می مردم و در زیر خاک می بودم و نمی دیدم محاسن مبارك توبه خون خضاب شده است. پس این مظلومه دهان خود را بر دهان پدر بزرگوار خود گذاشت و آن قدر گریست که بیهوش شد.

چون اهل بیت (علیهم السلام) آن صغیره را حرکت دادند، دیدند که روح مقدسش از دنیا مفارقت کرده و در آشیان قدس در کناره جده اش فاطمه زهرا علیه السلام آرمیده است.

چون آن بی کسان این وضع را دیدند، صدا به گریه و زاری بلند کردند، و عزای غم و زاری را تجدید نمودند

آن دختری که در خرابه شام از دنیا رحلت فرموده و شاید اسم شریفش رقیه علیه السلام بوده، و از صبایای خود حضرت سیدالشهدا علیه السلام بوده چون مزاری که در خرابه شام است منسوب به این مخدره و معروف به مزار رقیه علیها السلام است. (منتخب التواریخ، باب پنجم، ص 299)

دختر حضرت سیدالشهدا علیه السلام و وفات او در خرابه شام و مکالماتش با حضرت زینب علیها السلام و رحلت او و غسل دادن زینب و ام کلثوم علیه السلام او را و آن کلمات و اخبار که از آن صغیره نوشته اند، که سنگ را آب و مرغ و ماهی را کباب می کند و معلوم است حالت حضرت زینب علیه السلام

ص: 757

چه خواهد بود. نوشته اند آن دختر سه ساله بود بعضی نامش را زینب و بعضی رقیه علیه السلام و بعضی سکینه علیه السلام دانسته اند.

و عده ای نوشته اند به دستور یزید، عمارتی ساختند و واقعه روز عاشورا و حال شهدا و اسیری اسرار را در آنجا نقش کردند و اهل بیت علیهم السلام را به آنجا وارد کردند، و اگر این خبر مقرون به صدق باشد حالت اهل بیت علیهم السلام و محنت ایشان را در مشاهدات این عمارات جز حضرت احدیت نخواهد دانست. (ناسخ التواریخ زندگانی حضرت زینب کبری علیها السلام، ج 2، ص 456)

18- فاطمه سه ساله : حضرت رقیه علیها السلام

مشخصات کتاب

نویسنده : واحد تحقیقات معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه

ناشر : چاپخانه بزرگ قرآن کریم معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه

قطع : جیبی

نوبت چاپ: اول 1391

شمارگان: 50000 نسخه

سایت سازمان: www.awqaf.ir

سایت معاونت: www.mfso.ir

سایت مجتمع: www.mfpo.ir

آدرس: تهران، خیابان نوفل لوشاتو، سازمان اوقاف و امور خیریه، معاونت فرهنگی و اجتماعی

آدرس مجتمع: قم، خیابان صفائیه، کوچه ممتاز، کوی 7، پلاک 32 مجتمع فرهنگی پژوهشی

معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه

تلفن: 7746431 - 0251 - 7737131 - 0

زهراي سه ساله

تورا چه بنامم، که ناب تر از شب‌نم‌های صبحگاه بر گلبرگ تاریخ نشسته‌ای؟ تورا چه بسرایم که آوازه برکت و کرامتت، موج وار، همه دل‌ها را به تلاطم در آورده است؟ تورا چه بنامم که بیش از سه بهار در آغوش پدر، طعم خوش زندگی را نچشیدی و مانند او، غریبانه از غربت این غریبستان خاکی بار سفر بستی؟

آري، آري، مي دانم كه نام زيبايت

ص: 758

رقیه است؛ نازبانوی سه ساله سید شهیدان، حسین q؛ همو که کربلا را، با همه سترگی اش، برای همیشه تاریخ به یادگار گذاشت، و تورا، تا ندای مظلومیت پدر را به گوش جهانیان برسانی.

و چه زیبا خواسته اش را اجابت کردی، ای یادآور زهرا؛ ای زهرای سه ساله!

منزلگاه غریبانه

اینجا خرابه شام، منزلگاه غریبانه اهل بیت پیامبر t است. رقیه با دیگر اسیران خاندان عصمت و طهارت وارد خرابه می شوند، اما دختر سه ساله سرور و سالار شهیدان، دیگر تاب دوری ندارد و پریشان در جستجوی پدر است. امشب رقیه، فقط پدر و نوازش های پدرانه او را می خواهد. امشب رقیه است و عمه؛ امشب رقیه است و سر بابا. امشب فرشتگان آسمان از غم دختر حسین q در جوش و خروش اند. امشب شب وداع رقیه و زینب است. او در آغوش عمه، بوی پدر را به یاد می آورد و دستان پر مهر او را احساس می کند.

درد دل با پدر

هنگامی که در خرابه شام، سر پدر را نزد رقیه آوردند، به ناگاه آن دختر سه ساله و رنج کشیده، شروع به درد دل با آن سر بریده کرد:

● پدر جان! کدام سنگدلی سرت را برید و محاسن تورا به خون پاکت خضاب کرد؟

● پدر جان! چه کسی مرا در کودکی یتیم کرد؟ پس از مادر، از غم فراق او به دامان تو پناه می آوردم و محبت او را در چشم های تو سراغ می گرفتم، اکنون پس از تو به دامان که پناه برم؟

● پدر جان! پس از تو چه کسی نگهبان دختر کوچکت خواهد بود، تا این نهال نو پا به بار بنشیند؟

● پدر جان! پس از

تو چه کسی غمخوار چشم های گریان من خواهد بود؟

● پدر جان! در کربلا مرا تازیانه زدند، خیمه ها را سوزاندند، طناب بر گردن ما انداختند و بر شتر بی جواز سوار کردند و ما را چونان اسیران از کوفه به شام آوردند.

غزل خدا حافظی

یارب امشب چه شبی است. در دیوار فروریخته این خرابه، غزل کدامین خدا حافظی را می سرایند؟ زینب I، این بانوی نور و نافله های نیمه شب، دستی به آسمان دارد و دستی بر سر رقیه؛ بخواب عزیز برادرم!

باز هم رقیه و گریه های شبانه، باز هم بهانه بابا و بی قراری هایش، و این بار شامیان چه خوب پاسخ بی قراری رقیه را می دهند؛ سر بریده سید شهیدان جهان در کنار رقیه است.

آن شب، هیچ کس توان جدا کردن رقیه را از سر بابا نداشت. تو با سر بابا چه گفتی؟ چشم های پدر، کدامین سرود رفتن را برایت خواند که مانند فرشته ای سبک بال، از گوشه خرابه تا عرش اعلا پر کشیدی و غربت خرابه را برای عمه به جای نهادی.

متاب امشب ای ماه

امشب، غمگین ترین ماه، آسمان دنیا را تماشا می کند. آسمان! چه دلگیری امشب؛ گویی غم مصیبتی به گستردگی زمین، قلبت را می فشرد. امشب فرشته های سیاه پوش، بال در بال هم، فوج فوج به زمین می آیند و ترانه غم می سرایند.

در دیوار خرابه، از اندوه زینب I بر سر و سینه می کوبند. امشب چشمه های آسمان از گریه خونین زینب I خون می بارد و چهره زمین از وسعت اندوه، تاریک است.

متاب امشب ای ماه، متاب! هیچ می دانی امشب گیسوان پریشان رقیه، به خواب کدامین نوازش رفته است؟ متاب که دردهای آشکار بسیار است. متاب که

زخم هاي بي شمار بسيار است. متاب که دل پر شرار زينب I به شراره جدایی نازنینی دیگر، در سوز و گداز است. متاب که امشب خرابه شام، از داغ سه ساله گل حسین، تیره ترین خرابه دنیاست.

متاب اي ماه، متاب!

سوزناك ترين قصه عالم

امشب مي خواهم سوزناك ترين قصه عالم را براي بگويم:

يکي بود يکي نبود. خدا بود و تو و نگاه هاي پر معنايت. تو بودي و خيمه هايي که چون آتش دل کوچکت، زبانه مي کشيد و بوي اسارت که تا فرسنگ هاي بيابان غربت به مشام مي رسيد و خورشيد که از شرم نگاهت، سرش را پايين انداخته بود!

آن روز، افق از شدت گريه، چشمانش سرخ سرخ شده بود. تو، انتظار معجزه مسيحيائي داشتی که خورشيد غروب کرده تو، بارديگر از گودال قتلگاه طلوع کند!

بخواب، اي مهربان! تا هميشه دنيا شرمسار نگاه آخرت بماند. ديگر هيچ چيز زيبائي ندارد. اين سرزمين، مردمانش با مردمان ديوار توفرق دارند؛ اينجا مردمانش گندم نفاق درو مي کنند و نان ناجوانمردي مي خورند.

اينجا سرزمين بي مهري است که در مغازه هايشان بر ترازوي بي عدالتي، کالاي نيرنگ عرضه مي کنند. اينجا سرزمين بي وفايي است که گل ها را با باد تازيانه نوازش مي کنند.

بخواب زيباي مهربان! تا بر دستان کوچکت، رنگ کبود کينه را بيش از اين حک نکنند.

بخواب و وسعت بي نهايت دردهايت را در سکوت من به يادگار بسپار! هر چند زيري پيراهنم، صورت لطيفت را مي آزارد؛ اما بعدها اي شاهزاده کوچکم! من قصر بزرگ تو خواهم شد.

بخواب، زهراي سه ساله ام، بخواب!

فاطمه شريف زاده

تا پاي بوسي شکنجه و زخم

گوشواره هایت کورقيه؟ / چرا صورتت نیلي است؟ / گیسوانت چرا بوي آتش مي دهند؟ / چرا پيراهنت

ص: 761

پاره است؟ / چرا دست هاي كوچكت زخمي است؟ / چرا بازوانت كبودند؟ / چرا آهسته آهسته قدم برمي داري؟ / مگر پاهایت زخمي اند؟ / مگر انگشتان كوچكت شكسته اند؟ / چرا چشم هایت را مي بندي؟ /

سرت را بر زانوان عمه بگذار، رقيه! / چشم هایت را مبنده! / بگذار تا باران خون رنگ چشمانت / آبروي اين شب سياه را ببرد / بگذار تا رده تازيانه بر بازوانت / پرده از چهره ستم بردارد / بگذار تا صدای روشنیت / گوش شام را کر کند / بگذار تا پاهای برهنه ات / کمر شام را بشکند / بيابان را شعله شعله بسوزاند / بگذار برق چشمان خون بارت / زمين را يك جا چنگ بزند /

بیدار شو! / بين چه بر سر كاروان آمده است! / بين چه بر سر خيمه گاه آمده است! / رقص شمشيرها و تازيانه ها را تماشا كن! / بين چقدر كوچه ها سنگدل شده اند، / چقدر آسمان گرفته است، / چقدر مرگ مي بارد! /

زخم تازيانه هایت را بپوشان رقيه! / ديگر سراغ گاهواره را از من مگير / ديگر دل سوخته ام را آتش نزن / لب هاي خوني ات را بپوشان! /

اينجا شام است / شام بي حرمتي ها / شام نيرنگ ها و دسيسه ها / شام كسالت آور رنج / شام بدبختي و پريشاني / شام زنجيرها و شلاق ها / شام تهمت و مصيبت / شهر بام هاي سنگ انداز / شهر كوچه هاي دشنام / ما به پاي بوسي شكنجه آمده ايم / به پاي بوسي تازيانه آمده ايم / مگذار تا صدایت را خفاش ها بشنوند / مگذار زخم هایت را شماره کنند /

چشم هایت را مبنده رقيه! / مرا مسوزان! / از خرابه هاي شام

سراغت را بگیرم یا از تلّ زینبیه؟ / در کاروان اسیران جستجویت کنم یا در گودی قتلگاه؟ / که چشم های تو، هم خرابه های شام را زیابت کردند و هم تلّ زینبیه را به تماشای خون نشستند و هم در کاروان اسیران، زیر باران شکنجه و سنگ، خون گریستند /

کربلا- از نگاه کودکانه تو زیباتر است / که چشم های تو هم گودی قتلگاه را / هم به آتش کشیدن خیمه گاه را / هم تازیانه بر بدن پاره پاره شهیدان را / و هم زخم زنجیر و تهمت را به تماشا نشستند /

چشم هایت را مبند رقیه! / ما را به میهمانی شلاق و شمشیر آورده اند / برایمان جشن خون و گریه به راه انداخته اند / مجلس دشنام و تهمت ترتیب داده اند / ما را بر سر سفره خون نشانده اند / با سنگ به استقبالمان آمده اند / با تازیانه تحویلیمان گرفته اند /

مصیبت تو را در گوش کدام سنگ بخوانم که / ذره ذره بشکند / ای صوبر سه ساله! / که خداحافظی تو / سر آسمان شام را بر جاده ها کوبید / و استخوان پیشانی زمین را / رشته رشته کرد / که خداحافظی تو / پیراهن مرگ بر تن دریا کرد /

اندوه تو، گریبان گیر عالم شده است / ای طعمه تازیانه های بی رحم / ای هوای گر گرفته اندوه / ای بنفش دقایق دمشق

مریم سقلاطونی

داستان یتیم سه ساله

در دل شهری سرد

در دل شام غریب

گوشه کوچکی از غم و اندوه بزرگ

باغ ویرانی بود

کنج این ویرانه

دختری بود یتیم

آه تنها سه بهار است که چرخیده زمین دور سرش

روزگاری همه دخترکان

ص: 763

رزو مي كردند

پيش او بنشينند

تا كه مي خواست به بازي برود

خواب مي برد ز چشمان همه

دختران مي گفتند

كاش هم بازي او ما بوديم

كاش يك لحظه كنارش بوديم

ولي هم بازي او، شير مردی بود غيور

پهلواني كه قد و قامت او مي سايبد

به ستيغ خورشيد

گاه در دامن او مي خوابيد

گاه در لحظه عشق

مركبش بود به وقت بازي

گاه بر شانه او

راه مي رفت سر دوش عمو

تا كه از سقف سپهر

دامني ماه و ستاره چيند

همه مجذوب نگاهش بودند

چقدر شيرين بود

لحظه هايي كه عمو

چشم خود را مي بست

چشم هايي که ندیده است به عمرش خورشید

دست در گردن و با بوسه او

چشم عمو و ا مي شد

خنده مي کرد جهان

باز زيبا مي شد

يادش آمد که به شب خواب نداشت

تا مگر دست پدر

بالش دختر دريا مي شد

قصه مي گفت برايش

ز يل بدر و حنين

قصه خيبر را

قصه مادر را

تا که خوابش بيد روزها ساعت ها

چقدر بابا گفت

دخترم راه برو

که در اين قامت سبز

مادرم را بينم

قدري آرام که دلتنگ تماشاي توام

با خودش گفت پدر، مادرت را ديدم

راست مي گفتي

چقدر مثل هميم

هر دو با قد خم و گوشه چشمان کبود

گیسوی هردو یمان پیر و سپید

یادش آمد که برایش آورد

با تبسم اکبر

گل سر تا بزند بر سر گیسویش باز

یادش آمد که برایش آورد

گوشواری که به گوشش آویخت

دست در گوشش زد

جای آن خالی بود

سر انگشتانش، باز هم خونی بود

زیر لب با خود گفت

خوب شد غارت شد آن گل سر

نیست مویی که به آن آویزم

ص: 764

ه بابا! مشتي از گيسورفت

گل سر با مورفت

يادش آمد که ز کاشانه شان

همه روزي خوردند

همه مردم شهر، دامني مي بردند

برکت مي باريد

تشنه اي بود اگر آب به دستش مي داد

يا گدا مي آمد

هر چه مي خواست از اين خانه به او مي دادند

باز هم با خود گفت

ولي آرام مبادا شنود گوش کسي

چند شب هست نخورديم غذا

گرچه انداخته اند از هر سو

همه در پيش قدم هاييم نان

راستي بابا جان!

خارجي يعني چه؟

دختر شاه کجا

گوشه ويرانه کجا

آه گيرم که يتيمم اما

دخترتي حاضر نيست

تا که هم بازي ام اينجا باشد

همه بابا دارند

بغض سربسته ترك خورد و به هق هق افتاد

که سرم مي سوزد

خواستم با نوك انگشتانم

شعله را بردارم

نوك انگشتم سوخت

راستي بابا جان ...

زيارتنامه حضرت رقيه عليها السلام

درود و سلام بر تو اي خانم ما رقيه!

بر تو باد احترام و سلام و عنايات و برکات خداوندگار ما.

سلام بر تو اي دخت رسول خدا!p

سلام بر تو اي دخت امير مؤمنان علي بن ابي طالب!q

سلام بر تو اي دخت فاطمه زهرا r سرور زنان دو عالم!

سلام بر تو اي دخت خديجه كبري r مادر مردان و زنان مسلمان!

سلام بر تو اي دخت ولي خدا!

سلام بر تو اي خواهر ولي خدا!

سلام بر تو اي دخت حسين شهيد!q

سلام بر تو اي راستگوي شهيد!

سلام بر تو اي که از راهي که پيمودي راضي بودي و خدا از مسيرت خشنود بود!

سلام بر تو اي پرهيزکار و پاکيزه تن!

سلام بر تو اي تزکيه شده برتر!

سلام بر تو

ص: 765

اي مظلوم!

صلوات خداوند بر تو و بر روح تو و جسم پاکت!

خداوند تبارك و تعالي، خانه و زندگي تو را در بهشت قرار داده، در کنار پدران و اجداد پاك و گرامي معصومت. درود بر شما به آنچه صبر كرديد؛ پس چه زندگي زيبايي در انتظار شماست!

و نيز به فرشتگان پاسدار حَرمت كه نگهبان مقامت هستند، كرنش مي كنم.

و درود خداوند باري تعالي بر آقاي ما، محمّد p و خاندان پاك و طاهر او، و سلام او بر ايشان باد؛ به برکت رحمت تو، اي رحم كننده ترين رحم كنندگان.

بهترين بازمانده

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

لَيْسَ يَتَّبِعُ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِ مِنَ الْجُرِّ إِلَّا ثَلَاثُ خِصَالٍ صَدَقَةٌ أَجْرَاهَا فِي حَيَاتِهِ فَهِيَ تَجْرِي بَعْدَ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ صَدَقَةٌ مَوْفُوفَةٌ لَمْ تَوْرَثْ أَوْ سُنَّةٌ هَدَى سَنَهَا فَكَانَ يَعْمَلُ بِهَا وَعَمِلَ مِنْ بَعْدِهِ غَيْرُهُ أَوْ وَوَلَدٌ صَالِحٌ يَسْتَعْفِرُ لَهُ

از امام صادق (عليه السلام) نقل شده كه فرمود:

پس از مرگ، چیزی جز سه خصلت به عنوان پاداش به دنبال شخص نیست:

1. صدقه اي كه در زمان حياتش جاري ساخته است كه تا روز قيامت جريان دارد.

2. صدقه ي موقوفه اي كه ارث برده نمي شود.

3. عملي كه ديگران برايش انجام دهد يا اينكه فرزند صالحي كه براي او طلب آمرزش كند.

19- فرشته غم ویژه نامه حضرت رقيه عليها السلام

مشخصات كتاب

ناشر و تهيه كننده: مركز پژوهش هاي اسلامي صدا و سيما

نويسنده: ابوالفضل هادي منش

چاپ و صحافي: نگارش ليتوگرافي: سروش مهر

شمارگان: 1200 نوبت چاپ: اول / 1381

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

بهاء: 600 تومان

نشانی: قم، بلوار امین، مرکز پژوهش های اسلامی

ص: 766

چکیده

عاشورا برهه ای از تاریخ است و کربلا، سرزمینی کوچک از گستره بی کران زمین. با این حال، این برگ زرین تاریخ، حرکت و پویایی را ارمغان جهانیان ساخته که همگان در پرتو آن، ایمانشان را حفظ کرده اند. یکی از این نقش آفرینان، رقیه، دختر سه ساله امام حسین علیه السلام است که هر چند عمری کوتاه داشت؛ ولی در پرتو تربیت دینی چنان آموزه های نورانی از خود بر جای نهاد که انقلابیون از او عبرت بگیرند. این کتاب که ویژه نامه حضرت رقیه علیها السلام است، از سه بخش تشکیل شده است. در بخش اول این مطالب را می خوانیم: زلال غربت (تولد و خانواده حضرت)، سفر به وادی مصیبت ها، همراه با رقیه، همگام با اسیران، وفات حضرت رقیه در شام، پژوهشی در کتاب های معتبر شیعه و دیدگاه های اندیشمندان اسلامی در مورد حضرت رقیه علیها السلام، کرامت ها و حرم مطهر حضرت رقیه. بخش گزیده ادب فارسی، 16 متن ادبی را در بردارد. در بخش سوم نیز با عنوان همراه با برنامه سازان، پیشنهادها، پرسش ها، متن نمایش نامه و پیام تسلیت گوینده بیان شده است.

دیباچه

عاشورا، برهه ای از تاریخ است و کربلا، سرزمینی کوچک از گستره بی کران زمین. با این حال، این برگ زرین تاریخ و نبض پر تپش زمین، حرکت و پویایی را ارمغان جهانیان ساخته و نقش آفرینانی را به جامعه انسانیت ارزانی داشته است که همگان در پرتو این مشعل های مقدس، شب های دیجور را به صبح رسانده و با

اقتدا به آنان، از خطر رهنان ایمان و هواپرستان دنیاگرا رهیده اند. یکی از این نقش آفرینان، رقیه، دختر سه ساله امام حسین علیه السلام است که هرچند عمری کوتاه داشت، در پرتو تربیت دینی چنان آموزه های نورانی از خود برجای نهاد که انقلابیون در مقابل او زانو می زنند.

به راستی، دستان کوچک، ولی پرتوان او قدرتی دارند که با هزاران ضربه شمشیر برابری می کند.

قطره های اشکش، سیلی بود که خواب و آرامش را از امویان ربود و پایه های ستم و بیداد را از ریشه کند.

ندای آرامش آفرین و پیام سترگ او در رواق تاریخ طنین انداز شد و بوی نا و کهنگی را از زمینیان برگرفت و عشق و ایثار و اخلاص و پرواز را ارزانی راهشان داشت.

سلام و درود خدا بر او که با ناله جانسوز خویش، پرچم کربلا را برافراشته داشت و سرانجام به بلندای ابدیت پرکشید و روح امید، گرمی، لطافت و عشق را به همه آزادگان جهان هدیه کرد، اینک در سالی که رهبر فرزانه انقلاب، آن را سال عزت و افتخار حسینی نامیده و همگان را به الگوگیری از نقش آفرینان حادثه کربلا فرا خوانده اند، شایسته است حیات و شهادت این فرشته غم را دیگر باره و این بار شفاف تر ورق زنیم تا حسینیان اهل معرفت، جان شان را با نام و یاد و آموزه هایش، عطر آگین سازند.

به همین دلیل، پژوهشگر ارجمند، جناب حجه الاسلام ابوالفضل هادی منش کوشیده اند مجموعه حاضر را فرا راه ما قرار دهند و حقیقتی فراتر از زمین و زمان را به تصویر کشند. با

سپاس از ایشان، امید است این کار مورد استفاده برنامه سازان و بهره برداران ارجمند قرار گیرد. «اِنَّهٗ ولى التوفيق»

«اداره کل پژوهش مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما»

پیش گفتار

قلم سرگردان میان بُهت و اندوه، بر صفحه کاغذ طلسم شده بود. پس از ساعتی خیره ماندن، کوشید تا مشقی دیگر از صفحه های تاریخ بنگارد؛ از صفحه ای که چند سطر بیشتر نداشت. چقدر انجام این تکلیف برای این انگشتان لرزان، سخت و دشوار بود.

قلم بر بستر سفید کاغذ می لغزید و گاهی در دل آن نمی از اشک، فرو می ریخت. آن گاه بر بستر کاغذ می آرمید و بار دیگر به تکاپوی خود ادامه می داد، ولی این بار با طراوتی از اشک می نگاشت و با بغضی سنگین دست نگه می داشت.

سخت تر از این تکلیف، انجام نداده بود. خاکستر خیمه ها و شعله هایی را که از تازیانه زبانه می کشید، به یاد می آورد و مویه های فرشته کوچک غم در دلش زنده می شد. اما باید می نگاشت تا کودک دل آرام بخوابد و فردا مشق شبش را پیش روی او گذارد و به پذیرفته بودنش سر بلند دارد.

این مشق، نخست از زلال غربت فرشته غم دیده تر کرده است و در نگاه دوم به جمع نگارگران مدحت سرای او رفته و در نگاه سوم به نقد دیگر نگارینه ها نشسته است: «تا چه قبول افتد و چه در نظر آید».

هر انسانی در سیر تکامل و زندگی خود به راهنمایی و دستگیری نیازمند است. پیشوایان معصوم علیهم السلام، که هم چون مشعل فروزان

بر کوره راه زندگی بشر می تابند، بهترین آموزگاران انسانند. آنان عمر سراسر خیر و برکت خویش را به هدایت بشر اختصاص داده و در این راه حتی جانشان را نیز فدا کرده اند. پس در گذشتن از این راه پر فراز و نشیب باید از آنان پیروی کرد و دست توسل به دامان با کرامت آنان دراز کرد که: طی این مرحله بی هم‌رهی خضر مکن ظلمات است، بترس از خطر گمراهی

به یقین، آن بزرگواران به دل‌هایی که گنج ولایت در خود دارند، بیشتر عنایت می‌ورزند. از رهگذر همین ولایت و محبت است که انسان به معارف غنی و ناب اسلام راه می‌یابد و روح و جان تشنه‌اش از زلال معرفت آن سیراب می‌شود؛ زیرا بدون گذر از شاه راه روشن عشق به ائمه هدی علیهم السلام رسیدن به سعادت دنیا و آخرت محال می‌نماید. آنان که شالوده فکری و اعتقادی شان در پای بندی و محبت به این خاندان بنا نهاده شده است، در دنیا کام‌یاب و در آخرت، سربلند و روسفیدند.

باری هر که چیزی دارد، از برکت همین عشق و ارادت گران بهاست. البته این گونه نیست که این محبت و علاقه تنها در بعضی کارهای معنوی و حاجت‌های آخرتی به کار آید، بلکه در همین دنیا و امور روزانه نیز گره گشا است. در پایان، در برابر مقام بلند این بزرگ‌ها دیان بشر، زانوی ادب بر زمین زده و دست توسل به سویشان دراز کرده، می‌گوییم: از رهگذر خاک سر کوی شما بود هر ناله که در دست نسیم

بخش اول: نگاهی به زندگانی حضرت رقیه علیها السلام

فصل اول: از زلال غربت

دیگر فرزندان امام حسین علیه السلام

هوا گرم بود و سکوت، خیره خیره، پرده سیاه شب را تماشا می کرد. شهر در سیال سیاه «تاریکی» فرو رفته بود. پنجره خانه ای در شهر، گرم انتظار و محو گفتم و گویی شب با ستارگان بود. نسیم، بر دیواره های آفتاب خورده خانه می وزید. قلب شهر از تنها پنجره باز و روشن خود می تپید و همه به انتظار نشستند که ناگاه صدای گریه نوزادی خجسته، احساس شب را به بازی گرفت. اشک شوق بر گونه ها چکید و لب ها، یک صدا، ترانه لبخند سرودند. مادر تاریخ، کتاب کهن خویش را گشود و بر صفحه ای مبهم از آن، قلم را به تکاپو واداشت.

غنچه ای دیگر، به باغ حسین علیه السلام روئیده بود و همه بر گلبرگ رخس، غنچه های عاطفه، نثار می کردند. رقیه علیها السلام در آن شب شکفت، ولی آن صفحه مبهم تاریخ، در تاخت و تاز روزها از دفتر گذار زمان جدا گشت و از حافظه آن ناپدید گردید. در کتابچه کوچک زندگانی رقیه علیها السلام، لحظه رویدانش بدون هیچ سطری، سفید ماند و نام هیچ روزی به عنوان زادروزش ثبت نشد.

درباره سنّ شریف حضرت رقیه علیها السلام نیز در میان تاریخ نگاران اختلاف نظر وجود دارد. مشهور این است که ایشان، سه یا چهار بهار بیشتر به خود ندیده و در روزهای آغازین صفر سال 61 ه. ق پرپر شده است.

براساس نوشته های بعضی کتاب های تاریخی، نام مادر حضرت رقیه علیها السلام، امّ اسحاق است که پیش تر همسر امام حسن مجتبی علیه السلام بوده و پس از شهادت ایشان،

به وصیت امام حسن علیه السلام به عقد امام حسین علیه السلام درآمده است. 1 ایشان از بانوان بزرگ و با فضیلت اسلام به شمار می آید، بنا برگفته شیخ مفید در کتاب الارشاد، کنیه ایشان بنت طلحه است. 2

نام مادر حضرت رقیه علیها السلام، در بعضی کتاب ها ام جعفر قضاعیه آمده است، ولی دلیل محکمی در این باره در دست نیست. هم چنین نویسنده معالی السبطين، مادر حضرت رقیه علیها السلام را شاه زنان؛ دختر یزدگرد سوم، پادشاه ایرانی معرفی می کند که در حمله مسلمانان به ایران اسیر شده بود. وی به ازدواج امام حسین علیه السلام درآمد و مادر گرامی حضرت سجاد علیه السلام نیز به شمار می آید. 3

این مطلب از نظر تاریخ نویسان معاصر پذیرفتنی نیست؛ زیرا ایشان هنگام تولد امام سجاد علیه السلام از دنیا رفت و تاریخ درگذشت او را 23 سال پیش از واقعه کربلا؛ یعنی در سال 37 ه. ق دانسته اند. امکان ندارد او مادر کودکی باشد که در فاصله سه یا چهار سال پیش از حادثه کربلا به دنیا آمده است. این مسئله تنها در يك صورت قابل حل است که بگوئیم شاه زنان کسی غیر از شهربانو _ مادر امام سجاد علیه السلام _ است.

1 . کشف الغمه، عیسی اربلی، ج 2، ص 216؛ اعلام الوری، ج 1، ص 255.

2 . ترجمه الارشاد، شیخ مفید، ج 2، ص 137؛ اعلام الوری، ج 1، ص 255.

3 . معالی السبطين، محمد مهدی حائری، ج 2، ص 214.

نام گذاری رقیه علیها السلام

رقیه از ارتقا به معنی بالا رفتن و ترقی گرفته شده است. احتمالاً این اسم، لقب

حضرت و نام اصلي ايشان فاطمه بوده است. هم چنان که در بعضي کتاب ها، نام رقيه در شمار دختران امام حسين عليه السلام کمتر به چشم مي خورد و به اذعان برخي کتاب هاي ديگر، احتمال اين که ايشان، همان فاطمه بنت الحسين باشد، وجود دارد. 1 در واقع، همان گونه که پيش تر گفتيم بعضي از فرزندان امام حسين عليه السلام دو اسم داشته اند و امکان تشابه اسمي در فرزندان ايشان وجود دارد. گذشته از اين، در تاريخ نيز دلایلي بر اثبات اين مدعي وجود دارد. چنان چه در کتاب رياض القدس آمده است: «در ميان کودکان امام حسين عليه السلام دختر کوچکي به نام فاطمه بود. چون امام حسين عليه السلام مادر بزرگوارشان را بسيار دوست مي داشت، هر فرزند دختري که خدا به او مي داد، نامش را فاطمه مي گذاشت. هم چنان که هر چه پسر داشت، به احترام پدرش امام علي عليه السلام، وي را علي مي ناميد». 2.

گفتني است سيره ديگر امامان نيز در نام گذاري فرزندانشان چنين بوده است.

1. قصه كربلا، علي نظري منفرد، پاورقي ص 518.

2. رمز المصيبة، ج 3، برگرفته از: رقيه؛ چاووش كربلا، ص 20.

نام رقيه در تاريخ

اين نام ويژه تاريخ اسلام نيست، بلکه پيش از ظهور پيامبر گرامي اسلام نيز اين نام در جزيره العرب رواج داشته است. به عنوان نمونه، نام يکي از دختران هاشم _ نياي دوم پيامبر _ رقيه بود که عمه حضرت عبدالله عليه السلام، پدر پيامبر اکرم صلي الله عليه و آله به شمار مي آيد. 1

نخستين فردي که در اسلام به اين اسم،

ص: 773

نام گذاري گرديد، دختر پيامبر اکرم صلي الله عليه و آله و حضرت خديجه عليها السلام بود. پس از اين نام گذاري، نام رقيه به عنوان يکي از نام هاي خوب و زينت بخش اسلامي درآمد. اميرالمؤمنين علي عليه السلام نيز يکي از دخترانش را به همين اسم ناميد که اين دختر بعدها به ازدواج حضرت مسلم بن عقييل عليه السلام درآمد. اين روند ادامه يافت تا آن جا که برخي دختران امامان ديگر مانند امام حسن مجتبي عليه السلام، 2 امام حسين عليه السلام و دو تن از دختران امام کاظم عليه السلام نيز رقيه ناميده شدند. گفتني است براي جلوگيري از اشتباه، آن دو را رقيه و رقيه صغري مي ناميدند.³

1. بحارالانوار، محمدباقر مجلسي، ج 15، ص 39.

2. ترجمه ارشاد مفيد، ج 2، ص 16.

3. همان، ص 236.

خاستگاه تربيتي

حضرت رقيه عليها السلام در خانواده اي پرورش يافت که پدر، مادر و فرزندان، همگي به عالي ترين فضيلت هاي اخلاقي و پارسايي آراسته بودند. افزون بر آن، فضاي دل انگيز شهر پيامبر صلي الله عليه و آله که شميم روح افزاي رسول خدا صلي الله عليه و آله، علي عليه السلام و فاطمه عليها السلام هنوز در آن جاري بود و مشام جان را مي نواخت، در پرورش او نقش داشت. او در خانواده اي رشد يافت که همگي از زلال معرفت امام حسين عليه السلام نوشيده بودند؛ خانواده اي که از بزرگ ترين اسطوره هاي علم و ادب و معرفت و ايتار مانند زينب کبري عليها السلام، اباالفضل العباس عليه السلام، علي بن الحسين عليه السلام، علي اکبر

ص: 774

عليه السلام و... فراهم آمده بود.

حضرت رقيه عليهاالسلام در عمر کوتاهش در دامان اين بزرگواران، به ويژه پدر گرامي اش، امام حسين عليه السلام پرورش يافت و با وجود همان سن کم، به عنوان يکي از زيباترين اسطوره هاي ايتار و مقاومت در تاريخ معرفي گرديد.

فصل دوم: سفر به وادي مصيبت ها

همراه با کاروان

با آغاز قيام امام حسين عليه السلام، حضرت رقيه به همراه پدر و ديگر بستگانش، در شب يك شنبه 28 رجب سال 60 ه. ق، از مدينه به سوي مکه مكرمه روانه مي شود. اين دوره زماني، نقطه آغاز نخستين و آخرين و بزرگ ترين رويداد در زندگي حضرت رقيه عليهاالسلام به شمار مي آيد. کاروان، شبانه راه مدينه را در پيش گرفت و در سحرگاه شب جمعه، سوم شعبان به مکه رسيد و سپس رهسپار كربلا شد.

با رقيه عليهاالسلام در عصر عاشورا

روز عاشورا، پس از كشته شدن ياران امام حسين عليه السلام و تنها ماندن آن بزرگوار، حضرت سكينه عليهاالسلام به دليل ترس از كشته شدن پدر، به خواهر سه ساله اش (كه به احتمال زياد همان حضرت رقيه عليهاالسلام است) رو مي كند و مي گويد: بيا دامن پدر را بگيريم و نگذاريم به ميدان برود و كشته شود. در اين لحظه، امام عليه السلام متوجه سخن آنان مي شود و بسيار اشك مي ريزد. آن گاه رقيه عليهاالسلام به پدر مي گويد: پدر جان! مانع رفتن تو به ميدان نبرد نمي شوم، ولي كمي صبر كن تا تو را ببينم. امام حسين عليه السلام، حضرت رقيه را در آغوش گرفت و او را مورد نوازش قرار داد. رقيه عليهاالسلام با ديدن نوازش پدر، غريبانه او

ص: 775

را می نگرد و می گوید:

الْعَطَشُ! الْعَطَشُ! فَإِنَّ الظَّمَا قَدْ أَحْرَقَنِي.

ای پدر! تشنه ام! تشنه ام! تشنگی جگرم را آتش زده است.

امام با ناراحتی و اندوه گفت: عزیزم! کنار خیمه بنشین تا برایت آب آورم. پس برخاست تا به میدان جنگ برود که باز هم رقیه علیها السلام جلو آمد. دامن پدر را گرفت و گفت:

يا اَبَةَ! اَيْنَ تَمْضِي عَنَّا.

پدر! چگونه ما را تنها می گذاری؟

حضرت بار دیگر برگشت، او را در آغوش کشید و آرام کرد. سپس با دلی پرانده از آنان جدا شد و روانه میدان گشت. 1

1. حضرت رقیه علیها السلام، قاسم میرخلف زاده، ص 550، برگرفته از: وقایع عاشورا، ص 455.

دیدار واپسین

آخرین دیدار امام حسین علیه السلام با خانواده اش از دلخراش ترین رویدادهای تاریخ کربلا به شمار می رود، ولی غم انگیزترین صحنه این خداحافظی، وداع حضرت با دختر سه ساله اش است.

هلال بن نافع یکی از سربازان دشمن و از شاهدان عینی ماجرا می گوید: «من پیشاپیش صف جنگ جویان لشکر عمر سعد ایستاده بودم. دیدم امام حسین برای وداع به طرف خیمه های خود رفت. پس از آخرین دیدار با خانواده اش، به سمت میدان جنگ بازگشت. در این هنگام ناگاه چشمم به دخترکی افتاد که از خیمه ها بیرون آمده بود و با گام هایی لرزان به سوی حسین می دوید. دخترک خود را به او رسانید و دامن او را گرفت و گفت:

يا اَبَةَ! اُنْظُرْ اِلَيَّ فَإِنِّي عَطْشَانٌ.

پدر جان! مرا ببین که چقدر تشنه ام!

شنیدن این جمله از دخترکی خسته و تشنه و ناامید به قدری جگرسوز بود

که گویی نمک بردل زخم دیده حسین پاشیدند. بی اختیار اشک از چشمانش سرازیر شد و او با چشمانی اشکبار، دختر کوچکش را در آغوش گرفت و گفت:

اللَّهُ يَسْقِيكَ فِائَةً وَكَيْلِي.

دخترم! خدا تو را سیراب می کند که من بر او توکل کرده ام.

من از همزمانم پرسیدم این دخترک چه نسبتی با حسین داشت؟ گفتند: او رقیه، دختر سه ساله حسین است» 1.

1. سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیها السلام، محمد محمدی اشتهاردی، ص 22.

فصل سوم: همراه با رقیه علیها السلام، همگام با اسیران

غارت خیمه ها

از بزرگ ترین فجایع غم انگیز کربلا، حمله دشمن به خیمه ها و غارت موجودی آن ها و ربودن وسایل و تجهیزات شهیدان حتی ناچیزترین اشیای شخصی آنان است. دشمنان دسته جمعی به خیمه ها هجوم بردند و به چپاول آن ها پرداختند، تا آن جا که چادرهایی را که بانوان حرم به کمر بسته بودند کشیدند و ربودند. 1 در میان اشیای غنیمتی که از شهیدان کربلا به یغما رفت، پیراهنی از حضرت سیدالشهدا علیه السلام بود که بنا بر نقل امام صادق علیه السلام، جای 33 یا 34 ضربه شمشیر و نیزه دشمن بر آن دیده می شد. 2.

در تاریخ آمده است که وقتی لشکر به سوی خیمه گاه هجوم برد، کودکان از شدت وحشت بیرون دویدند. در این میان، بعضی از آنان زیر دست و پای اسب ها افتادند و به شهادت رسیدند که یکی از آن ها عاتکه، دختر حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام بود. 3 بعضی دیگر که سر راه سواران قرار گرفته بودند، به شدت آسیب دیدند که حضرت رقیه علیها السلام نیز در میان آنان بود. فاطمه صغری علیها السلام یکی از دختران

امام حسین علیه السلام می گوید: «من کنار خیمه ها ایستاده بودم و بدن های چاک چاک شهیدان را نگاه می کردم که سواران دشمن به تاختن بر بدن های بی سر آن ها پرداختند. در این فکر بودم که سرانجام چه بر سر ما می آید؛ آیا ما را نیز می کشند یا به اسیری می برند؟ در همین لحظه دیدم سوارانی به سرعت به طرف ما می آید. او با کعب نیزه اش به آن ها می زد و چادر و روسری های آنان را می کشید و می برد. آن ها می گریختند و با فریاد کمک می خواستند. من از ترس می لرزیدم و به سوی عمه ام، ام کلثوم پناه بردم ناگهان دیدم یکی از آن ها به طرف من می آید. خواستم از چنگ او فرار کنم، ولی او به من رسید و با نیزه اش به شانه ام زد. من به صورت بر زمین افتادم. دستش را به سمت من دراز کرد، گوشواره ام را کشید و مقنعه ام را نیز ربود. خون از گوشم جاری گشت و از هوش رفتم.

وقتی به هوش آمدم، دیدم عمه ام زینب علیها السلام با گریه مرا از زمین بلند کرد و گفت: برخیز دخترم! برخیز به خیمه برویم. گفتم: عمه جان! آیا چیزی داری که من سرم را از دید نامحرمان بپوشانم؟ با گریه گفت: عزیزم! عمه نیز مانند توست. به خیمه رفتیم. همه چیز را برده بودند و برادر بیمارم امام سجاد علیه السلام، با صورت روی زمین افتاده بود و توان بلند شدن نداشت. ما بر او می

در این تاخت و تاز وحشیانه، چند زن و کودک از شدت ترس و گرسنگی و افتادن زیر سم اسب مهاجمان از بین می روند که شمار آنان چهار نفر ذکر شده است. آنان عبارت بودند از: عاتکه؛ دختر مسلم علیه السلام (که هفت سال بیشتر نداشت)، سعد و عقیل، برادرزاده های مسلم علیه السلام و دوزن به نام های ام الحسن و ام الحسین از نزدیکان امام حسن مجتبی علیه السلام .

1 . لهوف، سید بن طاووس، ص 130.

2 . مشیرالاحزان، ابن نما حلی، ص 55.

3 . ترجمه لهوف، ص 194.

4 . بحارالانوار، ج 45، ص 60.

آتش در حرم

پس از غارت خیمه ها، عمر سعد دستور داد خیمه ها را آتش زنند. امام سجاد علیه السلام برای حفظ جان زنان و کودکان فرمود همگی به سوی بیابان پراکنده شوند. اهل حرم در حالی که فریاد می کشیدند، از خیمه های آتش گرفته بیرون دویدند. در این میان، حضرت زینب علیها السلام نگران حال امام سجاد علیه السلام بود؛ چون نمی توانست حرکت کند و از بیماری به خود می پیچید.

یکی از سربازان دشمن می گوید: «بانوی بلندقامتی را کنار خیمه ای دیدم، در حالی که آتش در اطراف او زبانه می کشید، و او نگران و پریشان به این سو و آن سو می رفت. گاه به آسمان نگاه می کرد و از شدت ناراحتی، دست هایش را به هم می زد و گاه وارد خیمه می شد و بیرون می دوید. شتابان به سمت او رفتم و گفتم: چرا مثل دیگران فرار نمی

کني؟ گفت: در خيمه بيماري دارم که قدرت فرار کردن ندارد. چگونه او را تنها گذارم؟»¹

حميد بن مسلم يکي ديگر از سربازان مي گويد: «در اين ميان دختر خردسالي را ديدم که دامنش آتش گرفته بود و با پريشاني فریاد مي کشيد و مي دويد. به سويش رفتم تا آتش دامنش را خاموش کنم، ولي او که گمان کرد مي خواهم به او آزاري برسانم، پا به فرار گذاشت. به سويش دويدم، او را گرفتم و آتش دامنش را خاموش کردم. غريبانه در من نگرست و پرسيد: اي مرد! راه نجف از کدام سمت است؟ گفتم: چرا مي پرسی؟ گفت: آخر من يتيمم! مي خواهم به قبر جدم علي عليه السلام پناه ببرم.»²

1. معالي السبطين، ج 2، ص 88.

2. تذكرة الشهداء، ص 358، برگرفته از: سوگ نامه آل محمدص، ص 380.

به یاد لب هاي خشکیده پدر

پس از سوختن خيمه ها، به عمر سعد گزارش دادند که 23 کودک در حرم باقي مانده اند و از شدت تشنگي در خطر مرگ هستند. عمر سعد اجازه داد که به آنان آب دهند. سربازان، مشک هاي آب را به حرم بردند و يکايک آنان را سيراب کردند.

وقتي نوبت به حضرت رقيه عليها السلام رسيد، ظرف آب را از دست سرباز گرفت و دوان دوان به طرف قتلگاه حرکت کرد. يکي از سپاهيان از او پرسيد: به کجا مي روي؟ حضرت رقيه عليها السلام پاسخ داد: وقتي پدرم به ميدان مي رفت تشنه بود، مي خواهم پيدایش کنم و اين آب را به او بدهم. او گفت: آب را خودت بخور! پدرت بالب تشنه کشته شد. حضرت رقيه عليها السلام از شنيدن اين

ص: 780

خبر گریان شد و فرمود: پس من هم می خواهم تشنه باشم. 1 براساس این نقل، حضرت رقیه علیهاالسلام در این لحظه از شهادت پدر آگاه می شود، ولی بنابر بعضی نقل های دیگر، او از شهادت پدر بی اطلاع بوده است.

این مطلب در مفاتیح الغیب ابن جوزی به شکل دیگری نقل شده است: صالح بن عبدالله گوید: وقتی خیمه ها را آتش زدند، اهل بیت از خیمه های آتش گرفته بیرون دویدند. در این میان، دختر خردسالی را دیدم که گوشه لباسش آتش گرفته بود و سرآسیمه به این سو و آن سو می دوید و به شدت گریه می کرد. من از دیدن این صحنه بسیار ناراحت شدم و دلم سوخت و برای خاموش کردن لباسش به طرف او تاختم. او همین که صدای پای اسب مرا شنید، پریشان تر شد و از دست من فرار کرد. من به طرفش رفتم و گفتم: دختر جان! قصد آزارت را ندارم، بایست! به ناچار با دلهره ایستاد. از اسب پیاده شدم و آتش جامه اش را خاموش کردم و او را نوازش کردم. دخترک از این ابراز محبت، با من احساس انس کرد و گفت: ای مرد! لب هایم از تشنگی کبود شده است، یک جرعه آب به من می دهی. با شنیدن این سخن قلبم به درد آمد، به سرعت ظرفی را پر از آب کردم و به دستش دادم. آب را گرفت، آهی کشید و به راه افتاد. از او پرسیدم: به کجا می روی؟ گفت: خواهرم از من تشنه تر است. آب را برای او می برم. گفتم: نترس دختر جان! به همه

آب داده ایم. خودت بخور! گفت: ای مرد! پدرم وقتی به میدان می رفت تشنه بود، آیا به او آب دادند یا نه؟ گفتم: نه به خدا! تا دم آخر می گفت جگرم از تشنگی می سوزد، به من جرعه آبی بدهید، ولی کسی به او آب نداد. وقتی دخترک این سخنان را شنید، بغض گلویش را گرفت و آب ننوشید. بعضی از بزرگان گفته اند او حضرت رقیه بنت الحسین علیه السلام بوده است.»²

1. ثمرات الحیاة، ج 2، ص 38، برگرفته از: سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیها السلام، ص 29.

2. حضرت رقیه علیها السلام، ص 13.

زبان دردمندی رقیه علیها السلام

هنگامی که آفتاب، بساطش را جمع می کرد، کاروانی مرکب از چهل شتر برهنه، به دروازه کوفه رسید، فرمان دادند که کاروان را بیرون شهر نگاه دارند و فردا آنان را وارد شهر کنند. سپاهیان خیمه های خود را به پا می کنند و بساط غذا می گسترانند، ولی زنان و کودکان گرسنه را در برهوت، گرسنه و بی سرپناه نگاه می دارند. بانوان در آن شب، کودکان خود را گرسنه می خوابانند و صبح روز دوازدهم، دروازه شهر را می گشایند و سرها برفراز نیزه ها برفراشته می شود.¹

کودکان با حیرت، مردمی را که برای تماشا آمده بود، می نگریستند. سر بریده امام حسین علیه السلام را جلوی محمل حضرت زینب علیها السلام می برند. حضرت از شدت اندوه سر خود را بر چوبه محمل می کوبد و خون از زیر مقنعه اش جاری می گردد. سپس با اشعاری جان سوز، سر بریده برادر را مخاطب قرار می دهد و از بی

ص: 782

سرپناهي كودكان سخن مي گويد:

اي هلالي كه وقتي به كمال رسيدي، به خسوف رفتي و پنهان گشتي.

اي پاره دلم! گمان نمي كردم چنين روزي و چنين مصيبي را بينم.

اي برادر عزيزم! با اين دختر ك خردسال خود سخن بگو كه دلش از اندوه گداخته گشته است.

اي برادر! چرا آن دل مهربانت اين قدر با ما نامهربان گشته است؟

برادر جان! چقدر براي يتيم خردسال تو سخت است كه پدرش را صدا بزند، ولي پدر پاسخ او را ندهد.

رقيه عليهاالسلام نيز اين اشعار جان سوز را كه زبان دردمندي اش بود، مي شنيد و سر بريده پدر را خيره خيره تماشا مي كرد.

1. معالي السبطين، ج 2، ص 96.

2. نفس المهموم، شيخ عباس قمي، ص 221.

به سوي شام

كاروان به سمت شام _ شهر نامرادي ها _ حركت كرد. راهي طولاني و طاقت فرسا بود. كودكان خسته و كتك خورده، مي بايست پانزده منزلگاه را مي پيمودند تا به ديار غم ها برسند.

هوا سوزان بود و آب مشك ها رو به پايان. كاروان ناگزير به سمت منزلگاه قصر بني مقاتل رهسپار گرديد. و در آن جا توقف كرد. يكي از دختران امام حسين عليه السلام از شدت خستگي، به سايه درختي پناه برد و به خواب رفت. كاروان به راه افتاد و او در بيابان جا ماند. خواهرش در ميانه راه متوجه شد و به ساربان خبر داد، ولي كاروان بي اعتنا هم چنان راه خود را مي رفت. سرانجام با التماس فراوان اين خواهر، كسي را در پي دختر ك فرستادند تا او را به كاروان برساند.

در ادامه

ص: 783

راه، کاروان به معدنی رسید که کارگزارانش مشغول کار بودند. اهل حرم به دلیل گرسنگی شدید و از روی ناچاری، برای درخواست مقداری آب و غذا به آنان مراجعه کردند، ولی آنان با سنگدلی و ناسزا، بانوان را از آن جا راندند. در آن محل، کودک یکی از زنان امام حسین علیه السلام به نام محسن سقط می شود که طفل نشکفته را در همان جا به خاک می سپارند. 1

هنگامی که اهل بیت به شهر پرفساق و کینه بعلبک می رسند، فرماندار آن جا دستور می دهد کودکان شهر برای استهزا و تمسخر اسیران، به پیشواز کاروان روند. 2

پس از ساعتی، کاروان به نزدیک دیر راهبی نصرانی می رسد. ساربانان سنگدل، سرها را از داخل صندوقچه ها بیرون می آورند و بر نیزه ها می کنند. سپس در برابر چشمان کودکان گرسنه، سفره غذا و بساط مستی می گسترند و تا صبح پیاله گردانی می کنند. 3

کاروان همین گونه راه می پیمود و ساربانان، زنان و کودکان معصوم را آزار می دادند. این همه، گوشه ای از دریای بی ساحل اندوه طفلی سه ساله بود که آن را از پشت پنجره باران خورده چشمان معصومش تماشا می کرد. او همواره لحظه ای را انتظار می کشید تا سختی دردهای دل کوچکش را با جرعه ای از دیدار چهره خورشیدی پدر درمان کند.

1. نفس المهموم، ص 239.

2. بحار الانوار، ج 45، ص 127.

3. معالی السبطين، ج 2، ص 125.

فصل چهارم: وفات حضرت رقیه علیها السلام در شام

شام درگذر تاریخ

شام را از دو جهت به این نام خوانده اند. نخست این که شام به معنای شمال است و دلیل

ص: 784

این نام گذاری، قرار گرفتن آن در سمت شمال قبله است. هم چنان که یمن به معنای راست از آن جهت به این اسم، نام گذاری شده است که در سمت راست قبله قرار دارد. علت دیگری نیز که برای نام گذاری شام گفته اند آن است که: سام بن نوح بر آن سرزمین حکومت می کرد و هنگام برگرداندن آن واژه به عربی، به شام تبدیل شده است. 1

این سرزمین در دوران باستان شامل کشورهای کنونی سوریه، لبنان، فلسطین و بخش هایی از اردن می شد که پس از جنگ جهانی اول و در پی تقسیم بندی های کشوری و سیاست های تفرقه افکن انگلستان و فرانسه، به صورت کشورهای کنونی درآمد.

امپراتوری روم در سال 63 میلادی، شام را به تسخیر خود درآورد که پس از تجزیه دولت روم به دو بخش روم شرقی و غربی در سال 395 میلادی، شام جزو قلمرو امپراتوری روم شرقی (بیزانس) گردید. البته سیطره بیزانس بر شام به تدریج کم رنگ شد و سرانجام در قرن هفتم میلادی به دست مسلمانان افتاد. 2

ریشه پیوندهای خاص این سرزمین با تاریخ اسلام، به سال های پیش از فتح دمشق باز می گردد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دوران نوجوانی و جوانی به همراه عمویش، ابوطالب، به آن سرزمین سفر کرد، ولی هنوز به مقصد نرسیده، رویدادی برای ابوطالب رخ داد که مجبور شد سفرش را نیمه کاره رها سازد و به مکه باز گردد. آن رویداد، خبری بود که بحیرتی، راهب بصری درباره پیامبری محمد دوازده ساله به ابوطالب داد و او را از خطر گزند

رساندن یهودیان به پیامبر آخرالزمان، بر حذر داشت. 3 دومین سفر حضرت محمد به شام در 25 سالگی اش انجام گرفت. ایشان در این سفر، سرپرستی کاروان تجاری حضرت خدیجه را بر عهده داشت و با سود خوبی نیز بازگشت. 4

پس از تحکیم پایه های اسلام در جزیره العرب، شام در سال 14 هجری برابر با نیمه قرن هفتم میلادی، به تسخیر مسلمانان درآمد و به قلمرو اسلامی پیوست. شام از سال 40 هجری تا سال 132 هجری، پایتخت حکومت بنی امیه بود. در این تاریخ و در پی سقوط بنی امیه که به دست عباسیان و با پشتیبانی ایرانیان انجام پذیرفت، شام اعتبار گذشته اش را از دست داد و بغداد به عنوان پایتخت اعلام گردید. 5

1. شام سرزمین خاطره ها، مهدی پیشوایی، ص 22.

2. گیتاشناسی کشورها، چاپ 1365، ص 185.

3. تاریخ اسلام، سال چهارم آموزش متوسط عمومی، ص 27.

4. فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، ج 1، ص 156.

5. شام سرزمین خاطره ها، ص 19.

شام؛ خاستگاه عقده های کهنه

شهر شام یکی از سرزمین های پر خاطره صدر اسلام و از کهن ترین خاستگاه های کینه ورزی دشمنان اسلام به شمار می آید؛ سرزمینی که وطن سرسخت ترین دشمنان اسلام یعنی امیه، ابوسفیان و معاویه است.

داستان این کینه توزی از زمانی آغاز می شود که امیه در اثر آتش حسادتی که از عمویش، هاشم 1 در وجود پلیدش زبانه می کشید، همیشه با وی دشمنی می کرد. با این حال و با وجود کوشش ها و کارشکنی های زیادی که برای بدنام کردن هاشم به عمل می آورد، روز به روز بر عزت و بزرگی هاشم

ص: 786

در میان مردم، افزوده می‌شد. سرانجام امیه، عمویش را وادار کرد تا پیش کاهنان عرب روند و هر کدام مورد تحسین آنان قرار گرفتند، زمام امور قبیله را به دست گیرند. بزرگواران هاشم مانع از آن می‌شد که بر سر قدرت با برادرزاده اش درگیری داشته باشد. از این رو، پیشنهادش را می‌پذیرد و امیه شرط می‌گذارد که هر کس بازنده این جنگ سرد شد، باید از مکه بیرون رود و هر ساله، صد شتر سیاه چشم در روزهای حج قربانی کند.

از حسن اتفاق، کاهن همین که هاشم را می‌بیند، زبان به مدح وی می‌گشاید و بدون آغاز رسمی رقابت، هاشم برنده می‌شود. امیه نیز به ناچار با پرداخت غرامتی سنگین، مکه را به سوی شام ترک گوید و این جا نخستین جرقه دشمنی میان دو خانواده بنی امیه و بنی هاشم شعله ور می‌شود. دشمنی و حسادت که تا 130 سال پس از ظهور اسلام ادامه می‌یابد و سبب پیدایش جنایت‌هایی می‌گردد که سیاه‌ترین صفحه‌های تاریخ را به خود اختصاص داده است.

رقابتی که آن روز از روی حسادت شکل گرفت، افزون بر این که ریشه دار بودن کینه بنی امیه را نسبت به خاندان هاشم روشن می‌سازد، علل نفوذ امویان را در سرزمین شام تبیین می‌کند. هم‌چنین آشکار می‌شود که روابط دیرینه امویان با اهالی این مرز و بوم، زمینه را برای شکل‌گیری حکومت بنی امیه در این منطقه فراهم ساخته است. 2.

رگه‌های بزرگی از عقده جاهلی و کینه امویان در دوران زندگانی

نخستین پیشوایان معصوم به خوبی هویدا است. جنگ های امویان با امیرالمؤمنین علی علیه السلام، تیرباران کردن بدن مسموم امام مجتبی علیه السلام، حادثه دلخراش کربلا، اسارت اهل بیت امام حسین علیه السلام، از همان بغض کهنه سرچشمه گرفته است. یزید نیز در مجلس با چوب زدن بر لب و دندان مبارک امام حسین علیه السلام، عقده گشایی می کند و از بغضی چندین ساله چنین پرده برمی دارد:

ای کاش! پدرانم که در جنگ بدر کشته شدند، عجز و زاری قبیله خزرج را می دیدند و در آن حال از شادی فریاد می کشیدند که «دست مرزاد ای یزید!» بنی هاشم با سلطنت بازی کردند و گرنه نه خبری برایشان می آمد و نه وحیی از آسمان نازل می شد. از دودمان خویش نباشم اگر به خاطر آن چه محمد انجام داد، از فرزندانش انتقام نگیرم. 3

1. جد دوم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم.

2. برگرفته از: فرازهایی از زندگانی پیامبر اسلام، ص 41 با گزینش.

3. قصه کربلا، ص 495.

ورود به شام

بیشتر تاریخ نویسان بر این عقیده اند که اهل بیت علیهم السلام در روز اول ماه صفر وارد شام شده اند، ولی شهید مطهری رحمه الله تاریخ ورود اسیران را به دمشق، روز دوم ماه صفر می داند. 1

سرزمین شام چهل سال زیر سیطره سلطنت معاویه بود و اهالی آن با شایعه ها و تبلیغات سوء بنی امیه علیه خاندان وحی خو گرفته بودند. از روزی که شامیان به اسلام گرویده بودند، حکمرانان فاسقی هم چون معاویه و پسر فاسدش یزید بر آنان حکم می راندند.

ص: 788

در واقع، اسلام آنان از بني امیه به ارث رسیده بود و آنان تربیت یافتگان حکومتی سراسر فساد و تزویر بودند. تا آن جا که معاویه، صدهزار نفر از آنان را در جنگ صفین علیه امیر مؤمنان علی علیه السلام شوراند و چنان پرده ای از دورویی و نفاق بر دل آن مردم افکند که امام علی علیه السلام را واجب القتل دانستند و سال ها به او و فرزندانش در بالای منبرها دشنام می دادند.

با چنین شرایطی، اهل بیت علیه السلام وارد شام؛ پایتخت کشور نفاق و کینه می شوند. آنان را از شلوغ ترین دروازه شهر وارد می کنند؛ در حالی که صدای مردم به هلهله و شادی بلند است. در شهر، شادی عمومی اعلام شده است و مردم لباس های نو پوشیده اند. زنان دف می زنند و اسیران اهل بیت علیهم السلام از میان شلوغی ها، می گذرند. برای سوزاندن دل اهل بیت علیهم السلام، سرها را پیشاپیش محمل ها می برند. جلوتر از همه، سر علمدار کربلا جلوه می کند و بنابر بعضی نقل ها، سر مقدس امام حسین علیه السلام را پشت سر محمل ها وارد می کنند تا مردم به اشتباه بیفتند و کسی از دوستداران، آنان را نشناسد و عیش مردم را بر هم نزند. هتاکي ها شروع می شود؛ پیرزنی به سر بریده حضرت سنگ می زند و مردم که مست هوسرانی و ولنگاری هستند، از او تقلید می کنند. 2 امام سجاد علیه السلام می فرماید:

در شام هفت مصیبت بر ما وارد آوردند که از آغاز اسیری تا پایان بی سابقه بود: ساربانان با کعب نی و

تازیانه، ما را از میان جمعیت مطرب گذارند. نیزه داران با سرها بازی می کردند و نیزه هایشان را در هوا می چرخاندند. گاهی سرها از بالای نیزه ها روی زمین و زیر دست و پای مردم و مرکب ها می افتاد.

زنان شامی از بالای بام ها روی سر ما آتش و خاکستر داغ می ریختند که تکه ای از آن روی عمامه ام افتاد و چون دست هایم را با زنجیر به گردنم بسته بودند، عمامه ام سوخت و آتش به سرم رسید.

از طلوع آفتاب تا غروب ما را در کوچه ها می گردانیدند و می گفتند «این نامسلمان ها را بکشید!» ما را با یک رشته طناب به هم بسته بودند و از دهلیز خانه یهودیان و مسیحیان می گذارند و به آنان می گفتند: این ها قاتلان پدران و فرزندان شما هستند، انتقام خودتان را بگیرید! در این لحظه همگی آنان به سوی ما سنگ و چوب پرتاب کردند.

افزون بر آن، ما را به بازار برده فروشان بردند و ما را در معرض فروش قرار دادند. هم چنین ما را در خرابه ای جای دادند که روزها از گرما و شب ها از سرما آسایش نداشتیم.³

1. حماسه حسینی، مرتضی مطهری، ج 1، ص 177.

2. برداشت از: قصه کربلا، صص 484 و 487.

3. تذکره الشهداء، ص 412، برگرفته از: سوگ نامه آل محمد، ص 460.

فتحي بدون پیروزي!

پادشاهی می گسار، ورود اسیرانی آزاده را به انتظار نشسته است؛ پادشاهی که هم پیاله اش، میمونی است که جرعه ای خود می نوشد و جرعه ای به او

ص: 790

می دهد. هنگام مردن آن میمون نیز در شهر عزای عمومی اعلام می کند و برای او مراسم غسل و کفن و دفن برپا می دارد. پادشاهی که کمتر هشیار بود و بیت المال را به رامش گران و آوازه خوانان اختصاص داده بود. 1

یزید بالای کاخش می رود تا وضع کاروان و شادی مردمان را تماشا کند. در این هنگام، کلاغی بانگ برداشت (عَرَب، صدای کلاغ را به فال بد می گیرد) و یزید شعری به این مضمون خواند:

وقتی که نور سرها بر برج قصر جیرون بتافت، کلاغ بانگ برمی دارد.

من هم به آن می گویم: تو بانگ برآری یا برنیاری، من کار خودم را کردم و طلبم را از محمد گرفتم. 2

با این که از دروازه ساعات _ محل ورود اسیران _ تا کاخ یزید فاصله زیادی نبود، ولی کاروان را هنگام طلوع آفتاب وارد کردند که هنگام رسیدن به کاخ یزید، خورشید در حال غروب بود. 3

اهل بیت علیهم السلام که با ریسمان به هم بسته شده بودند، وارد مجلس یزید شدند. یزید لباس های نو پوشیده بود و شراب می نوشید. او سر بریده حضرت را میان تشتی از طلا گذاشته بود و برای بازداشتن زینب علیها السلام و امام سجاد علیه السلام از سخن گفتن، با چوب به چهره تابناک امام حسین علیه السلام می زد. با این حال ساعتی نگذشته بود که سخنان کوبنده امام سجاد علیه السلام و زینب کبری علیها السلام چنان رسوایی برای یزید و یزیدیان به بار آورد که طعم پیروزی به تلخی گرایید. از این رو، یزید برای نشان دادن هیبت بر باد رفته

اش، اسیران بی دفاع را روانه خرابه شام ساخت.

1. ستاره درخشان شام، ص 68، برگرفته از: تذکره الخواص.

2. رقیه؛ چاووش کربلا، سیدمجتبی موسوی زنجان رودی، ص 56.

3. تذکره الشهداء، ص 410، برگرفته از: سوگ نامه آل محمدص، ص 449.

ویرانه ای مهمان سرا

پس از آن که حضرت زینب علیهاالسلام با خطبه پرشکوه و بلند آوازه خود در مجلس یزید، از فاجعه روز عاشورا پرده برداشت، وجدان های غافل و خواب آلوده، اندکی به خود آمد و جوش و خروشی در مردم پدیدار گشت. سخنان روشن گرانه زینب علیهاالسلام و امام سجاد علیه السلام، اساس تفکر در حادثه کربلا را در ذهن ها بنا نهاد و حاضران مجلس، تا اندازه ای حقیقت را دریافتند.

یزید با دیدن اوضاع نابسامان دربارش، آزادگان را از کاخ بیرون راند و در خرابه ای جای داد که سقفی نداشت و دیوار آن ترک برداشته بود، به گونه ای که اهل بیت می ترسیدند دیوار بر سرشان خراب شود. روزها از شدت گرما و شب ها از سوز سرما در آن خرابه خواب نداشتند و تشنگی و گرسنگی و خطر درندگان آن ها را تهدید می کرد. 1

براساس پژوهشی که در زمینه تاریخ وقایع عاشورا به عمل آمده است، روز شهادت امام حسین علیه السلام در عاشورای سال 61 هجری، با بیست و یکم مهرماه سال 50 شمسی برابر بوده است. با به حساب آوردن ورود اهل بیت علیهم السلام به شام که در اول صفر همان سال بوده است، نتیجه می گیریم که اهل بیت علیهم السلام اوایل آذر در شام بوده اند و طبیعی است

ص: 792

که سردی هوا در این ماه ها موجب آزار آنان می گشته است. 2.

اسیران عزادار، روزها به عزاداری و گریه بر مصیبت ها می پرداختند و این گونه مردم را از فجایع کربلا آگاه می ساختند و از چهره کریه عاملان آن فجایع هولناک، پرده برمی داشتند. شیخ صدوق رحمه الله می نویسد: «یزید دستور داد اهل بیت امام حسین علیه السلام را همراه امام سجاد علیه السلام در خرابه ای زندانی کنند. آن ها در آن جا نه از گرما در امان بودند و نه از سرما؛ به گونه ای که بر اثر نامناسب بودن آن محل و گرما و سرمای هوا، صورت هایشان پوست انداخته بود.» 3

در میان ناله و اندوه بانوان رها شده از زنجیر ستم، کودکان مظلومی به چشم می خوردند. آنان در حالی که گرسنه بودند، هر روز عصر با لباس های کهنه جلوی در خرابه صف می کشیدند و مردم شام را که دست کودکانشان را گرفته بودند و با آذوقه به خانه هایشان برمی گشتند، غریبانه تماشا می کردند و آه حسرت می کشیدند. دامان عمه را می گرفتند و می پرسیدند: «عمه! مگر ما خانه نداریم؟ پدران ما کجا هستند؟» حضرت زینب علیها السلام نیز برای تسلی دل کوچک و غم دیده آنان می فرمود: «چرا عزیزانم! خانه شما مدینه است و پدرانتان به سفر رفته اند.» 4.

1. تذکره الشهداء، ص 412.

2. سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیها السلام، ص 41.

3. امالی، شیخ صدوق، مجلس 31، حدیث 4.

4. رقیه؛ چاووش کربلا، ص 66.

خرابه شام از زبان امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام در مورد ویرانه شام می

ص: 793

فرماید: «در مدت اسارت‌مان در خرابه شام، چه رنج‌ها و مصیبت‌هایی که ندیدیم! روزی دیدم عمه ام زینب علیهاالسلام دیگری را روی آتش گذارده است. پرسیدم: عمه! در این دیگ چیست؟ پاسخ داد: دیگ خالی است، ولی چون کودکان گرسنه‌اند، برای این که آنان را ساکت کنم، وانمود کردم که می‌خواهم برایشان غذا بپزم تا با این بهانه آنان را خواب کنم.»

نقل شده است که کودکان گرسنه پیوسته پیش حضرت می‌آمدند و از گرسنگی ناله می‌کردند تا آن‌جا که دل زنان شام به رحم می‌آمد و برای آنان آب و غذا می‌آوردند. 1 در رویدادهای شب وفات حضرت رقیه علیهاالسلام آمده است که وقتی سر امام حسین علیه السلام را که درون طبقی گذاشته و روی آن را پوشانیده بودند، پیش حضرت رقیه علیهاالسلام آوردند، حضرت رقیه علیهاالسلام نخست پنداشت که برای او غذا آورده‌اند. این وضعیت، شدت گرسنگی کودکان را می‌رساند. 2

امام صادق علیه السلام در مورد این محل فرموده است:

وقتی اهل بیت علیهم السلام را در ویرانه‌های جایی دادند، یکی از آنان با دیدن وضع ناجور و دیوارهای ترک خورده گفت: این‌ها ما را در این خرابه‌های جایی داده‌اند تا این دیوارها بر سرمان خراب شود و ما را بکشند. پاسبانان خرابه به زبان رومی به هم گفتند: این‌ها را ببینید که از خراب شدن دیوارها بر سرشان می‌ترسند با آن‌ها که فردا آن‌ها را بیرون خواهند کشید و خواهند کشت. علی بن الحسین علیه السلام فرمود: جز من، هیچ‌یک از اهل خرابه زبان رومی

در خرابه شام چنین وضع اسفناکی حکم فرما بود. در بعضی کتاب های تاریخ آمده است نه تن از کودکان از شدت سرما و گرما و گرسنگی در خرابه جان باختند که نهمین آن ها حضرت رقیه علیها السلام بود. 4

1. ریاحین الشریعة، ج 3، ص 187، برگرفته از: سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیها السلام، ص 43.

2. معالی السبطين، ج 2، ص 170.

3. ستاره درخشان شام، ص 95.

4. منتخب التواریخ، ملاهاشم خراسانی، ص 229.

ترحم شامیان بر اهل خرابه

شامیان با دیدن وضع رقت بار کودکانِ خرابه، به آنان ترحم می کردند. روزی زنی که از جلوی خرابه می گذشت، دریافت یکی از کودکان از تشنگی گریه می کند. زن بی درنگ رفت و ظرف آبی آورد و به حضرت زینب علیها السلام عرض کرد: «ای اسیر! تو را به خدا قسم می دهم که اجازه دهی من این کودک را با دست خودم سیراب کنم؛ زیرا محبت کردن به یتیمان، خواسته های انسان را برآورده می کند. شاید با این کار خداوند حاجت مرا نیز برآورد».

حضرت زینب پرسید: «چه حاجتی داری؟» گفت: «من در دوران جوانی ام، خدمت گزار حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بودم، ولی چرخش زمانه مرا از مدینه و خدمت کاری ایشان دور ساخت و از این شهر سر درآوردم مدت ها است که از او و فرزندانش بی خبرم. من کودکی فرزندان او را دیده ام و با آن ها بوده ام. از خداوند خواسته ام که حتی برای یک بار هم شده، فرزندان او را زیارت کنم و خدمت گزارشان باشم. شاید خدا به واسطه این

یتیم نوازی، حاجت مرا برآورد و بار دیگر به خدمت آن خانواده درآیم و بقیه عمر را در محضر آنان باشم».

حضرت زینب علیها السلام تا این سخنان را شنید، آهی سوزناک از سینه پر دردش کشید و فرمود: «ای کنیز خدا! حاجت تو برآورده شد. من، زینب دختر فاطمه ام و آن سر که از بالای قصر یزید آویزان است، سر برادرم حسین است. این کودکان نیز که می بینی، یتیمان اویند که مدتی است سایه پدر از سرشان کوتاه شده است و این گونه گرد و غبار یتیمی و اسیری بر رخسارشان نشسته است».

آن زن با شگفتی، به سخنان زینب علیها السلام گوش می داد و خیره خیره به او و کودکان می نگریست. همین که سخن حضرت پایان یافت، از ناراحتی فریادی کشید و بیهوش روی زمین افتاد. وقتی به هوش آمد، به ناله وزاری پرداخت و با اهل خرابه در سوگ حسین علیه السلام هم ناله گشت. آن زن باقی عمرش را در شیون و زاری بر شهیدان کربلا و رنج اسیری اهل بیت علیهم السلام گذرانید، تا این که به رحمت حق پیوست. 1

1. ریاحین الشریعه، ج 3، ص 188، برگرفته از: ستاره درخشان شام، ص 167.

نسیم آشنا

نسیمی از مدینه برخاسته و اینک در ویرانه ای از شهر سیاه نیرنگ، غبار غم گرفته بود. بعضی که محبت خاندان وحی را در دل داشتند، در مسیر این نسیم قرار می گرفتند و می شکفتند. یکی از اینان، هند؛ زن یزید، دختر عبدالرحمن بن عامر بود.

وقتی پدر هند از دنیا رفت، او در خانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام ماند و همان

ص: 796

جا به خدمت حضرت زهرا علیها السلام و دخترانش ام کلثوم و زینب علیها السلام درآمد. نقل شده است که وی در دوران کودکی بر اثر یک بیماری، فلج گردید و هر چه او را درمان کردند، فایده ای نداشت. سرانجام به سرچشمه زلال امامت، امیر مؤمنان علی علیه السلام متوسل گشتند و شفایش را از حضرت خواستند. حضرت فرمود طیب دل های شیعیان - حسین علیه السلام - بیاید. وقتی حسین خردسال آمد، حضرت ظرفی را پر از آب کرد و به جگر گوشه اش فرمود تا دستش را داخل آب بزند. سپس آب را به بدن هند پاشید. پس از مدتی، وی از آن بیماری هلاک کننده نجات یافت.

هند به شکرانه این کرامت در خانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خدمت مشغول گشت تا دین خود را به این خانواده ادا کند. خانواده او نیز با دیدن این معجزه، اسلام آوردند و از آیین یهودیت دست برداشتند. هند در محضر ائمه اطهار علیهم السلام پرورش یافت تا این که در زمان امام حسن علیه السلام که معاویه، وی را به ازدواج پسر خود یزید درآورد. از آن روز، میان او و اهل بیت علیهم السلام جدایی افتاد تا آن که پس از مدت ها، در خرابه شام با دلبردگان واقعی اش دیدار کرد.

گفتنی است به دلیل خارجی دانستن اسیران، دوستداران اهل بیت علیهم السلام آنان را نمی شناختند و دیگران نیز به شادی های پوچ و ننگین خود سرگرم بودند. پس از ورود اهل بیت علیهم السلام به خرابه، یکی از کنیزان هند به او گفت: جمعی اسیر را در خرابه جای داده اند، خوب

است ما هم براي تفریح به تماشای آنان برویم. هند پذیرفت و لباس های گران قیمتی پوشید و دستور داد صندلی مخصوصش را همراه او آورند. وقتی به خرابه آمد، حضرت زینب علیها السلام بی درنگ وی را شناخت و به خواهرش ام کلثوم علیها السلام گفت: خواهرم! این کنیز ما، هند دختر عبدالله است که مدتی با ما زندگی می کرد. ام کلثوم علیها السلام نیز او را شناخت و سرش را پایین انداخت. هند متوجه گشت و به زینب علیها السلام رو کرد و گفت: ای زن! چرا سرت را بلند نمی کنی؟

زینب علیها السلام پاسخی نداد.

— شما از کدام شهر هستید؟

— مدینه!

هند وقتی نام مدینه را شنید، مشتاق تر شد و از روی احترام برخاست و نزدیک تر آمد و گفت: سلام خدا بر مردم مدینه!

ای زن! آیا اهل مدینه را می شناسی؟ می خواهم درباره خانواده ای از تو بپرسم.

— آری! هر چه می خواهی بپرس.

اشک در چشمان هند حلقه زد و با بغضی در گلو گفت: می خواهم از خانواده علی بپرسم. من مدتی کنیز آنان بوده ام.

زینب علیها السلام پرسید: جویای کدام یک از اهل بیت او هستی؟

— می خواهم احوال حسین و خواهرانش، زینب و ام کلثوم را بدانم. آیا از آنان خبری داری؟

حضرت زینب علیها السلام گریست و فرمود: ای هند! اگر از خانه علی می پرسی، بدان که آن را ترك کرده ایم و منتظریم که خبر مرگمان را به آن خانه ببرند. اگر از حسین می پرسی، آن سر بریده که به دیوار کاخ شوهرت آویزان است؛ سر اوست. اگر از برادران

او، عباس و دیگر فرزندانِ علی علیه السلام می پرسید، بدان که سر از بدنشان جدا کردند و بدن هایشان را قطعه قطعه کردند. اگر از زینب می پرسید، من زینبم و این خواهرم، ام کلثوم است که لباس اسیری بر تن کرده ایم و اینان نیز یتیمان حسین علیه السلام هستند.

هند که سخنان زینب علیها السلام را به دقت و شگفتی گوش می داد، سر به شیون و زاری برداشت و گفت: وای مولایم حسین! کاش کور بودم و تو و خواهران و کودکان را در این وضع نمی دیدم.

او خاک بر سر پاشید و سنگی از زمین برداشت و محکم بر سرش کوبید که خون از سرش جاری شد و از هوش رفت. وقتی به هوش آمد، حجاب از سرافکنند، گریبان درید و پای برهنه به کاخ یزید رفت و فریاد زد: ای یزید! نفرین بر تو باد که سر پسر رسول خدا را جدا کرده ای و اهل بیتش را در مقابل نگاه های مردم قرار داده ای! در حالی که زنان خودت در حرم سرایت دور از نظرها هستند. یزید سرآسیمه، قبایش را درآورد و سر هند را پوشانید!

این کار، اوج سنگ دلی و بی رحمی یزید ملعون را نشان می داد که از هیچ آزاری نسبت به خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله فروگذار نکرده بود. استبداد همراه با عشرت طلبی، او را به گرداب فسادها و زشتی ها افکنده بود. او در قبیله ای روزگار گذرانده بود که آداب و رسوم و فرهنگ مسیحیت بر آن حاکم بود؛ زیرا مادر و اطرافیانش مسیحی بودند. هنری لامنس

معتقد است یزید به دست نسطوری های شام تربیت یافته بود. او در دربارش، مشاوران غیر مسلمان را به کار می گرفت. حتی حاکمیت عبداللّه بن زیاد نیز به اشاره سرژیوس، وزیر اعظم او بود. همیشه شاعری که صلیبی بر گردن داشت، مشغول سرگرم کردن او بود. همه این ها اسلام ستیزی او را نشان می داد. 1

پس از دیدار هند با حضرت زینب علیها السلام، ورق زندگی اش برگشت؛ لباس سیاه پوشید و هر روز بر کشتگان کربلا عزاداری می کرد. در نتیجه بالا گرفتن این سوگواری ها، یزید مجبور شد اسیران را به مدینه باز گرداند. 2

1. پیام آور عاشورا، ص 331.

2. نفس المهموم، ص 259.

واپسین شب زندگی رقیه علیها السلام

در یکی از شب های رقیه علیها السلام پدرش را در خواب می بیند و پریشان از خواب برمی خیزد. او گریه کنان می گوید: من پدرم را می خواهم! هر قدر اهل خرابه خواستند او را ساکت کنند، نتوانستند. داغ همه از گریه او تازه تر گردید و همه به گریه و زاری پرداختند.

مأموران خرابه پرسیدند: چه خبر شده است؟ گفتند: دختر خردسال امام حسین علیه السلام پدرش را خواب دیده است و او را می خواهد. آنان سر بریده حضرت را در درون طبقی نهادند و روی آن را با پارچه ای پوشاندند و جلوی او گذاشتند. شدت ضعف و گرسنگی، کودک را به توهم انداخته بود. او گریه می کرد و می گفت: من که غذا نخواستم؛ من پدرم را می خواهم. مأموران گفتند: این پدرت است.

وقتی رقیه علیها السلام روپوش را کنار زد، سر بریده پدر را به سینه چسباند

ص: 800

و دلسوزانه مي گفت:

چه كسي صورتت را با خون سرت رنگين كرد؟ چه كسي رگ هاي گلويت را بريد؟ چه كسي مرا در اين خردسالي يتيم كرد؟ كاش جانم فدائيت مي شد! اي كاش مي مُردم و محاسن به خون رنگينت را نمي ديدم!

سپس آن قدر گريه كرد تا از هوش رفت و ناله اش براي هميشه خاموش گشت. صداي گريه ها بالا گرفت و مصيبيتي ديگر بر دل داغدار اهل بيت نشست و اين گونه واپسين شب زندگاني کوتاه فرشته غم، با غصه سپري شد.

بدن معصوم و ستم ديده اش را در همان خرابه به خاك سپردند. او روز اول صفر به آن ويرانه آمد و پس از چهار شب در پنجم صفر سال 61 هجري، به سوي پدر شهيدش پُر كشيده شد.

1. معالي السبطين، ج 2، ص 171.

سخن طاهر دمشقي

طاهر دمشقي هم نشين يزيد بود و شب ها، او را با شعر و داستان گويي سرگرم مي كرد. وي درباره شب وفات حضرت رقيه عليهاالسلام مي گويد: «آن شب من پيش يزيد بودم. به من گفت: «طاهر! امشب از ترس كابوس هاي وحشتناك، قليم به تپش افتاده است. سرم را روي زانويت بگذار و از فجايي كه من در گذشته كرده ام، براي تعريف كن». من سرش را روي زانو گذاشتم و از گذشته سياهش براي او گفتم. تا اين كه پس از ساعتی به خواب رفت. ناگهان ديدم از خرابه، صداي شيون و ناله مي آيد. او در خواب بود و من در اندیشه جنائت هاي او كه نگاهم به تپش طلايي افتاد كه سر حسين عليه السلام در آن

ص: 801

قرار داشت. با تعجب دیدم سر بریده، اشک می ریزد. لب هایش به حرکت درآمد و گفت: خداوندا! اینان، فرزندان و جگرگوشه های من هستند که این گونه از دنیا می روند.

چون این منظره را دیدم، حالتی از ترس و غم در دلم افتاد که ناخودآگاه اشکم جاری شد. یزید را رها کردم و به بالای کاخ درآمدم. صدای گریه لحظه به لحظه بیشتر می شد. از بالای بام به درون خرابه که کنار کاخ بود، نگاه کردم؛ دیدم خرابه نشینان دور دخترکی را گرفته اند و خاک بر سر می ریزند و به شدت گریه می کنند. یکی از آن ها را صدا زدم و پرسیدم چه خبر شده است؟ گفت: دختر سه ساله امام حسین علیه السلام، پدرش را در خواب دیده است و اکنون از خواب پریده و پدرش را از ما می خواهد.

پس از دیدن این صحنه دردناک، پیش یزید برگشتم. دیدم او هم خواب زده شده است و با حالتی عجیب، به سر بریده نگاه می کند و از شدت ترس و ناراحتی، دندان هایش را بر هم می ساید و به خود می لرزد. دوباره از سر بریده ندایی برخاست و این آیه را تلاوت کرد:

وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ. 1

و به زودی کسانی که ظلم کردند، خواهند فهمید که به چه جایگاهی داخل خواهند شد.

ترس بر وجود یزید چیره گشته بود؛ در همان حالت ناراحتی از من پرسید: این صدای گریه از کجاست؟ جریان را برای او گفتم. با عصبانیت فریاد کشید: چرا سر پدرش را نزد او نمی برید؟ ببرید و

صدایش را بند آورید. نگهبانان بی درنگ سر را درون طبقی گذاردند و به خرابه آوردند. دخترک با دیدن سر بریده پدر آن قدر گریست که جان داد.»²

به خوبی روشن است که یزید در این ماجرا قصد تسلی خاطر اهل خرابه را نداشته، بلکه با این کار می خواست آنان را به یاد مصیبت هایشان اندازد و آنان را آزار دهد.³

1. شعرا، 227.

2. مصباح الحرمین، برگرفته از: ستاره درخشان شام، ص 208.

3. نك: مطلب «از نگاه يك عالم» در همین اثر.

ردّ سیاه ستم

وقتی حضرت رقیه علیهاالسلام در خرابه از غم ها و غصه های دنیا چشم بر هم نهاد، بدنش را نزد زنی غسل بردند تا او را غسل دهد. آن زن بدن حضرت را غسل می داد که ناگاه دست از کار کشید و پرسید: «سرپرست این بچه کیست؟» حضرت زینب علیهاالسلام فرمود: «من هستم؛ چه می خواهی؟» گفت: «این دخترک به چه بیماری ای مبتلا بوده است که این گونه بدنش کبود است؟» حضرت فرمود: «ای زن! این دختر بیمار نبود و این کبودی ها ردّ سیاه تازیانه های ستم است که اثرش بر بدن او باقی مانده است».¹

نقل کرده اند که در سال 1280 ه. ق قبر حضرت رقیه علیهاالسلام دچار آب گرفتگی می شود. شخصی به نام سید ابراهیم دمشقی برای تعمیر قبر حضرت، سنگ قبر را می شکافد و بدن حضرت را بیرون می آورد تا کفن تازه بر آن بپوشاند. در این حال می بیند آثار تازیانه های دشمن پس از گذشت صدها سال هنوز بر بدن آن کوچک مظلوم باقی

ص: 803

1. الوقایع و الحوادث، محمدباقر طبوبی، ج 5، ص 81.

2. معالی السبطين، ج 2، ص 102.

سوگواری بر رقیه علیها السلام

پس از درگذشت رقیه علیها السلام، حضرت ام کلثوم علیها السلام؛ خواهر حضرت زینب علیها السلام چند خشت را جمع می کند و کنار هم می چیند. سپس بدن بی جان رقیه علیها السلام را بر آن می نهد و اهل بیت علیها السلام را دور آن جمع می کند و به عزاداری می پردازد. در میان حلقه سوگواران، وی از همه جان سوزتر ناله می کرد. وقتی او را تسکین دادند، گریه اش بیشتر اوج گرفت و به زینب علیها السلام گفت: «خواهرم! دیشب رقیه به من می گفت: عمه جان! گرسنه ام و از گرسنگی توان گریستن هم نداشت، ولی اکنون جنازه اش پیش روی من است و من بر او می گریم در حالی که دیگر گرسنه نیستم».¹

بنابر نظر بعضی تاریخ نویسان، یزید پس از شهادت حضرت رقیه علیها السلام دستور داد چراغ و تخته غسل ببرند و او را در همان خرابه همراه با لباس های کهنه اش به خاک سپارند.² او با این کار می کوشید تا چهره ای حق به جانب به خود بگیرد و هم چنان سیاست های عوام فریبانه اش را ادامه دهد.

1. حضرت رقیه علیها السلام، ص 84.

2. ریاض القدس، واعظ قزوینی، ج 2، ص 324.

از نگاه يك عالم

ابن عابد شروانی حایری درباره انگیزه شوم یزید در فرستادن سر امام علیه السلام به خرابه و دیگر رخدادهای آن شب می نویسد: «این که گفته شده است یزید برای تسلای خاطر حضرت رقیه علیها السلام دستور داد تا سر بریده

ص: 804

پدرش را نزد او ببرند، اشتباه است؛ زیرا مقصود یزید تسلي دادن كودك نبود، بلکه مي خواست با اين كار، دل اهل بيت عليهم السلام را بيشتر بسوزاند. او مي خواست آنان با ديدن سر بريده _ در آن موقعيت حساس كه همه به ياد مصيبت هاي كربلا افتاده بودند _ از بي تايي هلاك گردند و عاشوراي ديگري در شام به وجود آيد. قصد او تنها اين نبود كه رقيه عليها السلام از شدت اندوه از دنيا برود، بلكه مي خواست همه اهل بيت عليهم السلام جان دهند.

اهل بيت عليهم السلام با ديدن شهادت حضرت رقيه، سر بريده امام حسين عليه السلام و غسل دادن و كفن كردن پيكر مطهر حضرت رقيه عليها السلام، به ياد بدن هاي پاره پاره و بي غسل و كفن شهيدان كربلا افتادند و به راستي عاشوراي ديگري در آن جا پديد آمد. صداي گريه اهل بيت عليهم السلام آن چنان بلند شد كه مردم شام و اطراف همه فهميدند. از اين رو، همگي نزديك آمدند و گريه سردادند. همين امر موجب شد تا احساسات مردم بر ضد يزید به جوش آید. به گونه اي كه آن ها عليه يزید سخن مي گفتند و اين ماجرا، يزید را به شدت وحشت زده كرد. يزید كه در ظاهر خود را تبرئه مي كرد و قتل امام حسين عليه السلام و شهيدان كربلا را به گردن ابن زياد مي انداخت، اهل بيت پيامبر صلي الله عليه و آله را از آن زندان (خرابه شام) آزاد كرد.»¹

1 . حضرت رقيه عليها السلام، ص 86، برگرفته از: اكسير العبادات، ص 533.

شام در سوگ رقيه عليها السلام

با

ص: 805

مشوش شدن افکار عمومی مردم شام در اثر جنایت های یزید که با وفات حضرت رقیه علیها السلام شدت گرفته بود، مصلحت را در آن دید که از شدت فشار بر اهل بیت علیهم السلام بکاهد و آنان را از بند اسیری آزاد کند. او آنان را مخیر گذاشت که به مدینه باز گردند یا در شام بمانند. امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام تصمیم گرفتند که پس از برپایی مجلس عزای عمومی، شام را به مقصد مدینه ترک کنند؛ زیرا از هنگام شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش، اهل بیت علیهم السلام نتوانسته بودند برای آنان عزاداری کنند و دشمن، آنان را از این کار باز داشته بود. یزید بر خلاف میل باطنی اش ناچار شد این شرط را بپذیرد؛ زیرا به خوبی می دانست برپایی سوگاری از سوی قهرمان کربلا؛ حضرت زینب علیها السلام، پایه های حکومت استبدادی اش را سست خواهد کرد. با این حال، به دلیل تدابیری که برای جلوگیری از موج فزاینده اعتراض ها و نارضایتی های مردم اندیشیده بود، ناگزیر این شرط را پذیرفت. یزید در مرکز شهر، خانه ای را برای عزاداری در نظر گرفت و دستور داد زنان برای تسلیت گویی به حضرت زینب علیها السلام و برپایی مجلس عزا (که زیر نظر جاسوسان بود) در آن خانه حضور یابند. با انتشار این خبر در شهر، تمامی زنان هاشمی با لباس سیاه در مجلس حضور یافتند و به زینب علیها السلام تسلیت گفتند. زنان بنی امیه و بنی مروان نیز با زینت و زیورشان به مجلس آمدند و به زینب علیها السلام تسلیت گفتند. البته شنیدن مصیبت های کربلا

که از زبان دختر علي عليه السلام بيان مي شد، انقلابي شگرف در دل شان ايجاد کرد و آنان نيز با پوشيدن لباس سياه، ابراز هم دردي کردند.

هفت روز در شام مجلس عزاداري بر پا شد. شام روحيه انقلابي گرفته بود و نزديك بود سيل خروشان انتقام و نارضايتي، حکومت يزيد را درهم بشکنند. 1 اين شهر خاموش و ماتم زده، مانند چند روز پيش نبود که اهل بيت بدان وارد شدند. مردمان شام کم کم سياست رسوا شده تبليغات سوء يزيد را عليه اين خاندان شناخته بودند. چهره شهر تغيير کرده بود؛ مردمی که چندي پيش از کاروان اسيران با آتش و خاکستر استقبال کرده بودند، اينک با شرمندگي، کاروان اسيران را با تکریم و احترام بدرقه مي کردند.

يزيد سياست دوگانه سرکوب و تبسم؛ را در پيش گرفته بود؛ از يك سو اجازه برپايي مراسم عزاداري را به اهل بيت مي داد و عبيدالله را مسؤول قتل شهيدان کربلا معرفي مي کرد و از سوي ديگر، با آويزان کردن سر امام عليه السلام بر در کاخ خویش و اسير کردن اهل بيت عليهم السلام، قدرت خویش را در مقابل هرگونه شورش احتمالي به نمايش مي گذاشت. يزيد مي خواست بر موج بنشيند و احساس آرامش کند و جز اين چاره اي نداشت؛ زيرا اين آخرين تير او در ترکش انتقام بود.

مردم شام در آستانه استحاله اي بزرگ و فهم و درک واقعييت ها بودند. آسمان اندیشه آنان که با اسلام تحريف شده معاويه و ترور شخصيت علي عليه السلام و خانواده اش سياه و غبارآلود شده بود، با خطبه هاي توفنده زينب

عليها السلام و امام سجاد عليه السلام آفتابي و روشن شد. اين موج ناخشنودي به سراي خاموش يزید نیز رسوخ کرده بود و تنها خروج اهل بيت عليهم السلام بود که مي توانست آسايشي کوتاه، آن هم در شام براي او ايجاد کند. از اين رو، کاروان اسيران را از شام خارج کرد.

1. رباحين الشريعة، ج 3، ص 193، برگرفته از: ستاره درخشان شام، ص 227، با گزينش.

2. پيام عاشورا، ص 326 با گزينش.

وداع با شهر خاطره ها و رقيه عليها السلام

شتران آماده حرکت اند و يزید دستور داده است محمل ها را زينت کنند! زينب عليها السلام دستور داد تا زيورها را از محمل شتران باز کنند و محمل ها را سپاه پوش سازند. مردمان شام به بدرقه آمده اند، ولي خجالت و شرمندگي از نگاه هايشان مي بارد. با شرمساري و سرافکندي، رکاب زينب عليها السلام و کودکان را گرفتند و آنان را بر هودج هاي سوگ نشانندند. زينب عليها السلام سر از کجاوه بيرون آورد و به عنوان آخرين پيام به شاميان فرمود: «اي اهل شام! ما از اين شهر مي رويم، ولي در اين خرابه امانتي از ما پيش شما باقي مي ماند. جان شما و جان اين امانت لطمه خورده! هرگاه کنار قبرش رفتيد، آبي بر مزار کوچکش پاشيد و چراغي کنارش روشن کنيد که او در اين شهر غريب است».

کاروان آهسته آهسته گام برمي دارد و از شهر و نگاه هاي غم گرفته مردم دور مي شود. زينب عليها السلام و بانوان کاروان تا مسافت هاي دور، به بيرون از کجاوه هايشان مي نگرستند و به ياد رقيه عليها السلام و رنج هايش اشک مي ريختند؛ دخترکي

ص: 808

زخم دیده و کتک خورده که جایش در محمل زینب علیها السلام خالی است، ولی خاطره اش همراه کاروان.

1. ریاض القدس، ج 2، ص 237.

به یاد رقیه علیها السلام

چهل روز از شهادت حسین علیه السلام و یارانش گذشته و کاروان به سوی شهر پیامبر در حرکت است. بر سر دوراهی کربلا و مدینه، با درخواست اهل بیت، کاروان راه کربلا را در پیش می گیرد و در کربلا توقف می کند. اهل بیت علیهم السلام از محمل ها پیاده می شوند و به سوی مزار خاموش شهیدان می روند. زینب علیها السلام قبر برادر را در آغوش می گیرد و آن قدر می گیرد که از هوش می رود. زن ها آب به صورتش می پاشند تا به هوش آید. او با برادر درد دل می کند و شرح حال سفر پر خاطره اش را باز می گوید و اشک می ریزد. گریه اش وقتی شدت می گیرد که از رقیه علیها السلام برای برادر می گوید:

«برادر جان! همه کودکانی را که به من سپرده بودی، بر مزارت آورده ام، جز رقیه ات که او را در شهر شام با بدنی کبود و دلی پر غصه به خاک سپردم». 1 سپس کاروان با دلی غم زده راهی مدینه می شود.

1. حضرت رقیه علیها السلام، علی فلسفی، ص 47.

مدینه بی یار سفر کرده

کاروان آزادگان در آستانه ورود به مدینه قرار دارد؛ شهر پیامبر صلی الله علیه و آله و زهرا علیها السلام و علی علیه السلام؛ شهری آشنا که بیشتر مردمانش دوستدار این خانواده اند. بار دیگر خاطره های روز خروج از آن، در دل های محنت کشیده اهل بیت

ص: 809

زنده مي شود.

پرده هاي اشك، نگاه ها را بر دروازه شهر ورق مي زند؛ مسافران اين ديار آشنا باز گشته اند، ولي چقدر تعداد كاروانيان كم شده است؟ ديگران كجايند؟ شايد با كارواني ديگر برسند؟

اين ها پرسش هايي بود كه از نگاه هاي منتظر مردمان شهر خوانده مي شد. محمل هاي سپاه و تعداد اندك كاروانيان، همه چيز را روشن مي كند. از چهره هاي آفتاب سوخته و چشم هاي غمگين، همه چيز پيدااست. خورشيد و ماه و ستارگان آسمانِ مدينه، همه در پس ابري از ستم، چهره در خون شسته بودند و مردم اين را كم كم مي فهميدند. صدای غم انگيز بشير بن جذلم نیز سایه اي از غم و اندوه بر شهر مي كشيده.

مردم مدينه! ديگر اين شهر جاي ماندن نيست. حسين عليه السلام كشته شد بايد چشم ها پيوسته بر او بگريند.

— پيكرش در كربلا آغشته به خون اوست و سرش را بالاي نيزه ها گردانند. 1

سپس نوبت كعبه غم ها و بلاها، زينب كبري عليها السلام بود كه شرح ماجرا كند و گذشته غمبارش را باز گويد. زينب عليها السلام با توسن سخن تاخت و قافله خاطره ها را تا ژرفاي جان ها پيش برد. رويه سوي قبر پيامبر صلي الله عليه و آله كرد و با ناله اي جگرسوز گفت: «سلام بر تو اي جد بزرگوام! اي رسول خدا! من خبر شهادت جگرگوشه ات حسين را آورده ام». زينب عليها السلام مي گفت و مردم با صدای بلند مي گريستند. فرمود: «اي مردم مدينه! در كربلا نبوديد تا ببينيد چگونه برادرم را كشتند». سپس پيراهن خونين و پاره

ص: 810

پاره امام حسین علیه السلام را که از یزید باز پس گرفته بود،² به مردم نشان داد.

سکینه علیها السلام پیش رفت و فرمود: «ای مردم! کاش در شام بودید و می دیدید که چه وحشیانه ما را با سنگ و چوب می زدند. کاش می دیدید که یزید چگونه به لب و دندان سر بریده پدرم چوب می زد؟»³

چون سخن از شام به میان آمد، زینب علیها السلام بار دیگر به یاد رقیه علیها السلام افتاد و با گریه گفت: «مصیبت وفات رقیه در خرابه شام، کمرم را خمیده و مویم را سپید کرد». او جریان وفات رقیه را در آن شب ظلمانی واگویه کرد و صدای ضجه و ناله بود که به آسمان برمی خاست.⁴ بدین گونه داستان غم انگیز ستاره دور افتاده از آسمان مدینه، بار دیگر مرور شد و کتاب کوچکی بسته گردید.

1. پیام عاشورا، ص 340 باگزینش.

2. ترجمه لهوف، ص 193.

3. سوگ نامه آل محمدص، صص 523 _ 525.

4. ناسخ التواریخ، محمدتقی سپهر، ص 507.

الگوگیری از شخصیت حضرت رقیه علیها السلام

حضرت رقیه علیها السلام یکی از بارزترین نمادهای مظلومیت اهل بیت علیهم السلام و نشان کینه دیرینه بنی امیه با آنان است. ایشان زیباترین الگوی تربیت به شمار می رود و پرورش یافته دامان حسین علیه السلام، امام زین العابدین علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام است. رقیه در محیطی رشد یافت که همه اعضای خانواده اش بهترین محیط تربیتی را برای کسب فضایل اخلاق اسلامی فراهم آورده بودند. او با سن کم و زندگانی کوتاهش، چنان معرفت و شناخت والایی داشت که رخدادهای پیش آمده را به خوبی درک

ص: 811

مي كرد.

اين معرفت و درك عميق در شب دیدارش با سر بریده پدر در پشت دروازه شام و نیز شب وفاتش به خوبی نمایان است. رقيه عليها السلام با دیدن سر بریده پدر از گریه دست مي كشد و با گفتن جمله هايي رسا و نغز، معرفتي را كه نتیجه پرورش یافتن در مكتب اهل بيت است، به نمایش مي گذارد. او بدون عنوان كردن خواسته هاي كودكانه، با چند پرسش و خواسته همه حرف هایش را با پدر مي زند:

پدر! چه كسي صورتت را به خون سرت رنگين كرده است؟ چه كسي رگ هاي گلويت را بریده است؟ چه كسي مرا در اين خردسالي يتيم كرد؟ 1

و با اين سه پرسش، جريان روز عاشورا را براي همه يادآوري و از ستم كاران شكایت مي كند. سپس مي پرسد:

دخترت از اين پس به كه پناه برد؟ بانوان بدون پوشش چه كنند؟ زنان بي سر و سامان و اسير به كجا پناه ببرند؟ چشم هاي گريان چه چاره سازند؟ 2

او با اين سخنان، از رویدادهای اسيري و سرگردانی اهل حرم و شكستن حرمت در شهرهاي گوناگون، پيش پدر شكوه مي كند و مي گوید:

زنان مو پريشان پس از اسيري چه كنند؟ پناه گاه زناني كه كسي جز تو نداشتند، از اين پس كيست؟ 3

و بدین سان از دربه دري زنان اهل حرم كه شوهرانشان كشته شده است، مي پرسد. اين پرسش ها به خوبی افق معرفتي حضرت رقيه را نشان مي دهد كه چگونه به واقعه كربلا مي نگرسته و با همان سن كم چگونه همه آن مسایل را به خوبی درك کرده است.

ص: 812

این در حالی است که او هنوز در بند به سر می برد و طعم رهایی را نچشیده است. در پایان نیز با سه آرزو، اندوه دل خویش را آشکار می کند: پدر جان! ای کاش جانم فدایت می شد! کاش این روز را نمی دیدم! کاش می مردم و محاسن خونینت را نمی دیدم!4

سپس مظلومانه جان به جان آفرین تسلیم می کند. این جمله ها همه مصیبت ها را از آغاز تا انجام برای مردم یادآوری و عاشورایی دیگر در خرابه برپا می کند. این بهترین آموزه تربیتی برای يك خانواده مسلمان و معتقد است که فرزندان شان را این چنین تربیت کنند و از همان کودکی، آنان را از درك و اندیشه والای اسلامی برخوردار سازند.

1. معالي السبطين، ج 2، ص 177.

2. همان.

3. معالي السبطين، ج 2، ص 177.

4. همان.

فصل پنجم: پژوهشی در کتاب های معتبر شیعه و دیدگاه های اندیشمندان اسلامی درباره حضرت رقیه علیها السلام

طرح يك پرسش

برای روشن شدن مطلب، این بحث را با طرح يك پرسش زیربنایی از اندیشمند فرزانه، استاد محمد محمدی اشتهاردی آغاز می کنیم.

آیا نبودن نام حضرت رقیه علیها السلام در ردیف فرزندان امام حسین علیه السلام در کتاب های معتبری چون ارشاد مفید، اعلام الوری، کشف الغمه و دلائل الامامة طبری بر نبودن چنین شخصیتی در تاریخ دلالت دارد؟

پاسخ: با بیان چند مقدمه پاسخ این پرسش به خوبی روشن می شود:

1_ در عصر زندگانی ائمه اطهار علیهم السلام و در صدر اسلام مسایلی مانند کمبود امکانات نگارشی، اختناق شدید حکمرانان اموی، کم توجهی به ثبت و ضبط جزئیات رویدادها، فشار حکومت بر سیره نویسان، دخالت جانب داری ها و... سبب بروز بعضی اختلافات در

ص: 813

نقل مطالب تاریخی شده است.

2_ در اثر تاخت و تازها و وجود بربریت و دانش ستیزی بعضی حکمرانان، بسیاری از منابع ارزشمند از میان رفته است. به همین دلیل، این گمان تقویت می شود که چه بسا بسیاری از این اسناد و منابع معتبر، در جریان این درگیری ها، از بین رفته و به دست ما نرسیده است.

3_ تعدد فرزندان، تشابه اسمی و موارد همسان، امر را بر تاریخ نویسان مشتبه کرده است که در همین کتاب نیز به مواردی از آن ها برمی خوریم. برای مثال، در مورد روایت طاهر دمشقی که در فصل پیشین گذشت، کتاب ریاض القدس، او را طاهر بن عبدالله و تذکره الشهداء، طاهر بن حارث خوانده اند که دو شخصیت جدا هستند. هم چنین در مورد هند زن یزید، بعضی او را دختر عبدالله بن عامر 1 و بعضی دیگر، وی را دختر خانواده ای یهودی 2 دانسته اند که در هر دو مورد، افزون بر اشتباه در عنوان شخصیت ها، در نقل این رویداد تاریخی نیز دوگانگی وجود دارد که این گونه خطاها در تاریخ نویسی قدیمی، امری طبیعی است.

4_ همان گونه که پیش تر گفته شد، امام حسین علیه السلام به دلیل شدت علاقه به پدر بزرگوار و مادر گرامی شان، نام همه فرزندان خود را فاطمه و علی می گذاردند. این امر خود منشأ بسیاری از سهو قلم ها در نگاشتن شرح حال زندگانی فرزندان امام حسین علیه السلام گردیده است. قرینه ها و شواهدی در دست هست که رقیه علیها السلام را فاطمه صغیره می خوانده اند. احتمال دارد همین موضوع سبب غفلت از نام اصلی ایشان

ص: 814

بنابراین، نیامدن نام حضرت رقیه علیهاالسلام در کتاب های تاریخی، هرگز دلیل بر نبودن چنین شخصیتی در تاریخ نیست. افزون بر آن، مهم ترین دلیل فراموشی یا کم رنگ شدن حضور این شخصیت، زندگانی کوتاه ایشان است که سبب شده رد کمتری از ایشان در تاریخ به چشم بخورد.

در مورد تشابه اسمی رقیه علیهاالسلام و فاطمه صغیره به يك جریان تاریخی اشاره می کنیم. مسلم گچ کار از اهالی کوفه می گوید: «وقتی اهل بیت علیهم السلام را وارد کوفه کردند، نیزه داران، سرهای مقدس شهیدان را جلوی محمل زینب علیهاالسلام می بردند. حضرت با دیدن آن سرها، از شدت ناراحتی، سرش را به چوبه محمل کوبید و با سوز و گداز شعری را با این مضامین سرود:

ای هلال من که چون بدر کامل شدی و در خسوف فرورفتی! ای پاره دلم! گمان نمی کردم روزی مصیبت تو را ببینم! برادر! با فاطمه خردسال و صغیرت، سخن بگو که نزدیک است دلش از غصه آب شود. چرا این قدر با ما نامهربان شده ای؟ برادر جان! چقدر برای این دختر کوچک سخت است که پدرش را صدا بزند، ولی او جوابش را ندهد. 4

حضرت زینب علیهاالسلام در این شعر از رقیه علیهاالسلام به فاطمه صغیره یاد می کند و این مسئله را روشن می کند که فاطمه صغیره که در بعضی از کتاب ها از او یاد شده، همان دختر خردسالی است که در خرابه شام جان داده است.

در این جا برای روشن شدن بیشتر مسئله، گفتار کتاب های تاریخی و دیدگاه های اندیشمندان اسلامی را بررسی می کنیم.

. سوگ نامه آل محمدص، ص 485.

2. همان، پاورقی ص 486.

3. سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیهاالسلام، ص 12.

4. نفس المهموم، ص 221.

کامل بهایی

قدیمی ترین کتابی که از حضرت رقیه علیهاالسلام به عنوان دختر امام حسین علیه السلام یاد کرده است و شهادت او را در خرابه شام می داند، همین کتاب است. این کتاب، اثر عالم بزرگوار، شیخ عمادالدین الحسن بن علی بن محمد بن طبری است که به امر وزیر بهاءالدین 1 _ حاکم اصفهان در روزگار سلطنت هلاکوخان _ نوشته شده است. به ظاهر، نام گذاری آن به کامل بهایی از آن روست که به امر بهاءالدین نگاشته شده است.

شیخ عباس قمی در نفس المهموم و منتهی الآمال، ماجرای شهادت حضرت رقیه علیهاالسلام را از آن کتاب نقل می کند. هم چنین بسیاری از عالمان بزرگوار، مطالب این کتاب را تأیید و به آن استناد کرده اند؛ از جمله آیت الله صفایی خوانساری از فقیهان برجسته معاصر در مورد این کتاب می گوید: «قدیمی ترین کتابی که در این خصوص می شناسم، کتاب کامل بهایی است». 2.

1. وفات: 675 ه. ق.

2. فوائد الرضویه، ص 111.

لهوف

یکی دیگر از کتاب های کهن که در این زمینه، کتاب لهوف از سید بن طاووس (وفات: 664 ه. ق) است. باید دانست احاطه ایشان به متون حدیثی و تاریخی اسلام و شیعه، ممتاز و چشم گیر است. وی می نویسد: «شب عاشورا که حضرت سیدالشهداء اشعاری در بی وفایی دنیا می خواند، حضرت زینب علیهاالسلام سخنان ایشان را شنید و گریست. امام علیه

ص: 816

السلام اورا به صبر دعوت کرد و فرمود: «خواهرم، ام کلثوم و تو ای زینب! ای رقیه، ای فاطمه، ای رباب! وقتی من به قتل رسیدم، در مرگم گریبان چاک نزنید و کلامی که با رضا و تسلیم سازگار نیست، مگوید». 1 بنابر نقل ایشان، نام حضرت رقیه علیهاالسلام بارها بر زبان امام حسین علیه السلام جاری شده است.

این مطلب در مقتل ابومخنف نیز هست که حضرت پس از شهادت علی اصغر علیه السلام، فریاد برآورد: «ای ام کلثوم، ای سکینه، ای رقیه، ای عاتکه و ای زینب! ای اهل بیت من! خدا نگهدار؛ من نیز رفتم». 2

این مطلب را سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی (وفات: 1294 ه. ق) در کتاب ینابیع المودة از مقتل ابومخنف نقل می کند. 3

1. کامل بهایی، ج 2، ص 179، برگرفته از: نفس المهموم، ص 260.

2. لهوف، ص 140.

3. ینابیع المودة، صص 333 _ 335، برگرفته از: ستاره درخشان شام، ص 16.

المنتخب فی جمع المراثی و الخطب؛ معروف به منتخب طریحی

این کتاب را شیخ فخرالدین طریحی (وفات: 1085 ه. ق) نوشته که در آن، سن حضرت رقیه علیهاالسلام، سه سال بیان شده است. پس از او، فاضل دربندی (وفات: 1286 ه. ق) که آثاری هم چون اسرار الشهادة و خزائن دارد، در کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، مطالبی را از منتخب طریحی نقل کرده است. بعدها سیدمحمد علی شاعبدالعظیمی (وفات: 1334 ه. ق) در کتاب شریف الايقاط، مطالبی را از کتاب طریحی بیان کرده است. هم چنین علامه حایری (وفات: 1384 ه. ق) در کتاب معالی السبطين از این کتاب بهره برده است.

ص: 817

بیش تر مطالب این تحقیق در مورد درگذشت حضرت رقیه علیها السلام، از کتاب منتخب طریحی گرفته شده است. 1

1. سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیها السلام، صص 35_40 با گزینش.

الدروس البهية

علامه سید حسن لواسانی (وفات: 1400 ه. ق) در کتاب الدروس البهية في مجمل احوال الرسول و العتره النبويه در مورد حضرت رقیه علیها السلام می نویسد:

«یکی از دختران امام حسین علیه السلام به نام رقیه، از اندوه بسیار و گرما و سرمای شدید و گرسنگی، در خرابه شام از دنیا رفت و در همان جا به خاک سپرده شد. قبرش در آن جا معروف و زیارت گاه است» 1.

تمام قول هایی را که در مورد حضرت رقیه علیها السلام بیان شده بود، آوردیم. دیگر کتاب هایی که در این زمینه سخنی دارند، مستقیم یا غیرمستقیم از همین منابع نقل شده اند. در این جا به بررسی دیدگاه های برخی اندیشمندان اسلامی در این باره می پردازیم:

1. الدروس البهية، ص 71، برگرفته از: سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیها السلام، ص 45.

دیدگاه آیت الله العظمی گلپایگانی رحمهم الله

از آیت الله العظمی سید محمدرضا گلپایگانی رحمهم الله در مورد حضرت رقیه علیها السلام و مرقد ایشان در دمشق و هم چنین داستان تعمیر قبر حضرت که به دستور خود ایشان انجام گرفت، پرسیدند. ایشان فرمود:

این گونه مطالب که نقل شده است، هیچ گونه محال بودن از نظر عقلی ندارد؛ لکن از اموری که اعتقاد به آن لازم و واجب باشد، نیست. 1

1. مجمع المسائل، ج 1، ص 10، برگرفته از: سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیها السلام، پاورقی ص 20.

دیدگاه استاد مهدی پیشوایی؛ تاریخ نویس معاصر

ایشان در پاسخ به این پرسش

ص: 818

که: «آیا امام حسین علیه السلام، دختری به نام رقیه داشته است؟» می فرماید:

با مراجعه به کتاب هایمانند کشف الغمه، بحار الانوار، مناقب ابن شهر آشوب متوجه می شویم که دختری به نام رقیه برای امام حسین علیه السلام ثبت نشده است. بنده زمانی تحقیق کردم که آیا اساساً نام رقیه در آن زمان، مرسوم بوده است یا نه؟ متوجه شدم که حضرت امیر علیه السلام، دختری به نام رقیه داشتند. معلوم می شود که در آن زمان رقیه اسمی برای زنان بوده است، ولی منابع اصلی ما، در میان دختران امام حسین علیه السلام، دختری به نام رقیه را برای ایشان ثبت نکرده اند. این مطلب که دختر کوچکی از امام حسین علیه السلام در مدت اسیری در شام، پدر را در خواب می بیند و بعد بیدار می شود و بی تاب می کند و از عمه و امام سجاد علیه السلام پدر را درخواست می کند، قدیمی ترین منبع این سخن، کامل بهایی است. بعدها، هر کسی که مطالبی آورده است، به نظر می رسد که از او گرفته باشد.

این جریان را عمادالدین طبری برای بهاءالدین وزیر هلاکوخان _ نوشته است. به نظر می رسد این وزیر، همانند صاحب بن عباد، عالمی دانش دوست بوده است که ظاهراً به تشیع هم گرایش داشته است. با درخواست او، عمادالدین طبری، کتاب کامل بهایی را درباره سقیفه و موضوع خلافت و امامت نوشته است. او هم در آن کتاب از حضرت رقیه علیها السلام اسم نبرده است. می نویسد: «دخترکی چهار ساله پدر را در خواب دید و بی تابي کرد و...».

ص: 819

این کتاب که در سال 675 ه. ق نوشته شده است، قدیمی ترین سندی است که بنده در مورد این قضیه یافته ام. البته نویسنده کامل بهایی، این جریان را از يك دانشمند سنی به نام قاسم بن محمد بن احمد مأموفی نقل می کند. کتاب این دانشمند سنی الحاویة نام دارد که از منابع عمادالدین طبری بوده است. 1

1. نك: مقاله تحریف های عاشورا، مجله کانون گفتمان دینی، شماره 19، ص 9.

ابهام زدایی

شاید با بررسی دیدگاه های گوناگون که بیان شد، این توهم پیش آید که در بیان رویدادهای زندگی حضرت رقیه علیهاالسلام، نوعی ناسازگاری و ناهم آهنگی وجود دارد. برای نمونه، در بخش به یاد لب های خشکیده پدر بیان شد که حضرت رقیه علیهاالسلام، از شهادت پدر آگاه شده است، ولی در شرح رویدادهای شب درگذشت رقیه علیهاالسلام گفته شد که کودکان از شهادت پدرانشان آگاه نبوده اند و به آن ها گفته شده بود که پدرانشان در سفرند. برای زدودن این ابهام باید گفت بر اساس منابع موجود، هیچ گونه ناهماهنگی وجود ندارد؛ زیرا منابع این مطالب را نقل کرده اند. این گونه اختلاف نظرها در پاورقی این کتاب، آمده است.

فصل ششم: کرامت ها

شفای حنجره

حاج میرزا علی محدث زاده (وفات: محرم 1396 ه. ق) فرزند حاج شیخ عباس قمی رحمهم الله می فرمود: «به بیماری حنجره مبتلا شدم تا جایی که سخنرانی کردن برایم ممکن نبود. پس از معاینه پزشک، مشخص شد که بعضی از تارهای صوتی ام از کار افتاده و بیماری لاعلاجی است. پزشک دستور استراحت داد و گفت باید تا چند ماه سخنرانی نکنم و

ص: 820

حتي با كسي حرف نزنم و اگر چيزي مي خواهم، آن را بنويسم. بسيار ناراحت بودم و به شدت احساس درماندگي مي كردم.

روزي پس از نماز ظهر و عصر به حضرت سيدالشهداء عليه السلام توسل جستم و عرض كردم: يابن رسول الله! خودداري از سخنراني براي من خيلي سخت است. من از اول عمر تا به حال، منبر رفته ام، و سال ها از خادمان شما اهل بيت بوده ام، ولي اكنون بايد يكباره اين لباس نوكر را، کنار بگذارم. افزون بر آن ماه رمضان هم نزديك است، با دعوت هاي مردم چه كنم؟

بعد از التماس و خواهش فراوان، در پي اين توسل، در عالم رؤيا ديدم در اتاق روشني نشسته ام، ولي يك طرف آن تاريخ است. امام حسين عليه السلام را در آن قسمت روشن اتاق ديدم. در همان حال به حضرت متوسل شدم و مشكلم را عنوان نمودم و بسيار پافشاري كردم. حضرت رويه من كرد و فرمود: «به آن سيد كه دم در نشسته، بگو چند جمله مصيبت دخترم رقيه را بخواند و شما هم اشك بريزيد. ان شاء الله خوب مي شويد». به طرف در اتاق كه نگاه كردم شوهر خواهرم، حاج آقا مصطفي طباطبائي قمي را كه از عالمان تهران بود ديدم. ايشان روضه حضرت رقيه عليها السلام خواند و من هم مشغول گريه شدم. در همين حالت مرا از خواب بيدار كردند.

روز بعد به همان پزشك متخصص مراجعه كردم. او پس از معاينه اي سرپايي ديد اثري از بيماري در حنجره من نيست. خوابم را براي او تعريف كردم. او پس از شنيدن آن، بي اختيار قلم از دستش

افتاد و اشك در چشمانش حلقه زد. سپس گفت: «آقا، اين بيماري شما لاعلاج بود و جز شفای اهل بيت عليهم السلام هيچ راه ديگري نداشت.»¹

1. كرامات الحسينيه، علي ميرخلف زاده، ج 2، ص 88.

همسفری مهربان

استاد محمد محمدي اشتهاردي از قول عالمي نقل مي كند: «در سال 1335 ه. ش، پس از سفر حج به شام رفتم تا پس از زيارت حضرت زينب عليها السلام و حضرت رقيه عليها السلام و ديگر اماكن متبركه آن جا به كربلا و نجف، مشرف شوم. در سوريه تنها بودم و مي خواستم براي رفتن به عراق همسفر خوبي داشته باشم. پس از زيارت حضرت رقيه عليها السلام از ايشان خواستم تا از خدا بخواهد همسفر خوبي نصيبم گردد. هنوز از حرم بيرون نيامده بودم كه با يكي از تاجران كاظمين آشنا و هم صحبت شديم. او گفت مي خواهم به عراق بروم. با او همسفر شديم و با هم به كربلا و نجف و سپس به كاظمين رفتيم. در آن سفر من هرگز احساس تنهائي نكردم و دريافتم كه اين همسفر خوب از كرامت هاي حضرت رقيه عليها السلام بوده است.»¹

1. سرگذشت جان سوز حضرت رقيه عليها السلام، ص 58.

از كوچك ترين كرامت ها

نويسنده كتاب ستاره درخشان شام از قول آيت الله حاج سيد مهدي حسيني لاجوردي نقل مي كند كه فرمود: «در سفری كه به سوريه داشتم، در مغازه اي نزديك مسجد آموي، چند جلد كتاب خطي بسيار قديمي از جمله نهج البلاغه اي به خط يكي از علماي سال 600 ه. ق ديدم. با توجه به قيمت بالايي كه فروشنده مي گفت، پرداخت مبلغ آن براي من

ص: 822

ممکن نبود. به حرم حضرت رقیه علیها السلام رفتم و به حضرتش متوسل شدم. در هنگام برگشت از جلوی مغازه می گذشتم، فروشنده صدا زد: سید بیبا! می خواهم این کتاب ها را به هر قیمتی که می خواهی بخری! قیمت مناسبی به او دادم و کتاب ها را خریدم. در حال حاضر آن کتاب ها در یکی از کتاب خانه های عمومی قم موجود است.»¹

1 . ستاره درخشان شام، ص 274.

کرامت های حضرت در حق نامسلمانان

نوسل زن فرانسوی

زنی فرانسوی را در حرم مطهر حضرت رقیه علیها السلام دیدند که دو قالیچه گران بها را به عنوان هدیه به آستانه مقدسه آورده است. وقتی مردم با شگفتی علت آن کار را از او پرسیدند، گفت: «به سبب مأموریتی که در دمشق داشتم، کنار این حرم منزلی اختیار کردم. شب اول اقامتم، صدای مداوم گریه شنیدم، وقتی پرسیدم این صداها از کجاست، گفتند: این صدای گریه ها از کنار قبر دختری می آید. که در این نزدیکی به خاک سپرده شده است. نخست خیال کردم آن دختر امروز مرده و به تازگی دفن شده است و این هم صدای گریه نزدیکان اوست، ولی وقتی گفتند که این دختر بیش از هزار سال است که از دنیا رفته است، بر شگفتی من افزوده شد که چرا مردم بعد از صدها سال این گونه برای او می گریند. وقتی پرسیدم، گفتند: این دختر با دختران دیگر فرق دارد. او دختر پیشوای مسلمانان است که دشمنان، پدرش را کشتند و او را به همراه دیگر فرزندان به این جا که پایتخت شان بود، آوردند و آن دختر از فراق پدر در همین محل جان داد. بعد

ص: 823

از آن شب، به این محل می آمدم و می دیدم که مردم چگونه از هر سو عاشقانه به زیارت او می آیند و هدیه می آورند و به او توسل می جویند. به همین دلیل، علاقه خاصی نسبت به او پیدا کردم.

پس از مدتی اقامت در دمشق، مرا برای زایمان به بیمارستان بردند، ولی پزشکان پس از معاینه گفتند که بچه حالت طبیعی ندارد و زایمان خطرناک است و باید عمل جراحی صورت گیرد. وقتی دریافتم که در کام مرگ قرار گرفته ام، بسیار نگران و غمگین شدم. چاره ای جز توسل به این دختر ستم کشیده نداشتم. از این رو، دست توسل به سویس دراز کردم و با التماس از او خواستم که مرا از مرگ نجات دهد و گفتم اگر خواسته ام را برآورده کنی، دو قالیچه نفیس به آستانه ات هدیه می کنم. طولی نکشید که بر خلاف انتظار پزشکان، بچه به حالت طبیعی به دنیا آمد و من نیز از مرگ نجات یافتم. اکنون آمده ام که به عهدم وفا کنم.»¹

1. حضرت رقیه علیها السلام، میرخلف زاده، ص 25.

هم بازی رقیه علیها السلام

زنی مسیحی دختر فلجش را که دکترها جواب کرده بودند، از لبنان به سوریه آورد. آن زن در نزدیکی حرم حضرت رقیه علیها السلام، منزلی اجاره می کند تا دخترش را برای معالجه پیش دکترهای دمشق ببرد. روز عاشورا فرا می رسد و او مردم را می بیند که دسته دسته به طرف حرم حضرت رقیه علیها السلام می روند. وقتی علت را می پرسد، می گویند: این جا حرم دختر امام شیعیان است. او دختر بیمارش را تنها در منزل می

ص: 824

گذارد و به طرف حرم می رود و با دیدن حالت غمزده مردم، به قدری گریه می کند که از شدت ناراحتی و گریه از هوش می رود. مردم دورش را می گیرند و او را به هوش می آورند. کسی به او می گوید: به خانه ات برو که خدا دخترت راشفا داده است. او سراسیمه به طرف خانه می رود و در می زند. با شگفتی دخترش را مشغول بازی می بیند. وقتی از حال او می پرسد، دخترش می گوید: وقتی تو رفتی، دختری به نام رقیه وارد شد و به من گفت بلند شو تا با هم بازی کنیم. آن دختر به من گفت: بگو بسم الله الرحمن الرحيم تا بتوانی بلند شوی. سپس دستم را گرفت و از زمین بلند کرد و من با تعجب دیدم که سالم شده ام. او با من بازی می کرد که شما در زدید. آن زن مسیحی با دیدن این کرامت از حضرت رقیه علیها السلام، مسلمان شد. 1

1. ستاره درخشان شام، ص 270.

هم نام حسین علیه السلام

یکی از خادمان حرم حضرت رقیه نقل می کند: «وقتی خانه های پیرامون حرم را برای توسعه بیشتر خریداری می کردند، مالک یکی از این خانه ها شخصی یهودی بود که به هیچ وجه حاضر به فروش خانه اش نبود. حتی حاضر بودند بیش از دو برابر قیمت را به او بپردازند، ولی او راضی نمی شد. بعد از مدتی که وضع حمل همسرش نزدیک شد، او را نزد پزشک بردند. پزشک بعد از معاینه گفت: بچه و مادر هر دو در معرض مرگ هستند. آن شخص یهودی می گوید: همسرم

ص: 825

را بستری کردم و برای نجات همسر و فرزندم به حضرت رقیه علیهاالسلام متوسل شدم و گفتم اگر آن دو از مرگ نجات یابند، خانه ام را به طور رایگان در اختیار طرح توسعه حرم می گذارم. پس از عمل جراحی، همسر و فرزندم را در کمال سلامتی دیدم. همسر از من پرسید: به کجا رفتی؟ گفتم: کاری داشتم، رفتم و انجام دادم. او گفت: نه! تو رفتی و به حضرت رقیه متوسل شدی! گفتم: تو از کجا فهمیدی؟ گفت: من در حالت بیهوشی که دیدم دختر بچه ای وارد اطاق عمل شد و به من گفت: ناراحت نباش! ما سلامتی تو و بچه ات را از خدا خواسته ایم. فرزندت پسر است. سلام مرا به شوهرت برسان و بگو اسم او را حسین بگذارد. گفتم: شما کیستید؟ گفت: من رقیه، دختر امام حسین ام.» 1

1 . ستاره درخشان شام، ص 281.

نتیجه توسل

دکترها به من جواب رد داده بودند و پس از تشکیل کمیسیون پزشکی قرار شد مرا عمل کنند. عمل انجام پذیرفت و نتیجه ای نداد. وقتی پزشکان گفتند که هیچ امیدی نیست، زن و بچه ام را خواستم تا با آن ها خداحافظی کنم. همه از حالت من گریان و افسرده شده بودند، با همان وضع وخیم، به حضرت رقیه علیهاالسلام متوسل شدم. ذکر توسلی از او کردم و از هوش رفتم. در حال بیهوشی دیدم، دختر بچه ای مرا با اسم صدا زد و گفت: برخیز! تعجب کردم که او کیست که اسم مرا می داند. با خودم گفتم حتما بچه هم اتاقی های من در بیمارستان است. دوباره گفت: بلند شو!

ص: 826

گفتم: دست و پایم را بسته اند و نمی توانم بلند شوم. گفت: بلند شو! وقتی نگاه کردم، دیدم دست و پایم باز است. گفت: چرا بلند نمی شوی؟ گفتم: عمل کرده ام، نمی توانم. آن گاه به محل عمل من نگاه کرد. سپس دیدم اثری از جای عمل نیست.

با شگفتی پرسیدم: دختر جان! شما کیستید؟ گفت: مگر تو چند لحظه پیش مرا صدا نکردی و به من متوسل نشدی؟ این را گفت و از نظرم پنهان شد. وقتی برخاستم دیدم شفا گرفته ام. 1

1 . ستاره درخشان شام، ص 272.

خاطره يك هنرمند

فیلم هنرمندانه بازمانده یکی از کارهای موفق و ماندگار در عرصه فیلم سازی است. نکته جالب در این فیلم به گفته کارگردان فیلم آن است که در خود فیلم نامه چنان پایان شورانگیز و غمناکی پیش بینی نشده بود و کارگردان یافتن چنین پایان دل انگیزی برای فیلم را مرهون توسل به حضرت رقیه علیها السلام می داند.

وی در این باره می گوید:

«فصل فینال این فیلم، فصلی است که من هرگز در سناریو نوشته بودم. در اولین نسخه، فیلم در ایستگاه قطار تمام می شد. در دومین نسخه فیلم در قطار در حال حرکت تمام می شد؛ یعنی هنگام فیلم برداری احساس کردم که ایرادهایی در کارمان وجود دارد. و نمی دانستم چگونه فیلم را باید به پایان برسانم؛ یعنی سناریو را داشتم، ولی برایم کافی نبود. فیلم برداری می کردیم، ولی بچه ها می دیدند که من با سناریو پیش نمی روم و من تنها شب به شب می فهمیدم که باید چه کار بکنم. در همان جا؛ یعنی دمشق به حضرت

ص: 827

رقیه علیها السلام متوسل شدم. این توسل و نذرها سبب شد که به نظر خودم یکی از درخشان ترین فینال های فیلم ایجاد شود. پیدا بود که در فینال فیلم چیزی خارج از نفس ما به آن خورده است.

بعد از جشنواره، برای تشکر کردن به حرم حضرت رقیه علیها السلام رفتم. البته این گونه حرف ها در عالم سینما و روشنفکرها خیلی معنا ندارد، ولی این کار صورت گرفت.

به نظر خودم و تمام کسانی که فیلم را دیده اند، خیلی شگفتی آور بود که کسانی را می دیدیم که به ظاهر هیچ گونه وابستگی مذهبی نداشتند، ولی فینال فیلم آن ها را زیر و رو کرده بود. این نفس حضرت رقیه علیها السلام بود و بی معرفتی بود اگر این را نمی گفتم.»¹

1. مجله نیستان، شماره 8، اردیبهشت 1375، صص 60 و 67.

فصل هفتم: حرم مطهر حضرت رقیه علیها السلام

تاریخچه حرم مطهر

پیشینه بارگاه ملکوتی و باشکوه حضرت رقیه علیها السلام در شام، خرابه ای بوده است که اهل بیت امام حسین علیه السلام را در آن جای دادند. این مکان شریف امروزه در کنار بازارچه قدیمی و با فاصله کمی از مسجد اموی قرار دارد. حرم مطهر در خیابان حرم واقع شده است که به خیابان «ملک فیصل» ختم می شود.¹

بر اساس پژوهش های انجام یافته، از اولین دوره ساخت بنای حرم حضرت رقیه علیها السلام، آگاهی دقیقی در دست نیست، ولی نخستین تجدید بنا به دستور خود حضرت رقیه علیها السلام بوده است که در این باره در کتاب منتخب التواریخ این گونه نقل شده است: «عالم بزرگوار شیخ محمد علی شامی از پدر بزرگوار و او نیز بدون واسطه از سید

ص: 828

ابراهيم دمشقى نقل مي كند كه دختر بزرگ سيد ابراهيم شبي حضرت رقيه عليهاالسلام را در خواب مي بيند. وي مي فرمايد: به پدرت بگو قبر من در ميان آب افتاده است و بدن مرا اذيت مي كند. بگو بيايند و آن را تعمير كنند. او خواب را براي پدرش نقل مي كند، ولي او به دليل فشار اهل تسنن ترتيب اثر نمي دهد. شب دوم، دختر ديگر سيد ابراهيم همان خواب را مي بيند، ولي او با خود مي گويد به واسطه خواب يك دختر نمي توان به قبر دختر امام حسين عليه السلام دست زد. شب سوم، دختر كوچك وي باز همان خواب را مي بيند و براي پدرش تعريف مي كند. سيد ابراهيم ناراحت مي شود، ولي جرأت چنين كاري را به خود نمي دهد و اعتنايي نمي كند. شب چهارم، خود سيد ابراهيم حضرت رقيه عليهاالسلام را در خواب مي بيند كه با عتاب به وي مي گويد: «چرا والي دمشق را براي تعمير قبر من باخبر نكردي؟ سريع براي اين كار اقدام كنيد».

صبح فردا سيد ابراهيم جريان را براي والي شهر دمشق باز مي گويد و او هم جريان را به عالمان شيعه و سني شهر خبر مي دهد تا در اين باره تصميمي بگيرند. همگي با غسل و طهارت كامل براي تعمير قبر وارد عمل مي شوند. سنگ قبر را مي شكافند. خود سيد ابراهيم براي تعمير اقدام مي كند. وقتي سيد سنگ لحد را برمي دارد، مي بيند بدن حضرت هنوز سالم است و در ميان آب افتاده است. بدن را از قبر بيرون مي آورد و

روي زانوانش قرار مي دهند. عده اي داخل قبر مي روند و پس از سه روز آن را تعمير مي کنند. سيد ابراهيم پس از عوض کردن کفن حضرت، بدن مطهرش را داخل قبر مي گذارد و قبر را مي چيند و سنگ قبر جديدي بر روي آن مي گذارد.»

نويسنده کتاب، تاريخ اين رويداد را سال 1280 ه. ق ذکر کرده است.2

آرامگاه حضرت رقيه عليهاالسلام براي بار دوم، در سال 1323 هجري به دست ميرزا علي اصغر خان اتابك، صدر اعظم دولت ايران، تجديد بنا گرديد.3 در سال 1334 هجري، بناي بارگاه با معماري بهتري به دست «سيد محمد علي» و سيد كامل آل نظام _ فرزندان «سيد محمد نظام دمشقي» _ ساخته شد. در سال 1376 ه. ق نيز هيأت بني الزهراي تهران ضريح طلاکاري شده اي را به آستانه هديه کرد.

پس از آن، به دليل توجه ويژه علاقه مندان اهل بيت عليهم السلام به زيارت حرم شريف حضرت رقيه عليهاالسلام و محدود بودن فضاي زيارتي حرم، براي رفاه حال زياران، کار توسعه حرم به سرپرستي گروهي شامل امام موسي صدر، شيخ نصرالله خلخالي، حاج ابوالقاسم همداني و سيدرضا وردي کاظمي آغاز شد. آنان با خريد خانه هاي اطراف حرم، در توسعه حرم کوشيدند، ولي به دليل بعضي طمع کاري هاي مغرضانه و تعصب هاي قوميتي اين کار تا چندين سال به طول انجاميد.

البته با عنايت هاي اهل بيت عليهم السلام و کمک شيعيان، در تاريخ 1364 ه. ش، با حضور مقام هاي دولتي سوريه، کار توسعه حرم مطهر به طور رسمي ادامه يافت و در مدت

پنج ماه، حرم مطهر به شکل کنونی در آمد که مساحت آن 4500 متر مربع است.

1. رقیه؛ چاووش کربلا، ص 41.

2. منتخب التواریخ؛ ملاهاشم خراسانی، ص 388، باب ششم، برگرفته از: منهاج الدموع، ص 395؛ معانی السبطين، ج 2، ص 171؛ نورالابصار، ص 238.

3. اعیان الشیعه، ج 7، ص 23.

گور یزید؛ مایه عبرت

ضریح مطهر حضرت که کار هنرمندان اصفهانی است، به آیه 25 سوره آل عمران مزین شده است که می فرماید:

«خداوندا! هر که را می خواهی، عزت می دهی و هر که را بخواهی، خوار می گردانی.»¹

حرم ملکوتی حضرت رقیه علیهاالسلام در مقابل گور بی نام و نشان یزید و پدرش که به زباله دان دمشق تبدیل گردیده، به خوبی نمایانگر تفسیر این آیه شریف است.

«سید محمد طباطبایی»، عالم معروف عصر مشروطه، در سفری به دمشق می کوشد از وضع قبر معاویه آگاه شود. او از هر که می پرسد، همگی با نگاه نفرت آمیزی از پاسخ به او طفره می روند تا این که یک درشکه چی با کرایه ای زیاد حاضر می شود تا او را به آن جا ببرد. او می گوید: «مسافت زیادی از شهر نداشت. حیاط، خرابه ای بود که در اتاق کوچک 20 متری با سه پله داشت. در حیاط، حوض کوچکی پر از آب گندیده بود و سه مرغابی در آن شنا می کردند. پیرزنی در گوشه ی حیاط مشغول نخ ریسیدن با دوک بود. با دیدن من فهمید که اهل شام نیستم، چون اهل شام آن جا نمی روند. در داخل اتاق، دو قبر کثیف بود که پارچه کهنه ای

ص: 831

روي آن انداخته بودند و دو شمع‌دان مسي قديمي هم بر روي قبرش گذاشته بودند.

قبر يزید هم اکنون در «باب صغير» به زباله داني تبديل شده و در بي نام و نشاني افتاده است.»²

1. رقيه؛ چاووش كربلا، ص 52.

2. ستاره درخشان شام، صص 51 _ 67 با گزينش.

ديگر مکان های مقدس شام

شام، سرزميني باستاني، داراي تمدني كهن و از نظر آب و هوايي از مناطق زيباي جهان است. اين سرزمين محل تولد بسياري از پيامبران الهي بوده كه با گذشت کمتر از يك قرن از ظهور پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله، به پايتخت درندگان اموي بدل گشت.

امام باقر عليه السلام در مورد شام مي فرمايد: «شام؛ چه سرزمين خوبي، اما چه اهالي پستي!»¹ در تفسير امام حسن عسگري عليه السلام نيز آمده است: «وقتي خبر سرپيچي معاويه، به اميرالمؤمنين عليه السلام رسيد و گفتند كه صد هزار نفر با او هستند، حضرت پرسيد: از کدام طايفه اند؟ گفتند: اهل شام اند. فرمود: نگوويد اهل شام، بلكه بگوويد اهل شوم.»² اين مردم، بسياري از خاندان وحي عليهم السلام را شهيد كردند كه هم اکنون مقبره پاك آنان در اين سرزمين پرتوافشاني مي كند. در اين جا به آوردن نام آنان بسنده مي كنيم.

1. سفينة البحار، ج 4، ص 361.

2. همان.

آرامگاه فرزندان اهل بيت عليهم السلام

1. آرامگاه حضرت زينب عليها السلام

2. آرامگاه حضرت ام كلثوم عليها السلام

3. آرامگاه حضرت سكينه عليها السلام؛ دختر امام حسين عليه السلام

4. آرامگاه حضرت فاطمه صغري عليها السلام؛ دختر امام حسين عليه السلام

5. آرامگاه حضرت ميمونه؛ دختر امام مجتبي عليه السلام

6. آرامگاه حضرت حميده؛

ص: 832

دختر مسلم بن عقيل عليه السلام

7. آرامگاه عبدالله بن جعفر طيار عليه السلام

8. آرامگاه عبدالله الباهر؛ پسر امام زين العابدين عليه السلام

9. آرامگاه عبدالله بن جعفر؛ فرزند امام صادق عليه السلام

10. مقام حضرت سجاد و سرهاي شهيدان كربلا

آرامگاه اصحاب و تابعين

1. آرامگاه اسماء بنت عميس؛ خادم حضرت زهرا عليها السلام

2. آرامگاه فضه؛ خادم حضرت زهرا عليها السلام

3. آرامگاه ام سلمه و ام حبيبه؛ از همسران پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله

4. آرامگاه بلال بن رباح؛ مؤذن رسول الله صلي الله عليه و آله

5. آرامگاه اويس قرني

6. آرامگاه حجر بن عدي

7. آرامگاه عبدالله بن ام مكتوم؛ مؤذن پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله

8. آرامگاه مقداد بن اسودكندي بهراني و مقداد بن عمرو و برخي از صحابه پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله.

9. آرامگاه محمد بن ابي بكر؛ فرزند ابوبكر و پرورش يافته مكتب علي عليه السلام (مادر ايشان، اسماء بنت عميس است).

آرامگاه پيامبران

1. آرامگاه حضرت يحيي و محل دفن سر مقدس ايشان

2. آرامگاه حضرت هود عليه السلام

3. آرامگاه حضرت خضر عليه السلام

زيارت نامه حضرت رقيه عليها السلام

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَتَنَا رُقِيَّةَ، عَلَيْكَ تَحِيَّةٌ وَالسَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الصَّديقَةُ الشَّهِيدَةُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا

الرَّضِيَّةَ الْمَرْضِيَّةَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّقِيَّةُ النَّقِيَّةُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الزَّكِيَّةُ الْفَاضِلَةُ. السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَظْلُومَةُ الْبَهِيَّةُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلِي زُوحِكِ وَ بَدَنِكَ. فَجَعَلَ اللَّهُ مَنْزِلَكَ وَ مَأْوَاكَ فِي الْجَنَّةِ مَعَ آبَائِكَ وَ أَسْدَادِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ. السَّلَامُ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ وَ عَلَي الْمَلَائِكَةِ الْحَاقِقِينَ حَوْلَ حَرَمِكَ الشَّرِيفِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ. بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

سلام و درود بر تو ای بانوی بزرگ! ای رقیه! درود و تحیت خداوند بر تو باد!

سلام بر تو ای دخت آخرین فرستاده خدا، محمد که سلام و ثنای الهی بر او و خاندانش باد! سلام بر تو ای دختر امیرالمؤمنین علیه السلام . سلام بر تو ای دختر بزرگ بانوی جهان، فاطمه زهرا علیها السلام . درود خدا بر تو ای دختر مادر بزرگوار مؤمنان، حضرت خدیجه علیها السلام . سلام بر تو ای دختر حسین شهید علیه السلام . درود خدا بر تو باد ای راست گفتار شهید. درود بر تو ای آن که به رضای حق راضی گشتی. تحیت پروردگار بر تو ای بانوی پرهیزگار و پسندیده. سلام بر تو ای بانوی پاکدامن و فرهیخته. سلام بر تو ای بانوی بزرگوار و ستم دیده. سلام و ثنای خداوند بر تو و بر روح و جسم تو. خداوند جایگاه تو را در بهشت نزد نیاکان و ارسته و پاک و معصومت قرار دهد. سلام بر آن صبری که پیشه ساختید و چه جایگاه نیکویی بر خود رقم زدید. سلام بر فرشتگانی که گرداگرد حرم ملکوتی ات در گردش اند.

تحیت پروردگار بر همگی شما باد. خداوندا بر آقای ما محمد و خاندان پاکش درود فرست که تو مهربان ترین مهربانانی!

بخش دوم: برگزیده ادب فارسی

برگزیده اشعار

اشاره

کهن ترین سروده ای که در آن، نام حضرت رقیه علیهاالسلام برده شده و ماجرای اسیری اهل بیت علیهم السلام به نظم درآمده، قصیده جان سوز «سیف بن عمیره» _ از شاعران معاصر امام صادق علیه السلام _ است. او یکی از راویان زیارت عاشورا از امام باقر علیه السلام هست که در این چکامه بلند و سوزناک، دو بار نام حضرت رقیه علیهاالسلام را می آورد. اینک برگردان چند بیت آن را می آوریم:

چقدر بزرگ است مصیبت این بزرگواران؛ پس ای دیده! عذرم را بپذیر و سرزنشت را کوتاه کن.

وقتی حسین علیه السلام از سکینه جدا گشت، آرامش از روانش رخت بریست. به حال رنجوری و ضعف رقیه، دل دشمن غدار سوخت. باید در قیامت از او عذر بخواهد، ولی عذر دشمنش پذیرفته نخواهد شد. بر ام کلثوم مصیبت هایی رسید که هرگز تکرار نخواهد شد و چهره اش را با اشک پوشاند.

هرگز فراموش نمی کنم ام کلثوم و سکینه و رقیه را که با حسرت، آه و سوز بر او می گریستند. در آن هنگام که مادرشان فاطمه علیهاالسلام را صدا می زدند؛ مانند کسی که با ناراحتی و سرگردانی کسی را می خواند:

ای مادر، فاطمه! این حسین توست که مانند ماه شب چهارده، روی خاک پرتوافشانی می کند؛ در حالی که روی زمینِ خاک آلود و قطعه قطعه، اعضایش در خونس شناورند.¹

1 . سیاهپوشی در سوگ ائمه نور، علی ابوالحسنی، ص 140.

شمع بی پروانه

من آن شمع

ص: 835

که آتش بس که آبم کرده، خاموشم
همه کردند غیر از چند پروانه فراموشم
اگر بیمار شد کس، گل برایش می برند و من
به جای دسته گل، باشد سر بابا در آغوشم
پس از قتل تو ای لب تشنه، آب آزاد شد بر ما
شرار آتش است این آب بر کامم، نمی نوشم
تورا در بوریا پوشند و جسم من کفن گردد
به جان مادرت! هرگز کفن بر تن نمی پوشم
دوباره از سقیفه دست آن ظالم برون آمد
که مثل مادرم زهرا ز سیلی پاره شد گوشم
اگر گاهی رها می شد ز حبس سینه، فریادم
به ضرب تازیانه، قاتلت می کرد خاموشم
فراق یار و سنگ اهل شام و خنده دشمن
من آخر کودکم، این کوه، سنگین است بر دوشم
نگاه نافذت با هستی ام امشب کند بازی
گه از تن می ستاند جان، گه از سر می برد هوشم
غلام رضا سازگار

طفل خانه به دوش

مرا که دانه اشک است، دانه لازم نیست

به ناله انس گرفتم، ترانه لازم نیست

ز اشك دیده، به خاک خرابه بنوشتم
طفل خانه به دوش را آشیانه لازم نیست
نشان آبله و سنگ و کعب نی کافی است
دگر به لاله رویم، نشانه لازم نیست
به سنگ قبر من بی گناه بنویسید
اسیر سلسله را تازیانه لازم نیست
عدو بهانه گرفت و زد و به او گفتم:
بزن مرا که یتیمم؛ بهانه لازم نیست
مراز ملک جهان، گوشه خرابه بس است
به بلبلِی که اسیر است، لانه لازم نیست
محبتت خجلم کرده، عمّه دست بدار!
برای زلف به خون شسته، شانه لازم نیست
به کودکی

ص: 836

که چراغ شبش، سر پدر است
دگر چراغ به بزم شبانه لازم نیست
غلام رضا رستگار

کنار حسین

بلبلی بود و آشیانه نداشت
به قفس مبتلا و لانه نداشت
اوفتاده به دام عشقِ حسین
احتیاجی به آب و دانه نداشت
بود درّ یتیم، جز زهرا
صدف؛ این گوهرِ یگانه نداشت
خفته در گوشه خرابه شام
میل رفتن به سوی خانه نداشت
درد دل با سر پدر می کرد
خون دل از مژه روانه نداشت
گفت بابا اگر چه سوخت مرا
آتش عشق من زبانه نداشت
با من دل شکسته غمگین
سرسازش چرا زمانه نداشت
من یتیم و شکسته دل بودم
تن من تاب تازیانه نداشت

خواست تا جان دهد کنار حسین

بهتر از این اگر بهانه نداشت

محمد حسین بهجتی «شفق»

سوز دل پروانه

سوز دل من در دل پروانه نباشد

پروانه چو من عاشق دیوانه نباشد

ای شمع بسوزم که وفاداری من هم

کمتر ز وفاداری پروانه نباشد

چون گنج درین گوشه ویرانه نهانم

چون گنج به جز گوشه ویرانه نباشد

در محفل ما یک شبی ای دوست گذر کن

کاین جا اثر از مردم بیگانه نباشد

چون مرغ گرفتار قفس باشم و اما

جز قطره خونِ جگرم دانه نباشد

هرگز نرود مهر تو بابا ز دل من

این قصه عشق است، چو افسانه نباشد

نه شمع و چراغی به جز از پرتو رویت

در گوشه این کلبه و غمخانه نباشد

بابا تو چرا غافل از حال دل من

هرگز خبرت از من در دانه نباشد

در شام به جز گوشه ویرانه بی سقف

بهر من بیچاره، دگر خانه نباشد

عبدالحسین رضایی

کنج ویرانه

من در سه ساله، رنجِ چهل سال دیده ام

ص: 837

نجم، به کنج کلبه ویران خزیده ام
درد یتیمی و ستم راه و تشنگی
زین ها بهتر شماتت اعدا شنیده ام
مجروح گشته پای من اندر مسیر عشق
از بس به روی خار مغیلان دویده ام
طی کرده ام سه ساله، ره شصت ساله را
یکباره سرد و گرم جهان را چشیده ام
در راه وصل تو، من مظلوم بی نوا
از ماسوا به جان خودت دل بریده ام

ح - م

نماز نافله

شبی که عشق به دستش عنان راحله داشت
ز راه دور، یتیمی نظر به قافله داشت
دلش به همراه آن کاروان سفر می کرد
ز کاروان اسیران اگر چه فاصله داشت
ز رنج و درد و غم او همین قدر کافی است
به پای کوچک و مجروح خویش آبله داشت
شبانہ زینب مظلومه بهر گم شده اش
دعا به درگه حق در نماز نافله داشت

سید هاشم وفایی

تا رقیه منزلش در گوشه ویرانه شد
هم چو بلبل دور از گلزار و آب و دانه شد
کاخ عدلی در بر کاخ ستم ایجاد کرد
کاخ بیداد و ستم، ویران از آن ویرانه شد
چون که رأس باب او گردید شمع محفلش
او به گرد شمع رخسار پدر، پروانه شد
گشت پرپر از جفا آن گل به پیش باغبان
پس خرابه زان گل پرپر شده، گلخانه شد
زینب، او را در خرابه بهر حفظ دین گذاشت
خود روان از شامِ غم با داغ آن دُردانه شد
عشق او آورد زینب را دوباره سوی شام
تا که زینب با رقیه باز هم پیمانہ شد
علی هنرور

راز پر اندوه

عمه امشب کُنج این ویرانه غوغا می

کنم

این جنایت پیشگان را جمله رسوا می‌کنم

بلبل باغ رسولم، گشته ویران منزلم

من همین ویرانه را چون طور سینا می‌کنم

گر بیاید باب من امشب در این ویران سرا

راز پر اندوه خود را نزدش افشا می‌کنم

کاخ بیداد یزید از آه خود سازم خراب

من همین برنامه را امروز اجرا می‌کنم

انقلابی می‌کنم از نوبه پا در شهر شام

با بیان دل نشینم، شور و غوغا می‌کنم

ای یزید! امروز اگر کُشتی تو بابای مرا

روز محشر من شکایت نزد زهرا می‌کنم

شیفته

خرابه شام

زهرای حزین به اشک و آه آمده بود

جبریل، پریشان به نگاه آمده بود

در کنج خرابه در میان طبقی

خورشید به مهمانی ماه آمده بود

سهرابی نژاد

تارا لله

چون رفت به ویرانه سر ثارالله

وز حال پدر، رقیه چون شد آگاه

سر را به بغل گرفت و حیرت زده گفت:

لا حول و لا قوه الا بالله

ناشناس ققنوس بی بال و پر

ققنوس ستاره، بال و پر می خواهد

گل، لطف صحاری سحر می خواهد

در ساکت شب، رقیه از خواب پرید

از زینب خون جگر، پدر می خواهد

غلام رضا رحم دل

برگزیده متون ادبی

فرشته غم

افسرده بود و غصه، دانه دانه از نگاه خسته اش می چکید. معجز خاکی اش در نسیم گرم رها بود. پژواک بغض سنگینش، در گوش زمان می پیچید، ولی هیچ نمی گفت.

تنها انگشت بی صبری به دهان گرفته بود و از پشت پنجره باران خورده نگاهش، خورشید را بر نیزه تماشای می کرد. کتاب شیرازه شده تنهایی را آرام ورق می زد و محبت پدران را در آغوش

ص: 839

گرم خورشید تجسم می کرد. زخم پاهای برهنه او بر دل کوچکش بیشتر می زد و لب های قفل شده و لرزانش جز بوسه بر خورشیدی رخسار پدر هیچ تمنایی نداشت.

آسمان؛ غم، زمین؛ غصه، نسیم؛ داغ و دشمن؛ نامهربان بود و این دل کوچک، تاب این همه را یک جا نداشت. لباس های کهنه و خاکی دختر خورشید، انگشت نمایی کودکان بی عاطفه شهر نامهربانی ها شده بود. دستاش توان بغل کردن زانوان سنگین غم را نداشت و تنها گرمای پرتو خورشید می توانست بلور سرد غصه اش را ذوب کند. مهمان نشین خرابه بود.

شبی از شب ها، آتش خرابه گلستان شد و خورشید در ناامیدی خرابه تابید. رؤیای شیرین دیدار در میان طبقی از نور واقعیت یافت و سماعی غریبانه، نور را در میان خود گرفت.

کوچک عاشق، خورشیدی ترین عشق آسمانی را در آغوش خود کشید. شعاع خورشید، التیام بخش همه دردهای دلش شد و سوزش ردّ سیاه ستم را بر اندام کوچک و لطیف خود از یاد برد. کودک بر مهمان خود می بالید و زیباترین گلبوسه های باغ آرزو را تحفه خورشید می کرد.

او با هر ناز غریبانه، پرتوی از بی منتهای خورشید را در دل کوچک خود می کشاند تا آن جا که از نور سرشار شد و چهره زردش بسان خورشید درخشید، آن قدر که در خورشید محو شد. سلام بر دختر خورشید. 1

1 . نویسنده.

غربت خرابه

اسارت سخت است و یتیمی، درد عمیقی است. یک قلب سه ساله چگونه می تواند تمام رنج تشنگی و زخم و تازیانه اسارت و از آن بدتر درد یتیمی را

ص: 840

به جان بخرد؛ آن هم قلب كوچك سه ساله اي كه تپیدن را از ضربان قلب پدر آموخته و شبی را بی نوازش او به صبح نرسانده است! اما...
اما او رقیه حسین است و بزرگی را هم از او به ارث برده است.

رقیه پس از عاشورا، پدر را از عمه سراغ می گیرد و لحظه ای آرام ندارد، با نگاه های کنجکاو، تمام عشقش _ پدرش _ را می جوید و سکوت زینب، پرسش او را بی پاسخ می گذارد و او باز هم می پرسد: «عمه! بابایم کجاست؟»

رنج اسارت اگرچه سخت است و محنت آن طاقت فرسا، ولی رقیه به امید یافتن نشانه ای از پدر و دیدار روی او، پایه پای عمه و دیگر اسیران بیابان را می پیماید و دم بر نمی آورد... .

این جا خرابه شام است و منزلگاه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله. رقیه با اسیران دیگر وارد خرابه می شود، ولی دیگر تاب دوری ندارد. پریشان است؛ در جست و جوی پدر، لحظه ای قرار و آرامش ندارد و باز همان پرسش: «عمه! بابایم کجاست؟»

و این بار، شامیان پاسخ بی قراری رقیه را می دهند؛ سر حسین علیه السلام را نزد او می آورند و او در آغوش عمه، بوی پدر را به یاد می آورد و دستان پرمهرش را احساس می کند... .

رقیه از این کافران بی دین نزد پدر شکوه می کند؛ تازیانه ها و سیلی خوردن های عمه را که سپر بلای یتیمان می شد، برای حسین بازگو می کند، صورت نیلی اش را که زمانی بوسه گاه مهربان

ترین بوسه های پدر بود، به او نشان می دهدو چه ناگفته ها که برای حسین علیه السلام نمی گوید!

ای رقیه! حضور تو در خرابه، همه دل ها را آرام می کرد. آن شب، هیچ کس را یارای جدا کردن تو از سر پدر نبود. هیچ کس نفهمید آن شب تو با سر پدر چه گفتی. چشم های پدر، کدامین سرود رفتن را برایت خواند که مانند فرشته ای کوچک از گوشه این خرابه تا عرش اعلی و پیش پدر، پر کشیدی و غربت خرابه را برای عمه به جا نهادی! 1

الهام موگویی

1. مجله اشارات، شماره 36، اسفند 1380.

فریادی از سکوت

می گویند امشب شب وفات توست؛ باور کردنش سخت است. درک هجران تو؛ یعنی کشتن یک دشت چکاوک های شیرین زبان؛ یعنی پرپر کردن گل برگ های یک گلستان اقاها!

از امشب می گفتم، گویی چند روز است پس از سفرهای خسته کننده، آرامش سکوت گرفته ای. همین قدر می دانیم که تاریخ نگاران زبردست، تنها و تنها یک نام توانسته اند بر خانه تان در شام بگذارند؛ عجب سنگین است این واژه: خرابه.

کمی خیال روزگار به خود اجازه می داد در گذران خود، آل الله را خاک نشین ببیند. کمی آفتاب به خود می دید که از نور افشانی اش خجل باشد.

رقیه جان! شنیده ام امروز نیشخند بچه ها را به جان کوچکت می خریدی. می گفتند: تو بابا نداری؛ اما تو می دانستی که بابایت در سفر است. آری می دانم، خودش گفته بود. خودش وقتی با همه خداحافظی می کرد، به تو گفت که وقتی به شام رسیدی،

ص: 842

من هم مي آيم.

مي دانم امروز خيلي خسته شده اي، كلي گريه کرده اي؛ اما بي صدا، ولي مگر اشكي در چشمانت مانده بود؟

زود بخواب، همه خسته اند، اما خستگي عمه ات زينب كجا و شما كجا؟ عمه ات ديگر نمازش را نشسته مي خواند، ولي اگر بابا آمد به او چيزي نگو!

بخواب!! من براي مي نويسم. همه خوابند و اين سياهي، عمه است كه پستي بلندي هاي خرابه، روي سايه اش راه مي روند. دست به ديوار، خود را بالاي سر همه مي رساند. تنها صدای فریاد مظلومیت است كه ديوارهاي خرابه را اين چنین ويران ساخته است. حتي گزمه هاي دشمن هم خواب وعده هاي حكومت را مي بينند؛ اما امشب عادي نيست؛ چرا؟ نمي دانم. مرتب در دل دعا مي كنم كه كسي خواب عزيز سفر کرده اش را نبيند. آن هم در اين خرابه، آن هم اگر نازدانه باشد و بهانه بگيرد... .

... صدای گريه اي، فریاد سکوت را در گلو مي خشکاند؛ صدای تو بود، همان كه نبايد مي شد. بهانه بابا! دانستم كه خوابش را ديده اي! حق داشتی؛ خودش قول داده بود.

سخنان عمه آرامت نمي كرد. هق هق گريه ات، دل بچه ها را مي رنجاند و خواب را از چشمانشان به اسارت مي برد. صدای خشم كه از غرش شحنگان برمي خواست، تن همه را مي لرزاند. صدای گريه ات، آرامش پليدشان را سياه تر کرده بود. بنام به آن اشك هاي دردانه ات كه آرامش پادشاه كفر پيشه را برهم زد.

اما اي كاش كار بدین جا نمي رسيد. در سياهي

نیمه شب باز خباثت درونش رخنه می کند. گویی برای آرام کردنش به تکاپو افتاده است. شاید برایت تحفه ای بفرستد تا خاطر دریایی ات را با هدیه ای از یاد پدر بیشتر بیازارد.

سربازان به خرابه می آیند؛ صدای گام هایشان، ضرب آهنگ قلب بانوان را در تب و تاب می اندازد. همه به گوشه ای از خرابه پناه می برند. تو در وسط خرابه، تنهایی تنها با مویه های سوزناکت، منتظر نشسته ای. عمه را ترجیح می دهی.

ولی عمه! من که غذا نخواستم!؟

طبق را در مقابلهت به زمین می گذارند.

اما رقیه جان!... سرپوش بر مدار! تو را به قد خمیده عمه ات زینب بر مدار! جان بابایت حسین... .

دستان کوچکت به سوی طبق دراز می شود. تحفه یزید خودنمایی می کند. سرپوش کنار می رود و نور به آسمان پرتو افشانی می کند. اهل حرم سر به دیوار خرابه می کوبند. عاشورایی دوباره برپا می شود. همه از درد و داغ کنار می کشند و گوشه ای را برای تسکین درد اختیار می کنند. اما تو دختر حسینی! تو برای دیدار از همه مشتاق تر بودی! حالا همه تو را از پشت پنجره باران خورده چشم، می نگرند و مبهوت نوحه سرایی تو گشته اند. میزبان پدر تو بودی و تو باید پذیرایی می کردی!

سر پدر را به سینه می چسبانی. اما... اما پدر وقتی می رفت، صورتش خونی نبود. آری! صورت تو هم نیلی نبود.

این ها اثر گردش سیاه چرخ زمانه است. مویه می کنی! ناله می زنی؛ اشک می ریزی؛ به خود لطمه می زنی

و کسی را یارای فریادرسی نیست. تنها تورا با اشک یاری می دهند و حرف هایت را تأیید می کنند؛ سر تکان می دهند و اشک می ریزند.

اما چقدر زود از دیدار پدر طفره می روی، ناله ات خاموش می شود و عمه سرآسیمه به سوی تو می رود. خاک به سر می ریزد و فریاد می کشد. آری، تو به مهمانی پدر رفته بودی. 1

1. یحیی جواد مقدسان (با گزینش).

بخش سوم: همراه با برنامه سازان

پیشنادهای کلی

1. یکی از محورهای برنامه ریزی برای ارابه بهتر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام و رخدادهای مربوط به آن بزرگواران، ایجاد هم بستگی میان این فرهنگ و آداب و رسوم ملی است. به کارگیری این شیوه، سبب ایجاد جاذبه در مردم و ماندگاری برخی آداب و رسوم ملی می گردد.

برای نمونه، «سریال شب دهم» که در محرم سال 80 و هم زمان با عید نوروز پخش شد، یکی از کارهای نسبتاً موفق در این زمینه به نظر می آید؛ زیرا کارگردان در این مجموعه می خواهد با ایجاد وابستگی میان آداب و رسوم ملی و فرهنگ مذهبی، مخاطبان خود را _ در هر سطحی از پای بندی به اصول _ راضی نگاه دارد و به تماشای سریال تشویق کند.

این مجموعه با ظرافتی ویژه و با اشاره ای غیر مستقیم به رویدادهای عاشورا می کوشد حال و هوایی عاشورایی و مناسب با شب های محرم به جامعه ببخشد، ولی پرداختن بیش از اندازه به «فخرالزمان» و فخرآفرینی او در این سریال، بیننده را کمی از غرض اصلی دورتر می کند. با این که سازنده مجموعه می کوشد پایان این عشق

ص: 845

مجازي را به عشق فناپذير الهي بکشاند، ولي پرداختن نه شب به عشق فخرالزمان و اختصاص دادن تنها يك شب به عشق امام حسين عليه السلام، بدنه اصلي اين عاشقي را فلج مي سازد و تنها در عشق به همان خانم خلاصه مي شود.

ضعفي که در بيشتر فيلم ها و سريال هاي ايراني به چشم مي خورد، در اين مجموعه نيز تکرار مي گردد؛ يعني در بخش وسيعي از کار، به ماجراجويي، داستان پردازي و ابهام آفريقي پرداخته مي شود و تنها در يك بخش، آن هم در بخش آخر فيلم، همه آن ماجراجويي ها پايان مي پذيرد، پرسش ها پاسخ داده مي شود و ابهام ها از ميان مي رود. داستان پايان مي يابد؛ زيرا اگر اين گونه نباشد، کار ناقص باقي مي ماند. در همين مجموعه سرانجام کار فخرالزمان مبهم باقي مي ماند و بيننده دوست دارد بداند آن آتشي که «حيدر» از قصه کربلا در وجود او برافروخت تا کي زبانه مي کشد و پس از کشته شدن شخصيت هاي اصلي، اين شور و غوغا به کجا کشيده مي شود؟ آيا زنان تنها، از پاي مي نشينند؟ آيا اين کشتار، در مردم هم اثري دارد؟ آيا راه حيدر ادامه مي يابد؟

اگر به اين پرسش ها پاسخ داده مي شد، مجموعه پربارتر مي گرديد و اين مسير تا پايان محرم پابه پاي عزاداري هاي مردم در مساجد و تکايا ادامه مي يافت. گذشته از آن، قيام دشمن شكن حضرت زينب عليهاالسلام نيز براي مردم روشن تر مي شد و از جان فشاني هاي احياء عاشورا نيز سخني به ميان مي

آمد و سبب انسجام بیشتر درون مایه این مجموعه می‌گردید. ناگفته نماند که بسیاری از عزاداری‌های مردمی نیز به همین شکل است. به طور معمول، مردم تا روز دهم محرم بر سر و سینه می‌زنند، ولی پس از روز دهم که تازه آغاز، قیام عاشورا است، برخی با پایان بخشیدن به عزاداری، به خانه‌هایشان می‌روند و روزمرگی خود را آغاز می‌کنند. بدین گونه در نقطه اوج درس گرفتن از عاشورا، کلاس درس را ترک می‌کنند.

بنابراین، رسالت صدا و سیما این است که با فرهنگ‌سازی و پرداختن به جنبه‌های گوناگون قیام حسینی پس از عاشورا، این مهم را در میان مردم گسترش دهد تا جامعه از دست آورده‌های این قیام بیشتر بهره‌گیرد. جای شگفتی است که بعضی طنزهای تلویزیونی که در ردیف برنامه‌های خنثی هستند و هیچ گونه بار فرهنگی برای مخاطب ندارند و تنها جنبه سرگرمی دارند، گاه تا یک فصل طول می‌کشد و هم چنان حرف برای گفتن دارد، ولی در زمینه فرهنگ عاشورا، وقتی به «شب دهم» می‌رسیم، انگار که دیگر چیزی برای گفتن نمانده است!

2. امروزه برخی راهزنان دین و فرهنگ، در پی ضربه زدن به باورهای اصیل مردم هستند که از چشمه‌های جوشان اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله سرچشمه می‌گیرند. جا دارد این رسانه ملی رویکرد بیشتری به مسئله توسل و زیارت نشان دهد. بحمدالله در چند سال اخیر این مسئله بیشتر مورد توجه دست‌اندرکاران رسانه (در قالب تهیه گزارش مستقیم از مراسم سوگواری، زیارت خوانی، جشن‌های مذهبی و...) قرار

گرفته است. با این حال، نباید تنها به پخش این گونه مراسم ها بسنده کرد، بلکه باید به شکل زیر بنایی به مسئله توسل توجه شود؛ زیرا توسل به امامان معصوم علیهم السلام و نهادینه شدن فرهنگ اخلاقی آنان در جامعه، در رشد سطح معنوی مردم نقش بسزایی خواهد داشت و به تعالی و تأمین نیازهای معنوی آنان خواهد انجامید.

3. چون مخاطبان رسانه پس از دریافت پیام های آن و در هم آمیختن داشته های ذهنی خویش با آن، به درک و معرفتی جدید می رسند، حساسیت فرآیند سازگاری این پیام ها با معارف حوزه دین به خوبی احساس می شود. به همین دلیل، اگر رسانه در روند این سازگاری، عملکردی ضعیف و غیرکارشناسانه داشته باشد، پی آمدهای نامناسبی برای مخاطب دربر خواهد داشت. مقام معظم رهبری نیز در حکم انتصاب ریاست محترم سازمان صدا و سیما به این مسئله اشاره فرموده است:

در مباحث اسلامی، به کیفیت و عمق و الوایی مطالب توجه شود و از طرح مطالب ضعیف و آمیخته با اوهام و سلايق شخصي پرهیز گردد.

واضح است که طرح و اشاعه مطالب ضعیف در ویژه برنامه هایی که به طور مستقیم بر فرهنگ دینی و مذهبی جامعه تأثیرگذار است، اثر فزاینده تری دارد و به نتیجه های نامطلوبی خواهد انجامید.

برای نمونه، در برنامه خانواده، به مناسبت سال روز درگذشت حضرت رقیه علیها السلام با کارشناسی گفت و گو می شد. در این گفت و گو از کارشناس محترم برنامه در مورد چگونگی وفات حضرت رقیه علیها السلام پرسیده شد. ایشان در بخشی از پاسخ خود گفت: «وقتی حضرت رقیه علیها السلام از خواب پرید و

شروع به گریه کرد... یزید برای تسلاي خاطر دختر، دستور داد که سر بریده پدر را برایش ببرند؛ زیرا او گمان می کرد این دختر بچه، تفاوت میان انسان زنده با سر بریده را نمی داند! به همین جهت این کار را انجام داد.»

این در حالی است که هرگز چنین نبود و قصد یزید، تسلاي خاطر حضرت رقیه علیها السلام نبوده، بلکه قصد آزار اهل بیت را داشته است. متأسفانه استفاده از دیدگاه های غیرکارشناسانه نیز به اندازه خود تأثیر نامطلوبی در مخاطب خواهد داشت.

4. ویژه برنامه هایی که در زمینه شهادت یا ولادت معصومان علیهم السلام ساخته می شود، فرصت مناسبی برای شناسایی چهره واقعي ائمه اطهار علیهم السلام و جایگاه حقیقی آنان در همه زمینه ها است، ولی در این شب ها تنها به جنبه سوگواری و بیان مصیبت های آنان پرداخته می شود و دیگر جنبه های وجودی و شخصیت اهل بیت علیهم السلام مانند عرفان و حماسه آنان و... ناگفته باقی می ماند. متأسفانه رسانه در طول سال به این مسایل نمی پردازد یا میزان آن بسیار ناچیز است و در ویژه برنامه ها نیز به تبیین بازتاب فرهنگ معصومان علیهم السلام اهمیت کافی داده نمی شود.

افزون بر آن، کلی گویی، بهره گیری از سوژه های تکراری و کسل کننده، اجرای نمایش نامه های سرد و بی روح با حضور بازیگرانی نه چندان مسلط، صحنه پردازی تاریک و غبار آلود، صدای خشن ترومپت که از شب شهادت آغاز می شود و تا آخرین لحظه های روز، مخاطب را همراهی می کند و نمونه هایی مانند آن، در بازتاب دادن غم

و اندوه و عزا ناموفق می نمایند. درست است که ساخت این برنامه ها به انگیزه القای اندوه و غم شب شهادت بوده است، ولی استفاده بیش از اندازه از نمادهای عزا مانند شمع و صدای طبل و شیپور و... و افراط در پخش صحنه های تکراری و خسته کننده مانند نمایی کتیبه ها و سیاه پوشی ها، خستگی روحی و کسالت مخاطب را در پی دارد.

باید دانست گسترش حال و هوای عزاداری در استفاده از این نمادها خلاصه نمی شود، بلکه می توان حتی بدون به کارگیری آن نیز این کار را عملی ساخت. برای نمونه، در بخش «کودک و نوجوان» پخش سرود جالب دو کبوتر، انیمیشن جذاب گریه نوزاد و نیز عزاداری هم آهنگ نوجوانان در استودیوی سیما در روز شهادت امام مجتبی علیه السلام بدون استفاده از روش های قدیمی و تکراری، برای بیننده بسیار جذاب و دیدنی جلوه می کند.

در گیر و دار تهاجم فرهنگی، از دست اندرکاران و برنامه سازان ساخت برنامه های مذهبی، انتظار بیشتری هست، ولی متأسفانه برخلاف این چشم داشت روز افزون، ضعف چشم گیری در فعالیت های رسانه در این زمینه دیده می شود. محتوای ضعیف بسیاری از برنامه ها، ضعف در موضوع شناسی برای بازتاب دادن مشکلات جامعه، جزئی نگری در بیان مشکلات فرهنگی و رها کردن دشواری های اساسی، رویکرد بیش از اندازه به نوع زندگی طبقه مرفه جامعه _ که بخش کوچکی از جمعیت کشور را تشکیل می دهند، فاصله گرفتن از سنت های اسلامی و روی آوردن به مدگرایی ها و فرهنگ بیگانه، این توهم را در مخاطب برمی انگیزد که

فعالیت رسانه در زمینه های فرهنگی _ مذهبی، حالت رفع تکلیف به خود گرفته است و تنها برای رضایت احتمالی بافت مذهبی جامعه و برآوردن انتظارات آنان ساخته می شود. امید است با تغییر نگرش در این روند، رسانه به گونه ای موفق تر در این زمینه عمل کند.

پیشنادهای برنامه ای

اشاره

1. تهیه گزارش از مکان های مقدس، تفریح گاه ها، بناهای تاریخی، موزه ها، حوزه های علمیه، مساجد بزرگ و جامع عالمان و بزرگان و اندیشمندان، جغرافیای طبیعی و شهر دمشق و آداب و رسوم مردم شام، در شناخت این منطقه، سهم بسزایی ایفا می کند.
2. با توجه به خردسال بودن حضرت رقیه علیهاالسلام و رویدادهایی که برای ایشان پیش آمد، به نظر می رسد ساخت فیلم کارتونی از این رویدادها، می تواند رخدادها و واقعیت های کربلا- را از دریچه نگاه يك كودك سه ساله به دیگر کودکان القا کند و در شناساندن قیام حسینی به خردسالان، نقش اساسی داشته باشد.
3. تهیه گزارش از خاطره های کسانی که به گونه ای با بارگاه پر شکوه حضرت رقیه علیهاالسلام در ارتباط هستند؛ مانند خادمان حرم، بازاریان اطراف حرم و مردم کوچه و بازار دمشق که به زیارت حضرت رقیه علیهاالسلام می آیند.
4. تهیه گزارش از کرامت های حضرت رقیه علیهاالسلام، گفت وگو با کسانی که کرامتی از حضرت دیده اند و تهیه فیلم و نماآهنگ از این کرامت ها که جاذبه های ویژه ای دارد و در علاقه مند کردن جامعه به خاندان عصمت علیهم السلام مؤثر است.
5. گفت وگو با زایران حضرت که به امید برآورده شدن حاجت هایشان

با دلی شکسته، روی به آستان حضرتش آورده اند. این گفت و گو سبب می شود مخاطب در انگیزه یابی برای توسل به ائمه اطهار علیهم السلام فعال تر شود و از متوسل نبودن به حضرت در خود احساس کمبودی کند و سرانجام به جرگه عاشقان پیوندد.

6. گفت و گو با کسانی که آرزوی زیارت حضرت رقیه علیها السلام را دارند. از آنان پرسیده شود که اگر به حرم حضرت رقیه علیها السلام بروید، از ایشان چه می خواهید. این پرسش، راهکار خوبی برای دقیق شدن در حاجت ها و خواسته های معنوی افراد است.

7. معرفی شاعران و اشعار جدیدی که درباره حضرت رقیه علیها السلام سروده شده است. هم چنین اجرای این سروده ها و متون ادبی در شناخت و گرایش خردسالان و دیگر قشرهای جامعه به اهل بیت علیهم السلام مؤثر خواهد بود.

9. فرهنگ سازی برای کودکان و نوجوانان. به دلیل مناسبت سنی که میان کودکان و نوجوانان با حضرت رقیه علیها السلام وجود دارد، زمینه درک بیشتری را در آنان پدید می آورد.

10. موضوع هایی مانند فراخوان مقاله، یک جمله زیبا، نامه ای به حضرت رقیه علیها السلام و... سبب باروری اندیشه جوانان دختر و پسر در زمینه درک مشکلات و سوگ های آن عزیز خواهد شد.

11. اجرای نمایش های رادیویی و تلویزیونی که در آن ها از بازیگران کودک و نوجوان استفاده شده باشد.

متن مناسب برای نمایش

اشاره

در این جا برای نمونه سازی، از نوشته های هنرمند متعهد، آقای سید مهدی شجاعی که در مورد خرابه شام نگاشته است، بهره می گیریم:

غریبه شام

خرابه، جایی است بی سقف و حصار، در کنار کاخ یزید که پیداست

ص: 852

بعد از اتمام بنای کاخ، معطل مانده است. نه در مقابل سرمای شب، حفاظی دارد و نه در مقابل آفتاب طاقت سوز روز، سرپناهی.

تنها در گوشه ای از آن، سقفی در حال فروریختن است که جای امنی برای ماندن بچه ها نیست. وقتی یکی از کودکان با دیدن سقف، وحشت زده می شود و به احتمال فروریختن آن اشاره می کند، مأمور می خندد و به دیگری می گوید: «این ها را نگاه کن! قرار است فردا همگی کشته شوند و امروز نگران فروریختن سقف اند؟»

طبیعی است این کلام، ترس و وحشت بچه ها را بیشتر کند. اما حرف های امام تسلی و آرامش شان می بخشد: «عزیزانم! مطمئن باشید ما کشته نخواهیم شد. ما به مدینه برمی گردیم.» دل های بچه ها به امید آینده آرام می گیرد. اما به هر حال خرابه، خرابه است و جای زندگی کردن نیست.

چهره هایی که آسمان هرگز رنگ رویشان را ندیده است، باید در هجوم سرمای شب بسوزند و در تابش مستقیم آفتابِ ظهر، پوست بیندازند. انگار که لطیف ترین گل های گل خانه ای را به کویری ترین نقطه جهان، تبعید کرده باشند.

تو هنوز زن ها و بچه ها را در خرابه جای نداده ای، هنوز اشک هایشان را نسترده ای، هنوز آرامشان نکرده ای و هنوز گرد و غبار راه را از سر و رویشان نگرفته ای که زنی با ظرف غذا وارد خرابه می شود. به تو سلام می کند و ظرف غذا را پیش رویت می نهد.

بوی غذای گرم در فضای خرابه می پیچد و توجه

کودکاني را که مدت هاست جز گرسنگي نکشيده اند و جز نان خشک نچشيده اند، به خود جلب مي کند.

توزن را دعا مي کنی و ظرف غذا را پس مي زنی و به زن مي گویی: «مگر نمي داني که صدقه بر ما حرام است؟»

زن مي گوید: «به خدا قسم! اين صدقه نيست. نذري است بر عهده من که هر غريب و اسيري را شامل مي شود».

تو مي پرسی: «اين چه عهد و نذري است؟!»

و او توضيح مي دهد: «در مدينه زندگي مي کردیم و من کودک بودم که به بيماري لاعلاجي گرفتار شدم. پدر و مادرم، مرا به خانه فاطمه بنت رسول الله بردند تا او و علي براي شفای من دعا کنند. در اين هنگام پسري خوش سيما وارد خانه شد. او حسين فرزند آنان بود. علي عليه السلام او را صدا کرد و گفت: حسين جان! دستت را بر سر اين دختر قرار ده و شفای او را از خدا بخواه.

حسين، دست بر سر من گذاشت و من بلافاصله شفا يافتم. آن چنان که تاکنون به هيچ بيماري مبتلا نشده ام. گردش روزگار، مرا از مدينه و آن خاندان دور کرد و در اطراف شام جاي داد. من از آن زمان نذر کرده ام که براي سلامتي آقايم حسين، به اسيران و غريبان احسان کنم تا مگر جمال آن عزيز را دوباره ببينم.»

تو همين را کم داشتی زينب! که از دل صيحه بکشي و پاره هاي جگرت را از دیدگان فرو بريزي. و حالا اين سجاد است که بايد تو را آرام کند و اين کودک اندک

باید به دلداري تو بیايند.

در میان ضجه ها و گریه هایت به زن می گویی: «حاجت روا شدی زن! به وصال خود رسیدی. من زینم؛ دختر فاطمه و علی و خواهر حسین و این سر که بالای دارالاماره نصب شده، سر همان حسینی است که تو به دنبالش می گردی و این کودکان، فرزندان حسین اند. نذرت تمام شد و کارت به انجام رسید.»

زن نعره ای از جگر می کشد و بی هوش بر زمین می افتد. تو پیش پیکر نیمه جان او زانو می زنی و اشک های مداومت را بر سر و صورت او می پاشی. زن به هوش می آید، گریه می کند، زار می زند، گیسوانش را می کند، بر سر و صورت می کوبد و دوباره از هوش می رود. باز به هوش می آید. خود را بر خاک می کشد، بر پای کودکان بوسه می زند خاک پایشان را به اشک چشم می شوید و باز از هوش می رود. آن چنان که تو مجبور می شوی دست از تعزیت خود برداری و به تیمار این زن غریب پردازی.

تو هنوز خود را باز نیافته ای و کودکان هنوز از تداعی این خاطره جگرسوز فارغ نشده اند که زنی دیگر با کوزه آبی در دست وارد خرابه می شود.

چهره این زن، اما برای تو آشناست. او تو را به جا نمی آورد اما تو خوب او را به یاد می آوری. چهره او از دوران کودکی ات به یاد مانده است. زمانی که به خانه مادرت زهرا می آمد و در کارهای مادرت، به او کمک

ص: 855

مي كرد.

او دختر كوچك و دوست داشتني و شيريني را در خاطره اش دارد به نام زينب كه هر بار به خانه فاطمه مي رفته، سراپاي او را غرق بوسه مي کرده است و او را در آغوش مي گرفته و قلبش التيام مي يافته است. آن چنان كه تا سال ها كمك به كار خانه را بهانه مي کرده تا با محبوب كوچك خود، تجديد دیدار كند و از آغوش او وام التيام بگيرد.

او سرگشته زينب شده، اما حوادثي او را از مدينه دور کرده و دست نگاهش را از جمال زينب کوتاه ساخته است و براي اين كه خدا، عطش اشتياق او را به زلال وصال زينب فرو بنشانند، عهد کرده است كه عطش غريبان و اسيران و در راه ماندگان را فرو بنشانند.

او باور نمي كند كه تو زينبي! و چگونه ممكن است آن عقيله، آن دُرْدانه و عزيز کرده قوم و قبيله، اكنون ساكن خرابه اي در شام شده باشد؟! چگونه ممكن است آن بانوي بانوان عالم، رخت اسيري بر تن کرده باشد؟! انگار او و نقل خاطرات او تنها كاري كه مي كند، مشتعل كردن آتش عزاي تو و بچه هاست... .

خرابه تا نيمه هاي شب، نه خرابه اي در کنار كاخ يزید كه عزاخانه اي است در سوگ حسين و برادران و فرزندان حسين. بچه ها با گريه به خواب مي روند و تو مهياي نماز شب مي شوي. اما هنوز قامت نشسته خود را نبسته اي كه صداي دختر سه ساله حسين به گريه بلند مي شود. گريه اي نه مثل همیشه؛ گريه اي وحشت

ص: 856

زده؛ گریه ای به سان مار گزیده؛ گریه کسی که تازه داغ دیده. دیگران به سراغش می روند و در آغوشش می گیرند و تو گمان می کنی که اکنون آرام می گیرد و صبر می کنی.

بچه، بغل به بغل و دست به دست می شود، اما آرام نمی گیرد. پیش از این هم رقیه هرگز آرام نبوده است؛ از کربلا تا همین خرابه. لحظه ای نبوده که آرام گرفته باشد؛ لحظه ای نبوده که بهانه پدر نگرفته باشد؛ لحظه ای نبوده که اشکش خشک شده باشد و با زبان کودکانه اش، مرثیه نخوانده باشد.

انگار داغ رقیه بر خلاف سن و سالش، از همه بزرگ تر است. به همین دلیل، در تمام طول راه و همه منزل های بین راه، همه ملاحظه او را کرده اند. به دلش راه آمده اند، در آغوشش گرفته اند. دلداری اش داده اند، به تسلیش نشسته اند و یا دست کم پابه پای او گریسته اند. هر بار که گفته است: «کجاست پدرم؟ کجاست پناهگاهم؟» همه با او گریسته اند و وعده برگشت پدر از سفر را به او داده اند.

هر بار که گفته است: «سکینه جان! دل و جگرم از تکان های شتر آب شد»، دل و جگر همه برای او آب شده است. هر بار که گفته است: «عمه جان! از ساریان پیرس کی به منزل می رسیم؟» همه تلاش کرده اند که با نوازش او، سخن گفتن با او و دادن وعده های شیرین به او، رنج سفر را برایش کم کنند.

اما امشب انگار ماجرا فرق می کند؛ این گریه با گریه

همیشه تفاوت دارد. این گریه، گریه ای نیست که به سادگی، آرام بگیرد و به زودی پایان پذیرد. انگار نه خرابه، که شهر شام را بر سرش گذاشته است. این دختر سه ساله، فقط خودش که گریه نمی کند؛ با مویه های کودکانه اش، همه را به گریه می اندازد و ضجه همه را بلند می کند.

تو هنوز بر سر سجاده ای که از سر بریده حسین می شنوی می گوید: «خواهرم! دخترم را آرام کن!» تو ناگهان از سجاده کنده می شوی و به سمت سجاده می روی. او رقیه را در آغوش گرفته است، بر سینه چسبانیده است و مدام بر سر و روی او بوسه می زند و تلاش می کند با لحن شیرین پدرانه و برادرانه آرامش کند، اما موفق نمی شود.

تو بچه را در آغوش می گیری و به سینه می چسبانی و از داغ سوزنده کودک وحشت می کنی: «رقیه جان! رقیه جان! دخترم! نور چشمم! به من بگو چه شده عزیز دلم؟ بگو که در خواب چه دیده ای! تو را به جان بابا حرف بزن!»

رقیه که از شدت گریه به سکسکه افتاده است، بریده بریده می گوید: «بابا، بابا را در خواب دیدم. بابا خودش به من گفت بیا!»

تو با هر زبانی که بلدی و با هر شیوه ای که همیشه او را آرام می کرده ای، تلاش می کنی آرامش کنی و از یاد پدر غافلش گردانی، اما نمی شود. این بار دیگر نمی شود. گریه او، بی تابی او و ضجه های او، همه کودکان و زنان خرابه نشین را و

سجاد را آن چنان به گریه می اندازد که خرابه یکپارچه گریه و ضجه می شود و صدا به کاخ یزید می رسد.

یزید که می شنود دختر حسین به دنبال سر پدر می گردد، دستور می دهد سر او را به خرابه بیاورند. ورود سر بریده امام به خرابه انگار تازه اول مصیبت است. رقیه خود را به روی سر می اندازد و مثل مرغ پرکنده پیچ و تاب می خورد. می نشیند، برمی خیزد، دور سر می چرخد، به سر نگاه می کند، بر سر و صورت و دهان خود می کوبد، خم می شود، زانو می زند، سر را در آغوش می کشد، می بوید، می بوسد. خون سر را با دست و صورت و مژگان خود می سترد و با خون خود که از دهان و گوشه لب ها و صورتش جاری شده، در می آمیزد. اشک می ریزد، ضجه می زند، صیحه می کشد، مویه می کند، روی می خراشد، گریه می کند، می خندد. تاول های پایش را به پدر نشان می دهد؛ شکوه می کند، دلداري می دهد، اعتراض می کند، تسلي می طلبد و خرابه و جان همه خراباتیان را به آتش می کشد.

— بابا! چه کسی محاسن تو را خونین کرده است؟

— بابا کی رگ های تو را بریده است؟

— بابا! چه کسی در این کوچکی مرا یتیم کرده است؟

— بابا! چه کسی یتیم را پرستاری کند تا بزرگ شود؟

— بابا! این زنان بی پناه را چه کسی پناه دهد؟

— بابا! این چشم های گریان، این موهای پریشان، این غریبان

و بی پناهان را چه کسی دست گیری کند؟

— بابا! شب ها وقت خواب چه کسی برایم قرآن بخواند؟ چه کسی با دست هایش، موهایم را شانه کند؟ چه کسی با لب هایش، اشک هایم را برود؟ چه کسی سرم را بر زانویش بگذارد؟ چه کسی دلم را آرام کند؟

کاش مرده بودم؛ بابا! کاش فدای تو می شدم! کاش زیر خاک بودم! کاش به دنیا نمی آمدم! کاش کور می شدم و تورا در این حال و روز نمی دیدم. مگر نگفتند به سفر می روی بابا؟ این چه سفری بود که میان سر و بدنت فاصله انداخت؟ این چه سفری بود که تورا از من گرفت؟

— بابای شجاع من! چه کسی جرأت کرد بر سینه تو بنشیند! چه کسی جرأت کرد سر تورا از بدنت جدا کند؟ چه کسی جرأت کرد دخترت را یتیم کند؟

— بابا! کجا بودی وقتی ما را بر شتر بی جهاز نشانند.

— تو کجا بودی بابا! وقتی به ما سیلی می زدند.

— بابا! کجا بودی وقتی آب را از ما دریغ می کردند.

— بابا! به ما گرسنگی می دادند.

— عمه ام را کتک می زدند.

— برادرم سجاد را به زنجیر بستند.

— بابا! شب ها در بیابان های تاریک و ترسناک رهایمان می کردند.

— بابا! تو کجا بودی وقتی مردم به ما می خندیدند.

— کجا بودی بابا! وقتی ما بر روی شتر خواب می رفتیم و از مرکب می افتادیم و زیر دست و پای شترها می ماندیم.

— بابا! کجا بودی وقتی مردم از اسیری

ما شادي مي کردند و پيش چشمان گريان ما مي رقصيدند.

— کجا بودي بابا! وقتي بدن هايماں زخم شد و پوست صورتمان بر آمد.

— بابا! کجا بودي وقتي عمه ام زينب، نمازهاي شبش را نشسته مي خواند و دور از چشم ما تا صبح گريه مي کرد.

— کجا بودي بابا! وقتي از زخم هاي غل و زنجير سجاده خون مي چکيد.

— بابا! جان من فدائي تو باد که مظلوم ترين باباي عالمي! بابا! من اين را مي فهمم که تو فقط باباي من نستي؛ باباي همه يتيماني، پدر همه کودکاني امام دنيا و آخرتي، فرزند پيامبري، فرزند علي و فاطمه اي، پدر سجادي و پدر امامان بعد از خودي، تو برادر زينبي!

من اين را مي فهمم و خوب مي فهمم که تو باباي همه کودکان جهاني و مي فهمم که همه دنيا به تو نياز مند است. اما الآن من بيش از همه به تو محتاجم و بيشتر از همه، فرزند توام، دختر توام، دردانه توام. هيچ کس به اندازه من غربت و يتيمي و نياز دست هاي تو را احساس نمي کند. همه ممکن است بدون تو هم زندگي کنند، ولي من بدون تو مي ميرم. من از همه عالم به تو محتاج ترم. بي آب هم اگر بتوانم زندگي کنم، بي تو نمي توانم تو نفس مني. بابا! تو روح و جان مني! بي روح، بي نفس، بي جان، چه کسي تا به حال زنده مانده است؟ بابا! بيا و مرا ببر!

... زينب! زينب! زينب!

اين جا همان جايي است که تو به اضطرار و درماندگي مي رسي. اين

جا همان جایی است که تو زانو می زنی و مرگت را آرزو می کنی. تویی که در مقابل یزید و ابن زیاد، آن چنان استوار ایستادی که پشت نخوتشان را به خاک مالیدی، اکنون، این جا و در مقابل این کودک سه ساله احساس عجز می کنی. چه کسی می گوید این رقیه بچه است؟ فهم همه بزرگان را با خود دارد. چه کسی می گوید این دختر، سه ساله است؟ عاطفه همه زنان عالم را می پرورد. چه کسی می گوید این رقیه کودک است؟ زانوان بزرگ ترین عارفان را با ادراکش می لرزاند.

نگاه کن! اگر ساکت شده است، لب هایش را بر لب های پدر گذاشته و چهار ستون بدنش می لرزد. اگر صدایش شنیده نمی شود، تنها گوش شنوای پدر را شایسته شنیدن یافته است.

نگاه کن زینب! آرام گرفت! انگار رقیه آرام گرفت.

دلت ناگهان فرو می ریزد و صدای حسین در گوش جانت می پیچید که رقیه را صدا می زند و می گوید: «بیا! بیا! دخترم! که سخت چشم انتظار تو بودم».

شنیدن همین ندا، عروج روح رقیه را برای تو محرز می کند. نیازی نیست که خودت را به روی رقیه بیندازی او را در آغوش بگیری، بدن سردش را لمس کنی و چشم های بازمانده و بی رمقش را ببینی. درد و داغ رقیه تمام شد. و با سکوت او انگار خرابه آرامش گرفت. اما اکنون ناگهان صیحه توست که سینه آسمان را می شکافد. انگار مصیبت تازه آغاز شده است. همه کربلا و کوفه و شام یک طرف و این خرابه یک طرف. همه غم

ها و دردها و غصه ها يك طرف و غم رقيه يك طرف.

نه زنان و کودکان کاروان و نه سجاد و نه حتي فرشتگان آسمان نمي توانند تو را در اين غم تسلي بخشند. چگونه تسلي دهند فرشتگاني که خود صاحب عزايند و پر وبالشان به قدری از اشك سنگين شده است که پرواز به سوي آسمان را نمي توانند. تنها حضور مادرت زهرا مي تواند تسلي بخش جان سوخته تو باشد. پس خودت را به آغوش مادرت بسپار و عقده فرو خورده همه اين داغ ها و دردها را بگشا... 1.

سيد مهدي شجاعی

* هم چنین در این زمینه برنامه سازان گرامی می توانند از کتاب «رقیه در خرابه» 2 (که متن مناسبی برای اجرای نمایش نامه در مورد حضرت رقیه علیها السلام است)، بهره گیرند.

1. آفتاب در حجاب، سيد مهدي شجاعی، ص 213.

2. نك: رقيه در خرابه، حسين صبوري، قم، نشر جمال، 1379 ه. ش.

پرسش های مسابقه ای

1_ حضرت رقيه علیها السلام در کجا به دنیا آمد؟ مدینه

2_ حضرت رقيه علیها السلام دختر کدام امام معصوم است؟ امام حسين لیه السلام

3_ حضرت رقيه علیها السلام هنگام شهادت چند ساله بود؟ سه ساله (بنابر مشهور)

4_ حضرت رقيه در کجا از دنیا رفت؟ نام امروزي آن منطقه چیست؟ شام، کشور سوریه _ شهر دمشق

5_ مرقد مطهر ایشان در کدام شهر است؟ دمشق؛ پایتخت سوریه

6_ حضرت رقيه علیها السلام با امام سجاد علیه السلام چه نسبتی داشت؟ خواهر و برادر بودند.

7_ چند تن از خواهران حضرت رقيه علیها السلام را نام ببرید؟ حضرت سکینه علیها السلام، فاطمه کبری علیها السلام.

8_ حضرت زینب

ص: 863

علیه السلام با حضرت رقیه علیها السلام چه نسبتی دارد؟ عمه حضرت رقیه علیها السلام بود.

9_ حضرت رقیه علیها السلام در زمان کدام پادشاه ستمگر وفات یافت؟ یزید بن معاویه.

10_ علت شهادت حضرت رقیه چه بود؟ اندوه مصیبت و هجران پدر

پرسش های مردمی

1_ در مورد حضرت رقیه علیها السلام چه می دانید؟

2_ آیا تاکنون کرامتی از ایشان دیده یا شنیده اید؟

3_ آیا تا به امروز به زیارت حضرت رقیه علیها السلام مشرف شده اید؟

4_ از زیارت حضرت رقیه علیها السلام چه خاطره ای دارید؟

5_ اگر به زیارت حضرت رقیه علیها السلام بروید، از او چه می خواهید؟

6_ چرا حضرت رقیه علیها السلام در شام درگذشت؟

7_ کدام ویژگی حضرت رقیه علیها السلام برجسته تر است؟

8_ انگیزه شما از زیارت حضرت رقیه علیها السلام چه بود؟

9_ هنگام مشاهده حرم با صفای حضرت رقیه علیها السلام نخست چه چیزی به ذهن شما خطور کرد؟

10_ چرا مردم به حضرت رقیه علیها السلام علاقه دارند؟

11_ اگر حضرت رقیه علیها السلام خواسته شما را برآورده کند، چه تغییری در زندگی خویش می دهید؟

12_ اگر در مجاورت حرم حضرت رقیه علیها السلام ساکن بودید، چقدر به زیارت او می رفتید؟

13_ آیا دوست داشتید حرم حضرت رقیه علیها السلام در ایران می بود؟

14_ برای مردم دمشق که حضرت رقیه علیها السلام در شهر آنان است، چه پیامی دارید؟

15_ آیا دوست دارید باز هم به زیارت حضرت رقیه علیها السلام بیایید، حتی اگر حاجت شما برآورده نشود؟

پرسش های کارشناسی

1_ چرا نام حضرت رقیه علیها السلام در کتاب های تاریخی قدیم نیست؟

2_ در مورد تاریخچه زندگانی حضرت رقیه علیها السلام توضیح دهید؟

3_ فضای اعتقادی شهر شام

ص: 864

هنگام ورود اهل بیت علیهم السلام به این شهر چگونه بود؟

4_ تبلیغات بنی امیه در مورد شهیدان کربلا و مخفی نگه داشتن حقیقت قیام آنان تا چه اندازه موفق بود؟

5_ سیاست یزید از گرداندن اهل بیت علیهم السلام در شهرهای گوناگون چه بود؟

6_ چرا یزید مجبور شد اهل بیت علیهم السلام را از شام به وطن خودشان بازگرداند؟

7_ دلیل باب الحوایج بودن حضرت رقیه علیها السلام را چه می دانید؟

8_ در مورد شب وفات ایشان توضیح فرمایید؟

9_ از شخصیت و زندگانی کوتاه ایشان چه الگوهایی می توان گرفت؟

10_ فکر می کنید دلیل این همه علاقه و محبت مردم به ساحت مقدس ایشان چیست؟

11_ قصد یزید از آن همه آزارسانی حتی به کودکان اهل بیت علیهم السلام چه بود؟

12_ بازتاب درگذشت حضرت رقیه علیها السلام در شام چه بود؟

13_ در مورد کینه دیرینه بنی امیه با اهل بیت علیهم السلام توضیح بفرمایید؟

14_ بنی امیه چقدر در انزوا و دور نگه داشتن اهل بیت علیهم السلام موفق بودند؟

15_ اسیری اهل بیت علیهم السلام در فروپاشی حکومت یزید چه سهمی داشت؟

پیام تسلیت گوینده

ای نوگل حسین و ای پرورش یافته دامن کربلا! رنج هجران پدر در کنج ویرانه به پایان رسید و گلستان محبت پدر پذیرای محبت کودکانه ات گردید و شب هجران سیاهت در گوشه خرابه به درخشش وصل روشن شد. این وصال بر تو تبریک و بر شیفتگان خانواده کریمت تسلیت باد.

خورشید در میان طبق به مهمانی کوکب محنت کشیده رفت و اندام ضعیف و کبود آن دختر نازنین را با گرمای خود التیام بخشید. رخ

نیلگون خود را در تابش خورشیدی پدر گرفت و غریبانه با او به زمزمه نشست. خورشید، روح سبز کودک را در آغوش کشید و به آسمان برد و اهل خرابه را در حسرت دیدار گذاشت و کودکان احساس را در غم، تنها رها کرد. بر دل های حسرت زده تسلیت می گوئیم.

ای دختر حسین و ای فرشته کوچک عفاف! چگونه با آن عمر کوتاه تر از گلت، آن همه مصیبت را در بلور نازک دل جای داده بودی؟ چگونه خورشید را در دریای خون و فراز نیزه ها و تشت زر دیدی؟

سلام بر تو و غم های بی شماری! سلام بر آن بدن کبود شده ات از جور زمانه! سلام بر آن پاهای آبله بسته ات که چهل منزل را به شوق دیدار پدر در پی کاروان دوید و تو را به طواف کعبه خورشید رسانید! حَجَّت قبول، سعی ات گرامی باد!

ای شاه بیت صبر و شکیبایی! عطفِ جمله کمالی، در عین خردسالگی! آسمان شام از غم بی منتهایت، تیره بود و زمین تب دار اثر تپش های ناموزون قلب رنجورت. اکنون در آغوش گرم پدر آرام گیر که دیگر کسی خواب کودکانه ات را نمی دزدد و عربده های بی رحمی و زوزه های وحشت، قلب کوچکت را نمی لرزاند. آرام گیر که پدر به سراغت آمده است تا رخ کبودت را نوازش دهد. دیدار مبارک!

پیکر نازنینش، صحنه های خط سیاه ستم را نشان می داد و گیسوان پریشانش از فاجعه ای دردناک خبر داشت. پنجه های کینه، نقشی خشن بر لوح کوچک صورتش کشیده بود و دفترچه خاطرات دلش

را از صفحه هاي سياه، پر کرده بود. اينك صفحه هاي آن را پيش رو گشاده ايم و بر تلخي آن اشك مي ريزيم و اين اندوه بي پايان را بر عاشورا بيان تسليم مي گوييم.

زيرنويس تلويزيوني

اي رقيه! اي بزرگ ترين غم! پرواز كبتّر كوچك جانت را از قفس تن كبود شده ات، تسليم مي گوييم.

اي رقيه! اي اسوه پرورش يافتگي در مكتب عاشورا! عروجت را گرامي مي داريم.

اي نوگل پژمرده باغ حسين! پژمردنت در سياهي و سرماي سخت غربت چه سهمگين بود.

اي ستاره كوچك، ولي بلند اختر آسمان كربلا! سوگ هجرانت فراموش نمي شود.

كتاب نامه

* قرآن كريم.

1_ ابن نما حلي؛ مثيرالاحزان، قم، چاپ مدرسة امام المهدي عج الله تعالي فرجه الشريف، 1406 ه. ق.

2_ ابوالحسني، علي؛ سياهپوشي در سوگ ائمه نور، قم، نويسنده، چاپ الهادي، 1375 ه. ش.

3_ ابومخنف؛ مقتل ابي مخنف، قم، انتشارات بني الزهراء، 1378 ه. ش.

4_ اربلي، عيسي؛ كشف الغمة، بيروت، دارالكتاب الاسلامي، بي تا.

5_ پيشوايي، مهدي؛ شام؛ سرزمين خاطره ها، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، 1369 ه. ش.

6_ _____؛ مجموعه جزوات كانون گفتمان ديني (نشست 19)، قم، مركز تحقيقات و پژوهش هاي حوزه علميه قم، 1380 ه. ش.

7_ حايري، محمدمهدي؛ معالي السبطين، قم، منشورات الرضي، 1363 ه. ش.

8_ حيدري قاسمي، محمد؛ كتاب شناسي عاشورا، تهران، انتشارات اطلاعات، 1378 ه. ش.

9_ خراساني، ملاهاشم؛ منتخب التواريخ، تهران، انتشارات علميه اسلاميه، بي تا.

10_ رباني خلخالي، علي؛ ستاره درخشان شام، قم، انتشارات مكتب الحسين، 1377 ه. ش.

11_ سازگار، غلام رضا؛ نخل ميثم، قم، انتشارات

حق بین، 1375 ه. ش.

- 12_ سبجانی، جعفر؛ فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، تهران، انتشارات مشعر، 1374 ه. ش.
- 13_ سبجانی، جعفر؛ فروغ ابدیت، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، 1373 ه. ش.
- 14_ سپهر، محمدتقی؛ ناسخ التواریخ، تهران، کتاب فروشی اسلامیة، 1307 ه. ش.
- 15_ سید بن طاووس؛ لهوف، تهران، انتشارات جهان، 1348 ه. ش.
- 16_ شجاعی، سید مهدی؛ آفتاب در حجاب، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، 1377 ه. ش.
- 17_ شیخ مفید؛ الارشاد، مجموعه 2 جلدی، قم، کنگره شیخ مفید، 1413 ه. ق.
- 18_ غفورزاده، محمدجواد؛ رستاخیز لاله ها، مشهد، انتشارات رستگار، 1379 ه. ش.
- 19_ قزوینی، واعظ؛ ریاض القدس المسمی بحدائق الانس، تهران، کتاب فروشی اسلامیة، بی تا.
- 20_ قمی، شیخ عباس؛ سفینه البحار، دوره 8 جلدی، قم انتشارات اسوه، 1414 ه. ق.
- 21_ قمی، شیخ عباس؛ نفس المهموم، قم، مکتبه بصیرتی، 1405 ه. ق.
- 22_ مجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفا، 1404 ه. ق.
- 23_ مجله نیستان، شماره 8، اردیبهشت 1375 ه. ش.
- 24_ محدثی، جواد؛ فرهنگ عاشورا، قم، نشر معروف، 1376 ه. ش.
- 25_ محمدی اشتهاردی، محمد؛ سرگذشت جان سوز حضرت رقیه علیها السلام، تهران، انتشارات مطهر، 1380 ش.
- 26_ _____، _____؛ سوگ نامه آل محمد صلی الله علیه و آله، قم، انتشارات ناصر، 1374 ه. ش.
- 27_ مطهری، مرتضی؛ حماسه حسینی، قم، انتشارات صدرا، 1379 ه. ش.
- 28_ ملبویی، محمدباقر؛ الوقایع و الحوادث، قم، کتاب فروشی خرد، 1341 ه. ش.
- 29_ موسوی زنجان رودی، سید مجتبی؛ حضرت رقیه علیها السلام؛ چاووش کربلا، قم، موسسه انتشاراتی شاکر، 1376 ه. ش.

0_ مهاجراني، سيد عطاء الله؛ پیام آور عاشورا، تهران، انتشارات اطلاعات، 1371 ه . ش .

31_ ميرخلف زاده، علي؛ كرامات الحسينية، قم، نويسنده، 1377 ه . ش .

32_ ميرخلف زاده، قاسم؛ حضرت رقيه عليها السلام، قم، انتشارات روحاني، 1380 ه . ش .

33_ نظري منفرد، علي؛ قصه كربلا، قم، انتشارات سرور، 1379 ه . ش .

20- كرامات السيدة رقية

اشارة

المولف : منتديات شيعة علي عليه السلام وفاطمة الزهراء عليها السلام

ناشر : پاىگاه رقيه - www.roghayeh.ne

لا يدخل الضريح الا الطاهر المرضي

يروى أحدهم حادثة حصلت معه فيقول: اقدم لكم هذه الحادثة والتي حصلت لي بمرقد السيدة رقية عليها السلام بسورية، ذهبت لزيارة سيدتي ومولاتي السيدة رقية بنت الامام الحسين الشهيد عليهم السلام، وعند الانتهاء من الزيارة والتهجد داخل الضريح خرجت الى الصحن الشريف حيث انني جلست هناك لما رأيته من روحانية وأيضاً قلت أنتظر وقت صلاة المغرب لإقتراب الوقت. وعند جلوسي في ذلك المكان رأيت شيء غريب لا يصدق!! حيث أنه اتى شخص

من احدى الدول العربية (لا أدري من أي بلد بالتحديد)، وعند دخوله من باب الصحن الشريف

أخذ ينادي بأعلى صوته (السلام عليك يا بنت الحسين.. السلام عليك يا بنت رسول الله..

السلام عليك يا بنت أمير المؤمنين)، وفي نفس الوقت واضعاً حذائه بين ابطيه . أنا قلت في نفسي (هذا الايمان وإلا فلا) وخصوصاً بأنه من عند الباب وهو ينادي بأعلى صوته

وبينما هو كذلك وعند اقترابه من باب الضريح فجأه توقف ذلك الرجل وتوقف نفسه وكأن احداً

كتم انفاسه وأخذ يدور حول نفسه عدة مرات، فأسرع خدم الضريح

واخرجوه للخارج وحينها عادت له انفاسه...

فحينها بدأ دوري وأخذني الفضول لأستكشف الحقيقة.. فذهبت الى خدمة المرقد الشريف فسألتهم بما حصل مع ذلك الرجل ومالذي جعله فجأة

يتوقف ويدور حول نفسه! فأجابني بكلمة واحدة فقط، قال لي الرجل ثمل (سكران). عندها ذرفت دموعي وبكيت لعظمة وشأن أهل البيت عند رب العزة والجلالة وأيقنت بأنهم مطهرون طاهرون لم يدنسهم أي شيء، وما حصل للرجل هو امتناع من الله سبحانه وتعالى له لكي لا يدخل الضريح لأنه لا يدخل ذلك الضريح الا الطاهر المرضي .

شيعتي رقية

أحدهم يروي عن سبب تشيعه فيقول: أحببت أن أن أكتب عن سبب استبصاري اذ يتلخص السبب في كلمة واحدة وهي ((رقية))، ان اسم رقية في الحقيقة الذي أعنيه هنا في الحقيقة لم أكن أعرف عنه شيء، ولكن بعد البحث الكبير الذي قمت به منذ شهر رمضان الماضي وحتى الآن ونحن في عام 2007 م صادفني فيلما بعنوان "موكب الإباء"، كان هذا الفيلم وسيلتي للتعرف على السيدة الكريمة بنت الامام الحسين عليه السلام أعني بذلك السيدة رقية تلك الطفلة التي لم تبلغ عامها الخامس، في الحقيقة لم تكن ندري شيئاً عن الفطائع التي أعقبت جريمة كربلاء حيث سيق آل بيت النبوة سبايا في عهد يزيد بن معاوية بن أبي سفيان لعنهم الله جميعاً. من خلال هذا الفيلم تعرفت على السيدة رقية عليها السلام وفي الحقيقة لقد تألمت كثيراً عما حدث من فطائع تجاه أعظم خلق الله قاطبة آل بيت أعظم خلق الله سيدنا محمد صل الله عليه وآله وسلم، وخاصة الفجيرة العظمى وهي موت الحبيبة السيدة رقية حال رؤية رأس أبيها الامام الحسين عليه السلام وفمها في فم أبيها تشتم رائحته. ولما كنت أعلم مدى حب البنت لأبيها وحب الأب لابنته هذا الحب العظيم، شعرت بكل كياني يرتجف ولم أتمالك نفسي لأنني كنت في دهشة بالغة من هذه الأحداث

لم أصدق حدوثها من الأصل وأخذت أبحث عن الحقيقة من الكتب التي كتبت فيها وتوصلت الى أن كل ما شاهدته في الفيلم نقطة من محيط وما خفي كان أعظم رغم أن الله عز وجل أنعم علينا بأبحاث كثيرة والقاء الكثير من المحاضرات والكثير منها على الانترنت ورغم أنني بعد هذه الابحاث كنت أعلم بأن المذهب الشيعي هو المذهب الحق الا أنني وجدت تسويق أمر اعلان التشيع حتى أستزيد من الأبحاث, الا أنني بعدما شاهدت فيلم "موكب الالباء" وتحققت من صحة أحداثه قررت على الفور إعلان تشيعي في غرفة أخي الحبيب رفيق الموسوي ولا سيما وأني كنت قد عاهدتهم أنني سألقي محاضرة عن أحداث ما بعد كربلاء. لم أكن أظن أن الله سبحانه وتعالى سيقدر لي أن أشاهد فيلم موكب الالباء والتعرف عن السيدة رقية, بل لم يكن في الحسبان وفي هذا الوقت الراهن اتخاذ قرار اعلان التشيع, ولما انتهيت من البحث قررت اعلان التشيع بعد محاضرتي وكان هذا القرار مفاجئاً لكل الاخوة والاخوات اذ لم يعلم أحد أنني سأعلن تشيعي في هذا الوقت وكان ذلك في يوم الثاني عشر من مايو عام 2007 م, فلما سئلت عن سبب تشيعي قلت لهم شيعتني رقية... سلام الله على حبيبتي رقية التي شيعتني واضطرتني واستفزتني حتى ألجأتني الى سرعة اعلان تشيعي دون تسويق...

شفاء طفلة مسيحية

كانت عائلة مسيحية تسكن الشام، لديها طفلة مصابة بالشلل ولا تستطيع المشي، وقد عرضوها على أطباء في سوريا وخارجها فعجزوا عن مداواتها . وفي أحد الأيام جاء والد الطفلة وأمها إلى مرقد السيدة رقية بنت الحسين عليهما السلام، فطلبت الأم السماح لها بالجلوس على عتبة باب السيدة رقية سلام الله عليها فسمحوا لها، وبعد

جلوسها على عتبة الباب، أخذها النعاس وراحت في نوم عميق، وفي منامها رأت: أن طفلة قد فتحت باب دارها وذهبت إلى غرفة ابنتها المريضة وأيقظتها من نومها وطلبت منها النهوض من مقعدها واللعب معها. فقالت لها الطفلة: أنا مريضة ولا أستطيع القيام واللعب معك . فقالت لها: أنا أتيت للعب معك فيجب عليك القيام فسحبتها من مكانها، وقالت لها: تعالي نلعب فما كان من الطفلة إلا أن قامت وراحت تلعب معها وهي فرحة. عندها استيقظت الأم من منامها وهي في دهشة واستغراب وطلبت من زوجها الذهاب فوراً إلى البيت لأنها رأت شيئاً عجيباً يكاد لا يصدق، فذهبوا فوراً إلى البيت وعندما طرقتوا باب البيت وإذا بابنتهم المريضة هي التي تفتح الباب، وتستقبلهم حتى أنهم لم يصدقوا ما أمامهم وماذا حدث، وابنتهم وسطهم فرحة فقالوا لها: ماذا حدث؟ قالت: عند خروجكم من البيت وبعد ساعة وإذا بطفلة واقفة على رأسي وتقول لي: استيقظي وتعالي نلعب. فقلت لها: أنا مريضة ولا أستطيع القيام فكيف ألعب معك. فقالت: يجب عليك القيام، فسحبتني نحوها وقمت ألعب معها وها أنا كما ترونني. فقالت الأم: نعم لقد صدقت الرؤيا، إني رأيت الطفلة التي دخلت عليك في المنام وقصّت ما رأت على زوجها عندها علموا أن هذه الطفلة هي السيدة رقية بنت الإمام الحسين عليهما السلام. وهذا الأمر من كرامات هذه العلوية المظلومة بفضل الله . لا علاج لابنتك:

ذكر سماحة حجة الإسلام السيد عسكر حيدري , وهو من طلاب الحوزة العلمية الزينية في الشام الكرامة التالية: يُقال أنه في أحد الأيام أقبلت امرأة مسيحية مع طفلتها المشلولة الى سوريا بعد أن أجابها أطباء لبنان وأخبروها بأن لا

علاج لابنتك، ولحسن الحظ أنها استأجرت منزلاً كان قريباً من حرم السيدة رقية عليها السلام واتخذته كمقر لها أثناء تواجدها في سوريا لمعالجة طفلتها المريضة . وفي أحد الأيام شاهدت المرأة أفواجاً من الناس يقبلون إلى الحرم الشريف مما أثار تعجبها وتساؤلها فقالت: ما الخبر؟ ولماذا يأتي هؤلاء الناس إلى هنا؟ وما هي المناسبة؟ فقالوا لها : إن اليوم هو يوم عاشوراء وهذا حرم السيدة رقية بنت الإمام الحسين سلام الله عليهما، والناس يأتون لإقامة العزاء عند مرقد الطاهر، وإذا بالمرأة تترك طفلتها في البيت وتذهب إلى الحرم الشريف وتتوسل بالسيدة رقية عليها السلام، وتلح عليها في قضاء حاجتها بكل إخلاص، إلى أن فقدت الوعي وغشي عليها، وفيما هي كذلك، أحست المرأة أنّ شخصاً يقول لها: قومي واذهبي إلى بيتك فإن ابنتك بقيت وحيدة ولا أحد معها وقد شافها الله تعالى . وبالفعل فقد استيقظت المرأة وذهبت إلى منزلها وإذا بها تجد طفلتها تلعب وكأن لم يكن بها شيء أصلاً، آنذاك تساءلت الأم وقالت: ما الخبر؟ وكيف تحسن حالك؟ قالت البنت: عندما خرجت من المنزل دخلت الدار طفلة اسمها رقية وقالت لي: قومي لنلعب معاً، ثم إنها قالت لي: قولي بسم الله الرحمن الرحيم لتستطيعي القيام والنهوض على قدميك، ثم إنها أخذت يدي وأوقفتني وقد أحسست منذ ذلك الوقت أنني قد شُفيت من المرض وبينما كانت الطفلة تحدثني إذا بك تفتحين الباب، فقالت: لقد جاءت أمك واختفت. يقولون على أثر هذه الكرامة للسيدة رقية عليها السلام اهتدت المرأة المسيحية ودخلت في مذهب الحق مذهب أهل البيت عليهم السلام. ليقول للوالي أن يعمر قبري ولحدي:

قال الخراساني في)

ص: 873

منتخب التواريخ): قال لي العالم الجليل الشيخ محمد علي الشامي وهو من العلماء في النجف الأشرف: كان لجدي من أمي السيد إبراهيم الدمشقي الذي يصل نسبه إلى السيد مرتضى علم الهدى والذي عمر أكثر من تسعين سنة، ثلاث بنات وكان محروماً من البنين. وفي إحدى الليالي رأت ابنته الكبرى رقية بنت الإمام الحسين عليهما السلام في المنام وقالت لها: قولي لأبيك أن ماء وقع بين قبري ولحدي مما أذى بدني، وليقل للوالي أن يعمر قبري ولحدي. فذكرت الفتاة رؤياها لأبيها ولكن سيد إبراهيم لم يهتم بذلك خوفاً من الأمويين. وفي الليلة الثانية رأت الفتاة الثانية الرؤيا نفسها وذكرت لها أنها لم يهتم بها. وفي الليلة الثالثة رأت الفتاة الثالثة الرؤيا نفسها وذكرت لها أنها لم يهتم بها. وفي الليلة الرابعة رأى سيد إبراهيم رقية في المنام وقالت له بلهجة حادة وعتاب: لماذا لم تُخبر

الوالي؟ فاستيقظ السيد من النوم وذهب صباحاً إلى والي الشام وذكر للوالي رؤياه.

فأمر الوالي علماء وصلحاء الشام من السنة والشيعة بالاعتسار وارتداء ثياب طاهرة؟ وقال: كل من يفتح قفل باب الحرم المقدس؟ يذهب وينش القبر الشريف ويخرج الجسد المطهر لرقية كي يتم تعمير القبر الشريف. إغتسل العلماء والصالحون من الشيعة والسنة بمنتهى الآداب وارتدوا ملابس طاهرة؟ ولم يفتح القفل على إلا على يد المرحوم السيد إبراهيم الدمشقي فدخلوا الحرم ولم يؤثر معول أي شخص في الأرض إلا معول سيد إبراهيم. وبعد ذلك أدخلوا الحرم وفتحوا اللحد فرأوا بدن رقية وكفنها بين اللحد سليمان. ولكن كان هناك ماء كثير بين اللحد فأخرج السيد بدنها الشريف من اللحد ووضعها على ركبته ثلاثة أيام وبكى حتى تم تعمير لحد المخدرة. وعندما

كان يحين وقت الصلاة كان السيد يضع بدنها على شيء طاهر؟ وبعد الصلاة كان يرفعه ويضعه على ركبته حتى انتهى تعمير القبر واللحد، ودفن السيد بدن بنت الإمام الحسين عليهما السلام ومن كرامة رقية لم يحتج السيد في تلك الأيام الثلاثة إلى ماء وطعام وتجديد وضوء. عند دفنها طلب السيد من الله تعالى أن يرزقه ابناً، وببركة البنت الصغيرة للإمام الحسين عليهما السلام، استجاب الله تعالى دعاء السيد ورزقه في سن يتجاوز تسعين سنة إناً سماه مصطفى. وكتب والي الشام تفصيل هذه القصة عبد الحميد، فأوكل سدنة الحرم المطهر لزينب ورقية والمرقد الشريف لأم كلثوم وسكينة إلى سيد إبراهيم. وقد وقعت هذه القضية في حوالي عام الف ومئتين وثمانين.

منزلي هدية لحضرتك

نقل احد العلماء عن احد خدام حرم السيدة رقية(ع)وهو ما للعوام ويفتخر بهذه الخدمة وكان أبوه من خدام الحرم يقول: فيما كان مسؤولو حرم السيدة رقية عليها السلام يشترون المنازل المجاورة لتوسعة المرقد الشريف رفض أحد اليهود أو النصارى المجاورين للحرم ان يبيع منزله وبقي يصبر على ذلك، علماً أنهم عرضوا عليه أكثر من ضعفي قيمة منزله الا إنه رفض وبقي يعاند بكل اصرار. وبعد مدة من الزمن حملت زوجته، وقبل ولادتها أخذها الى بعض الاطباء لمعاينة حالتها فأخبروه ان الام والطفل معرضان للخطر ولذلك يجب أن يبقىا تحت إشراف الأطباء في تلك الفترة. يقول الرجل: عندما أخذ الطلق من زوجتي مأخذه أخذتها الى المستشفى ورجعت الى حرم السيدة رقية عليها السلام، وبقيت أتوسل بها وقد عاهدتها بأنها اذا تشفعت لي بسلامة

زوجتي وطفلي فإنني أهدي المنزل اليها. بقيت فترة أتوسل بها ثم ذهبت الى المستشفى فوجدت زوجتي جالسة على سرير وفي حجراها طفل

وهما في أحسن حال وهي تقول: اين ذهبت؟! قلت: لقد كان لدي أمر مهم ذهبت لأدائه، فقالت: لا لقد ذهبت وتوسلت بإبنة الامام الحسين عليه السلام، قلت: من أين عرفت؟ قالت: عندما كنت أعاني من آلام الطلق أغمي علي واذا بطفلة صغيرة دخلت الغرفة وقالت: لا تقلقي، لقد طلبت من الله تعالى سلامتك أنت وطفلك وهو ولد، ثم انها قالت: ابلي سلامي الي زوجك وقولي له أن يسميه حسين، فقلت لها: من أنت؟

قالت انا رقية بنت الامام الحسين عليهما السلام.

رثاء على ابنتي رقية

قال المرحوم محدث زادة ابن المرحوم الحاج الشيخ عباس القمي (صاحب مفاتيح الجنان): اصببت بمرض شديد وكانت حنجرتي تؤلمني كثيرا وقد أشار جميع الاطباء الي ان مرضي غير قابل للعلاج ولم يكن ثمة أمل بتحسن صحتي وقال الاطباء يجب ان لا تخطب من علي المنبر لقد تمزقت أوتارك الصوتية حتى إن الكلام ممنوع عليك. لم اكن اعلم ماذا أصنع وقد تألمت كثيرا وذات ليلة جلست نحو القبلة وبدأت أطرح همومي على الامام الحسين عليه السلام والدموع تسيل على خدي وتغير حالي ونمت وفي عالم الرؤيا وجدت نفسي عند الامام أبي عبدالله عليه السلام والتفت الي ذلك الامام الهمام وقلت يا امامي لقد خطبت على المنبر فترة طويلة وقمت بخدمتك ماذا جرى الان حتى لم يعد مسموحا لي بالكلام وكان هناك سيد مكرم جالس قرب الامام الحسين عليه السلام التفت الي الامام وقال: ما مضمونه يا محدث زادة لماذا لا تقول لهذا السيد أن يقرأ لك رثاء على ابنتي رقية اقتربت من السيد وقلت: له هل بالامكان أن تقرأ لي رثاء على رقية فقال: اني لا اقر رثاء. فقلت: ان الامام دعاك الي

ان تقرأ رثاء علي رقية، بدأ السيد بقراءة الرثاء وكان يقرأه على السيدة رقية بصورة مؤلمة وقد تألمت جدا على المصيبة وارتفع صوت صياحي وبكائي وانا في عالم الرؤيا واستيقظ الاولاد من النوم على صوت صياحي وأيقظوني وقالوا: يا أبتاه لماذا تبكي هكذا؟! لماذا ذرفت كل هذه الدموع؟! وكانت الدموع سالت علي جميع وجهي ولما استيقظت نهضت وبدأت أتكلم ولم يكن في حنجرتي أثر للمرض ولغرض التأكد أكثر راجعت الطبيب صباح اليوم التالي وطلبت منه أن يفحصني. نظر الطبيب الي حنجرتي وفي يده مصباح يعمل بواسطة البطارية ولعله رأى شيئا عجيبا سألني باستغراب أى طبيب راجعت منذ ليلة امس حتى الان؟! وما هو الدواء الذى تناولته؟! لا يمكن لأى طبيب أن يرمم أوتارك الصوتية هكذا وأضاف يا محدث زاده قل أين كنت الليلة الماضية ماذا جرى؟! فقلت : كنت في الليلة الماضية عند الطبيب الصغير للامام الحسين عليه السلام السيدة رقية عليها السلام وقد شافتي ثم ذكرت له الموضوع القصة المحزنة للسيدة رقية عليها السلام.

المصدر: منتديات شيعة علي عليه السلام وفاطمة الزهراء عليها السلام

21- نام رقيه سلام الله عليها در تاريخ

مشخصات كتاب

نويسنده: محمد رضايي

ناشر: پاىگاه شميم نينوا

نام رقيه در تاريخ

اين نام ويژه تاريخ اسلام نيست، بلکه پيش از ظهور پيامبر گرامي اسلام (صلي الله عليه وآله) نيز اين نام در جزيره العرب رواج داشته است. به عنوان نمونه، نام يکي از دختران هاشم (نياي دوم پيامبر (صلي الله عليه و آله)) رقيه بود که عمه حضرت عبداللّه، پدر پيامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) به شمار مي آيد. (1) نخستين فردي که در اسلام به اين اسم، نام گذاري گرديد، دختر پيامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) و حضرت خديجه

ص: 877

بود. پس از این نام گذاری، نام رقیه به عنوان یکی از نام های خوب و زینت بخش اسلامی در آمد. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نیز یکی از دخترانش را به همین اسم نامید که این دختر بعدها به ازدواج حضرت مسلم بن عقیل (علیه السلام) در آمد. این روند ادامه یافت تا آن جا که برخی دختران امامان دیگر مانند امام حسن مجتبی (علیه السلام)، (2) امام حسین (علیه السلام) و دو تن از دختران امام کاظم (علیه السلام) نیز رقیه نامیده شدند. گفتنی است، برای جلوگیری از اشتباه، آن دو را رقیه و رقیه صغری می نامیدند. (3)

پژوهشی در دیدگاه های تاریخی در مورد حضرت رقیه علیها السلام

در بعضی کتاب های تاریخی، نام حضرت رقیه (علیها السلام) آمده، ولی در بسیاری از آن ها نامی از ایشان برده نشده است. این احتمال وجود دارد که تشابه اسمی میان فرزندان امام حسین (علیه السلام)، سبب پیش آمدن این مسأله شده باشد. هم چنان که بعضی از کتاب ها به این مسأله اذعان دارند و بنابر نقل آن ها، حضرت رقیه (علیها السلام) همان فاطمه صغری (علیها السلام) است. در چگونگی درگذشت ایشان نیز اختلاف نظر وجود دارد که در این جا به این دو مسأله خواهیم پرداخت.

طرح بحث

برای روشن شدن این مطلب، بحث را با طرح یک پرسش بنیادین و بسیار مشهور آغاز می کنیم که: آیا نبودن نام حضرت رقیه (علیها السلام) در شمار فرزندان امام حسین (علیه السلام) در کتاب های معتبری چون ارشاد مفید، اعلام الوری، کشف الغمة و دلائل الامامة، بر نبودن چنین شخصیتی در تاریخ دلالت دارد؟ با بیان چند مقدمه، پاسخ این پرسش به خوبی روشن می شود: (1) در دوره زندگانی ائمه اطهار (علیهم السلام) و در صدر اسلام مسائلی مانند کمبود امکانات نگارشی، اختناق شدید حکمرانان اموی، کم توجهی

به ثبت و ضبط جزئیات رویدادها، فشار حکومت بر سیره نویسان، جانب داری ها و... سبب بروز بعضی اختلافات در نقل مطالب تاریخی می شده است. (2) در اثر تاخت و تازها و وجود بربریت و دانش ستیزی بعضی حکمرانان، بسیاری از منابع ارزشمند از میان رفته است. به همین دلیل، این گمان تقویت می شود که چه بسا بسیاری از این اسناد و منابع معتبر، در جریان این درگیری ها، از بین رفته و به دست ما نرسیده است. (3) تعدد فرزندان، تشابه اسمی و به ویژه سرگذشت های شبیه در مورد شخصیت های گوناگون تاریخی و گاه وجود ابهام در گذشته ها و پیشینه زندگی افراد، امر را بر تاریخ نویسان مشتبه کرده است. همان گونه که این مسأله در مورد دیگر شخصیت های تاریخی - حتی در جریان قیام عاشورا - نیز به چشم می خورد. (4) همان گونه که پیش تر گفته شد، امام حسین (علیه السلام) به دلیل شدت علاقه به پدر بزرگوار و مادر گرامی شان، نام همه فرزندان خود را فاطمه و علی می گذاشتند. این امر خود منشأ بسیاری از سهو قلم ها در نگاشتن شرح حال زندگانی فرزندان امام حسین (علیه السلام) گردیده است. قراین و شواهدی نیز در دست است که رقیه (علیها السلام) را فاطمه صغیره می خوانده اند. احتمال دارد همین موضوع سبب غفلت از نام اصلی ایشان شده باشد. (5) بنابراین، نیامدن نام حضرت رقیه (علیها السلام)، در کتاب های تاریخی، اگر چه شك در وجود تاریخی او را بسیار تقویت می کند، اما هرگز دلیل بر نبودن چنین شخصیتی در تاریخ نیست. افزون بر آن، مهم ترین دلیل فراموشی یا کم رنگ شدن حضور این شخصیت، زندگانی کوتاه ایشان است که سبب شده رَد

کمتری از ایشان در تاریخ به چشم بخورد. در مورد حضرت علی اصغر (علیه السلام) نیز به جرأت می توان گفت: اگر شهادت او بحبوحه نبرد و وجود شاهدان بسیار بر این جریان نبود، نامی از حضرت علی اصغر (علیه السلام) نیز امروز در بین کتاب های معتبر شیعه به چشم نمی خورد؛ زیرا تاریخ نویسی فنی است که با جمع آوری اقوال سر و کار دارد که بسیاری از آن ها شاهد عینی نداشته و به صورت نقل قول گرد هم آمده است. تنها موضوعی که در آن مورد بحث و بررسی قرار می گیرد، درستی و یا نادرستی آن از حیث ثقه بودن راوی است که البته این موضوع فقط در تاریخ اسلام وجود دارد. اما به عنوان نمونه، در بحث حدیث، معرفه ها و مشخصه های دیگری نیز برای سنجش درستی اخبار، موجود می باشد که خبر را با تعادل و نیز تراجیح، علاج معارضه و تراحم، بررسی دلالت و عملیات های دیگر مورد بررسی قرار می دهند. افزون بر مطالب بالا، دو شاهد قوی نیز بر اثبات وجود ایشان در تاریخ ذکر شده است. ابتدا گفتگویی که بین امام و اهل حرم در آخرین لحظات نبرد حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) هنگام مواجهه با شمر، رخ می دهد. امام رو به خیام کرده و فرمودند: "ألا- یا زینب، یا سَکِینَةَ! یا وَاَدِی! مَنْ ذَا یَکُونُ لَکُمْ بَعْدِی؟ أَلَا یا رُقِیَّهَ وَا یا أُمَّ کُلثُوم! أَنْتُمْ وَدِیْعَةُ رَبِّی، الْیَوْمَ قَدَ قَرَبَ الْوَعْدُ؛ ای زینب، ای سکینه! ای فرزندانم! چه کسی پس از من برای شما باقی می ماند؟ ای رقیه و ای ام کلثوم! شما امانت های خدا بودید نزد من، اکنون لحظه میعاد من فرارسیده است. (6) هم چنین در سخنی

که امام برای آرام کردن خواهر، همسر و فرزندان به آنان می فرماید، آمده است: «یا أُخْتَاهُ، یا أُمَّ کُلْثُومَ وَ أَنْتِ یا زَيْنَبَ وَ أَنْتِ یا رُقِيَّةَ وَ أَنْتِ یا فاطِمَةَ وَ أَنْتِ یا رَباب! أَنْظُرْنَ إِذَا أَنَا قُتِلْتُ فَلَا تَشَقَّقْنَ عَلَيَّ جَبِيلاً وَ لَا تَخْمُشْنَ عَلَيَّ وَجْهاً وَ لَا تُقْلِنَ عَلَيَّ هِجْراً»؛ خواهرم، ام کلثوم و توای زینب! توای رقیه و فاطمه و رباب! سخنم را در نظر دارید [و به یاد داشته باشید] هنگامی که من کشته شدم، برای من گریبان چاک نزنید و صورت نخرانید و سخنی ناروا مگویید. (7) در مورد تشابه اسمی رقیه (علیها السلام) و فاطمه صغیره به یک جریان تاریخی اشاره می کنیم. مسلم گچ کار از اهالی کوفه می گوید: «وقتی اهل بیت (علیهم السلام) را وارد کوفه کردند، نیزه داران، سرهای مقدس شهیدان را جلوی محمل زینب (علیها السلام) می بردند. حضرت با دیدن آن سرها، از شدت ناراحتی، سرش را به چوبه محمل کوبید و با سوز و گداز شعری را با این مضامین سرود: ای هلال من که چون بدر کامل شدی و در خسوف فرورفتی! ای پاره دلم! گمان نمی کردم روزی مصیبت تو را بینم. برادر! با فاطمه خردسال و صغیرت، سخن بگو که نزدیک است دلش از غصه آب شود. چرا این قدر با ما نامهربان شده ای؟ برادر جان! چقدر برای این دختر کوچک سخت است که پدرش را صدا بزند، ولی او جوابش را ندهد.» (8) حضرت زینب (علیها السلام) در این شعر از رقیه (علیها السلام) به فاطمه صغیره یاد می کند و این مسأله را روشن می کند که فاطمه صغیره که در بعضی از کتاب ها از او یاد شده،

همان دختر خردسالی است که در خرابه شام جان داده است.

پی نوشتها

1_ ر.ك: مجلسي، محمد باقر، بحار الانوار، بيروت، مؤسسه الوفاء، 1404 ه. ق، ج15، ص39. 2_ الارشاد، ج2، ص22. 3_ همان، ص343. 4_ محمدي اشتهاردي، محمد، سرگذشت جان سوز حضرت رقيه (عليهاالسلام)، تهران، انتشارات مطهر، 1380 ه. ش، ص12. 5_ جمعي از نويسندگان، موسوعة كلمات الامام الحسين (عليه السلام)، قم، دارالمعروف، چاپ اول، 1373 ه. ش، ص511. 6_ ابن طاووس، ابوالقاسم ابوالحسن بن سعدالدين، اللهوف علي قتلي الطفوف، قم، انتشارات اسوه، چاپ اول، 1414 ه. ق، ص141؛ اعلام الوري، ص236، (با اندكي تغيير). 7_ قمي، شيخ عباس، نفس المهموم، تهران، مكتبة الاسلاميه، 1368 ه. ق، ص252؛ بحارالانوار، ج45، ص115.

22- نقش کودکان در بالندگی حماسه عاشورا

مشخصات کتاب

پدید آورنده: ابوالفضل هادي منش

ناشر: مجله حوزه

مقدمه

حماسه شکوهمند روز دهم سال 61 هجری، نگارینه ای از زیباترین طرح ها و نقش ها را در تاریخ حک نمود.

حماسه از سرخي خون

برترین رادمردان خدا، خامه گرفت و دست نقاش چیره شهادت که از آستین بزرگ آموزگار آن، حضرت حسین (علیه السلام) بیرون آمده بود، بر

پرده کربلا، در آن ساعتی که عقربه های آفرینش لحظه عروج را نشان می دادند، چشم نوازترین تصویر را به نقش کشید. منشور درخشنده عاشورا که تباکای خود را از درخشش خورشید کربلا و ستارگانی که گرد منظومه آن نورافشانی می کردند. با عرفان و

حماسه خود چراغ فرا راه بشر روشن نمودند که تا روز رستاخیز، راه آزاد زیستن و سربلند رهیدن را به بشریت نشان داد. در این رهگذر، هر یک از آزاد مردان و شیر زنان

ص: 882

عاشورا، به سهم خود بر اعتلا و سربلندی این حماسه افزودند اما کربلا از حماسه

کودکانی که در این سفر جاودانه، هم پای ایثارگران و جانبازان عاشورا، چکامه حضور سرودند، خاطره ها بر لوح سینه دارد. کودکان بی گناهی

که طعمه آتش افروزی پست ترین آفریدگان خدا شدند. کودکانی که در جنگی نابرابر قربانی زراندوزی و زور مداری حریص ترین شغالان بیشه طمع ورزی گشتند. کودکانی که در خون طپیدن پدران و برادران خود را پیش روی خویش دیدند، مبارزه با ستم و فریاد در برابر تفرعن را

آموختند و به پدران و برادران خویش اقتدا نمودند. آنان اگر چه نجنگیدند اما حضور و شهادتشان نقش مهمی در عزت و عظمت ابعاد قیام و

نیز شتاب بخشیدن در فروپاشی بنیان ظلم و استبداد در جامعه اسلامی گردید. عاشورا، بالنده ترین و پاکترین حماسه ای است که در خاطره تاریخ نقش بسته و تابناک ترین سرمشقی است که مادر فرتوت تاریخ آن را در

کتاب کهن خویش نگاشته است، اما نقش زیبایی را که کودکان عاشورا، بر این کتاب افزودند: نباید از یاد برد. هر يك نمادی بالنده بر این نگار

بودند که دختر خورشید کربلا، حضرت رقیه (علیها السلام) بهانه ای به دست داد تا به دیگر کودکان سربلند عاشورا نیز اشاره ای بکنیم و نقش برخی

از آنان را در قالب نمادی از آموزه های بزرگ تربیتی که در دامن اهل بیت (علیهم السلام) فرا آموخته بودند، مورد بررسی قرار می دهیم. نماد مظلومیت شاید جانسوزترین ساعت واقعه عاشورا، لحظه ای است که امام فریاد بر می آورد: «هَلْ مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؛ آیا کسی

که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا یگانه پرستی هست که از خدا بترسد؟ آیا فریادرسی هست که به خاطر خدا به ما کمک کند؟ آیا کسی

هست

که به امید آن چه خدا به او ارزانی خواهد داشت ما را یاری نماید؟ «زنان پرده نشین، با شنیدن آوای مظلومیت امام، بر حال او و خود گریستند. آن گاه امام فرمود، کودک شیرخوار من علی (علیه السلام) را بیاورید.

سپس برای سیراب نمودن او که از تشنگی بی تاب شده بود رو به لشگر دشمن نمود و فرمود: ای مردم! اگر به من رحم نمی کنید به این کودک

رحم نمایید. در این لحظه تیری توسط حرمله بن کاهل اسدی از سوی دشمن به سوی کودک پرتاب شد و کودک به شهادت رسید. امام فرمود:

خدایا! میان ما و این مردم که مرا دعوت کردند تا یاری ام کنند و به عوض ما را در خون می کشند خود داوری کن 1 امام خون او را به آسمان پاشید

و گفت: [خدایا] این که تو این صحنه ها را می بینی تحمل بر من آسان می شود. 2 امام از اسب پیاده شد و بدن بی جان کودک تشنه را پشت

خیمه ها برد و با غلاف شمشیر، قبری کوچک حفر نمود و او را دفن کرد. 3 این صحنه یکی از دردناکترین لحظات روز عاشورا است و این نوزاد کوچک امام، گویاترین سند مظلومیت در پهنه کربلاست. آن سان که با

شهادت خود این مظلومیت را به اثبات می رساند. چرا که در هیچ آئینی، خواه آسمانی باشد و خواه غیر آسمانی، نوزاد شیرخوار هیچ گناهی

ندارد که کسی

بخواهد با او دشمنی کند و یا او را بکشد و در هیچ نقطه ای از هستی و هیچ اندیشه ای کشتن نوزاد بی گناه را بر نمی تابد. از این رو

با کشته شدن طفلی تشنه، که توان هیچ گونه دفاعی از خود نداشت. حجت بر دشمنان امام و عدم رستگاری آنان تمام شد و شهادت علی

اصغر (علیه السلام) با این وضع دلخراش خونخواری دشمنان و مظلومیت بی شائبه عاشورائیان را به اثبات رسانید. نماد دفاع از حق و حقیقتدر واپسین لحظه های نبرد بین امام و دشمن، در صحنه ای که امام آخرین رمق های خود را از دست می دهد، شمر بن ذی الجوشن به همراه

گروهی پیاده برای به شهادت رسانیدن امام وارد گودال قتلگاه می شوند. در بین کودکان حرم، فرزندی از امام مجتبی (علیه السلام) به نام عبدالله

اصغر بن الحسن (علیه السلام) وجود داشت که سن او را 8، 9 سال ذکر نموده اند و مادرش زَمَلَة دختر سلیل بن عبدالله بجلی بوده است. 4 او با دیدن

این صحنه به سوی امام دوید. امام به خواهرش حضرت زینب (علیها السلام) فرمود: او را نگهدار. اما آن کودک شجاع برای دفاع از جان عمو، به

طرف میدان نبرد دوید و خود را به امام رساند و گفت: به خدا قسم، هرگز از عمویم جدا نمی شوم. 5 بحرین کعب، با شمشیر به سوی امام حمله برد ولی عبدالله گفت: می خواهی عموی مرا بکشی؟ و دست خود را جلوی ضربه شمشیر او

گرفت. دست عبدالله قطع گردید و از پوست آویزان شد. کودک فریاد زد: مادر، به فریادم برس. امام او را در

آغوش کشید و فرمود: پسر برادرم!

صبر کن و شکيبا باش تا تو هم به دیدار نیاکان و ارسته ات رسول خدا (صلي الله عليه وآله وسلم)، علي (عليه السلام)، حمزه و جعفر و پدرت حسن

(عليه السلام) بشتابی. سپس دست به دعا برداشت و عرض کرد: خداوندا! باران رحمت آسمان و برکت زمین را آن ها دریغ دار... 6 در این هنگامه، حرمه بن کاهل تیری به سوي او پرتاب کرد و عبدالله را در آغوش امام به شهادت رساند. 7 عبدالله که از کودکی در دامان عموي خود امام حسين (عليه السلام) پرورش یافته بود، به خوبی دفاع از حق را فرا گرفته و در برهه اي که حق و

حقیقت زیر گام هاي ناجوانمردي خرد مي شد، سفري را با امام به سوي دشت کربلا آغاز نمود و در هنگامه اي که خورشید حقیقت در پس

ابرهاي تیره ظلم و بیداد پرتوافشانی مي کرد. به آفتابی حق و حقیقت پیوست. نماد معرفت و شناخت از جمله تربیت هاي راهبردي پیشوایان معصوم (علیهم السلام) نسبت به فرزندان خود، ارتقاء سطح معرفت و بینش عمیق دینی آنان بوده

است، به گونه اي که جاودانگی قیام عاشورا را در برخی جنبه ها، مي توان مرهون خطبه ها و سخنرانی هاي آتشین امام سجاد (عليه السلام)، حضرت

زینب (علیها السلام) و دیگر زنان و کودکان دانست. این سخنرانی هاي کوبنده و افشاگرانه که از زلال معرفت و بینش آنان سرچشمه مي گرفت، گام

مؤثري در پاسداشت مبارزات نظامي و سياسي شهیدان کربلا به شمار مي رود و به عنوان مکملی در به ثمر رسیدن اهداف قیام امام حسين (عليه السلام)

ص: 886

قلمداد می‌شود. در مجلس یزید، آن جا که می‌رفت خطبه‌های روشن‌گرانه امام سجاد (علیه السلام) و حضرت زینب (علیها السلام) پرده از چهره منحوس یزید

بردارد و بنیان حاکمیت فاسد او را فروپاشد، یزید عصبانی شده و با مشورت حاضران، تصمیم به قتل امام سجاد (علیه السلام) و حضرت زینب

(علیها السلام) می‌گیرد، با کمی دقت در تصمیم خود، این کار را ضامن رسوایی خود یافته و از کشتن آنان صرف نظر می‌کند. 8 او دچار اشتباهی

بزرگ شده بود و می‌پنداشت که اگر امام سجاد (علیه السلام) و زینب (علیها السلام) را به قتل برساند ندای اناالحق عاشوراییان خاموش می‌شود اما

هرگز نمی‌پنداشت که کودکان آنان نیز زلال معرفت را از سرچشمه آن نوشیده‌اند و همان سان که پدران شان بزرگ‌ترین آموزگاران بشر

هستند، کودکان آنان نیز برترین شاگردان مکتب آنان می‌باشند. وقتی یزید به واسطه مشورت حاضران و مشاوران، تصمیم به کشتن امام سجاد (علیه السلام) و حضرت زینب (علیها السلام) گرفت اما سپس

دست شست و آنان را ساکت نمود، امام باقر (علیه السلام) که حدود چهار سال داشت به سخن آمد و با چند جمله آتش عصبانیت را که پدرش امام

سجاد (علیه السلام) به جان یزید انداخته بود، دوباره روشن کرد به گونه‌ای که زخم التیام نیافته یزید از تن‌دی کلام آتشین امام سجاد (علیه السلام)،

دوباره سرباز نمود. امام باقر (علیه السلام) فرمود: مشاوران تو برخلاف مشاوران فرعون نظر دادند زیرا آنان در مقام مشورت با فرعون درباره

موسی و هارون گفتند: أَرَجِهَ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلَ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ؛ 9 (و)

به فرعون) گفتند: او و برادرش را بازدار، و گردآورندگان را به شهرها

(دنبال جادوگران) بفرست. اما مشاوران تو نظر به قتل ما دادند که البته بی علت هم نیست. یزید با چشمانی گرد شده از شگفتی چنین معرفتی

در این کودک پرسید: علت آن چیست؟ امام باقر (علیه السلام) فرمود: آنان فرزندان پاک و حلال بودند و از درک کافی برخوردار. اما مشاوران تو

نه آن درک را دارند و نه فرزندان حلالی هستند زیرا پیامبران و فرزندان آن‌ها را فقط ناپاکان می‌کشند [که نظر به چنین کاری دادند]. یزید با شنیدن این سخن کوتاه و رسا، آبروی خود را رفته یافت و به ناچار سکوت کرد. 10 نماد ظلم ستیزی یزید گر چه به سختی تلاش می‌کرد تا با به کارگیری حربه ای، برای یک بار هم که شده، اسیران کربلا را مغلوب خود سازد اما هر بار به

گونه ای غیر قابل پیش بینی ناکام می‌ماند. اهل بیت را خارجی می‌خواند و دستور داد اهل بیت را تحقیر کنند و شهر را آذین بندند؛ شکست

خورد. زیرا اسرا در ارتباط مستقیم با مردم قرار داد و امام سجاد (علیه السلام) و حضرت زینب (علیها السلام) ولی آنان خود را معرفی کردند و گفتند که

خاندان پیامبرند و در قرآن آیاتی در شأن آنان وجود دارد. 11 به حربه افتخار متوسل شد و به سان سرداران پیروز اسیران را در مجلس شراب و قمار و عیاشی فراخواند؛ و با بزرگی و تکبر با آنان سخن گفت؛ اما باز هم شکست خورد زیرا هر چه گفت، پاسخ از آیات قرآن شنید و

سفیر روم رسوا گردید و به ناچار دستور به قتل سفیر داد. 12 با خود گفت در مجلس که نشد بهتر است بر مردم فخر فروشی کنم؛ سر بریده
اما را

بر بالای کاخ خود نصب کرد؛ و بار دیگر طعم تلخ شکست در کامش ریخته شد؛ همسرش هند پرسید این سر کیست و هنگامی که
دانست سر

مولایش حسین (علیه السلام) است با موی باز به داخل کاخ دوید و یزید را برآشفته ساخت و یزید عبا از دوش خود برداشت و بر سر زنش
انداخت. 13 گفت از در گفتگو و منطق وارد شوم؛ نتیجه تغییری نکرد. دستور داد امام بالای منبر برود و برای مردم صحبت کند. دید خود
زمینه

رسوایی خویش را فراهم آورده و سخنان شیوا و رسای امام دارد همگان را بیدار می نماید، به ناچار دستور داد مؤذن اذانی دروغین بگوید تا
امام مجبور شود سخن خود را قطع کند. 14 همه تیرهایش به سنگ می خورد؛ مدام شکست پشت شکست. این بار تصمیم گرفت تا گناه
قتل شهدای کربلا را به دیگران بیندازد و این

گونه دست به عوامفریبی بزند. گناه قتل امام حسین علیه السلام و یارانش را به گردن عبیدالله انداخت و اذعان داشت که آنان خودسرانه
دست به

چنین جنایتی زده اند و او تنها دستور به ستاندن بیعت از امام داده بود. 15 اما انتشار این خبر را هم موجب از بین رفتن شکوه و جلال خود
می دید. پس چه باید می کرد؟ بهتر دید از راه درست و اظهار همدردی وارد شود و وانمود کند که گذشته ها را باید فراموش کرد.

او که فکر

می کرد راه حلی بکر و مؤثر به ذهنش آمده است برای عوض کردن فضا و ایجاد فضایی عاری از تشنج - لاقبل برای خود - پسرش خالد را فراخواند و رو کرد به یکی از کودکان که «عمر بن الحسن علیه السلام»، فرزند دیگری از امام مجتبی (علیه السلام) بود و با لبخندی مرموز به او گفت: با

پسر من کشتی می گیری؟ آن فرزند خردسال امام مجتبی (علیه السلام) که هرگز خاطره شهادت برادران، عمو و دیگر اعضای خانواده اش را از یاد

نبرده بود، با بغضی سنگین در گلو، کوبنده پاسخ داد: ولكن اعطني سكيناً و اعطه سكيناً ثم اقاتله؛ نه [چرا کشتی بگیریم] بهتر است خنجری به

من و خنجری نیز به او بدهی تا با هم بجنگیم. یزید از این پاسخ یگه خورد و زیر لب غرید:

شِشْنَةَ أَعْرِفُهَا مِنْ أَخْزَمَ

هَلْ تَلِدُ الْحَيَّةَ إِلَّا الْحَيَّةَ؟

این خوی و عادت است که از اخزم آن را سراغ دارم. آیا مار جز مار می زاید. 16 آری، این بار نیز سیاست های عوام فریبانه و مزورانه یزید با شکست روبه رو گردید و ظلم ستیزی فرزندی از خاندان اهل بیت (علیهم السلام)

اورا در دستیابی به اغراض پلیدش ناکام گذاشت. نماد ایستادگی و جانفشانی خوش رنگ ترین نگار عاشورا، ایستادگی و جانفشانی آنان است که از ساعتی که صدای زنگ شتران از مدینه بلند شد

در پرده حماسه

عاشورائیان ظاهر گردید و از آغاز سفر بر سرلوحه قلبشان نقش بست. امام حسین (علیه السلام) به آنان می فرمود: صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ! فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا

قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَ

ص: 890

الضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ؛ ای بزرگ زادگان! پایداری کنید که مرگ تنها پلی است که شما را از رنج

و سختی به سوی گستره بهشت و جاودانگی نعمت ها رهنمون می شود. 1/17 عاشورائیان دریافته بودند که ایستادگی و پایمردی است که آنان را جاودانه می کند. این گونه است که در پرده عاشورا، هر يك رنگی از

چشم نوازترین پایمردی ها را در نقش می آورند و سهمگین ترین تازیانه های نیستی را بر سینه فکار خویش می خرنند و هر آن، برافروخته تر

می شوند، تا به هستی چنگ زنند. تشنگی بی تابشان نمی کند، زخم شمشیر و نیزه ها، به زمین شان در نیندازد، سوگ عزیزان، به فریادشان

نمی آورد، و سنگدلی دشمن و تنهایی در بیابان. غبار از حقد و حقارت بر سیمای شان نمی نشاند؛ آمده اند که فنا شوند تا به بقا برسند که

«لِيُرْغَبُ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ.» 2/17 عجب رازی در این رمز نهفته است؛ کربلا- آمیزه کرب است و بلا- و بلا افق طلعت شمس اشتیاق است. و آن

تشنگی که کربلائیان کشیده اند. تشنگی راز است. و اگر کربلائیان تا اوج آن تشنگی - که می دانی - نرسند. چگونه جانفشان سرچشمه رحیق

مختوم بهشت شود؟ آن شراب طهور که شنیده ای بهشتیان را می خوراندند، میکده اش کربلاست و خراباتیانش این مستانند که این چنین بی سر

و دست و پا افتاده اند. آن شراب طهور که شنیده ای، تنها تشنگان راز را می نوشاندند و ساقی اش حسین (علیه السلام) است، حسین (علیه السلام) از

دست یار می نوشد و از دست حسین

(علیه السلام). 18 می جنگیدند ولی سرودند:

صبراً علی السیف و الأسنّة

صبراً علیها لدخول الجنة

صبر بر ضربه شمشیر و نیزه ها می کنم، صبر تا به واسطه آن وارد بهشت شوم. 19 این ویژه آنانی بود که جنگیدند و صبر بر ضربه شمشیر را زبان جانفشانی و ایستادگی خود کردند. اما، ایستادگی و جانفشانی خلاصه در

شمشیر به دستان عاشق نمی باشد، گروهی دیگر نیز بودند که وسعت سینه و صبر جگرسوز را ترجمان عشق خود کردند و بردبارانه ایستادند و

ظرف وجود خود را از شکیبائی پر کردند و آن گاه که ظرف لبریز از شکیبایی و بردباری شان شد، فنا یافتند و به بقا دست یازیدند. آنان که

ضربه های دردناک خنجر دیدن و دم بر نیاوردن، را به جان خریدند و در سکوت و صبر معنا شدند. شمشیر برنده، سنخیتی با گوشت دست

آدمی ندارد؛ می درّد و پاره می کند. اما سخت تر از ضربه شمشیر هم هست و آن فراق دیدن و آه نکشیدن است؛ پرپر شدن عزیزان دیدن و کمر

خم نکردن است؛ ناسزا شنیدن و پاسخ نگفتن است؛ تهمت خوردن و تسلیم نشدن است؛ خارجی خوانده شدن و قرآن خواندن است؛ سر دلبر

بر نی دیدن و استوار ایستادن است؛ چوب بر لب و دندان معشوق دیدن و زاری نکردن است؛ سر بریده در طشت طلا دیدن و گلایه نکردن

است؛ سر دلدار خاکستری دیدن و بغض فرو خوردن است و سر بریده پدر در آغوش گرفتن و خنده دیدار کردن است. شیخ صدوق می نویسد: یزید دستور داد اهل بیت امام حسین (علیه السلام) را به همراه امام سجاد (علیه

السلام) در خرابه ای زندانی کنند. آن ها در آن جا نه از گرما در امان

بودند و نه از سرما؛ به گونه ای که بر اثر نامناسب بودن آن محل و گرما و سرمای هوا، صورت های شان پوست انداخته بود. 20 در میان ناله و اندوه بانوان رها شده از زنجیر ستم، کودکان مظلومی به چشم می خوردند. آنان در حالی که گرسنه بودند، هر روز عصر با

لباس های کهنه جلوی در خرابه صف می کشیدند و مردم شام را که دست کودکان شان را گرفته بودند و با آذوقه به خانه های شان برمی گشتند،

غریبانه تماشا می کردند و آه حسرت می کشیدند. دامان عمه را می گرفتند و می پرسیدند: «عمه! مگر ما خانه نداریم؟ پدران ما کجا هستند؟»

حضرت زینب (علیها السلام) نیز برای تسلاهی دل کوچک و غم دیده آنان می فرمود: «چرا عزیزانم! خانه شما مدینه است و پدران تان به سفر

رفته اند.» 21 نگاهشته اند در یکی از شب های اقامت اسیران کربلا در خرابه شام، رقیه (علیها السلام) پدرش را در خواب می بیند و پریشان از خواب

برمی خیزد. او گریه کنان می گوید: من پدرم را می خواهم! هر چه اهل خرابه خواستند او را ساکت کنند، نتوانستند. داغ همه از گریه او تازه تر

گردید و همه به گریه و زاری پرداختند. مأموران خرابه پرسیدند: چه خبر شده است؟ گفتند: دختر خردسال امام حسین (علیه السلام) پدرش را خواب دیده است و او را می خواهد.

آنان سر بریده حضرت را در درون طبقی نهادند و روی آن را با پارچه ای پوشاندند و جلوی او گذاشتند. شدت ضعف و گرسنگی،

توهم انداخته بود. او گریه می کرد و می گفت: من که غذا نخواستم؛ من پدرم را می خواهم. مأموران گفتند: این پدرت است. وقتی رقیه

(علیها السلام) روپوش را کنار زد، سر بریده پدر را به سینه چسباند و دلسوزانه می گفت: «یا اَبَتَاهُ! مَنْ ذَا الَّذِي خَضَبَكَ بِدِمَائِكَ؟ يَا اَبَتَاهُ! مَنْ ذَا الَّذِي فَطَعَ وَرِيدَكَ؟ يَا اَبَتَاهُ! مَنْ ذَا الَّذِي اَيْتَمَّنِي عَلَي صِغَرِ سَنِي؟ يَا اَبَتَاهُ! مَنْ بَقِيَ بَعْدَكَ

نَرْجُوهُ؟ يَا اَبَتَاهُ! مَنْ لِلْيَتِيْمَةِ حَتِّي تَكْبُرُ؟ يَا اَبَتَاهُ! مَنْ لِلنِّسَاءِ الْحَاسِرَاتِ؟ يَا اَبَتَاهُ! مَنْ لِلْاَرَامِلِ الْمُسِيْبَاتِ؟ يَا اَبَتَاهُ! مَنْ لِلْعِيُونِ الْبَاكِیَاتِ؟ يَا اَبَتَاهُ! مَنْ

لِلضَّايِعَاتِ الْغَرِيْبَاتِ؟ يَا اَبَتَاهُ! مَنْ لِلشُّعُوْرِ الْمَنْشُوْرَاتِ؟ يَا اَبَتَاهُ! مَنْ بَعْدُكَ؟ وَ اَخِيْبَتَاهُ مِنْ بَعْدِكَ، وَ اُغْرَبَتَاهُ! يَا اَبَتَاهُ! لِيْتَنِي لَكَ الْفِدَاءُ! يَا اَبَتَاهُ! لِيْتَنِي

قَبْلَ هَذَا الْيَوْمِ عُمِيَاءُ! يَا اَبَتَاهُ! لِيْتَنِي تَوَسَّدْتُ التُّرَابِ وَ لَا اَرِي شَيْئَكَ مُخَضَّ بَاً بِالْدَّمَاءِ» 22 ای پدر! چه کسی صورتت را با خون سرت رنگین کرد؟ چه کسی رگ های گلویت را برید؟ چه کسی مرا در این خردسالی یتیم کرد؟ چه

کسی بانوان را در پناه خود می گیرد؟ چه کسی زنان بیوه شده را آشیان می دهد؟ چه کسی اشک از چشم های اشک بار پاک می کند؟ چه کسی

زنان آواره را مأوا می دهد؟ چه کسی موهای پریشان مان را می پوشاند؟ پس از تو که... وای بر خواری پس از تو؟ وای از غریبی! کاش پیش از

دیدن این روز کور می شدم! کاش چهره در خاک می بردم و محاسن تو را خونین نمی دیدم. سپس آن قدر گریه کرد تا از هوش رفت و ناله اش برای همیشه خاموش

گردید. صدای گریه بالا گرفت و مصیبتی دیگر بر دل داغدار

اهل بیت نشست و این گونه واپسین شبِ زندگانی کوتاه فرشته غم، با غصه سپری شد و بدن مجروح و ستم دیده او را در همان خرابه به خاک

سپردند. او روز اول صفر به آن ویرانه آمد و پس از چهار شب، در پنجم صفر سال 61 هجری، به سوی پدر شهیدش پر کشید. 23 طاهر دمشقی که از ندیمان دربار یزید بود و شب ها، او را با شعر و داستان گویی سرگرم می کرد، درباره رخدادهای شب وفات حضرت

رقیه (علیه السلام) می گوید: «آن شب من پیش یزید بودم. او به من گفت: «طاهر! امشب از ترس کابوس های وحشتناک، قلبم به تپش افتاده است. سرم را روی زانویت بگذار و فجایعی را که من در گذشته کرده ام،

برایم تعریف کن

من سرش را روی زانو گذاشتم و از گذشته سیاهش برای او گفتم. تا این که پس از ساعتی به خواب رفت. ناگهان دیدم از خرابه، صدای

شیون و ناله می آید. او در خواب بود و من در اندیشه جنایت های او که نگاهم به تشت طلایی افتاد که سر حسین (علیه السلام) در آن قرار داشت.

گویا دیدم سر بریده، لب هایش به حرکت درآمد و گفت: «خداوندا! اینان، فرزندان و جگرگوشه های من هستند که این گونه از دنیا می روند.» چون این منظره را دیدم، حالتی از ترس و غم در دلم افتاد که ناخودآگاه اشکم جاری شد. یزید را رها کردم و به بالای کاخ آمدم. صدای گریه

لحظه به لحظه بیشتر می شد. از بالای بام به درون خرابه

ص: 895

که کنار کاخ بود، نگاه کردم؛ دیدم خرابه نشینان دور دخترکی را گرفته اند و خاک بر سر

می ریزند و به شدت گریه می کنند. یکی از آن ها را صدا زدم و پرسیدم: چه خبر شده است؟ گفت: «دختر امام حسین (علیه السلام)، پدرش را در

خواب دیده است و اکنون از خواب پریده و پدرش را از ما می خواهد». پس از دیدن این صحنه دردناک، پیش یزید برگشتم. دیدم او هم خواب زده شده است و با حالتی عجیب، به سر بریده نگاه می کند و از

شدت ترس و ناراحتی، دندان هایش را بر هم می سایید و به خود می لرزد. دوباره از سر بریده ندایی برخاست و این آیه را تلاوت کرد: «وَسَيَعْلَمُ

الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»²⁴ و به زودی کسانی که ظلم کردند، خواهند فهمید که به چه جایگاهی داخل خواهند شد. ترس بر وجود یزید چیره گشته بود. در همان حالت ناراحتی از من پرسید: «این صدای گریه از کجاست؟» جریان را برای او گفتم. با

عصبانیت فریاد کشید: «چرا سر پدرش را نزد او نمی برید؟» نگهبانان بی درنگ سر را درون طبقی گذاردند و به خرابه آوردند. دخترک با دیدن

سر بریده پدر آن قدر گریست که جان داد.»²⁵ به خوبی روشن است که یزید در این ماجرا قصد تسلی خاطر اهل خرابه را نداشته، بلکه با این کار می خواست آنان را به یاد مصایب شان

اندازد و آنان را بیشتر آزار دهد. و این ها همه، ضربات تازیانه روزگاری غربت، بر بدن مجروح و نازک تر از گل دخترکی سه ساله است. بدنی که هر

از داغي جگرسوز است و سند گويایي بر عشقي عالم افروز؛ کتابي که تازيانه بر آن مشق نوشته بود و خار مغيلان، پاورقي اش زده بود؛ کتابي که

کتاب سال نه، کتاب قرن نه، کتاب تاريخ شده بود؛ کتابي برگزيده در ايستادگي و جانفشاني؛ کتابي به وسعت عاشورا. مي گویند رقيه (عليها السلام)

در قاموس تاريخ معنا ندارد! چه غم که رقيه (عليها السلام) در لغت نامه سترگ عشق و عاشورا، غمنازترين است.

بي نوشت ها

1_ شيخ عباس قمي، نفس المهموم، تهران، مكتبة الاسلاميه، 1368 ه. ق، ص 216.2_ ابوالقاسم، ابوالحسن بن سعد الدين، ابن طاووس، اللهوف علي قتلي الطفوف، قم، انتشارات اسوه، چاپ اول، 1414 ه. ق، ص 168.3_ احمد بن علي بن ابي طالب الطبرسي، الإحتجاج، قم، انتشارات اسوه، چاپ دوم، 1416 ه. ق، ج 2، ص 101؛ آغابن عابد الشيرواني، اكسير العبادات في اسرار

الشهادات، بحرين، شركة المصطفي للخدمات الثقافية، چاپ اول، 1415 ه. ق، ج 2، ص 762.4_ محمد بن جرير طبري، تاريخ الطبري، مصر، دارالمعارف، 1960 م، ج 5، ص 468؛ ابوالفرج اصفهاني، مقاتل الطالبين، بيروت، دارالمعرفة، بي تا، ص 89.5_ نفس المهموم، ص 224.6_ تاريخ الطبري، ج 5، ص 450؛ مفيد، محمد بن محمد، الارشاد، تهران، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامي، چاپ چهارم، 1378 ه. ش، ج 2، ص 165.7_ همان، ص 451.8_ شيخ عباس قمي، منتهي الامال، قم، انتشارات هجرت، چاپ هشتم، 1374 ه. ش، ج 1، ص 797.9_ اعراف/10.111_ منتهي الامال، ج 1، ص 798؛ ابوالحسن علي بن الحسين السعودي، اثبات الوصية، تهران، كتاب فروشي اسلاميه، 1343 ه. ش، ص 319.11_ محمد

باقر مجلسي، بحار الانوار، بيروت، مؤسسه الوفاء، 1404 ه.ق، ج 45، ص 129. 12_ ر:ك، همان، ص 141. 13_ ر:ك، همان، ص 140؛ موفق بن احمد الخوارزمي، مقتل الحسين (عليه السلام) للخوارزمي، قم، مكتبة المفيد، بي تا، ج 2، ص 74. 14_ مقاتل الطالبين، ص 121. 15_ عبدالرحمن بن علي ابن الجوزي، المنتظم في تاريخ الأمم والملوك، بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ اول، 1412 ه.ق، ج 5، ص 340؛ منتهي الامال، ج 1، ص

814. 16_ سيد محسن امين عاملي، اعيان الشيعة، بيروت، دارالمتعارف للمطبوعات، بي تا، ج 1، ص 612؛ سيد محسن امين عاملي، لواعج الاشجان، قم، منشورات مكتبة

بصيرتي، بي تا، ص 238؛ فرهاد ميرزا، قمقام زخار و صمصام بتار، تهران، كتاب فروشي اسلاميه، 1377 ه.ق، ص 578؛ احمدبن داود ابن قتيبة الدينوري، اخبار الطوال،

بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ اول، 1421 ه.ق، ص 386؛ اللهوف علي قتلي الطفوف، ص 224. 17/1_ نفس المهموم، ص 153. 17/2_ ابوجعفر محمدبن علي، ابن شهر آشوب، مناقب آل ابي طالب، بيروت، دارالاضواء، بي تا، ج 3، ص 224، بحار الانوار ج 75، ص 117. 18_ سيد مرتضي آويني، فتح خون، تهران، كانون فرهنگي و هنري ايتارگران، چاپ دوم، 1374 ه.ش، ص 56. 19_ مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 101. 20_ الشيخ الصدوق، الامالي، نجف، مطبعة الحيدرية، 1389 ه.ق، مجلس 31، حديث 4؛ قمقام زخار، ص 570؛ بحار الانوار، ج 45، ص 140. 21_ ذبيح الله محلاتي، رياحين الشريعة، تهران، دار الكتب الاسلامية، بي تا، ج 3، ص 22. 23. 290_ عمادالدين محمدبن علي الطبري، كامل بهائي، قم، مؤسسه طبع و نشر، 1334 ه.ش، ج 2، ص 179؛ رياحين الشريعة، ج 2، ص 309؛ منتهي الامال، ج 1، ص

ص: 898

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

